

مَشَارِقُ

لَوْ أَنَّ الْبَاقِينَ

فِي حَقَائِقِ أَهْلِ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام

نَأْيُفٌ

حافظ محمد بن محمد بن عبد البر بن عوف

(المتوفى حُرُود ٨١٣ هـ)

تحقیق و تصحیح

ترجمہ

لطیف راشدی - سعید راشدی



[illegible]



نشر قاهست

قم - خیابان معلم همراه : ۰۹۱۲۲۵۱۸۲۵۱

### مراکز پخش :

قم - خیابان ارم - پاساژ قدس - پلاک ۵۹ - انتشارات ذوی القربی - تلفن : ۷۷۴۴۶۶۳ - ۰۲۵۱

تهران - خیابان ۱۵ خرداد - بازار سلطانی - پلاک ۹۹ - دار الکتب الاسلامیه - تلفن : ۵۵۶۲۷۴۴۹ - ۰۲۱

اصفهان - خیابان حکیم - کتابسرای حکیم - ۲۲۲۳۶۵۳ - ۰۳۱۱

مشهد - چهار راه شهدا - پاساژ مرکزی - کتابفروشی وحی - تلفن : ۲۲۵۰۲۰۱ - ۰۵۱۱

شیراز - خیابان زند - روبروی خیام - دار الکتب شهید مطهری - تلفن : ۲۳۵۹۰۲۳ - ۰۷۱۱

اهواز - خیابان کاوه - کتابفروشی حوزه - تلفن : ۲۹۲۰۹۸۹ - ۰۶۱۱

ترجمہ

# مشارق انوار الیقین

در حقایق اسرار امیر المؤمنین علیہ السلام

تألیف:

الحافظ رجب البرسی

ترجمہ:

لطیف راشدی - سعید راشدی



---

حافظ برسی ، رجب بن محمد.

مشارق انوارالیقین فی حقائق کشف اسرار امیر المومنین.فارسی

ترجمه مشارق انوارالیقین در حقایق اسرار امیر المومنین علیه السلام / تالیف الحافظ رجب البرسی.

ترجمه:لطیف راشدی،سعید راشدی. قم ، ذوی القربی ، ۱۳۹۰

۷۲۸ صفحه شابک : ۲ - ۴۱۲ - ۵۱۸ - ۹۶۴ - ۹۷۸

فهرست نویسی بر اساس فیبا

علی بن ابی طالب (ع) ، امام اول ، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق.

علی بن ابی طالب (ع) ، امام اول ، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق، خطبه ها- امامت - ولایت

مترجم:راشدی ، لطیف ، ۱۳۳۲ - راشدی ، سعید ، ۱۳۶۰

۱۳۸۹ ۵۰۴۱ م ۲ ح / ۳۴ / ۳۷ BP

---



نشر ذوی القربی

قم - خیابان ارم - پاساژ قدس - پلاک ۵۹

تلفن : ۷۷۴۴۶۶۳ ۰۲۵۱

نمابر : ۷۷۴۱۲۰۰ ۰۲۵۱

---

**ترجمه مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المومنین**

**حافظ رجب برسی**

**ترجمه : لطیف راشدی - سعید راشدی**

---

\*چاپ: سلیمانزاده \* لیتوگرافی: صبا \* شمارگان: ۲۰۰۰ جلد \*نوبت چاپ: اول. ۱۳۹۰

شابک : ۲ - ۴۱۲ - ۵۱۸ - ۹۶۴ - ۹۷۸ ISBN: 978 - 964 - 518 - 412 - 2

قیمت : ۹۰۰۰۰ ریال

---





## فهرست

زندگی‌نامه‌ی مؤلف.....	۱۵
مقدمه.....	۲۹
عاجز بودن فهم از درک مقام امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> .....	۵۳
[ اسرار علم حروف ].....	۶۰
فصل (الف).....	۶۳
فصل (حرف قاف).....	۶۴
فصل (حرف طا).....	۶۴
فصل (حرف جیم).....	۶۵
فصل (حرف کاف).....	۶۵
فصل (حرف عین).....	۶۵
فصل (حرف ثا).....	۶۶
فصل (زاء).....	۶۶
باطن سوره‌ی فاتحه در نماز.....	۷۲
حروف معجم.....	۷۳
حروف اسم اعظم.....	۷۴
حقیقت نقطه و این که آن فیض اول است.....	۸۰
پیامبران مظهر اسماء خداوند هستند.....	۸۹

اسرار حروف اسم پیامبر ﷺ	۹۱
باطن اسماء الهی	۹۳
ایجاد حروف از الف	۹۵
ترکیب اسماء از راز حروف	۹۵
معانی قرآن در چهار حرف قرار دارد	۹۷
شرافت لفظ هو و مفهوم آن	۹۹
مراتب حروف جلالت	۱۰۰
باء ظهور وجود است و نقطه عابد را از معبود متمایز می‌کند	۱۰۱
معنای أحد و واحد و وحدانیت	۱۰۳
اولین مخلوق، نور محمد ﷺ و علی علیه السلام است	۱۰۴
عوالم پشت پرده	۱۱۹
مقام صاحب ولایت و معانی ولایت	۱۲۶
مقامات عالی‌هی خاندان پیامبر ﷺ	۱۲۹
برکات خاندان محمد ﷺ بر مخلوقات	۱۴۶
آثار محبت علی و آثار دشمنی او علیه السلام	۱۵۴
اعتراف امت‌ها، به فضیلت علی علیه السلام	۱۶۴
علی علیه السلام امام آشکار است	۱۶۷
علی علیه السلام ترازوی روز قیامت است	۱۹۴
اتحاد نور و معنای آن	۲۰۲
آثار محبت علی علیه السلام و اطاعت از او	۲۰۳
حمایت از ولایت علی علیه السلام و عدم درک ذات او	۲۰۹



۲۱۷.....	اطلاع آل محمد <small>علیهم السلام</small> از غیب.....
۲۳۱.....	اسرار پیامبر اعظم <small>صلی الله علیه و آله</small> .....
۲۴۳.....	اسرار امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> .....
۲۷۳.....	در اسرار فاطمه‌ی زهراء <small>علیها السلام</small> .....
۲۷۵.....	در اسرار حسن بن علی <small>علیه السلام</small> .....
۲۸۳.....	در اسرار علی بن حسین <small>علیه السلام</small> .....
۲۸۶.....	در اسرار امام باقر <small>علیه السلام</small> .....
۲۹۲.....	در اسرار امام صادق <small>علیه السلام</small> .....
۳۰۱.....	در اسرار امام کاظم <small>علیه السلام</small> .....
۳۰۵.....	در اسرار امام رضا <small>علیه السلام</small> .....
۳۱۳.....	در اسرار امام جواد <small>علیه السلام</small> که نور روشنائی بخش است.....
۳۱۶.....	در اسرار امام هادی <small>علیه السلام</small> .....
۳۱۸.....	در اسرار امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small> .....
۳۳۰.....	آیاتی در فضیلت خاندان پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> .....
۳۳۸.....	فرق بین آل پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> و اصحاب او.....
۳۴۰.....	اسرار عدد ۱۲.....
۳۴۲.....	فضیلت‌های علی <small>علیه السلام</small> .....
۳۴۹.....	عدم امکان درک حقیقت علی <small>علیه السلام</small> .....
۳۵۱.....	کسی جز پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> علی <small>علیه السلام</small> را شناخت.....
۳۵۵.....	حقیقت امام و امامت.....

- عالم آل محمد علیهم السلام قبل از آفرینش ..... ۳۷۷
- علی علیه السلام کتاب مبین ..... ۳۸۱
- اگر علی علیه السلام نبود بهشت را نمی آفریدم ..... ۳۸۱
- حبط اعمال بندگان بدون محبت علی علیه السلام ..... ۳۸۲
- ورود به بهشت با محبت علی علیه السلام ..... ۳۸۳
- علی علیه السلام الف غیب است ..... ۳۸۳
- علی علیه السلام راز آغاز سوره ها است ..... ۳۸۵
- امام به هستی احاطه دارد ..... ۳۸۷
- علی علیه السلام آغاز کننده است ..... ۳۸۹
- توصیف علی علیه السلام در قرآن بزرگتر از توصیف پیامبران است ..... ۳۹۱
- مقام علی علیه السلام نزد ملائکه ..... ۳۹۵
- خبر دادن درباره ی علی علیه السلام ..... ۳۹۹
- فضائل شیعه ی علی علیه السلام ..... ۴۰۳
- انشقاق امت به ۷۳ فرقه ..... ۴۰۵
- اختلاف در علی علیه السلام است نه در خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله ..... ۴۰۹
- عقیده ی ما درباره ی امامت ..... ۴۱۱
- معنای امامت و جنس آن ..... ۴۱۳
- علم امام به آن چه تا امروز بوده است و آن چه در آینده خواهد بود ..... ۴۲۴
- امام در کنار مخلوقات است و از جمع آنها غایب نیست ..... ۴۳۴
- حاضر شدن آل محمد علیهم السلام در کنار هر میت ..... ۴۴۵



۴۵۳	..... دنیا در تملک آل محمد ﷺ است
۴۵۹	..... ولایت مطلق و مقید
۴۶۵	..... علی مالک روز قیامت
۴۶۹	..... اسم علی علیه السلام و محمد ﷺ بر همه‌ی اشیاء نوشته شده است
۴۷۹	..... آثار کتمان حقیقت توسط علما
۴۸۴	..... حدیث گِل
۴۹۴	..... علی علیه السلام اسم اعظم است
۴۹۵	..... آل محمد ﷺ اسم اعظم هستند
۵۰۵	..... اسرار بسم الله الرحمن الرحيم
۵۰۷	..... موجود شدن موجودات با علی علیه السلام
۵۱۹	..... همچنین در اسرار علی علیه السلام
۵۲۱	..... عمق حقیقت علی علیه السلام
۵۲۴	..... خطبه‌ی افتخار
۵۳۲	..... خطبه‌ی تطنجیه
۵۴۶	..... آثار علی علیه السلام در آفرینش
۵۵۴	..... اثر اسم علی علیه السلام
۵۵۷	..... فضیلت‌هایی برای آل محمد ﷺ
۵۶۱	..... صلوات فرستادن بر آل محمد ﷺ و آثار آن
۵۶۸	..... دلایل پنهان نگه داشتن علوم ربانی از دیگران توسط پیامبر ﷺ
۵۷۵	..... علی علیه السلام حاکم روز قیامت است
۵۷۹	..... مناقب امیر مخلوقات

- وقتی ما بنخواهیم خداوند می خواهد ..... ۵۸۲
- علی علیه السلام صاحب بهشت و قسمت کننده ی ترازو ..... ۵۸۶
- نیاز مخلوقات به آل محمد صلی الله علیه و آله ..... ۵۹۰
- آل محمد حاکمان بر بندگان هستند ..... ۵۹۸
- انواع اولیاء ..... ۵۹۹
- معنای حسابرسی ..... ۶۰۱
- مناقب حیدر کرار از زبان پیامبر مختار صلی الله علیه و آله ..... ۶۰۴
- کلیدهای بهشت در دست علی علیه السلام است ..... ۶۰۷
- هر کس خودش را بشناسد پروردگارش را شناخته است ..... ۶۰۷
- معنای پروردگار در قرآن ..... ۶۱۲
- مناقب آل محمد صلی الله علیه و آله ..... ۶۱۵
- معنای حرکت و سکون برای خداوند متعال ..... ۶۲۰
- معنای رب در قرآن ..... ۶۲۳
- آثار انکار فضیلت آل محمد صلی الله علیه و آله ..... ۶۲۷
- صفات خداوند متعال ..... ۶۳۰
- اختلاف مردم در امام ..... ۶۳۲
- اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله سخت و دشوار است ..... ۶۳۷
- هیچ چیز مثل او نیست ..... ۶۴۰
- فرقه شدن امت ها بعد از پیامبران علیهم السلام ..... ۶۴۷
- تعداد فرقه های اسلامی ..... ۶۵۳
- فرقه های اسلامی ..... ۶۵۷
- لغزش های افراد درباره ی پیامبران علیهم السلام ..... ۶۶۵

---

---

علم کتاب نزد آل محمد ﷺ است.....	۶۹۴
خاتمه.....	۶۹۹
مجموعه‌ای از اشعار شیخ رجب بررسی.....	۷۰۸





## زندگی‌نامه‌ی مؤلف

کتاب «مشارق انوار یقین» تألیف حافظ رجب برسی، از جمله کتاب‌هایی است که گردآورنده‌ی فضایل و اسرار آل محمد (صلوات، درود فرستندگان بر آن‌ها باد تا زمانی که ستاره‌ای طلوع می‌کند) است و بلکه می‌توانیم بگوییم این کتاب در نقل برخی از فضایل و اسرار، منحصر به فرد است که همین مسأله، کار ما را در گردآوری اسناد و منابع آن با دشواری روبه‌رو ساخت.

مؤلف این کتاب از حافظان معروف به علم و تقوا و عرفان و ولایت مداری شدید به آل محمد علیهم‌السلام و اظهار مطالبی است که آنان از برخی شیعیان خود مخفی نموده بودند، تا آن‌جا که عده‌ای که تحقیقی درباره‌ی او نداشتند و از عظمت روایات اهل بیت علیهم‌السلام اطلاع نداشتند او را متهم به غلوگویی کردند.

شما می‌توانید واقعیت موضوع را در کلام علامه‌امینی که گارشناس است، ملاحظه

کنید:

علامه امینی می‌گوید:<sup>۱</sup>

«شیخ رضی الدین رجب بن محمد بن رجب برسی حلی، معروف به حافظ؛ از عارفان علمای امامیه و فقهای سهم در علوم است. علاوه بر برتری واضح او در هنر حدیث و پیشگام بودن او در ادبیات و شعرگوئی و تبحر در علم حروف و اسرار و کشف فوائد آن؛ می‌بینید که همه‌ی کتاب‌های او سرشار از تحقیق و دقت نظر است، و در عرفان و علم حروف، مسلک خاصی داشته، همان طور که در ولایت مداری

ائمه‌ی دین علیهم‌السلام نظرات و اندیشه‌هایی داشته است که جمعی از مردم آن را نمی‌پسندیدند، و به همین خاطر او را به غلوگویی و بالا بردن بیجای اهل بیت علیهم‌السلام متهم کردند؛ اما واقعیت این است که همه‌ی آنچه مؤلف در امور مختلف برای اهل بیت علیهم‌السلام اثبات کرده، پایین‌تر از درجه‌ی غلوگویی و چیزی غیر از مقام نبوت است. از مولای ما امیر المؤمنین علیه‌السلام وارد شده که: «ایاکم والغلو فینا، قولوا إنا عبید مربوبون و قولوا فی فضلنا ما شئتم؛ مبادا درباره‌ی ما غلوگویی کنید بگویید، ما بندگانی که پرورش یافته‌ایم آن وقت هر چه خواستید در فضایل ما بیان کنید.»<sup>۱</sup>

امام صادق علیه‌السلام نیز فرموده است: «اجعلوا لنا ربا نؤوب الیه و قولو فینا ما شئتم؛ برای ما پروردگاری که به سوی او رجوع می‌کنیم و هر چه می‌خواهید درباره‌ی ما بگویید.»

و نیز فرمود: «اجعلونا مخلوقین و قولوا فینا ما شئتم فلن تبغوا؛ ما را مخلوق بدانید آن وقت هر چه می‌خواهید درباره‌ی ما بگوئید هر چند هرگز نمی‌توانید به حقیقت شخصیت ما دست پیدا کنید.»<sup>۲</sup>

ما چطور می‌توانیم به نهایت برتری که خداوند سبحان به آن‌ها بخشیده برسیم و ما چگونه می‌توانیم بر نهایت شرافتی که خداوند از خصلت‌های برتر، و اخلاق باارزش، و روحیه‌ی قدسی، و کرامت‌ها و ستودنی‌های دیگر که به آن‌ها عطا کرده است آگاه شویم؟ چه کسی به نهایت معرفت امام می‌رسد؟ و یا می‌تواند چنین چیزی را بخواهد؟ هرگز هرگز، از توصیف یکی از مقام‌های پیامبران، و برتری ایشان

۱. به نقل از خصال شیخ صدوق که منابع آن به زودی خواهد آمد.

۲. بصائر الدرجات صفار.

انسان متحیر می‌شود، رؤیاها راه به جایی نمی‌برد، چشم‌ها متعجب می‌ماند، عالمان عاجز می‌شوند، و دانشمندان بهت زده می‌شوند، و انسان‌های صبور قدرت درک آن را ندارند، و خطیبان درمانده می‌شوند، و عاقلان نادان باقی می‌مانند، و شاعران دیگر شعری نمی‌سرایند و بلیغان نیز عاجز می‌مانند به ناتوانی خود اعتراف می‌کنند، چه برسد به توصیف تمام شئون آن‌ها. و چه برسد به درک حقیقت آن‌ها و فهمیدن یکی از حالات ایشان و آیا این که کسی مثل آن‌ها پیدا می‌شود؟ چطور ممکن است؟ آن‌ها مانند ستاره دست نیافتنی هستند که توصیف نمی‌شوند، پس چگونه می‌شود این کار را کرد؟ و کدام عقل؟ و کجا؟<sup>۱</sup>

برای همین بیشتر محققین در شناخت اسرار، همه‌ی این شئون را و دیگر مواردی که دیگران نمی‌توانند آن را درک کنند، برای ائمه علیهم‌السلام ثابت می‌دانند.

در بین علمای قم عده‌ای بودند که اگر کسی بعضی از این اسرار را نقل می‌کرد، او را به غلو گوئی متهم می‌کردند. تا آنجا که برخی گفتند: «اولین پلّهی غلوگوئی، آن است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را از کار سهو پاک بدانیم.» تا این که بعد از آن‌ها محققین حقیقت را شناختند و برای این حرف‌های ضعیف ارزشی قائل نشدند، و اهل تحقیق و عرفان و این دو دسته از افراد در دو طرف این مسأله قرار دارند و گاهی بین آن‌ها به بدترین شکل بحث به آن متهم می‌شوند. ولی صلح بهتر است.

و این به خاطر آن است که نفس انسان‌ها بر اساس استعداد حقیقت را متفاوت از یکدیگر درک می‌کنند، بعضی از نفس‌ها مغلوب شناخت و اسرار می‌شوند و بعضی به خاطر داشتن ظرفیت چیزهایی به دست می‌آورند.

۱. از جمله‌ی (چه کسی می‌تواند) تا این جا را از حدیثی که شیخ ما کلینی در اصول کافی ج ۱، ص ۹۹ از امام رضا علیه‌السلام نقل کرده است اقتباس کردیم، (حاشیه‌ی الغدیر).

بنابراین گروه اول دانش زیادی به دست نمی‌آورند و شناختی که گروه دوم به دست می‌آورد، اجازه نمی‌دهد آن را در معرض ابطال قرار دهند. در اینجا است که درگیری شروع می‌شود، و این کینه توزی را به دنبال دارد. ما برای تلاش هر دو گروه ارزش قائل هستیم. از نیت آن‌ها حقیقت جویی شان با خبر هستیم، و می‌گوئیم: «علی المرء أن يسعى بمقدار جهده و ليس عليه أن يكون موفقاً»؛ افراد باید به اندازه‌ی ظرفیت خود تلاش کنند و لازم نیست حتماً موفق شوند.

«ألا إنَّ الناس لمعادن كمعادن الذهب و الفضة»<sup>۱</sup>؛ بدانید مردم معادنی مانند معدن طلا و نقره هستند. و احادیث دیگر از ائمه علیهم‌السلام آمده است که: «أنَّ أمرنا - أو حدیثنا - صعب مستصعب لا يتحملة الا نبي مرسل أو ملك مقرب أو مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان»<sup>۲</sup>؛ درک کارهای ما - یا سخن ما، سخت و گمراه کننده است و کسی به جز پیامبر یا فرشته‌ی مقرب یا مؤمنی که خداوند قلبش را با ایمان آزموده باشد، تحمل درک آن را ندارند.

بنابراین شایسته نمی‌دانیم علمای دین و عارفان را سرزنش کنیم که چرا نتوانستند به مقام معرفتی بالاتری برسند.

زیرا خداوند به اندازه‌ی نیرو و وسع افراد تکلیف تعیین می‌کند و امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود: «لو جلست أحدثکم ما سمعت من؟ أبی القاسم علیه‌السلام لخرجتم من عندی و أنتم تقولون ان علیا من أكذب الكذابين»<sup>۳</sup>؛ اگر آنچه، از دهان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

۱. حدیثی که نزد فریقین معتبر است (حاشیه‌ی الغدیر).

۲. بصائر الدرجات صفار ۶، اصول کافی ج ۱، ص ۲۱۶.

۳. منع المنة شعرانی ۱۴.

شنیده‌ام را برای شما بگویم از پیش من بلند می‌شوید و بیرون می‌روید و می‌گوئید علی از دروغ‌گوترین دروغ‌گویان است.»

امام سجاد علیه السلام فرمود: «لو علم أبوزر ما فی قلب سلمان لقتله و لقد آخی رسول الله صلی الله علیه و آله بینهما فما ظنکم بسائر الخلق<sup>۱</sup> و کلاً وعد الله الحسنى، و فضل الله المجاهدين علی القاعدین أجراً عظيماً؛ اگر ابوذر می‌دانست در قلب سلمان چه می‌گذرد حتماً او را به قتل می‌رساند در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو را با یک دیگر برادر کرده بود پس تصور کنید سایر مردم چگونه خواهند بود. «خداوند برای هر کدام وعده‌ی نیکوئی داده است و خداوند مجاهدان را بر ترک‌کنندگان جهاد با پاداش بسیار بزرگی برتری داده است.»

امام سجاد علیه السلام به این مفهوم اشاره می‌کند:

انی لا کتم من علمی جواهره	کیلا یری الحق ذو جهل فیفتنا
و قد تقدم فی هذا أبو حسن	الی الحسین و أوصی قبله الحسن
فرب جوهر علم لو أبوح به	لقل لی أنت ممن بعد الوثنا
و لاستحل رجال مسلمون دمی	یرون أقبح ما یأتونه حسناً <sup>۲</sup>

من گوهرهای علم خودم را کتمان می‌کنم تا افراد جاهل حق را نبینند و ما را به گرفتاری نیندازند.

و قبلاً امام علی علیه السلام این توصیه را به حسن و حسین علیهما السلام کرده بود.

چه بسا گوهر علمی که اگر آن را بیان کنم درباره‌ی من خواهند گفت که بت

۱. بصائر الدرجات صفار ۷ آخر باب یازدهم از جلد اول و اصول کافی کلینی ج ۱، ص ۲۱۶.

۲. تفسیر آلوسی؛ ج ۶، ص ۱۹۰.



پرست هستم.

و برخی از مسلمانان خون مرا حلال خواهند دانست و این بدترین جرم را برای خود نیکو می‌دانند.

سید امین، در اعیان الشیعه (۳۱- ۱۹۳- ۲۰۵) در زندگی نامه‌ی بررسی سخنانی می‌گوید که از حدودی که گفتیم خارج نیست.

و دلیل سرزنش، بررسی، استفاده کردن او از علم حروف و اعداد است که برای آن دلیلی و نشانه‌ای وجود ندارد و ما اگر چه در این نظر با او موافق باشیم، اما بررسی و دیگر علمائی که پیرو او هستند، مانند ابن شهر آشوب و افراد بعد از او برای این سخنان عذری خواهند داشت.

چرا که این سرزنش بسیار شبیه به بحث با علمای اهل سنت است که در مسائل زیادی به علم حروف رو کرده‌اند. مانند سخن عبیدی مالکی در کتاب عمده التحقيق که در (ص ۱۵۵) آورده است: برخی از علمای حروف می‌گویند: «از این آیه (فی ذرئتی) می‌توان فهمید که احترام خاندان پیامبر ﷺ و عزت او تا پایان دنیا ادامه خواهد داشت؛ چرا که عدد آن با جمله‌های بزرگ هزار و چهار صد و ده است و این در گمان، تمام دنیا است آنطور که برخی از این علما گفته‌اند. پس خاندان پیامبر ﷺ تا آخر دنیا دارای بزرگی و سیادت خواهند بود.

این زمان را بیشتر اهل تحقیق درک کرده‌اند از جمله مصطفی لطف الله رزنامجی در دیوان مصری، از این آیه استخراج کرده است ﴿لَا يَلْبُثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ اگر حروف تکراری این آیه را حذف کنیم این حروف باقی می‌ماند (ل ا ی ب ث و ن خ ف ک ق) یعنی یازده حرف که عدد آن‌ها به جمله‌های بزرگ هزار و سیصد و نود

و نه می‌شود و ما تعداد این حروف را که یازده تا است به آن اضافه می‌کنیم جمعاً هزار و چهارصد و ده می‌شود که مطابق آیه‌ی (و من ذریتی) است.  
 من شنیدم که شیخ بزرگ یوسف فیشی می‌گوید: «محمد بکری، بزرگ می‌گوید:  
 «نسل ما به همراه عیسی بن مریم علیه السلام بر روی یک سجاده خواهند نشست و این سخن موجب تقویت درک و فهم آن‌ها است.»

### حرف عجیبی که مستند یکست.

ما نمی‌دانیم که سید امین، از این سخن چه منظوری دارد که می‌گوید: در تفکرات او و در تألیفات او تحریف و غلوگوئی دیده می‌شود که نه نیازی به آن دارد و نه انگیزه‌ای برای آن وجود دارد و این باعث ضرر کردن است هر چند بتوان برای آن توجیه صحیحی ارائه کرد.

ای کاش! سید امین به این گونه تفکرات این شاعر توانمند اشاره‌ای می‌کرد، تا سخن او فقط ادعا نباشد. در حالی که اعتراف می‌کند می‌توان سخنان او را توجیه صحیح نمود. پس چه انگیزه‌ای برای نسبت دادن تحریف و فراموشی به او وجود دارد؟ شما خودتان درباره‌ی برادران به بهترین شکل قضاوت می‌کنید؟ چه ضرری می‌کنید؟ در حالی که ما بیش از یکی از تألیفات بررسی را، کاملاً بررسی کردیم و در آن، شاهی بر آن چه سید می‌گوید، نیافتیم و به زودی قطعه‌ای جذاب از اشعار دل نشین او در مدح اهل بیت علیهم السلام و مرثیه‌ی آن‌ها را خواهید دید که در آن فقط به فضائل قطعی و مورد قبول فریقین و یا ستایش زیبای آن‌ها وجود دارد، که کمتر از حدّ شأن و مقام واقعی آن‌ها هم هست. پس چه طور دیگران او را به زیاده‌گویی متهم می‌کنند؟ و این غلوگوئی که سید می‌گوید کجاست؟ و بررسی در کتاب‌های خود نیز همان راهی را رفته است که در اشعار مقبولش بیان کرده است پس این

فراموشی و ضرر و غلوگوئی که او گمان می‌کند کجاست؟  
 اما این که سید امین در کتاب اعیان، بررسی را به خاطر اختراع صلوات و زیارت سرزنش کرده است و گفته است: «بعد از ورود نیازی به اختراع صلوات و زیارت برای آنان وجود ندارد هر چقدر که در اوج روشنی باشد.» همان طور که صاحب کتاب ریاض می‌گوید: «چرا که به اندازه‌ی کافی ادعیه و زیارت وارد شده است.» این کار منعی ندارد مگر آن که تصور شود این صلوات‌های اختراعی از آثار اهل بیت است، و کدام فرد است که تحیتی را ابداع کند و این کار را با الهام خداوند انجام دهد و قصدش ایجاد ورد و تشریع نباشد؟ در حالی که بزرگان علمای فریقین که قبل از بررسی و بعد از او بوده‌اند این کار را کرده‌اند و هیچ کس از بزرگان امت هم از آن‌ها ایراد نگرفته است.

اما این سخن سید «تألیفات او منفعت زیادی ندارد و در برخی از آن‌ها ضرر وجود دارد و البته خداوند در مخلوقات خود تدبیری دارد و امیدواریم بر او و ما آسان بگیرد.» از خطاهای قلم است که از صاحب قلم صادر شده است امیدواریم خداوند بر او و ما آسان بگیرد.

### تألیفات ارزشمند او:

- ۱ - مشارق أنوار الیقین فی حقائق أسرار أمير المؤمنين.
- ۲ - مشارق الأمان و لباب حقائق الايمان؛ تألیف سال ۸۱۳
- ۳ - رساله‌ای در مورد صلوات بر پیامبر و آل معصوم علیهم السلام او.
- ۴ - رساله‌ای طولانی در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام که شیخ ما صاحب الرياض می‌گوید: «این رساله، در نهایت نیکوئی و بزرگی و لطافت و فصاحت شناخته می‌شود.
- ۵ - رساله‌ی گزیده‌ای از اسرار اسامی و صفات و حروف و آیات و ادعیه، که

فوائدی دارد که عجیب و غریب است. آن طور که صاحب الرياض می‌گوید.

۶ - الدر الثمین؛ در پانصد آیه که درباره‌ی مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است. مطابق نظر اکثریت مفسرین اهل دین، و مولی محمد تقی زنجانی، در کتاب خود طریق النجاة از آن نقل می‌کند.

۷ - اسرار پیامبر و فاطمه و ائمه علیهم السلام.

۸ - لوامع أنوار التمجید و جوامع أسرار التوحید فی أصول الدین.

۹ - تفسیر سوره‌ی اخلاص.

۱۰ - رساله‌ای مختصر در توحید و صلوات بر پیامبر و آل او علیهم السلام.

۱۱ - کتابی در میلاد پیامبر و علی و فاطمه و فضیلت‌های آنان.

۱۲ - کتابی در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام غیر از کتاب المشارق.

۱۳ - کتاب الألفین فی توصیف ساده‌ الکوین.

### اشعار متعالی او:

أضاء بك الأفق المشرق	و دان لمنطقك المنطق
و كنت و لا آدم كائنا	لأنك من كونه أسبق
و لولاك لم تخلق الكائنات	و لا بان غرب و لا مشرق
افق نورانی از نور تو روشن شد	و سخن گفتن با سخن گفتن برای تو ممکن شد
و قتی آدم نبود تو بودی	چون تو قبل از او آفریده شدی
و اگر تو نبودی مخلوقات آفریده نمی‌شدند	و مشرق و مغربی وجود نمی‌داشت

او همچنین درباره‌ی عترت طاهره و سید آنان علیهم السلام این سخن را دارد:

إذا رمت يوم البعث تنجو من اللظى	و يقبل منك الدين و الفرض و السنن
فوال علیا و الأئمة بعده	نجوم الهدی تنجو من الضیق و المحن

فهم عترة قد فوض الله امره اليهم لما قد خصهم منه بالمنن  
 أئمة حق أوجب الله حقهم و طاعتهم فرض بها الخلق تمتحن  
 نصحتك أن ترتاب فيهم فتثنى الى غيرهم من غيرهم فى الأنام من؟  
 فحب على عدة لوليه يلاقيه عند الموت و القبر و الكفن  
 كذلك يوم البعث لم ينج قادم من النار الا من تولى أبا الحسن  
 وقتى روز قیامت از قبر بیرون آئی از آتش نجات می‌یابی و دین و فرائض و  
 سنت‌ها از تو پذیرفته می‌شود.

پس ولایت علی و ائمه‌ی بعد از او را بپذیر آن‌ها که ستاره‌های هدایت اند تا از  
 تنگنا و رنج نجات پیدا کنی.

آن‌ها خاندانی هستند که خداوند امور خود را به آن‌ها تفویض کرده است به  
 خاطر متنی که اختصاصاً بر آن‌ها دارد

آن‌ها ائمه‌ی حق اند و خداوند حق آن‌ها را واجب کرده است و اطاعت از آن‌ها  
 فریضه است و مردم با آن امتحان می‌شوند

تو را نصیحت می‌کنم که از آن‌ها روگردان نشوی و سراغ کس دیگری بروی و  
 مگر کس دیگری هم غیر از آن‌ها هست؟

محبت علی توشه‌ای است برای دوستش که در هنگام مرگ و قبر و کفن آن را  
 ملاقات خواهد کرد.

سید محسن امین در اعیان الشیعه<sup>۱</sup> می‌گوید: «او در سال ۸۱۳ زنده بوده است و  
 نزدیک به این تاریخ وفات کرده است.»

۱. اعیان الشیعة؛ ج ۶، ص ۴۶۵-۴۶۷.



و در کتاب الریاض می‌گوید: «(برسی) منسوب به برس است. ضمه‌ی باء و راء ساکن و سین بدون نقطه است.» می‌گوید: «از کتاب قاموس این طور برداشت می‌شود که برسی، با ضمه‌ی باء و فتحه و کسره خوانده می‌شود. برس روستائی بین کوفه و حله است و گفته می‌شود برس کوهی است که مردم در آن جا ساکن هستند.» و از مجمع البحرین نقل شده که: «برس روستائی معروف در عراق است.» این را در حاشیه‌ی سخن می‌گوید که: «خنک تر از آب برس است.» یعنی آب فرات. چون آب فرات در کنار برس واقع شده است و یا اینکه برس مکانی بین دو شهر کوفه و حله است و با کسره‌ی باء ثبت شده است. همین طور از شرح مولی خلیل قزوینی بر الکافی نقل می‌شود، می‌گوییم: آنچه امروز در زبان مردم عراق شایع است برس با کسره‌ی باء است و ظاهراً اسم روستائی است که امروز ویران است و بر روی آن کوه بوده است و این کوه امروز در سمت راست مسیر نجف به کربلا قرار دارد و مردم عراق آن را برس می‌خوانند و آن ضرب المثل شده است که برای کسی که هر جا بروی او را می‌بینی و می‌گویند: «فلانی مثل برس است.» و این کوه به خاطر بلندی اش و نبودن کوه دیگری در اطراف آن در آن منطقه هر جا که باشی او را می‌بینی.

اصالت شیخ رجب، از آن روستا است و بعد ساکن حله شده است و این نسبت منسوب به بروسا، شهر معروف در اناضول نیست. چون شیخ رجب در این شهر نبوده است. و در الریاض فکر کرده است که او منسوب به این شهر است. و از میرزا رفیع الدین محمد در پاسخ شرعۃ التسمیۃ سید داماد، نقل شده است که کتاب مشارق أنوار الیقین فی کشف أسرار أمیر المؤمنین علیه السلام متعلق به شیخ فاضل رضی الدین رجب بن محمد بروسی است، می‌گوید: «شکی نیست که بروسی منسوب به شهر بروسا است. در هر صورت منسوب بودن به بروسا درست نیست و ممکن است

حرف و او توسط نسخه نویسان زیاد شده باشد.

## سخنان علما درباره‌ی او:

در مقدمه‌ی کتاب آمده است: او مردی فقیه و محدث و حافظ و ادیب و شاعر و مصنف اخبار و غیر آن بوده است.

در أمل الآمل: شیخ رجب حافظ برسی مردی فاضل و شاعر و نوآور و ادیب بوده است او صاحب کتاب مشارق أنوار الیقین فی حقائق أسرار امیرالمؤمنین علیه السلام است و رساله‌هایی در توحید و غیر آن دارد و در کتاب‌های خود افراط کرده است و او را به غلوگویی متهم می‌کنند.

در الریاض: شیخ حافظ رضی الدین رجب بن محمد برسی (از نظر محل تولد) و حلی (از نظر زندگی) مردی فقیه و محدث و صوفی و مشهور است او صاحب کتاب مشارق الأنوار معروف و غیر آن است.

او از علمای متأخر امامیه است. اما قبل از کفعمی صاحب المصباح است او در بیشتر علوم مهارت داشته است و در علم اسرار حروف و اعداد و امثال آن سابقه‌ی طولانی داشته است. آن طور که از بررسی تالیفات او بر می‌آید، او در کتاب‌های خود ابداعاتی دارد، از جمله این که اسامی پیامبر و ائمه علیهم السلام را از آیات و امثال آن استخراج کرده است که این از نکات ناآشنا و اسرار حروف و مطالب دقیق، کلمات و معماها است و تا امروز کسی از مشایخ خود را پیدا نکردم که برای او خوانده باشد و نمی‌دانم او نزد چه کسانی قرائت کرده است (می‌گویم) خواهی دید که او از شاذان بن جبرئیل قمی روایت نقل می‌کند.

مجلسی، در مقدمات بحار، در ذکر کتاب‌هایی که از آن‌ها نقل می‌کند می‌گوید: «و کتاب مشارق الأنوار و کتاب الألفین متعلق به حافظ رجب برسی است که در نقل آن چه او در آن منفرد است، اعتماد نمی‌کنم. برای این که این دو کتاب او حاوی دست

کاری و فراموشی و بالا بردن ائمه علیهم‌السلام است و فقط آنچه از آن‌ها مطابق اخبار موجود در اصول معتبر باشد از او نقل می‌کنم. و در الرياض تأملی که در تالیفات او دارد همین مفهومی را می‌رساند که استاد مجلسی و معاصر او صاحب‌الأمّل می‌گویند «یعنی غلوگوئی و بالا بردن ائمه‌اما نه تا آن اندازه که موجب از بین رفتن عقایدش شود.»<sup>۱</sup>

علی عاشور ۲ شوال ۱۴۲۰

لبنان / شقراء



## بسم الله الرحمن الرحيم

### مقدمه

حمد و ستایش برای خدایی است که می‌آفریند نه به خاطر تنها بودن خود، و بدون واسطه وجود دارد، و صلوات بر پیامبر مبعوث برای شریف ترین مذهب، و بر خاندان او که ستاره هستند.

و بعد این بنده‌ی آفریده شده از آب پست که فقیر و مسکین و مستکین و مومن به وحدانیت پروردگار جهانیان است و از سخنان گمراهان و اشیاء آنان و از گمراهی تشبیه کنندگان و از گروه اهل باطل و از ابطال اهل الحاد منزّه است، و به راستگوئی پیامبران و رسولان و به پاکی اولیاء و صدیقین و خلفای صادقین معتقد است و روز قیامت را قبول دارد. یعنی رجب حافظ، که خداوند ایمان او را حفظ کند و در دو جهان به او امان بدهد، می‌گوید: «این مقدمه، رساله‌ای در اصول این کتاب است، که نام آن را (لوامع أنوار التمجید و جوامع أسرار التوحید) گذاشته‌ام و در آن عقاید دینی و مذهبی خود را طرح کرده‌ام و آن را توشه‌ی روز قیامت خود قرار داده‌ام و آن را مقدم کردم به خاطر این که توحید بر سایر علوم مقدم است و ارجحیت دارد و بعد از آن کتابی نوشته‌ام با نام «مشارق أنوار الیقین فی اظهار أسرار حقایق أمیرالمؤمنین علیه السلام» و این کتاب شریف جامع حقائق اسرار توحید و نبوت و ولایت است. هر کس را که به آن فکر کند و آن را بخواند به مقصد و موضوع می‌رسد و خداوند هدایت گر است.

با توکل و توسل می‌گوییم: «شهادت می‌دهم که خدایی جز او نیست و تنها و بی



شریک است؛ شهادتی که مطابق باطن و ظاهر، و قلب و زبان است، او زنده و تأثیرگذار است، و بدون زمان وجود دارد، و بدون کیفیت شناخته می‌شود، خدای بزرگ، در کرامت خود سبحان است، و در صفات و ذات خود فعال است. و از همه‌ی مخلوقات خود بی‌نیاز است. او بدون شریک است. او در ظاهر دور است و در باطن نزدیک می‌شود، و پیدا است و پنهان، و دوری او دوری راه نیست، و نزدیکی او از شلوغی و کمی جا نیست، او با نیکی و رحمت خود به همه‌ی اسرار نزدیک است، و با شعاع جلال بزرگی خود از چشم‌ها دور است؛ او با نهایت زیبایی، از چشم‌ها پنهان مانده است، و با کمال نور خود از تجسم مخفی مانده است، پس با غیبت خود پیدا است؛ با وجود خود غایب است، و او پیدا است ولی دیده نمی‌شود و باطن است اما مخفی نیست؛ او با فطرت قلب شناخته می‌شود؛ او در پرده‌های غیبت است. او با زیبایی صفات و کمال ذاتش در همه‌ی جهات ظاهر می‌شود، و این فرد که مجرد از ماده و جسم است پنهان است؛ او در زیبایی خود والا است؛ و در زیبایی خود بدیع است؛ او یگانه و بی‌شریک است؛ وجود او با ایمان است نه با چشم، و آیات او نشانه و دلیل شناخت او هستند، و مخلوقات او نشانه‌ی یگانه بودن او است.

زمین و آسمان‌ها به پروردگاری او اعتراف دارند، هر موجود جدید و تازه نشانه‌ای از وجود اوست و آن موجود در باطن خود به او تکیه دارد و به بزرگی او اشاره می‌کند. او در عزت و برتری خود مقدس است؛ او ذات یگانه‌ای است که هیچ فکری او را محدود نمی‌کند، و نمی‌تواند تعداد او را زیاد کند، او صاحب زیبایی و بزرگی است. و صاحب بقاء و دوام است. صاحب دنیای ابدی است؛ صاحب سلطنت بی‌نهایت است؛ و صاحب عزت بازدارنده است؛ و صاحب کرامت والا است؛ پس به حق است که اسمش با عزت و جلال است از همه‌ی جهات یگانه

است. و بی نیاز از عبادت بندگان است.

او تاثیرگذار و یکتا است در کامل ترین مفهوم؛ پروردگاری بی همتا در ذات و صفات، معبودی به حق در سایر زبان‌ها است عبارت‌ها نمی‌تواند او را حکایت کند. اشاره‌ها نمی‌تواند او را کفایت کند. پس ذات او ازلی و ابدی و تاثیرگذار و رحمانی است؛ او با وحدت حقیقی مقدس است. او از تعدد تصویر منزّه است. او سرآغاز سایر موجودات است. سرچشمه‌ی سایر کمالات است؛ او با بهترین صفات توصیف می‌شود؛ و در زیبایی کمال او نقص و احتیاج وجود ندارد. او از داشتن جهت‌ها و حاشیه‌ها متعالی است. او از شبیه بودن به موجودات جدید منزّه است. او از سخنان به دور است. او تاثیرگذار و سبّحان است. کسی که ازلی است و ازلی خواهد بود. او فرد و منزّه از حلول و انتقال است. او یگانه و بدون شریک است. او بود و همچنان هست وقتی که هنوز آسمانی برافراشته نشده بود. و زمینی پهناور نشده بود. و نه پرنده‌ای پر می‌زد. و نه کسی صحبت می‌کرد؛ و نه شبی سیاه می‌شد؛ و نه صبحی طلوع می‌کرد؛ خداوند بود و چیزی با او نبود؛ و او همچنان همانطور هست و هرگز با کثرت مخلوقاتش متعدد نشده است. سبّحان است خدائی که مکان را تعریف کرد. پس هیچ مکانی حاوی او نیست؛ او کیفیت‌ها را تعریف کرد. پس هیچ کیفیتی او را تعریف نمی‌کند.

او از مکان و زمان متعالی است؛ پس هیچ وقتی او را محدود نمی‌کند؛ او یگانه و بدون شریک است؛ او برتر از داشتن اجل محدود و مدت معین است؛ او از داشتن وقت محدود متعالی است. او زنده و حمید و محمود است. او قدوس و سبوح و پروردگار ملائکه و روح است، او زنده است و نمی‌میرد.

پس منزّه است او که ازلی و قدیم است؛ و وجود او از عدم پیشی گرفته است؛ و قدیم بودن او از ازلیت پیشی گرفته است؛ و بودن او از مکان پیشی گرفته است؛ و

اسم او بالاتر از آن است که زوج داشته باشد؛ او یگانه و بدون شریک است؛ قدیم بودن او ترسیم نمی‌شود؛ و محدودیت ندارد؛ و ملک او قبل و بعد ندارد؛ و امر او قابل دفع و رد نیست؛ و سلطنت او رقیب و همتا ندارد. این تاثیرگذار در جلال عظمت خود و در دوام سلطنت خود مقدس است. او یگانه و بدون شریک است. حواس مادی او را درک نمی‌کند. تا شکلی برای او تصور شود؛ و به مردم تشبیه نمی‌شود تا مانند داشته باشد.

چشم عقل‌ها از درک ذات او عاجز است، اسباب وصول نمی‌توانند به توصیف صفات او بپردازند. او زنده و تاثیرگذار است. وجود او برای ذات خودش است و با ذات خودش است و از ذات خودش است. نه از روی علتی وجود دارد تا ممکن باشد. و نه از روی سببی که مقدم بر او باشد وجود دارد تا موجود جدید محسوب شود؛ و نه از روی تعدد وجود دارد تا محلی برای حوادث، باشد؛ او قبل از هر زنده‌ای زنده است؛ بعد از هر زنده‌ای زنده است. او برای زنده بودن هر زنده‌ای واجب است که او زنده باشد. او زنده‌ای است که از زنده‌ی دیگری زندگی را دریافت نکرده است. او معبود حق است. او اله مطلق است. او ذات یگانه است و صفات یگانه دارد. او در لاهوت ازلی است و در ملکوت ابدی است. او در عظمت و جلال و جبروت سرمدی است و زنده و تأثیر گذار است و نمی‌میرد، شاهدان نمی‌توانند او را حکایت کنند، مکان‌ها نمی‌توانند او را در خود جای دهند، و پرده‌ها نمی‌توانند او را بپوشانند؛ و چشم‌ها نمی‌توانند به او برسند. همت‌های بلند نمی‌توانند او را درک کند و عقل‌های زیرک نمی‌توانند عمق او را دریابند. جهت او همه‌ی جهات است و راه او هر جایی است که استقامت کنی.

او دارای حرکت و سکون نیست چگونه چیزی بر او جاری شود که او خودش آن را جاری می‌کند. هیچ خدائی جز او یعنی الله نیست. هر کس خدای سبحان را

توصیف کند او را محدود کرده است؛ هر کس او را محدود کند او را شمرده است، و هر کس او را بشمارد او را دوتا دانسته است، و هر کس او را دوتا بداند او را باطل کرده است. چرا که او درون اشیاء نیست و گرنه محدود می‌شد، از جنس اشیاء نیست، و گرنه قابل شمارش می‌شد. پس او از اشیاء دور است و به آن‌ها نزدیک می‌شود. آن‌ها را قائم می‌کند و بر آن‌ها تاثیرگذار است؛ قابل تجزیه نیست تا شمارش شود و متعدد نیست تا محدود شود. کسی که کیفیت برای او قائل شود او را واحد ندانسته است. هر کس او را مانند چیزی بداند به حقیقت او دست نیافته است. هر کس او را تشبیه کند نتوانسته او را قصد کند. هر کس به او اشاره کند و او را در وهم آورد نتوانسته او را حمد کند.

حاکمی که عادل است و دارای توهم نیست و متهم نمی‌شود. او شاهد بر عقل‌ها و نفس‌ها است. او شاهد بر عین‌ها و اجسام مادی است. همه‌ی جهان متغیر است؛ و هر متغیری جسم است؛ و هر جسمی موجود جدید است؛ و هر موجود جدید خالاقی دارد؛ و آن بوجود آورنده همان خالق دارای تقدیر و بروز دهنده‌ی تصویرگر و جبار متکبر است.

چرا که اثر نیازمند به ایجاد کننده‌ی اثر است؛ و او پروردگار قدیم است؛ که والا و عظیم است، و بی‌نیاز و کریم است؛ و سخاوتمند و رحیم است؛ کسی که جهان از او صادر شده است و او آن را بدعت نهاده است و خودش از آن متعالی است. پس او ایجاد کننده‌ی اول است. کسی که از وجود برانگیخته شده است و او وجود هر موجودی است. او آغاز اول است و واجب است که ذات او موجود باشد و کسی که واجب است ذاتش موجود باشد زنده و تاثیرگذار است و زنده و تاثیرگذار قدیم و ازلی خواهد بود و قدیم واجب است که موجود باشد و به طور دائمی وجود داشته باشد. او از همه جهت یگانه است؛ و یگانه‌ی حق محال است که جسم باشد. چرا

که جسم باید ترکیب و تعدد داشته باشد؛ و هر مرکبی دارای اول است؛ و چیزی که اول داشته باشد موجود جدید است؛ و تأثیرگذار حق از هر ماده‌ای مجرد است، و از هر تصویری منزّه است، و از هر تعددی مقدس است، و از هر توصیفی به دور است، هیچ محدودیتی او را در بر نمی‌گیرد و یا هیچ شمارشی برای او آغاز نمی‌شود؛ و هیچ ترسیمی شامل او نمی‌شود؛ و هیچ اسمی او را نمایان نمی‌کند؛ و هیچ مکانی او را دربر نمی‌گیرد؛ و هیچ فکری او را آشکار نمی‌کند؛ و هیچ چشمی او را در نمی‌یابد؛ و چگونه چشم‌ها او را دریابند در حالی که او آن‌ها را آفریده است؟ و یا چگونه مکان‌ها او را در بر گیرند در حالی که او آن‌ها را ساخته است؟

مصنوع بر خودش راهنمایی می‌کند و در مثل خودش حلول می‌کند. پس او سبحان و تأثیرگذار و حق است؛ که وجود او آغاز ندارد و ملک و وجود او نهایت ندارد و همه‌ی جهان مسبوق به عدم است. و به فنا ملحق می‌شود و همه‌ی آن‌ها غیر از زنده‌ی تأثیرگذار موجود جدید و مرکب و محتاج است. حق که اسمش عزتمند است فرد و مجرد است. که در ذات و صفات او تعدد وجود ندارد. او یکتا است که در مقدار و محدوده قابل تقسیم نیست. او یکتا است و مثل هیچ مانند و متضادی نیست. او در ذات و در صفت و در کلمه و در تعداد یکتا است پس او دارای وحدت لایق با کرامت وجه خود و عزت جلال خود است. مثل الهیت محض. و اله مطلق همان خدای سبحان است.

او همه‌ی همه چیز است. و او معبود همه چیز است، و او خالق همه چیز است، و او بالاتر از همه چیز است، و متعالی از همه چیز است، و برتر از همه چیز است، و منزّه از همه چیز است، و به دور از همه چیز است؛ و عالم به همه چیز است؛ و سایه اش بر همه چیز است؛ و از همه چیز مطلع است؛ و حافظ همه چیز است؛ و حفظ کننده‌ی همه چیز است؛ و همه چیز را برقرار داشته است؛ و تأثیرگذار بر همه

چیز است؛ پس او پروردگار ازلی و قدیم حقاً یکتا و بی نیاز است که باقی می ماند؛ و تاثیرگذاری است که معبود راستین است. پس سبحان است او که در یکتایی خود و در جلال خود منفرد است؛ و در کرامت و زیبایی مقدس است؛ و با بقاء و کمال خود عزت دارد؛ و بر مخلوقاتش حکم به فنا و نیستی داد.

همه چیز نابود می شود مگر وجه او. پس در حقیقت معبود حقی وجود ندارد مگر الله به تنهایی. هیچ خدائی جز الله وجود ندارد. هیچ خدائی جز الله وجود ندارد هم نفی و هم اثبات است. حق، از ازل ثابت است و همچنان ثابت است؛ و نفی از ضد خود یعنی اثبات والاتر است، یعنی عدم محض، هر کس این نفی و اثبات را مطرح کند وجود غیر را نفی کرده است. پس معنای کلمه ی توحید و آیه ی تجرید، این است که هیچ خدایی در وجود خدایی که زنده است، نیست. خدایی که موجود است؛ و رکوع و سجده برای او است؛ و در ذات خود یگانه است؛ و از همه ی مخلوقاتش بی نیاز است؛ و قادر و عالم است؛ و زنده و شنوا است؛ و بینا و با اراده است؛ و ناخشنود و بی نیاز است؛ و یکتایی که از هر نقصی منزّه است.

از هر عیبی پاکیزه است در ذات و در صفات؛ و مستحق پرستش است. لا اله الا الله، اسم اوست، و رحمن صفت اوست، و یکتائی ذات اوست، و صفات او یگانه است، و اسم او الله است، چه اسم با عزتی، که نشانه ی ذات مقدس اوست؛ و جامع بهترین صفات جلال و عظمت اوست؛ و مانع از شراکت کسی در حقیقت و در اسم رحمن است؛ و او شبیه ندارد؛ و هیچ کس اسامی او را ندارد؛ و او در ملک و کبریا خود شریک ندارد؛ و او در عظمت و نعمت هایش شریک ندارد؛ و در فرمان و قضاوت او کسی نمی تواند ممانعت کند؛ و غیر از او معبودی در زمین و آسمان او وجود ندارد.

پروردگاری قدیم، و ملکی عظیم، و بی نیازی کریم است، او شریکی در خدائی

خود ندارد؛ و در ماهیت خود شبیهی ندارد. از داشتن شبیه و مانند منزّه است. و از تشبیه و تمثیل متعالی است. عزیزتر از داشتن فرزند است که به او منفعتی برساند، و مقدس از تعدد است که با او جمع شود، او یگانه‌ی یکتا است، که هیچ کس شبیه او نیست، و هیچ کس با او مساوی نیست. او دارای جلال غالب و جبروت قاهر و ملکوت نورانی و سلطنت فاخر است. او اول و آخر و باطن و ظاهر است. اولین در ذات و آخرین در صفات و ظاهر در آیات و باطن در توهمات است. فکرها از درک صفات ملکوت او سرگردان هستند و تفاسیر جامع از رسیدن به عمق علم او غیرت دارند. عقل‌ها در صحرای عظمت او سرگردانند؛ و ذهن‌ها در وادی عزت او متحیرند. نور یکتائی او و پرده‌ی جلال شعاع پروردگاری او مانع از درک حقیقت الهی او می‌شود؛ و چشم‌ها سرگردان و بی حاصل بر می‌گردند؛ و عقل‌ها مبهوت و مغلوب ره به جایی نمی‌برند؛ و فکرها متحیر و و با شتاب باز می‌گردند؛ و ذهن‌ها با مذمت دور می‌شوند.

سبحان است ملک حقّی که از داشتن جهت و مکان متعالی است. کسی که دچار خواب و چرت نمی‌شود؛ و زبان‌های فصیح نمی‌تواند جلال کمال عظمت او را توصیف کند. هیچ مکانی او را در خود جای نمی‌دهد؛ و هیچ مکانی خالی از او نیست و هیچ زبانی او را توصیف نمی‌کند. مخلوقات با او موجود شدند نه این که او با مخلوقات موجود شده باشد.

اگر بگوئید: «چه موقع؟» باید گفت: «بودن او قبل از بودن هستی است.» و اگر بگوئید: «قبل از او.» باید گفت: «قبل بعد از او موجود شده است.» و اگر بگوئید: «کجا؟» باید گفت: «وجود او بر وجود مکان مقدم بوده است.» و اگر بگوئید: «چگونه؟» باید گفت: «صفت او را از توصیف صحیح دانسته‌ای.» و اگر بگوئید: «از چه؟» باید گفت: «او از تمام اشیاء جدا است.» و اگر بگوئید: «هو؟» باید گفت:

«سخن او حرف هاء و واو است.»

خالق با کلمه برای عقل‌ها تجلی کرده است و با آن از چشم‌ها پنهان شده است. پس سبحان است کسی که سخاوت او نشانه‌ی وجود اوست؛ و نورهای عظمت او مانع از سستی اوست؛ او از ازل این گونه بوده است و همچنان اینگونه است. او از ازل تا ابد در غیب است؛ و کس دیگری و معبود دیگری در غیب نیست.

تشبیه بر او جایز نیست. تشبیهی که فهم تو آن را درست می‌کند. و تردید در او جایز نیست تردیدی که نتیجه ذهن توست. او جباری است که با نیرو و غلبه‌ی خود تاریکی عدم را مدیریت کرده است. و وجود را با لا اله الا الله طلوع بخشید؛ و با قدرت و امر خود نظام موجودات را محکم قرار داد. پس خالقی غیر از خدا که خالق آسمان‌ها است وجود ندارد و با عدالت آسمان‌ها را آفرید و در آن خورشید و ماه را به حرکت درآورد. پس این دو در گردش خود مغلوب خداوند هستند؛ و با فرمان او طلوع می‌کنند، خداوند آسمان‌ها را با نورها پر کرد؛ و با نیکوکاران آن‌ها را مقدس کرد؛ و با شهاب‌های ثاقب آن را از غریبه‌ها محافظت کرد؛ و آن‌ها را از شکاف و خمیدگی حفظ کرد.

آن جا عالم ملکوت و گنبد جبروت و اتاق‌های عظمت و جلال و جبروت است. سقفی بلند، طاقی محافظت شده، بدون ستونی که آن را نگه دارد. و بدون میخی که آن را به هم بچسباند. خدای سبحان آن را از ترس هجوم یک سلطان بنا نکرده است؛ و از ترس نازل شدن حادثه آن را نساخته است، بلکه آن را راهنمایی برای بینندگان قرار داده است؛ و پرچمی برای رهپویان قرار داده است. آیات او بر عظمت او دلالت می‌کنند؛ و والائی او بر قدرت او و بر کمال لطف او و بر حکمت او دلالت می‌کند. پس هر کس در آفرینش آسمان‌ها دقت کند و حرکت سیاره‌ها و جایگزینی شب و روز؛ و حکمت‌های عجیب؛ و قدرت غریب آن را بررسی کند؛ و بلکه



خودش را و ترکیب جسمش را بررسی کند. در هر یک نگاه و در هر یک پلک زدن. شاهدهی بر حق خواهد یافت و ناطق راستگوئی خواهد دید که می‌گوید خالق او زنده و تاثیرگذار و بسیار قدرتمند است، و شهادت می‌دهد که به وجود آورندهی او پروردگاری با حکمت و با خبر است.

آسمانی دارای برج‌ها؛ و زمینی دارای شکاف‌ها و دره‌ها، و دریاهایی دارای موج‌ها؛ و ماه دارای روشنائی؛ و چراغی شعله ور؛ و ابری بالا رونده؛ و آبی سرازیر؛ و جسم‌هایی دارای اعضا؛ و زنده‌ها و نطفه‌های در هم آمیخته؛ همگی بر یک خالق بسیار قدرتمند دلالت دارند. پس سبحان است کسی که مخلوقات را بر اختلاف‌های بزرگ آفرید و آن‌ها را به زبان‌های غریب به سخن آورد و برای آن‌ها عمر و روزی و غذا تقدیر کرد.

او خالق بسیار دانا است که ذره‌ای از علم او خارج نیست و حتی یک قطره از حساب او به دور نیست؛ چگونه از علم او به دور باشد چیزی که خودش آن را آشکار کرده است و چگونه از او پنهان باشد چیزی که خودش آن را ایجاد کرده است؟ چرا که خالق به چیزی که آفریده است علم دارد، و به ساخته‌ی خود احاطه دارد و عناصر آن را با هم تألیف کرده است و از حقیقت و نهان آن‌ها آگاه است. و باطن و ظاهر آن‌ها را می‌فهمد. او از غیب پنهان مطلع است و در درون دل‌ها حضور دارد؟ پس اعضای موجودات شاهدان او هستند؛ و اندام‌ها سربازان او هستند؛ و درون‌ها محل غیبی او هستند؛ و رازها برای او عیان است. پس هیچ چیز از مخلوقات از او پنهان نیست؛ و هیچ چیز از ساخته‌هایش از او دور نیست؛ و چگونه از او غایب باشد چیزی که خودش آن را آشکار کرده است؟ چگونه از او پنهان باشد چیزی که خودش آن را ایجاد کرده است؟

پس سبحان است او که قادر و بسیار دانا است. و همیشه بر اسرار مراقب است؛

و به ارواح نزدیک است؛ و به اعمال حسابرسی می‌کند. پس او مراقب نزدیک است. شاهدهی که غایب نیست؛ و سبحان است او که تاثیرگذار و دارای تقدیر است؛ و صحبت کننده و با خبر است؛ و شنوا و بینا است. شنوایی او منزّه از داشتن گوش است؛ و بینایی او منزّه از حدقه و پلک است؛ و سخن گفتن او منزّه از وسیله و زبان است؛ او عقل‌ها را خلق کرده است پس وقتی آن‌ها را خلق کرد، کسی با او مقابله نمی‌کرد و او نفس‌ها را آشکار کرد پس هیچ رقیبی از آن با خبر نشد. وقتی که او آن‌ها را می‌آزمود. او یگانه و بدون شریک است. روح، قطره‌ای از دریا‌های ملکوت اوست و نفس، شعله‌ای از شعله‌های جلال جبروت اوست. آسمان‌های هفت گانه و زمین و هر که در آن است ذره‌ای از قدرت اوست. و هفتاد هزار جهان یکی از آثار حکمت اوست. و جهان به طور کامل رازی از اسرار ساخته‌های اوست. همگی شاهد هستند که او کسی است که هیچ خدایی جز او وجود ندارد و او یگانه و در جلال کبریاء و عظمت او شریکی وجود ندارد. اهل آسمان او را در زمین می‌پندارند؛ و اهل زمین او را در آسمان می‌پندارند؛ و او بی نیاز و تعریف کننده‌ی دین است. او از مکان و شیشه منزّه است. او در هر مکانی موجود است، و از درک شدن توسط چشم متعالی است؛ و از حدوث و حادثه والاتر است. او یکتا است و از دوتا برتر است. او در هر زمانی معبود است.

او انسان را آفرید و برای او تقدیر قرار داد، و آفرینش او را نیکو قرار داد و برایش صورت قرار داد؛ و برایش گوش و چشم ایجاد کرد؛ او را از آبی پست یعنی نطفه آفرید؛ و از حق برای او دین و روش زندگی ایجاد کرد؛ و او بر توحید خلق کرد؛ و چراغ عقل را برای او روشن کرد؛ و گره‌ها را برای او با انگشت فرج و عبرت باز کرد و او را از جفت رحم با دست اراده و رحمت و قدرت خود بیرون آورد. خون حیض را برای او در سینه تبدیل به شیر کرد و رزق او را برایش روزی

کرد و رزق او را آسان و نرم برایش بیرون آورد او را با لطف خود مواظبت کرد و به خوبی رشد داد. برای او گوشه قرار داد تا آیات او را بشنود و عقلی قرار داد تا کلمات او را بفهمد و صفات او را درک کند. چشمی قرار داد تا قدرت او را ببیند؛ و قلبی عطا کرد تا عظمت او را بشناسد؛ و دلی عطا کرد تا توحید او را درک کند؛ و زبانی داد تا از او ستایش کند؛ و جسم او را شهر خود قرار داد؛ و روح او را خلیفه‌ی خود دانست؛ و قلب او را کعبه‌ی خود و خانه‌ی خود دانست؛ که ملائکه در آن طواف می‌کنند؛ و آن را کرامت داد و برتری عطا نمود؛ و نعمت‌های کامل خود را در آن قرار داد؛ و به آن دستور داد که او را بشناسد، تا بر نعمت‌های بی‌شمار او شکرگزاری کند؛ و انسان را در دیار ابتلاء و گرفتاری ساکن کرد و برای او رسولان اعزام نمود و راهنمایی منصوب کرد و با شلاق خود او را بسوی میدان نیستی و نابودی سوق داد و در مرگ بین پادشاه و فقیر تساوی برقرار کرد.

این لطف و عدالت برای اجرای قلم قضاء و رسیدن به دار بقاء است؛ و زنده کردن بعد از مرگ لطفی واجب است تا آن‌ها را به پاداش و جزا برساند. پس سبحان است کسی که مخلوقات را خلق کرد؛ و وقتی آن‌ها را آغاز نمود در آن کار ناتوان نشد؛ و وقتی آن‌ها را آفرید با آن‌ها انس نگرفت؛ و وقتی آن‌ها را نابود نمود دچار وحشت تنهایی نشد؛ و از بازآفریدن آن‌ها عاجز نماند. چرا که این کار برای او آسان تر است؛ وقتی که آن‌ها را برای نیکی‌ها فرا بخواند و ندا کند، مبارک است این خدای بسیار قادر و قوی. علم او به مخلوقات قبل از آفرینش آن‌ها مانند علم او به آن‌ها بعد از ایجاد آن‌ها است. پس سبحان است کسی که الهام نمود؛ و کسی که دارای فضل و منت است.

من به صاحب ملک و ملکوت ایمان آوردم؛ و به صاحب عزت و جبروت تسلیم شدم؛ و بر زنده‌ای که نمی‌میرد توکل نمودم. پروردگار یکتایی که همنشین ندارد و

زنده‌ای که قوی است، والا مرتبه و بی نیاز از کمک کننده است، شهادت می‌دهم به کسی که وجودش واجب است؛ و فیض دهنده‌ی کرامت و سخاوت است؛ به یگانه‌ای که محدود نیست و یکتایی که شمارش نمی‌شود؛ و بی نیازی که دارای قبل و بعد نیست.

خدای بسیطی که همگی ملک و مملوک او هستند و من از درون و با دل و روح و با ذهن و با سایه‌ی خود او را می‌پرستم، که الله همان حق مبین است و یگانه و بدون شریک است. دارای ملک و دارای حمد است. پروردگار فرد بی نیاز، بچه نژائیده است و خودش بچه‌ی کسی نیست و هیچ مانندی ندارد.

برای پروردگارم و مولایم که ذات مرا تصویر کرده است و صفات مرا تقدیر کرده است، کسی که عبادت و نماز و زندگی و مرگ من برای اوست، شهادت می‌دهم که او کسی است که هیچ خدایی غیر از او وجود ندارد و او پروردگار و خالق همه چیز است؛ و معبود و پادشاه همه چیز؛ و مالک همه چیز است و ملکوت همه چیز در دست اوست. تأثیر گذاری که قبل از وجود همه چیز اولین است؛ و زنده‌ای که بعد از فنا باقی است. یکتایی که شبیه و مانند از او گرفته شده است. خدای یگانه‌ای که چیزی مانند او نیست. او شنوا و بینا است. چشم‌ها او را نمی‌بینند ولی او چشم‌ها را می‌بیند. او لطیف و خبیر است. و شهادت می‌دهم که این صفات الهی و ستایش خدایی را کسی جز او استحقاق ندارد مگر خداوند. شهادت می‌دهم که او سبحان و حاکم عادل است؛ که در قضاوت خود ستم نمی‌کند و در اراده‌ی خود ظلم نمی‌کند. شهادت می‌دهم که امور بر طبق آن چه او قضاء می‌کند سپری می‌شود و نه طبق آنچه که او رضایت بدهد.

معتقد هستم که هر کس این عقاید را داشته باشد، موحد خداوند است؛ و او را از مشاهده‌ی موجودات جدید منزّه دانسته و او را عبادت کرده است. هر کس شکر و

حمد این خدا را اعلام بکند مؤمن مخلص است که عنایت و منت شامل حال او شده است و واجب است که به بهشت برود، و همه‌ی این‌ها با لطف و عنایت و منت و هدایت و ارشاد و راهنمایی او خواهد بود.

پس سبحان است کسی که با بخشش آغاز کرد و با عدالت تکلیف تعیین کرد و علم را ستود و جهل را مذمت کرد. لطف افاضه فرمود و راه را توضیح داد. راهنما و رسول ارسال کرد، و پیامبران علیهم‌السلام را مبعوث نمود، تا حاکمانی باشند که اوامر او را حاکم می‌کرده و عدالت او را منتشر کنند. جانشینانی منصوب نمود تا پرچم‌های کمال دین او باشند و فضیلت او را بیان کنند. آن‌ها را با هدایت و دین حق مبعوث نمود آن‌ها را رسولان بشارت و انذار قرار داد. افراد با صداقت و معصوم که بسوی او دعوت می‌کنند و از طرف او سخن می‌گفته، و با دستور او کاری انجام می‌دهند، و بعد حمد خدا، ما را از امت بهترین پیامبران صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم قرار داد که او بهترین مخلوق از آب و گل و شریف‌ترین مبعوث که زمین و آسمان به آن مشرف شده است. آن جسم پاک، و روح مقدس معطر، که سرزمین بطحاء به او معطر است، آن بشارت دهنده‌ی منذر، آن چراغ نورانی، اولین پیامبران در نور، و آخرین آن‌ها در ظهور، و راز آن‌ها در صلب و در ظهور، کریم‌ترین آن‌ها در پیروان، و با عظمت‌ترین آن‌ها در شریعت، و فصیح‌ترین آن‌ها در سخن گفتن، و والاترین آن‌ها در منزلت، و شریف‌ترین آن‌ها در کتاب، و عزت‌مندترین آن‌ها در شخصیت، شریف‌ترین کسی که چوب (جامد) و عضو (جاندار) به آن مشرف شده است.

آن سخنگوی الهی، فصیح‌ترین کسی که حروف عربی را نطق کرده است. آن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم کریم، رثوف و رحیم، اولین، آخرین، باطن، ظاهر، گشاینده، برهم گذارنده، فتح‌کننده، ختم‌کننده، عالم، حاکم، شاهد، قاسم، مؤید، منصور، ابو القاسم محمد بن عبد الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم حمید و محمود، صادق امین، عزیز مبین، برگزیده از گل

مخصوص، برای رحمت به همه‌ی جهانیان مبعوث شده، منتخب خدا و برگزیده‌ی او، و پیشوای برگزیدگان خدا در روز قیامت، پایان بخش پیامبران و رسولان، و سید اولین و آخرین.

ما به خدا و به محمد ﷺ و به آن چه ما را به آن دعوت کردند ایمان آوردیم، و از نوری پیروی نمودیم که به همراه او نازل شده است.<sup>۱</sup> و وصی او ما را به آن هدایت فرمود، کسی که به ولایت و به پرچمداری و مخصوص برادر بودن<sup>۲</sup> است، پیامبر بر او تصریح کرده است، و او برادر پیامبر و امین او است، و خلیفه‌ی او و فرمانده‌ی لشکر اوست، و حامل پرچم او و رئیس رسالت او و امام امت او است، او روح خود را فدای پیامبر کرد و در رنج‌ها خود را با او یکسان کرد، بازوی توانمند او، ساعد قوی او در روزهای سختی، سید جانشینان، و امام متقین، و بنیان گذار دین، و صاحب پیمان، و سرآمد هدایت شدگان، و خلیفه‌ی پروردگار جهانیان، و راز خداوند و حجت او، و آیت خدا و کلمه‌ی او، در اولین و آخرین، قیام کننده به حق، امام مبین، مولای ما و سید ما علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیه السلام، کسی که با محبت او دین کامل می‌شود، و اهل یقین معتقد به ولایت او هستند. و با او کفه‌ی ترازو برتری می‌یابد، و بعد از او عترت طاهر او، و از همه کریم تر ذریه‌ی او؛ و فرزندان پاک او؛ و جانشینان برگزیده‌ی او؛ و نوادگان مرضی او هستند. هدایت کنندگان هدایت شده، جانشینان پیامبر کریم، و فرزندان آن رثوف رحیم، و امین‌های خدای والای عظیم، وارثان رسولان، و باقی ماندگان پیامبران، و سادات اولین و

---

۱. در حدیث است که این نور، همان امیر المؤمنین علیه السلام است به تفسیر نور الثقلین؛ ج ۲، ص ۸۳؛ ح ۳۰۰؛ مراجعه کنید.

۲. اشاره به حدیث مؤاخاة و حدیث غدیر و حدیث الراية در خبیر است.

آخرین، ناموس‌های دوران، و خوبان روزگار، ذریه‌ای از یک دیگر، و خداوند شنوا و بسیار دانا است.

ای پروردگار! من شهادت می‌دهم و معتقد هستم که سخن تو حق و وعده‌ی تو راست است. تو فرمان زنده شدن و حشر می‌دهی. شهادت می‌دهم که قیامت خواهد آمد و در آن شکی نیست. شهادت می‌دهم که خداوند مردگان درون قبر را زنده می‌کند. شهادت می‌دهم که دین مورد نظر خداوند اسلام است. خداوند به محمد ﷺ بهترین پاداش را بدهد. خداوند بر محمد ﷺ تحیت و سلام فرستد.

خدایا تو را حمد می‌گویم چون زبان مرا به حمد خود گشودی، و ستایش خود را به من آموختی؛ بر تو حمد که به من کرم و بخشش خود را الهام نمودی و مرا به ذکر خودت رهنمون شدی؛ و تو را حمد بر آسان‌ترین تکلیف یعنی اطاعت از خودت که بر من گذاشتی و کامل‌ترین نعمت‌هایی که به من عطا فرمودی. خدایا تو را حمد می‌گویم آن گونه که پی در پی مبارک و نیکو، و ابدی و سرمدی و مجرد و ابدی، و باقی تا بقای تو که نهایت ندارد باشد، حمدی که بیشتر از حمد ستایش کنندگان باشد. حمدی که در هیچ زمانی کهنه نمی‌شود و از معرفت آن کاسته نشود، و از کفهی ترازوی آن کم نمی‌شود. حمدی که افزایش می‌یابد و نابود نمی‌شود، و بالا می‌رود و تمام نمی‌شود. تو را حمد ای کسی که موارد حمد تو، کرامت‌های تو، بخشش تو، ساخته‌های تو، فرصت‌ها و خوبی‌های تو، قابل شمارش نیست. عوامل تو و هدایای کامل و گوارا و دائمی تو، و جنبنده‌های فیاض تو، برتری‌های تو، و عوامل با جلال و زیبا و سنگین تو، و کرامت بزرگ و بسیار و فضیلت فراوان و زیاد تو، و سخاوت باقی و سنگین تو، و نیکی غالب تو، و خورشید نورانی و درخشان تو شمرده نمی‌شود.

خدایا! تو پروردگار من و پروردگار همه چیز هستی. من به تو تسلیم هستم. و به

تو ایمان آوردم. و بر تو توکل نمودم. بسوی تو رو آوردم، و فقط تو را می‌پرستم، و ذات و صفات منزّه تو را منزّه و واحد می‌دانم و با اسم عظیم تو تسبیح و تقدیس می‌کنم، و تهلیل می‌گویم و تمجید می‌کنم.

در برابر جلال وجه کریم تو رکوع و سجده می‌کنم. برای فضل قدیمی و نیکی عام تو شکر و حمد می‌کنم. به سوی درهای کرامت و سخاوت جوشان تو و نعمت‌های تو سعی و تلاش می‌کنم. خدایا! به جلال یکتائی تو و به قدرت پروردگاری تو، و به شایستگی‌های خدایی و به ستایش‌های رحمانی تو، و به نورهای محمدی و به اسرار علوی، و به عصمت فاطمی، و به عزت پاکیزه و هدایت گر و هدایت شده‌ی تو و به مقامات تو، و به آیات تو، و به نشانه‌های تو، و به تجلی‌های تو، که فرقی بین تو و آن‌ها وجود ندارد، مگر آنکه آن‌ها بندگان تو و مخلوق تو هستند از تو می‌خواهم که بر محمد و آل محمد درود بفرستی. کسانی که به خاطر آن‌ها آسمان برقرار شد و زمین بر آب پایدار شد و آن‌ها را از بین همه‌ی جهانیان برگزیدی و اطاعت از آن‌ها را بر همه‌ی مخلوقات واجب کردی، و مرا بر ایمان به خودت و تصدیق محمد ﷺ، بنده و رسول خودت و ولایت برترین جانشینان علی امیر المؤمنین علیّه السلام، و تمسک به هدایت گران از عترت طاهر او، که کشتی نجات و سادات جانشینان هستند. و بر برائت از دشمنان گمراه آن‌ها باقی نگه داشتی.

خدایا من به این راضی هستم! این راه حق و دین راست تو است که آن را دوست داری و می‌پسندی و هر که را به آن متدین باشد دوست داری و دعایش را اجابت می‌کنی. خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست، و مرا بر این دین ارزشمند پایدار بدار و آن را در زبان من ثابت و محکم و جاری قرار بده و درون و ظاهر مرا مؤمن و موقن و تصدیق کننده به آن قرار بده و اندام و ستون‌های مرا به آن، تسلیم و



تابع و عمل کننده قرار بده، و آن را نور و خوشبختی من در لحد و کفن قرار بده، چرا که به دامن کرم و امید چنگ زده‌ام و با انگشت تصدیق و توفیق درهای ایمان و ولایت را کوبیده‌ام. پس ای خدا! آن را برای وجه خودت خالص قرار بده، ای تعریف کننده‌ی دین برای بندگان! آن را توشه‌ی روز حشر و وحشت قرار بده. که تو کریم و سخاوتمند و بزرگ ترین کسی هستی که از تو تقاضا می‌شود و تو سخاوت می‌کنی. ای مهربان تر از همه‌ی مهربانان!

## مشارق أنوار اليقين

### فی حقائق أسرار أمير المؤمنين عليه السلام

حمد خدایی که در ازلیت و ابدیت خود، یگانه است و صلوات بر اولین عدد، و پایان بخش زمان، محمد و آل او، کسانی که از مخلوقات هیچ کس با آنها مقایسه نمی‌شود.<sup>۱</sup>

این تکیه کننده به خدای یکتا و بی نیاز رجب حافظ برسی، که خداوند او را از حسادت در امان دارد و در روزی که پدر از فرزند فرار می‌کند به او امان بدهد، می‌گوید:

«بدان که برخی از حسودان که از دین بهره‌ای ندارند از این جهت که حسادت تقدیر الهی را تغییر می‌دهد. وقتی برای آنها تجوید قرآن را نوشتم، در صورتی که آنها از آن بی بهره بودند این کتاب را گرفتند و مرا از خود راندند. وقتی برای آنها طومار احادیث را باز کردم، و اسرار باطنی و افکار پشت پرده را برای آنها آشکار کردم، بر من حسادت کردند، و مرا تکذیب و سرزنش نمودند، و بر من تهمت زدند،

---

۱. آن طور که در روایات است به الاختصاص؛ ۱۳؛ ینابیع المودة؛ ج ۱، ص ۳۰۱-۲۱۴. بحار الأنوار؛ ج ۲۶، ص ۱۲. کنز العمال؛ ج ۱۲، ص ۱۰۴، ح ۳۴۲۰۱ مراجعه کنید و طریق های آن را در کتاب خود الولاية التكوينية؛ ۲۴۳ آورده ایم.

و مرا ناراحت کردند، و هر چه برای آن‌ها تواضع کردم، و دست خضوع برایشان دراز کردم، برای انزوای محبت من تلاش کردند و مرا پائین کشاندند، در حالی که مرا می‌شناختند، و مرا ناآشنا دانستند و من جز اینکه احادیث سرآمد را روایت کردم گناهی نداشتم. نور آتش خوبان را نمایان کردم، پس نسخه‌ها از آن زیاد شد، و محتوای آن منظم شد، و عطر آن همه جا پیچید، و فضا را معطر کرد و افراد مریض از آن تبرک جستند و افراد تشنه از آن سیراب شدند، و از آن جا که بیشتر آن از امور مخفی و از اسرار پنهان بود، به طوری که در اثر آن دل‌های بیمار تبدیل به دل‌های سالم می‌شدند، و قلب سالم از شنیدن آن به وجد می‌آمد. چرا که افراد مبتلا به زکام هنگام برخورد با عطر نوشیدنی بهره‌ای از آن نمی‌برد و او مصداق این شعر است:

و من یک ذام مریض یجد مرا به الماء الزلالا  
کسی که دارای دهان مریض تلخ مزه باشد در آب زلال هم تلخی احساس می‌کند  
لذا عده‌ای از میمون‌ها برای عده‌ای دیگر از حسودان برخی از آن چه را من آورده بودم حمل به چیزی کردند، و از منظور من جاهل بودند، و آن‌ها که چیزی نمی‌دانستند آن را برای عده‌ای دیگر که چیزی نمی‌فهمیدند نقل کردند، و انسان هم دشمن چیزی است که به آن جهل داشته باشد، بلکه آن چه را به علم آن احاطه نداشتند تکذیب کردند، و مانند مصداق این شعر شدند:

يعرفها من كان من جنسها و سائر الناس لها منكر  
هرکس از جنس آن باشد آن را می‌شناسد و بقیه‌ی مردم آن را نمی‌شناسند  
و یا مصداق این شعر شدند:

لو كنت تعلم كل ما علم الوري طرا لكنت صديق كل العالم  
لكن جهلت فصرت تحسب كل من يهوى بغير هواك ليس بعالم  
اگر همه‌ی علومی که مردم می‌دانند تو می‌دانستی دوست تمام مردم عالم

می‌بودی.

اما چون جاهل هستی در این صورت گمان می‌کنی هر کس که میلی غیر از میل تو دارد عالم نیست

تا آن جا که با زبان بغض و کینه این نظرات را به برادران فقیه خود منتقل کردند که آن‌ها هم اهل مذهب ناپایدار و اهل شریعت بی شریعت هستند. اما نمی‌توان مسائل مشکل معقول را با منقول درک کرد. چه برسد به ما وراء معقول. برای شناخت یک علم لازم نیست به سایر علوم احاطه داشته باشیم، و مقام هر کس از ما معلوم است، و هر قماری برای هدفی آفریده شده است و هر کس از چیزی که خدا به او عطا کرده است خوشحال باشد، سراغ همان می‌رود و نعمت‌های کامل و گوارا و (پی در پی) و جاری و دائمی و جوشان و فیض‌های برتری خداوند، که به سوی بندگانش سرازیر است و به سرزمین‌هایش می‌رسد، استفاده از آن‌ها متوقف نمی‌شود. ابرهای آن کنار نمی‌رود و راه فیض باز است و همگی از طرف خدای سخاوتمند عطا می‌شود و رسیدن به هدایای خدایی، و پیدا کردن اسرار الهی، راه آسانی نیست.

بلکه خداوند هر که را بخواهد به رحمت خود مخصوص می‌کند، هر چند که افراد حسود جگرشان پاره پاره می‌شود و وقتی آن‌ها با زبانی که سخنان را از وضعیت خود تحریف می‌کند آن مطالب را برای آن فقهاء نقل کردند آن‌ها نتوانستند با نگاه باطنی گوه‌رهای نورانی آن را در درون صدف‌های دوستانش ببینند و چشم‌های عقل را از انحراف جلوگیری نکردند؛ و به آن آراسته نشدند تا زیبا بشوند و گوش‌های عقل را به شنیدن این آیه وادار نکردند که ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ

فَتَبَيَّنُوا<sup>۱</sup> و بلکه آن‌ها را در فتنه و تردید خود تأیید کردند، و در گوش دادن به بدگویی و غیبت با آن‌ها همراهی کردند، و دروغ زشت را برای بدنام کردن به کار گرفتند ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾<sup>۲</sup> و وقتی این سخنان را نفهمیدند آن را به غلوگویی نسبت دادند، و آن را از اسرار هدایت شدگان ندانستند، پس همان طور شدند که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: «لَقَلْنَا غَيْرَ مَأْمُونٍ عَلَى الدِّينِ؛ می‌گوئیم بر دین امانت دار نیست» و من در آن‌ها دیدم آن چه را دیدم، همان طور که شاعر می‌گوید:

أَعَادَى عَلَى مَا يوجب الحب للفتى      و أهدأ و الأفكار فى تجول  
 با چیزی دشمنی می‌کنم که موجب محبت آن جوان می‌شود و آرام می‌شوم وقتی  
 که فکرها درباره‌ی من سیر کنند و یا آن طور که می‌گوید:

حاسد يعنيه حالى      و هو لا يجرى ببالى  
 قلبه مملآن منى      و فؤادى منه خالى  
 يك حسود به فكر من است      ولى من از او بى تفاوت هستم  
 قلب او از من پر است      ولى قلب من از او خالى است  
 ما آن‌ها را بر این انکار سرزنش نمی‌کنیم. چرا که «إِنَّهُ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ  
 إِلَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مُلْكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ مُؤْمِنٌ قَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلَايْمَانِ<sup>۳</sup>؛ کلام ما دشوار و

۱. حجرات؛ آیه‌ی ۶.

۲. بقره؛ آیه‌ی ۱۰.

۳. آن طور که در احادیث است به بحار الأنوار؛ ج ۲۵، ص ۳۶۶، ح ۷، بصائر الدرجات؛ ص ۲۶، ح ۱؛ و بعد از آن مراجعه کنید.

پیچیده است و کسی جز پیامبر رسول و یا فرشته‌ی مقرب و یا مؤمنی که خداوند قلبش را به ایمان آزموده باشد تحمل درک آن را ندارد.» و وقتی یک منافق اسرار علی علیه السلام را از روی کینه‌ی خود رد می‌کند و یک شیعه هم آن را از روی جهل خود رد می‌کند در حالی که نقل شده است که سخن ما دشوار و پیچیده است و او اگر این اسرار را می‌فهمد، پس دیگر دشوار و پیچیده نیست، و اگر نمی‌فهمد چگونه بر ضد خود شهادت می‌دهد؟ از مؤمنینی نیست که خداوند قلبش را با ایمان آزموده است. چرا این افراد ساکت نمی‌مانند تا سالم باشند؟ و اگر چیزی می‌دانند پس چیزی بگویند، هر کس هنگام امتحان دید که با ورود نسیم‌های اسرار ولی خداوند، قلبش به لرزه در می‌آید و حاضر به تأیید نشد، پس او از ایمان به دور و به شیطان نزدیک است. چرا که محبت علی علیه السلام بدون شک معیار و محک است. هر کس در این محبت تیغی در خود دارد باید از پدرش درباره‌ی مادرش سؤال بپرسد، هر کس ذاتش از این معیار تهی باشد چاره‌ای جز آتش جهنم ندارد و تنها انگیزه‌ی آن‌ها از این انکار جهالت و حسادت و حب دنیا است. که منشأ تمام خطاها است، موجب گرایش به نفس و هواپرستی است، و هر کس از هوای خود پیروی کند سقوط می‌کند. چرا که این نفس انسانی همان است که دوست دارد به جای خداوند پرستش شود و فخر فروشی و آقایی را فقط برای خودش می‌خواهد و دوست دارد همه را بنده‌ی خودش ببیند، چرا که او زنجیر شیطان است که با آن به این حرم الهی وارد می‌شود، و به آن اشاره می‌کند آن جا که فرمود: «خدایا شیطان را در رگ‌های

---

۱. روایت شده است که دشمن علی فرزند زنا و یا فرزند حیض است به ارشاد القلوب؛ ج ۲، ص ۴۳۳؛ و زندگی نامه‌ی علی در تاریخ دمشق؛ ج ۲، ص ۲۲۴؛ مراجعه کنید.

من مانند خون وارد کردی.» و لذا حضرت فرمود: «أعدی عدوک نفسک التی بین جنییک<sup>۱</sup>؛ بدترین دشمن تو همان نفسی است که بین دو پهلوی تو قرار دارد.» و در حدیث است که خداوند متعال وقتی نفس را آفرید به او گفت: «من کیستم؟» نفس گفت: «من کیستم؟» در این لحظه خداوند او را در دریای رجوع باطن انداخت تا آن که به الف مبسوط رسید و از رذائل ادعای انانیت و اینیت خلاص شد و به منشأ اولیه‌ی خود بازگشت و بعد خداوند به او گفت: «من کیستم؟» نفس گفت: «تو واحد قهار هستی.»<sup>۲</sup> و برای همین حضرت فرمود: «أقتلوا أنفسکم فإنها لا تدرک مقاماتها إلا بالقهر»<sup>۳</sup>؛ نفس خود را به قتل برسانید چرا که مقامات او قابل درک نیست مگر با مغلوب کردن او.

---

۱. بحار الأنوار؛ ج ۷۰، ص ۳۶، ح ۱، باب ۴۴.

۲. مجموعه‌ی ورام؛ ۵۹ باب عتاب.

۳. بحار الأنوار؛ ج ۶۰، ص ۲۹۴، باب ۳۹.

## فصل

### عاجز بودن فهم از درک مقام امیر المؤمنین علیه السلام

چگونه او را انکار کردند و نشناختند، و به صرف شنیدن، حرف او را رد کردند؟! به جان خودم سوگند! که او سرآمد افتخار نورها و گوهر دریای اسرار، و خامه‌ی شیر اسرار و خامه‌ی شناخت اسرار خدای جبار است، چرا که او رفتار صحیح تر، و اسم اعظم، و داروی مسکن بزرگ، و گوگرد قرمز است، اما آن ذائقه‌ی کج، و سینه‌ی تیغ دار، بین شکر و حنظل فرقی قائل نیست.

وقتی هدیه‌ای از کلام اختصاصی<sup>۱</sup> داده شود، عقل‌ها آن را انکار می‌کنند. به خاطر عاجز بودن در بالا رفتن بر پشت بام کاخ‌های این سخنان، و هنگام شنیدن صدای صور این سخنان به زمین سقوط می‌کنند پس غلو گویی و قصور در بیان حق هر دو در دریای افراط و تفریط نابود می‌شوند و پیرو و مولا هر دو در مواجه شدن با تردید و یا مخلوط کردن متوقف می‌شوند. فرد قصور کننده در بیان حق به خاطر تاریکی تکبر و حسادت از رسیدن به نور عالی آن‌ها باز می‌ماند و فرد غلوگو در صحرای اسرار آن‌ها سرگردان می‌شود و نمی‌توند راه رشد را پیدا کند. فرد، پیرو آن‌ها را با بشر مقایسه می‌کند. پس در برابر اسرار آن‌ها بر زمین می‌نشیند، و فرد

---

۱. کلام دشوار و پیچیده.



عارف به چیزهایی که آنها به آن برتری داده شده‌اند از هدایای باطن نگاه می‌کند و می‌فهمد که آنها راز خدای واحد هستند، و این که ظاهر آنها مثل بقیه‌ی مخلوقات است، و باطن آنها عین حقیقت، و محل غیب خدای خالق است، پس از این آیه ﴿وَعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو﴾<sup>۱</sup> می‌فهمد که آنها کلیدهای غیب خداوند هستند که کسی جز خدا برتری و راز آن را نمی‌داند و دست عقل‌ها نمی‌تواند به پشت بام شرافت والای آنها برسد، و فهم‌ها و ذهن‌ها نمی‌توانند معنای اسرار مخفی آنها را درک کنند و به همین خاطر در حکمت می‌گویند: «چیزی را برای مردم نگو که عقل‌ها فوراً آن را انکار می‌کنند. هر چند تو برای آن توجیهی داشته باشی. چرا که هر چیز ناشناخته‌ای را که به دیگران بگویی نمی‌توانی برایش توجیه بیاوری و نباید هر چه را می‌دانی بگویی، و این طور نیست که هر چه می‌گویی عده‌ای درک کننده‌ی آن وجود داشته باشد.» ابن عباس به پیامبر ﷺ گفت: «ای رسول الله! آیا هر چه را می‌شنوم می‌توانم به دیگران بگویم؟» حضرت فرمود: «نعم الا أن يكون حديثاً لا تبلغه العقول فيجد السامع منه ضلالة و فتنة؛ بلکه مگر آن که حدیثی باشد، که عقل‌ها نتوانند آن را درک کنند که در این صورت شنونده از آن دچار گمراهی و اشتباه می‌شود.»

فردی به امام صادق عليه السلام گفت: «أخبرني لماذا رفع النبي عليا على كتفه؟ قال: ليعرف الناس مقامه و رفعته فقال: زدني يابن رسول الله فقال: ليعلم الناس أنه أحق بمقام رسول الله فقال: زدني فقال: ليعلم الناس أنه امام بعده و العلم المرفوع فقال: زدني فقال: هيئات و الله لو أخبرتك بكنه ذلك لقتت عني و أنت تقول ان جعفر بن محمد كاذب

فی قوله أو مجنون؛ بگو چرا پیامبر صلی الله علیه و آله علی را بر دوش خود بالا برد؟ فرمود: «برای این که مردم مقام و شأن بالای او را بشناسند.» گفت: «بیشتر بگو ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله!» فرمود: «برای این که مردم بدانند او از دیگران به مقام پیامبر شایسته تر است.» گفت: «بیشتر بگو.» فرمود: «برای این که مردم بدانند او امام بعد از پیامبر و پرچم برافراشته است.» گفت: «بیشتر بگو.» فرمود: «هرگز به خدا سوگند اگر اصل آن را برای تو بگویم از این جا بلند می شوی و می گویی جعفر بن محمد دروغ گو یا دیوانه است.»

پس چگونه غیر از ابرار می توانند از اسرار مطلع شوند و علی بن حسین علیهما السلام فرمود:

انی لا کتم من علمی جواهره      کیلا یری الحق ذو جهل فیفتنا  
و قد تقدم فی هذا أبو حسن      الی الحسین و أوصی قبله حسنا<sup>۱</sup>  
من گوهرهای علم خودم را کتمان می کنم تا افراد جاهل حق را نبینند و ما را به  
گرفتاری نیندازند و قبلا امام علی علیه السلام این توصیه را به حسن و حسین علیهما السلام کرده  
بود

تعجب نیست؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله به گروهی از قریش می فرمود: «قولوا لا اله الا

۱. غرر البهاء ضوی؛ ۳۱۸، جامع الأسرة؛ ۳۵ و أصول الأویلة؛ ۱۶۷ و در آن جا این دو بیت بیشتر است:

یا رب جوهر علم لو أبوح به      لقیل لی أنت ممن یبعد الوثنا  
ولا ستحل رجال مسلمون دمی      یرون أقبح ما یأتونه حسنا

الله فيقولون ثم يقول اشهدوا أني محمد رسول الله فيشهدون ثم يقول صلوا الى هذه البنية فيصلون ثم يقول صوموا رمضان في الهواجر فيصومون ثم يأمرهم باخراج الزكاة فيخرجون، ثم يقول: حجوا و اعتمروا فيحجون و يعتمرون، ثم يدعوهم الى الجهاد و ترك الحلائل و الأولاد فيجيبون، ثم يقول ان عليا وليكم بعدى فيعرضون و لا يسمعون فيناديهم بلسان التوبيخ و هم لا يسمعون قل هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ<sup>۱</sup> ثم يتلوا عليهم مناديا و هم لا يشعرون يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمْ الْكَافِرُونَ<sup>۲</sup>؛

بگویند: «خدایی جز الله نیست.» آن‌ها می‌گفتند، و بعد می‌فرمود: «شهادت بدهید که من محمد رسول خدا هستم و آن‌ها نیز شهادت می‌دادند.» و بعد می‌فرمود: «به سوی این خانه نماز بخوانید و آن‌ها نماز می‌خواندند.» و بعد می‌فرمود: «در هوای گرم روزه بگیرید.» آن‌ها نیز روزه می‌گرفتند، و بعد دستور می‌داد که زکات بپردازند و آن‌ها نیز می‌پرداختند، و بعد می‌فرمود: «حج» و عمره به جای آورید و آن‌ها نیز به جا می‌آوردند، و بعد آن‌ها را به جهاد و رها کردن زن‌ها و فرزندان دعوت می‌فرمود و آن‌ها نیز اجابت می‌کردند، و بعد می‌فرمود: «علی بعد از من ولی شما است و در این جا امتناع کردند و آن را نشنیدند پس با زبان توبیخ به آن‌ها که نمی‌شنیدند می‌فرمود: «بگو او خبری بزرگ است که شما از آن امتناع می‌کنید.» و بعد با فریاد برای آن‌ها که فهم نداشتند تلاوت می‌کرد که «نعمت خدا را می‌شناسند و بعد آن را انکار می‌کنند و بیشتر آن‌ها کافر هستند.

این قاعده‌ها را تأیید می‌کند. آن چه که حسن بن محبوب، از جابر بن عبد الله از

۱. ص: آیهی ۶۸.

۲. نحل: آیهی ۸۳.

ابو عبد الله روایت می‌کند: «که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «یا علی أنت الذی احتج الله بک علی الخلائق حین أقامهم أشباحا فی ابتداءهم و قال لهم: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ؟﴾ قالوا: «بلی» قال: «علی امامکم؟» قال: «فأبی الخلائق جميعا عن ولايتک و الاقرار بفضلک و عتوا عنها استکبارا الا قليلا منهم و هم أصحاب اليمين و هم أقل القليل و ان فی السماء الرابعة ملکا يقول فی تسبیحه سبحان من دل هذا الخلق القليل من هذا العالم الكثير علی هذا الفضل الجزيل؛ ای علی! تو کسی هستی که خداوند وقتی مخلوقات را در آغاز آفرینش به صورت اشباح حاضر کرد، با تو بر آنها احتجاج کرد و گفت: «آیا من خدای شما نیستم؟» گفتند: «بله» گفت: «آیا محمد پیامبر شما نیست؟» گفتند: «بله» گفت: «آیا علی امام شما نیست؟» در این لحظه تمام مخلوقات از پذیرش ولایت تو و اعتراف به فضیلت تو امتناع کردند و از روی تکبر آن را نپذیرفتند مگر تعداد کمی از آنها که آنها اصحاب یمین خواهند بود و آنها کمترین کمترین هستند، و در آسمان چهارم فرشته‌ای هست که وقتی خدا را تسبیح می‌گوید، این گونه می‌گوید: «منزه است خدایی که این تعداد اندک را در این جهان پر تعداد به این فضیلت بزرگ راهنمایی کرد.»

این را تایید می‌کند آن چه در کتاب الوحده از ابن عباس وارد شده است که می‌گوید: «مبغض علی من ینخرج من قبره و فی عنقه طوق من نار و علی رأسه شیطاين یلعنونه حتی یرد الموقف؛ دشمن علی کسی است که وقتی از قبرش بیرون می‌آید حلقه‌ای از آتش به دور گردن اوست و بر روی سرش شیطان‌هایی هستند که

۱. بحار الأنوار؛ ج ۲۶، ص ۳۱۱؛ ح ۷۷، و ج ۲۵، ص ۲۵؛ ح ۴۵.

۲. بحار الأنوار؛ ج ۲۷، ص ۲۲۶؛ ح ۲۱.

او را لعنت می‌کنند تا این که به محشر وارد شود.»

از او نیز مرفوعاً در کتاب بصائر الدرجات از پیامبر ﷺ روایت است که فرمود: «یا علی و الذی بعثنی بالحق و اصطفانی علی سائر الخلق انک لو صببت الدنیا علی المنافق ما أحبک و لو ضربت خیشوم المؤمن ما أبغضک؟ فلا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا کافر منافق؛ ای علی! سوگند به خدایی که مرا به حق مبعوث کرد و مرا بر سایر مخلوقات برگزید. تو اگر تمام دنیا را بر سر منافق بریزی او تو را دوست نخواهد داشت و اگر بینی مؤمن را با شمشیر بزنی با تو دشمن نخواهد شد. پس کسی جز مؤمن تو را دوست ندارد و کسی جز منافق کافر تو را دشمن نمی‌دارد.»

از سعید بن جبیر از ابن عباس از پیامبر ﷺ نقل است که فرمود: «المخالف لعلی بعدی کافر و مشرک و غادر، و المحب له مؤمن صادق، و المبغض له منافق، و المحارب له مارق، و الراد علیه زاهق، و المقتفی لأثره لاحق؛ کسی که بعد از من از علی سرپیچی کند کافر و مشرک و پیمان شکن و کسی که او را دوست بدارد مؤمن است. کسی که از او کینه داشته باشد منافق، و کسی که بر او شمشیر بکشد از دین خارج است، و کسی که به او مرتد شود گمراه است، و کسی که تابع راه او باشد به او ملحق می‌شود.»

و یعلوا الولاء و یزکو النجار	بحب علی تزول الشکوک
فثم العلاء و ثم الفخار	فاما رأیت محباً له
فقی أصله نسب مستعار	و اما رأیت عدواً له

۱. بحار الأنوار؛ ج ۳۹، ص ۲۸۰؛ ح ۶۲.

۲. بحار الأنوار؛ ج ۲۷، ص ۲۲۷؛ ح ۲۲.

فَلا تَعْذِلُوهُ عَلٰى بَغْضِهِ      فحیطان دار آییه قِصار

با محبت علی شک‌ها برطرف می‌شود و ولایت او برقرار می‌شود و تشنگی‌ها سیراب می‌شود پس اگر دوست دار علی را دیدی در آن جا برتری و افتخار است و اگر دشمن علی را دیدی اصالت او نسب عاریه و غیر واقعی است پس او را بر دشمنی اش سرزنش نکنید چرا که دیوار خانه‌ی پدرش کوتاه بوده است.

بنابراین به حکم هر کس تصنیف کند به هدف می‌رسد برای من واجب است که برای پاک کردن دین از سوء ظَنّ ملحدین و شک انکار کنندگان و برای توجیه کردن مؤمنین در این رساله گوشه‌ای از اسرار مخفی، و آثار نهفته، و گزیده‌های باطنی را مطرح کنم و از آن‌ها پرده‌ی خفا را کنار بزنم تا برای جویندگان، شهاب رهبری در آسمان تاریک و سیاه نمایان شود.

وقتی به این شکل برخی از اسرار مخفی روشن شد و صدف‌ها، آثار مرواریدهای خود را بیرون ریختند و بیان آن‌ها متفاوت شد، در این هنگام ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾<sup>۱</sup>

## فصل

### [ اسرار علم حروف ]

از آنجا که اسرار خداوند در گنجینه‌ی علم حروف قرار داده شده است و این علم از علوم منتشر نشده، و در کتاب نهفته است، و غیر از پاکیزگان دست کسی به آن نمی‌رسد. غیر از مقربین، کسی به آن دست پیدا نمی‌کنند. چرا که این علم منبع اسرار جلال، و محل جمع اسامی کمال است. خداوند سوره‌ها را با آن‌ها آغاز کرده است. و اسرار قضاء و قدر را در آن قرار داده است. به این دلیل که خداوند متعال وقتی اراده کرد وجود را از عالم نیستی به عالم هستی بیرون آورد، اراده کرد چیزهایی در بالا باشد و چیزهایی در پائین، بنا بر اختلاف منزلت، که در پی طبقات می‌آید، و هستی را از نهفته‌های تقدیر به قضاء تصویر ظاهر کرد و در آن اسرار حروف را تعبیه کرد که این اسرار معیار ایجاد و منشأ آثار هستند چرا که خدای باری تعالی با کلمه برای مخلوقات خود تجلی پیدا کرد و با آن محجوب شد؛ و بعد گل آدم را در ابر که عبارت از اختراع اول است، بدون الگو و بدون اصلاح طراحی ایجاد کرد.

بعد در ابری متراکم، قسمتی از آن حروف را قرار داد و آن‌ها را درجه بندی کرد تا این که آن ابر متراکم با آن حروف در عالم ایجاد با لطافت‌های عقل در اشراق ظهور نورانی شد. و بعد این طبیعت ابر را به مراتب غبار منتقل کرد که عبارت از اختراع دوم است، و در آن مرتبه‌ای از حروفی را که در طبیعت ابر قرار داده بود،

درجه بندی کرد. تا این که آن را در عالم ایجاد با لطافت‌های روح خود در اختراع دوم نورانی کرد؛ و بعد آن طبیعت ابر را به مراتب ذره منتقل کرد که عبارت از ابداع دوم است و در آن نسبتی از حروفی که آن را در ابر فطرت قرار داده بود ایجاد کرد، تا این که با آن در عالم ایجاد با لطافت‌های قلب در ابداع دوم نورانی شد.

پس حروف معنای آن در عقل، و لطافت‌های آن در روح، و تصویر آن در نفس، و نقش بستن آن در قلب، و نیروی ناطقه‌ی آن در زبان، و راز موجود، در گوش‌ها هستند، و از آن جا که مخاطب اول، همان مخترع اول است، یعنی عقل نورانی. در این صورت خطاب حق با معانی حروف خواهد بود و مجموع این حروف در راز عقل فقط یک الف بود، چرا که آن با نیروی حقیقی مجموع حروف است، و او کسی است که اسرار علوم را با حقیقت این حروف قبل از سایر اشیاء شنیده است. عقل همان صاحب رمز و اشاره؛ و حقیقت و علامت و ادراک است و حروف در لطافت روح به شکل دو ضلع از سه ضلع مثلث متساوی الاضلاع است. یک ضلع قائم، و دیگری پهن شده بر این تصویر است و آن قائم ضلع الف است، و آن پهن شده ضلع باء است، و گفتیم که حروف در لطافت روح به شکل دو ضلع است؛ چرا که فیض نورهای پهن شده که در عقل بالفعل است در روح بالقوه است. پس در وجود اسرار با هم یکسان هستند و در اختلاف مراتب با هم متفاوت هستند.

از این نظر که روح از عقل کمک می‌گیرد و نفس از روح، و همه‌ی نورهای علوی از نور عرش کمک می‌گیرند، همین طور سایر حروف از نور الف کمک می‌گیرند و رجوع پائینی‌ها و بالایی‌ها از آن، به سوی آن است و هر حرفی از آن حروف قائم به راز الف و الف راز کلمه است و ملائکه‌ی نور که حامل عرش هستند از ذات این حروف هستند و اولین آن‌ها که متعلق به عقل است، اسمش الف است. و موحدان در محضر جلال چهار تا هستند: عقل، روح، نفس، و قلب موحد چهارم



است، و در راز حروفی که حق آن را در طبیعت آن قرار داد یکتا است. چرا که قلب صفحه‌ی نگارهای ربانی است. بلکه همان عین لوح محفوظ است؛ و از این رو حروف به اختلاف مکان‌های خود و نسبت خود در احوال آدم متفاوت شدند، پس دال روز خلقت اوست، و خط جیم روز درست شدن او، و خط باء روز دمیدن روح در آن است، و خط الف روز سجده کردن است، پس ترکیب شدن ساختار انسانی با حکمت الهی از یک شکل جذری و جذر طبیعی، و از دو عالم اختراع و ابداع است. پس دانست که عالم بالا و پائین همگی در زیر فلک الف، داخل هستند، که عبارت از اختراع اول، و عرش بزرگ، و عقل نورانی، و جبروت اعلی، و راز حقیقت و محضر قدس و سدره المنتهی است. سایر حروف، اجمال و تفصیل دارند که از آن نشأت گرفته اند، و همگی بنا بر اختلاف مراتب آن و تمایز آثار آن از او کمک می‌گیرند، و به پروردگار سبحان رجوع می‌کنند.

مخلوقات با راز این حروف آفریده شدند؛ و عالم امر کن فیکون است، و سخن خدای سبحان در محضر قدس خود، فقط با این حروف شنیده شد، که قائم به ذات حق، سبحان است. اسامی نهفته و گنجینه‌ای او در پشت جلد این حروف درج شده است که الف در آن اولین اختراع است، و سایر مراتب عالم از آن است و همه‌ی حروف به آن محتاج است و او از آن بی نیاز است. چرا که سایر اعداد از او بی نیاز نیستند. و او به آن‌ها احتیاج ندارد. هر کس ظاهر الف و باطن آن را بشناسد به درجه‌ی صدیقین و مقام مقربین می‌رسد. چرا که او دارای ظاهر و باطنی است، پس ظاهر آن (۳) چیز است: عرش، لوح، قلم، و او مرکب از (۳) نقطه است: یکی و یکی و یکی، و بحث آن در آینده خواهد آمد، و باطن آن (۳) چیز است: عقل، روح، نفس. و باطن دوم آن (۱۱) است که عدد بسیط‌های اسم اعظم است و وقتی از آن (۱۲) گرفته شود که موضوع اسامی و اعداد است (۹۹) باقی می‌ماند که عدد اسامی

حسنى است، و باطن دوم آن (۷۱) است که عدد لام جوشنده از آن است، و این عدد ماده‌ی اسم اعظم و حرفی از ظاهر اسم اعظم است، و باطن سوم آن (۴۲) است که فیض لام است، یعنی میم، و عدد آن (۴۵) است و دو عدد در الف و لام است، و این عدد ظاهر اسم اعظم و باطن آن است، باطن چهارم اگر حروف آن در خودش ضرب شود (۹) می‌شود و باز شده‌ی جوشنده‌ی از آن در باز شده‌ی حروف نیز (۹) است و آن الف ل ف الف م م ی م، و عرش، و لوح، و قلم، که مفردات آن نیز (۹) است و آن ع ر ش ل و ح ق ل م، و عقل، و نفس، و روح، نیز همین طور است ع ق ل ن ف س روح، پس الف همان کلمه‌ای است که خدای جبار با اسرار مخفی در آن تجلی کرده است. پس هر کس ظاهر و باطن آن را بشناسد اسرار مخفی، و نورهای نهفته را درک خواهد کرد، چرا که آن حرفی است؛ که از تأثیرگذاری حق کمک می‌گیرد و همگی از آن کمک می‌گیرند.

## فصل (الف)

اما الف پهن شده که همان باء است، اولین وحی است که بر پیامبر ﷺ نازل شد و ابتدای صحیفه‌ی آدم و نوح و ابراهیم و راز آن است، که از پهن شدن الف در آن راز قیامت با قائم شدن یک طرف آن وجود دارد، و این راز اختراع و نورها و اسرار حقیقت است که مربوط به نقطه‌ی باء است، و سخن امیر المؤمنین علیّه السلام اشاره به آن است: «أنا النقطة التي تحت الباء المبسوطة؛ من آن نقطه‌ی زیر باء پهن شده هستم.» اشاره می‌کند که الف قائم در ذات خودش پهن شده است و در آن محجوب است و

۱. شرح دعای سحر ص ۶۴، و جامع الأسرار، ص ۵۶۳ - ۴۱۱، ح ۱۱۶۳ - ۸۲۳ و الأنوار النعمانية؛

لذا محی الدین طایی می گوید: «باء، حجاب خدایی است، و اگر باء برداشته شود مردم پروردگار متعال خود را مشاهده می کنند.»<sup>۱</sup>

## فصل (حرف قاف)

حرف قاف (ق) باطن قلم و راز امر است، و منظور از راز امر تقدیر است، و قلم با پهن شده های خود (۳) حرف دارد که اسرار تقدیر را به وجود می آورد. این راز اسم اعظم است و حرف اول قلم قاف است که در ظاهر محیط به عالم است، و در باطن محیط به علم است و عدد آن (۱۸۱) است وقتی عدد اسم اعظم از آن کم شود یعنی (۱۱۱) باقی می ماند (۷۰)، که این ماده ی اسم اعظم و یکی از حروف آن است. همان طور که سین، یکی از حروف ظاهری اسم اعظم است و هر کس باطن سین را بداند اسم اعظم را می داند و حرف دوم قلم (ل) است، و حرف سوم آن (م) است، و از این حروف تمام عوالم ترکیب می شود، و تمام موجودات به طور کامل در زیر اسم (۲۹۹) قرار دارند، و این اسم ها در زیر اسم اعظم قرار دارند، و اسم اعظم همان صد است و قاف با حساب عددی صد است.

## فصل (حرف طا)

حرف (طا) در همه ی عالم در پرواز است، و راز آن در مبداهای اولی، و ایجاد اختراعات و راز آن در بالاها و پائین ها است و در ظاهر خود دارای اسراری است، و

---

۱. برخی از عارفین می گویند: «هر چه را دیدم باء را هم دیدم که بر آن نوشته شده است.» جامع الأسرار؛ ص ۷۰۱. گفته می شود وجود با باء ظاهر شد و با نقطه عابد از معبود متمایز شد، جامع الأسرار؛ ص ۵۶۳، ح ۱۱۶۳، این را به ابن عربی نسبت داده است و شرح دعای سحر؛ ص ۶۴.

در آخر اسم لوط ظاهر شده است، و از راز آن ویران شدن قوم او بود، همان طور که هاء در اول اسم هود ظاهر شد و از راز آن زمین قوم او را بلعید و ویران کرد، و هر دو در اسم محمد ﷺ ظاهر شده‌اند در این آیه (طه) که به زبان طی یعنی محمد.

## فصل (حرف جیم)

حرف (ج) یک حرف ملکوتی است که از باء دریافت می‌شود و همه‌ی عالم‌های ملکوتی در آن مشترک است و این حرفی است که خداوند در اول اسامی جلال ظاهر کرده است، و عرش قائم به جلال جیم است، و قلم از آن کمک می‌گیرد و کرسی نیز در صفت جمال قائم به آن است، و این مثلی است که راز الف و باء در آن پهن شده است و در مراتب غضب و مرکز لطف ظاهر شده است، و در جبار، و جواد، تجلی پیدا کرده است، پس او دارای جبروت و جود است.

## فصل (حرف کاف)

حرف (ک) حرفی است که در آخر اسم ملک ظاهر شده است و برای خدای عزیز است و این حرف باطن علم و باطن امر و باطن عرش و کرسی و باطن تصاویر آسمانی و زمینی است.

## فصل (حرف عین)

حرف (ع) آغاز اسرار عرش و عقل و حامل اسرار عالم است. چرا که عرش حامل کرسی است و قلم و لوح و افلاک و زمین‌ها و عقل، حامل روح هستند و روح حامل نفس و نفس، حامل قلب و قلب، حامل جسم و قدرت، حامل همگی است.

## فصل (حرف ثا)

حرف (ث) حرفی است که در وارث و باعث ظاهر شده است و ظهور آن در وارث اشاره به فَنای موجودات و در باعث، اشاره به قدرت بر بعثت آنها بعد از مرگ، و جمع کردن بعد از متلاشی شدن است.

## فصل (زاء)

حرف (ز) یک حرف شریف است؛ که در عزیز ظاهر شده است، پس عزت همگی مال خداوند است و از او عزت به ترتیب به سایر عالم می‌رسد، پس مقداری از عالم در برخی از فکر خود از عزت او کمک می‌گیرد، خاک از آب کمک می‌گیرد، و آب از هوا، و هوا از آتش، و آتش از فلک، و همین طور ترتیب عزت در موجودات، و این آیه اشاره به آن است ﴿وَتُعْزِّزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ﴾<sup>۱</sup>

## فصل

حرف (و) یکی از حروف عرش است، که در اجزای عالم سیار است، و به دو طرف عالم خلق و امر متعلق است، «کن فیکون».

## فصل

از آن جا که این علم شریف اشاره‌ها و رموزی دارد در این جا مقداری را که دارای اشاره و توجه است، ذکر می‌کنم.

## فصل

اما علم نقطه و دائره، از گرامی ترین علوم، و از پیچیده ترین اسرار است، چرا که انتهای سخن به حروف ختم می‌شود، و انتهای حروف به الف، و انتهای الف به نقطه، و نقطه نزد آن‌ها عبارت از نزول وجود مطلق ظاهر به باطن و از ابتدا به انتها است. یعنی ظهور ماهیت که مبدأ وجود است و دارای عبارت و اشاره نیست.

## فصل

از آن جا که الف قائم به راز عقل است، و عقل قائم به آن است، و تمام حروف در راز الف است، اما بین آن دو تفاوت وجود دارد، در این صورت الف عقل قائم است، و الف روح پهن شده است، و این علم شریف اگر از آن راز بین الف و لام و میم که جامع امر حکیم است، برای مردم نمایان شود. هر انسان سالمی بیمار می‌شود، و هر دانایی جاهل می‌شود. همان طور که از ابن سنان از ابو عبد الله علیه السلام وارد شده است که فرمود: «یا محمد ان فی سورة الأحزاب آیاً محکماً لو قدرنا أن ننطق به لنطقنا و لکفر الناس اذاً و جحدوا و ضلوا؛ ای محمد! در سوره‌ی احزاب آیات محکمی وجود دارد، که اگر بتوانیم آن را بر زبان بیاوریم بر زبان خواهیم آورد. اما در این صورت مردم کافر می‌شوند و انکار می‌کنند و گمراه می‌شوند.» اما این گونه می‌توان گفت:

و مستخبر عن سر لیلی أجبته      بعیماء عن لیلی بغیر یقین  
یقولون خبرنا فانت أمينها      و ما أنا ان خبرتهم بأمین

کسی از راز لیلی سؤال کرد و جواب دادم من از لیلی خبر قطعی ندارم می‌گویند خبری بده چرا که تو در اخبار او مورد اعتمادش هستی اگر من خبری از او بدهم در این صورت دیگر مورد اعتمادش نخواهم بود.

## فصل

راز خداوند در کتاب‌هایش قرار داده شده است و راز کتاب‌ها در قرآن قرار داده شده است. چرا که آن جامع و مانع است؛ و در آن همه چیز بیان شده است. راز قرآن در حروف مقطعه در اول سوره‌ها است و علم حروف در لام الف است. این لام همان الف منحنی است که حاوی راز ظاهر و باطن است و علم لام الف در الف است و علم الف در نقطه است و علم نقطه در معرفت اصلی است، و راز قرآن در سوره‌ی فاتحه است؛ و راز فاتحه در آغاز آن است. و آن بسم الله است، و راز بسم الله در باء است، و راز باء در نقطه است.

## فصل

سوره‌ی فاتحه همان سوره‌ی حمد است، که ام‌الکتاب است، و خداوند متعال آن را در ذکر شرافت داده است و آن را مفرد آورده. و قرآن را به آن اضافه کرده است فرمود: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ»<sup>۱</sup> یک بار اجمالی و یک بار فردی آن را ذکر کرده است و این به خاطر شرافت آن است، مانند «حَافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى»<sup>۲</sup> یک بار اجمالی آن را در ضمن صلوات آورده است و یک بار برای اجلال آن را فردی آورده است، و نماز وسطی همان نماز مغرب است، و در وقت ادای آن درهای آسمان باز می‌شود و واجب است که برای آن عجله کرد. به خاطر سخن حضرت که: «عجلوا بالمغرب؛ برای نماز مغرب عجله کنید.» و اما

۱. حجر؛ آیه‌ی ۸۷.

۲. بقره؛ آیه‌ی ۲۳۸.

در باطن و رمز حضرت فاطمه علیها السلام است چرا که نمازهای پنج گانه در حقیقت همان سادات پنج تن هستند، که اگر شناخته نشوند و ذکر نشوند نمازی وجود ندارد. نماز ظهر رسول الله صلی الله علیه و آله است، و از آن جا نور آغاز شد، در ابتدا که خداوند نور او را آفرید، و در ابتدا که خداوند لوح را آفرید، و در ابتدا که خداوند قلم را آفرید، پس عقل نور محمد صلی الله علیه و آله است، و لوح و قلم علی و فاطمه هستند، و این آیه اشاره به آن است ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾<sup>۱</sup> و نماز عصر امیر المؤمنین علیه السلام است و نماز مغرب حضرت فاطمه علیها السلام است که خداوند متعال آن‌ها را دستور داده است تا بر محبت او و محبت عترت او محافظت داشته باشند. اما آن‌ها قدر حضرت فاطمه علیها السلام را ندانستند، و شأن بزرگ او را کوچک شمردند، آن وقت که خورشید نبوت از او غروب کرد، در حالی که محبت او واجب است، یک واجب حتمی، و یک واجب مورد قبول است، چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله رضایت خود را منحصر در رضایت حضرت فاطمه علیها السلام کرد و فرمود: «و الله يا فاطمه لا يرضى الله حتى ترضى و لا أرضى حتى ترضى»<sup>۲</sup> به خداوند سوگند ای فاطمه! خداوند راضی نخواهد شد، مگر آن که تو راضی باشی، و من نیز راضی نخواهم شد، مگر آن که تو راضی باشی.»

---

۱. که خواهد آمد.

۲. نظم المتناثر؛ ص ۱۸۵.

۳. تاریخ ابن کثیر؛ ج ۱، ص ۳۹.

۴. عقل اول نور نبوت خاتم است به نبراس الضیاء؛ ص ۱۰۲ مراجعه کنید.

۵. قلم؛ آیه ۱.

۶. الصراط المستقیم؛ ج ۲، ص ۹۳.



معنای این رمز این است که حضرت فاطمه علیها السلام چشمه‌ی اسرار، و خورشید عصمت، و محل حکمت است. چرا که او پاره‌ی تن پیامبر صلی الله علیه و آله، و محبوب ولی پیامبر، و معدن راز الهی است. پس هر کس این مادر ابرار بر او غضب کند، پیامبر و ولی پیامبر بر او غضب کرده است. و هر کس پیامبر و ولی پیامبر بر او غضب کنند. پس او به طور کامل شقی و بدبخت است.

نماز عشاء امام حسن علیه السلام است، به طوری که نور پیامبر و ولی پیامبر از او پنهان است، و نماز صبح امام حسین علیه السلام است؛ چرا که او جان خود را در راه رضایت خدای متعال تقدیم کرد، تا این که نور حق بیرون آمد و در تاریکی وارد شد و اگر او نبود تاریکی تا روز قیامت همه جا را فرا می‌گرفت.

## فصل

و مثال این باب یک حدیث قدسی است که می‌گوید: «ولایة علی حصنی فمن دخل حصنی أمن من عذابی؛ ولایت علی حصار من است هر کس وارد این حصار شود در امان خواهد بود.» در این جا امان از عذاب را در ولایت علی علیه السلام منحصر دانسته است، چرا که اعتراف به ولایت، نیازمند اعتراف به نبوت است و اعتراف به نبوت نیازمند اعتراف به توحید است، و فرد معتقد به ولایت، معتقد به عدالت و معتقد به امامت است، و عدالت در کنار توحید همان مؤمن می‌شود، و مؤمن کسی است که در امان است، پس فرد معتقد به ولایت علی، همان مؤمن در امان است و گرنه او منافق حقیر است. بدون این که عکس آن صحیح باشد.

مثال این از سخن پیامبر ﷺ است که فرمود: «أنا مدينة العلم و علي بابها؛ من شهر علم هستم و علی دروازه‌ی آن است.» و شهر را فقط باید از دروازه وارد شد. پس ایشان طلب علم بعد از خود را منحصر در علی و عترت او کرده است. دانسته می‌شود که هر کس بعد از پیامبر ﷺ علم را از غیر علی و عترت او عليه السلام طلب کند، بدعت و گمراهی است، و در این حدیث یک اشاره‌ی لطیف وجود دارد و آن این که هر وحی‌ای که از طرف پروردگار والا بر پیامبر ﷺ نازل می‌شود، فرشته‌ای که آن را در اختیار دارد، ابتدا از در عبور می‌کند و از در وارد می‌شود و این سخن پیامبر ﷺ اشاره به آن است «يا علي ان الله أطلعني على ما شاء من غيبه وحيا و تنزيلا و أطلعك عليه الهاما؛ ای علی خداوند بوسیله‌ی وحی و تنزیل هر چه می‌خواست از غیب خود مرا مطلع ساخت و تو را نیز با الهام از آن‌ها مطلع ساخت.» و این اشاره به شب معراج است که خداوند در آن جا پیامبر ﷺ را به خطاب کردن مخصوص کرد و ولی پیامبر را به الهام کردن مخصوص می‌کند.

اما این سخن پیامبر ﷺ: «انك ترى ما أرى و تسمع ما أسمع؛ هر چه را من می‌بینم تو نیز می‌بینی و هر چه را من می‌شنوم تو نیز می‌شنوی.» اشاره به نزول ملائکه بر پیامبر ﷺ به همراه تحفه‌های الهی است که خداوند ولی پیامبر را مخصوص کرده است که مقداری از آن را ببیند و بشنود، و به پیامبرش دستور داده است که بقیه‌ی آن را به او برساند. چرا که او گنجینه‌ی اسرار نبوت، و در مقام عالی

۱. ینابیع المودة؛ ج ۱، ص ۷۵ - ۸۱ و أسد الغابة؛ ج ۴، ص ۲۴.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید؛ ج ۱۳، ص ۱۹۷.

۳. بحار الأنوار؛ ج ۳۷، ص ۲۷۰، ح ۴۰.

خود ولی پیامبر، و شاگرد پیامبر و مشاور اوست چرا که سایر دریاها زیرمجموعه اقیانوس هستند.

## فصل

### باطن سوره‌ی فاتحه در نماز

سوره‌ی حمد به طور یقین دارای اسم اعظم خداوند است، و عدد آیات آن (۷) است که همان عدد کامل است، و از این عدد کامل جذر ده به دست می‌آید. و آن ضرب سال در روزهای هفته است که می‌شود (۲۵۲۰) و این عددی است که دارای نصف و دو سوم، و یک چهارم، و یک پنجم، و یک ششم، و یک هفتم، و یک هشتم، و یک نهم، و یک دهم است، و عدد کلمات ام الکتاب به همراه بسم الله (۲۹) کلمه است، و عدد سوره‌های دارای حروف مقطعه (۲۹) سوره است.

و عدد روزهای ماه (۲۹) روز است. اگر الف از آن کم شود (۲۸) می‌شود بعد از منازل ماه و وقتی آن منازل را تقسیم کنید (۹) تا از آن برای افلاک و (۱۲) تا برای بروج و (۴) تا برای عناصر و (۳) تا برای موالید است، که می‌شود بیست و هشت به تعداد حروف معجم، و عدد حروف سوره‌ی فاتحه (۳۲۴) و اعداد حروف آن (۹۳۶۱) و سایر رقم آن به فردانی تقسیم می‌شود و به آن نیز اشاره دارد، و به رقم اسم اعظم که دو قسمت است. ظاهری و باطنی، تقسیم می‌شود. پس قسمت ظاهری (۸۶) مرتبه و قسمت باطنی (۹۹۳) مرتبه است از نظر تأویل، و عدد حروف پهن شده‌ی آن (۹۴۲) و رقم حروف پهن شده (۱۸) الف است، و فردانی نیز در کنار آن است در هر شرایطی.

## فصل

### حروف معجم

و حروف معجم (۲۸) حرف است. همان طور که گفته شد و عدد آن در تلفظ یعنی حروف پهن شده‌ی آن (۱۲) حرف است و عدد حروف مقطعه در سوره‌های قرآن (۱۲) حرف است، و زیر تلفظ حروف پهن شده، اسم عزیز فتاح (۱۹) مرتبه، و در حروف پهن شده‌ی آن اسم اعظم (۶۶) مرتبه، و این دو اسم با هم (۲) مرتبه آمده است و اگر حرف تکراری نزدیک در این حروف کم شود که (۱۴) حرف است و همان حروف نورانی هستند و در سوره‌ی حمد به صورت مقطعه هستند. و آنها ا ل ر ح ی م ن ک س ه ص ق ط می‌باشد و رقم آن (۶۹۹) است و از این حروف نورانی اسماء حسنی خداوند، و اسم اعظم خداوند، و علم ادوار و اسرار، صریح و ظاهری و باطنی و یک جا و مفرد استخراج می‌شود. چرا که اسم اعظم خداوند، گاهی در یک حرف واحد است و گاهی در یک عدد واحد است و گاهی در حروف و در اعداد و کلمات است به حسب اراده‌ی الهی و حکمت ربانی، و این اسم در حروف به این شکل است:

ا ل ر ح ی م ن ک س ه ص ق ط

۱۰۸۷۲۳۱ ۹۱۹۵۶۲۵۴ ۱۱۰ می‌شود و اکنون یک رمز دیگر

از راز پنهان را نمایان می‌کنم، و معرفت آن برای کسانی که بهره‌ای از علم حروف و ارقام ظاهری و باطنی آن دارند پنهان و مدفون است و آن این است:

ا ل ر ح ی م ن ک س ه ص ق ط

۱۰۸۷۲۳۱ ۹۱۹۵۶۲۵۴۱ و این (۹۹) می شود به عدد اسماء حسنی، و

اکنون وجه سوم این راز به این شکل است:

ال م ر ک ه ی ع ص ط س ن ح ق

۱۸۵۶۹۹۷۱۰۵۲۲۴۳۱، این (۱۱۲) می شود و اکنون وجه دیگر: ال ر

ع ح ی م ن ک س ه ص ق ط (۷۲) پس اگر از این حروف اسم اعظم صریح را کم کنیم که (۳) حرف و (۳) رقم است، از آن (۱۱) حرف باقی می ماند، که همان عدد مخفی و راز مخفی است. ا ر ح م ن ک س ه ص ق ط، و این (۱۱) عدد است که مادهی اسم اعظم است.

## فصل

### حروف اسم اعظم

حروف اسم اعظم و اکبر با حرف های تکراری (۷۲) است. و آن ها این ها هستند:

ال م ال ن ه ال ر ال م ال ر ح م ال ک ال م ک ه ر ع ا ع س ق ای  
اک ال ه ال م م ص ط س ط ه ع ل ی ال ن م و ال ر ص ه.

و ارقام این حروف (۲۶۴) است و این ها حروف و ارقام اسم اعظم است. پس وقتی پیامبر و یا امام اراده کند، آن را ترکیب می کند و با آن دعا می نماید.

## فصل

این عدد از اعداد اسم اعظم است یعنی (۱۲۴) و چند برابر آن یعنی (۱۳۳۱) و

این را برای هر دردی می نویسند و شفا حاصل می شود، و یا آویزان می کنند، یا آبش را می نوشند و آویزان می کنند و برای هر دردی شفا است. اگر کسی خواست، می تواند به جای آن حروفی از عنصر گرم مطلق (ه ط) یا از عنصر خنک خشک

مطلق (ی)، یا از عنصر گرم مرطوب (ک)، و یا از عنصر خنک مرطوب (ل)، بنویسد به این شکل (۱۱، ۷، ۱۱۱) و بقیه نیز به همین شکل است.

## فصل

از خواص سوره‌ی فاتحه این است؛ که هر کس آن را به همراه روزه گرفتن و نخوردن گوشت به مدت (۷) روز و هر روز (۱۵۱۱) مرتبه بخواند و به این تعداد بر محمد و آل او صلوات بفرستد؛ هر چه را بخواهد در آن می‌یابد. من جسارت کردم و در این رساله گوشه‌ای از حقایق اسرار را آوردم، که مؤمن متقی از آن خوش حال می‌شود، و منافق بدبخت از آن ضرر می‌بیند، و این رساله را (مشارق أنوار الیقین فی حقایق أسرار أمير المؤمنين) نامیدم، و این مانند شمشیر تیزی در کشف اسرار علی مرتضی علیه السلام است، و خداوند صاحب نعمت و احسان و رضایت است، و این کتاب را بر فصل‌هایی مرتب کردم، و می‌گویم:

«بالاترین درجات کمال، و بالاترین مراتب جلالت انسان، علمی است که با آن به زندگی ابدی و سعادت سرمدی دست یابد، و شریف‌ترین علوم آن است که در آن به دنبال شریف‌ترین معلومات باشیم، و شریف‌ترین علوم آن است که در آن از حقیقت وجود و موجود بحث شود.»

## فصل

### وجود مطلق و مقید

وجود دو نوع است: خاص، و عام. جنس وجود، بر آن تکیه دارد و امکان و وجوب آن دو را از هم متمایز می‌کند و فرق بین آن دو است. پس وجود مطلق وجود حق سبحان است که وجود او عین ذات او و همان حقیقت اوست، و او از ازل بوده است، و همچنان هست، و یگانه و ابدی است. وجود دیگران از او، و با او، و درباره‌ی اوست و آن‌ها وجود مقید هستند. ذات حق سبحان برای بشر نامعلوم است و گرنه یک موجود ممکن می‌توانست بر واجب احاطه پیدا کند و این محال است.

خاک کجا و پروردگار خدایان کجا؟! پس فقط باقی می‌ماند شناخت وجود مقید. حقیقت او همان نقطه‌ای است که توضیح دادیم و معرفت عارفان و سلوک سالکان به آن است و این عین یقین است، و حق یقین است و دارای نکاتی است: یکی این که آن نقطه است، و همان فیض اول است و همان عقل و نور اول است. و نیز علت موجودات و حقیقت هستی و منشأ موجودات جدید است. و دلیل آن از احادیث قدسی این حدیث است: «كنت كنزا مخفيا فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لأعرف»؛

من یک گنج پنهان بودم و دوست داشتم که شناخته شوم. پس مخلوقات را آفریدم تا شناخته شوم.»

چقدر عجیب است کسی که مخفی بوده است؛ در حالی که هیچ چیز در کنار او موجود نبوده است و این سخن «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا؛ در پرده‌های غیب بودم.» چرا که مخلوقی وجود نداشته است تا او را بشناسد و این اشاره به وحدت ذات است، که خدا بود و هیچ چیز همراه او نبود.

این سخن «فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ» اشاره به ظهور صفات است و این سخن «فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأُعْرَفَ» اشاره به ظهور افعال، و انتشار موجودات است، که این دو، در صحرا بر روی هم انباشته بودند و ما آن دو را از هم باز کردیم.

این سخن «وَهُوَ الْآنَ عَلَى مَا كَانَ»؛ و او اکنون بر همان حالی است که اول بود. اشاره به این است، که او یکتا و ابدی است و با وجود مخلوقاتش متعدد نشده است. چرا که او همان او است و همان طور که ذات مقدسش در یک صفت از صفات الهی تجلی پیدا کرد به آن ستایش شد، و افعال دارای وجودی، بین دو عدم هستند و وجود بین دو عدم در تصرف عدم است اگر از وجود باشد چیزی جز خدای یکتا نیست.

لذا حلاج گفت: «هر کس ازلیت و ابدیت را ملاحظه کند و چشم خود را بر بین آن دو ببندد، توحید را اثبات کرده است. و هر کس چشم خود را از ازلیت و ابدیت ببندد و بین آن دو را ملاحظه کند، عبادت انجام داده است. و هر کس از بین آن دو و از دو طرف آن اعراض کند، به ریسمان حقیقت تمسک جسته است.

## فصل

جهان متشکل از اعراض و اجسام است و اجسام مرکب از خط و سطح است.



ابتدا خط و بعد سطح و بعد جسم است. مدار همگی بر محور نقطه است، و رجوع آن به نقطه است و کلام نیز مبتنی بر حروف است، و حروف متکی بر الف هستند، و الف متکی بر نقطه است. همین طور بنی آدم که کثرت آن‌ها منحصر در وحدت آدم است، و دلیل آن این آیه است «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»<sup>۱</sup> یعنی از صورت واحد، و از ماده‌ی واحد و این برای متوجه کردن غافلین، و تذکر دادن به عارفین است، و کثرت آدم در بوستان وحدت به نقطه باز می‌گردد، و همین طور اعداد که رجوع آن‌ها به یک است، و منشأ آن‌ها نیز از یک است.

## فصل

### معنای واحد و الف

بدان که راز عدد در نفس‌ها مطابق با صورت موجودات است. و این همان عنصر حکمت و مبدأ معارف و اکسیر اول و کیمیای بزرگ و عهد مأخوذ و اول ابتداع است. پروردگار آن را ابداع کرد و آن را یک اصل برای مخلوقاتش و قبله‌ای برای بندگانش و وجه خودش قرار داد، و آن را از راز نهفته‌ی خود، و از علم انباشته‌ی خود بیرون آورد، شامل آن چه بوده است و آن چه خواهد بود، و او عدد واحد است، که آن را از نور جلال خود آفرید. و این ابداع محض است و احدی است که قبل از او هیچ عددی نیست و او اولین موجود است، و واحد همان مبدع است و أحد نیز با اثبات الف همان مبدع است. چرا که الف بر حروف مقدم شده، و در أحد احدیت نهفته است، و در واحد وحدانیت نهفته است، و أحد دارای محدودیت

نیست، و با اشاره‌ی بناها توصیف نمی‌شود، پس او أحد مطلق و واحد حق است، او کسی است که آحاد از او برانگیخته می‌شوند، و او چشمه‌ی زوج‌ها و فردها است، پس علم عدد اولین فیض عقل بر نفس است، و لذا در نیروی نفس متمرکز شد. اولین فیض عقل بر نفس و عدد، زبانی است که توحید را نطق کند. چرا که لفظ یک مقدم بر دو است. پس سبقت برای یک است، و در تقدم یکی از این دو بر دیگری موجب تأخر آن دیگری است، و به این شکل توحید صحیح شد، و برای همین است که گفته می‌شود: هر کس طبیعت عدد را بشناسد حکمت متقین را شناخته است. و اما ابطال دو و سه این گونه است، که واحد حق تجزیه نمی‌شود. چرا که اگر تجزیه شود تقسیم می‌شود و چیزی که تقسیم شود خدا نیست. اما واحدی که از أحد مورد اشاره با عظمت بجوشد که مبدأ هر موجود است همان عقل اول است، پس علم عدد دلالت بر معرفت واحد أحد دارد که آن، اصل علوم و مبدأ معارف است، و تقدم آن بر سایر علوم مانند تقدم عقل بر سایر موجودات است، و همان طور که همه‌ی اشیاء به صورت بالقوه در عقل موجود هستند. همان طور همه‌ی علوم در عدد موجود است و تصویر آن مطابق با تصویر موجودات است.

بنابراین آن به صورت بالقوه دارای تصویر اشیای بسیط، و به صورت بالفعل دارای تصویر اشیای مرکب است. به همین خاطر علم عدد، از اشاره‌های عقلی است. چرا که آن نفس را به علم توحید و اعتراف به مبدع اول سوق می‌دهد. پس آن عقلی است که مقولات از آن گرفته شده است و این، درخت یقین و مبدأ شرع و دین است و نماز مطابق آن ثابت شده است و عبادات از آن شناخته شده است. گردش زمان‌ها به آن شناخته می‌شود، و این هلال عارفین و مبدأ هر مقاله‌ای است که اول آن مطابق آخرش است، و آخر آن مطابق اولش. پس اول آن، واحدی است که اول ندارد تا شناخته شود و آخر آن، واحدی است که نهایت ندارد تا توصیف شود.

## فصل

### حقیقت نقطه و این که آن فیض اول است

همین طور مرجع اسماء الهی به اسم مقدس است که جامع این اسامی است، و متفرق کننده‌ی آن‌ها است و در یکی از آن‌ها تجلی پیدا می‌کند، و انتهای حروف نقطه است. پس تمام اشیاء به نقطه منتهی می‌شود و بر آن دلالت می‌کنند. نقطه بر ذات دلالت می‌کند و این نقطه همان فیض اول است که از ذی الجلال که در افق عظمت و جمال به عقل فعال نامیده شده صادر می‌شود و آن همان حضرت محمد ﷺ است، پس نقطه، همان نور انوار، و راز اسرار است. آن طور که اهل فلسفه می‌گویند: «نقطه همان اصل است و جسم حجاب آن است، و تصویر حجاب جسم است، و حجاب چیزی غیر از جسد است. دلیل آن از آیات صریح این است: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ﴾؛<sup>۱</sup> معنایش این است که خدا نور دهنده‌ی آسمان‌ها است. پس خدا اسم ذات است و نور از صفات ذات است، و حضرت محمد ﷺ صفت خدا و برگزیده‌ی اوست، صفت او در عالم نور و برگزیده‌ی او در عالم ظهور است. پس او نور اول است و اسم بدیع و فتاح و سخن او حق است که فرمود: «أول ما خلق

الله نوری؛<sup>۱</sup> اولین چیزی که خداوند آفرید نور من بود.» و این سخن: «أنا من الله و الكل مني؛ من از خدا هستم و همه از من هستند.» و این سخن که احمد بن حنبل روایت کرده است: «كنت و علی نوراً بین یدی الرحمن قبل أن یخلق عرشه بأربع عشرة سنة؛ من و علی، نوری در مقابل خداوند رحمن بودیم. چهارده سال قبل از آن که خداوند عرش خود را بیافریند.»

پس محمد و علی حجاب حضرت الهی و نایب‌های او و گنجینه‌های اسرار خدایی و در آن هستند. اما حجاب هستند برای این که آن‌ها اسم اعظم خدا و کلمه‌ای هستند که پروردگار در آن برای سایر جهان تجلی کرده است. چرا که خالق با کلمه برای عقل‌ها تجلی کرده است و با آن از چشم‌ها پوشیده است. سبحان کسی است که برای مخلوقات خود با مخلوقات خود تجلی پیدا کرده است تا او را بشناسند و با افعال خود بر صفات خود دلالت کرده است تا او را یگانه بدانند، و با صفات خود بر ذات خود دلالت کرده است تا او را پرستش کنند.

اما ولایت، برای این که آن‌ها زبان خداوند در بین مخلوقات او هستند که در بین آن‌ها کلمه‌ی او را بر زبان آوردند، و مشیئت او در آن‌ها ظاهر شده است. پس آن‌ها خواص خداوند و خالص برای او هستند.

اما در، برای این که آن‌ها درهای شهر الهی هستند که مبدع آن نقش‌های مخلوقات و اسرار حقایق را در آن شهر قرار داده است. پس آن‌ها کعبه‌ی جلال

۱. نظم المتناثر؛ ص ۱۸۵، ح ۱۹۴ و أخبار الدول؛ ص ۴ و بحار الأنوار؛ ج ۱۵، ص ۲۴ و ینایع المودة؛ ج ۱، ص ۱۰.

۲. آن را امام احمد در فضایل الصحابة روایت کرده است؛ ج ۲، ص ۶۶۳، ح ۱۱۳۰ و در آن جا آمده است: «قبل أن یخلق آدم بأربعة عشر ألف عام؛ چهارده هزار سال قبل از آنکه خداوند آدم را بیافریند.»

هستند که مخلوقات به دور آن طواف می‌کنند و نقطه‌ی کمال هستند که موجودات به آن منتهی می‌شوند و آنها بیت الحرام هستند، که سایر مخلوقات به آن توجه می‌کنند. چرا که آنها اولین خانه‌ای هستند که برای مردم بنا شده اند. پس آنها درب و حجاب و أم الكتاب و فصل الخطاب هستند. روز قیامت رجوع به سوی آنها است، و حساب رسی بر عهده‌ی آنها است. پس آنها لاهوت حجاب و نائب‌های جبروت و درب‌های ملکوت و وجه خدای زنده‌ای هستند که نمی‌میرد.

## فصل

اگر بگوئید: «معنای این آیه: ﴿الله نور السموات و الأرض﴾، این است که خداوند نور دهنده‌ی به آسمان‌ها و زمین است و هدایت کننده‌ی اهل آسمان‌ها و زمین است. می‌گوییم: بله آنها هدایت کننده و دعوت کننده به سوی خداوند عز و جل هستند و نوری تابیده از حضرت ازل و همیشه موجود اسم خدای فتاح هستند که با نور خود، وجود را از عدم بیرون آورده است. پس با آنها آغاز و با آنها هدایت و با آنها ختم کرد. آنها در بین مردم پناهگاه هستند. هنگام لغزش قدم‌ها، پس آنها چراغ‌های تاریکی‌ها و کلیدهای نعمت‌ها هستند.

## فصل

وقتی موجودات را بررسی کردیم، دیدیم که آنها به نقطه‌ی واحدی منتهی می‌شوند و آن نقطه صفت ذات و علت موجودات است و آنها در اسم گذاری عبارت‌های مختلفی دارند. یکی عقل است، به خاطر این سخن «أول ما خلق الله

العقل؛<sup>۱</sup> اولین چیزی که خداوند آفرید عقل بود.» و این همان حضرت محمدیه است به خاطر این سخن: «أول ما خلق الله نوری؟<sup>۲</sup> اولین چیزی که خداوند آفرید نور من بود.» و این چون اولین موجودات است بدون واسطه از خداوند متعال صادر شده است و عقل اول نامیده شده است و از این نظر که اشیاء از آن نیروی عقل به دست می‌آورند عقل فعال نامیده شده است. از این نظر که عقل از آن به همه‌ی موجودات افاضه شده است و با آن حقایق اشیاء را درک می‌کنند عقل کل نامیده شده است. پس با برهان واضح، دانسته شد، که حضرت محمدیه همان نقطه‌ی نور و اول ظهور و حقیقت هستی و مبدأ موجودات و قطب دایره‌ها است. پس ظاهر او صفت خداوند است، و باطن او غیب خداوند است. پس او ظاهر اسم اعظم است، و تصویر سایر عالم است، و محور هر مسلمان و کافر بر اوست. پس روح محمد ﷺ نسخه‌ی احدی در لاهوت است و جسم او تصویر معانی ملک و ملکوت است، و قلب او گنجینه‌ی خدای زنده‌ای است که نمی‌میرد.

برای این که خداوند متعال در ابتدا یک کلمه تکلم کرد و آن تبدیل به نور شد، و بعد کلمه‌ی دیگری تکلم کرد و تبدیل به روح شد، و آن نور را در آن روح وارد کرد و آن را حجاب قرار داد. پس حضرت محمدیه کلمه‌ی او و نور او و روح او و حجاب او است و سرایت او در عالم، مانند سرایت نقطه در حروف و اجسام است و سرایت واحد در اعداد و سرایت الف در کلام، و سرایت اسم مقدس در اسماء است. پس او مبدأ و حقیقت همه چیز است. و همه چیز ناطق به زبان حال و مقال است، پس همه چیز برای خداوند شهادت به وحدانیت ازلی می‌دهند، و برای محمد

---

۱. حدیث آن گذشت.

۲. بحث آن گذشت.

و علی، شهادت به پدری و مالک بودن می‌دهند.

دلیل آن، این سخن است: «أنا و علی أبوا هذه الأمة؛ من و علی دو پدر این امت هستیم.» و وقتی این دو نفر دو پدر این امت بودند لازمه اش این است که دو پدر سایر امت‌ها نیز باشند به خاطر دلالت خاص بر عام و دلالت بالاتر بر پائین تر بدون این که عکس آن صحیح باشد، پس اگر آن دو نبودند هیچ مخلوقی وجود نداشت. برای این که حضرت محمدیه مخصوص به این سخن است: «لولاک لما خلقت الأفلاک؛<sup>۱</sup> اگر تو نبودی افلاک را نمی‌آفریدم.» پس دانسته شد که صدور افعال از صفات و صدور صفات از ذات است، و صفتی که امام صفات است، در ظهور موجودات همان حضرت محمدیه است. پس او عین وجود و شرف موجود و همان نقطه‌ی واحدی است که صفت أحد و جمال است و از جلال صادر شده است. او نور ابداع شده از ابر عظمت دارای شعاع از فیض قدس رحمت است و او عرش نور و کتاب مسطور و لوح محفوظ و اولی ظهور و پایان روزهای روزگار است.

آن چه از امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده است آن را تأیید می‌کند که از او سؤال شد: «هل رأیت فی الدنیا رجلاً؟» فقال: «رأیت رجلاً و أنا الی الآن أسأل عنه.» فقلت له: «من أنت؟»

فقال: «أنا الطین» فقلت: «من این؟»

فقال: «من الطین» فقلت: «الی این؟» فقال: «الی الطین» فقلت: «من أنا؟»

فقال: «أبو تراب» فقلت: «أنا أنت» فقال: «حاشاک حاشاک هذا من الدین فی

۱. کمال الدین؛ ج ۱، ص ۲۶۱. البحار؛ ج ۳۶، ص ۲۵۴.

۲. الفوائد المجموعة؛ ص ۳۲۶ و جامع الأسرار؛ ص ۳۸۱، ح ۷۵۸.

الدين، أنا أنا، و أنا أنا، أنا ذات الذوات، و الذات فى الذوات الذات.» فقال:  
«عرفت» فقلت: «نعم» فقال: «فامسك»؛

آیا در دنیا مردی را دیده ای؟» فرمود: «مردی را دیدم ولی تا الآن درباره‌ی او  
سؤال می‌کنم، وقتی او را دیدم به او گفتم: «تو کیستی؟»  
گفت: «من گل هستم.» گفتم: «از کجائی؟»  
گفت: «از گل هستم.» گفتم: «به کجا می‌روی؟» گفت: «به سوی گل می‌روم.»  
گفتم: «من کیستم؟»

گفت: «ابو تراب.» گفتم: «آیا من تو هستم؟» گفت: «هرگز، هرگز، این یعنی دین  
در دین، من من هستم، و من من هستم و من ذات ذات‌ها هستم. من ذات درون  
ذات‌های ذات هستم.» گفت: «شناختی؟» گفتم: «بله» گفت: «پس دیگر نپرس.»  
می‌گویم: «در حل این رمز شریف اشاره به گفتگوی عالم لاهوت با عالم ناسوت  
است. او روح است برای جسم تا برای مردم فرق بین هیکل قدسی خود با راز نفس  
خود را بیان کند. پس این سخن: مردی را دیدم، و من تا الآن درباره‌ی آن سؤال  
می‌کنم. برای این که روح همچنان متعلق به جسد است و جسد به او نگاه کرده  
است چرا که جسد خانه‌ی غربت اوست و محل ناراحتی او و مرکب حرکت و باطن  
تحصیل اوست. و دوم آن که فرد عارف همیشه واجب است. تا فرق بین مقام خاک  
و راز رب الأرباب را بشناسد، چرا که او وقتی نفس خود را شناخت پروردگار خود  
را شناخته است.

برای این که او وقتی فهمید حادث و فقیر و مسکین است، پروردگار خود را با  
عزت و کبریاء و عظمت شناخت، و سخن او: من گل هستم، اشاره به این دارد که  
عارف همیشه در مقام فقر و اعتراف به حادث بودن و عاجز است و سخن او: من  
کیستم؟ برای این که جسد به معرفت و حادث بودن و امکان و مرگ و رجوع به



عنصر و معدن خود و متلاشی شدن و محلول شدن بعد از مرکب بودن اعتراف کرده است.

سخن او که تو ابو تراب هستی، اشاره به دو معنای خاص و عام دارد. اولی معنایش این است که منظور از پدر، مربی و مرشد است و روح، قیم، این جسد و مربی آن است. دوم این که ابو تراب همان آب است و منظور از آن، این است که تو پدر اشیاء و مبدأ و حقیقت آن و معنای آن هستی. چرا که موجودات از کلمه‌ی بزرگ بروز پیدا کرده‌اند و آن راز سایر موجودات است.

سخن او که به او گفتم: «آیا من تو هستم؟» یعنی من مثل تو مرده و مرکب هستم، که او گفت: هرگز هرگز، من من هستم، و من من هستم، یعنی من فرزند خاک و نور هستم.

سخن او: من ذات ذات‌ها هستم و ذات درون ذات‌های ذات هستم، تصریح به اظهار راز نهفته است و تصریح به کلمه‌ی متعلق به دو طرف «کن فیکون» است و این همان اسم اعظم خداوند و حقیقت هر موجودی است که او ذات هر موجود است که برای ذات واجب الوجود است: چرا که او راز واجب الوجود و امر او و ولی او بر همه چیز است و این چیزی است، که خداوند او را به آن مخصوص کرده است. چرا که او همان (هو) است، و بلکه او کلمه‌ی خدا و آیت او و راز اوست.

با حل این مبهم، کفر افراد غلوگو از افراد عاجز و سلوک پیروان از و موالی و وصول عارف عالی مقام متمایز می‌شود. پس علی راز خداوند در همه چیز و ولی او بر همه چیز است. چرا که پروردگار سبحان هر آن چه را که با اراده‌ی خود ایجاد کرده است؛ و آن چه را با قدرت و مشیئت خود آفریده، در اختیار ولی خود و کلمه‌ی خود قرار داده است. آن چه از او صادر می‌شود را به او سپرده است؛ چرا که مولا، ولی مقامش در بین مخلوقات مقام پروردگار عالی است و این سخن به آن

اشاره دارد: «لا فرق بینک و بینهم الا أنهم عبادک و خلقتک؛<sup>۱</sup> فرقی بین تو و آنها وجود ندارد مگر آن که آنها بندگان تو و مخلوقات تو هستند.»

این سخن در دعا «جئت بک الیک؛ صفات تو را برای ذات تو آوردم، و عدالت تو را برای عفو تو آورده‌ام.»

این سخن که به او گفت: «مرا شناختی؟» گفت: «بله» گفت: «پس دیگر نپرس.»  
این اشاره به این است که، انسان وقتی فهمید که علی همان راز مخفی است، بر او واجب می‌شود تا توقف کند به خاطر آن که عقل، این درک را پذیرفته است.

## فصل

### صفات الهی و مظاهر آن‌ها

این بدان جهت است که صفات الهی، هفت تا است. یکی حی است و آن امام ائمه است و دیگری علیم و مرید و قادر و متکبر و جواد و مقسط است. که این اسماء مظاهری دارند. مظهر رکن، حیات اسرافیل است. مظهر رکن علم، جبرئیل است و مظهر رکن اراده، میکائیل است، و مظهر رکن قدرت، عزرائیل است. این اصول هفت گانه دارای مظاهری در ستارگان هستند. ستارگان نورانی هفت گانه نامیده می‌شوند و هر یک از این ستاره‌ها خدمت گزار هر یک از این اسماء است. مظهر تجلی حیات، خورشید است؛ و مظهر تجلی علم، مشتری است؛ و مظهر تجلی قدرت، مریخ است؛ و مظهر تجلی اراده؛ زهره است؛ و مظهر تجلی کلام، ماه است؛ و مظهر تجلی قسط؛ عطارد است؛ و مظهر تجلی جود، زحل است. این اسماء در عوالم زیر مجموعه‌ی خود، تاثیرگذار هستند. اما با واسطه‌ی این مظاهر آن طور که حکمت ازلی اقتضا می‌کند، از وجود اسباب در پی مسبب‌ها، و این آیه اشاره به آن است: ﴿وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾<sup>۱</sup>

## فصل

### پیامبران مظهر اسماء خداوند هستند

پیامبران نیز مظهر اسماء خداوند هستند. هر کس از آنها که مظهر یکی از اسامی کلی خداوند است، شریعت او نیز کلی خواهد بود و همه‌ی اسماء به اسم جامع برمی گردد، که همان الله است. همه‌ی رسولان و پیامبران به این اسماء هفت گانه بر می گردند: آدم و ادریس و ابراهیم و یوسف و موسی و هارون و عیسی علیه السلام و رجوع این هفت اسم، به اسم جامع واحد است. یعنی محمد صلی الله علیه و آله. پس آدم مظهر اسم ناطق است و از خدای خالق در او اثر تامی دیده می شود و مکان او مدار ماه است، که این مکان خانه‌ی عزت است. محل کلام جامع و طیب در آن جا است. ادریس مظهر اسم حی است و مدار او خورشید است که منشأ زندگی حیوانی و گیاهی است، و از این رو علم اسرار معادن و گیاهان به او عطا شده است. ابراهیم مظهر اسم جواد است و از خداوند در او اثر تامی دیده می شود و مدار او زحل است و او اولین کسی است، که از مهمان پذیرایی کرده است. یوسف مظهر اسم مرید است و در او اثر بزرگی از خدای جمیل دیده می شود و مدار او مدار زهره است. موسی مظهر اسم قادر است و در او اثری از خدای قوی و شدید دیده می شود و مدار او مدار مریخ است. هارون مظهر اسم علیم و آمر و ناهی است و مدار او مدار مشتری است.

عیسی مظهر اسم مقسط است و در او اثری از خدای حکیم دیده می شود و به همین خاطر بیماری های برص و اکمه را شفا داد و مرده را زنده کرد مدار او عطارد است.

محمد ﷺ دارای همه ی این مدارها و یا اسماء و اعداد و مظهر اسم جامع است و مدار او قاب قوسی او أدنی است. او جامع اسرار و مظهر انوار و جامع کلام است. بنابراین او تمام کل است و همه ی جمال و خلاصه ی موجودات و مخصوص نزد رحمن است. او این طور است که گفته شده است:

فما أعجز الأفكار عن كنه وصفه و ما أقصر التفسير عن كل معناه

فکرها چقدر از توصیف حقیقت او عاجز هستند و توضیحات چقدر از بیان معنای او اندک است

و عدد اسم محمد ﷺ (۱۳۲) است. چرا که آن م ح م د است و در آم میم به صورت ادغام آمده است و اسم او امین است و لفظ امین از آمن مشتق شده است و عدد آن در خط و نه در نوشتن (۹۲) است و این عددی است که اشاره می کند که اسم او م ل ک و امان (ام ان) است که (۹۲) می شود آن طور که گفته شده است:

عند ذی الفضل متین	لاسم خیر الرسل فضل
و هو فی اللفظ أمین	فهو فی الخط أمان

اسم بهترین رسولان برتر است. نزد خدای صاحب فضل و متین پس اسم او در خط امان است و در تلفظ امین است.

## فصل

### اسرار حروف اسم پیامبر ﷺ

از اسرار اسم شریف او و عدد آن که (۱۳۲) است، این است که اشاره به اسم خدای متعال کرده است و ا ل م ل ک و این عدد شریف از انواع الهی دو اسم جلیل را تشکیل می‌دهد، که این دو عبارت است از ح ی ع د ل، و وقتی اجزای این عدد شریف تقسیم شود، به پنج قسمت تقسیم می‌شود. نصف که (۲۶) است و یک چهارم که (۳۳) است و یک سوم که (۴۴) است و یک ششم که (۱۱) است و این عدد در باطن اسم اعظم است، و هر عددی که بالاتر از آن باشد از آن گرفته می‌شود و به آن بر می‌گردد.

این اعداد در مجموع (۱۶۶) است که از اصل خود (۴۴) بیشتر است و این اضافی آن از اسماء احد است (ا ل ا ح د) پس دلالت می‌کند که آن یکی از دو هستی است و واحد آن و احمد آن و محمد آن و امان آن و امین آن و مولای آن و سید آن است، یعنی پیامبر، کریم، رؤوف رحیم، حبیب نجیب، قریب مجیب، بشیر نذیر، سراج منیر، عزیز خبیر، صادق امین، طه و یاسین، اول و آخر، باطن و ظاهر، فاتق و راتق، فاتح و خاتم، عالم و حاکم، شافع و راحم، هیکل عاصم، شاهد قاسم، مؤید منصور، ابی القاسم است. پس او همان طور است که گفته شده است:

فان من جودک الدنيا و ضررتها و من علومک علم اللوح و القلم

تمام دنیا و نعمت‌های آن از سخاوت تو است و علم لوح و قلم بخشی از علوم تو است، پس او راهنمای آشکار است.

## فصل

اما اسرار حروف او: پس اولین حرف (م) است و این حرفی آتشین و علوی و بدون صدا و از حروف دائره است و دارای دو عالم است، چرا که آن (م ی م) است و میم اول او میم ملک و دومی میم ملکوت است و عدد آن (۴۰) است. این عدد آغاز هر چیز بسته‌ای است و به همین خاطر با اسم او جود و وجود آغاز شده است، و وقتی حروف آن از هم تفکیک شود عدد آن (۵۰) می‌شود و وقتی عدد آن به آن اضافه شود که (۴۰) است (۹۰) می‌شود و این حقایق اسم میم است و با ضرب آن در اسماء الهی این حاصل می‌شود (ا ل م ل ک ا ل س ی د ا ل س ل ا م ا ن ا ه و م ح م د)

حرف دوم از حروف اسم او (ح) است و آن حرفی از آب و نورانی و علوی و مکان حاء کرسی است و این فلک هشتم است؛ چرا که حقیقت آن هشت است و آن از حاملان عرش است.

چهارمین حرف از حروف او (د) است و آن حرفی از آب و تاریک است و دارای حقیقت دوام است و اسم دائم او از آن ظاهر شده است و ملک و نور او دوام خواهد داشت.

## فصل

### باطن اسماء الهی

بدان که هر یک از اسماء الهی دارای یک تصویر باطنی در عالمی که تصویر عینی نامیده می‌شود، است، و هر یک از اسماء پروردگاری دارد که آن دست پرورده‌ی اوست، و حقیقت محمدی همان تصویر اسم جامع الهی است، که همه‌ی اشیاء از آن استمرار می‌یابند، آن حقیقت همان چیزی است که تصاویر عالم را با خدایی که در آن ظهور دارد ربوبیت می‌کند و آن خدا رب الأرباب است. چرا که این تصاویر در آن مظاهر ظهور دارند. پس این حقیقت با تصویر ظاهر خود که مظهر اسم اعظم است و متناسب با تصاویر عالم است، عالم را ربوبیت می‌کند. با باطن خود باطن عالم را ربوبیت می‌کند. چرا که او صاحب اسم اعظم است و دارای ربوبیت مطلق است.

بنابراین با این کشف تام، دانسته شد که روح این عالم کیست؟ حیات از چه کسی نشأت می‌گیرد؟ و لذا این سخن حق را فرمود: «خصصت بفاتحة الكتاب و خواتيم البقرة و أعطيت جوامع الكلم»؛ من به سوره‌ی فاتحة الكتاب و پایان سوره‌ی بقره مخصوص هستم و کلام‌های جاکمع را دریافت کرده‌ام. این سوره با ﴿الحمد لله

---

۱. الشفا بتعريف حقوق المصطفى؛ ج ۱، ص ۱۷۰؛ باب ۳؛ فصل ۱، با کمی تفاوت و الفضائل ابن شاذان.



رب العالمین) آغاز شده است. و این محل جمع ارواح و اجساد و عوالم است. پس با این کشف ظاهر، دانسته شد که او روح عالم است. چرا که روح ظاهر در تصویرها سیر می‌کند. مانند نور خورشید در جسم هوا، پس محمد ﷺ راز وجود در ظاهر و باطن است، و منزّه است خدایی که با تجلی در صفات خود دلالت بر ذات خود نمود.

## فصل

### ایجاد حروف از الف

بدان که کلام به حروف منتهی می‌شود، و حروف به نقطه منتهی می‌شود، و این حروف همان الف تغییر یافته است؛ که از آن (۲۸) حرف ایجاد می‌شود. آن طور که گذشت و این حروف صور الهی است که قائم به ذات خداوند است و دو نوع است جلال و جمال. حروف جلال یک نوع هستند و آن حروف آتشین است. حروف جمال سه نوع است و در این حروف هیچ حرفی وجود ندارد مگر آن که از الف صادر شده است و الف شهادت وجود و موجود به وحدانیت پروردگار معبود است، و این حروف به همه‌ی اشیاء احاطه دارند آن طور که گفته شده است:

ففی کل شیء له آیه تدل علی أنه واحد<sup>۱</sup>

در تمام اشیاء نشانه‌ای وجود دارد که دلالت می‌کند او واحد است

## فصل

### ترکیب اسماء از راز حروف

راز این حروف این است که اسماء از آن ترکیب می‌شود و هر کلمه‌ای دارای

۱. شرح نهج البلاغه: ۶ / ۴۱۲ خ ۹۰.

ظاهر و باطن است، ظاهر آن برای اهل تقلید و باطن آن برای اهل تحقیق و تجرید است. چرا که آن چه ظاهر است، جسم روح و پوست آن است و آن چه باطن است روح جسم و مغز آن است. و مردم چهار دسته هستند: «دسته‌ای که از ظاهر و باطن بهره برده اند، که همان راسخون در علم هستند. دسته‌ای دیگر هیچ بهره‌ای از ظاهر و باطن ندارند که همان کفار هستند. دسته‌ای دیگر از ظاهر بهره‌ای ندارند ولی از باطن بهره دارند و آن‌ها کسانی هستند که در تاریکی موجود، در نبوت، جدای از امامت گرفتار هستند، و دسته‌ای آخر از باطن بهره‌ای ندارند ولی از ظاهر بهره برده‌اند که همان عاقلان مجنون هستند.

ابن عباس در این آیه روایت می‌کند: «و کل شیء فصلناه تفصیلاً؛ که همه چیز را شرح دادیم به شکلی که روشن باشد.» به حساب جمله‌ها و فقط عده‌ای آن را می‌فهمند و این همان علمی است که خداوند در شب معراج به عنوان راز به پیامبرش عطا کرد و او نیز آن را نزد امیر المؤمنین علیه السلام و در نسل او گذاشت تا آخر روزگار، و این جمله‌ها (۸) کلمه و (۲۸) حرف است و هر یک از حروف آن حاوی اسم محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است کسی می‌تواند آن را در ظاهر و باطن استخراج کند، که به اسرار علم حروف و اعداد آن آگاه باشد.

## فصل

### معانی قرآن در چهار حرف قرار دارد

قرآن با این حروف نازل شده است. این حروف ترجمه‌ی ذات پروردگار سبحان هستند. قرآن دارای ظاهر و باطن است، و معانی آن منحصر در چهار چیز است. و آن چهار حرف است که بقیه‌ی کلام از آن‌ها ظاهر شده‌اند و آن حروف (ا ل ه) است الف و لام در آن ابزار تعریف است، و وقتی بر روی اشیاء گذاشته شوند می‌فهمید که آن شیء از او و برای او است. وقتی الف از آن کم شود (الله) باقی می‌ماند، و همه چیز مال خداوند است، و وقتی ل از آن کم شود (اله) باقی می‌ماند و او اله همه چیز است، و وقتی الف و لام از آن کم شود (له) باقی می‌ماند و همه چیز برای او است، و وقتی الف و دو لام از آن کم شود (هو) باقی می‌ماند و او هو است و یگانه و بدون شریک است، و عارفان برای الف شهادت می‌دهند و برای لام محبت می‌ورزند و برای هاء نماز می‌خوانند.

الف در این اسم اشاره به ماهیتی است که قبل و بعد ندارد، و روح برای آن است، و لام وسطی اشاره به این است که مخلوقات از او هستند و با او هستند و بسوی او هستند و از او هستند، و عقل برای آن است، و او اولین و آخرین است، و این از آن جهت است که الف در خط و در تلفظ تصویر واحدی است، پس عدد ضرورتاً یا زوج است و یا فرد، پس این‌ها سه تا شدند، و در ضرب می‌شوند (۹)، که همان عدد پنهان است، و سه ماده‌ی سایر اعداد و موضوعات آن‌ها است، و (۹) عدد

سیار است، و همانطور که گذشت به عددهای فرد تقسیم می‌شود و محل جمع زوج‌ها و فردها است و حرف آن طاء است، که این حرف اکال است، و وقتی زوج آن اول به آن به (۹) برگردد اسم مخفی و راز ذاتی ظاهر می‌شود یعنی (ه و ه و ه و ) و سایر موجودات بوسیله‌ی او هستند، پس هاء مخفی ظاهر شد و اصل آن ضمه است یعنی واو و وقتی (۱۱) را در هاء که پنج است ضرب کنید عدد پنجاه و پنج می‌شود پس اسم خدای متعال ظاهر شد م ج ی ب ، و چون اصل هاء ضمه است یعنی واو و دارای جهت‌های شش گانه است و وقتی شش را در (۱۱) ضرب کنید عدد (۶۶) بدست می‌آید که آن اسم مقدس الله جل جلاله است و این اسم ذات و صفت صفات، و موضوع اسماء است، و وقتی شصت و شش را در شش ضرب کنید عدد سیصد و نود و شش حاصل می‌شود و وقتی شصت و شش را در یازده ضرب کنید عدد هفتصد و بیست و شش حاصل می‌شود، و اگر شصت و شش را در پنج ضرب کنید عدد سیصد و سی حاصل می‌شود، و سرچشمه‌ی اسرار هاء مضمومه است که قائم کننده‌ی حروف است و طبیعت فعال پنجم است، و هاء باطن هر موجودی است و حقیقت هر شهودی است، و وقتی آتش هاء در ظرف الف بیفتد طاء اکال بیرون می‌آید، و وقتی هاء را در خودش ضرب کنید عدد بیست و پنج حاصل می‌شود، و این فقط خودش را ظاهر می‌کند چرا که بیست و پنج دارای پنج تا پنج است، و وقتی بیست و پنج را در خودش ضرب کنید عدد ششصد و بیست و پنج حاصل می‌شود، و هاء از حروف مریخ است، و هر کس بفهمد چگونه آن را نطق کند دشمن خود را نابود می‌کند ولی این علم در سینه‌ها نهفته است و نه در کتاب ها، نطق آن به شکل رمز این است، ها یا بیل، و یا هو یا هو یا مذل یا منتقم یا فعال أنت هو.

## فصل

### شرافت لفظ هو و مفهوم آن

بدان که اسم یا مشتق یا علم و یا اشاره است. اسم مشتق کلی است و وقوع شراکت در آن ممنوع نیست. اسم علم قائم مقام اشاره است. پس یک فرع بر آن است، و اشاره اصل است و اصل، بزرگ تر از فرع است و این سخن که: هو اشرف تمام اسم‌ها است یعنی: این که حق سبحان فرد و مجرد است و نمی‌توان آن را با صفت زیادی توصیف کرد. و گرنه فردانیت او منتفی می‌شود، و خبر دادن از او با عین ذات او محال است. پس همه‌ی اسم‌ها مشتق هستند و از خبر دادن از ذات مقدس او عاجزند، و اما لفظ هو از حقیقت مخصوص او خبر می‌دهد. که از همه‌ی جهت‌های کثرت مبرا است. پس اسم هو، به خاطر رسیدن به حقیقت صمدی، اشرف اسم‌ها است.

صفات مشتق فقط شناخته نمی‌شوند؛ مگر آن که بر صفات دلالت کنند و صفات شناخته نمی‌شوند؛ مگر آن که به مخلوقات اضافه شوند و اما لفظ هو به تنهایی دلالت بر او دارد، و این اسم به حق می‌رساند و از مخلوقات جدا می‌کند.

اسم‌های مشتق بر صفات دلالت می‌کنند، و لفظ هو بر موصوف دلالت می‌کند. موصوف شریف تر از صفت است، و این از آن جهت است که ذات خدای باری سبحان با صفات کامل نشده است. بلکه این ذات برای هدف کمال، نیازمند صفات کمال است. پس لفظ هو به سرچشمه‌ی عزت می‌رسد.

لفظ هو مرکب از دو حرف است (ه و). هاء اصل واو است. پس هو یک حرف است که دلالت بر خدای واحد می‌کند.

هـاء اولین مخرج صوتی است و واو آخرین مخرج است. پس هو اول و آخر است. هـاء باطن مخرج ها و باطن اشیاء است و و او ظاهر همه مخرج ها است. پس هو اول و آخر و باطن و ظاهر است.

این حرف که برای معرفی ذات حق وضع شده است حقیقتش شناخته شده نیست. و ذات حق در منزّه بودن از کیفیت اولی است. پس سخن او که می گوید هو از او به توست و سخن تو که می گویی هو از تو به اوست.

## فصل

### مراتب حروف جلالت

حروف جلالت دارای چهار مرتبه است که عبارت است از: ذات، عقل، نفس و روح. و دارای چهار فرشته است که عبارت است از: جبرائیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل، و این حروف بر چهار پیامبر نازل شده است که عبارت است از: ابراهیم، موسی، عیسی، و محمد ﷺ، و این حروف با چهار حقیقت کامل می شوند که عبارتند از: امر، نهی، وعده، وعید. و این حروف در چهار کتاب نازل شده است که آن ها عبارتند از: صحف، تورات، زبور و فرقان، پس صحف صورت قلب است. این الف اول است، و تورات تصویر عقل است، و این لام اول است، و انجیل تصویر روح است، و این لام دوم است، و فرقان تصویر نفس و تصویر حق در عالم ظاهر و باطن است و حرف آن هـ است.

## فصل

### باء ظهور وجود است و نقطه عابد را از معبود متمایز می‌کند

بدان که فیض اول از حضرت احدیت همان نقطه‌ی واحد است. و از آن الف غیب ظاهر شده است (قلب خ ل) و امتداد پیدا کرد تا تبدیل به خط شد، و آن مرکب از سه نقطه است. واحد، واحد، واحد. پس واحد دارای علم و عقل و روح القدس است، و حرف آن الف است، و موجودات از آن آغاز می‌شوند و به آن منتهی می‌شوند. نقطه‌ی واحد همان روح خداوند است که: «نفخت فیه من روحی» و حرف آن باء است که حجاب است و آن ظاهر نقطه‌ی واحد و جسد آن است، و دارای حکم ظاهری است و حقیقت آن نبوت است و موجودات از آن ظهور پیدا کرده‌اند و باطن آن نقطه‌ی واحد است.

حضرت فرمود: «عن الباء ظهر الوجود و بالنقطة تبين العابد عن المعبود؛ وجود از باء ظاهر شده است و با نقطه عابد از معبود تفکیک می‌شود.» حکیمی گفته است: «عارفان او را با باء شناختند، و هیچ چیز نیست مگر آن که زیر آن باء نوشته شده است.»<sup>۲</sup> وقتی بگوئی (الله) سایر اسماء را نیز بر زبان آورده‌ای. و وقتی الف را

۱. جامع الأسرار؛ ص ۵۶۳، ح ۱۱۶۳ و شرح دعای سحر؛ ص ۶۴. در آن جا به جای تبین، فعل تمیز آمده است و این حدیث را به ابن عربی نسبت داده است.

۲. جامع الأسرار؛ ص ۷۰۱ و آن را به برخی از عارفان نسبت داده است با عبارت «ما رأیت شیئا الا و رأیت.....»



بنویسی سایر حروف را نوشته ای. وقتی واحد را بر زبان آوری سایر اعداد را در ضمن گفته ای، و وقتی بگویی نقطه، سایر عوالم را محصور کرده ای. وقتی بگویی نور، عدم را در وجود قرار داده ای. وقتی بگویی نور، اسم اعظم را بر زبان آورده ای. این برای کسانی است که می شناسند و می فهمند. چرا که فرد ناشنوا بهره ای از صدای نغمه ی خوش ندارد و فرد نابینا تاریک شدن شب و روشن شدن صبح برایش تفاوتی نمی کند. عارفی می گوید:

ألف الحروف هو الحروف جميعها      و الفاء دائرة عليه تطوف

حرف الف تمام حروف است و حرف فاء دایره ای است که به دور الف می چرخد. و دیگری می گوید:

يا رب بالآلف التي لم تعطف      و بنقطة هي سر كل الأحرف  
و بقافها الجبل المحيط و صاها      البحر الذي بظهوره لا يختفي  
ثبت على هداى و اتمم نوره      يا من أصبحت عنى مكتفى

ای پروردگار سوگند به الفی که خمیده نیست و به نقطه ای که راز تمام حروف است. و به قاف که کوه احاطه کننده است و به صاد که دریای ظهور و غیر مخفی است. هدایت من ثابت بدار و نور آن را کامل کن ای کسی که با آن از من بی نیاز شده ای.

سومین نقطه ی واحد، همان روح امر است. که از نور آن روشن شد که وجود در عالم تصاویر است. این نقطه اشاره به ظهور افعال است، چرا که خدای واحد حق سبحان اشیاء را ایجاد می کند و این اشیاء در آن نیستند و گرنه محدود بودند، و این اشیاء از آن نیستند و گرنه قابل شمارش بودند. اما خداوند با نور جمال خود در آن تجلی می کند و با کمال جلال خود از آن خالی است و با کبریاء خود به آن نزدیک

است و آن را قائم می‌کند و بر آن تأثیرگذار است. چرا که خدای احد حق سبحان، قابل تجزیه نیست تا شمارش شود. و متکثر نیست تا محدود باشد، پس وحدت لازمی اوست.

## فصل

### معنای أحد و واحد و وحدانیت

أحد و واحد و وحدانیت، پس أحد به همراه سلب تعدد صفات اسم ذات است. و واحد به همراه اثبات تعدد صفات اسم ذات است. وحدانیت، صفت واحد است، و واحد، صفت أحد است، أحد، بر واحد درود می‌فرستد. واحد رازی برای خدای أحد واحد است، و صفت أحد واحد نور أحد واحد است، ظاهر أحد واحد اولین عدد أحد است، و باطن واحد همان أحد است، معنای واحد جوشان از حقیقت أحد همان معنای موجودات و ذو الجلال است. واحد همان عقل فعال است و أحد حق، در أحدیت خود که محدود نیست والا است. واحد مطلق در وحدانیت خود متعالی است؛ که قابل شمارش نیست و خدای بی نیاز در صمدانیت خود مقدس است، دارای قبل و بعد نیست. معبود حق در الوهیت خود والا است که همگی ملک و مملوک و بنده او هستند.

## فصل

### اولین مخلوق، نور محمد ﷺ و علی علیه السلام است

واحد از أحد ظهور کرده است، و سایر اعداد از واحد فیض گرفته اند، و این مانند خط است که از نقطه، و سطح از خط، و جسم از آن ها، و حروف از نقطه، و کلام از حروف، و معانی از کلام، و همگی از واحد ظهور کرده اند، مبدأ همگی واحد است. رجوع آن ها به اوست. آغاز آن از توست و بازگشت آن نیز به توست، پس نقطه‌ی واحد همان حقیقت موجودات، و مبدأ کائنات، و قطب دایره‌ها، و عالم غیب و شهادت است، و ظاهر آن نبوت، و باطن آن ولایت و آن دو، نور واحدی هستند در ظاهر و باطن، اما ولایت از نبوت و جزیی از آن است.

چرا که این دو اسم راست هستند که جمع شدند و یکی شدند، و جز در کنار هم درست نمی‌شوند، وقتی اسم گذاشته شوند از هم جدا می‌شوند و محمد و علی می‌شوند، و وقتی توصیف شوند جمع می‌شوند و پیامبر و ولی پیامبر می‌شوند، و کمال هر دو در کمال یکی از آن دو است، کمال ولی پیامبر از پیامبر است، چرا که ماه نور خود را از خورشید می‌گیرد، و وقتی کامل شود ماه بدر می‌شود، و وقتی خورشید غایب شود حکومت با بدر است.<sup>۱</sup>

---

۱. قال رسول الله ﷺ: «یا عمر بن خطاب أ تدری من أنا؟ أنا الذی خلق الله أول کل شیء نوری، فسجد له فبقی فی سجوده سبعةً عام فأول کل شیء سجد له نوری و لا فخر یا عمر أ تدری من أنا؟ أنا الذی خلق الله العرش من نوری و الكرسي من نوری و اللوح و القلم من نوری و الشمس و القمر من

نوری و نور الأبصار من نوری و العقل الذی فی رؤوس الخلائق من نوری و نور المعرفة فی قلوب المؤمنین من نوری و لا فخر؛ ای عمر بن خطاب! آیا می‌دانی من چه کسی هستم؟ من کسی هستم که خداوند اولین مخلوقی را که آفرید نور من بود، پس تمام اشیاء برای نور من سجده کردند و هفتصد سال در سجده بودند. پس اولین مخلوقی که تمام اشیاء برایش سجده کردند، نور من بود، و فخر فروشی نمی‌کنم. ای عمر! آیا می‌دانی من چه کسی هستم؟ من کسی هستم که خداوند عرش و کرسی و لوح و قلم و خورشید و ماه را از نور من آفرید، و نور چشم‌ها، و عقلی که در مغز مخلوقات قرار دارد و نور معرفتی که در قلب مؤمنین است از نور من است، و فخر فروشی نمی‌کنم.»

شرح الشمائل المحمدية؛ ج ۱، ص ۴۹. لوامع أنوار الكوكب الدری؛ ج ۱، ص ۱۳.

و در حدیث است: «كنت أول الأنبياء (الناس) في الخلق و آخرهم في البعث؛ من اولین نفر در پیامبران (مردم) و آخرین آن‌ها در مبعوث شدن هستم.» کنز العمال؛ ج ۱۱، ص ۴۵۲؛ ح ۳۲۱۲۶؛ جامع الصغير؛ ج ۲، ص ۱۶۲. الطبقات الكبرى؛ ج ۱، ص ۱۱۹. الفردوس بأثر الخطاب؛ ج ۳، ص ۲۸۲، ح ۴۸۵۰. الوفاء بأحوال المصطفى؛ ص ۳۶۱ ینایع المودة؛ ج ۱، ص ۲۲۰ و ۱۸. خصائص الكبرى؛ ج ۱، ص ۳ باب اول. و امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: «كنت وليا و آدم بين الماء و الطين؛ وقتی که آدم هنوز بین آب و گل بود من ولی پیامبر بودم.» جامع الأسرار؛ ص ۳۸۲ - ۴۶۰؛ ح ۷۶۳ - ۹۲۷. انسان کامل؛ ص ۷۷. المراقبات؛ ص ۲۵۹.

مسعودی و سبط ابن جوزی با سند خود از امیر المومنین علیه السلام نقل کرده اند: «لما أراد الله أن ينشئ المخلوقات و يبدع الموجودات أقام الخلائق في صورة قبل دحو الأرض و رفع السموات، ثم أفاض نوراً من نور عزه فلمع قبساً من ضيائه و سطع. ثم اجتمع في تلك الصورة و فيها هيئة نبينا ﷺ فقال له تعالى: أنت المختار و عندك مستودع الأنوار و أنت المصطفى المنتخب الرضا المنتخب المرتضى، من أجلك أضع البطحاء و أرفع السماء و أجرى الماء و أجعل الثواب والعقاب والجنة و النار، و أنصب أهل بيتك علماً للهداية، و أودع أسرارهم من سرّي بحيث لا يشكل عليهم دقيق، و لا يغيب عنهم خفي، و أجعلهم حجتی علی بریتی و المنبهين علی قدری والمطلعین علی أسرار خزائنی ...

ثم یبین لآدم حقیقة ذلك النور و مکنون ذلك السر، فلما حانت أيامه أودعه شیئاً، و لم یزل ینتقل من الأصلای الناضرة إلى الأرحام الطاهرة إلى أن وصل إلى عبد المطلب ثم إلى عبدالله، ثم إلى نبیه ﷺ فدعا الناس ظاهراً و باطناً و ندبهم سرّاً و علانیه و استدعى الفهوم إلى القيام بحقوق ذلك السر اللطیف و ندب العقول إلى الإجابة لذلك المعنى المودع فی الذر قبل النسل، فمن وافقه قبس من لمحات ذلك النور و اهتدى إلى السر و انتهى إلى العهد المودع فی باطن الأمر و غامض العلم، و من غمرته الغفلة و شغلته المحنة استحق البعد.

ثم لم یزل ذلك النور ینتقل فینا و یتشعشع فی غرایزنا، فنحن أنوار السّموات و الأرض و سفن النجاة، و فینا مکنون العلم و إلینا مصیر الأمور و بمهدینا تقطع الحجج، فهو خاتم الأئمّة و منقذ الأمة و منتهی النور و غامض السر، فلیهنّ من استمسک بعروتنا و حشر علی محبتنا» که حضرت بعد از حمد خداوند فرمود: «وقتی خداوند اراده کرد مخلوقات را ایجاد کند و موجودات را بیافریند، تمام مخلوقات را به شکل تصویر حاضر کرد و این قبل از گسترده شدن زمین و بناشدن آسمان بود و بعد از نور عزت خود، نوری را افاضه نمود. پس تابشی از روشنایی آن درخشید و بعد این تابش در آن تصویر قرار گرفت و در آن تصویر هیئت پیامبر ما ﷺ نیز وجود داشت، خداوند متعال به او فرمود: «تو گل چین شده هستی و نورها را در تو ودیعه می‌گذارم و تو برگزیده شده هستی و تو انتخاب شده هستی و تو دارای رضایت و نجیب و مورد رضایت هستی، من به خاطر تو سرزمین بطحاء را می‌آفرینم و آسمان را بنا می‌کنم و آب را جاری می‌کنم و ثواب و عذاب و بهشت و جهنم را ایجاد می‌کنم، و اهل بیت تو را پرچم هدایت قرار می‌دهم و در درون آن‌ها از راز خودم قرار می‌دهم. به طوری که هیچ نکته‌ی دقیقی بر آن‌ها مشکل نباشد، و هیچ مطلب پنهانی از آن‌ها مخفی نباشد، و آن‌ها را حجت خودم بر مردمان قرار می‌دهم و آن‌ها را وسیله‌ی معرفی مقام خودم و مطلع از اسرار گنجینه‌های خودم قرار می‌دهم...»

و بعد حقیقت این نور را و آن راز پنهان را برای آدم بیان کرد، وقتی زمان پیامبر ﷺ فرا رسید، چیزی را در آدم قرار داد و این چیز هم چنان از صلب‌های نیکو به رحم‌های پاک منتقل می‌شد تا این که به عبد المطلب و بعد به عبد الله و بعد به پیامبرش ﷺ رسید و پیامبر ﷺ مردم را در ظاهر و باطن

دعوت کرد و در آشکار و نهان آن ها را توجیه کرد و از افراد دارای فهم درخواست کرد که حقوق آن راز لطیف را ادا کنند و عقل ها را تشویق نمود که به آن معنای ودیعه گذاشته شده در عالم ذر قبل از نسل پاسخ مثبت بدهند. پس هر کس جواب مثبت می داد شعله ای از آن نور اقتباس می کرد و به آن راز هدایت می شد و به عهد ودیعه گذاشته شده در باطن امر و در علم پیچیده منتهی می شد و هر کس دچار غفلت می شد و به رنج مشغول می شد مستحق دور شدن می شد.

بعد آن نور همچنان در بین ما منتقل می شود و در غرایز ما شعله ور است پس ما نورهای آسمان ها و زمین و کشتی های نجات هستیم، و علم های پنهان در ما قرار دارد و سرنوشت امور به ما منتهی می شود و با مهدی ما حجت ها متوقف می شوند، پس او پایان بخش ائمه و نجات بخش امت و انتهای نور و راز پیچیده است. پس باید تبریک گفت به کسی که به طناب ما تمسک جسته است و بر محبت ما محشور می شود.» تذکرة الخواص؛ ص ۱۲۱ - ۱۲۲؛ باب ششم - منتخب از کلام علی علیه السلام - خطبه ای در مدح پیامبر و ائمه. مروج الذهب؛ ج ۱، ص ۱۷. مبدأ و شأن مخلوقات را ذکر کرده است. نزهة المجالس؛ ج ۲، ص ۹۶. مختصر تولد پیامبر ﷺ.

پیامبر ﷺ فرمود: «إن الله خلقني و خلق علياً و فاطمة والحسن و الحسين قبل أن يخلق آدم عليه السلام حين لا سماء مبنية، و لا أرض مدحية، و لا ظلمة و لا نور، و لا شمس و لا قمر و لا جنة و لا نار. خداوند مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام را قبل از آن که آدم را بیافریند آفرید هنگامی که نه آسمانی برافراشته بود و نه زمینی گسترده شده بود و نه نور و نه تاریکی بود و نه خورشید و نه ماه و نه بهشت و نه جهنم بود.»

عباس گفت: «ای پیامبر ﷺ! آغاز آفرینش شما چگونه بود؟»

فرمود: «يا عم لما أراد الله أن يخلقنا تكلم بكلمة خلق منها نوراً، ثم تكلم بكلمة أخرى فخلق منها روحاً، ثم مزج النور بالروح، فخلقني و خلق علياً و فاطمة والحسن والحسين، فكنّا نسبحه حين لا تسبيح، و نقدسه حين لا تقدس، فلما أراد الله تعالى أن ينشئ خلقه فتق نوري فخلق منه العرش، فالعرش من نوري، و نوري من نور الله، و نوري أفضل من العرش.

ثم فتق نور أخى على فخلق منه الملائكة، فالملائكة من نور على و نور على من نور الله و على أفضل من الملائكة. ثم فتق نور ابنتى فخلق منه السموات و الأرض، فالسموات و الأرض من نور ابنتى فاطمة، و نور ابنتى فاطمة من نور الله، و ابنتى فاطمة أفضل من السموات و الأرض.

ثم فتق نور ولدى الحسن فخلق منه الشمس و القمر فالشمس والقمر من نور ولدى الحسن و نور الحسن من نور الله، والحسن أفضل من الشمس والقمر.

ثم فتق نور ولدى الحسين فخلق منه الجنة والحدور العين، فالجنة والحدور العين من نور ولدى الحسين، و نور ولدى الحسين من نور الله، و ولدى الحسين أفضل من الجنة والحدور العين. اى عموا! وقتى خداوند اراده كرد كه ما را بيافريند، كلمه اى را تكلم كرد كه از آن نورى آفريده شد و بعد كلمه اى ديگرى را تكلم كرد و از آن روح آفريده شد و بعد نور با روح مزوج شد. پس مرا و على و فاطمه و حسن و حسين عليه السلام را آفريد پس ما او را تسبيح مى كرديم. هنگامى كه هيچ تسبيح ديگرى وجود نداشت، و ما او را تقديس مى كرديم هنگامى كه هيچ تقديس ديگرى وجود نداشت، و وقتى خداوند متعال اراده كرد كه مخلوقات خود را ايجاد كند نور من شكافته شد و از آن عرش آفريده شد پس عرش از نور من و نور من از نور خداوند و نور من از عرش برتر است.

بعد نور برادرى على شكافته شد و ملائكه از او آفريده شدند. پس ملائكه از نور على هستند و نور على از نور خداوند است و على از ملائكه برتر است، و بعد نور دخترى شكافته شد و آسمان ها و زمين از آن آفريده شدند. پس آسمان ها و زمين از نور دخترى فاطمه است و نور دخترى از نور خداوند است و دخترى فاطمه از آسمان ها و زمين برتر است و بعد نور فرزندى حسن شكافته شد و از آن خورشيد و ماه آفريده شد پس خورشيد و ماه از نور فرزندى حسن است و نور حسن از نور خداوند است و حسن از خورشيد و ماه برتر است.

بعد نور فرزندى حسين شكافته شد و از آن بهشت و حور العين آفريده شد پس بهشت و حور العين از نور فرزندى حسين است و نور فرزندى حسين از نور خداوند است و فرزندى حسين از بهشت و حور العين برتر است. بحار الأنوار؛ ج ۱۵، ص ۱۰ - ۱۱؛ باب آغاز آفرينش پيامبر صلى الله عليه وآله؛ ح ۱۱.

... تا آن جا که می گوید: «فتکلم الله بكلمة فخلق منها روحاً ... ثم نوراً فأزهرت المشارق والمغرب فهی فاطمة. پس خداوند، کلمه ای را تکلم کرد و از آن روحی را آفرید .... و بعد نوری را آفرید پس مشرق ها و مغرب ها نورانی شد و آن نور فاطمه است.» انوار النعمانية؛ ج ۱، ص ۱۷ - ۱۸. با تفاوتی از آن چه در بحار الانوار است که این تفاوت کم نیست و آن را از ابن مسعود روایت می کند.

امام علی علیه السلام می فرماید: «ألا أنى عبدالله وأخو رسوله وصديقه الأول قد صدقته و آدم بين الروح والجسد، ثم إننى صديقه الأول فى أمتكم حقاً، فنحن الأولون ونحن الآخرون؛ بدانید من بندهی خدا و برادر پیامبر او و اولین تصدیق کنندهی او هستم. هنگامی که آدم، بین روح و جسد بود و بعد من اولین تصدیق کنندهی به حق او در امت شما هستم. پس ما اولین و آخرین هستیم.» بحار الانوار؛ ج ۱۵، ص ۱۵؛ ح ۱۹.

امام باقر علیه السلام می فرماید: «یا جابر کان الله و لا شیء غیره، لا معلوم و لا مجهول، فأول ما ابتدأ من خلقه أن خلق محمداً ﷺ و خلقنا أهل البيت معه من نور عظمته، فأوقفنا أظلة خضراء بين يديه حيث لا سماء و لا أرض و لا مكان و لا لیل و لا نهار و لا شمس و لا قمر؛ ای جابر! خداوند وجود داشت در حالی که هیچ چیز دیگری در کنار او موجود نبود. نه چیز معلوم و نه چیز مجهول. پس اولین چیزی که از مخلوقاتش آفرید محمد ﷺ بود و ما اهل بیت را به همراه او از نور عظمت خود آفرید، پس ما را به صورت سایه‌ی سبز در مقابل خود قرار داد. جایی که نه آسمانی بود و نه زمینی و نه مکان و نه شب و نه روز و نه خورشید و نه ماه.» بحار الانوار؛ ج ۱۵، ص ۲۳؛ ح ۴۱.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «إن الله كان إذ لا كان، فخلق الكان والمكان و خلق نور الأنوار الذى نورّت منه الأنوار، و أجرى فيه من نوره الذى نورّت منه الأنوار، و هو النور الذى خلق منه محمداً و علیاً، فلم یزالا نورین أولین إذ لا شیء کون قبلهما؛ خداوند بود زمانی که هستی نبود، پس هستی و مکان را آفرید و نور نورها را که نورها از آن نورانی هستند، آفرید و از نور خود که نورها از آن نورانی هستند در آن جاری کرد، و این نور همان نورس است که محمد و علی را از آن آفرید، پس آن دو همچنان دو نور اول بودند چرا که قبل از آن دو چیزی نبود.» بحار الانوار؛ ج ۱۵، ص ۲۴؛ ح ۴۶.



## فصل

این آیه به آن اشاره دارد: ﴿خلق الأرض فی یومین﴾<sup>۱</sup> و این سخن پیامبر ﷺ نیز اشاره به این معنا است که می فرماید: «أول ما خلق الله نوری ثم فتق منه نور علی، فلم نزل نتردد فی النور حتی وصلنا حجاب العظمة فی ثمانین ألف سنة ثم خلق الخلائق من نورنا فتحن صنایع الله و الخلق من بعد صنایع لنا أى مصنوعین لأجلنا»؛ اولین چیزی که خداوند آفرید، نور من بود و بعد از آن نور علی شکافته شد، و ما هم چنان در

امیر المومنین علیه السلام می فرماید: «كان الله و لا شیء معه، فأول ما خلق نور حبیبه محمد ﷺ قبل خلق الماء والعرش والكرسى والسّموات والأرض و اللوح والقلم والجنة والنار والملائكة و آدم و حواء؛ خداوند بود و هیچ چیز در کنار او نبود، پس اولین چیزی که آفرید نور حبیبش محمد ﷺ بود قبل از آن که آب و عرش و کرسی و آسمان ها و زمین و لوح و قلم و بهشت و جهنم و ملائکه و آدم و حواء را بیافریند.» بحار الانوار؛ ج ۱۵، ص ۲۷ - ۲۸؛ ح ۴۸.

می گویم: «مجلسی در بحار و جزائری در الانوار و غیر آن ها تعدادی روایات دیگر نقل کرده اند که آن ها اولین مخلوقات هستند و ما به این تعداد حدیث برای قانع کردن ناصبی ها اکتفا می کنیم و نیازی به احادیث دیگر نیست. بحار الانوار؛ ج ۱۵، ص ۲ تا ۵۰؛ ح ۲ تا ۴۸. باب آغاز آفرینش پیامبر ﷺ از کتاب تاریخ پیامبر مائمه علیه السلام، ارشاد القلوب؛ ج ۲، ص ۴۰۴ - ۴۰۵ و ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۳۱. الانوار النعمانیة؛ ج ۱، ص ۱۴ - ۱۵ - ۱۷ - ۱۸ - ۲۲.

۱. فصلت؛ آیه ۹.

۲. بحار النوار؛ ج ۳۳، ص ۵۸؛ ح ۳۹۸.

نور حرکت می کردیم، تا این که به حجاب عظمت رسیدیم و این هشتاد هزار سال طول کشید، و بعد خداوند مخلوقات را از نور ما آفرید. پس ما دست ساخته‌ی خداوند هستیم و مخلوقات بعد از آن دست ساخته‌ی ما هستند؛ یعنی به خاطر ما ساخته شدند.»

این حدیث را تأیید می‌کند، آن چه از جابر بن عبد الله در تفسیر این آیه روایت شده است: «کنتم خیر أمة أخرجت للناس»<sup>۱</sup>. که پیامبر ﷺ فرمود: «أول ما خلق الله نوری ابتدعه من نوره و اشتقه من جلال عظمته فأقبل يطوف بالقدرة حتى وصل الى جلال العظمة في ثمانين ألف سنة ثم سجد لله تعظيما فتفتق منه نور على فكان نوری محیطا بالعظمة و نور على محیطا بالقدرة، ثم خلق العرش، و اللوح، و الشمس، و القمر، و النجوم، و ضوء النهار، و ضوء الأبصار، و العقل، و المعرفة، و أبصار العباد، و أسماعهم و قلوبهم، من نوری، و نوری مشتق من نوره، فنحن الأولون، و نحن الآخرون، و نحن السابقون، و نحن الشافعون، و نحن كلمة الله، و نحن خاصة الله، و نحن أحباء الله، و نحن وجه الله، و نحن أمناء الله، و نحن خزنة وحی الله، و سدنة غیب الله، و نحن معدن التنزیل، و عندنا معنی التأویل، و فی آیاتنا هبط جبرائیل، و نحن مختلف أمر الله، و نحن منتهی غیب الله، و نحن محال قدس الله، و نحن مصابیح الحکمة، و مفاتیح الرحمة، و ینابیع النعمة، و نحن شرف الأمة، و سادة الأئمة، و نحن الولاية و الهداة، و الدعاة و السقاة، و الحماة، و حنبا طریق النجاة، و عین الحیاة، و نحن السبیل و السلسبیل، و المنهج القویم، و الصراط المستقیم، من آمن بنا آمن بالله، و من رد علينا رد علی الله، و

من شک فیما شک فی الله، و من عرفنا عرف الله، و من تولى عنا تولى عن الله، و من تنعنا أطاع الله، و نحن الوسيلة الى الله، و الوصلة الى رضوان الله، و لنا العصمة و الخلافة و الهدایة، و فیما النبوة و الامامة و الولاية، و نحن معدن الحکمة و باب الحکمة، و نحن کلمة التقوی و المثل الأعلى و الحجة العظمی، و العروة الوثقی، التي من تمسک بها نجا و تمت البشری؛ پیامبر ﷺ فرمود: «اولین چیزی که خداوند آفرید، نور من بود، که آن را از نور خودش ایجاد کرد و آن را از جلال عظمت خودش مشتق نمود پس این نور اقدام به طواف کردن به دور قدرت کرد تا این که به جلال عظمت رسید و این هشتاد هزار سال طول کشید، و بعد برای تعظیم خداوند در برابر او سجده کرد، و نور علی از آن شکافته شد پس نور من عظمت را احاطه کرده بود و نور علی قدرت را احاطه کرده بود، بعد خداوند عرش، لوح، خورشید، ماه، ستارگان، روشنائی روز، روشنائی چشم ها، عقل و معرفت، چشم های بندگان، گوش ها و قلب های آن ها، را از نور من آفرید، و نور من مشتق از نور او است، پس ما اولین هستیم، ما آخرین هستیم، ما بر همه مقدم هستیم، ما شفاعت کنندگان هستیم، ما کلمه ی خداوند هستیم، ما خواص خداوند هستیم، ما محبوب خداوند هستیم، ما وجه خداوند هستیم، ما مورد اعتماد خداوند هستیم، ما گنجینه ی وحی خداوند هستیم، ما نگهبانان غیب خداوند هستیم، ما معدن تنزیل هستیم، معنای تأویل نزد ما است، جبرئیل بر آیات ما نازل می شد، ما متولی امور خداوند هستیم، ما نهایت غیب خداوند هستیم، ما محل قدس خداوند هستیم، ما چراغ های حکمت هستیم، ما کلیدهای رحمت هستیم، ما چشمه های نعمت هستیم، ما شرافت امت

هستیم، ما سادات امامان هستیم، ما صاحبان ولایت، هدایت کننده، دعوت کننده، سیراب کننده و حمایت کننده هستیم، محبت ما راه نجات است، چشمه‌ی زندگی است، ما الگوی رفتار و ما سلسبیل هستیم، ما شیوه‌ی زندگی استوار هستیم، ما صراط مستقیم هستیم، هر کس به ما ایمان آورد به خداوند ایمان آورده است، هر کس بر ما بشورد بر خداوند شوریده است، هر کس به ما شک کند به خداوند شک کرده است، هر کس ما را بشناسد خداوند را شناخته است، هر کس از ما روگردان شود از خداوند روگردان شده است، هر کس از ما پیروی کند، از خداوند اطاعت کرده است، ما وسیله به سوی خداوند هستیم، ما نقطه‌ی اتصال به بهشت خداوند هستیم، ما دارای عصمت و خلافت و ولایت هستیم، نبوت و امامت و ولایت در ما است، ما معدن حکمت و باب رحمت هستیم، ما کلمه‌ی تقوا و الگوی اعلی و حجت بزرگ و ریسمان مورد اعتماد هستیم، که هر کس به آن ریسمان تمسک جوید نجات می‌یابد و بشارت محقق می‌شود.»

از محمد بن سنان از ابن عباس نقل است که می‌گوید: «ما نزد پیامبر ﷺ بودیم که علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد و پیامبر ﷺ به او فرمود: «مرحبا بمن خلقه الله قبل ابيه آدم بأربعين ألف سنة قال فقلنا: «يا رسول الله أكان الابن قبل الأب؟»

فقال: «نعم ان الله خلقني و عليا من نور واحد قبل خلق آدم بهذه المدة ثم قسمه نصفين ثم خلق الأشياء من نوري و نور علي ثم جعلنا عن يمين العرش فسبحنا فسبحت الملائكة و هللنا فهللوا و كبرنا فكبروا، فكل من سبح الله و كبره فان ذلك من تعليمي و تعليم علي؛ خوش آمدی ای کسی که خداوند تو را چهل هزار سال قبل از پدرت

آدم آفرید! ما گفتیم: «ای پیامبر! آیا فرزند قبل از پدر وجود داشته است؟»  
فرمود: «بله خداوند، من و علی را از یک نور آفرید. چهل هزار سال قبل از آن که  
آدم را بیافریند و بعد این نور را به دو قسمت کرد، و بعد تمام اشیاء را از نور من و  
نور علی آفرید، و بعد ما را در سمت راست عرش قرار داد و ما تسبیح گفتیم و  
ملائکه بعد از آن تسبیح گفتند، و ما تهلیل گفتیم و آن‌ها نیز تهلیل گفتند، و ما تکبیر  
گفتیم و آن‌ها نیز تکبیر گفتند، پس هر کسی که خداوند را تسبیح و تکبیر می‌گوید  
آن را از تعلیم من و علی آموخته است.»

مانند آن است آن چه محمد بن علی بن بابویه به صورت مرفوع از عبد الله بن  
مبارک از سفیان ثوری از جعفر بن محمد از پدرش از جدش امیر المؤمنین علیه السلام نقل  
کرده است که فرمود: «ان الله خلق نور محمد قبل خلق المخلوقات کلها بأربعمأة ألف  
سنة و أربعة و عشرين ألف سنة خلق منه اثني عشر حجاباً؛ خداوند نور محمد صلی الله علیه و آله  
را چهارصد و بیست و چهار هزار سال قبل از تمام مخلوقات آفرید و از نور او  
دوازده حجاب را آفرید.»

منظور از حجاب ائمه علیهم السلام هستند. پس آن‌ها کلمه‌ای هستند که خداوند به آن  
تکلم کرد و بعد از آن سایر کلمات را آشکار کرد، آن‌ها نعمتی هستند که خداوند آن  
را افاضه فرمود، و سایر نعمت‌ها را از آن‌ها افاضه نمود، آن‌ها امتی هستند که  
خداوند آن را ایجاد کرد و از آن سایر امت‌ها را ایجاد نمود، آن‌ها زبان تعبیر کننده از  
طرف او هستند و دست او هستند، که به فضل و کرامت باز می‌شود، آن‌ها قیم او بر  
بندگان هستند که احکام و حکومت را بر آن‌ها اعمال می‌کنند.

و از ابو حمزه‌ی ثمالی نقل است که می‌گوید: «حبابه‌ی والیه بر ابو جعفر علیه السلام وارد شد و گفت: «أخبرنی أی شیء کنتم فی الأظلة؟» قال: «کنا نورا بین یدی الله قبل خلقه الخلق، فلما خلق الخلق سبحنا فسبحوا و هللنا فهللوا و کبرنا فکبروا و ذلک قوله تعالی: ﴿و ألو استقاموا علی الطریقة لأسقیناهم ماء غدقا﴾<sup>۱</sup> و معناه لو استقاموا علی حب علی کنا وضعنا أظلتهم فی الماء الفرات و هو حب علی (لِنَفْتِنَهُمْ فِیه) یعنی فی حب علی علیه السلام ﴿و من یرض عن ذکر ربه﴾<sup>۲</sup> یعنی (عن ذکر علی علیه السلام)؛ این زن از امام باقر علیه السلام پرسید: «بگو شما در عالم سایه چه چیز بودید؟» فرمود: «ما در مقابل خداوند نور بودیم قبل از آنکه مخلوقات را بیافریند و وقتی مخلوقات را آفرید ما تسبیح گفتیم و آن‌ها نیز تسبیح گفتند، و ما تهلیل گفتیم و آن‌ها نیز تهلیل گفتند، و ما تکبیر گفتیم و آن‌ها نیز تکبیر گفتند، و این معنای این آیه است «و اگر بر این راه پایداری می‌کردند از آب گوارا آن‌ها را سیراب می‌کردیم» معنایش این است که اگر مردم بر محبت علی باقی می‌ماندند ما آن‌ها را در عالم سایه در آب فرات قرار می‌دادیم و آب فرات همان محبت علی است (تا آن‌ها را با آن بیازمائیم) یعنی در محبت علی بیازمائیم «و هر کس از ذکر پروردگارش اعراض کند» یعنی هر کس از ذکر علی علیه السلام اعراض کند.»

در این حدیث لغات زیادی وجود دارد:

اول این که پروردگار در این جا همان مولا است و علی همان مولا است و

۱. جن؛ آیه ۱۶.

۲. طه؛ آیه ۱۳۱.

۳. جن؛ آیه ۱۷.

معنایش این می‌شود که هر کس از ذکر مولایش اعراض کند.

دوم این که ذکر علی در قرآن آمده است.

سوم این که ذکر مولا همان ذکر پروردگار والا است. دلیل آن روایتی است که ابن عباس از پیامبر ﷺ نقل می‌کند: «که حضرت به شیعیان علی علیه السلام این گونه نامه می‌نوشت: «به کسانی که در عالم سایه برگزیده شدند، در مذهب نجیب هستند، در اطاعت از خدا به سرعت اقدام می‌کنند، در رجعت به دنیا دارای بصیرت هستند، سلام بر شما، این یک تحیت از ما بر شما است، اما بعد، چیزی که باعث شد من برای شما نامه بنویسم، این است که شما از کوری بصیرت دارید، و در راه هدایت وارد شده اید. پس در این راه سلامت ادامه دهید، چرا که این راه تمام کرامت‌ها را در خود دارد، همانا وقتی بنده‌ای وارد قبر خود می‌شود دو فرشته می‌آیند و درباره‌ی پروردگارش و پیامبرش و ولی پیامبرش از او سؤال می‌کنند. پس اگر جواب داد نجات می‌یابد و اگر آن‌ها را نمی‌شناخت سقوط می‌کند.»<sup>۱</sup>

از محمد بن سنان نقل است که می‌گوید: «نزد امام جواد علیه السلام بودم و اختلاف شیعیان را ذکر کردم حضرت فرمود: «ان الله لم يزل فردا في وحدانيته ثم خلق محمدا و عليا و فاطمة فمكثوا ألف ألف دهر ثم خلق الأشياء و أشهدهما خلقها، و أجرى عليهم طاعتها و جعل فيهم منه ما شاء و فوض أمر الأشياء اليهم منا منه عليهم، فهم يحللون ما شاؤوا، و يحرمون ما شاؤوا، و لا يفعلون الا ما شاء الله، فهذه الديانة التي من تقدمها غرق، و من تأخر عنها محق، خذها يا محمد فانها من مخزون العلم و كنونه؟<sup>۲</sup> خداوند

۱. بصائر الدرجات؛ ص ۵۱۸؛ ح ۹؛ باب ۱۶؛ با اندکی تفاوت.

۲. بحار الأنوار؛ ج ۲۵؛ ص ۲۵؛ ح ۴۴.

هم چنان تنها و یکی بود، تا این که محمد و علی و فاطمه را آفرید، و آنها یک میلیون روزگار وجود داشتند، و بعد خداوند همه‌ی اشیاء را آفرید، و آن دو را شاهد خلقت این اشیاء قرار داد، و اطاعت از آنها را بر اشیاء لازم کرد، هر چه را خواست از قدرت خود بر آنها عطا نمود و اختیار همه‌ی اشیاء را به آنها تفویض کرد، این منت خداوند بر آنها بود. آنها هر کاری را بخواهند حلال می‌کنند و هر چه را بخواهند حرام می‌کنند، کاری را انجام نمی‌دهند مگر آن چه را خداوند بخواهد. پس این عقیده همان دینی است که هر کس از آن فراتر رود غرق می‌شود و هر کس از آن کمتر معتقد باشد نابود می‌شود، این را پیاموز ای محمد! که این سخن از علم محرمانه و پنهانی است.»

از ابو حمزه ثمالی نقل است که می‌گوید: «از علی بن حسین علیه السلام شنیدم که می‌فرماید: «ان الله خلق محمدا و علیا و الطیبین من نور عظمته، و أقامهم أشباحا قبل المخلوقات، ثم قال: أ تظن أن الله لم يخلق خلقا سواکم؟ بلی و الله لقد خلق الله ألف ألف آدم، و ألف ألف عالم، و أنت و الله فی آخر تلك العوالم؛ خداوند محمد و علی و ائمه‌ی طیبین را از نور عظمت خودش آفرید، آنها را قبل از آفریدن سایر مخلوقات به صورت شبیح قرار داد.» بعد فرمود: «آیا گمان می‌کنی خداوند کسی جز شما را خلق نکرده است؟ چرا، به خداوند سوگند! خداوند یک میلیون آدم، و یک میلیون جهان را آفریده است، و به خداوند سوگند! تو در آخرین این جهان‌ها قرار داری.»

از جمله آنچه سعد بن عبد الله از جابر از ابو عبد الله علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: «ان الله مدینتین احدهما بالشرق و الأخری بالمغرب، علیهما سور من حدید، له



سبعون ألف باب، من الباب الى الباب فرسخ، على كل باب سبعون مصراع من الذهب الأحمر، أهلها يتكلمون بسبعين ألف لغة، كل لغة بخلاف الأخرى، و أنا و الله أعرف لغاتهم، و أنا الحجة عليهم؛ خداوند دو شهر دارد که یکی از آنها در مشرق و دیگری در مغرب است، هر دو دارای حصاری از جنس آهن هستند، این دیوار آهنین هراز دروازه دارد، فاصله‌ی هر دروازه با دیگری یک فرسخ است، هر دروازه‌ای هفتاد مصراع طلای قرمز دارد، اهل این شهرها به هفتاد هزار زبان صحبت می‌کنند، هر زبان با دیگری متفاوت است، و به خدا سوگند! من این زبان‌ها را بلد هستم، و بر آنها حجت هستم.»

## فصل

### عوالم پشت پرده

یک نفر که در قلبش مرض است این حدیث را انکار کرده به او گفتم: آیا قدرت خدا را انکار می‌کنی یا نعمت را و یا بر ائمه‌ای که عصمت دارند خرده می‌گیری؟ اگر قدرت خداوند رحمن را انکار کنی، از سلیمان علیه السلام وارد شده است که غذایی که در یک روز برای او پخت می‌شده است. فقط نمک آن هفت کرور بوده است و روزی یکی از جانوران دریا از آب بیرون آمد و گفت: «ای سلیمان! مرا امروز مهمان کن. سلیمان دستور داد تا مقدار غذای یک ماه را برای او جمع کنند.

وقتی این مقدار غذا در ساحل دریا فراهم شد و مثل کوه بزرگ شد نهنگ سر خود را از آب بیرون آورد و آن غذا را بلعید و گفت: «ای سلیمان! همه‌ی غذای امروز من کجاست؟ چرا که این فقط مقداری از غذای من بود.» سلیمان تعجب کرد و به او گفت: «آیا در دریا جانوری مثل تو وجود دارد؟» گفت: «هزار گروه وجود دارد.» سلیمان گفت: «منزه است خدای بزرگ، که این قدرت را دارد و چیزی می‌آفریند که شما نمی‌دانید.»<sup>۱</sup>

اما درباره‌ی نعمت وسیع خداوند باید گفت که خداوند به داود علیه السلام گفت: «یا

داود و عزتی و جلالی لو أن أهل سمواتی و أرضی، املونی فأعطیت کل مؤمل أمله بقدر دنیاکم سبعین ضعفاً لم یکن ذاک إلّا كما یغمس أحدکم إبرة فی البحر و یرفعها فكیف ینقص شیء، أنا أعطیته». ای داود! به عزت و جلال خودم سوگند! اگر اهل آسمان‌ها و زمین امیدشان به من باشد، من به هر کس به مقدار امیدی که به من دارد، به اندازه‌ی هفتاد برابر دنیای شما به او می‌دهم و همه‌ی این برای من مانند آن است که شما سوزنی را در دریا فرو کنید و آن را بیرون آورید. پس چه مقدار از دریا کم می‌شود و من این گونه عطا می‌کنم.

پس به افراد نابینای ظاهر و باطن بگو آیا در قدرت خدا شک دارید یا در نعمت او، بلکه دست خداوند برای هر کاری باز است ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان؛ و آلاء﴾ یعنی محمد و علی هستند که خواص خدای رحمن هستند.

از امام صادق علیه السلام نقل است که می‌فرماید: «ان الله خلق هذا النطاق من زبرجدة خضراء، فقیل و ما النطاق؟ قال: الحجاب و الله خلف ذلک سبعون ألف عالم أكثر من عدد الجن و الانس و الكل یدینون بحبنا أهل البیت و یلعنون فلانا و فلانا؛ خداوند این نطاق را از زبرجد سبز آفریده است گفته شد: «نطاق چیست؟» فرمود: «نطاق یعنی حجاب و خداوند در پشت این پرده هفتاد هزار جهان دارد، که تعداد آن‌ها از تعداد جن و انس بیشتر است و همه‌ی آن‌ها به محبت ما اهل بیت پایبند هستند و فلانی و فلانی را لعنت می‌کنند.»

از جابر بن عبد الله از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «ان من وراء شمسکم

هذه أربعين شمسا، من الشمس الى الشمس أربعون عاما، فيها خلق لا يعلمون أن الله خلق آدم و لا ابليس فقد ألهموا في كل الأوقات حبا و بغض أعداءنا؛ بعد از این خورشید چهل خورشید دیگر نیز وجود دارد که فاصله‌ی هر خورشید با خورشید دیگر چهل سال است و در آن جا مخلوقاتی وجود دارند، که نمی‌دانند خداوند آدم و ابلیس را آفریده است و الهام شده‌اند که در هر لحظه به ما محبت داشته باشند و دشمنان ما را دشمن بدانند.»

از ابن عباس در تفسیر (رب العالمین) روایت است که می‌گوید: «خداوند عز و جل، سیصد و چند جهان آفریده است که هر جهان بیش از سیصد و سیزده مثل آدم و فرزندان او را در خود جای داده است و این معنای (رب العالمین) است.» می‌گوید:

«از جمله آن چه از کتاب الواحده از امام صادق عليه السلام نقل است که می‌فرماید: «ان الله مدینتین احدهما بالشرق و الأخری بالمغرب یقال لهما جابلصا و جابلقا طول کل مدینة منهما اثنا عشر ألف فرسخ فی کل فرسخ باب یدخل فی کل یوم من کل باب سبعون ألفا و یخرج منها مثل ذلک و لا یعودون الا یوم القيامة لا یعلمون أن الله خلق آدم و لا ابليس و لا شمسا و لا قمرهما و الله أطوع لنا منکم یأتونا بالفاکهة فی غیر أوانها موکلین بلعنة فرعون و هامان و قارون؛ خداوند دو شهر دارد که یکی در مشرق است و دیگری در مغرب است و نام آن‌ها جابلصا و جابلقا است. طول هر یک از این دو شهر دوازده هزار فرسخ است و در هر فرسخ یک دروازه وجود دارد

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۷، ص ۴۵؛ ح ۶ با اندکی تفاوت و افزایش.

۲. بحار الانوار؛ ج ۵۷، ص ۳۳۶؛ ح ۲۵ و در آن جا جابلقا و جابرسا آمده است.

که در هر روز از هر دروازه هفتاد هزار نفر وارد می‌شوند و مانند آن از آن بیرون می‌روند و تا روز قیامت بر نمی‌گردند و آن‌ها نمی‌دانند که خداوند آدم و ابلیس و خورشید و ماه آفریده است، به خداوند سوگند! آن‌ها بیشتر از شما مطیع ما هستند، برای ما میوه می‌آورند در ظرف‌هایی متفاوت و آن‌ها مأمور لعنت فرستادن بر فرعون و هامان و قارون هستند.»

از ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام در کتاب الواحدۃ نقل است که فرمود: «ان الله سبحانه تفرد فی وحدانیتہ ثم تکلم بکلمة فصارت نورا ثم خلق من ذلك النور محمدا و عليا و عترته ثم تکلم بکلمة فصارت روحا و أسکنها ذلك النور و أسکنه فی أبداننا فنحن روح الله فی ذلك و کلمته احتجب بنا عن خلقه فما زلنا فی ظلة خضراء مسبحین نسبحه و نقدرسه حیث لا شمس و لا قمر و لا عین تطرف ثم خلق شیعتنا و انما سموا شیعة لأنهم خلقوا من شعاع نورنا؛ خداوند سبحان در وحدانیت خود تنها بود و بعد کلمه‌ای را تکلم کرد و آن تبدیل به نور شد، بعد از آن نور محمد و علی و عترت او را آفرید، بعد کلمه‌ای تکلم کرد و آن تبدیل به روح شد و آن روح را در آن نور قرار داد و بعد آن را در بدن‌های ما قرار داد، پس ما آن روح خداوند در آن نور هستیم و کلمه‌ای هستیم که خداوند با آن از مخلوقاتش در پرده بود، ما همچنان در سایه‌ای سبز قرار داشتیم و تسبیح و تقدیس می‌گفتیم. هنگامی که هنوز نه خورشید وجود داشت و نه ماه و نه چشمی پلک می‌زد، و بعد شیعیان ما را آفرید و برای این شیعیان ما را شیعه نامیده‌اند که از شعاع نور ما آفریده شده‌اند.»

از آن جمله مطلبی است که در کتاب تفسیر آمده است که خداوند زمین‌های

هفت گانه را آفرید و عرش ابلیس ملعون را در زمین چهارم قرار داد، و ابلیس فرزند جان است، و جان، کسانی هستند که برای اهل بهشت زیور درست می‌کنند، زمین هفتم بر دوش فرشته‌ای قرار دارد که اریاکیل نام دارد و بین مفصل انگشت ابهام و کف دست او چهل سال راه فاصله است، او به شکل یک گاو است که چهل هزار پا دارد و هفتصد هزار شاخ در هم پیچیده دارد و به طرف عرش است، او بر روی صخره‌ای از زمرد سبز قرار دارد و صخره بر روی دو بال یک نهنگ قرار دارد و نهنگ در دریایی است که عقیوس نام دارد. عمق این دریا به اندازه‌ی فاصله‌ی آسمان‌ها و زمین است، این دریا بر روی خاک است و خاک بر روی باد است و باد بر روی هوا است و هوا بر روی تاریکی است و تاریکی بر روی جهنم و جهنم بر روی طمطام و طمطام در زیر نهنگ است و بعد از آن را کسی جز خداوند نمی‌داند. می‌گوید: و در خشکی هجده هزار جهان وجود دارد که گویا خداوند در آسمان‌ها و زمین غیر از آن‌ها کسی را نیافریده است به خاطر کثرت آن‌ها و پشت دریای هفتم قومی وجود دارد که روحانیون نام دارند و در زمینی از نقره‌ی سفید قرار دارند که خورشید به آن نمی‌رسد مگر هر چهل روز یک بار.

و از جمله مطلبی است که ابن بابویه در کتاب خصال ذکر می‌کند و می‌گوید: «خداوند تبارک و تعالی فرشته‌های دارد، که اگر یکی از آن فرشته‌ها به زمین فرود آید، در آن جا نمی‌شود به خاطر بزرگی اندازه اش، و فرشته‌ی دیگری وجود دارد، که بین دو شانه او و دو گوش او فاصله‌ی هفتصد سال راه وجود دارد، فرشته‌ی دیگری وجود دارد که فقط با یکی از بال‌هایش می‌تواند افق را مسدود کند. و فرشته‌ی دیگری است که آسمان‌ها به اتاق او ختم می‌شود.

فرشته‌ی دیگری هست که پای او بر روی هوای اسفل قرار ندارد و زمین‌ها تا زانوی او می‌رسند و فرشته‌ی دیگری است که اگر در حفره‌ی انگشت ابهام او آب

دریاها به طور کامل ریخته شود. هنوز هم جا وجود دارد. و فرشته‌ی دیگری هست که اگر کشتی‌ها بر روی اشک‌های چشم او قرار بگیرند می‌توانند روزگاران زیاد بر آن شناور باشند.

از حضرت درباره‌ی حجاب‌ها سؤال شد، و فرمود: «الحجب سبعة كل حجاب منها مسيرة سبعمئة عام ما بين كل حجاب منها سبعون ألف ملك، قوة كل ملك منها قوة الثقلين، و منها نور و منها نار، و منها دخان و منها ظلمة، و منها برق و منها رعد، و منها ضوء و منها عجاج، و منها ماء و منها أنهار، و هي حجب مختلفة كل حجاب مسيرة سبعين ألف عام، ثم سرادقات الجلال و هي ستون سرادقا، كل سرادق سبعون ألف ملك، بين كل سرادق خمسمئة عام، ثم سرادق العزة، ثم سرادق الجبروت، ثم سرادق الفخر ثم سرادق النور الأبيض، ثم سرادق الوجدانية، و هي مسيرة سبعين ألف عام، ثم الحجاب الأعلى و ليست هذه الحجب مضروبة على الله و لكنها مضروبة على العظمة العليا من خلقه، فتبارك أحسن الخالقين. حجاب‌ها هفت تا هستند. قطر هر حجاب از این حجاب‌ها به فاصله‌ی هفتصد سال راه است و بین هر حجاب هفتاد هزار فرشته وجود دارد و قدرت هر فرشته به اندازه‌ی قدرت تمام انس و جن است.

از جمله‌ی این حجاب‌ها نور و آتش است و دیگری دود و تاریکی است. دیگری برق و دیگری رعد و دیگری روشنایی و دیگری انحراف و کجی و دیگری آب است و دیگری نهرها، و این حجاب‌ها متفاوت هستند و هر حجاب به قطر هفتاد هزار سال راه است، جلال می‌رسد که ستون‌هایی به شکل خیمه است، و هر خیمه هفتاد هزار فرشته است و بین هر خیمه پانصد سال راه فاصله است، و بعد به خیمه‌ی عزت می‌رسد و بعد به خیمه‌ی جبروت و بعد به خیمه‌ی فخر و بعد به خیمه‌ی نور سفید و بعد به خیمه‌ی وحدانیت که به طول هفتاد هزار سال راه است و بعد به حجاب‌اعلی می‌رسد و این حجاب‌ها بر روی خداوند نیست. بلکه عظمت

علیا را از دید مخلوقات پنهان می‌کند پس مبارک است خداوندی که بهترین خالق است.<sup>۱</sup> از جمله آن چه ابن عباس از امیر المومنین علیه السلام روایت کرده است که می‌فرماید: «إِنَّ مَنْ وراءَ قافِ عالِماً لا یصلُ إلیه أحدٌ غیرِی و أنا المحیطُ بما وراءه، والعلمُ به کعلمی بدنیا کم هذه، و أنا الحفیظُ الشهید علیها، ولو أردتُ أن أجوبَ الدنیا بأسرها، والسَّمواتُ السبع کالأرضین فی أقلِّ من طرفة عین لفعلت؛ لما عندی من الاسم الأعظم، و أنا الآیة العظمی، والمعجز الباهر. بعد از قاف، جهانی وجود دارد که کسی غیر از من به آن نمی‌تواند برسد و من به همه‌ی پشت آن است احاطه دارم و آگاهی من به آن، مانند آگاهی من از این دنیای شماسست. و من نگهبان و شاهد بر آن هستم، اگر اراده کنم که تمام دنیا را و آسمان‌های هفت گانه و زمین‌های هفت گانه را در کمتر از یک چشم بر هم زدن ببینیم؛ می‌توانم این کار را بکنم. به خاطر این که من از اسم اعظم مطلع هستم و من آیت عظما و معجزه‌ی مبهوت کننده هستم.»<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار؛ ج ۵۸، ص ۳۹؛ ح ۱.

۲. بحار الانوار؛ ج ۵۷، ص ۳۳۶؛ ح ۲۶.



## فصل

### مقام صاحب ولایت و معانی ولایت

از سخنان بلیغ حضرت در نهج البلاغه اشاره‌ای به این راز است: «و هو یعلم أن محلی منها محل القطب من الریح<sup>۱</sup>؛ او می‌داند که موقعیت من در ولایت مانند موقعیت محور در آسیاب است.» و این اشاره به این است که حضرت نهایت افتخار و پایان شرافت و نردبان عزت و قطب وجود و چشمه‌ی وجود و صاحب روزگار و وجه حق و جنب خداوند والا است. پس او قطبی است، که همه چیز به دور او می‌گردد و همه چیز با او حرکت می‌کند. چرا که سرایت ولی، در جهان مانند سرایت حق در جهان است. چرا که ولایت کلمه‌ای جاری و ساری است پس ولایت معنا و مولای هر موجودی است. چرا که مولی همان اسم اعظم است که افعال ربوبیت را قبول می‌کند و مظهر قائم به اسرار الهی است و نقطه‌ای است که پرگار نبوت به دور آن می‌چرخد و ولایت، حقیقت هر موجودی است. پس این ولایت باطن دایره و نقطه‌ی سیار است، که ارتباط سایر عوالم با آن است، و ابن ابی الحدید به این معنا اشاره می‌کند و می‌گوید:

---

۱. به خطبه‌ی ششقیه که خطبه‌ی سوم است مراجعه کنید.

تقبلت أفعال الربوبية التي      عذرت بها من شك أنك مربوب  
و يا علة الدنيا و من بدء خلقها      اليه سيتلوا البدء في الحشر تعقيباً<sup>۱</sup>

من افعال ربوبی تو را می‌پذیرم و در این که تو مخلوق باشی شک کردم و عذر مرا در این شک بپذیر.

ای کسی که علت دنیا هستی و آغاز دنیا از توست و در محشر نیز آغاز باگیزش از تو خواهد بود.

حضرت قطب ولایت و نقطه‌ی هدایت است و نقشه‌ی آغاز و پایان است و افراد اهل دقت این را تأیید می‌کنند. ولی افراد اهل جهالت و نایبناهی این را منکر می‌شوند و امیر المومنین علیه السلام نیز این را در سخن خود آورده است: «كالجبل ينحدر عنى السيل و لا يرقى الى الطير؛ مانند کوه هستم که سیل از من جاری می‌شود و هیچ پرنده‌ای بر فراز من پرواز نمی‌کند.» و این رمز شریفی است چرا که حضرت عالم را در خارج شدن از پنهان عدم به سیل تشبیه کرده است و بالا رفتن آن‌ها از مقام او را به پرواز پرنده تشبیه کرده است. چرا که در تشبیه اول سیل از بالا به پائین می‌آید و در تشبیه دوم از پائین به بالا می‌رود. پس این سخن که سیل از من جاری می‌شود اشاره به این است که او باطن نقطه‌ای است که موجودات از او ظاهر شدند و به خاطر او موجودات موجود شدند و این سخن (و لا يرقى الى الطير) اشاره به این است که او از نظر مقام بالاترین موجودات است و برای سایر مردم امام است و در محشر رهبر آن‌ها و تقسیم کننده خواهد بود پس او نور حضرت نبوت محمدی که صاحب ولایت الهی است را تقسیم می‌کند و او کلمه‌ی ربانی و مولای مردمان است و ابن ابی الحدید چه نیکو می‌گوید وقتی که بر تیر توفیق را از قوس تحقیق به این هدف

دقیق پرتاب می‌نماید، می‌گوید که:

و الله لولا حيدر ما كانت الدنيا      و لا جمع البرية مجمع  
و اليه في يوم المعاد حسابنا      و هو الملاذ لنا غدا و المفزع

به خداوند سوگندا! اگر حیدر نبود دنیا نبود و جمع مردم نیز نبودند و در روز  
میعاد حسابرسی ما در دست اوست و او فردا و در وقت فزع پناهگاه ما است.  
می‌گوییم:

«این مرد از فرقه‌ی معتزله است و اعتقادش در اقرار به حق باعث عزلت او نشده  
است، تو که سرشار از ارتداد هستی گمان می‌کنی یکی از غلامان هستی پس چرا من  
هر چه تو را می‌بینم، تو چوب مسواک در دست داری و تو در شرک شریک شده  
ای، بینه‌های روشن برای تو آشکار شده است، تا آن اندازه که بتوانی درک کنی، تو  
نمی‌دانی که این کار تو باعث شده است نتوانی نور گل‌ها را اسشمام کنی، شب‌های  
تو باعث شده است نورهای بزرگ اسرار را نبینی.» می‌گوید: چه چیز جلوی دیدگان  
تو را گرفته است که باعث شده است تو در آتش هوای خود افکار ابتکاری داشته  
باشی تا تو را سقوط دهد. ای مرد! این‌ها افکار و اندیشه‌های تو است پس تو مانند  
کسی هستی که می‌گویند بهار و گل‌هایش و عود و شاخه‌هایش نمی‌تواند او را  
شاداب کند پس مزاجش فاسد است و راه علاجی ندارد.

و لا ينفع مسموع اذا لم يك مطبوع

شنیده‌ها به درد نمی‌خورد اگر عقل فطری نباشد.

## فصل

### مقامات عالی‌هی خاندان پیامبر ﷺ

از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: «ما درخت نبوت و معدن رسالت هستیم؛ ما عهد خداوند و ذمه‌ی خداوند هستیم، ما نورهایی به دور عرش بودیم که تسبیح می‌گفتیم و اهل آسمان با تسبیح ما تسبیح می‌گفتند. وقتی به زمین نازل شدیم تسبیح گفتیم و اهل زمین با آن تسبیح گفتند. پس هر علمی که برای اهل آسمان‌ها و زمین بیان شده است از ما و از طرف ما آمده است. قضاء اول خداوند این است که دوست داران ما وارد جهنم نمی‌شوند و دشمنان ما وارد بهشت نمی‌شوند چرا که خداوند در روز قیامت از عهدی که با بندگان کرده است سؤال خواهد کرد و از قضایی که بر آن‌ها کرده است سؤال نمی‌کند.»<sup>۱</sup>

از محمد بن سنان از امام رضا علیه السلام نقل است که فرمود: «یابن سنان إن محمداً كان أمين الله في خلقه فلما قبض كُنّا نحن أهل بيته و خلفاؤه، و عندنا علم المنايا و البلايا و أنساب العرب، و مولد الإسلام و الجفر و الجامعة، و ما من فئة تضلّ مائة أو تهدى مائة إلّا و نحن نعرف ناعقها و قائدها و سائقها، و إنّنا لنعرف الرجل إذا رأيناها

بحقیقة ایمان أو النفاق، و إنَّ شیعتنا المکتوبین بأسمائهم أخذ الله علينا و علیهم العهد قبل خلق السموات والأرض، یردون موردنا و یدخلون مدخلنا، لیس علی حملة الإسلام غیرنا و غیرهم إلى يوم القيامة». ای پسر سنان! محمد ﷺ فرد مورد اعتماد خداوند در بین مخلوقاتش بود. وقتی از دنیا رفت، ما اهل بیت او و جانشینانش بودیم، ما دارای علم سرنوشت‌ها و ابتلائات و علم انساب عرب و علم ظهوراسلام و علم حوادث تا آخر روزگار و علم جامعه هستیم و هر گروهی که صد نفر را به انحراف می‌کنند یا گروهی که با صد نفر را هدایت می‌کنند. ما رهبر آن را و فرمانده و رئیس آن را می‌شناسیم. ما وقتی کسی را ببینیم، حقیقت ایمان یا نفاق او را می‌فهمیم و شیعیان ما که اسم‌های آن‌ها مکتوب است، خداوند بر ما و بر آن‌ها قبل آفرینش آسمان‌ها و زمین عهد گرفته است و آن‌ها در راهی که ما وارد می‌شویم. وارد می‌شوند و در جایی که ما دخل می‌شویم داخل می‌شوند، کسی غیر از ما و غیر از آن‌ها بر دین اسلام نیست تا روز قیامت.<sup>۱</sup>

از اهل بیت علیهم السلام نقل است که فرمودند: «نحن اللیالی والأیام، من لم یعرف هذه الأیام لم یعرف الله حق معرفته، «فالسبت» رسول الله ﷺ النبوة و لا نبی بعده، «والأحد» أمير المؤمنين عليه السلام و هو أول من وَّحد الله، «والاثین» نور الحسن والحسین، «والثلاثاء» ثلاثة أنوار: نور الزهراء و خدیجة و أم سلمة، «والأربعاء» أربعة أنوار: الساجد، والباقر، والصادق، والکاظم، «والخمیس» خمسة أنوار: الرضا، والجواد، والهادی، والعسکری، والمهدی، «والجمعة» اجتماع شیعتنا علی ولایتنا، و لعنة الله علی أعدائنا. ما روز و شب هستیم. کسی که این روزها را نشناسد، خداوند را آن طور که

باید شناخته است. (روز شنبه) پیامبر ﷺ و نبوت است و پیامبری بعد از او نیست. و (روز یکشنبه) امیرالمومنین علی علیه السلام است که او اولین موحد است، و (روز دوشنبه) نور حسن و حسین علیهما السلام است. و (سه شنبه) سه نور است، نور فاطمه و خدیجه و ام سلمه علیهما السلام، و (روز چهارشنبه) چهار نور است، امام سجاد و امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهم السلام و (روز پنج شنبه) پنج نور است امام رضا و امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام و امام مهدی (عج) و (روز جمعه) تجمع شیعیان ما بر ولایت ما و لعنت فرستادن بر دشمنان ما است.<sup>۱</sup>

از ابن عباس از کتاب الأمالی نقل است که پیامبر ﷺ فرمود: «شیعة علی هم الفائزون يوم القيامة، (یا علی) أنا منک و أنت منی روحک روحی و شیعک شیعتی، و أولیاءک أولیائی، من أحبهم فقد أحببني و من أبغضهم فقد أبغضنی، و من عاداهم فقد عادانی، یا علی شیعک مغفور لهم علی ما کان منهم من عیوب و ذنوب، و أنا الشفیع لهم غداً إذا قمت المقام المحمود فبشرهم بذلك، یا علی شیعک شیعة الله و أنصارک أنصار الله و حزبک حزب الله و حزب الله هم المفلحون، یا علی سعد من والاک و شقی من عاداک. شیعیان علی در روز قیامت اهل نجات خواهند بود. (ای علی) من از تو هستم و تو از من هستی و روح تو همان روح من است و شیعه‌ی تو شیعه‌ی من هستند، و پیروان تو پیروان من هستند، هر کس آن‌ها را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس بر آن‌ها خشمگین باشد بر من خشمگین بوده است، هر کس با آن‌ها دشمنی کند با من دشمنی کرده است، ای علی! شیعیان تو گناهان و

عیب‌هایشان آمرزیده است، ای علی! شیعیان تو شیعیان خداوند هستند و یاران تو یاران خداوند و حزب تو حزب خداوند هستند و حزب خداوند رستگار هستند. ای علی! هر کس ولایت تو را بپذیرد سعادت‌مند است و هر کس با تودشمنی کند بدبخت است.»

از امام صادق علیه السلام از امیرالمومنین علیه السلام نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی إن الله وهب لك حب المساكين والمستضعفين في الأرض فرضيت بهم إخواناً ورضوا بك إماماً فطوبى لمن أحبك وويل لمن أبغضك، يا علی أهل مودتك كل حفيظ أو آب و كل ذی طمرین، لو أقسم علی الله لأبرق سمه، یا علی أحباؤك كل محقر عند الخلق عظیم عند الحق، یا علی محبوك جیران الله فی الفردوس و لا یأسفون علی ما خلفوا من الدنيا، یا علی أنا ولی لمن والیت و عدو لمن عادیت، یا علی إخوانك ذبل الشفاء تعرف الرهبانية فی وجوههم یفرحون فی ثلاث مواطن عند الموت و أنا شاهدهم، و عند المساءلة فی قبورهم و أنت تلقاهم، و عند العرض الأكبر إذا دُعی كل أناس بإمامهم، یا علی بشر إخوانك أن الله قد رضی عنهم، یا علی أنت أمير المؤمنين و قائد الغر المحجلین، و أنت و شیعتك الصادقون المسبّحون، ولو لا أنت و شیعتك ما قام لله دین، [و لولا] من فی الأرض منكم لما نزل من السماء قطر، یا علی لك فی الجنة كنز و أنت ذو قرنیها، و شیعتك حزب الله هم الغالبون، یا علی أنت و شیعتك القائمون بالقسط، یا علی أنت و شیعتك القائمون علی الحوض تسقون من أحبك، و تمنعون من أبغضكم و أنتم الآمنون يوم الفزع الأكبر، یا علی أنت و شیعتك تظلون فی الموقف و تنعمون فی الجنان، یا علی إن الجنة مشتاقه إلى شیعتك و إن حملة العرش المقربین یستغفرون لهم و یفرحون بقدمهم، و إن الملائكة یخصونهم بالدعاء، یا علی شیعتك الذین یتنافسون فی الدرجات و یلقون الله و لا ذنب علیهم، یا علی أعمال شیعتك

تعرض علیّ فی کل جمعة فأفرح بصلاح أعمالهم و أستغفر لسيئاتهم، یا علی ذکرک و ذکر شیعتک فی التوراة قبل أن یخلقوا بكل خیر، و كذلك الإنجیل فإنّهم یعظمون إلینا شیعتک، یا علی ذکر شیعتک فی السماء أكثر من ذکرهم فی الأرض. فبشرهم بذلك، یا علی قل لشیعتک و أحبائک یتنزّهون من الأعمال التي یعملها عدوّهم فما من یوم و لیلة إلّا و رحمة من الله نازلة إلیهم، یا علی اشتدّ غضب الله علی من أبغضک و أبغض شیعتک و استبدل بک و بهم یا علی ویل لمن استبدل بک سواک و أبغض من والاک یا علی إقرأ شیعتک السلام و أعلمهم أنّهم إخوانی، و أنّی مشتاق إلیهم فلیتمسکوا بحبل الله و لیعتصموا به و یجتهدوا فی العمل، فإنّ الله عزوجل راضٍ عنهم یماهی بهم الملائکة لأنّهم فوابما وعاهدوا و أعطوک صفو المودة من قلوبهم و اختاروک علی الآباء و الإخوة والأولاد، و صبروا علی المکاره فینا مع الأذى و سوء القول فیهم فکن بهم رحیماً فإنّ الله سبحانه اختارهم لنا و خلقهم من طینتنا، و استودعهم سرّنا و ألزم قلوبهم معرفة حقّنا، و جعلهم متحلین بحلّتنا لا یؤثرون علینا من خالفنا والناس فی غمة من الضلال، قد عموا عن الحجة و تنكبوا عن المحجة. یصبحون و یمسون فی سخط الله، و شیعتک علی منهاج الحق لا یستأنسون إلی من خالفهم، و لیست الدنیا لهم و لا هم منها أولئک مصابیح الدجی. ای علی! خداوند به تو محبت فقیران و ضعیفان در زمین را داده است و تو به برادری با آنها راضی شدی و آنها نیز به امام بودن تو راضی شدند. پس خوشا به حال کسی که تو را دوست بدارد و وای بر کسی که از تو خشمگین باشد. ای علی! دوست داران تو افراد آبرودار و افراد خوش رفتار هستند. اگر سوگندی بخورند به آن پایبند هستند.

ای علی! دوست داران تو افرادی هستند که در بین مردم حقیر به حساب می آیند. اما نزد خداوند عظیم الشأن هستند. ای علی! دوست داران تو در فردوس از



همسایگان خداوند هستند و تأسف نمی‌خورند بر حالی که در دنیا داشتند. ای علی! من حامی کسی هستم که تو حامی او باشی. و دشمن کسی هستم که تو دشمن او باشی. ای علی! برادران تو لب‌هایشان خشکیده است، خداپرستی در چهره‌شان دیده می‌شود، در سه موقعیت به خوشحالی می‌رسند یکی هنگام مرگ که من نزد آن‌ها حاضر هستم و دیگری هنگام سؤال قبر، که تو به ملاقات آن‌ها می‌روی، دیگری هنگام محشر بزرگ آن هنگام که هر جماعتی با امام خود محشور می‌شوند.

ای علی! برادرانت را بشارت بده که خداوند از آن‌ها راضی است. ای علی! تو امیر المومنین و قائد الغر المحجلین هستی، و تو و شیعیان تو افراد اهل صداقت و تسبیح هستید، اگر تو و شیعیان تو نبودید دین خداوند اقامه نمی‌شد، اگر یکی از شما در زمین نبودید قطره‌ای باران از آسمان نازل نمی‌شد. ای علی! تو در بهشت صاحب گنج هستی و تو ذوالقرنین بهشت هستی، شیعیان تو حزب پیروز خداوند هستند. ای علی! تو و شیعیان تو اهل عدالت هستید. ای علی! تو و شیعیان تو در روز وحشت بزرگ بر حوض کوثر می‌ایستید و دوست‌داران خود را از آن سیراب می‌کنید، و کسانی را که از شما خشمگین بودند از آن محروم می‌کنید، ای علی! تو و شیعیان تو در محشر دارای سایه هستید و در بهشت به نعمت می‌رسید، ای علی! بهشت مشتاق شیعیان دوست و حاملان مقرب عرش برای آن‌ها طلب مغفرت می‌کنند و با وارد شدن آن‌ها خوشحال می‌شوند، فرشتگان برای آن‌ها دعای مخصوص می‌کنند.

ای علی! شیعیان تو کسانی هستند که در رسیدن به درجات بهشت با هم رقابت می‌کنند و در حالی خداوند را ملاقات می‌کنند که گناهی ندارند. ای علی! اعمال شیعیان تو در هر جمعه بر من عرضه می‌شود و من از کارهای خوب آن‌ها خوشحال می‌شوم و برای گناهانشان طلب مغفرت می‌کنم. ای علی! ذکر خیر تو و ذکر خیر

شیعیان تو در تورات موجود است. قبل از آن که آن‌ها هنوز آفریده شده باشند، همین طور در انجیل که اهل انجیل شیعیان تو را برای ما محترم می‌شمارند. ای علی! ذکر شیعیان تو در آسمان بیشتر از ذکر آن‌ها در زمین است، پس به آن‌ها بشارت بده، ای علی به شیعیان خود و به دوستان خود بگو از کارهایی که دشمنانشان انجام می‌دهند دوری جویند، چرا که هیچ روز و شبی نیست مگر آن که رحمتی از خداوند بر آن‌ها نازل می‌شود. ای علی! شدید شود خشم خداوند بر کسانی که از تو و از شیعیان تو خشمگین هستند و کسی غیر از تو شیعیان تو را برمی‌گزینند. ای علی! وای بر کسی که به جای تو سراغ کس دیگری برود و بر کسانی که ولایت تو را پذیرفته‌اند خشمگین باشد.

ای علی به شیعیان خود سلام مرا برسان و به آن‌ها بگو که آن‌ها برادران من هستند و من مشتاق آن‌ها هستم. پس به ریسمان خداوند تمسک بجویند و به آن چنگ اندازند و در انجام کارهای صحیح تلاش کنند، چرا که خداوند عز و جل از آن‌ها راضی است و به آن‌ها بر فرشتگان مباحثات می‌کند، چون آن‌ها به عهدی که با خدا کردند وفادار بودند و و مودت خالص قلب خود را به پای تو ریختند و تو را بر پدران و برادران و فرزندان خود ترجیح دادند، و بر ناخوشی‌هایی که به خاطر ما بر آن‌ها وارد می‌شد و مورد اذیت قرار می‌گرفتند و در مورد آن‌ها بدگویی می‌شد بر آن‌ها صبر کردند. پس ای علی با آن‌ها مهربان باش چرا که خداوند سبحان آن‌ها را برای ما برگزیده است و آن‌ها را از گل ما آفریده است، و اسرار ما را در آن‌ها به ودیعه گذاشته است، دل‌های آن‌ها را به معرفت حق ما ملزم کرده است، آن‌ها را در موقعیت مقام ما قرار داده است، آن‌ها کسانی از مردم را که با ما مخالفت می‌کنند و در گمراهی هستند و از دیدن حجت نابینا هستند و از پذیرش استدلال خودداری می‌کنند و صبح و شب را در خشم خداوند سپری می‌کنند بر ما ترجیح نمی‌دهند، و

شیعیان تو بر رفتار حق هستند و با مخالفان خود انس نمی گیرند، و دنیا برای آنها نیست و همت آنها نیز دنیا نیست، آنها چراغ های هدایت هستند.»<sup>۱</sup>

و از امیر المومنین علیه السلام نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أهل بيتي كسفينة نوح من ركبها نجا، فلا ينجو إلّا من كان منهم و معهم لصدق الحديث والباقون إلى النار، فشيعتنا آخذون بحجزتنا و نحن آخذون بحجزة نبيّنا، و نبيّنا آخذ بحجزة ربّنا - والحجزة: النور - من فارقنا هلك و من تبعنا نجا، الجاحد لولايتنا كافر والجاحد لفضلنا كافر. اهل بيت من مانند کشتی نوح هستند هر کس بر آن سوار شود، نجات می یابد<sup>۲</sup> و فقط کسانی نجات می یابند که از آنها باشند و در کنار آنها باشند به خاطر صداقت در گفتار و بقیه ی افراد در آتش جهنم خواهند بود، پس شیعیان ما دامن ما را می گیرند و ما دامن پیامبر صلی الله علیه و آله را می گیریم و پیامبر ما دامن خداوند را می گیرد. دامن یعنی نور؛ هر کس از ما جدا شود نابود می شود و هر کس دنبال ما باشد نجات می یابد و کسی که ولایت ما را منکر شود. و کسی که فضیلت ا را منکر شود کافر است.»<sup>۳</sup>

چرا که فرقی بین انکار ولایت، فضیلت، نبوت، ربوبیت وجود ندارد. چرا که انکار هر یک از این مقامات مستلزم انکار دیگری است و اعتراف به هر یک از آنها موجب اعتراف به دیگری است.

حضرت فرمود: «و لا يبغضنا مؤمن و لا يجحدنا موقن، و لا يحبنا كافر، و من مات

۱. بحار الانوار؛ ج ۶۸، ص ۴۸؛ ح ۹۱ و ج ۳۹، ص ۳۰۹؛ ح ۱۲۴ با اندکی تفاوت.

۲. حدیث آن ذکر شد.

۳. بحار الانوار؛ ج ۲۳، ص ۳۱۲؛ ح ۲۰.

علی حبّنا کان حقّاً علی الله أن یبعثه معنا. نحن نور لمن تبعنا، و هدی لمن اهتدی بنا، و  
 من لم یکن منّا فلیس من الإسلام فی شیء، بنا فتح الله، و بنا ختم الله و بنا أطعمکم  
 عشب الأرض، و بنا یمسک السّموات والأرض أن تزولا، و بنا ینزل غیث السماء و بنا  
 آمنکم من الخسف فی البر، و من الغرق فی البحر، و بنا ینفعکم الله فی حیاتکم و عند  
 موتکم و فی قبورکم و عند الصراط و عند المیزان و عند دخول الجنّة، مثلنا فی کتاب  
 الله مثل المشکاة، والمشکاة فی القنديل نور علی و فاطمة، یهدی الله لنوره من یشاء و  
 من أحبّنا کان حقّاً علی الله أن یبعثه، نیراً برهانه، ثابتة حجّته، فنحن النجباء، و نحن النور  
 والضیاء، و نحن أفراط الأنبیاء و أولاد الأوصیاء و بقیة الأوصیاء، و شیعتنا السعداء  
 والشهداء، و هذا کلام فیہ الشفاء. هیچ مؤمنی بر ما خشمگین نیست و هیچ اهل یقینی  
 ما را انکار نمی‌کند، هیچ کافری ما را دوست ندارد، هر کس بر محبت ما بمیرد بر  
 خداوند حق است. که او را با ما محشور کند. ما نور هستیم برای کسانی که دنبال ما  
 می‌آیند. برای کسانی که از ما هدایت می‌طلبند هدایت هستیم. هر کس از ما نباشد  
 چیزی از اسلام ندارد. خداوند با ما آغاز کرده است و با ما ختم می‌کند و به خاطر ما  
 شما را از گیاهان زمین روزی می‌دهد، به خاطر ما آسمان‌ها و زمین را نگه داشته  
 است که نابود نشوند، به خاطر ما باران آسمان نازل می‌شود، به خاطر ما شما را از  
 بلعیده شدن در زمین و غرق شدن در دریا امان می‌دهد، به خاطر ما خداوند شما را  
 در زندگی خود و در هنگام مرگ و در قبرهایتان و در پل صراط و در میزان و هنگام  
 ورود به بهشت کمک می‌کند.

مثال ما در کتاب خداوند مثال مشکات است و مشکات در درون قنديل است و  
 این دو نور علی و فاطمه علیهما السلام هستند و خداوند هر که را بخواهد به نور خود  
 هدایت می‌کند و هر کس ما را دوست بدارد حق است بر خداوند که او را در حالی

محشور کند که برهان نورانی داشته باشد و حجت او ثابت باشد. ما افراد نجیب و نور و روشنایی و بقایای پیامبران و فرزندان اوصیاء و باقیمانده‌ی اوصیاء هستیم. شیعیان ما سعادتمند و شهید هستند و این سخنی است که در آن شفا است.<sup>۱</sup>

از کتاب اربعین آن چه انس بن مالک از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «إذا كان يوم القيامة نادى مناد: يا علي يا ولي يا سيد يا صابر يا ديان يا والي يا هادي يا زاهد يا طيب يا طاهر مرأنت و شيعتك إلى الجنة بغير حساب. وقتی روز قیامت بر پا شود منادی ندا می‌کند: «ای علی! ای ولی! ای سید! ای صابر! ای متدین! ای صاحب ولایت! ای هدایتگر! ای زاهد! ای بزرگوار! ای پاکیزه! تو و شیعیانت بدون حسابرسی به بهشت وارد شوید.»<sup>۲</sup>

آن چه صاحب کتاب النخب روایت کرده است این را تایید می‌کند که می‌گوید: «إن الله خلق [علياً] قضييًّا من الجنة من تمسك به فهو من أهل الجنة، فاستعظم الرجل ذلك و جاء إلى ابن دراج فأخبره فقال: لا تعجب، حدثني الأعمش عن أبي سعيد الخدري أن رسول الله قال: إن الله خلق قضييًّا من النور فعلقه ببطنان عرشه لا يناله إلّا «علي» و من تولّاه، فقال الرجل: هذا من ذاك، فمضى إلى وكيع بن الحارث فجاء فأعلمه فقال: لا تعجب، حدثني الأوزاعي عن أبي سعيد الخدري عن رسول الله قال: أركان العرش لا ينالها إلّا «علي» و شيعته فاعترف الرجل بفضله. دو نفر درباره‌ی خلافت علی و امامت او با هم مشاجره کردند. پس نزد شریک رفتند و از او سؤال

۱. به طور کامل در بحار الانوار؛ ج ۲۳، ص ۳۱۲ - ۳۱۳؛ ح ۲۰ آمده است.

۲. در دعا آمده است: السلام عليك يا باب الله و ديان دينه (سلام بر تو ای راه معرفت خداوند و ای

دين دار به دين او) بحار الانوار؛ ج ۱۰۲، ص ۸۱؛ ح ۱.

کردند او جواب داد: «اعمش از حذیفه بن یمان از پیامبر ﷺ نقل کرد که فرمود: «خداوند علی را مانند یک چوب در بهشت آفرید هر کس به آن چنگ اندازد از اهل بهشت خواهد بود.» در این هنگام آن مرد این سخن برایش سنگین آمد و نزد ابن دراج رفت و این خبر را برای او نقل کرد او گفت: «تعجب نکن، اعمش از ابی سعید خدری از پیامبر ﷺ برای من نقل کرد که فرمود: «خداوند یک چوب را در درون عرش آفرید، که کسی جز علی و کسانی که ولایت او را پذیرفته‌اند به آن دسترسی ندارد.» این مرد گفت: «این هم مانند آن حدیث است و نزد وکیع بن حارث رفت و خبر را برایش گفت او گفت: «تعجب نکن، اوزاعی، از ابی سعید خدری از پیامبر ﷺ برای من نقل کرد که فرمود: «کسی جز علی و شیعیان او نمی‌توانند به ستون‌های عرش دسترسی داشته باشند. در این هنگام آن فرد به فضیلت علی اعتراف کرد...»<sup>۱</sup>

از کتاب مناقب نقل است که: «خداوند ستونی از نور دارد که برای اهل بهشت روشنایی تولید می‌کند مانند خورشید، که برای اهل دنیا روشنایی می‌دهد و کسی جز علی و شیعیان او از این نور بهره مند نمی‌شوند.»<sup>۲</sup>

امام صادق علیه‌السلام به جمعی از شیعیان خود بعد از آن که بر آنها سلام کرد فرمود: «اَنِّیْ وَاللهُ اَحَبُّ رِیْحَمٍ وَّ اَرْوَاحِمْ فَاَعِیْنُونَا بَوْرِعٍ وَّ اجْتِهَادٍ، وَاَعْلَمُوا اَنْ وَلَایَتِنَا لَا تَنَالُ اِلَّا بِالْوَرَعِ فَانْتُمْ شِیْعَةُ اللهِ، وَاَنْتُمْ اَنْصَارُ اللهِ وَاَنْتُمْ السَّابِقُونَ الْاَوَّلُونَ وَالسَّابِقُونَ الْاٰخِرُونَ فِی الدُّنْیَا اِلٰی وَلَایَتِنَا وَ فِی الْاٰخِرَةِ اِلٰی الْجَنَّةِ، قَدْ ضَمَّنَا لَكُمْ الْجَنَّةَ بِضَمَانِ اللهِ وَ

۱. بحار الانوار؛ ج ۳۹، ص ۲۵۹؛ ح ۳۴ و این حدیث طولانی است که مصنف آن را مختصر کرده است.

۲. بحار الانوار؛ ج ۳۹، ص ۲۶۸؛ ح ۴۵؛ باب ۸۷.

ضمان رسولہ فتنافسوا فی فضائل الدرجات و أنتم الطیبون و نساؤکم الطبیات کل مؤمنة حوراء «هیناء»، و کل مؤمن صدیق، و لقد قال امیر المؤمنین علیه السلام لقنبر: أبشر، و استبشر، و بشر، فلقد مات رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و هو ساخط علی أمتہ إلّا الشیعة، ألا و إن لكل شیء عروة و عروة الإیمان الشیعة، ألا و إن لكل شیء دعامة و دعامة الإسلام الشیعة، ألا و إن لكل شیء شرفاً و شرف الإسلام الشیعة، ألا و إن لكل شیء سیّداً و سیّد المجالس مجلس الشیعة، ألا و إن لكل شیء إماماً و إمام الأرض أرض تسکنها الشیعة، والله لولا من فی الأرض منکم لما أنعم الله علی أهل الخلاف و ما لهم فی الآخرة من نصیب، و إن تعبدوا و اجتهدوا ألا إن شیعتنا ینظرون بنور الله و من خالفنا ینقلب فی سخط الله، و الله إن حاجکم و عمارکم خاصّة الله، و إن فقراءکم أهل الغنی و إن أغنیاءکم أهل القنوع، و إن کلکم أهل دعوة الله و أهل إجابته؛

به خداوند سوگند! من بوی شما را و روح شما را دوست دارم. پس با تقوا و تلاش ما را کمک کنید، بدانید که ولایت ما جز با تقوا به دست نمی آید پس شما شیعیان خداوند و یاران خداوند و در دنیا پیشگامان اولین در کسب ولایت ما و در آخرت پیشگامان آخرین در کسب بهشت هستید.

ما بهشت را با ضمانت خداوند و ضمانت پیامبر او برای شما تضمین می کنیم. در کسب درجات برتر آن با یک دیگر رقابت کنید، و شما بزرگ واران هستید، و زنان شما بزرگ واران هستند، هر زن مؤمنی یک حور العین است، هر مؤمنی یک صدیق است.» امیر المؤمنین علیه السلام به قنبر فرمود:

«به تو بشارت می دهم. تو نیز بشارت بگیر و به دیگران بشارت بده، که وقتی پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از دنیا رفت بر امت خود خشمگین بود غیر از شیعیان، بدانید که هر چیزی یک ریسمانی دارد و ریسمان ایمان شیعیان هستند. بدانید هر چیزی یک

ستونی دارد و ستون اسلام شیعیان هستند.

بدانید هر چیزی یک شرافتی دارد و شرافت اسلام شیعیان هستند، بدانید که هر چیزی سیدی دارد و سید مجالس محفل شیعیان است.

بدانید هر چیزی یک امام دارد و امام کره‌ی زمین سرزمینی است که شیعیان در آن ساکن هستند. به خداوند سوگند! اگر از شما شیعیان کسی در این دنیا نبود، خداوند به مخالفین با ما هیچ نعمتی نمی‌داد و در آخرت نیز هیچ سهمی نداشتند. هر چقدر هم که عبادت و تلاش کنند.

بدانید شیعیان ما با نور خداوند نگاه می‌کنند و هر کس با ما مخالفت کند به خشم خداوند وارد می‌شود، به خداوند سوگند حاجیان و عمره‌گذاران شما خواص خداوند هستند، و فقیران شما اهل بی نیازی هستند و بی نیازان شما اهل قناعت هستند، و همگی شما اهل دعوت خداوند و اهل پاسخ گفتن به دعوت او هستید.<sup>۱</sup>

آن چه به خط امام عسکری علیه السلام یافت شده است که حضرت نوشته است: «صعدنا ذری الحقایق بأقدام النبوة والولاية ونحن أعلام الهدى وبحار الندى و مصابيح الدجى، و لیوث الوغى و طعان العدى، و فینا نزل السیف و القلم فى العاجل، و لنا الحوض واللوى فى الآجل، و أسباطنا خلفاء الدین و صفوة رب العالمین؛

ما با قدم‌های نبوت و ولایت از نردبان حقایق بالا رفتیم و ما پرچم‌های هدایت و دریا‌های آب و چراغ‌های روشنایی بخش هستیم، ما شیرهای نبرد و حمله‌کنندگان بر دشمن هستیم و شمشیر و قلم در دنیا، برای ما نازل شده است، ما صاحب حوض و پرچم در آخرت هستیم، فرزندان ما جانشینان دین و برگزیدگان پروردگار جهانیان

۱. مقداری از آن در بحار؛ ج ۶۸، ص ۸۰؛ ح ۱۴۱ و مقداری در ج ۲۶، ص ۱۳۴؛ ح ۹ آمده است.



هستند.<sup>۱</sup>

از آن جمله نیز آن چه به خط حضرت علیه السلام یافت شده است: «أعوذ بالله من قوم حذفوا محكمات الكتاب، و نسوا الله ربّ الأرباب، والنبي و ساقى الكوثر فى مواطن الحساب، ولظى والطامة الكبرى و نعيم يوم المآب، فنحن السنام الأعظم، و فىنا النبوة والإمامة والكرم، و نحن منار الهدى و العروة الوثقى، والأنبياء كانوا يغترفون من أنوارنا و يقتفون آثارنا، و سيظهر الله مهدينا على الخلق والسيف المسلول لإظهار الحق، و هذا بخط الحسن بن على بن محمد بن على بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن أبى طالب عليه السلام»

از قومی که محکّمات قرآن را حذف کردند به خداوند پناه می‌برم. خداوند ربّ الأرباب را و پیامبر را و ساقی کوثر را در هنگام حساب رسی فراموش کردند، چسبندگی آتش را و حادثه‌ی بزرگ را و نعمت‌های روز رجوع را فراموش کردند. پس ما آن کوه بزرگ هستیم و نبوت و امامت و کرامت در ما است.

ما مناره‌ی هدایت و ریسمان مطمئن هستیم، پیامبران از نور ما اقتباس می‌کردند و از آثار ما تبعیت می‌کردند، خداوند به زودی مهدی ما را و آن شمشیر برهنه برای حاکمیت حق را بر مخلوقات حاکم خواهد کرد. این متن به خط حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب عليه السلام نوشته شده است.<sup>۲</sup>

تأیید می‌کند آن را آن چه جابر انصاری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که حضرت

۱. بحار؛ ج ۲۶، ص ۲۶۴؛ ح ۵۰ و شرح زیارت جامعه ج ۱، ص ۵۵.

۲. بحار الانوار؛ ج ۲۶، ص ۲۶۳؛ ح ۴۹.

روزی به همراه حسن و حسین علیهما السلام از خانه خارج شد و برای مردم خطبه خواند و در خطبه اش فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ هَؤُلَاءِ عِتْرَةُ نَبِيِّكُمْ وَأَهْلُ بَيْتِهِ، وَذُرِّيَّتُهُ وَخُلَفَاؤُهُ، شَرَّفَهُمُ اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ وَاسْتَوْدَعَهُمْ سِرَّهُ وَاسْتَحْفَظَهُمْ غَيْبِهِ وَاسْتَرْعَاهُمْ عِبَادَهُ، وَأَطْلَعَهُمْ عَلَى مَكْنُونِ عِلْمِهِ وَلَقَّنَهُمْ كَلِمَتَهُ، وَوَلَّاهُمْ أَمْرَ عِبَادِهِ وَأَمْرَهُمْ عَلَى خَلْقِهِ، وَاصْطَفَاهُمْ لَتَنْزِيلِهِ وَأَخْدَمَهُمْ مَلَائِكَتَهُ، وَصَرَّفَهُمْ فِي مَمْلَكَتِهِ، وَارْتَضَاهُمْ لِسِرِّهِ، وَاجْتَبَاهُمْ لِكَلِمَاتِهِ وَاخْتَارَهُمْ. لِأَمْرِهِ، وَجَعَلَهُمْ أَعْلَاماً لِدِينِهِ، وَجَعَلَهُمْ شُهَدَاءَ عَلَى عِبَادِهِ وَأَمْنَاءَ فِي بِلَادِهِ، فَهُمْ الْأُئِمَّةُ الْمَهْدِيَّةُ، وَالتَّعَرَّةُ الزَّكِيَّةُ، وَالذَّرِيَّةُ النَّبَوِيَّةُ، وَالسَّادَةُ الْعُلُوَّةُ، وَالْأَمَّةُ الْوَسْطَى، وَالكَلِمَةُ الْعَلِيَا، وَسَادَةُ أَهْلِ الدُّنْيَا، وَالرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ لِمَنْ لَجَأَ إِلَيْهِمْ، وَنَجَاةٌ لِمَنْ تَمَسَّكَ بِهِمْ، سَعْدٌ مَنْ وَالَاهُمْ وَشَقَى مَنْ عَادَاهُمْ، مَنْ تَلَاهُمْ أَمِنَ مِنَ الْعَذَابِ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ ضَلَّ وَخَابَ، إِلَى اللَّهِ يَدْعُونَ، وَعَنْهُ يَقُولُونَ، وَبِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ، وَفِي أَيْبَاتِهِمْ هَبْطُ التَّنْزِيلِ، وَإِلَيْهِمْ بَعَثَ الْأَمِينَ جِبْرَائِيلَ»؛

ای مردم! این‌ها عترت پیامبر شما و اهل بیت او و ذریه‌ی او و جانشینان او هستند، خداوند آن‌ها را به کرامت خود مشرف کرده است و اسرار خود را در آن‌ها ودیعه گذاشته است و علم غیب خود را به آن‌ها سپرده است، رسیدگی به امور بندگان خود را به آن‌ها واگذار کرده است، آن‌ها را از علم محرمانه‌ی خود مطلع کرده است، کلمه‌ی خود را به آن‌ها تلقین کرده است.

ولایت امور بندگان را به آن‌ها تفویض کرده است، آن‌ها را بر مخلوقاتش آمر قرار داده است، آن‌ها را برای تنزیل قرآن خود انتخاب کرده است.

فرشتگان خود را خدمت گزار آن‌ها قرار داده است، به آن‌ها حق تصرف در حکومت خود را داده است و آن‌ها را برای اسرار خود پسندیده است.

آن‌ها را برای دریافت کلمات خود گل چین نموده است، آن‌ها را برای اجرای امر

خود برگزیده است و آن‌ها را بزرگان دین خود قرار داده است، آن‌ها را شاهدان بر بندگان خود و افراد مورد اعتماد در سرزمین خود قرارداده است. پس آن‌ها امامان هدایت شده، عترت پاکیزه، ذریه‌ی نبوت، سادات علوی، امت میانه رو، کلمه‌ی علیا و سادات اهل دنیا هستند.

برای کسانی که به آن‌ها پناه ببرند رحمت مستمر، برای کسانی که به آن‌ها تمسک بجویند نجات هستند. هر کس ولایت آن‌ها را بپذیرد سعادت‌مند و هر کس با آن‌ها دشمنی کند بدبخت است.

هر کس پشت سر آن‌ها باشد از عذاب در امان است و هر کس از آن‌ها تخلف کند گمراه و سرگشته خواهد بود. آن‌ها به سوی خداوند دعوت می‌کنند. و از طرف او سخن می‌گویند، و با دستور او کار می‌کنند. قرآن در خانه‌های آن‌ها نازل شده است، و جبرئیل امین به سوی آن‌ها مأمور بوده است.<sup>۱</sup> آن‌ها همین طور هستند که گفته شده است:

و یقبل منک الدین و الفرض و السنن	إذا رمت يوم البعث تنجو من اللظى
نجوم هدی تنجو من الضیق و المحن	فوال علیا و الأئمة بعده
الیهم فلا ترتاب فی غیرهم فمن <sup>۲</sup>	فهم عترة قد فوض الله امره
و طاعتهم فرض بها الخلق یمتحن	أئمة حق أوجب الله خبهم <sup>۲</sup>
یلاقیه عند الموت و القبر و الکفن	فحب علی عده لولیه

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۶، ص ۲۵۵؛ ح ۳۰ - ۳۵.

۲. در الغدير حقهم است.

۳. در الغدير؛ ج ۷، ص ۴۹ اینگونه است: (الیهم لما قد خصهم منه بالمن؛ به خاطر منتی که آن‌ها را به ان مخصوص کرده است.)

کذلک يوم البعث لم ینج قادم      من النار الا من تولى أبا حسن  
نصحتک أن ترتاب فیهم فتثنی      الی غیرهم من غیرهم فی الأنام من<sup>۱</sup>

وقتی روز قیامت از قبر بیرون انداخته شوی از آتش جهنم نجات می‌یابی و دین و فرائض و سنن تو پذیرفته می‌شود، پس ولایت علی را و ائمه‌ی بعد از او را بپذیر که ستارگان هدایت اند و تو از تنگنا و رنج نجات می‌یابی.

آن‌ها عترتی هستند که خداوند امر خود را به آن‌ها تفویض کرده است، پس شک نکن، چه کسی غیر از آن‌ها وجود دارد. آن‌ها امامان حقی هستند که خداوند محبت آن‌ها را واجب کرده است و اطاعت از آن‌ها فریضه است و مردم با آن امتحان می‌شوند.

پس محبت علی توشه‌ای برای پیروان اوست که هنگام مرگ و قبر و کفن آن را دریافت می‌کنند.

همین طور هنگام قیامت هیچ کس از آتش نجات نمی‌یابد مگر کسی که ولایت ابو حسن را داشته باشد

من تو را نصیحت کردم که مبادا به آن‌ها شک کنی و سراغ غیر آن‌ها بروی و چه کسی غیر از آن‌ها در بین مردم وجود دارد؟.

## فصل

### برکات خاندان محمد ﷺ بر مخلوقات

بیان این حدیث شریف و بلند مرتبه این است که خداوند هزار صنف از مخلوقات را آفرید و از میان آنها آدم را بر سایر مخلوقات کرامت داد و فرشتگان را به خدمت آنها در آورد، آسمانها و زمین را در منافع آنها قرار داد، مردان آنها را بر زنان برتری داد، آنها را با اسلام کرامت داد، اسلام را بر سایر ادیان برتری داد، آنها را به محمد ﷺ شرافت داد، و او را بر همه پیامبران و رسولان برتری داد، علی را برای آنها انتخاب کرد و او را بر همه اوصیاء برتری داد، محبت او را موجب ایمان و تکمیل شدن دین و چشمه ی یقین قرار داد، شیعیان او را بدون حساب رسی به بهشت وارد می کند.

هر کس، مسلمان و مؤمن و تابع ولایت علی و عترت او باشد تمام خیر را کسب کرده است. بعد خداوند مخلوقات را در ده قسمت قرار داد که نه قسمت آنها شیاطین و متمردان هستند و یک قسمت را انسان قرار داد. انسان را صد و بیست صنف قرار داد، نود و نه صنف آن را یاجوج و ماجوج قرار داد و بقیه ی مردم را دوازده صنف قرار داد، و از جمله ی آنها روم و سقالبه هستند که یازده صنف را تشکیل می دهند و حبشی و زنجی را در مغرب قرار داد و ترک و بربر و کیماک را در مشرق قرار داد، که همگی کافر هستند. یک صنف هستند که اهل اسلام باقی ماندند و بعد این صنف به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند و هفتاد و دو فرقه از

آن‌ها اهل بدعت و گمراهی هستند و فقط یک فرقه در بهشت هستند و آن‌ها کسانی هستند که بعد از پیامبر ﷺ بر عقاید اهل بیت او باقی ماندند. پس هر کس خود را از اهل نجات و از این فرقه می‌بیند باید خداوند را حمد کند.»

از محمد بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل است که می‌گوید شنیدم که حضرت فرمود:

«نحن جنب الله و نحن صفوة الله و نحن خير الله و نحن مستودع مواريث الأنبياء و نحن أمناء الله، و نحن وجه الله و نحن أئمة الهدى، و نحن العروة الوثقى و بنا فتح الله و بنا ختم الله و نحن الأولون، و نحن الآخرون و نحن أخيار الدهر و نواميس العصر، و نحن سادة العباد و ساسة البلاد، و نحن النهج القويم و الصراط المستقيم و نحن عين الوجود، و حجة المعبود و لا يقبل الله عمل عامل جهل حقنا و نحن قناديل النبوة، و مصابيح الرسالة و نحن نور الأنوار و كلمة الجبار، و نحن راية الحق التي من تبعها نجا و من تأخر عنها هوى و نحن أئمة الدين و قادة الغر المحجلين و نحن معدن النبوة و موضع الرسالة و إلينا تختلف الملائكة و نحن السراج لمن استضاء، و السبيل لمن اهتدى و نحن القادة إلى الجنة و نحن الجسور و القناطر، و نحن السنام الأعظم و بنا ينزل الغيث و بنا ينزل الرحمة، و بنا يدفع العذاب و النعمة، فمن سمع هذا الهدى فليفتقد قلبه في حبنا فإن وجد فيه البغض لنا و الإنكار لفضلنا، فقد ضلّ عن سواء السبيل لأننا نحن عين الوجود، و حجة المعبود و ترجمان و حيه و غيبة علمه و ميزان قسطه، و نحن فروع الزيتون و ربائب الكرام البررة، و نحن مصباح المشكاة التي فيها نور النور و نحن صفوة الكلمة الباقية، إلى يوم الحشر المأخوذ لها الميثاق والولاية من الذرّ؛

ما جنب خداوند و برگزیدگان خداوند هستیم منتخبان خداوند هستیم، وارثان پیامبران هستیم. ما مورد اعتماد خداوند، وجه خداوند، و ما امامان هدایت، و ریسمان

محکم هستیم. خداوند با ما آغاز کرد و با ما ختم می‌کند. ما اولین و آخرین هستیم، ما برگزیدگان روزگار و ناموس‌های دوران و سادات بندگان و سیاست مداران دنیا هستیم، راه استوار و صراط مستقیم هستیم. ما چشمه‌ی وجود و حجت معبود هستیم.

خداوند عمل کسی را که حق ما را نشناسد نمی‌پذیرد و ما عصاره‌ی نبوت و چراغ‌های رسالت هستیم. ما نور نورها و کلمه‌ی خدای جبار و پرچم حق هستیم که هر کس از آن پیروی کند نجات می‌یابد و هر کس از آن عقب بیفتد گمراه می‌شود، ما امامان دین و رهبران برجسته‌ی تکامل، معدن نبوت و محل رسالت هستیم. فرشتگان نزد ما رفت و آمد می‌کنند، ما چراغ هستیم برای کسی که نور بخواهد و راه برای کسی که راهنمایی بخواهد. ما رهبر به سوی بهشت و پل عبور هستیم، ما کوه مرتفع هستیم. به خاطر ما باران و رحمت نازل می‌شود. و به خاطر ما عذاب و زجر دفع می‌شود. پس هر کس این هدایت را شنید باید قلب خود را بررسی کند که آیا ما را دوست دارد؟ اگر در قلب خود احساس خشم و انکار فضیلت ما کرد، او از راه درست گمراه شده است، چرا که ما چشمه‌ی وجود و حجت معبود و تجسم عینی وحی خدا و علم غیب او و ترازوی عدالت او و شاخه‌های درخت زیتون و دست پرورده‌ی کرامت و نیکوکاری هستیم، ما چراغ مشکات هستیم که در آن نور نورها وجود دارد و کلمه‌ی خالص باقی تا روز محشر هستیم، که در عالم ذر برای آن میثاق ولایت گرفته شده است.»<sup>۱</sup>

آن چه در اُمالی از امام باقر علیه السلام نقل شده است این را تأیید می‌کند که فرمود:

وَيُؤَيِّدُ هَذَا مَا وَرَدَ فِي الْأَمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «نَزَلَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَلِكٌ اسْمُهُ مَحْمُودٌ وَلَهُ أَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ أَلْفَ وَجْهٍ فَقَالَ: بَعَثَنِي إِلَيْكَ رَبُّ الْعِزَّةِ لَتَزُوجَ النُّورَ بِالنُّورِ فَقَالَ عَلِيٌّ بِفَاطِمَةَ. قَالَ: فَلَمَّا وَلِيَ الْمَلِكُ إِذَا بَيْنَ كَتِفَيْهِ مَكْتُوبٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى وَلِيِّ اللَّهِ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ: مَنْ ذَكَمَ كَتَبَ هَذَا بَيْنَ كَتِفَيْكَ؟ فَقَالَ: قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ بِثَمَانٍ وَعِشْرِينَ أَلْفَ عَامٍ؛

مؤید این است آن چه در امالی از امام باقر علیهما السلام نقل شده است: فرشته‌ای بر پیامبر ﷺ نازل شد که اسم او محمود بود و دارای بیست و چهار هزار چهره بود. گفت: «پروردگار عزت مرا به سوی تو فرستاده است، تا نور را با نور تزویج کنی.» پیامبر فرمود: «چه کسی را با چه کسی؟» گفت: «علی را با فاطمه» فرمود: «وقتی آن فرشته برگشت که برود بین دو کتفش نوشته شده بود: «لا اله الا الله محمد رسول الله على ولي الله.» پیامبر به او فرمود: «از چه مدت این جملات در بین دو کتف تو نوشته شده است؟» گفت: «از بیست و هشت هزار سال قبل از آن که خداوند آدم را بیافریند.»<sup>۱</sup>

از کتاب امالی به صورت مرفوع از پیامبر ﷺ نقل است که ایشان روزی فرمود: «مَا بَالُ قَوْمٍ إِذَا ذَكَرُوا إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ اسْتَبْشَرُوا، وَإِذَا ذَكَرُوا مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ اشْمَازَتْ قُلُوبُهُمْ، فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْ جَاءَ أَحَدُكُمْ بِأَعْمَالِ سَبْعِينَ نَبِيًّا، وَلَمْ يَأْتِ بِوَلَايَةِ أَهْلِ بَيْتِي لَدَخَلَ النَّارَ صَاغِرًا وَ حَشَرَ فِي جَهَنَّمَ خَاسِرًا، أَيُّهَا النَّاسُ نَحْنُ أَصْلُ الْإِيمَانِ وَ تَمَامُهُ وَ نَحْنُ وَصِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ، وَ نَحْنُ قِسْمُ اللَّهِ الَّذِي أَقْسَمَ بِنَا فَقَالَ: ﴿وَالَّذِينَ وَالَّذِينَ وَالَّذِينَ وَطُورِ سِينِينَ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾ وَلَوْ لَا نَا لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ خَلْقًا وَ



## لا جنة ولا ناراً؛

چرا عده‌ای وقتی ابراهیم و آل ابراهیم یاد می‌شود خوش حال می‌شوند، اما وقتی محمد و آل محمد علیهم‌السلام یاد می‌شوند دل هایشان متغیر می‌شود؟ به کسی که جان محمد در دست اوست، سوگند! که اگر یکی از شما اعمال هفتاد سال یک پیامبر را داشته باشد اما ولایت اهل بیت مرا نداشته باشد با حقارت وارد آتش خواهد شد و با خسارت در جهنم محسور می‌شود. ای مردم! ما اصل ایمان و کمال، و توصیه‌ی خداوند در اولین و آخرین و سوگند خداوند هستیم که او به ما سوگند خورده است آن جا که فرمود: ﴿والتين والزيتون، و طور سينين، وهذا البلد الامين﴾<sup>۱</sup>؛ و اگر ما نبودیم خداوند هیچ مخلوقی را و بهشت و جهنم را نمی‌آفرید.<sup>۲</sup>

از آن جمله است آن چه ابو سعید خدری نقل می‌کند که می‌گوید روزی

امیرالمومنین علیه‌السلام خطبه خواند و فرمود:

«آیتها الناس نحن أبواب الحكمة و مفاتيح الرحمة و سادة الأمة و أمناء الكتاب، و فصل الخطاب و بنا يثيب الله، و بنا يعاقب، و من أحبنا أهل البيت عظم إحسانه، و رجح ميزانه و قبل عمله و غفر زلله، و من أبغضنا لا ينفع إسلامه، و إنّا أهل بيت خصنا الله بالرحمة و الحكمة و النبوة و العظمة، و منّا خاتم الأنبياء ألا وإنّا راية الحق التي من تلاها سبق و من تأخر عنها مرق، ألا و إننا خيرة الله اصطفانا على خلقه و ائتمنا على وحيه، فنحن الهداة المهديون، و لقد علمت الكتاب، و لقد عهد إلى رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ما كان و ما يكون، و أنا أخو رسول الله و خازن علمه، أنا الصديق الأكبر و لا يقولها غيري إلّا

۱. تین؛ آیهی ۱ - ۳.

۲. کنز العمال؛ ج ۱۱، ص ۴۳۱؛ ح ۳۲۰۲۵ و ارشاد القلوب؛ ج ۲، ص ۴۱۴.

## مفتر کذاب و أنا الفاروق الأعظم؛

ای مردم! ما دروازه‌های حکمت و کلیده‌های رحمت و سادات امت و امانت داران قرآن و فصل الخطاب هستیم، خداوند به خاطر ما ثواب می‌دهد، به خاطر ما عذاب می‌کند، و هر کس ما اهل بیت را دوست داشته باشد احسان او بزرگ خواهد بود و کفهی ترازوی او برتری خواهد داشت و اعمالش مقبول می‌شود و لغزش‌هایش آمرزیده می‌شود. هر کس بر ما خشم داشته باشد مسلمانی اش برای او فایده‌ای نخواهد داشت. ما اهل بیتی هستیم که خداوند ما را به رحمت و حکمت و نبوت و عصمت مخصوص کرده است، خاتم پیامبران، از ما است و بدانید که ما پرچم حق هستیم که هر کس پشت سر آن حرکت کند پیشگام است و هر کس از آن عقب بیفتد از دین خارج است. بدانید که ما برگزیدگان خداوند هستیم که ما را از مخلوقاتش گلچین کرده است و ما را امانت دار وحی خود قرار داده است. پس ما هدایت کنندگان هدایت شده هستیم من قرآن را آموخته‌ام، و پیامبر ﷺ آنچه را اتفاق افتاده است و آنچه را اتفاق خواهد افتاد با من در میان گذاشته است، و من برادر پیامبر ﷺ و گنجینه‌ی علم او هستم. من تصدیق کننده‌ی بزرگ هستم و کسی غیر از من نمی‌تواند این ادعا را داشته باشد مگر فرد دروغ گو و تهمت زننده و من راه بزرگ هدایت هستم.<sup>۱</sup>

من در ختم این بحث و در مدح این بزرگان کرامت این شعر مؤلف را می‌گویم:  
 آن‌ها قومی هستند که آثار نبوت از آن‌ها می‌درخشد و نور امامت از آن‌ها ساطع است.

آن‌ها محل فرود وحی خداوند و گنجینه‌ی علم او هستند و اسرار خداوند در نزد

۱. مناقب خوارزمی؛ ۷۲ و المعجم الکبیر؛ ج ۶، ص ۲۶۹.

آنها است.

وقتی آنها بر مسند قضاوت بنشینند دیگران لال می شوند و وقتی صحبت کنند روزگار گوش شنوا می شود.

وقتی از آنها یاد شود همه ی هستی از عطر آنها معطر می شود.

وقتی اقدامی کنند نفس روزگار از قدرت آنها در سینه اش حبس می شود و شیر در بیشه به خود می لرزد.

وقتی در بین مردم از کار خوب و سخاوت حرف به میان آید دریای خروشان آنها طوفانی می شود.

پدر آنها آسمان کرامت است و مادر آنها خورشید این آسمان است ستارگانی هستند که برج جلال آن طلوع کرده است.

چه نسبی که مانند خورشید نورانی است و چه شرافتی که از پیشانی ستاره بلندتر است

اگر در بین مردم جستجو کنی چه کسی مانند افتخارات آنها را دارد وقتی افتخارات آنها برشمرده می شود ای فریادگر نگاه کن اگر می شنوی

افراد مبارکی که قائم هستند و مانند آنها وجود ندارد. هدایت کنندگانی که ولایت دارند و سرچشمه ی رسالت هستند

وقتی فضایل آنها شمرده می شود هیچ فضیلت دیگری قابل مطرح شدن نیست و وقتی پرچم آنها برافراشته می شود پرچم دیگری نمایان نیست

و هیچ عملی فردا نجات بخش نیست مگر محبت آنها وقتی که روز قیامت خلائق جمع شوند.

و اگر بنده ای در راه خداوند مجاهدت کند بدون ولایت اهل عباء فایده ای نخواهد داشت.

چه عترت برگزیده‌ای و چه پرچم هدایت من فردا در محشر به سراغ شما حوامم آمد.

دست برسی که بنده‌ی ولایت شماست را بگیرید در روز قیامت چه کسی غیر از شما شفاعت می‌کند.

هر کس از شما منحرف شود یا ولایت دیگران را بپذیرد او در رحمت خداوند جایی نخواهد داشت.

سلام خداوند بر شما ای پرچم هدایت وای بر بنده‌ای که از غیر این پرچم پیروی کند.<sup>۱</sup>

## فصل

### آثار محبت علی و آثار دشمنی او علیه السلام

از ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ نَصَبَ عَلِيًّا عَلِمَاءَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ فَمَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَ مَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِرًا وَ مَنْ جَهِلَهُ كَانَ ضَالًّا وَ مَنْ سَاوَاهُ بَغْيِرَهُ كَانَ مُشْرِكًا، وَ مَنْ جَاءَ بَوْلَايَتِهِ كَانَ فَائِزًا، وَ دَخَلَ الْجَنَّةَ آمِنًا وَ مَنْ جَاءَ بَعْدَاوَتِهِ دَخَلَ النَّارَ صَاغِرًا؛

خداوند علی را پرچمی بین خود و بین مخلوقاتش قرار داد. پس هر کس او را بشناسد مؤمن است و هر کس او را انکار کند کافر است و هر کس او را نشناسد گمراه و هر کس او را با کس دیگری مساوی بداند مشرک است و هر کس ولایت او را قبول داشته باشد سرفراز و با امان وارد بهشت می شود و هر کس با او دشمن باشد با تحقیر وارد جهنم می شود.»<sup>۱</sup>

از سدیف از جابر بن عبد الله از امام صادق علیه السلام و او از پیامبر صلی الله علیه و آله از کتابی که اخبارش مورد اجماع است نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«يَا عَلِيُّ أَنْتَ صَاحِبُ حَوْضِي وَ وَارِثُ عِلْمِي، وَ حَامِلُ لَوَائِي وَ مُنْجِزُ وَعْدِي، وَ مُفَرِّجُ هَمِّي، وَ مُسْتَوْدِعُ مَوَارِيثِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ أَنْتَ أَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَ خَلِيفَتُهُ عَلَى خَلْقِهِ،

و أنت مصباح النجاة و طريق الهدى و إمام التقى، و الحجة على الورى، و أنت العلم المرفوع فى الدنيا و الصراط المستقيم يوم القيامة. ای علی! تو صاحب حوض من و وارث علم من و حامل پرچم من و محقق کننده ی وعده ی من و مشکل گشای من و امانت دار آثار پیامبران هستی و تو امین خداوند در زمین او هستی و تو خلیفه ی او در مخلوقاتش هستی و تو چراغ نجات بخش و راه هدایت و امام تقوا هستی و تو حجت بر مردم هستی و تو پرچم برافراشته در دنیا و صراط مستقیم در روز قیامت هستی.»<sup>۱</sup>

از ابو سعید خدری نقل است که می گوید پیامبر ﷺ خطبه ای خواند و در آن فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ مِنْ أَبْغَضْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ بَعَثَهُ اللَّهُ يَهُودِيًّا لَا يَنْفَعُهُ إِسْلَامُهُ، وَ إِنْ أَدْرَكَ الدَّجَالَ آمَنَ بِهِ، وَ إِنْ مَاتَ بَعَثَهُ اللَّهُ مِنْ قَبْرِهِ حَتَّى يُؤْمِنَ بِهِ. ای مردم! هر کس بر ما اهل بیت خشمگین باشد خداوند او را یهودی محشور می کند و مسلمانی اش برای او فایده ای نخواهد داشت و او اگر در زمان دجال زنده باشد به او ایمان خواهد آورد و اگر قبل از ظهور دجال مرده باشد، خداوند او را از قبرش زنده می کند تا به دجال ایمان بیاورد.»<sup>۲</sup>

در روایت دیگری است: «مَنْ أَبْغَضْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَمْ يَبْعَثْهُ اللَّهُ يَهُودِيًّا وَ لَا نَصْرَانِيًّا، وَ لَكِنْ خَيْرًا مِنْهُ. وَ هَذَا أَفْصَحُ الْكَلَامِ وَ مَعْنَاهُ يَكُونُ خَيْرًا مِنْهُ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى قَوْلُ لِمَبْغُضِهِمْ وَ طَوْبَى لِمُحِبِّهِمْ. هر کس بر ما اهل بیت خشمگین باشد خداوند او را یهودی و یا نصرانی محشور نخواهد کرد، بلکه یهودی و نصرانی از او بهترند.»

۱. أمالی صدوق؛ ص ۳۰۶. مجلس؛ ص ۵۰ و بحار الانوار؛ ج ۳۸، ص ۱۰۰؛ ح ۲.

۲. بحار الانوار؛ ج ۲۷، ص ۱۳۵؛ ح ۱۳۲.

این فصیح ترین سخن است و معنایش این است که یهود و نصارا از او بهتر هستند. پس وای بر دشمنان آنها و خوشا به حال دوست داران آنها.

«أَيُّهَا النَّاسُ: إِنَّ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ مَثَلُ لِي أُمَّتِي فِي الطِّينِ وَ عَلَّمَنِي أَسْمَاءَهُمْ كَمَا عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ، فَمَرَّبَنِي أَصْحَابُ الرَّايَاتِ فَاسْتَغْفَرْتُ لِشِيعَةِ عَلِيٍّ، أَلَا إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ عَلِيٌّ وَ شِيعَتُهُ؛

ای مردم! پروردگار من عز و جل امت مرا وقتی که در گل بودند برایم مجسم کرد و اسامی آنها را به من آموخت همان طور که اسماء را به آدم آموخت و رهبرانی که صاحب دین و پرچم هستند را به من معرفی کرد و من برای آن عده که شیعیان علی بودند طلب مغفرت کردم بدانید که اهل بهشت علی و شیعیانش هستند.»<sup>۱</sup>

از آن جمله است آن چه ابن عباس نقل می کند: روزی پیامبر ﷺ خطبه خواند و فرمود:

«يَا مَعْشَرَ النَّاسِ، إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيَّ أَنِّي مُقْبُوضٌ وَأَنْ ابْنَ عَمِّي هُوَ أَخِي وَ وَصِيِّ وَ وَلِيِّ اللَّهِ وَ خَلِيفَتِي، وَ الْمُبَلِّغُ عَنِّي وَ هُوَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحِبِّينَ وَ يَعْسُوبُ الدِّينِ، وَ إِنْ اسْتَرَشِدَ تَمَوْهُ أَرَشِدْكُمْ، وَ إِنْ تَبِعْتَمَوْهُ نَجُوتُمْ، وَ إِنْ أَطَعْتَمَوْهُ فَاللَّهُ أَطَعْتُمْ، وَ إِنْ عَصَيْتَمَوْهُ فَاللَّهُ عَصَيْتُمْ، وَ إِنْ بَايَعْتَمَوْهُ فَاللَّهُ بَايَعْتُمْ، وَ إِنْ نَكَّثْتُمْ بَيْعَتَهُ فَبَيْعَةُ اللَّهِ نَكَّثْتُمْ، إِنْ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَزَّلَ عَلَيَّ الْقُرْآنَ وَ عَلَيَّ سَفِيرَهُ، فَمَنْ خَالَفَ الْقُرْآنَ ضَلَّ، وَ مَنْ ابْتَغَى عِلْمَهُ مِنْ غَيْرِ عَلَيٍّ زَلَّ، مَعْشَرَ النَّاسِ أَلَا إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي خَاصَّتِي وَ قَرَابَتِي، وَ أَوْلَادِي وَ ذُرِّيَّتِي وَ

۱. بصائر الدرجات؛ ص ۸۶؛ ح ۱۵. (باب أنه عرف ما رأى في الأظلة؛ آن چه او در عالم سایه دید آن را شناخت.) و بحار الانوار؛ ج ۱۷؛ ص ۱۵۳؛ ح ۵۹.

لحمی و دمی و ودیعتی و انکم مجموعون غداً و مساءً لون عن الثقلین فانظروا کیف تخلفونی فیهم، فمن آذاهم فقد آذانی، و من ظلمهم فقد ظلمنی، و من نصرهم فقد نصرنی و من أعزهم فقد أعزنی، و من طلب الهدی من غیرهم فقد کذبنی، فاتقوا الله وانظروا ما أنتم قائلون غداً فإنی خصمٌ لمن کان خصمهم و من کنت خصمه فالویل له؛

ای مردم! خداوند به من وحی کرد که قبض روح خواهم شد و پسر عمویم برادر من و وصی من و ولی الله و خلیفه‌ی من و ابلاغ کننده از طرف من و امام متقین و رهبر برجسته‌ی هدایت کننده و رئیس دین است. اگر از او راه رشد را طلب کنید شما را به رشد خواهد رساند، اگر از او پیروی کنید نجات پیدا می‌کنید و اگر از او اطاعت کنید خداوند را اطاعت کرده اید، اگر از او سرپیچی کنید از خداوند سرپیچی کرده اید، اگر با او بیعت کنید با خداوند بیعت کرده اید. و اگر بیعت خود را با او نقض کنید بیعت خداوند را نقض کرده اید.

خداوند عز و جل قرآن را بر من نازل کرد و علی نماینده‌ی قرآن است. هر کس از قرآن تخلف کند گمراه می‌شود، هر کس علم قرآن را از غیر علی بجوید؛ دچار لغزش می‌شود. ای مردم! بدانید اهل بیت من خواص من و نزدیکان من و فرزندان من و ذریه‌ی من و گوشت من و خون من و یادگار من هستند. شما فردا جمع خواهید شد و درباره‌ی ثقلین مورد سؤال قرار خواهید کرد. پس ببینید چگونه جانشینی برای من نسبت به آنها خواهید بود؟! پس هر کس آنها را اذیت کند مرا اذیت کرده است و هر کس به آنها ظلم کند به من ظلم کرده است و هر کس آنها را یاری کند مرا یاری کرده است و هر کس آنها را محترم بدارد مرا محترم داشته است. هر کس از غیر آنها هدایت بجوید مرا تکذیب کرده است. پس تقوا داشته



باشید و توجه کنید فردا چه سخنی بر زبان خواهید آورد؟ چرا که من دشمن کسی هستم که با آنها دشمن باشد و هر کس من با او دشمن باشم وای بر او.»<sup>۱</sup>

ای فرزندان وحی و ای آیات خدا که من با مدح شما منزلتم بالا می‌رود و نام من نیکومی شود.

ای محل‌های اسرار خداوند و گنجینه‌های غیب او و ای بالاترین مردم در افتخارات و منزلت.

من آرزوهای خود را متوجه شما کرده‌ام و من در مردم امیدم به فلانی و فلانی نیست

و چه کسی زیر سایه‌ی ابر شما قرار گرفته است و شما مشکلات او را حل نکرده‌اید؟

از جمله آن چه حذیفه بن یمان نقل می‌کند که می‌گوید: «پیامبر ﷺ را دیدم که دست حسن بن علی علیه السلام را گرفته است و می‌گوید:

«أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا ابْنُ عَلِيٍّ فَأَعْرِفُوهُ، فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ إِنَّهُ لَفِي الْجَنَّةِ وَ مُحِبُّهُ فِي الْجَنَّةِ، وَ مُحِبُّ مُحِبِّيهِ فِي الْجَنَّةِ. اَي مردم! این پسر علی است. پس او را بشناسید به کسی که جان محمد در دست اوست سوگند می‌خورم که این پسر در بهشت است و دوست داران او در بهشت هستند و دوست داران دوستانش در بهشت هستند.»<sup>۲</sup>

ابو طیب هروی از ابو حازم از ابو هریره نقل کرده است که پیامبر ﷺ به علی و

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۳، ص ۱۵۳؛ ح ۱۱۸ و ج ۳۸، ص ۹۴؛ ح ۱۰.

۲. بحار الانوار؛ ج ۲۷، ص ۱۳۶؛ ح ۱۳۴.

فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام فرمود:

«أنا حربٌ لمن حاربكم و سلمٌ لمن سالمكم، مبغضٌ لمن أبغضكم، محبٌ لمن أحبكم، شافعٌ لمن والاکم آخذ بید من مال إلیکم؛

من می‌جنگم با کسی که شما با او بجنگید و صلح هستم با کسی که شما با او صلح باشید و خشمگین هستم بر کسی که شما بر او خشمگین باشید و دوست دارم کسی را که شما او را دوست دارید و شفاعت می‌کنم کسی را که ولایت شما را بپذیرد و دست کسی را می‌گیرم که به سوی شما دراز شده باشد.»<sup>۱</sup>

از کتاب فردوس دیلمی به صورت مرفوع از جابر بن عبد الله است که می‌گوید پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مکتوب علی باب الجنة لا إله إلا الله محمد رسول الله علی أخوه ولی الله، أخذت ولایتہ و عہدہ علی الذر قبل خلق السموات والأرض بألفی عام، من سره أن یلقى الله و هو عنه راضٍ فلیتولَّ علیاً و عترته فهم نجبائی و أولیائی و خلفائی و أحبائی. بر روی در بهشت نوشته شده است که لا اله الا الله محمد رسول الله و علی برادر او و ولی خداوند است<sup>۲</sup> و من در عالم ذر، دو هزار سال قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین بر ولایت او پیمان گرفتم. هر کس دوست دارد در حالی خداوند را ملاقات کند که از او راضی باشد، باید ولایت علی و عترت او را بپذیرد. چرا که آن‌ها منتخبان من و اولیاء من و جانشینان من و محبوب‌های من هستند.»<sup>۳</sup>

از کعب بن عیاض از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود: «لعلی نوران نور فی

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۲، ص ۲۸۶؛ ح ۵۵ و کفایة الطالب؛ ص ۳۳۰.

۲. کنز العمال؛ ج ۱۱، ص ۶۲۴؛ ح ۳۳۰۴۳.

۳. بحار الانوار؛ ج ۸، ص ۱۳۱؛ ح ۳۴.

السماء، و نور فی الأرض، فمن تمسک بنور منهما دخل الجنة، و من أخطأهما دخل النار و ما بعث الله ولياً إلّا و قد دعاه إلى ولاية على طايهاً أو كارهاً. علی دارای دو نور است. یک نور در آسمان و یک نور در زمین. هر کس به یکی از این دو نور متمسک شود وارد بهشت می‌شود و هر کس این دو نور را خطا کند وارد جهنم می‌شود و خداوند هیچ یک از اولیاء خود را مبعوث نکرده است، مگر آن که او را به ولایت علی دعوت کرده باشد چه با میل و چه با اکراه باید آن را بپذیرد.<sup>۱</sup>

از کتاب اللباب به صورت مرفوع از ابن عباس نقل است که می‌گوید پیامبر ﷺ فرمود: «ستكون بعدی فتنة مظلمة لا ینجو منها إلّا من تمسک بالعروة الوثقی، قيل: و من هی یا رسول الله؟ قال: علی بن أبی طالب. بعد از من فتنه‌ای تاریک خواهد افتاد که کسی از آن نجات پیدا نمی‌کند، مگر کسی که به ریسمان محکم متوسل شود. گفته شد: «ای پیامبر! این ریسمان محکم کیست؟» فرمود: «علی بن ابی طالب.»<sup>۲</sup> و تأیید می‌کند آن را آن چه در المناقب غزالی شافعی به صورت مرفوع از ابوذر نقل است که می‌گوید پیامبر ﷺ فرمود: «من ناصب علیاً الخلافة بعدی فهو کافر. هر کس بعد از من خود را خلیفه بر علی اعلام کند کافر است.»<sup>۳</sup> و اکنون این فلانی خلافت خود را بر علی اعلام داشته است و بر علی خشمگین است پس چه می‌گوئید؟

از سعید بن جبیر نقل است که پیامبر ﷺ فرمود: «جحد نعمة الله کفر و جحد

۱. بحار؛ ج ۱۱، ص ۶۰؛ ح ۶۹.

۲. بحار؛ ج ۳۶، ص ۲۰؛ ح ۱۶ و ج ۳۷، ص ۳۰۷؛ ح ۴۰.

۳. مناقب ابن مغازلی؛ ص ۴۶؛ ح ۶۸ و مسند شمس الأخبار؛ ج ۱، ص ۱۰۵.

نبوتی کفر، و جحود ولایت علی کفر، لأنّ التوحید لا یبنی إلّا علی الولاية. انکار نعمت خداوند کفر است و انکار نبوت من کفر است و انکار ولایت علی کفر است چرا که توحید بنا نمی‌شود، مگر بر ولایت.»

از اسماخ بن خزرج نقل است که پیامبر ﷺ فرمود: «یا علی لا یتمدّمک بعدی إلّا کافر، و لا یتخلّف عنک إلّا کافر، أنت نور الله فی عباده و حجّة الله فی بلاده و سیف الله علی أعدائه، و وارث علوم أنبیائه، أنت کلمة الله العلیا و آيته الکبری، و لا یقبل الله الإیمان إلّا بولایتک. ای علی! بعد از من هر کس بر تو تقدّم جوید و هر کس با تو مخالفت کند کافر است. تو نور خداوند در بین بندگان و حجت خداوند در سرزمین او، و شمشیر خداوند بر دشمنانش، و وارث علوم پیامبرانش و کلمه‌ی برتر خداوند و آیت بزرگ او هستی. و ایمان پذیرفته نمی‌شود، مگر با ولایت تو.»<sup>۱</sup>

از آن جمله آن چه ابن عباس از پیامبر ﷺ نقل کرده است که ایشان فرمود: «إنّ يوم القيامة يوم شديد الهول فمن أراد منكم أن يتخلص من أهوال القيامة و شدائده فلیوال ولّی، و لیتبع وصّی و خلیفتی و صاحب حوضی علی بن أبی طالب، فإنّه غداً علی الحوض یزود عنه أعداءه و یسقی منه أولیاءه فمن لم یشرّب لم یزل ظمآنًا لم یروّ أبداً و من شرب منه لم یظمأ بعده أبداً، ألا و إن حبّ علی علامة بین الإیمان و النفاق فمن أحبّه کان مؤمناً، و من أبغضه کان منافقاً، فمن سرّه أن یمرّ علی الصراط کالبرق الخاطف و یدخل الجنّة بغير حساب، فلیوال ولّی و خلیفتی علی أهلی و أمّتی علی بن أبی طالب، فإنّه باب الله والصراط المستقیم، و علی یعسوب الدین، و قائد

۱. کنز الفوائد؛ ص ۱۸۵ و ماء منقبة؛ ص ۷۹ و کفاية الطالب؛ ص ۲۱۵ و مناقب ابن مغازلی؛ ص ۴۶؛ ح

۶۹ و تاریخ بغداد؛ ج ۱۱، ص ۱۰۲.

الغرمحجلین و مولی من أنا موله، لا یحبّه إلّا طاهر الولادة زاکی العنصر و لا یبغضه إلّا من خبث أصله و ولادته، و ما کلّمنی ربّی لیلة المعراج إلّا قال لی: یا محمد اقرأ علیاً منی السلام و عرفه أنّه امام اولیائی و نور من أطاعنی فهنیئاً له بهذه الکرامة منی؛

روز قیامت روزی با وحشت‌های شدید است. پس هر کس از شما که می‌خواهد از وحشت‌های قیامت و سختی‌های آن رها شود باید پشتیبان ولایت ولی من باشد و باید از وصی من و خلیفه‌ی من و صاحب حوض من علی بن ابی طالب پیروی کند. چرا که او فردا بر سر حوض می‌ایستد و دشمنانش را از آن محروم می‌نماید و پیروانش را از آن حوض سیراب می‌کند.

هر کس از این آب نیاشامد همیشه تشنه خواهد بود و تا ابد سیراب نخواهد شد و هر کس از آن آب بیاشامد تا ابد تشنه نخواهد شد. بدانید که محبت علی نشانه و تفاوت ایمان و نفاق است. پس هر کس او را دوست بدارد مؤمن است، و هر کس بر او خشمگین باشد منافق است و هر کس دوست دارد مانند برق سریع از پل صراط عبور کند و بدون حساب رسی وارد بهشت شود، باید پشتیبان ولایت ولی من و خلیفه‌ی من در خانواده‌ی من و امت من علی بن ابی طالب باشد. چرا که او راه شناخت خداوند و صراط مستقیم است و علی رئیس دین و رهبر برجسته‌ی هدایت و مولای کسی است که من مولای او هستم. کسی او را دوست نمی‌دارد مگر کسی که تولدش پاک بوده باشد و عنصرش نیکو باشد و کسی بر او خشمگین نیست، مگر کسی که اصلتش و تولدش خبیث باشد. پروردگار من در شب معراج قبل از آن که با من صحبت کند گفت: «ای محمد! سلام مرا به علی برسان و به او بگو که او امام اولیاء من و نور کسانی است، که از من اطاعت می‌کنند پس این کرامت از طرف من

بر او گوارا باد.»<sup>۱</sup>

و فرمود: «لا تستخفوا بالفقير من شيعة علي فإنَّ الرجل منهم يشفع في مثل ربعة و مضر. فقيران از شیعیان علی را کوچک نشمارید. چرا که یک نفر از آنها می تواند به تعداد افراد قبیله ی ربیع و مضر را شفاعت کند.»<sup>۲</sup>

---

۱. مقداری در بحار الانوار؛ ج ۸، ص ۱۹؛ ح ۶.

۲. بحار الانوار؛ ج ۸، ص ۵۶؛ ح ۶۸.

## فصل

### اعتراف امت ها، به فضیلت علی علیه السلام

از ابو حمراء نقل است که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أبا الحمراء انطلق وادع لی مائة من العرب و خمسين رجلاً من العجم، و ثلاثين رجلاً من القبط، و عشرين رجلاً من الحبشة. ای ابو حمراء! برو و برای من صد نفر از عرب و پنجاه نفر از عجم و سی نفر از قبطی و بیست نفر از حبشه را بیاور.»

می گوید: «رفتم و این افراد را آوردم پس پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و ابتدا عرب ها را به صف کرد و بعد عجم ها را پشت سر عرب ها به صف کرد و بعد قبطی ها را پشت سر عجم ها و بعد حبشی ها را پشت سر قبطی ها به صف کرد و بعد خداوند را حمد گفت و ستایشی کرد که کسی مانند آن را نشنیده بود و بعد فرمود: «ای گروه عرب و عجم و قبطی و حبشی! شهادت دادن به این که خدایی جز الله وجود ندارد و او یکتا و بدون شریک است و این که محمد بنده ی او و فرستاده اش است و این که علی امیر المومنین ولی خداوند است، را قبول دارید؟ گفتند: «بله» فرمود: «خدایا! شاهد باش.» این جملات را سه مرتبه تکرار کرد و بعد فرمود: «یا علی «یا أخی» إذا کان ذلک منهم فقم واشهر سيفک وضعه علی عاتقک واضرب به قدماً حتی تلقانی و سيفک شاهراً یقطر من دمائهم، ثم التفت إلی و قال: یا أم سلمة ما رددتک لأمر تحذیرینه، و لکن کان جبرائیل عن یمینی و علی عن یساری، و کان یخبرنی بالأحداث

التي تكون بعدى، و يأمرنى أن أخبر بذلك علياً و أوصيه، يا أم سلمة اسمعى و اشهدى هذا على بن أبى طالب أخى فى الدنيا و الآخرة، يا أم سلمة اسمعى و اشهدى هذا على بن أبى طالب صاحب لوائى فى الدنيا و الآخرة. اى على! براى من دوات و كاغذى بياور.» و او آورد و فرمود: «بنويس: بسم الله الرحمن الرحيم اين مطلبى است كه عرب و عجم و قبطى و حبشى به آن اعتراف كردند و گفتند كه خدايى جز الله وجود ندارد و او يكتا و بدون شريك است و اين كه محمد بنده‌ى او و فرستاده اش است و اين كه على امير المومنين ولى خداوند است.» بعد اين متن را مهر زد و آن را به على بن ابى طالب تحويل داد.<sup>۱</sup>

در كتاب أمالى به صورت مرفوع از أم سلمة نقل است كه گفت: «نوبت من بود كه پيامبر صلی الله علیه و آله به خانه‌ام آمده بود و من آمدم كه وارد اتاق شوم؛ ولى حضرت مرا پذيرفت و من با نگرانى برگشتم و بعد دوباره آمدم و نزد در رفتم تا وارد شوم. اما پيامبر صلی الله علیه و آله مرا منع كرد و من از نگرانى رنگ صورتم پريده بود. بعد دوباره نزد در رفتم و گفتم: «آيا اجازه مى‌دهيد وارد شوم اى پيامبر؟!» فرمود: «داخل شو.» من وارد شدم و ديدم كه على در مقابل او نشسته است و به پيامبر صلی الله علیه و آله مى‌گويد: «پدر و مادرم فدای شما اى پيامبر! اگر اين طور و آن طور بود، چه دستورى مى‌فرمائيد؟» فرمود: «به تو دستور مى‌دهم كه صبر پيشه كنى.» بعد دوباره سؤال خود را مطرح كرد و حضرت به او دستور صبر داد و بعد مرتبه‌ى سوم سخن خود را تكرر كرد ايشان فرمود: «اى على! (اى برادرم) وقتى آن‌ها اين طور رفتار كردند، قيام كن و شمشير را از غلاف بيرون آور و آن را بر دوش خود بگذار و با آن مبارزه كن؛ تا زمانى كه به

۱. بحار الانوار؛ ج ۳۸، ص ۱۰۸؛ ح ۳۸ اين حديث طولانى است.



ملاقات من بیایی و از شمشیر تو خون آن‌ها چکه بکند.» بعد حضرت به من رو کرد و فرمود: «ای ام سلمه! من تو را به خاطر چیزی که نگران بودی از ورود به اتاق منع نکردم. لیکن جبرئیل در سمت راست من بود و علی در سمت چپ من و مشغول خبر دادن از حوادثی بود که بعد از من اتفاق می‌افتد و به من دستور می‌داد که آن را برای علی بازگو کنم و به او توصیه کنم. ای ام سلمه! بشنو و شهادت بده که این علی بن ابی طالب در دنیا و آخرت برادر من است. ای ام سلمه! بشنو و شهادت بده که این علی بن ابی طالب صاحب پرچم من در دنیا و آخرت است.»<sup>۱</sup>

از انس بن مالک نقل است که پیامبر خدا ﷺ فرمود:

«علی خلیفه الله و ولیه و حجته علی جمیع خلقه، طاعته مقرونة بطاعة الله و طاعتی، فمن عرفه عرفنی، و من أنکره أنکرنی، ثم قال: أنا و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و تسعة من ولد الحسین حجج الله علی خلقه، أعداؤنا أعداء الله و أولیائنا أولیاء الله؛ علی خلیفه‌ی خداوند و ولی او. و حجت او بر همه‌ی مخلوقات است و اطاعت از او در کنار اطاعت از خداوند و اطاعت از من قرار دارد. پس هر کس او را بشناسد مرا شناخته است و هر کس او را نشناسد مرا نشناخته است و من و علی و فاطمه و حسن و حسین و ۹ فرزند حسین علیهم السلام حجت‌های خداوند بر مخلوقاتش هستیم و دشمنان ما دشمنان خداوند و پیروان ما پیروان خداوند هستند.»<sup>۲</sup>

۱. حدیث به طور کامل در بحار الانوار موجود است و مؤلف آن را مختصر آورده است؛ ج ۲۲،

ص ۲۲۱؛ ح ۱.

۲. بحار الانوار؛ ج ۳۶، ص ۲۲۷؛ ح ۵ و حدیث طولانی است.

## فصل

### علی علیه السلام امام آشکار است

از جمله آن چه ابن عباس نقل کرده است که می گوید:

«هو هذا الذی أحصى الله فيه علم کل شیء، و إن السعيد کل السعيد من أحبَّ علیاً علی حیاتهِ و بعد وفاته، والشقی کل الشقی من أبغض هذا فی حیاتهِ و بعد وفاته. و قتی این آیه نازل شد ﴿و کل شیء أحصیناه فی امام مبین﴾<sup>۱</sup>

دو نفر بلند شدند و گفتند: «ای پیامبر! آیا منظور از امام مبین تورات است؟» فرمود: «نه» گفتند: «منظور انجیل است؟» فرمود: «نه» گفتند: «منظور قرآن است؟» فرمود: «نه» در این هنگام امیر المومنین علیه السلام آمد و حضرت فرمود: «او این کسی است که خداوند علم هر چیزی را در او گردآورده است و سعادت مند واقعی کسی است که علی را دوست بدارد چه علی زنده باشد و چه وفات کرده باشد. بدبخت واقعی کسی است که بر او خشمگین باشد. چه علی زنده باشد و چه وفات کرده باشد.»<sup>۲</sup>

حذیفه بن یمان می گوید:

۱. یس؛ آیه ی ۱۲.

۲. بحار الانوار؛ ج ۳۵، ص ۴۲۷؛ ح ۲ و ج ۲۱، ص ۱۴۳؛ ح ۶.

«رأى أمير المؤمنين عليه السلام رجلاً من شيعته و قد أثر فيه السن و هو يتجلد، فقال له: كبر سنك يا رجل، فقال: فى طاعتك يا أمير المؤمنين. فقال: إنك تتجلد. فقال: على أعدائك. فقال: أجد فيك بقيّة، فقال: هى لك يا أمير المؤمنين؛

امير المومنين عليه السلام مردى از شيعيانش را ديد، كه سن او بالا رفته بود و به سختى خود را ننگه مى داشت. حضرت به او فرمود: «اى مرد! پير شده اى» گفت: «در طاعت تو باقى هستم» فرمود: «تو به سختى خود را ننگه مى دارى.» گفت: «بر ضد دشمنان تو باقى خواهم بود.» فرمود: «مى بينم كه مقدارى از عمر تو باقى مانده است.» گفت: «آن را براى تو صرف خواهم نمود.»<sup>۱</sup>

امير المومنين عليه السلام فرمود: «نحن أئمة المسلمين و حجة الله على العالمين، و نحن أمان لأهل السموات والأرضين، و لولانا لساخت الأرض بأهلها. ما ائمهى مسلمانان و حجت خداوند بر جهانيان، و امان براى اهل آسمانها و زمين هستيم. اگر ما نبوديم زمين اهل خود را نابود مى كرد.»<sup>۲</sup>

پيامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «إن الله اختارنى و اصطفانى، و جعلنى سيد المرسلين و اختار لى وزيراً من أهلى، و جعله سيد الوصيين، الحياة معه سعادة، و الموت معه سعادة، أول من آمن بى و صدقنى اسمه فى التوراة مقرون مع اسمى، و زوجته الصديقة الكبرى فاطمة الزهراء ابنتى، و ابناه ريحانتاى من الدنيا و سيدا شباب أهل الجنة، والأئمة من ولده حجج الله على خلقه، من تبعهم نجا من النار و من اقتدى بهم هدى إلى الصراط

۱. بحار الانوار؛ ج ۴۲، ص ۱۸۶؛ ح ۱.

۲. اصول كافى؛ ج ۱، ص ۱۷۹؛ ح ۱۲ و بصائر الدرجات؛ ص ۴۸۸.

المستقیم، ما وهب الله محبتهم لعبد إلّا دخل الجنة. خداوند مرا انتخاب کرد و سید پیامبران قرار داد و برای یک وزیر مشاور از اهل خودم انتخاب نمود و او را سید وصیین قرار داد. زندگی و مرگ در کنار او سعادت است. او اولین کسی است که به من ایمان آورد و مرا تصدیق کرد. نام او در تورات در کنار نام من آمده است. همسر او صدیقه‌ی کبری فاطمه زهراء علیها السلام دختر من است، و دو پسر او دو ریحانه‌ی من از دنیا و دو سید جوانان اهل بهشت هستند، ائمه‌ی از فرزندان او حجت‌های خداوند بر مخلوقاتش هستند، هر کس از آنها تبعیت کند، از آتش نجات می‌یابد و هر کس به آنها اقتدا کند، به صراط مستقیم هدایت می‌شود و خداوند محبت آنها را به هر کسی بدهد او را به بهشت وارد خواهد نمود.»<sup>۱</sup>

از سعید بن مسیب از عبد الرحمن بن عروه نقل است که می‌گوید: به رسول خدا گفتم مرا به راه نجات راهنمایی کن؛ ایشان فرمود:

«إذا اختلفت الأهواء، واختلفت الآراء فعليك بعلي بن أبي طالب فإنه امام امتي و خليفتي عليهم بعدى والفاروق بين الحق والباطل من سأله أجابه، و من استرشده أُرشد، و من طلب الحق عنده وجده، و من التمس الهدى لديه صادفه و من لجأ إليه آمنه، و من استمسك به نجاه، و من اقتدى به هدا، يا ابن سمره، سلم من سلم إليه و والاه، و هلك من ردّ عليه و عاداه، يا ابن سمره، إن علياً منّي و أنا منه، روحه روحي و طينته طينتي، و هو أخي و أنا أخوه و زوجه سيّدة العالمين من الأوّلين و الآخرين و أبناؤه سيدا أهل الجنة الحسن والحسين، و تسعة من ولد الحسين هم أسباط النبيين تاسعهم قائمهم يملأ الأرض عدلاً و قسطاً، كما ملئت ظلماً و جوراً؛

به پیامبر ﷺ گفتم: «مرا به راه نجات راهنمایی کن.» ایشان فرمود: «وقتی هوس‌ها با هم متفاوت شدند و نظرها و اندیشه‌ها در مقابل یک دیگر قرار گرفتند، تو سراغ علی بن ابی طالب برو؛ چرا که او امام امت من و خلیفه‌ی بعد از من بر آنها است و او جدا کننده‌ی حق از باطل است. هر کس از او سؤال کند او جواب می‌دهد و هر کس از او راهنمایی بخواهد او راهنمایی می‌کند.

هر کس حق را از او جويا شود، حق را از او دریافت می‌کند، هر کس از او هدایت بخواهد به آن می‌رسد و هر کس به او پناهنده شود او امانش می‌دهد و هر کس به او تمسک جوید او نجاتش می‌دهد، هر کس به او اقتدا کند او هدایتش می‌کند. ای پسر سمره! هر کس با او صلح بود و پشتیبان ولایت او بود، تو نیز با او صلح باش، هر کس بر او بشورد و با او دشمنی کند نابود شده است. ای پسر سمره! علی از من است و من از او هستم. روح او روح من است و گل او گل من است و او برادر من و من برادر او هستم و همسر او سیده‌ی زنان جهان از اولین و آخرین است و پسران او حسن و حسین علیهما السلام دو سید اهل بهشت هستند. (۹) فرزند حسین سبط‌های پیامبران هستند، که نهمین آنها قائم آنها است و جهان را از عدالت و قسط پر می‌کند. همان طور که از ظلم و جور پر شده است.»<sup>۱</sup>

از ابن عباس نقل است که پیامبر ﷺ فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَرَنِي أَنْ أَقِيمَ عَلِيًّا إِمَامًا وَ حَاكِمًا وَ خَلِيفَةً، وَ أَنْ اتَّخِذَهُ أَخًا وَ وَزِيرًا وَ وَلِيًّا وَ هُوَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ أَمْرُهُمُورِي، وَ حُكْمُهُ حُكْمِي، وَ طَاعَتُهُ طَاعَتِي، فَعَلَيْكُمْ طَاعَتُهُ وَ اجْتَنَابُ مَعْصِيَتِهِ فَإِنَّهُ صَدِيقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَ فَارِ وَقْهَآ وَ مُحَدِّثُهَا وَ هَارُونَهَا وَ يَوْشَعُهَا وَ

آصفها و شمعونها، و باب حظتها و سفينة نجاتها و طالوتها، و ذو قرنیها ألا إنه محنة الوری و الحجة العظمی و العروة الوثقی، و إمام أهل الدنيا و إنه مع الحق والحق معه و إنه قسیم الجنة فلا يدخلها عدو له و لا یزحزح عنها ولی له، قسیم النار فلا يدخلها ولی له، و لا یزحزح عنها عدو له، ألا إن ولاية علی ولاية الله و حبه عبادة الله، و اتباعه فريضة الله و أولیایه أولیاء الله، و حربه حرب الله و سلمه سلم الله؛

خداوند عز و جل به من دستور داد که علی را امام و حاکم و خلیفه قرار دهم و او را برادر و وزیر مشاور و ولی خود انتخاب کنم. او در بین مؤمنین صالح است و دستور او دستور من و حکم او حکم من است و اطاعت از او اطاعت از من است. پس شما باید از او اطاعت کنید و از سرپیچی او خودداری کنید. چرا که او صدیق این امت و جدا کننده‌ی حق و باطل این امت است و محدث این امت و هارون این امت و یوشع این امت و آصف این امت و شمعون این امت است. او دروازه‌ی ورود این امت و کشتی نجات این امت و طالوت این امت و ذوالقرنین این امت است.

بدانید او رنج مردم را تحمل می‌کند و حجت بزرگ و ریسمان محکم است و امام اهل دنیا است و او در کنار حق و حق در کنار اوست و او تقسیم کننده‌ی بهشت است. پس کسی که دشمن او باشد وارد آن نمی‌شود و کسی که پیرو او باشد از آن رانده نمی‌شود. او تقسیم کننده‌ی جهنم است. پس کسی که پیرو او باشد وارد آن نمی‌شود و و کسی که دشمن او باشد از آن رانده نمی‌شود.

بدانید ولایت علی ولایت خداوند است و محبت او عبادت خداوند، پیروی از او فريضه‌ی واجب خداوند است و پیروان او پیروان خداوند و جنگیدن با او جنگیدن

با خدا و صلح بودن با او صلح بودن با خداوند است.<sup>۱</sup>

پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود: «یا علی مثلک فی امتی کمثل ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ من قراها مرة فکأنما قرأ ثلث القرآن، و من قراها مرتین فکأنما قرأ ثلثی القرآن، و من قراها ثلاث مرات فکأنما ختم القرآن فمن أحبک بلسانه فقد کمل ثلث الإیمان، و من أحبک بلسانه و قلبه و لسانه فقد کمل الإیمان، والذي بعثنی بالحق نبیاً لو أحبک أهل الأرض کمحبة أهل السماء لما عذب الله أحداً بالنار، یا علی بشرنی جبرائیل عن رب العالمین فقال لی: یا محمد بشر أخاک علیاً أنى لا أعذب من تولاه و لا أرحم من عاداه؛

ای علی! مثال تو در امت من مثال ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ است که هر کس آن را یک مرتبه بخواند، گویا ثلث قرآن را تلاوت کرده است و هر کس آن را دو مرتبه بخواند، گویا دو سوم قرآن را تلاوت کرده است و هر کس سه مرتبه آن را بخواند گویا قرآن را ختم کرده است. پس هر کس با زبان خود تو را دوست بدارد یک سوم ایمان را به دست آورده است، هر کس با زبان و با قلب تو را دوست بدارد دو سوم ایمان را به دست آورده است، هر کس با دست و با قلب و با زبان تو را دوست بدارد ایمانش کامل شده است.

به کسی که مرا به حق به پیامبری مبعوث کرده است سوگند! که اگر اهل زمین آن طور که اهل آسمان تو را دوست دارند، دوست می داشتند، خداوند هیچ کس را با آتش عذاب نمی کرد. ای علی! جبرئیل از طرف پروردگار جهانیان به من بشارت داد و گفت: «ای محمد! به برادرت علی بشارت بده کسی که ولایت او را بپذیرد، من او

۱. بحار الانوار؛ ج ۳۸، ص ۹۳؛ ح ۷ با اندکی تفاوت.

را عذاب نخواهم کرد و کسی که با او دشمنی کند به او رحم نخواهم کرد.<sup>۱</sup>  
از سعید بن جبیر از عائشه نقل است که گفت: رسول خدا ﷺ روزی به علی علیّه السلام فرمود: «أنت سید العرب، فقلت: یا رسول الله ألسنت سید العرب؟ فقال: أنا سید ولد آدم و علی سید العرب، فقلت: و ما السید؟ فقال: من فرضت طاعته كما فرضت طاعتي. روزی پیامبر ﷺ به علی گفت: «تو سید عرب هستی» من گفتم: «ای پیامبر! مگر تو سید عرب نیستی؟» فرمود: «من سید فرزندان آدم هستم و علی سید عرب است»<sup>۲</sup> گفتم: «سید یعنی چه؟» فرمود: «یعنی کسی که اطاعت از او فریضه است همان طور که اطاعت از من فریضه است.»

به علی علیّه السلام فرمود: «أنت منی بمنزلة شیث من آدم و بمنزلة سام من نوح، و بمنزلة إسحق من إبراهيم، و بمنزلة هارون من موسى، و بمنزلة شمعون من عيسى، إلی أنه لا نبی بعدی، یا علی أنت وصی و خلیفتی، و من نازعک فی الإسلام بعدی فلیس من الإسلام فی شیء، و أنا خصیمه یوم القيامة، یا علی أنت أفضل أمتی فضلاً، و أقدمهم سلماً و أكثرهم علماً و أوفرهم حلاً، و أشجعهم قلباً و أسخاهم کفاً، و أنت الإمام بعدی، و أنت الوزير و أنت قسیم الجنة و النار تعرف الأبرار من الفجار، و تميز الأخیار من الأشرار و المؤمنین من الکفار؛

تو نسبت به من مانند شیث نسبت به آدم و مانند سام نسبت به نوح و مانند اسحاق نسبت به ابراهیم و مانند هارون نسبت به موسی و مانند شمعون نسبت به عیسی هستی.

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۲، ص ۳۱۷؛ ح ۳.

۲. ذخائر عقی؛ ص ۷۰.



با این تفاوت که بعد از من دیگر پیامبری مبعوث نمی‌شود. ای علی! تو وصی من و خلیفه‌ی من هستی و هر کس بعد از من درباره‌ی اسلام با تو منازعه کند، هیچ نشانی از مسلمانی ندارد. من روز قیامت از او شاکی خواهم بود.

ای علی! تو برترین امت من با برتری بی‌مانند هستی و تو در مسلمان شدن از همه پیشگام هستی، و علم تو از همه بیشتر است و بردباری تو از همه زیاده‌تر است.<sup>۱</sup> قلب تو از همه شجاع‌تر و دست تو از همه سخاوتمند‌تر و تو امام بعد از من و تو وزیر مشاور و تو تقسیم‌کننده‌ی بهشت و جهنم هستی.<sup>۲</sup> تو نیکوکاران را از بدکاران می‌شناسی، خوبان را از بدان تشخیص می‌دهی، و مؤمنین را از کافران جدا می‌کنی.<sup>۳</sup>

از ابن عباس نقل است که پیامبر ﷺ فرمود:

«یا علی من أحبک فقد أحببنی، و من سبک فقد سببنی، یا علی أنت منی و أنا منک، روحک من روحی و طینتک من طینتی، و إن الله سبحانه خلقنی و إیاک و اصطفانی و إیاک، و اختارنی للنبوّة و اختارک للإمامة فمن أنکر إمامتک فقد أنکر نبوتی، یا علی أنت وصیّ و خلیفتی، أمرک أمری و نهیک نهیی، أقسم بالذی بعثنی بالنبوّة و جعلنی خیر البریة إنک حجة الله علی خلقه، و أمینه علی و حیه و خلیفته علی عباده و أنت مولی کل مسلم و إمام کل مؤمن، و قائد کل تقی، و بولایتک صارت أمتی مرحومة، و بعداوتک صارت الفرقة المخالفة منها ملعونة، و إن الخلفاء بعدی اثنا عشر أنت أولهم و

۱. کنز العمال؛ ج ۱۳، ص ۱۱۴؛ ح ۳۶۳۷۰.

۲. ذخائر عقی؛ ج ۱، ص ۹۵ مناقب ابن مغزلی؛ ص ۶۷؛ ح ۹۷.

۳. بحار الانوار؛ ج ۳۷، ص ۲۵۴؛ ح ۱.

آخرهم القائم الذی یفتح الله به مشارق الأرض و مغاربها کأَنّی أنظر إلیک و أنت واقف علی شفیر جهنّم و قد تطایر شررها و علا زفرها و اشتد حرّها، و أنت آخذ بزمَامِها فتقول لک جهنم: أجزنی یا علی فقد أطفأ نورک لهبی، فتقول لها: قری یا جهنم خذی هذا و اترکی هذا؛

ای علی! هر کس تو را دوست بدارد مرا دوست دارد و هر کس به تو دشنام دهد به من دشنام داده است. ای علی! تو از من و من از تو هستم. روح تو از جنس روح من و گل تو از جنس گل من است. خداوند سبحان مرا و تو را آفرید و مرا و تو را برگزیده کرد و مرا برای نبوت انتخاب نمود و تو را برای امامت انتخاب کرد. هر کس امامت تو را انکار کند نبوت مرا انکار کرده است. ای علی! تو وصی من و خلیفه‌ی من هستی، دستور تو دستور من و نهی تو نهی من است. سوگند می‌خورم به کسی که مرا به نبوت مبعوث کرد و مرا برترین مردم قرار داد که تو حجت خداوند بر مخلوقاتش هستی، تو امانتدار وحی او و خلیفه‌ی او بر بندگانش هستی، تو مولای هر مسلمان و امام هر مؤمن و رهبر هر با تقوا هستی.

به خاطر ولایت تو امت من مورد رحمت قرار گرفته است، به خاطر دشمنی با تو آن گروه مخالف از امت من مورد لعنت قرار گرفته اند. جانشینان بعد از من دوازده تا هستند که تو اولین آنها هستی و آخرینشان قائم است که خداوند به دست او مشرق و مغرب زمین را فتح می‌کند. گویا اکنون می‌بینم که تو کنار جهنم ایستاده‌ای و شعله‌های آن سر می‌کشد و توده‌های آن بالا می‌آید، سوزش آن شدت یافته است و تو افسار آن را در دست داری، و جهنم به تو می‌گوید: «به فریادم برس علی! چرا که نور تو شعله‌های مرا خاموش کرده است و تو به او می‌گویی آرام بگیر ای جهنم!

این فرد را تحویل بگیر و این یکی را رها کن.»<sup>۱</sup>

حضرت ﷺ فرمود: «من كتب فضيلة من فضائل على لم تزل الملائكة تغفر له، و من ذكر فضيلة من فضائله غفر الله له ما تقدم من ذنوبه و ما تأخر، و لا يتم إيمان عبد إلّا بحبه و ولايته، و إنّ الملائكة تتقرب إلى الله تعالى بمحبته، و من حفظ من شبعنا أربعين حديثاً بعثه الله يوم القيامة فقيهاً عالماً، و غفر له؛

هر کس یکی از فضیلت‌های علی را بنویسد، فرشتگان همیشه برای او طلب مغفرت خواهند کرد و هر کس یکی از فضیلت‌های علی را ذکر کند، خداوند گناهان قبلی و بعدی او را خواهد آمرزید. ایمان بنده‌ای کامل نمی‌شود، مگر به محبت و ولایت او، فرشتگان با محبت او به خداوند متعال تقرب می‌جویند و هر کس از شیعیان ما چهل حدیث را حفظ کند، خداوند او را در روز قیامت فقیه و عالم محشور خواهد کرد و او را خواهد آمرزید.»<sup>۲</sup>

از سعید بن جبیر از کتاب أُمّالی نقل است که می‌گوید: «نزد ابن عباس رفتم تا از او درباره‌ی علی بن ابی طالب و اختلاف مردم درباره‌ی او سؤال کنم.» او گفت: «یابن جبیر جئت تسألنی عن خیر هذه الأمة بعد محمد ﷺ، جئت تسألنی عن رجل له ثلاثة آلاف منقبة في ليلة واحدة - و هي ليلة الفدية - وصی رسول الله ﷺ و خليفته، و صاحب حوضه و لوائه، ثم قال: والذي اختار محمداً خاتماً لرساله، لو كان نبت الدنيا و أشجارها أقلاماً و أهلها كتاباً و كتبوا مناقب علی و فضائله من يوم خلق الله الدنيا إلى فنائها ما كتبوا معشار ما آتاه الله من الفضل؛

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۸، ص ۳۸؛ ح ۱ با اندکی تفاوت و این حدیث طولانی است.

۲. بحار الانوار؛ ج ۳۹، ص ۹۲؛ ح ۱ به اختصار.

ای پسر جبیر! آمده‌ای تا از من درباره‌ی برترین این امت بعد از محمد ﷺ سؤال کنی؟ آمده‌ای تا درباره‌ی مردی سؤال کنی که سه هزار فضیلت فقط در یک شب از او صادر شده است؟ در شبی که در بستر پیامبر خوابید، او وصی پیامبر ﷺ و خلیفه‌ی او و صاحب حوض او و صاحب پرچم او است.» بعد گفت: «به خدایی که محمد ﷺ را خاتم رسولان خود برگزید، سوگند! که اگر دنیا و درختان آن قلم باشند و اهل دنیا نویسنده باشند و بخواهند مناقب و فضیلت‌های او را از روزی که خداوند دنیا را آفریده است تا روز پایان آن بنویسند نمی‌توانند یک دهم فضیلت هائی را که خداوند به او داده است بنویسند.»<sup>۱</sup>

پیامبر ﷺ فرمود: «أنا سید النبیین و وصی سید الوصیین، و إن الله أوحى إلى آدم یا آدم إني أكرمت الأنبياء بالنبوة، و جعلت لهم أوصياء و جعلتهم خیر خلقی، فأوصى إلى شیث ابنك. و أوصى شیث إلى سنان، و سنان إلى محث و أوصى محث إلى محقوق و محقوق إلى عیثما و عیثما إلى أخنوخ، و هو إدريس و أوصى إدريس إلى ناحور، و ناحور إلى نوح و نوح إلى سام، و سام إلى عابر و عابر إلى برعانا، و برعانا إلى یافث و یافث إلى أبره و أبره إلى خفيسة، و خفيسة إلى عمران و دفعها عمران إلى إبراهيم، و إبراهيم إلى إسماعیل و إسماعیل إلى إسحاق، و أوصى إسحاق إلى یعقوب و یعقوب إلى یوسف، و یوسف إلى شریا و شریا إلى شعيب و دفعها شعيب إلى موسى، و موسى إلى یوشع بن نون و یوشع إلى داود و داود إلى سلیمان، و أوصى سلیمان إلى آصف بن برخیا و أوصى آصف زکریا، و دفعها زکریا إلى عیسی ابن مریم و أوصى

۱. بحار الانوار؛ ج ۴۰، ص ۷؛ ح ۱۷ و در آن جا به جای شب فدیة شب قربت آمده است، با اندکی تفاوت در بقیه‌ی حدیث.

عیسیٰ إلى شمعون و أوصى شمعون إلى يحيى، و يحيى إلى منذر و منذر إلى سليمة و دفعها سليمة إلى بردة و دفعها بردة إلى، و أنا دافعها إليك يا على و تدفعها أنت إلى الحسن و يدفعها الحسن إلى الحسين، و يدفعها الحسين إلى أوصيائه حتى تدفع خير إلى أهل الأرض بعدك، و لتكفرن بك الأمة و لتختلفنّ عليك، و الثابت عليك كالثابت معي، والشاذّ عنك في النار، والنار مثوى الكافرين؛

من سید پیامبران هستم و وصی من سید وصیین است و خداوند به آدم وحی کرد: «که ای آدم! من پیامبران را با نبوت مورد احترام قرار دادم و برای آنها اوصیایی و برترین مخلوقات خود قرار دادم. پس پسر شیت را وصی خود قرار بده و شیت نیز سنان را وصی خود قرار داد و سنان نیز محلث را وصی خود قرار داد، محلث نیز محقوق را وصی خود قرار داد و محقوق نیز عیثما را وصی خود قرار داد، و عیثما نیز اخنوخ را وصی خود قرار داد، و اخنوخ همان ادريس است، و ادريس نیز ناحور را وصی خود قرار داد.

ناحور نیز نوح را وصی خود قرار داد و نوح نیز سام را وصی خود قرار داد و سام نیز عابر را وصی خود قرار داد. عابر نیز برعانا را وصی خود قرار داد و برعانا نیز یافث را وصی خود قرار داد و یافث نیز أبره را وصی خود قرار داد و أبره نیز خفیه را وصی خود قرار داد. خفیه نیز عمران را وصی خود قرار داد و عمران نیز ابراهیم را وصی خود قرار داد و ابراهیم نیز اسماعیل را وصی خود قرار داد و اسماعیل نیز اسحاق را وصی خود قرار داد. اسحاق نیز یعقوب را وصی خود قرار داد، یعقوب نیز یوسف را وصی خود قرار داد، یوسف نیز شریا را وصی خود قرار داد، شریا نیز شعیب را وصی خود قرار داد و شعیب نیز موسی را وصی خود قرار داد. موسی نیز یوشع بن نون را وصی خود قرار داد و یوشع نیز داود را وصی خود قرار داد و داود نیز سلیمان را وصی خود قرار داد و سلیمان نیز آصف بن برخیا را

وصی خود قرار داد و اصف نیز زکریا را وصی خود قرار داد و زکریا نیز عیسی بن مریم را وصی خود قرار داد. عیسی نیز شمعون را وصی خود قرار داد و شمعون نیز یحیی را وصی خود قرار داد و یحیی نیز منذر را وصی خود قرار داد و منذر نیز سلیمه را وصی خود قرار داد و سلیمه نیز برده را وصی خود قرار داد و برده نیز مرا وصی خود قرار داد. من نیز تو را ای علی! وصی خود قرار می‌دهم، تو نیز حسن را وصی خودت قرار می‌دهی، حسن نیز حسین را وصی خود قرار می‌دهد و حسین نیز اوصیاء خود را وصی خود قرار می‌دهد. تا این که بهترین وارثان، آن را در اختیار بگیرند. امت حتماً به تو کفر خواهند ورزید و حتماً درباره‌ی تو اختلاف پیدا خواهند کرد. و هر کس در کنار تو باقی بماند مانند آن است، که در کنار من باقی مانده است و هر کس از کنار تو پراکنده شود در آتش خواهد بود و آتش جایگاه کافران است.<sup>۱</sup> خداوند برای هر یک از پیامبران از بین شیاطین انسان یا جن دشمنی قرار داده است، یک نفر اشکال گرفت و گفت: «چگونه ممکن است چنین متنی وجود داشته باشد و عده‌ای این تصریح در مورد علی را کتمان کرده باشند؟» من به او گفتم: «مگر تو و هر مسلمان دیگری نمی‌دانید که یهود و نصارا متن تصریح موسی و عیسی درباره‌ی محمد صلی الله علیه و آله را کتمان کردند و نام او را که در تورات و انجیل آمده است فراموش کردند و صراحتاً در قرآن این مطلب ذکر شده است و به آن پشت کردند و انکار کردند و به آن توجهی نکردند. قوم موسی علیه السلام شهادت دادند که موسی برادرش هارون را خلیفه‌ی خود بر آن‌ها منصوب نموده است. اما وقتی موسی رفت، اقدام به پرستش گوساله کردند و می‌خواستند هارون را به قتل برسانند، که قرآن به آن تصریح کرده است.

یهود نیز تصریح درباره‌ی محمد ﷺ در کتاب خود را انکار کردند به خاطر جهل و به خاطر حب ریاست، همین طور افراد دیگری مانند آنها برای رسیدن به ریاست و از روی حسادت بر نعمت‌ها و فضیلت‌ها به گمراهی دچار شدند، مگر پیامبر ﷺ نفرمود: «به زودی این امت به هفتاد و سه فرقه تبدیل خواهد شد.»<sup>۱</sup> و یک فرقه نجات پیدا می‌کنند و بقیه در آتش هستند، این عذر واضحی برای علی علیه السلام و عترت او است، که از دریافت حق خود باز بمانند. چرا که یک فرقه توان ندارد بر هفتاد و دو فرقه پیروز شود، کجایند افرادی که آنها را یاری کنند. قرآن نیز عذر آورده است که بیشتر آنها ریا کار هستند، بدون این که اختلافی وجود داشته باشد.

بعد خداوند سبحان بر شناخت خودش تصریح کرده است به شکل بلیغ تری از تصریح بر پیروان خود در مشرق و مغرب و او خالق این افراد است و بر آیاتی تصریح کرده است که او به وجود آورنده‌ی آنها است و هر عاقلی شهادت می‌دهد که یک خالق وجود دارد و دارای قدرت می‌باشد. اما با این حال عده‌ای انکار می‌کنند و وجود خالق را نمی‌پذیرند و فقط عده‌ی اندکی به وحدانیت خداوند ایمان آورده اند. پس در این صورت مطلب روشن می‌شود هر کس در کنار تو باقی بماند در کنار من مانده است و هر کس از کنار تو پراکنده شود در آتش است و آتش جایگاه کافران است. خداوند برای هر یک از پیامبران دشمنی از شیاطین مجرم جن و انس قرار داده است.

دشمن آدم ابلیس و دشمن سلیمان شیاطین و دشمن شیث فرزندان قابیل و

---

۱. به سنن ابی داود؛ ح ۴۵۹۷. کتاب السنة و مسند احمد؛ ح ۱۶۴۹۰ و در روایت هفتاد و دو مراجعه کنید.

دشمن انوش کیومرث است. دشمن ادریس ضحاک و دشمن نوح عوج و جهانیان و دشمن صالح افراسیاب است. دشمن ابراهیم نمرود بن کنعان و دشمن موسی فرعون و قارون و هامان و عوج بن بلعام است، دشمن یوشع بن نون لهراسب است، دشمن داود جالوت است، دشمن عیسی اشبح بن اشجان است، دشمن شمعون بخت نصر است. دشمن محمد صلی الله علیه و آله ابو جهل و ابو لهب است، دشمن تو ای علی! تیم و عدی و بنو امیه هستند. خداوند دشمن کافران است و فقط کسانی بر فضیلت تو حسادت کردند، که اهل دشمنی و حسادت هستند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنْ حَبَّ أَهْلُ بَيْتِي يَنْفَعُ مِنْ أَحَبِّهِمْ فِي سَبْعِ مَوَاطِنَ مَهْلَةٍ: عِنْدَ الْمَوْتِ، وَ فِي الْقَبْرِ وَ عِنْدَ الْقِيَامِ مِنَ الْأَجْدَاثِ، وَ عِنْدَ تَطَايُرِ الصَّحَفِ وَ عِنْدَ الْمِيزَانِ، وَ عِنْدَ الصَّرَاطِ، فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ آمِنًا فِي هَذِهِ الْمَوَاطِنَ فَلْيُوالِ عَلِيًّا بَعْدِي وَ لِيَتَمَسَّكَ بِالْحَبْلِ الْمَتِينِ عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَ عِترته مِنْ بَعْدِهِ، فَإِنَّهُمْ خَلَفَائِي وَ أَوْلِيَائِي، عِلْمُهُمْ عِلْمِي وَ حِلْمُهُمْ حِلْمِي، وَ أَدَبُهُمْ أَدَبِي وَ حُبُّهُمْ حُبِّي، سَادَةُ الْأَوْلِيَاءِ وَ قَادَةُ الْأَتَقِيَاءِ، وَ بَقِيَّةُ الْأَنْبِيَاءِ، حَرْبُهُمْ حَرْبِي وَ عِدْوُهُمْ عِدْوِي؛

محبت اهل بیت من برای کسانی که آنها را دوست دارند در هفت موقعیت وحشتناک مفید خواهد بود. یکی هنگام مرگ، در قبر، هنگام خارج شدن از قبرها، هنگام ارائه نامه‌ی اعمال، هنگام ترازوی اعمال، هنگام عبور از پل صراط. پس هر کس دوست دارد در این موقعیت‌ها در امان باشد، باید بعد از من از ولایت علی پشتیبانی کند و به ریسمان محکم علی بن ابی طالب و عترت بعد از او تمسک بجوید. چرا که آنها جانشینان من و اولیاء من و علم آنها مانند علم من است و بردباری آنها مانند بردباری من و ادب آنها مانند ادب من است. دوست داشتن آنها مانند دوست داشتن من است. آنها بزرگان پیروان من و رهبران، افراد با تقوا و باقیمانده‌ی پیامبران هستند، جنگیدن با آنها جنگیدن با من و دشمن آنها دشمن من



است.<sup>۱</sup>

پیامبر ﷺ به حذیفه بن یمان فرمود: «یا حذیفه إن علیاً حجة الله الإیمان به إیمان بالله، والكفر به كفر بالله والشرك به شرك بالله؛ والشك فيه شك في الله والإلحاد فيه إلحاد في الله والإنكار له انكار لله، وإیمان بالله، يهلك فيه رجلان و لا ذنب له: محباً غال، و مبغض قال؛

ای حذیفه! علی حجت خداوند است و ایمان به او ایمان به و کفر به او کفر به خداوند است، شرک به او شرک به خداوند است. شک در او شک در خداوند است. دو گروه در طرف داری از او نابود می‌شوند، بدون این که علی مرتکب گناهی شده باشد، یکی دوست داران اهل غلو گویی، و دیگری دشمنان کینه ای.<sup>۲</sup>

هم چنین فرمود: «خذوا بحجة الأنزع البطين علی بن أبی طالب، فهو الصديق الأكبر والفاروق الأعظم، من أحبه أحبه الله و من أبغضه أبغضه الله و من تخلف عنه محقه الله؛ دامن آن مرد که موی سرش ریخته و شکم بزرگ دارد، یعنی علی بن ابی طالب را بگیرد که او صدیق بزرگ و جدا کننده‌ی بزرگ حق از باطل است، هر کس او را دوست بدارد خداوند او را دوست خواهد داشت و هر کس بر او خشمگین باشد خداوند بر او خشمگین خواهد بود و هر کس با او مخالفت کند خداوند او را نابود می‌کند.<sup>۳</sup>

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۷، ص ۱۶۲؛ ح ۱۰.

۲. بحار الانوار؛ ج ۳۸، ص ۹۷؛ ح ۱۴ و حدیث طولانی است و مؤلف آن را مختصر کرده است. ینابیع المودة؛ ج ۱، ص ۲۵۳.

۳. بحار الانوار؛ ج ۲۳، ص ۱۲۹، ح ۶۰.

پیامبر ﷺ روزی دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفته بود و فرمود: «أنا رسول الله و هذان الطَّيِّبان سبطای و ریحانتای، فمن أحبَّهما و أحبَّ أباهما و أمَّهما کان معی يوم القيامة و فی درجتی، ألا و إن الله خلق مائة ألف نبی و أربعة و عشرين ألف نبی، أنا أكرمهم علی الله و لا فخر، و خلق مائة ألف وصی و أربعة و عشرين ألف وصی، علی أكرمهم و أفضلهم عند الله، ألا و إن الله یبعث أناساً و جوههم من نور علی کراسی من نور علیهم ثیاب من نور فی ظل عرش الرحمن بمنزلة الأنبیاء، و لیسوا أنبیاء، و بمنزلة الشهداء و لیسوا شهداء؛

من فرستاده‌ی خداوند هستم. این دو بزرگوار دو نوه‌ی من و دو ریحانه‌ی من هستند، هر کس آن‌ها را دوست بدارد و پدرشان را و مادرشان را نیز دوست بدارد در روز قیامت در کنار من و در مقام من خواهد بود. بدانید که خداوند صد و بیست و چهار پیامبر آفریده است و من نزد خداوند از همه‌ی آن‌ها بزرگوارتر هستم بدون این که فخر فروشی کنم، و صد و بیست و چهار هزار وصی پیامبر آفرید و علی، نزد خداوند از همه‌ی آن‌ها بزرگوارتر و برتر است، بدانید که خداوند مردمی را محشور خواهد کرد، که چهره‌هایشان نورانی است و بر روی صندلی‌هایی از نور نشسته‌اند و لباس‌هایی از نور به تن دارند و در سایه‌ی عرش خدای رحمن در جایگاه پیامبران قرار دارند. اما پیامبر نیستند و در جایگاه شهدا قرار دارند اما شهید نیستند.»

مردی گفت: «ای پیامبر! آیا من از آن‌ها هستم؟»

فرمود: «نه» دیگری گفت: «من از آن‌ها هستم؟»

فرمود: «نه»

گفته شد: «این‌ها چه کسانی هستند ای پیامبر ﷺ؟»

حضرت دست شریف خود را بر کتف علی علیهما السلام قرار داد و فرمود:

«هذا و شيعته، ألا إن علياً والطيبين من عترته كلمة الله العليا و عروته الوثقى و  
 أسماؤه الحسنی مثلهم فی أمتی کسفينة نوح من ركبها نجا، و من تخلف عنها غرق، و  
 مثلهم فی أمتی كالنجوم الزاهرة كلما غاب نجم طلع نجم إلى يوم القيامة، ألا و إن  
 الإسلام بنى على خمس دعائم: الصلاة والزكاة، والصوم والحج، و ولاية على ابن أبی  
 طالب عليه السلام، و لم يدخل الجنة حتى يحب الله و رسوله و على بن أبی طالب و عترته؛  
 ایشان و شیعیان او، بدانید علی و پاکیزگان از عترت او کلمه‌ی علیای خداوند و  
 ریسمان محکم او و اسماء حسنی هستند. مثال آنها در امت من مانند کشتی نوح  
 است که هر کس بر آن سوار شود نجات می‌یابد، و هر کس سوار نشود غرق  
 می‌شود، و مثال آنها در امت من مانند ستارگان درخشان است، که هر وقت  
 ستاره‌ای غروب می‌کند ستاره‌ی دیگری طلوع می‌نماید تا روز قیامت.  
 بدانید که اسلام بر پنج ستون استوار است:

نماز، زکات، روزه، حج، و ولایت علی بن ابی طالب عليه السلام، و کسی وارد بهشت  
 نمی‌شود، مگر آن که خداوند و فرستاده اش و علی بن ابی طالب و عترت او را  
 دوست داشته باشد.»<sup>۱</sup>

السدی در تفسیر «و ممن خلقنا أمة يهدون بالحق و به يعدلون»<sup>۲</sup> می‌گوید:  
 «شیعه‌ی علی، کسانی را که از حق دور می‌شوند به آن باز می‌گردانند و به دین  
 استوار که محبت علی و عترت اوست معتقد هستند.»

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۳، ص ۱۲۵؛ ح ۵۳ و ج ۶۸، ص ۳۷۶؛ ح ۲۲.

۲. اعراف؛ آیه‌ی ۱۸۱.

نیز در تفسیر این آیه «یا امر بالعدل و هو علی صراط مستقیم»<sup>۱</sup> می‌گوید:

«شیعه‌ی علی بر صراط مستقیم قرار دارند و صراط یعنی محبت علی<sup>۲</sup> که دیگران را به آن دستور می‌دهند و این عدالت است.»

احمد روایت کرده است: «کسی نمی‌تواند از پل صراط عبور کند، مگر کسی که علی را بشناسد و علی نیز او را بشناسد. هم چنین کسی نمی‌تواند وارد بهشت شود، مگر کسی که در نامه‌ی اعمالش محبت علی و عترتش وجود داشته باشد.»<sup>۳</sup>

ابن عباس روایت می‌کند: «که در روز قیامت جبرئیل در کنار در بهشت می‌نشیند و کسی نمی‌تواند وارد شود، مگر آن که از طرف علی برائت از جهنم داشته باشد.»<sup>۴</sup>  
وکیع بن جراح از سدی و سفیان ثوری در تفسیر ابن عباس روایت می‌کند: «صراط مستقیم همان محبت علی است.»<sup>۵</sup>

از کتاب أمالی از ابن عباس نقل است که پیامبر ﷺ فرمود: «لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ، وَ مِنْهَا إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَ مِنْهَا إِلَى حُجْبِ النُّورِ نَادَانِي رَبِّي جَلَّالَهُ يَا مُحَمَّدُ أَنْتَ عَبْدِي وَ أَنَا رَبِّكَ فَلْيُفَاخِضْ، وَ إِيَّايَ فَاعْبُدْ وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ فَإِنِّي قَدْ رَضِيتُكَ عَبْدًا وَ حَبِيبًا وَ رَسُولًا وَ رَضِيتُ لَكَ عَلِيًّا خَلِيفَةً وَ بَابًا، وَ جَعَلْتَهُ حُجَّتِي عَلَى عِبَادِي وَ أَمَانًا لَخَلْقِي، بِهِ يَقَامُ دِينِي وَ تَحْفَظُ حُدُودِي وَ تَنْفُذُ أَحْكَامِي، وَ يَعْرِفُ أَعْدَائِي

۱. وارد شده است که محبت آل محمد جواز عبور از پل صراط است. ضوء الشمس؛ ج ۱، ص ۹۹.

۲. در بحار؛ ج ۳۵؛ ص ۳۶۳ صراط مستقیم علی است و در ج ۳۹، ص ۲۰۲ جواز عبور از پل صراط محبت علی است.

۳. و وارد شده است که محبت علی موجب برائت از آتش است. الفردوس؛ ج ۲، ص ۱۴۲؛ ح ۲۷۲۳.

۴. مناقب خوارزمی؛ ص ۳۲۰ و مائة منقبة؛ ص ۶۳.

۵. وارد شده است: که اهل بیت همان صراط مستقیم هستند رشفة الصادی، ص ۲۵.

من أولیائی و بالأئمة من ولده أرحم عبادی، وبالقائم المهدی أعمار أرضی بتسبیحی و تقدیسی و تهلیل و تمجیدی، و به أظہر الأرض من أعدائی و به أحيی عبادی و بلادی و به أظہر الكنوز والذخائر و أظہره على الأسرار والضمائر، و أنصره بأولیائی و أمدہ بملائکتی فهو ولیّ حقاً و مهدیّ عبادی صدقاً؛

وقتی من در معراج به آسمان هفتم رفتم و از آن جا به سدره المنتهی و بعد از آن جا به حجاب‌های نور رفتم، پروردگار جل جلاله مرا ندا کرد و گفت: «ای محمد! تو بنده‌ی من هستی و من پروردگار تو هستم. پس برای من خضوع کن، مرا عبادت کن و بر من توکل کن، چرا که من تو را بنده‌ی خودم و محبوب خودم و فرستاده‌ی خودم پسندیدم و علی را برای جانشینی و راه مراجعه به تو انتخاب نمودم، او را حجت خودم بر بندگانم و موجب امان مخلوقاتم قرار دادم. دین من توسط او اقامه می‌شود و احکام قضایی من توسط او باقی می‌ماند و احکام من به دست او اجرا می‌شود و به وسیله‌ی او دشمنان من از پیروان من شناخته می‌شوند و به خاطر ائمه‌ی از فرزندان او بر بندگانم رحم می‌کنم و به دست مهدی قائم زمین را با ذکر تسبیح و تقدیس و تهلیل و تمجید خودم آباد می‌کنم و به دست او زمین را از دشمنانم پاک می‌کنم و به دست او بندگانم را و سرزمین‌ها را زندگی و جان می‌بخشم و به وسیله‌ی او گنج‌ها و معادن را آشکار می‌کنم، او را بر اسرار و درون‌ها مطلع می‌نمایم، او را با پیروان خودم یاری می‌کنم، با فرشتگانم به او کمک می‌کنم، پس او ولی بر حق من است و صادقانه بنده‌ی هدایت شده از بین بندگانم است.»<sup>۱</sup>

از کتاب المناقب به صورت مرفوع از ابن عمر نقل است که می‌گوید: «از

پیامبر ﷺ درباره‌ی علی بن ابی طالب علیهما السلام سؤال کردم و گفتم: «ای پیامبر! علی چه منزلتی نزد شما دارد؟»

حضرت غضب کرد و فرمود:

«ما بال قوم یذكرون رجلاً عند الله منزلته کمزلتی و مقامه کمقامی، إلی النبوة، یابن عمر إن علیاً منی بمنزلة الروح من الجسد، و إن علیاً منی بمنزلة النفس من النفس، و إن علیاً منی بمنزلة النور من النور، و إن علیاً منی بمنزلة الرأس من الجسد، و إن علیاً منی بمنزلة الزر من القمیص، یابن عمر؛ من أحبَّ علیاً فقد أحبَّنی، و من أحبَّنی فقد أحبَّ الله و من أبغض علیاً فقد أبغضنی، و من أبغضنی فقد غضب الله علیه و لعنه، ألا و من أحبَّ علیاً فقد أوتی كتابه بيمينه و حوسب حساباً یسیراً، ألا و من أحبَّ علیاً لا یخرج من الدنيا حتی یشرب من الكوثر و یأكل من طوبی، و یری مكانه من الجنة.

ألا من أحبَّ علیاً هانت علیه سكرات الموت و جعل قبره روضة من ریاض الجنة، ألا و من أحبَّ علیاً أعطاه الله بكل عضو من أعضائه خولاً و شفاعة ثمانین من أهل بیه، ألا و من عرف علیاً و أحبه بعث الله إلیه ملك الموت كما یبعث إلی الأنبیاء و جنبه أهوال منكر و نكیر و فتح له فی قبره مسيرة عام، و جاء يوم القيامة أبيض الوجه یُزَفُّ إلی الجنة كما تُزَفُّ العروس إلی بعلها، ألا و من أحبَّ علیاً أظله الله تحت ظل عرشه و آمنه يوم الفزع الأكبر، ألا و من أحبَّ علیاً قبل الله حسناته و دخل الجنة آمناً، ألا و من أحبَّ علیاً سمی أمين الله فی درسه، ألا و من أحبَّ علیاً وضع علی رأسه تاج الكرامة مكتوباً علیه أصحاب الجنة هم الفائزون، و شیعة علی هم المفلحون، ألا و من أحبَّ علیاً مرَّ علی الصراط كالبرق الخاطف، ألا و من أحبَّ علیاً لا ینشر له دیوان و لا ینصب به میزان، و تفتح له أبواب الجنة الثمان، ألا و من أحبَّ علیاً و مات علی حبّه صافحته الملائكة وزارته أرواح الأنبیاء، ألا و من مات علی حب علی فأنا كفيله الجنة، ألا و إن

الله باباً من دخل منه نجا من النار و هو حب علی، ألا و من أحب علیاً أعطاه الله بكل عرق فی جسده و شعرة فی بدنه مدینه فی الجنة، یابن عمر، ألا و إن علیاً سید الوصیین و إمام المتقین، و خلیفتی علی النار أجمعین، و أبو الغرّ المیامین، طاعته طاعتی، و معرفته هی معرفتی، یابن عمر والذی بعثنی بالحق نبیاً لو کان أحدکم صف قدمیه بین الرکن والمقام یعبده الله ألف عام، ثم ألف عام صائماً نهاره قائماً لیلته، و کان له ملء الأرض ذهباً فأنفقه، و عباد الله ملکاً فأعتقهم، و قُتل بعد هذا الخیر الكثير شهیداً بین الصفا والمروة، ثم لقی الله یوم القيامة باغضاً لعلی لم یقبل الله له عدلاً و لا صرفاً وزج بأعماله فی النار و حشر مع الخاسرین؛

چرا عدهای آشفته هستند از مردی حرف می‌زنند که منزلت او نزد خداوند مانند منزلت من است و مقام او مانند مقام من است فقط پیامبر نیست، ای پسر! عمر علی، نسبت به من، مانند نسبت روح از جسم است، علی نسبت به من مانند نسبت نفس از نفس است، علی نسبت به من مانند نسبت نور از نور و علی نسبت به من مانند نسبت سر از بدن علی نسبت به من مانند نسبت دکه از پیراهن است.

ای پسر عمر! هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس مرا دوست بدارد، خداوند را دوست داشته است و هر کس بر علی خشمگین باشد، بر من خشمگین بوده است و هر کس بر من خشمگین باشد، خداوند بر او غضب می‌کند و بر او لعنت می‌فرستد. بدانید هر کس علی را دوست بدارد، نامه‌ی عملش به دست راستش داده می‌شود و حساب رسی آسانی خواهد داشت. بدانید هر کس علی را دوست بدارد از دنیا نمی‌رود؛ مگر آن که از آب کوثر خواهد بنوشد و از درخت طوبی خواهد خورد و موقعیت خود را در بهشت خواهد دید.

بدانید هر کس علی را دوست بدارد، سكرات مرگ بر او آسان می‌شود و قبرش باغی از باغ‌های بهشت خواهد بود. بدانید هر کس علی را دوست بدارد خداوند به

تعداد هر یک از اعضای بدنش یک منت به او داده خواهد شد و برای هر عضو هشتاد نفر از اهل بیت خود را شفاعت می‌کند. بدانید هر کس علی را بشناسد و او را دوست داشته باشد، خداوند فرشته‌ی مخصوص مرگ را نزد او خواهد فرستاد همان طور که برای پیامبرانش این گونه رفتار می‌کند و او را از وحشت‌های نکیر و منکر در امان نگه می‌دارد، قبر او را به مساحت یک سال راه وسعت می‌دهد، در روز قیامت با چهره‌ای سفید وارد می‌شود و برای ورود به بهشت تزئین می‌شود، همان طور که عروس به شوهرش هدیه می‌شود.

بدانید هر کس علی را دوست داشته باشد، خداوند در زیر سایه‌ی عرش خود بر سر او سایه می‌اندازد و او را از وحشت بزرگ در امان نگه می‌دارد. بدانید هر کس علی را دوست داشته باشد، اعمال نیک او پذیرفته می‌شود و با امان وارد بهشت می‌شود. بدانید هر کس علی را دوست داشته باشد، نام امین الله در زمین بر او گذاشته می‌شود. بدانید هر کس علی را دوست داشته باشد، بر سر او تاجی از کرامت قرار داده می‌شود که بر آن نوشته شده است اهل بهشت به موفقیت رسیده‌اند و شیعیان علی رستگار شده‌اند. بدانید هر کس علی را دوست داشته باشد، مانند برق سریع از روی پل صراط عبور می‌کند. بدانید هر کس علی را دوست داشته باشد، نامه‌ی اعمالش باز نمی‌شود و برای او ترازوی اعمال نصب نمی‌شود و هشت درب بهشت برای او باز می‌شود.

بدانید هر کس علی را دوست داشته باشد و بر محبت او از دنیا برود، فرشتگان با او مصافحه می‌کنند و ارواح پیامبران به دیدار او می‌آیند. بدانید هر کس بر محبت علی از دنیا برود من بهشت را برای او ضمانت می‌کنم، بدانید خداوند راهی قرار داده است که هر کس در آن وارد شود از آتش نجات می‌یابد و آن محبت علی است. بدانید هر کس علی را دوست داشته باشد، خداوند به تعداد رگ‌های بدن او و



به تعداد موهای بدن او برایش شهر در بهشت ایجاد می‌کند، ای پسر عمر بدان که علی سید وصیین و امام متقین و خلیفه‌ی من بر همه‌ی مردم جهان است، و او پدر آن فرزندان مبارک و بزرگ است. اطاعت از او اطاعت از من شناختن او شناختن من است.

ای پسر! عمر به کسی که مرا به حق به پیامبری مبعوث کرده است سوگند که اگر یکی از شما پاهایش را جفت کند و در مسجد الحرام بین رکن و مقام هزار سال خداوند را عبادت کند و بعد هزار سال روزها را روزه بگیرد و شب‌ها را عبادت کند و به اندازه‌ی حجم کره‌ی زمین طلا داشته باشد و آن را انفاق کند و همه‌ی بندگان خدا را مالک باشد و آن‌ها را آزاد کند و بعد از این همه خیرات در بین صفا و مروه به مقام شهادت نائل شود و بعد در روز قیامت با دشمنی علی به ملاقات خداوند برود خداوند هیچ توبه و توجیهی را از او نخواهد پذیرفت و با اعمالش به درون جهنم پرتاب می‌شود و در کنار خسارت کنندگان محشور خواهد شد.<sup>۱</sup>

## فصل

امیر المومنین علی علیه السلام کسی است که در وصی شدن انتخاب شده است و از گل پاکیزه برگزیده شده است و در قضاوت خود تساوی و عدالت را رعایت می‌کند و مقام والایی دارد، امام همه‌ی مردمان است، او شوهر فاطمه‌ی مرضیه و پدر عترت پاکیزه و شیر جنگ‌ها و برطرف کننده‌ی مشکلات است. کسی که از هیچ جنگی فرار نکرد و با شمشیر خود یک ضربه بیشتر نمی‌زد، با هر گردانی مبارزه کرد آن‌ها را شکست داد، و هر کس زیر پرچم او جنگید پیروز شد. هیچ قهرمانی نتوانست از

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۴، ص ۴۵؛ ح ۱۷ با مقداری تفاوت.

قدرت او رهایی یابد، با شمشیرش هر فرد شجاعی را زد او به قتل رسید، و همراه هر لشکری که اعزام شد آنها را پیروز کرد، و با هر سپاه سواره‌ای مقابله کرد آنها را با ذلت و خواری فراری داد، او در مقابل عمرو از فاصله‌ی چهل ذراع حمله می‌کرد و بیست ذراع به عقب بر می‌گشت و در جنگ احد این کافر را به همراه اسب او به دو نصف تبدیل کرد و بعد بر هفده گردان که در مجموع هفتاد هزار نفر بودند حمله کرد و آنها را متلاشی کرد، جمع آنها را از هم پاشید، تا جایی که هر دو جبهه از قدرت او هراسان شدند و ملائکه از حملات او متعجب شدند.

این خصوصیت‌هایی الهی و آیاتی ربانی است، او شیر غرنده و قهرمان بزرگ و شیر صحنه‌های سخت و گرفتاری‌های دشوار است و او فرد شجاعی است که در هیچ موقعیتی زمین گیر نمی‌شود. ولایت او، فریضه و پیروی از او فضیلت و محبت او وسیله‌ای به سوی خداوند است و هر کس او را در حیاتش یا بعد از وفاتش دوست بدار خداوند تا روزی که خورشید طلوع و غروب می‌کند او را در امان و ایمان نگه می‌دارد.» و اکنون من می‌گویم:

هو المسک أم طیب الوسی یفوح	هی الشمس أم نور الضریح یلوح
و آدم أم سر المهیمن نوح	و بحر ندی أم روضة حوت الهدی
و هارون أم موسی العصا و مسیح	و داود هذا أم سلیمان بعده
علی سماه‌هاشم و ذبیح	و أحمد هذا المصطفی أم وصیه
و صبح جلال فی الأنام یلوح	سماه محیط المجد بدر دجنة
و عین الوری بل للخلایق روح	حبیب حبیب الله بل سر سره
من الله فی الذکر المبین صریح	له النص فی يوم الغدیر و مدحه
فمیزانه یوم المعاد رجیح	إمام إذا ما المرء جاء بحبه
إذا جاء ولت تلقی العدو طریح	له شیعة مثل النجوم زواهر

علیک سلام الله یا رایة الهدی سلام سلیم یقتدی و بروح

آیا این نور خورشید است یا نور ضریح است که می درخشد آیا این بوی مشک است یا عطر وصی است که در هوا پیچیده است.

آیا این دریای خروشان است یا باغ نهنگ هدایت و آیا این آدم است یا نوح اسرار خداوند است.

آیا این داود است یا سلیمان و یا هارون و یا عصای موسی و مسیح است. و آیا این برگزیده احمد است یا وصی اوست که هاشم او را علی و ذبیح نامیده است.

او را اقیانوس کرامت و ماه کامل در تاریکی ناامید و صبح جلالت است که در بین مردم طلوع می کند.

او محبوب حبیب خداوند است و بلکه اسرار راز اوست و چشم مردم و بلکه روح همه ی مخلوقات است.

او دارای تصریح روز غدیر و ستایش خداوند در مصرحات ذکر مبین است. امامی که اگر کسی محبت او را داشته باشد کفهی ترازویش در روز قیامت سنگین می شود.

او شیعیانی مثل ستاره های درخشان دارد وقتی که بیاید دشمنش را بر زمین دراز می کند.

سلام خداوند بر تو ای پرچم هدایت سلامی سالم در هر صبح و شام.<sup>۱</sup>

## فصل

خداوند سبحان می فرماید: «فطرة الله التي فطر الناس عليها»<sup>۱</sup> ابن عباس می گوید: «هی فی ثلاث کلمات لا إله إلا الله محمد رسول الله علی ولی الله. این فطرت در سه کلمه خلاصه می شود: لا اله الا الله محمد رسول الله، علی ولی الله.»

هر یک از این ها به دیگری متصل است و این ها همانی هستند که در قبر از آن ها سؤال می شود و در این آیه به آن اشاره شده است: «ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مستولاً»<sup>۲</sup>؛ پس از گوش درباره ی توحید و از چشم درباره ی نبوت و از قلب درباره ی ولایت سؤال می شود.

## فصل

دین، عدالت خداوند است و عدالت قسط خداوند است و قسط، همان قسطاس مستقیم است و قسطاس، همان ترازو است پس دین، همان ولایت است.

۱. روم؛ آیه ی ۳۰.

۲. اسراء؛ آیه ی ۳۶.

## فصل

### علی علیه السلام ترازوی روز قیامت است

خداوند سبحان می فرماید: ﴿وَنُضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾<sup>۱</sup> ابن عباس می گوید: «الموازين الأنبياء والأولياء، والميزان يقتضى كفتين و شاهدين ضرورة فالكفة الأولى منه: لا إله إلا الله، و قسطاسه المرفوع: محمد رسول الله قائماً بالقسط، والكفة الأخرى: على ولي الله، و إليه الإشارة بقوله: ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ﴾؛ موازين یعنی پیامبران و اولیاء؛<sup>۲</sup> و ترازو دارای دو کفه و دو شاهد است. پس کفه‌ی اول آن لا اله الا الله است و شاخص آن محمد رسول الله است، که قائم به قسط است و کفه‌ی دیگر آن علی ولی الله است و این آیه اشاره به همین است ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ﴾

امام علیه السلام می فرماید: «السماء رسول الله والميزان على لأن بحبه توزن الأعمال، و قوله: ﴿وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾ أى لا تظلموا علياً حقّه لأنه من جهل حقّه لا ميزان له؛

۱. انبیاء؛ آیه‌ی ۴۷.

۲. در بحار الانوار؛ ج ۷، ص ۲۵۱ از امام صادق علیه السلام: «موازين پیامبران و اوصیاء هستند.»

آسمان یعنی پیامبر و ترازو یعنی علی<sup>۱</sup> چرا که با محبت او اعمال وزن می شود و ﴿و لا تخسروا المیزان﴾ یعنی در حق علی ظلم نکنید.﴾ چرا که هر کس حق او را نشناسد، ترازو نخواهد داشت.

و درباره ی این آیه ﴿الله الذی أنزل الكتاب بالحق و المیزان﴾<sup>۲</sup> روایت است که فرمود:

«الكتاب القرآن والمیزان الولاية، و قال علی بن إبراهیم: الكتاب علی والمیزان أيضاً علی، لأنه ما لم تكن لك الولاية فلا دين و لا كتاب، لأن الولاية بها يتم الدين و بها ينعقد اليقين، فالولاية هي ميزان العباد يوم المعاد، فإذا وضعت السموات والأرض و ما بينهما من الراسيات والشامخات، مقابل لا إله إلا الله فلا يلزم يقوم لها وزن، فإذا وضعت الولاية مقابلها و هي علی ولی الله رجحت المیزان لأن الولاية معها التوحيد والنبوة، لأنها جزء من التوحيد و جزء من النبوة، فهي جامعة لسرّ التوحيد، والنبوة خاتمة لهما و ذلك لأن لا إله إلا الله روح الإيمان و ظرف الباطن محمد رسول الله رسوخ الإسلام و ظرف الظاهر علی ولی الله ظرف الإسلام والإيمان، و روح الظاهر والباطن. فلهذا لو جاء العبد يوم القيامة و فی ميزانه الجبال الراسيات من الأعمال الصالحات، و ليس فيه ولاية علی التي هي کمال الدين، و رجح الموازين لا بل کمال سائر الأديان، لأن دين محمد کمال كل دين و ختم كل شريعة للنبيين و تصديقاً للمرسلين، و حبّ علی کمال هذا الکمال، و ختم هذا الخاتم و تمام هذا المتمم والمکمل للکمال کمال الکمال، والکمال

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۴، ص ۶۷؛ ح ۱.

۲. رحمن؛ آیه ی ۷ - ۸.

۳. شوری؛ آیه ی ۱۷.

جمال فحبّ علی کمال کل دین، لأن الله لم یبعث نبیاً یدعو الناس إلیه و یدل عباده علیه، إلّا و قد أخذ علیه ولایة علی طوعاً أو کرهاً فکل دین لیس معه حبّ علی و ولایتہ فلا کمال له، و ما لا کمال له ناقص، والناقص لا یقبل و لا یوزن و لا یعرض، لأن الله لا یقبل إلّا الطیب، و إلیه الإشارة بقوله: «وَالْوِزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ» والحق هو العدل و العدل هو الولاية، لأن الحق علی فمن کملت موازینہ بحب علی رجوع و أفلاح، و إلیه الإشارة بقوله: «فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» و هم أهل الولاية الذین سبقت لهم من الله العنایة، و إلیه الإشارة بقوله: «إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ» قال: الکلم الطیب: لا إله إلّا الله محمد رسول الله، والعمل الصالح یرفعه، قال: العمل الصالح حب علی، فکل عمل لیس معه حب علی فلا یرفع، و ما لا یرفع لا یسمع، و ما لا یسمع فلا ینفع، و ما لا یرفع و لا یسمع و لا ینفع، فهو وبال و ضلال و هباء منثور؛

کتاب یعنی قرآن و میزان یعنی ولایت. علی بن ابراهیم<sup>۱</sup> می گوید: «کتاب، علی است و میزان نیز علی است. چرا که تا تو ولایت نداشته باشی دین و کتاب نداري و برای این که با ولایت دین کامل می شود و یقین حاصل می شود. پس ولایت همان ترازوی بندگان در روز معاد است. پس وقتی آسمان ها و زمین و بین آن ها یعنی کوه ها در مقابل لا اله الا الله قرار بگیرند، لازم نیست که وزن داشته باشند و ولایت در مقابل آن قرار داده می شود، که علی ولی الله است و کفه ی ترازو برتری پیدا می کند. چرا که ولایت در کنار توحید و نبوت است و ولایت جزئی از توحید و از نبوت است. پس جامع اسرار، توحید است و نبوت، خاتمه ی آن دو است؛ به این دلیل که لا اله الا الله روح ایمان است و ظرف باطن است و محمد رسول الله عمق

ایمان و ظرف ظاهر است و علی ولی الله، ظرف اسلام و ایمان و روح، ظاهر و باطن است.

لذا اگر بنده‌ای در روز قیامت کفه‌ی ترازوی او حاوی کوه‌های سر به فلک کشیده و حاصل شده از اعمال صالح باشد، اما در آن ولایت علی که موجب کمال دین و برتری کفه‌ی ترازو است، وجود نداشته باشد، بلکه کمال سایر ادیان نیز به اوست. چرا که دین محمد صلی الله علیه و آله، کمال همه‌ی ادیان و ختم همه‌ی شریعت‌های پیامبران و تصدیق مرسلین است و محبت علی؛ کمال این کمال و ختم این خاتم و تمام این متمم و مکمل کمال خودش، کمال کمال و کمال، موجب جمال است. پس محبت علی، کمال همه‌ی ادیان است. چرا که خداوند پیامبری را مبعوث نکرد که مردم را به او دعوت کند و بندگان را به او راهنمایی کند، مگر آن که از او درباره‌ی پذیرش ولایت علی عهد گرفت، چه با میل و چه با کراهت.

هر دینی که در کنار آن محبت علی و ولایت او نباشد، کمال ندارد و چیزی که کمال نداشته باشد، ناقص است و چیز ناقص قبول نمی‌شود و مورد وزن قرار نمی‌گیرد و مطرح نمی‌شود چرا که خداوند فقط چیز پاکیزه را قبول می‌کند و در این آیه به آن اشاره نموده است: «وَالْوِزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ»<sup>۱</sup> و حق، همان عدل است و عدل، همان ولایت است، چرا که حق، علی است و هر کس ترازویش با محبت علی کامل باشد، کفه‌ی او برتری پیدا می‌کند و رستگار می‌شود و این آیه اشاره به آن است: «فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»<sup>۲</sup> و آن‌ها اهل ولایت هستند، که خداوند به آن‌ها

۱. اعراف؛ آیه ۸.

۲. اعراف؛ آیه ۸.



عنایت داشته است و این آیه اشاره به آن است ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾<sup>۱</sup> می گوید: «کلمات طیب یعنی لا اله الا الله محمد رسول الله و عمل صالح او را رفعت می دهد، می گوید: «عمل صالح محبت علی است، پس هر عملی که در کنار آن محبت علی نباشد رفعت پیدا نمی کند و چیزی که رفعت پیدا نکند شنیده نمی شود و چیزی که شنیده نشود فایده نخواهد داشت و چیزی که رفعت داده نمی شود و شنیده نمی شود و فایده ندارد وبال و گمراهی و غبار، متلاشی شده است.»

این سخن را تأیید می کند و این مفهوم را محقق می کند که جبرئیل سید ملائکه است، و پیامبران صلی الله علیه و آله سادات اهل زمین هستند، و رسولان سادات پیامبران هستند، و هر کدام از آن ها سید زمان خود هستند، محمد صلی الله علیه و آله سید پیامبران و مرسلین و سید همه ی مخلوقات است. چرا که او آغاز کننده و پایان بخش است و او اولین و آخرین است، و او دارای سیادت تقدم و خاتم بودن است، چرا که او اگر نبود آن ها خلق نمی شدند و نبودند.

به خاطر احد بودن او بر سایر افراد این واحد، بر سایر اعداد شرافت دارد. جبرئیل خادم و پیامبران نمایندگان او هستند، چرا که آن ها مبعوث شدند تا به سوی خداوند دعوت کنند و از نبوت محمد صلی الله علیه و آله خبر بدهند و بر فضیلت او بر همگان شهادت دهند و بر ولایت علی اعتراف کنند و محبت او را به دست آورند و علی سلطان رسالت محمد و شمشیر آن و کمال احکام آن و پایان بخش آن است. دلیل آن قول خدای تعالی است: ﴿وَجَعَلْنَا لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا﴾<sup>۲</sup> است. یعنی علی

---

۱. فاطر؛ آیه ی ۱۰.

۲. اسراء؛ آیه ی ۸۰.

را و امیر را و وزیر را، پس محمد صلی الله علیه و آله سید اهل آسمان‌ها و زمین است و علی نفس این سید و روح او و گوشت او و خون او و برادر او و جوانمرد او و فدایی او و هم درد و سلطان دولت او و حامی مذهب او و مبارز مملکت او است. پس علی سلطان اهل آسمان‌ها و زمین و امیر آن‌ها و ولی آن‌ها و مالک آن‌ها است. چرا که او بر آن‌ها اولی از خود آن‌ها است و برای این که او امین خداوند و امیر از طرف اوست و ولی او و دو فرزندش که مایه‌ی افتخار بر انس و جن است و او سید جوانان اهل بهشت است.

هر کس از انس و جن در بهشت ساکن شود، حسن و حسین علیهما السلام دو سید بر آن‌ها هستند و اهل بهشت سادات مخلوقات هستند. پس حسن و حسین علیهما السلام سید سادات هستند و کسی نمی‌تواند بر اهل آخرت سید باشد، مگر آن که در دنیا بر اهل دنیا سید باشد و پدر آن دو بهتر از آن دو است. مطابق تصریح حدیثی که بر آن اتفاق نظر وجود دارد. پس امیر المؤمنین سید سادات اهل دنیا و آخرت است و همسر او زهرا سیده‌ی زنان است. چرا که او جگرگوشه‌ی نبوت و گوشت رسالت و خورشید جلال و خانه‌ی عصمت و باقیمانده‌ی نبوت و معدن رحمت و منبع شرافت و حکمت است. پس علی سید پسر سید و برادر سید و پدر سادات و همنشین سیادت و برتری است پس او ولی است، که محبت او امان است و دشمنی با او پستی است و شناخت او یقین است و این آیه به او اشاره دارد: ﴿وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ﴾ پس رحمت محمد صلی الله علیه و آله و فضل علی است. دلیل آن این آیه

است: «قل بفضل الله و برحمته فبذلك فليفرحوا»<sup>۱</sup>؛ یعنی با دین محمد و ولایت علی خوشحال شوید، چرا که به خاطر آن دو مخلوقات را آفرید و به خاطر آنها رزق بر آنها افاضه می‌کند؛ چرا که هر چه که انسان نگاه می‌کند حسن یا احسان است. پس حسن، آن دو هستند و احسان به آن دو رواست. اما حسن، دلیلش این سخن است: «أول ما خلق الله نوری»<sup>۲</sup>؛ پس او نور جاری در آحاد موجودات و افراد آنها است، و اما احسان دلیلش این سخن است: «أنا من الله و الكل مني»؛ من توسط خداوند آفریده شدم و همه چیز از من آفریده شد.<sup>۳</sup> پس همه چیز به خاطر او و به وسیله‌ی او موجود است پس او حسن و احسان است همانطور که گفته شده است:

و کل ما خَیَل لی خیاله	جمیع ما أنظره جماله
و کل ما أسمع مقاله	و کل ما أنشقه نسیمه
ولی ید کرمها نواله	ولی فم شرفه مدیحه
لذ له قیل الهوی وقاله	ما یعرف العشق سوی متبیم

همه‌ی آن چیزی که نگاه می‌کنم جمال اوست و هر چیزی را تصور می‌کنم خیال اوست.

و هر چه را استشمام می‌کنم نسیم اوست و هر چه را می‌شنوم صدای اوست و من دهانی دارم که مدح او آن را شرافت بخشیده است و من دستی دارم که عطای او آن را کرامت بخشیده است.

عشق را نمی‌فهمد مگر عاشق قیل و قال محبت را برای او بکار بگیرد این به

۱. یونس؛ آیه‌ی ۵۸.

۲. حدیثش قبلاً آمد.

۳. حدیث آن گذشت.

خاطر این است که او مصدر اشیاء است و کسی که مصدر اشیاء باشد ضرورتاً! بازگشت اشیاء به آن خواهد بود. آغاز جهان از توست و بازگشت آن نیز به توست. کسی که مبدأ و معاد باشد، پس زمام امور در دست اوست و باز و بسته کردن آن در دست توست. کسی که باز و بسته کردن در دست اوست، صاحب حکم است و شما به او رجوع خواهید کرد.

## فصل

وقتی خورشیدهای اسرار از مشرق عنایت طلوع کرد و برق‌های اسرار از مطلع هدایت درخشید و دانستم که خدای زنده و تأثیر گذار جل اسمہ حضرت محمدی را برتری بخشیده است و نور او را فیض اول قرار داده است و طلوع سایر نورها را از او قرار داده است و او را پیشگام اولین قرار داده است پس او بر همگان پیشگام است و او بر همگان رفعت دارد و او بر همه چیز احاطه دارد و خداوند در پشت سر آن‌ها دارای احاطه است پس اینگونه هستم که گفته شده است:

ترکت هوی لیلی و سعدی بمعزل	و ملت إلی محبوب أول منزل
و نادتنی الأشواک و یحک هذه	منازل من تهوی فدونک فانزل
غزلت لهم غزلاً دقیقاً فلم أجد	له ناسجاً غیری فکسرت مغزلی

أو کما قيل:

نقل فؤادک ما استطعت من الهوی	ما الحب إلیا للحبيب الأول
------------------------------	---------------------------

فاعلم أن الله سبحانه ما أنعم علی بمعرفة محمد و حبّ علی فعذبّه قط، و لا حرّمه عبداً فرحمه قط.

عشق لیلی را کنار گذاشتم و ستاره‌ی سعد من عزلت گرفت و سراغ محبوب اولین منزل رفتم.

و تیغ‌ها مرا ندا کردند که ای فلانی سراغ چه کسی می‌روی سراغ کوچک‌تر از خودت برو من برای آن‌ها لباسی نازک بافتم و کسی را نیافتم که آن را بدوزد جز خودم پس ابزار بافندگی را شکستم یا این طور که گفته شده است:

هرچه می‌توانی قلب خود را از عشق دور کن چرا که محبت فقط برای محبوب اولین جایز است.

پس بدان که خداوند سبحان به هر بنده‌ای معرفت محمد و محبت علی را داده باشد؛ هرگز او را عذاب نمی‌کند و هر بنده‌ای را از آن محروم کرد هرگز مورد رحمت قرار نمی‌دهد.

## فصل

### اتحاد نور و معنای آن

محمد ﷺ و علی علیه السلام نور واحد و قدیم هستند و فقط در نام دو قسمت شده اند، تا پیامبر از ولی خود متمایز شود. همان طور که واحد از احد متمایز شده است، پس هر احدی، واحد است و نه بر عکس. همین طور هر پیامبری ولی است و نه بر عکس، لذا در روز قیامت اعمال وزن نمی‌شود، مگر با محبت علی، چرا که ولایت همان ترازو است که بحث آن گذشت.

## فصل

### آثار محبت علی علیه السلام و اطاعت از او

هیچ چیز نمی‌تواند در مقابل توحید قرار بگیرد کم باشد یا زیاد. همین طور محبت علی وقتی در ترازو قرار می‌گیرد، هیچ یک از گناهان نمی‌تواند از آن کم کند. چه آن گناهان اندک باشد یا زیاد. پس وقتی محبت او در ترازو باشد، گناهی وجود ندارد و وقتی محبت او در ترازو وجود نداشته باشد هیچ حسنه‌ای وجود ندارد. چرا که حسنات به طور قطع همان محبت او و گناهان همان دشمنی اوست؛ چرا که محبت او حسنه است و با وجود آن گناه آسیبی نمی‌رساند و دشمنی او گناه است و با وجود او حسنه‌ای فایده ندارد<sup>۱</sup> این آیه اشاره به آن است: ﴿فَاُولَئِكَ يَبْدَلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾<sup>۲</sup> و این آیه: ﴿وَقَدَّمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾<sup>۳</sup> و در قیامت فقط سه گروه وجود دارد. مؤمن، کافر و منافق. کافر و منافق حسناتی ندارند که وزن شود. پس این مصداق محدود می‌شود به مؤمنینی که گناه کار هستند و خداوند رحمت خود را شامل آن کرده است. چرا که هر کس دارای ایمان باشد،

۱. بحار الانوار؛ ج ۳۹، ص ۲۴۸؛ ح ۱۰ و ص ۲۵۶؛ ح ۳۳.

۲. فرقان؛ آیه ۷۰.

۳. فرقان؛ آیه ۲۳.

نامه‌ی عملش به هم پیوسته و در خانه‌ی قضاوت مستقر است، چرا که محل بنای این خانه توحید و شاهد او نبوت و جلد او ولایت است. به خاطر انصاف خداوند در روز ملاقات او ایمان برای مؤمن واجب است. منافق، در دنیا تلاش می‌کند؛ اما اصل را ضایع کرده است و به فرع مشغول شده است و فرع جز با اصل مستقر نیست و در این جا اصلی وجود ندارد پس فرع هم موجود نخواهد بود بنابراین او با جدیت تلاش می‌کند اما بسیار ضایع کننده است و این آیه به آن اشاره دارد: ﴿الذین ضل سعيهم في الحياة الدنيا وهم يحسبون أنهم يحسنون صنعا﴾<sup>۱</sup> پس وقتی وارد قیامت می‌شود چیزی از اعمالی که گمان می‌کرد آن را ملاقات می‌کند نخواهد دید، چرا که منافق دارای برهان نیست. اعمالش با مبنای گمانی است و گمان، چیزی از حق را محقق نمی‌کند. چرا که چیزی که برهان نداشته باشد، اصل ندارد و چیزی که اصل ندارد، فرع ندارد. پس مورد قبول واقع نمی‌شود و وجود ندارد و منافق دارای برهان نیست.

پس اصل و ایمان و نجات ندارد. دلیل آن آن چیزی است که صاحب کشف از حدیث قدسی از طرف پروردگار والا روایت کرده است که فرمود: «کسی را وارد بهشت خواهم کرد که از علی اطاعت کرده باشد هر چند از من معصیت کرده باشد و کسی را وارد جهنم خواهم کرد، که از اطاعت علی سرپیچی کرده باشد. هر چند مرا اطاعت کرده باشد.»<sup>۲</sup> و این رمز نیکوئی است. چرا که محبت علی همان ایمان

---

۱. کشف؛ آیه‌ی ۱۰۴.

۲. در حدیث است؛ هر کس او را اطاعت کند، خداوند را اطاعت کرده است و هر کس از او سرپیچی کرده باشد؛ از خداوند سرپیچی کرده است. بحار؛ ج ۵۲، ص ۳۵۰؛ ح ۱۰۳.

کامل است و ایمان کامل وقتی حاصل شود، گناهان ضرری نخواهند داشت و این سخن که: «هر چند از من معصیت کند معنایش این است که من من او را می‌آمرزم به خاطر کرامت او و او را به خاطر ایمان وارد بهشت می‌کنم و به خاطر محبت علی او را در عفو و مغفرت وارد می‌کنم.» و این سخن: «هر کس از او سرپیچی کند را وارد آتش می‌کنم هر چند از من اطاعت کرده باشد.» به این خاطر است که اگر او از ولایت علی پشتیبانی نکند ایمان ندارد پس اطاعت‌های او در این جا مجازی است و نه حقیقی چرا که اطاعت حقیقی محبت علی است که سایر اعمال به آن اضافه می‌شود پس هر کس علی را دوست بدارد از خداوند اطاعت کرده است و هر کس از خداوند اطاعت کند نجات می‌یابد، پس هر کس علی را دوست داشته باشد، نجات می‌یابد.

پس بدان که محبت علی ایمان است و دشمنی با او کفر است<sup>۱</sup> و در قیامت فقط دو گروه وجود دارند دوست دار او و دشمن او. پس دوست دار او گناه و حساب رسی ندارد و کسی که حسابرسی نداشته باشد. بهشت خانه‌ی اوست، دشمن او ایمان ندارد و کسی که ایمان ندارد خداوند به او نگاه نمی‌کند. پس اطاعت‌های او عین معصیت است. پس دشمن او نابود است، هر چند که ثواب‌های همه‌ی بندگان را با خود آورده باشد، و ولی او نجات می‌یابد. هر چند که تا دو گوش خود در گناهان غوطه ور باشد و گناه کجاست با وجود ایمان نورانی؟ و بدی‌ها کجا هستند با وجود اکسیر؟

پس دشمن او از عذاب رها نمی‌شود و دوستدار او متوقف نمی‌شود و از بهشت بیرون نمی‌شود پس خوشا به حال پیروان او و بدایه حال دشمنان او.



این را تأیید می‌کند آن چه ابن عباس روایت کرده است که می‌گوید:

«جاء رجل إلى رسول الله فقال: يا رسول الله أينفعني حبّ عليّ في معادى؟ فقال له النبي ﷺ: لا أعلم حتى أسأل جبرائيل، فنزل جبرائيل مسرعاً فقال له النبي ﷺ: أينفع هذا حبّ عليّ؟ فقال: لا أعلم حتى أسأل إسرائيل، ثم ارتفع فسأل إسرائيل، فقال: لا أعلم حتى أناجي ربّ العزّة، فأوحى الله إلى إسرائيل قل لجبرائيل يقل لمحمد: أنت منّي حيث شئت، و أنا و عليّ منك حيث أنت منّي، و محب عليّ منّي حيث عليّ منك؛

مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: «ای پیامبر! آیا محبت علی در روز قیامت به درد من خواهد خورد؟»

پیامبر ﷺ به او فرمود: «نمی‌دانم باید از جبرئیل سؤال کنم، جبرئیل به سرعت نازل شد و پیامبر ﷺ به او فرمود: «آیا محبت علی برای این فرد فایده‌ای دارد؟»

گفت: «نمی‌دانم. باید از اسرافیل سؤال کنم، و بعد بالا رفت و از اسرافیل سؤال کرد؟» گفت: «نمی‌دانم. باید با پروردگار عزت مناجات کنم.» پس خداوند به اسرافیل وحی کرد که به جبرئیل بگو به محمد بگوید:

«منزلت تو نزد من آن طوری است که تو بخواهی، منزلت من و علی نزد تو مانند منزلت تو نزد من است، و منزلت دوست دار علی نزد من مانند منزلت علی نزد توست.»<sup>۱</sup>

این را تأیید می‌کند آن چه رازی در کتاب خود به صورت مرفوع از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گوید:

«إذا كان يوم القيامة أمر الله مالكا أن يسعر النار، و أمر رضوان أن يزخرف الجنة ثم

یمد الصراط، و ينصب ميزان العدل تحت العرش، و ينادى مناد: يا محمد قَرَّب أمتك إلى الحساب، ثم يمدّ على الصراط سبع قناطر بعد كل قنطرة سبعة آلاف سنة، و على كل قنطرة ملائكة يتخطفون الناس فلا يمرّ على هذه القناطر إلّا من والى علياً و أهل بيته، و عرفهم و عرفوه، و من لم يعرفهم سقط في النار على أم رأسه و لو كان معه عبادة سبعين ألف عابد لأنه لا يرجع في الحشر الميزان، و لا تثبت على الصراط قدم انسان إلّا بحب علي؛

وقتی روز قیامت بشود خداوند به مالک دستور می دهد آتش جهنم را شعله ور کند، به رضوان دستور می دهد که بهشت را آراسته کند، بعد پل صراط قرار داده می شود، ترازوی عدالت در زیر عرش نصب می شود، منادی ندا می کند:

«ای محمد! امت خود را برای حساب رسی جلو بیاور، بعد بر روی صراط هفت پل قرار داده می شود که فاصله ی هر پل با دیگری هفت هزار سال راه است، بر هر پلی فرشتگانی قرار دارند که مردم را می ربایند.

پس کسی نمی تواند از این پل ها عبور کند، مگر کسی که از ولایت علی و عترت او حمایت کرده باشد و آن ها را شناخته باشد و آن ها نیز او را شناخته باشند، هر کس آن ها نشناخته باشد با صورت در آتش سقوط می کند هر چند که عبادت هفتاد هزار عابد را با خود داشته باشد چرا که در محشر، کفه ی ترازوی کسی برتری ندارد و قدم کسی بر صراط مستقر نمی شود، مگر با محبت علی.»

این آیه اشاره به آن است: ﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ﴾<sup>۱</sup> یعنی خداوند در دنیا ولی علی را بر دشمن او پیروز می کند و در آخرت

قدم او را بر صراط مستقر می‌کند و دلیل آن روایت ابن عباس است که پیامبر ﷺ فرمود: «یا علی ما ثبت حبّک فی قلب مؤمن إلّا و ثبت قدمه علی الصراط حتی یدخل الجنّة؛ ای علی! محبت تو در قلب هر مؤمنی قرار بگیرد خداوند قدم او را بر پل صراط مستقر می‌کند تا این که وارد بهشت شود.»<sup>۱</sup>

---

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۷، ص ۷۷؛ ح ۸. با اندکی تفاوت.

## فصل

### حمایت از ولایت علی علیه السلام و عدم درک ذات او

ای کسی که در فضای تقلید پرواز می کنی و در خانه‌ی حکیمان پناه نمی گیری و در بوستان علما گردش نمی کنی! در قلب تو محبت عشق نمی روید، فقط بر مطالب محبوب کتاب توقف می کنی تا کی می خواهی از نور دور باشی؟ و از سرور بی بهره باشی و اسرار کتاب غافل باشی و فقط به سیاهی مرکب خطوط نگاه کنی؟ آیا خداوند رحمن تو را ندا نداده است: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا» تا کی می خواهی از آب دریا بنوشی که هر چه می خوری تشنه تر بشوی؟ آیا نمی دانی خداوند سبحان نوزده هزار عالم و یک میلیون عالم آفریده است و منشأ آن ها نور حضرت محمدی و اسرار آن ولایت الهی و ختم آن خلافت مهدی و عصمت فاطمی است؟ و این ها همه از کلمه‌ی غیب الهی فیض شده است، که این کلمه الف صاف است. همان طور که گفته اند (۱۱۱۱) الف خمیده و الف صاف و الفی که ب آن توقف می شود و الفی که انتهای الف ها است و خداوند آن را آفرید در حالی که از آفریدن آن بی نیاز بود.

آن را به ولی کامل تحویل داد چرا که او ولی خداوند است، که خداوند او را در

بین مخلوقات جانشین خود قرار داده است. پس او ولی مطلق و تصرف کننده‌ی عادل است. پس از آن چه انجام می‌دهد؟ مؤاخذه نمی‌شود و چگونه مؤاخذه شود کسی که با حکمت مؤید است؟ و با عصمت مخصوص است، کسی که آن چه را انجام می‌دهد خداوند می‌خواهد چرا که فعل او حق و عدل است و خداوند آن چه بخواهد انجام می‌دهد؛ چرا که او نمی‌خواهد مگر آن چه را خداوند بخواهد، چرا که قلب او محل مشیئت خداوند است. خدای خالق همگان آن را قبل از همگان ایجاد کرده است و همگان را به خاطر او ایجاد کرده است و او را بر همگان برگزیده است و ولایت امور همگان را به او عطا کرده است و او را بر همگان حاکم قرار داده است.» پس او کلمه‌ی تامه‌ی است و در روز قیامت حاکم است و چگونه این طور نباشد، وقتی که شیعیان او فردا نامه‌های اعمالشان سفید است و لباس هایشان سبز است و از عذاب در امانند و بدون حسابرسی وارد بهشت می‌شوند.

دلیل آن روایتی است که صاحب کتاب اربعین از انس بن مالک نقل می‌کند می‌گوید: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَىٰ مُنَادٍ يَا عَلِيُّ يَا وَلِيَّيْ، يَا سَيِّدُ يَا صَدِيقُ يَا دِيَّانُ يَا عَادِيَّ، يَا زَاهِدُ يَا فَتِيَّ يَا طَيِّبُ يَا طَاهِرُ، مَرَّأَنْتَ وَشِيعَتَكَ إِلَى الْجَنَّةِ، بِغَيْرِ حِسَابٍ؛ وَفَتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَشُورٌ مُنَادِي نَدَاً مِي كُنْدُ، يَا عَلِيُّ يَا وَلِيَّيْ! يَا سَيِّدُ! يَا صَدِيقُ! يَا دِينَارُ! يَا هِدَايَتُ كُنْدَه! يَا زَاهِدُ! يَا جَوَانِمِرْدُ! يَا بَزْرْگَوَارُ! يَا پَاكِزَه! تُو وَ شِيعِيَانَتُ بَه سُوِي بَهْشْتُ بَرُوِيْدُ؛ بَدُوْن حِسَابُ رَسِي.»

تأیید می‌کند آن چه را صاحب کتاب النخب نقل می‌کند: «دو نفر در مورد خلافت و امامت علی مشاجره داشتند و نزد شریک آمدند و از او سؤال کردند. او به آن دو نفر گفت: اعمش از حذیفه بن یمان از پیامبر ﷺ برای من نقل کرد که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ عَلِيًّا قَضِيًّا فِي الْجَنَّةِ مِنْ تَمَسَّكَ بِهِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ خداوند علی را به صورت شاخه‌ای آفرید که در بهشت است، که هر کس به آن چنگ اندازد از اهل

بهشت خواهد بود.» این فرد این سخن را بزرگ شمرد و نزد ابن دراج رفت و خبرش را برای او تعریف کرد، او گفت: «تعجب نکن، اعمش از ابی سعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله برای من نقل کرد که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ قُضِيّاً مِنْ نُورٍ فِي بَطْنِ الْعَرْشِ لَا يَنَالُهُ إِلَّا عَلِيٌّ وَمَنْ تَوَلَّاهُ؛ خَدَّاهُ شَاخِهُ» از نور در درون عرش آفریده است، که کسی جز علی و حامیان ولایتش نمی‌توانند به آن دست رسی داشته باشند.»

این مرد گفت: «این هم مانند آن یکی است و بعد نزد وکیع رفت و خبرش را برای او تعریف کرد او گفت: «تعجب نکن. اعمش از ابی سعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله برای من نقل کرد که فرمود: «أَرْكَانُ الْعَرْشِ لَا يَنَالُهَا إِلَّا عَلِيٌّ وَشِيعَتُهُ، فَاعْتَرَفَ الرَّجُلُ بِفَضْلِ عَلِيٍّ علیه السلام؛ کسی نمی‌تواند به ستون‌های عرش دست رسی پیدا

نمی‌کند، مگر علی و شیعیان او در این لحظه آن مرد به فضیلت علی را پذیرفت.»<sup>۱</sup> از کتاب مناقب نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَمُوداً مِنْ نُورٍ يَضِيءُ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ كَالشَّمْسِ لِأَهْلِ الدُّنْيَا لَا يَنَالُهُ إِلَّا عَلِيٌّ وَشِيعَتُهُ، وَإِنْ حَلَقَةُ بَابِ الْجَنَّةِ مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ طَوَّلَهَا خَمْسُونَ عَاماً، عَلَى صَفَائِحَ مِنْ ذَهَبٍ إِذَا نَقَرَتْ طَنَّتْ وَقَالَتْ فِي طَنِينِهَا: يَا عَلِيٌّ؛ خَدَّاهُ شِعَاعِي مِنْ نُورٍ دَارِدٍ، كَمَا أَنَّ أَهْلَ الْبَهْشْتِ رُشْنَانِي مِي دِهْد؛ هَمَانِ طُورِ كَمَا خُورْشِيدَ بَرَايِ أَهْلِ دُنْيَا رُشْنَانِي مِي دِهْد وَكَسِي نَمِي تَوَانْدَ اَزْ اَيْنِ نُورِ بَهْرَه مَنْدَ شُود؛ مَگر عَلِيٌّ وَشِيعِيَانِ اَوْ. حَلَقَه‌ی دَرَبِ بَهْشْتِ اَزْ جَنَسِ يَاقُوتِ قَرْمَزِ اسْت، كَمَا دَرَاذِي اَنْ بَه فَاصَلَه‌ی پَنجَاهِ سَالِ رَاهِ اسْت وَصَفَه‌ی زِيرِ اَيْنِ حَلَقَه اَزْ طَلَا اسْت. وَتَقِي اَيْنِ حَلَقَه بَرِ اَنْ كُوبِيدَه مِي شُود، صَدَايِ طَنِينِ اَنْ بَلَنْدِ مِي شُود، كَمَا

۱. حدیث آن گذشت.

۲. بحار الانوار؛ ج ۳۹، ص ۲۶۸؛ ح ۴۵.

می‌گوید: «یا علی!»<sup>۱</sup>

چرا این طور نباشد؟ در حالی که او اسم اعظم است و موجودات با او منفعل می‌شوند و او حاکم است و در سایر موجودات حق تصرف دارد. پس او اول و آخر و باطن و ظاهر است. اولین در نور و آخرین در زمان، و باطن در اسرار و ظاهر در آثار، پس او مقام پروردگار والا را دارد در واجب بودن اطاعتش و دستورش و کلمه‌ی خداوند از او شنیده می‌شود و مشیئت خداوند از او ظاهر می‌شود. پس او مانند هو است در واجب بودن اطاعت و اجرای دستوراتش و برتری اش بر موجودات و حکومت بر مخلوقات و او عین ذات مقدس هو نیست. که از اشیاء و ماندها منزّه است و از تصویر و مثال متعالی است. فرقی بین آن دو و تو وجود ندارد، مگر آن که آن‌ها بندگان تو و مخلوقات تو هستند.

مطلبی که در حدیث قدسی از پروردگار والا آمده است، این را تأیید می‌کند که می‌فرماید: «عبادی أطعنی أجعلک مثلی أنا حی لا أموات، أجعلک حیاً لا تموت، أنا غنی لا أفقر أجعلک غنیاً لا تفتقر، أنا مهما أشأ یکن أجعلک مهما تشأ یکن؛ بنده‌ی من از من اطاعت کن، تا تو را مانند خودم قرار دهم. من زنده‌ای هستم که نمی‌میرم و تو را زنده‌ای قرار می‌دهم که نمی‌میری. من بی‌نیاز هستم و فقیر نمی‌شوم و تو را بی‌نیازی قرار می‌دهم، که فقیر نمی‌شوی. من هر چه را اراده کنم ایجاد می‌شود و تو را طوری قرار می‌دهم که هر چه را اراده کردی برایت ایجاد شود».<sup>۲</sup>

حدیث دیگری مانند آن است که می‌گوید: «جنبونا آلهة تعبد، و اجعلوا لنا رباً

۱. بحار الانوار؛ ج ۳۹، ص ۲۳۵؛ ح ۱۸.

۲. به صورت مختصر در جامع الاسرار آمده است؛ ص ۲۰۴؛ ح ۳۹۳.

نؤوب إلیه، و قولوا فینا ما استطعتم. خداوند بندگان دارد، که در آن چه اراده‌ی او بود، از او اطاعت کردند. پس او نیز از آن چه آن‌ها اراده می‌کنند، اطاعت می‌کند و آن‌ها می‌گویند کن فیکون.<sup>۱</sup>

این به خاطر این است، که همه چیز بنده‌ی خداوند است. وقتی خداوند بنده‌ای را بر می‌گزیند، لباس برتری به او می‌پوشاند و در مملوکات خود ندا می‌دهد، که او حق تصرف در آن‌ها دارد و برای او ولایت مطلقه قرار می‌دهد. پس او بنده‌ی حضرتش می‌شود و خالص برای ولایتش می‌شود و مولای بندگان و مردمانش و صاحب ولایت در مملکتش می‌شود و این همان تصرف صاحب ولایت به اذن پروردگار متعالی است و لذا گفته اند: «ما را خدایانی که پرستش می‌شوند قرار ندهید. بلکه برای ما پروردگاری قائل شوید، که ما به او رجوع می‌کنیم آن وقت هر چه می‌توانید در مورد ما تعریف کنید.»<sup>۲</sup> همان طور که گفته اند:

جنبوهم قول الغلاة و قولوا      ما استطعتم فی فضلهم أن تقولوا  
فإذا عدت سماء مع الأرض      إلی فضلهم فذاک قليل

آن‌ها را از سخنان اهل غلو دور کنید بعد هر چه می‌توانید در فضیلت آن‌ها سخن بگوئید.

وقتی آسمان و زمین را در وصف آن‌ها بگوئی باز هم کم گفته‌ای.  
از آن‌ها نقل است که فرمودند: «کونوا لنا زیناً، و لا تكونوا علینا شیناً، فأنه لیس بین الله و بین أحد من خلقه قرابة. ألا من ائتم بإمام فلیعمل بعمله، فما معنا براءة من

۱. حدیث آن گذشت.

۲. بحار الانوار؛ ج ۲۵، ص ۳۴۷ و ۲۸۳؛ ح ۳۰. با اندکی تفاوت و شبیه به آن در بصائر الدرجات؛ ص ۲۴۱، ح ۵ است.



النار، و ليس لنا على الله من حجة فاحذروا المعصية لنا والمغلاة فينا، فإن الغلاة شرّ خلق الله يصغرون عظمة الله و يدعون الربوبية لعباد الله، والله إن الغلاة شرّ من اليهود والنصارى والمجوس والذين أشركوا، و إلينا يرجع الغالى فلا نقبله لأن الغالى اعتاد ترك الصلاة والزكاة والصوم، فلا يقدر على ترك عاداته و بنا يلحق المقصر فنقبله لأنّ المقصر إذا عرف عمل؛ زينت ما باشيد و ما بهى بدنایى ما نباشيد.»<sup>۱</sup> چرا که خداوند با هیچ یک از مخلوقاتش خویشاوندی ندارد بدانید هر کس امامی را قبول دارد باید مانند او عمل کند ما به کسی برائت از جهنم نمی‌دهیم و در برابر خداوند حجتی نداریم. پس از سرپیچی ما پرهیز کنید، از غلو گویی در مورد ما خودداری کنید؛ چرا که غلوگویان، بدترین مخلوقات خداوند هستند که عظمت خداوند را کوچک می‌کنند و برای بندگان خداوند ربوبیت قائل می‌شوند.

به خداوند سوگند! که غلو گویان از یهود و نصارا و مجوس و از مشرکان بدتر هستند، آن‌ها نزد ما می‌آیند و ما از ایشان نخواهیم پذیرفت، چرا که غلوگو در ترک نماز و زکات و روزه عادت دارد و نمی‌تواند عادت خود را ترک کند. افراد مقصر نیز نزد ما می‌آیند و ما قصور آن‌ها را می‌پذیریم، چرا که مقصر وقتی راه درست را بفهمد، عمل می‌کند.

نیز از آن‌ها نقل است که فرمودند: «نزهونا عن الربوبية و ارفعوا عنا حظوظ البشرية. ما را از ربوبیت متزه بدانید و امور بشری را نیز برای ما قائل نباشید.»<sup>۲</sup>؛ یعنی

۱. بحار الانوار؛ ج ۷۱، ص ۲۸۶؛ ح ۴۱.

۲. شرح زیارت جامعه؛ ج ۱، ص ۲۰۱. با این عبارت: ....ادفعوا عنا، و وارد شده است که: «لا تجعلونا أربابا و قولوا فی فضلنا ما شئتم؛ ما را خدایان قرار ندهید و در فضائل ما هر چه خواستید می‌توانید بگویند.» بحار؛ ج ۲۶، ص ۲؛ ح ۱.

اموری که برای شما جایز است، چرا که هیچ یک از مردم با ما قابل مقایسه نیستند.<sup>۱</sup> چرا که ما اسرار الهی هستیم که در قالب جسم انسانی به ودیعه گذاشته شده ایم، کلمه‌ی ربانی هستیم که در جسدهای خاکی به نطق آمده ایم. بعد از این هر چه می‌توانید درباره‌ی ما بگوئید. چرا که دریا تمام نمی‌شود و عظمت خداوند قابل توصیف نیست.

اکنون ای کسانی که در بین دیوارهای تقلید توقف کرده اید و از دور حق را تماشا می‌کنید! آیا نشنیده اید که پیامبر صلی الله علیه و آله تنه‌ی خشک درخت برایش ناله کرد؟! شتر بر پای او بوسه زد؟! از عظمت او ماه دو نیمه شد؟! از مقابل او آب پاکیزه جوشید و فوران زد؟! چوب خشکیده در دستان او سبز شد و میوه داد؟! او پشت سر خود را می‌دید همان طور که پیش روی خود را می‌دید؟!<sup>۲</sup> با خواب رفتن چشم‌هایش قلبش به خواب نمی‌رفت؟!<sup>۳</sup>

جای پای او در خاک باقی نمی‌ماند؟! اما جای پایش بر روی سنگ باقی می‌ماند؟! وقتی به سفر می‌رفت و یا حرکت می‌کرد ابر بر سر او سایه می‌انداخت؟!<sup>۴</sup> سوار بر مرکب براق شد و در کمتر از یک چشم بر هم زدن هفت طبقه‌ی آسمان را طی کرد؟!<sup>۵</sup>

او جوهر شفاف‌تری است که مانند بشر سایه نداشت،<sup>۶</sup> این‌ها برای افراد صاحب

۱. حدیث آن گذشت.

۲. أخبار الدول؛ ص ۸۴ و المعجم الأوسط؛ ج ۳، ص ۳۲۳.

۳. الشفاء؛ ج ۲، ص ۱۵۳.

۴. بحار الانوار؛ ج ۳۵، ص ۱۲۹؛ ح ۷۴.

۵. و از علامت‌های امامت این است که بدن او سایه نمی‌اندازد. بحار الانوار؛ ج ۲۵، ص ۱۱۶؛ ح ۱.

عبرت و دقت آیت است، امیر المومنین علیه السلام در حضور و غیاب او با او شریک بود، پس او رازی است که کسی آن را انکار نمی‌کند، مگر کسانی که کفر بورزند، و او ولی است که اعمال بشر به او عرضه می‌شود. این سخن اشاره به آن است: «لولا ما عُرِفَ الله و لولا الله؛ ظاهر من امامت است و باطن من غیبی است و قابل تصور نیست.»<sup>۱</sup> پس آن‌ها وقتی در جسد قرار دارند شبیح هستند و وقتی شبیح هستند ارواح هستند و وقتی ارواح هستند نور هستند و وقتی نور هستند اسرار هستند پس آن‌ها برگزیدگان و صفات و گل چین شدگان هستند و این سخن اشاره به آن است: «لولا ما عرف الله ولولا الله ما عرفنا»؛ «اگر ما نبودیم خداوند شناخته نمی‌شد و اگر خداوند نبود ما شناخته نمی‌شدیم.»<sup>۲</sup>

همان طور که گفته شده است:

فلولاه و إيانا      لما كان الذی كانا  
فار الأمر مقسوماً      بإیاه و إیاناه

اگر او و ما نبودیم همه‌ی این‌هایی هستند نمی‌بودند، پس امور تقسیم شده است بین او و بین ما شبیح، یعنی کسی که جسمش دیده می‌شود ولی هویتش شناخته نمی‌شود.

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۵، ص ۱۷۱؛ ح ۳۸. با مقداری تفاوت.

۲. بحار؛ ج ۲۶، ص ۱۰۷؛ ح ۱۰ و ج ۲۲، ص ۱۴۷؛ ح ۱۴۱.

## فصل

### اطلاع آل محمد علیهم السلام از غیب

اکنون در این فصل گوشه‌ای از اسرار ائمه‌ی هدایت و نیکوکاران سادات و مبارکان صاحبان ولایت و خاندان آن‌ها درباره‌ی غیب و اظهار کرامت و آشکار نمودن امور مخفی خود را مطرح می‌کنیم؛ تا جاهلان را توییح کنیم؛ که این حالات را انکار می‌کنند و این صفات را قبول نمی‌کنند و گمان می‌کنند آن‌ها از دشمنان هستند.

و چرا آن‌ها از غیب مطلع نباشند؟<sup>۱</sup>

۱. کسی که برای امام و پیامبر ادعای علم غیب می‌کند، آن را به شکل مستقل ادعا نمی‌کند. بلکه ادعایش این است که خداوند پیامبر خود را و اهل بیت علیهم السلام او را از امور غیبی که هیچ کس از آن مطلع نیست مطلع کرده است.

اگر خواستی می‌توانی بگویی: «علم غیب برای ذات یک فرد و بدون واسطه‌ی غیر همان علم ثابت برای واجب الوجود است، که همان عین ذات اوست، و این مختص به خداوند است و برای دیگران کفر است.»

اما علم غیبی که با واسطه‌ی خداوند متعال است و عین ذات افراد نیست همانی است که ائمه و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را دارند و آیات و روایات بر آن دلالت دارد.

از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: «به خداوند سوگند! ما علم اولین و آخرین را دریافت کرده‌ایم.»

مردی از اصحابش به او گفت: «فدایت شوم آیا شما علم غیب دارید؟»

حضرت به او فرمود: «چه می‌گویی؟! من می‌دانم در صلب مردان و در رحم زنان چه وجود دارد، وای بر شما، سعه‌ی صدر داشته باشید و چشمتان را باز کنید و دل هایتان را بقبولانید، که ما حجت خداوند متعال در بین مخلوقات او هستیم و سینه‌ی کسی نمی‌تواند این را قبول کند؛ مگر مؤمنی که قوی باشد و به اندازه‌ی کوه تهامه قدرت داشته باشد به اذن خداوند، به خداوند سوگند اگر بخواهم که تعداد سنگریزه‌هایی که بر این کوه قرار دارد را برای شما بشمارم می‌توانم تعداد آن را به شما بگویم.» بحار الانوار؛ ج ۲۶، ص ۲۸؛ ح ۲۸. باب جهات علوم آن‌ها به نقل از مناقب آل ابی طالب؛ ج ۳، ص ۳۷۴.

پیامبر صلی الله علیه و آله به علی فرمود: «خداوند هر چه از غیب خود خواست مرا مطلع کرده است به وسیله‌ی وحی و تنزیل و تو را نیز به وسیله‌ی الهام مطلع کرده است.» مشارق أنوار الیقین؛ ص ۱۳۵-۱۳۶ و ۲۵ و در بحار؛ ج ۲۶، ص ۴؛ ح ۱ (من صاحب لوح محفوظ هستم که خداوند علومی که در آن است را به من الهام کرده است.)

به امام باقر علیه السلام گفته شد: «شیعیان تو ادعا می‌کنند که تو از آن چه در دجله است مطلع هستی و آن دو در کنار رود دجله نشسته بودند.»

امام باقر علیه السلام فرمود: «آیا خداوند عز و جل قدرت دارد علم آن را به یک مگس از مخلوقاتش تفویض کند؟»

گفت: «بله.»

فرمود: «من نزد خداوند از یک مگس بیشتر کرامت دارم، و بعد بیرون رفت.» اثبات الوصیة؛ ص ۱۹۱-۱۹۲.

امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه‌ای که در آن امام را توصیف می‌کند می‌فرماید: «فهو الصدق والعدل. یطلع علی الغیب و یعطی التصرف علی الاطلاق، این سخن صحیح و عدالت است، که امام بر غیب

مطلع است و اختیار تصرف مطلق را دارد.» بحار الانوار؛ ج ۲۵، ص ۱۷۰؛ ح ۳۸ و مشارق أنوار الیقین؛ ص ۱۱۵.

امام صادق علیه السلام فرمود: «یا مفضل من زعم أن الإمام من آل محمد يعزب عنه شيء من الأمر المحتوم فقد كفر بما نزل على محمد، و إنّا لنشهد أعمالكم و لا يخفى علينا شيء من أمركم، و إن أعمالكم لتعرض علينا، و إذا كانت الروح و ارتاض البدن أشرقت أنوارها، و ظهرت أسرارها و أدركت عالم الغیب، ای مفضل! هر کس گمان کند که امام از آل محمد بر ذره ای از امور محتوم بی اطلاع است به آن چه بر محمد نازل شده است؛ کافر است و ما شاهد اعمال شما هستیم و هیچ امری از شما بر ما پنهان نیست و اعمال شما بر ما عرضه می شود و اگر روح در کنار ریاضت جسم قرار بگیرد، نور آن دو ساطع می شود و اسرار آن آشکار می شود و عالم غیب را درک می کند.» مشارق أنوار الیقین؛ ص ۱۳۸.

و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «والله لو شئت أن أخبر كل رجل منكم بمخرجه و مولجه و جميع شأنه لفعلت، و لكن أخاف أن تكفروا فی رسول الله صلی الله علیه و آله، ألا و إني مفضيه إلى الخاصة، به خداوند سوگند! اگر بخواهم که به هر یک از شما بگویم از کجا آمده است و به کجا می رود و همه ی امور او را به او اطلاع دهم می توانم این کار را بکنم، اما می ترسم به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کافر شوید. بدانید که من این امور را به خواص اطلاع می دهم.» نهج البلاغه؛ ص ۲۵۰؛ خطبه ی ۱۷۵.

وقتی امام حسن علیه السلام رفتاری را که عایشه در روز وفات امیرالمؤمنین از خود نشان داده بود و هیچ کس بر آن مطلع نبود را به او خبر داد، عایشه به امام حسن علیه السلام گفت: «ای پسر آن پدر و جدی که از علم غیب مطلع هستید! چه کسی رفتار من را به تو خبر داد.» الهدایة الکبری؛ ص ۱۹۷-۱۹۸؛ ذیل باب چهارم.

وقتی امام حسن علیه السلام از اسرار درون عایشه و آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله به او درباره ی جنگیدن با امیر المؤمنین علیه السلام گفته بود خبر داد، عایشه گفت: «آیا جدت این ها را به تو خبر داده است یا از علم غیب است؟»

ایشان فرمود: «هذا من علم الله و علم رسوله و علم أمير المؤمنين، این ها از علم خداوند و علم پیامبر ﷺ و علم امیر المومنین علیؑ است.» الهدایة الکبری؛ ص ۱۹۷-۱۹۸؛ ذیل باب چهارم.

امام حسن عسکری علیؑ وقتی درباره‌ی قائم منتظر عجل الله فرجه از او سؤال شد فرمود: «ألسنا قد قلنا لكم لا تسألونا عن علم الغیب فتخرج ما علمنا منه إلیکم فیسمعه من لا یطیق استماعه فیکفر، مگر ما به شما نگفتیم درباره‌ی علم غیب از ما سؤال نکنید؟ چرا که ما آن چه را از آن می‌دانیم بیان می‌کنیم و در آن صورت عده ای از شما که طاقت آن را ندارند آن را می‌شنوند و کافر می‌شوند.» الهدایة الکبری؛ ص ۳۳۴؛ باب ۱۳.

از امام زین العابدین علیؑ نقل است که فرمود: «ألا إن للعبد أربع أعین: عینان یبصر بهما أمر دینه و دنیا، و عینان یبصر بهما أمر آخرته، فإذا أراد الله بعد خیراً فتح له العینین فی قلبه فأبصر بهما الغیب فی أمر آخرته [و أمر آخرته]، بدانید که هر بنده ای چهار چشم دارد. با دو چشم از آن ها امور دین و دنیای خود را می‌بیند و با دو چشم دیگر امور آخرت خود را می‌بیند. وقتی خداوند برای بنده ای خیر بخواهد دو چشم او را که در قلبش است برای او باز می‌کند و او با آن ها امور غیبی آخرت خود را می‌بیند. خصال؛ ج ۱، ص ۲۴۰؛ ح ۹۰؛ باب چهارم.

مبتقی هندی در کنز العمال با این عبارت آن را نقل می‌کند: «ما من عبد إلّا و فی وجهه عینان یبصر بهما أمر الدنیا، و عینان فی قلبه یبصر بهما أمر الآخرة، فإذا أراد بعد خیراً فتح عینیه اللتین فی قلبه: فأبصر بهما ما وعده بالغیب، فأمن بالغیب علی الغیب، هر بنده ای دو چشم در صورت خود دارد که با آن ها امور دنیای خود را می‌بیند و دو چشم در قلب خود دارد که با آن ها امور آخرت خود را می‌بیند و وقتی خداوند برای بنده ای خیر بخواهد، آن دو چشمی را که در قلب اوست، برایش باز می‌کند و او با آن دو، آن چه را خداوند در غیب وعده داده است می‌بیند و با این اطلاع از غیب به غیب ایمان می‌آورد.» کنز العمال؛ ج ۲، ص ۴۲؛ ح ۳۰۴۳.

در داستان ابو یوسف و محمد بن حسن، دو تن از صحابی ابو حنیفه مطلبی وجود دارد؛ که علم امام کاظم علیؑ از غیب را تأکید می‌کند. آن جا که یکی از این دو نفر به دیگری گفت نزد امام آمدیم تا درباره‌ی فرائض و سنت از او سؤال کنیم اما او از علم غیب مطلب را مطرح کرد.

از امام سؤال کردند: «که از کجا فهمیدید که این مرد که نگهبان شما بود امشب از دنیا خواهد رفت؟»  
 امام فرمود: «من الباب الذی أخبر بعلمه رسول الله ﷺ علی بن ابی طالب علیه السلام، از همان بابی که  
 پیامبر صلی الله علیه و آله علم آن را به علی بن ابیطالب علیه السلام عطا فرمود.» الخرائج و الجرائح؛ ص ۲۸۷-۲۸۸؛ باب  
 هشتم.

نیز در داستان خبر دادن امام رضا علیه السلام به ابن هذاب درباره‌ی آن چه در او می‌گذرد به منظور برطرف  
 کردن شک او در این باب که حضرت فرمود: «إن أخبرتك أنك ستبلى فی هذه الأيام بذی رحم لک  
 کنت مصداقاً لی؟ آیا اگر به تو خبر بدهم که تو در این روزها به یکی از خویشاوندان خود مبتلی  
 می‌شوی به من ایمان خواهی آورد؟»

گفت: «نه چرا که غیب را جز خداوند کسی نمی‌داند.»

فرمود: «أولیس الله یقول: ﴿عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا﴾ فرسول الله ﷺ عند الله مرتضی، و  
 نحن ورثة ذلک الرسول الذی أطلعه الله علی ما یشاء من غیبه، فعلمنا ما کان و ما یکون إلی یوم  
 القيامة، و إن الذی أخبرتك یا ابن هذاب لکائن إلی خمسة أيام، فإن لم یصح ما قلت فبهذه المدة، و  
 إلّا فإنی کذاب مفتر، و إن صح فتعلم أنك الراد علی الله و علی رسوله.

و لک دلالة أخرى فتصاب ببصرک و تصیر مکفوفاً فلا تبصر سهلاً و لا جبلاً و هذا کائن بعد أيام.  
 و لک عندی دلالة أخرى أنك ستحلف یمیناً کاذبة فتضرب بالبرص، مگر خداوند نمی‌گوید: «علم  
 الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا إلّا ما من ارتضی من رسول» پس رسول الله ﷺ نزد خداوند مرضی  
 است و ما وارثان آن رسول هستیم، که خداوند او را بر آن چه از غیب خود می‌خواهد، مطلع نموده  
 است. پس او حوادثی را که تا کنون اتفاق افتاده است و در آینده تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد را  
 به ما تعلیم داده است و چیزی که به تو خبر دادم ای پسر هذاب تا پنج روز دیگر اتفاق خواهد افتاد،  
 اگر مطلبی که گفتم در این مدت صحیح نبود در این صورت من دروغ گو و تهمت زننده خواهم بود و  
 اگر صحیح بود، بدان که تو بر خداوند و بر رسول او مرتد شده‌ای. نشانه‌ی دیگری برایت می‌گویم، که  
 تو در چشم هایت دچار بیماری می‌شوی و چشم هایت بسته می‌شود و نمی‌توانی صحرا و کوه را  
 ببینی و این اتفاق چند روز دیگر رخ می‌دهد.»



نشانه‌ی دیگری نیز از تو دارم و آن این که تو به زودی یک سوگند دروغ می‌خوری و به بیماری برص مبتلا خواهی شد.»

محمد بن فضل می‌گوید: «به خداوند سوگند! همه‌ی این موارد برای ابن هذاب پیش آمد.» الخرائج و الجرائح؛ ص ۳۰۶؛ باب نهم.

می‌گویم این روایت تصریح در علم غیب است و کسی جز ناصبی آن را انکار نمی‌کند.

از امیر المومنین علیه السلام در خطبه‌ی نقل است که فرمود: «والإمام یا طارق بشر ملکی و جسد سماوی، و أمر إلهی و روح قدسی، و مقام علیّ و نور جلیّ و سرّ خفیّ، فهو ملک الذات إلهی الصفات، زائد الحسنات عالم بالمغیبات؛ خصّاً من ربّ العالمین و نصّاً من الصادق الأمين، ای مخاطب! امام یک بشر ملکوتی و جسم آسمانی و امر الهی و روح قدسی و مقام عالی و نور آشکار و راز پنهان است. پس او در ذات خود فرشته است و در صفات خود الهی است و در حسنات زیادت پیدا می‌کند و از غیب مطلع است و این اختصاصی از طرف پروردگار جهانیان و تصریحی از طرف پیامبر راستگوی امانتدار است.» بحار الانوار؛ ج ۲۵، ص ۱۷۲؛ ح ۳۸؛ باب صفات امام.

از امام جواد علیه السلام نقل است: «که وقتی به أم فضل دختر مأمون درباره‌ی بیماری اش در عادت زنانه خبر داد او گفت: کسی جز خداوند علم غیب را نمی‌داند.»

حضرت فرمود: «و إنا أعلمه من علم الله تعالی، و من نیز آن را از علم خداوند متعال می‌دانم.» الارشاد الی ولایة الفقیه؛ ص ۲۵۴.

می‌گویم: «این روایت دیگری است که بر علم غیب آن‌ها تصریح دارد پس غافل نشو و شک را از دل خود بیرون کن.»

در خطبه‌ی امیر المومنین که صفات امام را مطرح می‌کند آمده است: «و یبلس الهیة و علم الضمیر، و یطلع علی الغیب و یعطی التصرف علی الإطلاق، امام لباس هیبت و علم درون دارد و بر غیب مطلع است و دارای حق تصرف مطلق است.» مشارق انوار الیقین؛ ص ۱۱۵.

این علاوه بر روایت‌های خبر دادن آن‌ها از امور غیبی است، که این جا محل ذکر آن نیست.

خداوند متعال می‌فرماید: «عالم الغیب فلا یشهر علی غیبه احدا إلما من ارتضى من رسول» جن، آیهی ۲۶.

امام رضا علیه السلام به عمرو بن هذاب وقتی علم غیب را از ائمه علیهم السلام نفی کرد با این سخن برای او استدلال کرد: «إن رسول الله هو المرتضى عند الله، ونحن ورثة ذلك الرسول الذي أطلعه الله على غیبه فعلمنا ما كان وما يكون إلى يوم القيامة، رسول خدا همان مرضی خداوند است و ما وارثان آن رسول هستیم که خداوند او را بر علم غیب خود مطلع کرده است. پس او حوادثی را که تا کنون اتفاق افتاده است و در آینده تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد را به ما تعلیم داده است.» بحار الانوار؛ ج ۱۲، ص ۲۲ و ج ۱۵، ص ۷۴.

امام باقر علیه السلام فرمود: «إلّا من ارتضى من رسول و كان والله محمد ممن ارتضاه، الا من ارتضى من رسول؛ به خدا سوگند! محمد از کسانی است که خداوند از او راضی است.» الارشاد الی ولاية الفقیه؛ ص ۲۵۷ و شبیه به آن در الخرائج و الجرائح؛ ص ۳۰۶.

خداوند فرمود: «ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ» آل عمران؛ آیهی ۴۴. هود؛ آیهی ۴۹. یوسف؛ آیهی ۱۰۲.

خداوند فرمود: «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» نساء؛ آیهی ۱۱۳. این اعم از علم غیب است. «وَكُلُّ شَيْءٍ أَخَصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» یس؛ آیهی ۱۲ و امام مبین همان امیر المؤمنین علی علیه السلام است. ینابیع الموده؛ ج ۱، ص ۷۷؛ چاپ اسلامبول و ص ۸۷؛ چاپ نجف و تفسیر نور الثقلین؛ ج ۴، ص ۳۷۹ مورد الآیه و الهدایة الکبری؛ ص ۹۸ باب دوم و انوار نعمانیه؛ ج ۱، ص ۴۷ و ج ۲، ص ۱۸.

خداوند متعال فرمود: «يَغْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ أَصْغَرَ مِنْ ذَٰلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» یونس؛ آیه ۶۱ و سبأ؛ آیهی ۳.

خداوند فرمود: «وَكُلُّ شَيْءٍ أَخَصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» نبأ؛ آیهی ۲۹ و آن ها کتاب مبین هستند. ینابیع الموده؛ ج ۱، ص ۸۱؛ چاپ نجف و ج ۱، ص ۷۱؛ چاپ ترکیه و مشارق انوار الیقین؛ ص ۱۳۶.

خدای تعالی فرمود: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» اعراف؛ آیهی ۱۵۶.

علم غیب از چند جهت برای آنها واجب است: اول این که خداوند سبحان در لوح محفوظ حوادثی که اتفاق افتاده است و آن چه اتفاق خواهد افتاد را ثبت کرده است و بعد برای هر پیامبر و وصی به مقداری که مربوط به آنها است، تا زمان ظهور شریعت بعدی، علم آن را در اختیارشان گذاشته است. تا این که رسولان را با نفر آغازین آنها به پایان رسانید و شریعت‌ها را با شریعت خاتم به پایان رسانید. واجب است که او علم قبل از خود و بعد از خود تا روز قیامت را بداند برای این که او خاتم است. چرا که کتاب او جامع و مانع است و بعد او در شب معراج وقتی به مقام رفیع رسید و قاب قوسین او آدنی بود و بر لوح محفوظ در مقام و آگاهی بالاتر قرار گرفت و از اسرار الهی که در لوح محفوظ نبود، مورد خطاب قرار گرفت. در این صورت علم غیب اول و آخر نزد اوست و برای اوست<sup>۱</sup>، بلکه او خودش لوح

از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه نقل است که فرمود: «علم الإمام، و وسع علمه الذی هو من علمه کل شیء، منظور از رحمت علم امام است و علم او وسیع است و همه‌ی اشیا از علم او موجود هستند.» نور الثقلین؛ ج ۲، ص ۷۸؛ ح ۲۸۸ از کافی.

امیر المومنین علیه السلام فرمود: «أنا رحمة الله التي وسعت كل شیء، من رحمت خداوند هستم که همه‌ی اشیا را شامل شده است.» الهدایة الکبری؛ ص ۴۰۰.

۱. صحیح است که زمان علم داشتن آنها عالم انوار است و در کتاب علم آل محمد علیهم السلام آن را مفصل توضیح داده ایم و اکنون خلاصه‌ی آن را می‌آوریم:

زمان علم آل محمد علیهم السلام

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نبئت و آدم بین الروح والجسد» و «جبت النبوة لی و آدم بین الروح والجسد» «كنت نبياً و آدم بین الروح والجسد.» وقتی من به پیامبری رسیدم آدم هنوز بین روح و جسد بود، وقتی نبوت بر من واجب شد آدم بین روح و جسم قرار داشت، من پیامبر بودم وقتی که آدم بین روح و جسم بود.» فضائل ابن شاذان؛ ص ۲۳۴ کنز العمال؛ ج ۱۲، ص ۴۲۶؛ ح ۳۵۵۸۴ و ج ۱۱، ص ۴۰۹-

۴۵۰: ح ۳۲۱۱۵ و ۳۱۹۱۷ و شریعت اجری: ۴۱۶-۴۲۱ - چند حدیث - و الشفاء: ج ۱، ص ۱۶۶ و سنن ترمذی: ج ۵، ص ۵۸۵ المعجم الكبير: ج ۲۰، ص ۳۵۳ و الفردوس بمأثور الخطاب: ج ۲۳، ص ۲۸۴: ح ۴۸۵۴.

پس این که حضرت در آن هنگام پیامبر بوده است و به او خبر داده می شده است. کاملاً واضح است و دلالت بر این دارد که او در آن عالم علوم را دریافت می کرده است چرا که محال است خداوند او را نبی قرار داده باشد و به او نبأ داده باشد اما او فاقد علم بوده باشد.

از امام باقر علیه السلام نقل است که فرمود: «إن الله أول ما خلق محمداً و عترته الهداة المهديين، فكانوا أشباح نور بين يدي الله، أولین چیزی که خداوند آفرید محمد و عترت هدایت کننده و هدایت شده‌ی او بود و آن ها شبح های نور در برابر خداوند بودند.»

گفتم: «شبح چیست؟»

فرمود: «ظَلَّ النور أبدان نورانية بلا أرواح، و كان مؤيداً بروح واحدة هي روح القدس، سايه‌ی نور در بدن های نورانی که فاقد روح بودند سایه انداخت و این اشباح با روح واحدی مؤید بودند و آن روح القدس بود.» اصول الكافي: ج ۱، ص ۳۴۳۴۲: ح ۱۰. میلاد پیامبر -

امام عسکری علیه السلام فرمود: «هذا روح القدس الموكل بالائمة عليها السلام يوفقهم و يسددهم و يزينهم بالعلم، این روح القدس است که موکل بر ائمه عليهم السلام است و آن ها را موفق می کند و کمک می کند و آن ها را به علم می آراید.» انوار النعمانية: ج ۲، ص ۱۸.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: «فلما أراد أن يخلق الخلق نشرهم بين يديه فقال لهم من ربكم؟ فكان أول من نطق رسول الله و أمير المؤمنين و الائمة عليهم السلام فقالوا: أنت ربنا، فحملهم العلم والدين، ثم قال للملائكة: هؤلاء حملة علمي و ديني و أمنائي في خلقي و هم المسؤولون، و قتی خداوند اراده کرد مخلوقات را خلق کند آن ها در برابر خود منتشر کرد و به آن ها گفت: «چه کسی پروردگار شماست؟»

اولین کسی که سخن گفت پیامبر و امیر المؤمنین و ائمه عليهم السلام بودند و گفتند: «تو پروردگار ما هستی.» خداوند به آن ها علم و دین عطا فرمود و بعد به ملائکه گفت: «آن ها حاملان علم من و دین من و

امانت داران من در بین مخلوقاتم هستند و آن ها مورد سؤال قرار خواهند گرفت.» بحار الانوار؛ ج ۱۵، ص ۱۶؛ باب آغاز خلقت پیامبر؛ ح ۲۲ و ج ۲۶، ص ۲۷۷؛ ح ۱۹ باب برتری آن ها بر پیامبران و توحید صدوق؛ ص ۳۱۹ باب معنای ﴿وكان عرشه على الماء﴾؛ عرش خداوند بر روی آب قرار داشت. ح ۱؛ باب ۳۴۹؛ چاپ قم.

پیامبر ﷺ در حدیثی فرمود: «ثم جعلنا عن يمين العرش، ثم خلق الملائكة فهللت الملائكة، و كبرنا فكبرت الملائكة، و كان ذلك من تعليمي و تعليم علي، و كان ذلك في علم الله السابق أن الملائكة تتعلم من التسبيح والتهليل، و كل شيء يسبح لله و يكبره و يهلله بتعليمي و تعليم علي، و بعد ما در سمت راست عرش قرار داده شدیم و بعد ملائکه آفریده شدند و ما تهلیل گفتیم و ملائکه نیز تهلیل گفتند و ما تکبیر گفتیم و ملائکه نیز تکبیر گفتند و این حاصل تعلیم من و تعلیم علی بود و در علم خداوند از قبل معلوم بود که ملائکه تسبیح و تهلیل را از ما یاد می گیرند و هر چیزی که خداوند را تسبیح می گوید و تکبیر می گوید و تهلیل می گوید آن را از تعلیم من و تعلیم علی آموخته است.» بحار الانوار؛ ج ۲۶، ص ۳۴۵؛ باب برتری پیامبر و آل او؛ ح ۱۸ و مشارق انوار الیقین؛ ص ۴۰ و انوار النعمانیه؛ ج ۱، ص ۲۲.

پیامبر ﷺ فرمود: «يا علي نحن أفضل (من الملائكة) خير خليفة الله على بسط الأرض و خيرة الله المقربين، و كيف لا نكون خيراً منهم؟ و قد سبقناهم إلى معرفة الله و توحیده؟! فبنا عرفوا الله و بنا عبدوا الله و بنا اهدوا السبيل إلى معرفة الله، ای علی! ما برتر از (فرشتگان هستیم) ما برترین مخلوقات خداوند در سطح زمین و برگزیدگان مقرب خداوند هستیم و چرا از آن ها برتر نباشیم؟ وقتی که ما در معرفت خداوند و توحید او بر آن ها پیشی گرفته ایم؟ پس آن ها به وسیلهی ما خداوند را شناختند و به وسیلهی ما خداوند را عبادت کردند و به وسیلهی ما راه معرفت خداوند را پیدا کردند.» بحار الانوار؛ ج ۲۶، ص ۳۴۹ - ۳۵۰؛ ح ۳۳.

امام صادق علیه السلام فرمود: «نحن شجرة النبوة و معدن الرسالة، و نحن عهد الله و نحن ذمة الله، لم نزل أنواراً حول العرش نسبح فيسبح أهل السماء لتسبيحنا، فلما نزلنا إلى الأرض سبّحنا فسبح أهل الأرض؛ فكل علم خرج إلى أهل السموات والأرض فمنا و عنّا، ما درخت نبوت و معدن رسالت هستیم و ما

میثاق خداوند و ذمه‌ی او هستیم ما نورهایی به دور عرش بودیم که تسبیح می‌گفتیم و اهل آسمان با تسبیح ما تسبیح می‌گفتند و وقتی بر زمین نازل شدیم تسبیح گفتیم و اهل زمین نیز تسبیح گفتند. پس هر علمی که برای اهل آسمان ها و زمین آشکار می‌شود. از ما و از جانب ما است.» بحار الانوار؛ ج ۲۵، ص ۲۴؛ ح ۴۱ و مشارق انوار الیقین؛ ص ۴۵.

از امام صادق علیه السلام نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ اللَّهَ مَثَلُ لِي أُمَّتِي فِي الطِّينِ وَ عَلَّمَتِ الْأَسْمَاءَ كَمَا عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند امت مرا در حالت گل برای من به تجسم در آورد و من اسماء به من تعلیم داده شد. همان طور که خداوند همه‌ی اسماء را به آدم آموخت.» بصائر الدرجات؛ ص ۷۸۵؛ باب این که حضرت همه‌ی کسانی که آن ها را در عالم سایه دید شناخته است؛ ح ۷.

از امام باقر علیه السلام نقل است که فرمود: «إِنَّ رَبِّي مَثَلُ لِي أُمَّتِي فِي الطِّينِ وَ عَلَّمَنِي أَسْمَاءَ الْأَنْبِيَاءِ - وَ فِي نَسْخَةِ الْأَشْيَاءِ - كَمَا عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا فَمَرَّبَنِي أَصْحَابَ الرَّايَاتِ، فاستغفرت لعلی و شیعتہ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پروردگار من امت مرا در حالت گل برای من به تجسم در آورد و اسامی پیامبران را به من تعلیم داد - و در نسخه ای اسامی اشیاء را به من تعلیم داد، همان طور که همه‌ی اسماء را به آدم تعلیم داد و من رهبران فرقه های مختلف را دیدم و برای علی و شیعیانش طلب مغفرت کردم.» بصائر الدرجات؛ ص ۷۸۶؛ باب این که حضرت کسانی را که در عالم سایه دید شناخته است؛ ح ۱۵.

امام جواد علیه السلام فرمود: «أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الرِّضَا أَنَا الْجَوَادُ، أَنَا الْعَالِمُ بِأَنْسَابِ النَّاسِ فِي الْأَصْلَابِ أَنَا أَعْلَمُ بِسَرَايِرِكُمْ فَظَوَاهِرِكُمْ، وَ مَا أَنْتُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ، عَلِمَ مِنْحَنَا بِهِ مِنْ قَبْلِ خَلْقِ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ فِي الْهَدَايَةِ الْكُبْرَى: عَلِمَ أَوْرَثَاهُ اللَّهُ قَبْلَ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ، وَ بَعْدَ فَنَاءِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ، وَ لَوْ لَا تَظَاهَرُ أَهْلُ الْبَاطِلِ وَ دَوْلَةُ أَهْلِ الضَّلَالَةِ، وَ وَثُبُ أَهْلِ الشُّكِّ؛ لَقُلْتُ قَوْلًا تَعْجِبُ مِنْهُ الْأَوَّلُونَ وَ الْآخِرُونَ؛ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا هَسْتُمْ. مِنْ جَوَادِ هَسْتُمْ. مِنْ عَالَمٍ بِنَسَبِ هَيْ مَرْدَمِ كِهْ دَر صَلْبِ هَا هَسْتَنْد، هَسْتُمْ. مِنْ عَالَمٍ بِه اسرار شما و آشکار شما هستم. و این که سرنوشت شما چگونه خواهد بود و این علمی است که به ما عطا شده است. قبل از این که همه‌ی مخلوقات آفریده شده باشند، در هدایه الکبری. و این علمی است که قبل از آفرینش همه‌ی مخلوقات و بعد از نابودی آسمان ها و زمین

خداوند آن را به ما ارث رسانده است، اگر نبود که اهل باطل و دولت های اهل گمراهی حاکم هستند و عده ای که اهل شک هستند جان مرا تهدید می کردند سخنی می گفتم که اولین و آخرین از آن تعجب می کردند.

و بعد دست شریف خود را بر دهانش گذاشت و فرمود: «یا محمد اصمت کما صمت آباؤک من قبل، ای محمد! سکوت کن. همان طور که پدرانت قبل از تو سکوت کردند.»

مشارق انوار الیقین؛ ص ۹۸؛ فصل یازدهم و هدایة الکبری؛ ص ۲۹۶؛ باب ۱۱.

صاحب بستان الکرامۃ نقل می کند: «پیامبر ﷺ نشستۀ بود و جبرئیل نزد او بود و علی علیه السلام وارد شد و جبرئیل به احترام او از جا برخاست.»

پیامبر ﷺ فرمود: «أتقوم لهذا الفتی؟، آیا برای این جوان از جا بلند می شوی؟»

جبرئیل گفت: «بله او بر من حق تعلیم دارد.»

پیامبر فرمود: «کیف ذلک التعلیم یا جبرائیل؟، ای جبرئیل! این تعلیم چگونه بوده است؟»

گفت: «وقتی خداوند متعال مرا آفرید از من سؤال کرد تو کیستی و اسم تو چیست و من کیستم و اسم من چیست؟»

من در جواب دادن متحیر بودم و سکوت کرده بودم و بعد این جوان در عالم انوار حاضر شد و جواب را به من تعلیم داد و گفت: «أنت ربی الجلیل و اسمک الجلیل و أنا العبد الذلیل و اسمی جبرائیل، بگو تو پروردگار جلیل من هستی و اسم تو جلیل است و من عبد ذلیل هستم و اسم من جبرئیل است. به همین خاطر برای او از جا بلند شدم و او را اکرام کردم.» انوار النعمانیة؛ ج ۱، ص ۱۵.

صفوری را از امیر المومنین علیه السلام نقل کرده ست که: «سلونی قبل أن تفقدونی عن علم لا يعرفه جبرائیل و میکائیل، از من سؤال پرسید قبل از آن که مرا از دست بدهید و درباره ی علوم ی پرسید که نه جبرئیل می داند و نه میکائیل.» نزهة المجالس؛ ج ۲، ص ۱۲۹؛ چاپ تقدم علمیه در مصر؛ سال ۱۳۳۰ هـ، و ج ۲، ص ۱۴۴؛ چاپ بیروت. مکتبه ی شعبانیه کپی شده از الازهر مصر؛ سال ۱۳۴۶ هـ.

محبی الدین ابن عربی در خطبه ی فتوحات مکیه با این جمله به آن اشاره می کند: حمد خدایی که انسان کامل را معلم ملائکه قرار داد و به دست او طبقات فضا را به جریان انداخت.

محفوظ است؛ چرا که وجود او سابق بر وجود و امتداد دهنده‌ی وجود همه چیز است. پس علم اتفاقاتی که افتاده است و اتفاق خواهد افتاد نزد او و نزد اوصیاء او موجود است.

استدلال جاهلان و تأکید مقلدان بر این سخن: «من از پشت این دیوار بی اطلاع هستم، مگر آن چه که پروردگارم به من تعلیم داده باشد.» دارای اسرار زیادی می‌باشد.

اول این که حضرت شهادت داده است که علم او از جانب خداوندی است که او را برگزیده و انتخاب کرده است. دوم آنکه این سخن: «نمی‌دانم.» معنایش این است که من به علم نطق نمی‌کنم؛ هر چند درباره‌ی پشت این دیوار باشد. مگر آن که به آن دستور داده شوم، چرا که حضرت وقتی سؤالی از او می‌شد، منتظر دستور غیب می‌شد و آن‌ها می‌گفتند: «او تعلیم داده می‌شود و مجنون است.» پس اگر قبل از آن که از او سؤال پرسیده شود و یا قبل از آن که دستورش به او داده بشود، حضرت

---

در سخن امام صادق علیه السلام با مفضل است بعد از آن که حضرت درباره‌ی مراجعه‌ی اصحاب کساء و شکایت آن‌ها به پیامبر درباره‌ی مشکلی که برایشان پیش آمده بود صحبت کرد فرمود: «یا فِضَّةُ لَقَدْ عَرَفَهُ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَرَفَ الْحُسَيْنُ الْيَوْمَ بِهَذَا الْفَعْلِ وَنَحْنُ فِي نَوْرِ أَظْلَةِ أَنْوَارِ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ، امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام به فِضَّة فرمود: ای فِضَّة! پیامبر و حسین از حادثه‌ای که امروز اتفاق افتاد. ضربه خوردن حضرت فاطمه و سقط شدن محسن. مطلع بودند آن زمان که ما در نور سایه‌ها نورهایی در سمت راست عرش بودیم. هدایة الکبری؛ ص ۴۰۸؛ باب ۱۴.

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «فَی قَابَ قَوْسَیْنِ عَلَمَنِی اللَّهُ الْقُرْآنَ وَ عَلَمَنِی اللَّهُ عِلْمَ الْأَوَّلِیْنَ، در قاب قوسین خداوند قرآن را به من تعلیم داد و خداوند علم اولین را به من تعلیم داد.» لوامع أنوار الکوکب الدری؛ ج ۱، ص ۱۱۷-۱۱۸.



سخنی بر زبان می‌آورد و ادعایی مطرح می‌کرد، در این صورت عکس العمل آنها این بود که او را متهم به سحر و کهنات می‌کردند و این منافی با حکمت است و وقتی از حضرت سؤالی می‌شد صبر می‌کرد تا دستور برای او صادر شود، تا به این شکل گمان ملحدین درباره‌ی خود را دفع کند و چه طور ممکن است علم غیب و کرامت‌ها از آنها پنهان باشد در حالی که آنها خلیفه‌های خداوند بر مخلوقات و امانتداران او بر حقائق هستند؟ وای بر منکر و منافق از این رو (فصل اول) در اسرار پیامبر مصطفی و بعد آل برگزیده‌ی او است.

## اسرار پیامبر اعظم ﷺ

از آن جمله اسرار تولد حضرت است؛ زیاد بن منذر از لیث بن سعید می‌گوید: «به بزرگ احبار که نزد معاویه بود گفتم: «شما از کیفیت تولد پیامبر ﷺ چه می‌دانید؟ و آیا برای عترت او فضیلتی قائل هستید؟» این فرد به معاویه توجهی کرد، تا ببیند او در چه حالی است و خداوند معاویه را به سخن آورد و گفت: «بگو ای ابو اسحاق!» و او گفت: «من هفتاد و دو کتاب که از آسمان نازل شده است و صحیفه‌ی دانیال را خوانده‌ام و در همه‌ی آن‌ها نحوه‌ی تولد او و تولد عترت او را دیده‌ام و اسم او شناخته شده است و هیچ پیامبری متولد نشده است که فرشتگان در زمان تولدش نازل شده باشند. غیر از عیسی و احمد، و بر هیچ زن انسانی در هنگام زایمان پرده زده نشده است. غیر از مریم و آمنه، و علامت بارداری او این بود، که یک منادی در شبی که آمنه علیها السلام او را باردار شد ندا کرد: «ای اهل آسمان! بشارت باد، که امشب احمد در رحم قرار گرفت، و همین طور در زمین و حتی در دریاها. در آن هنگام هیچ جنبنده‌ای و هیچ پرنده‌ای باقی نماند، مگر آن که از تولد او مطلع شد، و در شب ولادت او در بهشت هفتاد هزار قصر از یاقوت قرمز و هفتاد هزار قصر از مروارید تازه ساخته شد، و نام آن‌ها را قصرهای ولادت نامیدند، و به بهشت گفته شد: «شادمانی کن و خود را زینت کن، چرا که پیامبر اولیای تو متولد شده است.»

بهشت در آن هنگام خندید و تا روز قیامت خندان خواهد بود و شنیده ایم که یکی از نهنگ‌های دریا که طموسا نام دارد و سید نهنگ‌ها است، دارای هفتصد هزار دم است، که بر روی هفتصد هزار گاو راه می‌رود و هر یک از آن نهنگ‌ها بزرگ‌تر

از دنیا است و هر گاو از آن‌ها دارای هزار شاخ از زمرد سبز است، که از تولد حضرت به شدت خوشحال است و اگر خداوند متعال او را ثابت قرار نمی‌داد از این خوشحالی زیر و رو می‌شد. شنیده ایم که آن هنگام هر کوهی همتای خود را می‌دید به او بشارت می‌داده است و می‌گفته: «لا اله الا الله». همه‌ی کوه‌ها در برابر کوه ابو قبیس خضوع می‌کنند، به خاطر کرامت محمد ﷺ، و درخت‌ها چهل روز با شاخه‌های خود و گل‌ها و میوه‌های خود در خوش حالی از تولد او تقدیس می‌گفتند، بین آسمان و زمین هفتاد ستون از نور زده شد، آدم از تولد او بشارت دریافت کرد و با این بشارت هفتاد برابر بر زیبایی اش افزوده شد.

من شنیده‌ام که کوثر از خوش حالی تولد او به خروش آمده است و آب او موج زده است، تا آن جا که هزار قصر از قصرهای بهشت را از یاقوت و مروارید پر کرده است. در نثار تولد او، و دست و پای ابلیس را بستند و بر روی زمین کشاندند و به مدت چهل روز در حفره‌ای انداختند، تمام بت‌ها تعظیم کردند و فریاد کشیدند و از طرف کعبه صدایی شنیدند که می‌گوید:

«ای قریش! فرد بشارت دهنده نزد شما آمد. فرد انذار کننده نزد شما آمد. او دارای عمر ابدی و دارای نیزه‌ی بزرگ است. او خاتم پیامبران است، ما، در کتاب‌ها می‌بینیم که عترت او بهترین بشر هستند و مردم هم چنان از عذاب در امان هستند. تا وقتی که عترت او در دنیا حضور دارند.» معاویه گفت: «ای ابا اسحاق! عترت او چه کسانی هستند؟» گفت: «از فرزندان فاطمه هستند. معاویه چهره اش را اخمو کرد و لب‌های خود را گاز گرفت و از جای خود بلند شد.»<sup>۱</sup>

از جمله از خصوصیت‌های تولد حضرت آن چیزی است که در انجیل آمده

۱. این حدیث طولانی در بحار؛ ج ۱۵، ص ۲۶۱؛ ح ۱۲. با اندکی تفاوت در برخی الفاظ است.

است: «ای عیسی! در کار من تلاش کن و خسته نشو، و گوش کن و اطاعت کن ای پسر آن زن پاک و بتول! من تو را بدون نطفه‌ی انسان آفریدم. تا نشانه‌ای برای جهانیان باشی. پس فقط مرا پرستش کن و فقط بر من توکل کن. این کتاب را با قدرت در اختیار بگیر و با زبان سریانی به اهل سویه بشارت بده و انسان‌های پیش روی خود بگو که من خداوند ماندگار هستم و شما باید آن پیامبر را که صاحب شتر است تصدیق کنید. او که پیامبر امی است و صاحب زره و تاج یعنی عمامه است و صاحب الاغ و هراوه یعنی عصای چوب درخت است و چشم‌هایش درشت است و پیشانی اش بلند است و گونه‌هایش روشن است و بینی اش کشیده است و دندان‌هایش از هم جدا است، و گویا گردن او پارچ نقره است، گویا قطرات روغن در پیشانی او می‌غلطد، با رنگ سبزه، وقتی راه می‌رود گویا از صخره جدا می‌شود و از سرایشی می‌افتد، عرق او در چهره اش مانند مروارید و یا عطر مشک است، تا قبل از او و بعد از او مانند او دیده نشده و نخواهد شد. او نکاح کننده‌ی زنان است، و فرزندان او اندک هستند، و نسل او از دختری مبارک است که در بهشت خانه‌ای دارد از نی، که خشک نیست، کسی در آخر الزمان کفیل او می‌شود. مانند زکریا که کفالت مادر تو را بر عهده گرفت. او دارای دو جوجه است که به شهادت می‌رسند، سخن او قرآن و دین او اسلام و من سلام هستم. خوشا به حال کسی که در زمان او حضور داشته باشد، و سخن او را بشنود.»<sup>۱</sup>

از آن جمله است آن چه ابن عباس از پیامبر درباره‌ی سخن گفتن او از غیب و خبر دادن از حوادث نقل می‌کند که می‌گوید: «در حجة الوداع با پیامبر ﷺ حج

---

۱. بحار الانوار؛ ج ۱۴، ص ۲۸۴؛ ح ۶ و در آن جا، در برخی عبارات؛ تفاوت دارد. مثل دهن که در آنجا ذهب است.

انجام دادیم و حضرت نزد کعبه رفت تا این که حلقه‌ی درب کعبه را گرفت و بعد چهره اش را به سوی ما گرداند و چهره اش مانند خورشید هنگام ظهر بود و بعد فرمود: «ألا أخبركم بأشراط الساعة؟» آیا نمی‌خواهید شروط وقوع قیامت را برایتان بگویم؟

گفتیم: «بله‌ای پیامبر!»

فرمود: «إنَّ من اشراط الساعة إضاعة الصلاة، و اتباع الشهوات، و تعظیم المال، و بيع الدين بالدنيا فعندها يذوب قلب المؤمن في جوفه كما يذوب الملح في الماء، ممّا يرى من المنكر فلا يستطيع إنكاره. از شرط‌های قیامت این است، که نماز ضایع می‌شود. از شهوت‌ها پیروی می‌شود، ثروت داشتن مهم شمرده می‌شود، دین را به دنیا می‌فروشند. در این هنگام قلب فرد مؤمن در دلش آب می‌شود. مانند حل شدن نمک در آب، به خاطر منکراتی که می‌بیند و توان نهی از منکر را ندارد. در این لحظه سلمان گفت: «ای پیامبر! آیا همه‌ی این‌ها اتفاق می‌افتد؟» فرمود:

«إی والذي نفس محمد بيده، فعندها يليهم من الأمراء الجور والوزراء الفسق، والعرفاء الظلم، والأمناء الخيانة، فعندها يكون المنكر معروفاً و المعروف منكراً، و يصدّق الكاذب و يكذّب الصادق، و تتأمّر النساء و تشاور الإماء و تعلو الصبيان المنابر، و يكون الفجور طرفاً، و الزكاة مغرماً و النفي مغنماً، و يجفو الرجل والديه و يبتر صديقه، و يطلع الكوكب المذنب فعندها تشارك المرأة زوجها في التجارة، و يكون المطر فيضاً فإذا دخلت السوق فلا ترى إلّا ذاماً لربّه، هذا يقول: لم أبع شيئاً، و هذا يقول: لم أربح شيئاً، فعندها يملكهم قوم إن تكلموا قتلوهم، و إن سكتوا استباحوهم، يسفكون دماء هم و يملؤون قلوبهم رعباً، فلا تراهم إلّا خائفين مرعوبين، فعندها يؤتى بشيء من المشرق و شيء من المغرب، فالويل لضعفاء أمتي منهم و الويل لهم من الله، لا يرحمون صغيراً و لا يوقرون كبيراً، قلوبهم قلوب الشياطين، فعندها يلتقي الرجال بالرجال، و النساء بالنساء،

و یغار علی الغلام کما یغار علی الجارية فی بیت أهلها، و تشبه الرجال بالنساء والنساء بالرجال، و تعلق الفروج السروج، فعلى أولئك من أمتى لعنة الله، فعندها تزخرف المساجد والمصاحف، و تعلق المنابر و تكثر الصفوف، قلوب متباغضة، و ألسن مختلفة، فعندها تحلى ذكور أمتى بالذهب، و یلبسون الحریر والديباج و يظهر الربا و يتعاملون بالرشوة، و يستعملون الغيبة، فعندها یكثر الطلاق، فلا یقام لله حدّ فعندها بحجّ ملوك أمتى للنزعة، و تحجّ أوساطهم للتجارة، و تحجّ فقراؤهم للرياء والسمعة، فعندها يتعلمون القرآن لغير الله و يتخذونه مزامیر و يتفقهون للجدال، و یكثر أولاد الزنا و یعفون بالقرآن، و يتهافتون علی الدنيا، فإذا انتهكت المحارم، و اكتسبت المآثم، سلط الأشرار علی الأخیار، فهناك یفشو الكذب، و يتهافتون فی اللباس و یطرون فی غیر أوان المطر، و ینكرون الأمر بالمعروف فی ذلك الزمان حتی یكون المؤمن أذلّ من الأمّة، و تُظهر قراؤهم فیما بینهم التلاوة والعداوة، أولئك یدعون فی ملكوت السماء الأرجاس و الأنباس فهناك یخشی الغنی من الفقیر أن یسأله، و یسأل الناس فی محافلهم فلا یضع أحد فی یده شیئاً فعندها یتكلّم من لم یكن متكلماً فلم یلبثوا هناك إلّا قليلاً حتی تخور الأرض خورة حتی یظن كل قوم أنّها خارت فی ناحيتهم، ثم یمكثون ما شاء الله، ثم یمكثون فی مكثهم فتلقى لهم الأرض أفلاداً أكبادها ذهباً و فضة، فیومئذ لا ینفع ذهب و لا فضة؛

بله به خدایی سوگند که جان محمد در دست اوست ، در آن شرایط حاکمانی خواهند آمد که بر مردم جور می کنند، وزیران مشاور مرتکب فسق می شوند، عارفان ظلم می کنند، افراد مورد اعتماد خیانت می کنند، در این هنگام کارهای منکر را معروف می دانند و کارهای معروف را منکر می شمردند، و افراد دروغ گو را تأیید می کنند، افراد راستگو را دروغگو می خوانند، زنان، مسند ریاست به دست می آورند، کنیزهای خدمت کار مشاور می شوند، بچه ها بر بالای منبر می نشینند، کارهای فجور

جدیدی پیدا می‌شود، زکات را خسارت تلقی می‌کنند، فیه را غنیمت می‌شمرند.  
 مردم به پدر و مادرشان جفا می‌کنند و به دوستانشان نیکی می‌کنند، ستاره‌ی دنباله دار طلوع می‌کند، در آن هنگام زنان در کار تجارت با شوهرانشان شرکت می‌کنند، باران زیاد می‌شود، وقتی وارد بازار می‌شوی همگی از پروردگارشان بدگویی می‌کنند. «یکی می‌گوید: «هیچی نفروختم.» دیگری می‌گوید: «هیچی سود نکردم.» در این هنگام گروهی بر مردم حاکم می‌شوند که اگر مردم حرف بزنند آن‌ها را به قتل می‌رسانند، اگر سکوت کنند هر کاری را با آن‌ها مباح می‌دانند، خون آن‌ها را می‌ریزند و در دل‌هایشان وحشت ایجاد می‌کنند، مردم وحشت زده و مرعوب هستند، در آن هنگام اتفاق در مشرق و اتفاقی در مغرب رخ می‌دهد که وای بر ضعیفان امت من و وای بر آن ظالمان از خداوند! در آن دوران کسی به بچه‌ها مهربانی نمی‌کنند، با بزرگ ترها با وقار رفتار نمی‌شود، دل‌های آن‌ها دل شیطان است.

در آن دوران مردان با مردان ازدواج می‌کنند و زنان با زنان، بر پسران غیرت می‌ورزند همان طور که بر دختر شوهر دار غیرت می‌ورزند، و مردان خود را شبیه به زنان می‌کنند و زنان خود را شبیه به مردان می‌کنند، و زنان سوار بر اسب‌ها می‌شوند، پس لعنت خداوند بر این افراد از امت من باد، در آن دوران مساجد را و قرآن‌ها را زینت آرای می‌کنند، بر منبرها بالا می‌روند، صف‌های زیادی از جمعیت جمع می‌شود، اما دل‌هایشان از هم کینه‌ای است، زبان‌هایشان با هم اختلاف دارد، در این دوران پسران امت من از زیور طلا استفاده می‌کنند، لباس حریر و دیباج می‌پوشند، ربا شیوع پیدا می‌کند و با رشوه دادن معامله می‌کنند، از یک دیگر غیبت می‌کنند، در آن هنگام طلاق زیاد می‌شود، پس هیچ یک از احکام قضایی خداوند اجرا نمی‌شود، در آن هنگام پادشاهان امت من برای تفریح به سفر حج می‌روند،

مردم میانه برای تجارت به حج می‌روند، مردم فقیر هم برای خودنمایی و پز دادن به حج می‌روند، در این هنگام قرآن را برای غیر خداوند فرا می‌گیرند، و قرآن را به آواز خوانی تبدیل می‌کنند، و برای مجادله کردن با یک دیگر احکام دین را یاد می‌گیرند.

فرزندان زنا زاده زیاد می‌شوند، قرآن را نابود می‌کنند، به دنیا پرستی مشغول می‌شوند، وقتی حرمت‌ها شکسته شد و گناهان کسب شد اشرار بر خوبان مسلط می‌شوند و در آن هنگام دروغگوئی فراوان می‌شود، و به لباس پوشیدن مشغول می‌شوند، در غیر فصل باران برایشان باران نازل می‌شود، امر به معروف در آن زمان را ناپسند می‌شمرند تا آن جا که یک فرد مؤمن ذلیل ترین فرد امت خواهد بود، قاریان قرآن دشمنی خود را با یک دیگر آشکار می‌کنند و در تلاوت قرآن با هم رقابت می‌کنند، آن‌ها در ملکوت آسمان نامشان پلید و نجس است، در آن هنگام اغنیاء می‌ترسند که فقیران از آن‌ها درخواست کمک کنند، در اجتماعات مردم سائلی درخواست کمک می‌کند، اما هیچ کس چیزی در دست او نمی‌گذارد و در آن هنگام کسانی سخن می‌گویند که تا آن روز سخن نمی‌گفتند پس در این وضعیت مقدار زیادی دوام نخواهند داشت. تا این که زمین سهل و نرم می‌شود که هر کس گمان می‌کند زمین شهر او نرم شده است.

بعد در این وضعیت به مقداری که خداوند بخواهد باقی می‌مانند و بعد در این توقف مدتی درنگ می‌کنند و بعد زمین جگرگوشه‌های طلا و نقره‌ی خود را بیرون می‌ریزد. آن روزی که طلا و نقره فایده‌ای نخواهد داشت.<sup>۱</sup>

از آن جمله خبر دادن حضرت از غیب است آن هنگام که در جنگ خندق غبار از چهره‌ی عمار بن یاسر پاک می‌کرد فرمود: «تقتلک الفئه الباغیه». یک گروه باغی و

۱. بحار الانوار؛ ج ۶، ص ۳۰۷؛ ح ۶؛ با اندکی تفاوت.



زیاده خواه تو را به قتل می‌رسانند.»<sup>۱</sup>

به ابوذر فرمود: «کیف أنت إذا طردت و نفیت و أخرجت إلى الربذة؟ چه حالی

داری وقتی که اخراج شوی و به ربذه تبعید شوی؟»<sup>۲</sup>

فرمود: «تبنى مدينة بين دجلة و دجيل والفرات و قطر، بل تجبى إليها خزائن

الأرض و يكون الخسف بها، شهرى بين دجلة و دجيل و فرات و قطر بنا می‌شود و

بلکه ثروت‌های جهان به آن جا سرازیر می‌شود و در آن جا رانش زمین و بلعیده

شدن در زمین رخ می‌دهد<sup>۳</sup>، یعنی بغداد.»

از کرامت‌های حضرت این است که وقتی در جنگ خندق کار بر مسلمانان

سخت شد حضرت به مسجد فتح رفت و دو رکعت نماز خواند و بعد فرمود: «اللهم

إن تهلك هذه العصابة لن تعبد بعدها فى الأرض، خدایا! اگر این گروه را نابود کنی

دیگر در زمین عبادت نخواهی شد، و در این لحظه فرشتگان آمدند و گفتند: «ای

پیامبر! خداوند به ما دستور داده است از تو اطاعت کنیم. پس چه دستوری به ما

می‌فرمائید؟» فرمود: «زعزعوا المشركين و اطردوهم، مشرکین را به شدت تحت فشار

قرار دهید و آن‌ها را پراکنده کنید.» فرشتگان در پشت سر آن‌ها بودند، این کار را

کردند، در این هنگام ابو سفیان به یارانش گفت: «اگر با اهل زمین بجنگیم قدرت

برتری بر آن‌ها را داریم اما اگر با اهل آسمان بجنگیم طاقت نبرد با آن‌ها را نداریم.»<sup>۴</sup>

۱. مسند البزار؛ ج ۲، ص ۲۱۵؛ ح ۶۰۴ و المعجم الوسیط؛ ج ۹، ص ۱۹۸؛ ح ۸۴۲۷ و مسند شاسی؛ ج ۱،

ص ۳۴۲ و المستدرک؛ ج ۳، ص ۱۳۱.

۲. بحار؛ ج ۱۸، ص ۱۱۱؛ ح ۱۸.

۳. بحار؛ ج ۱۸، ص ۱۱۱؛ ح ۱۸.

۴. بحار الانوار؛ ج ۲۰، ص ۲۴۸؛ ح ۱۷.

از جمله اسرار میلاد حضرت این است که پادشاه سیف بن ذی یزن به عبد المطلب گفت: «من در کتاب محرمانه و علم اسرار می بینم که وقتی در تهامه پسری متولد شود، که بین دو کتف او خال وجود دارد. او دارای امامت خواهد بود و شما تا روز قیامت رهبری جامعه را در اختیار خواهید داشت و مادر و پدر این پسر خواهند مرد و جد و عمویش کفالت او را بر عهده خواهند گرفت. حضرت در عام الفیل متولد شد و پدرش وقتی که او دو ماهه بود از دنیا رفت و مادرش وقتی که او چهارساله بود از دنیا رفت و عبد المطلب وقتی که او هشت ساله بود از دنیا رفت و عمویش ابوطالب کفالت او را بر عهده گرفت.»<sup>۱</sup>

از کرامت های او این است که ابوذر وقتی نزد او آمد و اسلام آورد؛ حضرت به او فرمود: «إرجع إلى بلادك فإن ابن عمك قد مات، و قد خلف مالا فاحتو عليه و البث فی بلادك إلى وقت كذا و أتنی، به دیار خود بازگرد؛ چرا که پسر عمویت وفات کرده است و اموالی را به ارث گذاشته، تو آن را در اختیار بگیر و در دیار خود بمان تا فلان وقت و بعد این جا بیا.»

ابوذر به یمن بازگشت و دید همان طور است که پیامبر ﷺ خبر داده است و اموال را در اختیار گرفت و در دیار خود باقی ماند، تا این که پیامبر ﷺ ظهور کرد و نزد او رفت.

از آن جمله آن چه وهب بن منبه از ابن عباس روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

«لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ نَادَانِي رَبِّي يَا مُحَمَّد، إِنِّي أَقْسَمْتُ بِى وَ أَنَا وَاللَّهُ الَّذِى لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا أَنِى أَدْخُلُ الْجَنَّةَ جَمِيعُ أُمَّتِكَ إِلَّا مَنْ أَبَى، فَقُلْتُ: رَبِّى وَ مَنْ يَأْبَى دُخُولَ الْجَنَّةِ؟

۱. بحار الانوار؛ ج ۱۵، ص ۱۸۸؛ ح ۱۱؛ به نقل از کافی.

فقال: إني اخترتك نبياً، و اخترت علياً ولياً، فمن أبي عن ولايته فقد أبى دخول الجنة لأن الجنة لا يدخلها إلّا محبّه، و هي محرّمة على الأنبياء حتى تدخلها أنت و علي و فاطمة و عترتهم و شيعتهم، فسجدت لله شكراً، ثم قال لي: يا محمد إن علياً هو الخليفة بعدك، و إن قوماً من أمتك يخالفونه و إن الجنة محرّمة على من خالفه و عاداه، فبشّر علياً أن له هذه الكرامة مني و أني سأخرج من صلبه أحد عشر نقيباً منهم سيّد يصلي خلفه المسيح ابن مريم يملأ الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً، فقلت: ربّي متى يكون ذاك؟ فقال: إذا رفع العلم، و كثر الجهل، و كثر القراء، و قلّ العلماء، و قلّ الفقهاء، و كثر الشعراء، و كثر الجور و الفساد، و التقى الرجال بالرجال، و النساء بالنساء، و صارت الأمناء خونة، و أعوانهم ظلمة، فهناك أظهر خسفاً بالمشرق و خسفاً بالمغرب، ثم يظهر الدجال بالمشرق، ثم أخبرني ربّي ما كان و ما يكون من الفتن من أمة و بنى العباس، ثم أمرني ربّي أن أوصل ذلك كلّ إلى علي فأوصلته إليه و عن أمر الله؛

وقتی من به معراج رفتم، پروزدگارم مرا ندا کرد و گفت: «ای محمد! من به خودم سوگند خورده‌ام و من به خودم سوگند که خدایی هستم که خدائی جز من وجود ندارد و من همه‌ی امت تو را وارد بهشت می‌کنم، مگر آن‌ها که سرپیچی کنند.» گفتم: «ای پروردگار من! چه کسی از ورود به بهشت سرپیچی می‌کند؟» گفت: «من تو را به پیامبری برگزیدم و علی را ولی خودم برگزیدم. پس هر کس از ولایت او سرپیچی کند، از ورود به بهشت سرپیچی کرده است. چرا که کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر دوست داران او، و بهشت بر پیامبران حرام است، مگر آن که اول تو و علی و فاطمه علیها السلام و عترت آن‌ها و شیعیانشان وارد شوید، و من برای خداوند سجده‌ی شکر کردم، بعد خداوند به من گفت: «ای محمد! علی خلیفه‌ی بعد از توست، گروهی از امت تو با او مخالفت خواهند کرد و بهشت بر کسانی که با او مخالفت می‌کنند و با او دشمنی می‌کنند حرام است.»

این کرامت را از طرف من به علی بشارت بده، من به زودی از صلب او یازده مرد بزرگ متولد خواهم کرد، که از جمله‌ی آن سیدی است، که مسیح بن مریم پشت سر او نماز خواهد خواند و او جهان را پر از عدل و قسط می‌کند. همان طور که از ظلم و جور پر شده است.» گفتم: «چه موقع این وعده اتفاق می‌افتد؟» گفت: «وقتی که علم در جامعه وجود نداشته باشد، جهالت بسیار شود، قاریان قرآن زیاد شوند، علما و فقیهان اندک باشند، شاعران و جور و فساد زیاد بشود، مردان با مردان و زنان با زنان ازدواج کنند، افراد امانت دار خیانت کنند، معاونان این افراد اهل ظلم بشوند، در آن هنگام رانشی در مشرق و رانشی در مغرب رخ می‌دهد و بعد دجال در مشرق سلطه پیدا می‌کند و بعد پروردگارم آن چه را اتفاق افتاده است و در آینده اتفاق خواهد افتاد از فتنه‌های بنی امیه و بنی عباس به من خبر داد و بعد به من دستور داد که همه‌ی این مطالب را به علی و فاطمه علیهما السلام اطلاع دهم و من نیز آن را مطابق دستور خداوند اطلاع دادم.»<sup>۱</sup>

از جمله‌ی کرامات حضرت موردی است که ابن عباس نقل می‌کند و می‌گوید: «وقتی پیامبر علی را با فاطمه تزویج کرد درخواست چندتا خرما و مقداری روغن عربی و دو مشت آرد نمود و آن‌ها را در ظرفی ریخت و بعد با دست شریف خود که منبع برکات و معدن خیرات و فیض نعمت و رحمت اهل زمین و آسمان است، آن را به هم می‌زد و بعد فرمود: «قدموا الصحف والجفان والقصاع، بشقاب و ظرف‌ها را بیاورید.» من نیز آوردم و حضرت هم چنان از آن غذا مرتب ظرف‌ها را پر می‌کرد و به خانه‌ی مهاجران و انصار می‌فرستاد و قابلمه هم چنان پر می‌شد و خالی می‌شد تا این که برای سایر مردم کفایت کرد و قابلمه هم چنان پر بود.»

۱. مقداری از آن در بحارالانوار؛ ج ۸، ص ۵؛ ح ۸ و ج ۴۷، ص ۳۸۱؛ ح ۱۰۲.

از کرامت‌ها و مکاشفه‌های حضرت این بود که هنگام وفات خود که مردم اطراف او بودند سخن گفت و فرمود: «ابیضت وجوه و اسودت وجوه، و سعد أقوام و شقی آخرون، سعد أصحاب الکساء الخمسة، و أنا سیّدهم و لا فخر، عترتی أهل بیتی السابقون أولئک المقربون، سعد من تبعهم و شایعهم، علی دینی و دین آبائی، أنجزت موعدک یا رب، و اسودت وجوه أقوام یردون ظمأً إلى نار جهنّم مرق البغل الأوّل الأعظم، والآخر والثانی حسابهم علی الله، و ثالث و رابع کل امریء بما کسب رهین، و علقت الرهون، و اسودت الوجوه، و هلکت الأحزاب و قادت الأمراء بعضها بعضاً إلى النار، کتاب دارس و باب مهجور و حکم بغير علم، مبغض علی و آل علی فی النار، محبّ علی و آل علی فی الجنّة، چهره‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه هستند. عده‌ای سعادت‌مند و عده‌ای دیگر بدبخت هستند. پنج تن اصحاب کساء سعادت‌مند هستند و من سید آنها هستم و فخر فروشی نمی‌کنم. عترت من و اهل بیت من، همان پیشگامان و آنها مقربون هستند؛ هر کس از آنها پیروی کند و شیعه‌ی آنها باشد سعادت‌مند است و بر دین من و دین پدرانم است، ای پروردگارا! تو وعده‌ی خود را وفا کردی و چهره‌ی عده‌ای سیه است که با لب تشنه به آتش جهنم وارد می‌شوند، الاغ بزرگ اول از دین خارج است، و دیگری و دومی حسابشان با خداوند است، سومی و چهارمی هر کدام در گرو اعمالی هستند که کسب کردند، گروگان‌ها در اسارت هستند، چهره‌ها سیاه و فرقه‌ها نابود هستند و عده‌ای از رهبران عده‌ای دیگر را به سوی آتش رهبری می‌کنند، قرآنی پوسیده و دروازه‌ای متروک و قضاوت بدون علم، دشمن علی و آل علی در آتش هستند، و دوست دار علی و آل علی در بهشت هستند.»<sup>۱</sup>

## فصل دوم

### اسرار امیر المؤمنین علیه السلام

در اسرار امیر المؤمنین علیه السلام این است که وقتی در بیت الحرام و کعبه‌ی خدای علام متولد شد بر زمین سجده کرد و بعد سر شریف خود را بلند کرد و اذان و اقامه گفت و ایستاد و به وحدانیت خداوند شهادت داد و به رسالت محمد و به خلافت و ولایت خودش شهادت داد و بعد به پیامبر اشاره کرد و فرمود: «إقرأ یا رسول الله؟» بخوان ای پیامبر!» حضرت فرمود: «نعم، بله.» بعد شروع به خواندن صحف آدم کرد و آن را خواند تا این که اگر شیث حاضر می‌بود اعتراف می‌کرد که او بهتر از خودش به آن صحف علم دارد، و بعد صحف نوح، صحف ابراهیم، تورات و انجیل را تلاوت کرد و بعد گفت: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾<sup>۱</sup> را تلاوت کرد و پیامبر به او فرمود: «نعم. أفلحوا إذ أنت إمامهم، بله، مومنین رستگار هستند؛ چرا که تو امام آنها هستی و بعد پیامبر با آن چه پیامبران و اوصیاء را خطاب قرار داده بود مورد خطاب قرار داد.» بعد ساکت شد و پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «عد إلى طفولتك فامسك، به کودکی خود بازگرد و سکوت کن.»<sup>۲</sup>

۱. مؤمنون؛ آیه‌ی ۱.

۲. بحار الانوار؛ ج ۳۵، ص ۱۸ و ۳۷؛ ح ۱۴ و ص ۳۷؛ با اندکی تفاوت و این حدیث طولانی است.

از کرامت‌های او که قابل توصیف نیست و از فضیلت‌های بی شمار او این است که : راهب یمامه که دندان‌ش شکسته بود به ابوطالب بشارت تولد علی را می‌داد و به او می‌گفت: «به زودی فرزندی برای تو متولد می‌شود که سید اهل زمان خود است و او ناموس بزرگ است و برای پیامبر زمان خود بازوی قدرتمند و یاور و داماد و مشاور است و من در زمان او زنده نیستم. وقتی تو او را دیدی سلام مرا به او برسان، و گویا من او را می‌بینم، وقتی امیر المؤمنین علیه السلام متولد شد ابوطالب سراغ او رفت تا خبرش را به او بدهد. اما دید که او وفات کرده است و نزد امیر المؤمنین علیه السلام بازگشت و او را بوسید و امیر المؤمنین علیه السلام به او سلام کرد و فرمود: «أبَتِي جِئْتُ مِنْ عِنْدِ الرَّاهِبِ الْأَثَرَمِ الَّذِي كَانَ يَبْشُرُكَ بِي وَقَصَّ عَلَيْهِ قِصَّةَ الرَّاهِبِ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ مَنْفٍ: صَدَقْتَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ، پدَرَم از نزد راهب دندان شکسته می‌آیی که بشارت مرا به تو داده بود.» داستان راهب را برایش تعریف کرد. در این لحظه ابو عبد مناف به او گفت: «صحيح گفتی ای ولی الله!»

از آن جمله روایتی است که محمد بن سنان نقل می‌کند و می‌گوید: وقتی امیر المؤمنین علیه السلام اصحاب خود را برای جنگ با معاویه آماده می‌کرد دو نفر صاحب دعوا نزد او آمدند یکی از آن دو در سخن خود حرف لغو زد و حضرت به او فرمود: «اخشأ يا كلب، دور شو ای سگ!» آن مرد همان موقع صدایی کرد و تبدیل به سگ شد. در این لحظه مردم اطراف مبهوت شدند و آن مرد به امیر المؤمنین علیه السلام تضرع می‌کرد و با انگشتش به او اشاره می‌کرد. حضرت به او نگاه کرد و لب‌های خود را تکان داد و ناگهان او به یک انسان تبدیل شد.

در این هنگام عده‌ای از اصحاب نزد حضرت آمدند و مالک گفت: «آیا ما باید برای جنگ با معاویه مردم را آماده کنیم در حالی که شما چنین قدرتی دارید؟»

فرمود: «والذی فلق الحبة، و برأ النسمة، لو شئت أن أضرب برجلی هذه القصيرة بهذه الفلوات حتى أضرب بها صدر معاوية فأقلبه عن سريرته لفعلت، و لكن ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾، سوگند به کسی که دانه را می شکافد و انسان را متولد می کند! اگر بخواهم که پای کوتاه خودم را در این بیابان بلند کنم و بر سینه‌ی معاویه بکوبم و او را از از تختش بر زمین بیندازم می توانم این کار را بکنم اما ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>

از آن جمله سخن حضرت به مروان بن حکم در جنگ جمل است. وقتی که با او بیعت می کرد: «خفت یا ابن الحکم أن تری رأسک فی هذه البقعة، کلا لا یکون ذلک حتی یکون من صلبک طواغیت یملکون هذه الأمة؟، ای پسر حکم! می ترسی سر تو در این سرزمین از تن جدا شود. اما هرگز این اتفاق نمی افتد تا این که از صلب تو طاغوت‌هایی ظهور کنند که مالک این امت می شوند.»<sup>۲</sup>

از آن جمله سخن حضرت در کربلا است وقتی که در مسیر حرکت به سمت صفین بود فرمود: «صبراً أبا عبدالله بشاطی الفرات، ای ابا عبد الله! تو با قتل صبر در ساحل فرات کشته می شوی.» بعد گریست و فرمود: «هذا والله مناخ القوم و محط رحالهم، این جا به خدا سوگند! محل شهادت آن گروه و محل توقف آن‌ها است.»<sup>۳</sup>

از آن جمله سخن حضرت در صفین است وقتی که صدای غوغایی را شنید که می گفتند: «معاویه کشته شد.» فرمود: «ما قتل و لا یقتل حتی تجتمع علیه الأمة، او

۱. انبیاء؛ آیهی ۲۶. بحار الانوار؛ ج ۳۲، ص ۳۸۵؛ ح ۳۵۷.

۲. مدینه المعاجز؛ ج ۲، ص ۳۹.

۳. بحار الانوار؛ ج ۲۲، ص ۳۸۶؛ ح ۲۸.



کشته نشده است و کشته نخواهد شد تا این که امت با، اجماع سراغ رهبری او می‌روند.<sup>۱</sup>

از آن جمله روایت قاضی بن شاذان از ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام است که فرمود: «کان أمير المؤمنين علی منبر الکوفة یخطب و حوله الناس فجاء ثعبان ینفخ فی الناس و هم یتحاودون عنه، فقال أمير المؤمنين علیه السلام: «وسَّعوا له» فأقبل حتی رقی المنبر والناس ینظرون إلیه، ثم قَبَّلَ أقدام أمير المؤمنين علیه السلام و جعل یتمرَّغ علیها، و نفخ ثلاث نفخات، ثم نزل و انساب، و لم یقطع أمير المؤمنين علیه السلام خطبته، فسألوه عن ذلك فقال: هذا رجل من الجن ذکر أن ولده قتله رجل من الأنصار اسمه جابر بن سبیع عند خفان من غیر أن یتعرَّض له بسوء و قد استوهبت دم ولده. فقام إلیه رجل طوال بین الناس و قال: أنا الرجل الذی قتلت الحیة فی المكان المشار إلیه، و إنی منذ قتلتها لا أقدر أن أستقر فی مکان من الصیاح والصراخ فهربت إلی الجامع، و أنا منذ سبع لیال هاهنا. فقال أمير المؤمنين علیه السلام: خذ جملک و اعقره فی مکان قتل الحیة و امض لا بأس علیک؛ امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه خطبه می‌خواند و مردم پیرامون او بودند در این هنگام ماری آمد که به چهره‌ی مردم می‌دمید و مردم از او فرار می‌کردند. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «راه را برای او باز کنید.» او جلو آمد، تا این که از منبر بالا رفت و مردم تماشا می‌کردند، بعد پای امیر المؤمنین علیه السلام را بوسید و سر خود را به او می‌مالید و سه مرتبه دمید و بعد پائین آمد و رفت و امیر المؤمنین علیه السلام خطبه اش را

۱. بحار الانوار؛ به نقل از خرائج؛ ج ۴۱، ص ۲۹۸؛ ح ۲۷.

قطع نکرد. مردم از او درباره‌ی این مسأله سؤال کردند و فرمود: «این مردی از جن بود، که گفت: «یکی از انصار که اسمش جابر بن سبیع است در خفان پسر او را به قتل رسانده است. بدون این که پسرش برای او مزاحمتی ایجاد کرده باشد و من از او خواستم از خون فرزندش گذشت کند.» در این هنگام مردی با قد بلند از بین مردم بلند شد و گفت: «من همانی هستم که آن مار را در مکان مذکور به قتل رساندم و من از زمانی که او را کشته‌ام نمی‌توانم در جای خود آرامش داشته باشم به خاطر صداها و فریادهایی که می‌شنوم و به همین خاطر برای آرامش به مسجد آمدم و من اکنون هفت شب است که این جا هستم.»

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «شتر خود را بردار و در مکانی که آن مار را کشته‌ای آن را ذبح کن و بعد برو و دیگر مشکلی نخواهی داشت.»<sup>۱</sup>

از کرامت‌های حضرت این سخن است: «إِنَّ اللَّهَ أَعْطَانِي مَا لَمْ يَعْطِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ، فَتَحْتَ، لِي السَّبِيلَ، وَ عَلِمْتَ الْأَسْبَابَ وَالْأَنْسَابَ، وَ أُجْرِي لِي السَّحَابَ، وَ لَقَدْ نَظَرْتُ فِي الْمَلَكُوتِ فَمَا غَابَ عَنِّي شَيْءٌ مِمَّا كَانَ قَبْلِي، وَ لَا شَيْءٌ مِمَّا يَأْتِي بَعْدِي، وَ مَا مِنْ مَخْلُوقٍ إِلَّا وَ بَيْنَ عَيْنِيهِ مَكْتُوبٌ مُؤْمِنٌ أَوْ كَافِرٌ نَحْنُ نَعْرِفُهُ، إِذَا رَأَيْنَاهُ، خَدَاوْنَدَ شَيْءَ هَائِلٍ بِهِ مِنْ عَطَا كَرَّمَهُ اسْتِ كَهْ بِهِ هَيْجَ يَكْ مِنْ مَخْلُوقَاتِشْ عَطَا نَكْرَدَهُ اسْتِ ، رَاهَا بَرَايَ مِنْ بَاَزْ شَدَّهُ اسْتِ، عِلْمَ نَسَبٍ وَ اسْبَابٍ رَا مِي دَانَمْ، اِبْرَاهَا بَرَايَ مِنْ جَرِيَانِ پِيْدَا مِي كَنْنَدِ، مِنْ دَرِ مَلَكُوتِ نَگَاهِي اِنْدَاخْتَمَ وَ هَيْجَ چيز بَرِ مِنْ پَنَهَانِ نَبُود. از حوادثی که قبل از من بوده است و نیز حوادثی که بعد از من خواهد بود ، هیچ مخلوقی نیست، مگر آن که بین دو چشم او نوشته شده است مؤمن یا کافر؛ ما وقتی کسی را ببینیم او را

۱. بصائر الدرجات؛ ص ۲۰۱؛ باب آن‌ها مانند پیامبر هستند. ح ۳ - ۴ و بحار؛ ج ۳۹، ص ۱۷۲؛ ح ۱۴.

می‌شناسیم.<sup>۱</sup>

از آن جمله سخن حضرت به رمیله است که مریض سخت شده بود. او از خواص شیعیان حضرت بود. حضرت به او فرمود:

«وعکت یا رمیله، ثم رأیت خفا فأتیت الی الصلاة قال: نعم سیدی و ما أدراک؟ فقال: یا رمیله ما من مؤمن و لا بمؤمنة یمرض الا مرضنا لمرضه و لا حزن الا حزننا لحزنه و لا دعا الا آمنا علی دعائه و لا سکت الا دعونا له و ما من مؤمن و لا مؤمنة فی المشارق و المغرب الا و نحن معه؛

تب شدیدی کردی ای رمیله! بعد بهبود پیدا کردی و به نماز آمدی؟» گفت: «بله سید من، شما چگونه می‌دانید؟» فرمود: «ای رمیله! هر مرد و زن مؤمنی که مریض می‌شوند، ما نیز از بیماری او مریض می‌شویم و وقتی ناراحت می‌شوند؛ ما نیز ناراحت می‌شویم و وقتی دعا می‌کنند؛ ما آمین می‌گوئیم و وقتی ساکت باشند؛ ما برایشان دعا می‌کنیم و هر زن و مرد مؤمنی که در هر کجای مشرق و مغرب باشند، ما در کنار آن‌ها هستیم.»<sup>۲</sup>

از آن جمله آن چه اصبح بن نباته از زید شحام روایت می‌کند: «که عده‌ای از منافقین نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمدند و گفتند: «آیا تو می‌گویی که این جری حیوان مسخ شده است و خوردن آن حرام است؟» فرمود: «نعم، بله.» گفتند: «برهان آن را به ما ارائه کن.» حضرت آن‌ها را کنار رود فرات آورد و سپس ندا کرد: «مناش مناش.» جری از درون آب جواب داد: «لیبک.» امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود: «تو کیستی؟»

۱. بحار الانوار؛ ج ۳۹، ص ۳۳۶؛ ح ۵.

۲. بحار الانوار؛ ج ۲۶، ص ۱۵۴؛ ح ۴۳.

گفت: «من از کسانی هستم که ولایت تو بر من عرضه شد و من آن را نپذیرفتم و به همین خاطر مسخ شدم، و در میان کسانی که در کنار تو هستند نیز افرادی هستند که مسخ خواهند شد، همان طور که ما مسخ شدیم و به سرنوشت ما دچار می‌شود.»

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: سرگذشت خودت را تعریف کن تا این‌ها که این جا هستند بشنوند و بدانند.» گفت: «بله ما بیست و چهار قبیله از بنی اسرائیل بودیم که تمرد و سرپیچی کردیم و ولایت تو بر ما عرضه شد و ما از پذیرش آن خودداری کردیم، از دیار خود جدا شدیم و سراغ فساد رفتیم و کسی نزد ما آمد که تو به خداوند سوگند! بهتر از ما می‌دانی او چه کسی بود و در بین ما فریادی سر داد و ما همگی جمع شدیم در حالی که در هر گوشه‌ای از صحرا پراکنده بودیم و با فریاد او جمع شدیم سپس صیحه‌ی دیگری کشید و گفت: «به قدرت خداوند مسخ شوید.» ما به موجودات مختلفی تبدیل شدیم سپس گفت: «ای بیابان! تبدیل به نهر شو و این مسخ شده‌ها را در خود جای بده و به دریاها و زمین متصل بشو تا این که هیچ آبی نباشد، مگر آن که از این مسخ شده‌ها در آن وجود داشته باشد همان طور که می‌بینی.»<sup>۱</sup>

## فصل

کسی که دچار شک شده است در این حدیث منازعه کرده است و گفته است: «این به زبان حال صحبت کرده است و نه به زبان مقال، به او گفتم: آیا این آیه را

نمی شنوی «تَسْبِيحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ»<sup>۱</sup>؛ خداوند این تسبیح را برای عاقل قرار قرار داده است و بعد آن را بر افراد بدون عقل عطف کرده است و فرموده است:

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» بعد فرمود: «إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا»<sup>۲</sup>؛ خدای سبحان خبر داده است که همه چیز برای پروردگارش با زبان حال و زبان مقال تسبیح می گویند اما زبان مقال آن از شما پنهان است و خداوند شما را ملزم به دانستن آن نکرده است، چرا که عفو همان پوشاندن است و اگر پرده را از آن کنار بزنند شما آن را می فهمید مانند تسبیح گفتن سنگریزه در دست پیامبر ﷺ و وقتی سنگ ریزه با زبان مقال صحبت کرد؛ چرا جری که یک حیوان است صحبت نکند و «إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» معنایش این است که سایر مخلوقات مکلف نیستند و تسبیح می گویند و خسته نمی شوند و شما با وجود تکلیف، دچار فراموشی و خستگی می شوید و خداوند با وجود جهل شما و سهو شما بر شما بردباری نشان می دهد و آمرزنده ی شما است.»

از آن جمله آن چه عیند سکسکی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود:

«إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا قَدِمَ مِنْ صَفِينٍ وَقَفَ عَلَى شَاطِئِ الْفَرَاتِ، وَ أَخْرَجَ قَضِيئاً أَخْضَرَ وَ ضَرَبَ بِهِ الْفَرَاتَ، وَالنَّاسُ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ فَانْفَجَرَتْ اثْنَتَى عَشْرَةَ عَيْناً كُلُّ فَرْقٍ كَالطُّودِ

۱. اسراء؛ آیه ی ۴۴.

۲. اسراء؛ آیه ی ۴۴ - ۴۵.

العظیم ثم تکلم بکلام لم يفهموه، فأقبلت الحيتان رافعة أصواتها بالتهليل والتكبير، و قالت: السلام عليك يا حجة الله في أرضه و عين الله الناضرة في عباده خذلک قومک كما خذل هارون بن عمران قومه، فقال لأصحابه: سمعتم؟ فقالوا: نعم، فقال هذه آية لي و حجة عليكم؛ وقتی علی علیه السلام از جنگ صفین بازگشت در کنار رود فرات ایستاد و چوب سبزی را بیرون آورد و آن را به آب فرات زد و مردم به آن نگاه می کردند در این لحظه دوازده چشمه به وجود آمد که هر قسمت مانند یک موج بزرگ بود و بعد حضرت سخنی بر زبان آورد که مردم نفهمیدند و ماهی ها جلو آمدند و صدایشان را بلند کردند و تهلیل و تکبیر گفتند و گفتند: «سلام بر تو ای حجت خداوند در زمین! ای چشم بینای او در بین بندگان! اصحابت تو را تنها گذاشتند همان طور که اصحاب هارون بن عمران او را تنها گذاشتند.» حضرت به اصحابش فرمود: «آیا شنیدید؟» گفتند: «بله» فرمود: «این یک آیه به نفع من و یک حجت بر ضد شما بود.»<sup>۱</sup>

از آن جمله از قضاوت های غریب و حل مشکلات آن حضرت این است ، مردی در محضر ابوبکر وارد شد و ادعا کرد: «از خداوند نمی ترسد و امیدی به بهشت ندارد و از جهنم نمی ترسد و رکوع و سجده نمی کند و گوشت مرده و خون می خورد و چیزی را که ندیده است به آن شهادت می دهد و از فتنه خوشش می آید و از حق بدش می آید و یهود و نصارا را تأیید می کند و او چیزی نزد اوست که نزد خداوند نیست و او چیزی دارد که خداوند ندارد و من پیامبر را حمد می کنم و من علی هستم و من ربکم هستم.

عمر به او گفت: «کفر را بر کفر اضافه کردی.» امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «هَوْنٌ علیک یا عمر، فَاِنَّ هَذَا رَجُلٌ مِنْ اَوْلِیَاءِ اللّٰهِ لَا یَرْجُو الْجَنَّةَ، وَ لَکِنْ یَرْجُو اللّٰهَ وَ لَا یَخَافُ النَّارَ، وَ لَکِنْ یَخَافُ رَبَّهٗ وَ لَا یَخَافُ اللّٰهَ مِنْ ظَلَمٍ، وَ لَکِنْ یَخَافُ عَدْلَهٗ لِاَنَّهُ حَکَمٌ عَدْلٌ، وَ لَا یَرْکَعُ وَ لَا یَسْجُدُ فِی صَلَاةِ الْجَنَازَةِ وَ یَاکُلُ الْجَرَادَ وَ السَّمْکَ، وَ یَحِبُّ الْاَهْلَ وَ الْوَلَدَ وَ یَشْهَدُ بِالْجَنَّةِ وَ النَّارِ، وَ لَمْ یَرْهَمَا وَ یُکْرِهَ الْمَوْتَ وَ هُوَ الْحَقُّ، وَ یَصَدِّقُ الْیَهُودَ وَ النَّصَارَی فِی تَکْذِیْبِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا، وَ لَهُ مَا لَیْسَ لِلّٰهِ لِاَنَّ لَهُ وَلَدًا وَ لَیْسَ لِلّٰهِ وَلَدٌ، وَ عِنْدَهُ مَا لَیْسَ عِنْدَ اللّٰهِ، فَاِنَّهٗ یَظْلِمُ نَفْسَهٗ وَ لَیْسَ عِنْدَ اللّٰهِ ظَلَمٌ، وَ قَوْلُهٗ: اَنَا اَحْمَدُ النَّبِیِّ، اَیْ اَنَا اَحْمَدُهٗ عَنِ تَبْلِیغِ الرِّسَالَةِ عَنْ رَبِّهٖ، وَ قَوْلُهٗ: اَنَا عَلِیٌّ یَعْنِی عَلِیٌّ فِی قَوْلِیْ وَ قَوْلِهٖ، وَ اَنَا رَبِّکُمْ اَیْ لِی کُمْ اَرْفَعُهَا وَ اَضْعُهَا؛ اَسَانَ بَغِیْر اَیْ عَمْرٍ! اَیْنِ مَرَدٍ یَکِیْ اَزْ اَوْلِیَاءِ خَدَاوَنْدِ اسْتِ کِه اَمِیدِیْ بِهْ بَهْشْتِ نَدَارْدِ وَلِیْکِنْ اَمِیدِشْ بِهْ خَدَاوَنْدِ اسْتِ، اَزْ جَهَنَّمِ نَمِی تَرَسْدِ، بَلْکِهْ اَزْ پُروردِگارشِ مِی تَرَسْدِ، اَزْ ظَلَمِ خَدَاوَنْدِ نَمِی تَرَسْدِ، اَمَا اَزْ عَدَالَتِ او مِی تَرَسْدِ، چُونِ او حَاکِمِ عَادِلِ اسْتِ، او دَرِ نَمَازِ مِیتِ رُکُوعِ وَ سَجْدَهٗ نَمِی کُنْدِ، مَلَخِ وَ مَاهِی مِی خُورْدِ، زَنِ وَ بَچِهٖ رَا دُوسْتِ دَارْدِ، بَرَایِ وَجُودِ بَهْشْتِ وَ جَهَنَّمِ کِه اَن دُو رَا نَدِیدِهٖ اسْتِ شَهَادَتِ مِی دِهْدِ، وَ اَزْ مَرِگِ کِه حَقِّ اسْتِ بَدَشِ مِی آیدِ، دَرِ اَیْنِ کِه یَهُودِ وَ نَصَارَا یَکِ دِیْگَرِ رَا تَکْذِیْبِ مِی کُنَنْدِ، بَا اَن هَا هَمَنُوَا اسْتِ، او چِیزِی دَارْدِ کِه خَدَاوَنْدِ نَدَارْدِ، زِیْرَا کِه او بَچِهٖ دَارْدِ وَ خَدَاوَنْدِ بَچِهٖ نَدَارْدِ، چِیزِی نَزْدِ اَوْسْتِ کِه نَزْدِ خَدَاوَنْدِ نِیْسْتِ زِیْرَا او بَرِ خُودَشِ ظَلَمِ کُردِهٖ اسْتِ وَ خَدَاوَنْدِ ظَلَمِ نَدَارْدِ، اَیْنِ سَخْنِ او کِه مَن پِیامبرِ رَا حَمْدِ مِی کُنَم؛ یَعْنِی مَن او رَا دَرِ اِبْلَاغِ رِسَالَتِ اَزْ طَرَفِ پُروردِگارشِ حَمْدِ وَ سَتایشِ مِی کُنَم، مَن عَلِی هَسْتَم، یَعْنِی دَرِ گَفْتارِ خُودِ وَا لَا هَسْتَم، مَن رَبِّکُمْ هَسْتَم، یَعْنِی مَن یَکِ کَم؛ یَعْنِی خَرَجِیْنِ دَارَمِ کِه اَن رَا بَالَا وَ پَائِیْنِ مِی گُذَارَم.»

در این لحظه عمر خوش حال شد و بلند شد و سر امیر المؤمنین علیه السلام را بوسید

و گفت: «من بعد از تو زنده نباشم ای ابو الحسن!»<sup>۱</sup>

از آن جمله این است که ابن الکوا نزد امیر المؤمنین که در حال خطبه خواندن بود رفت و گفت: «من با مرغ مرده‌ی را لگد کردم و از آن تخم مرغی بیرون آمد آیا می‌توانم آن را بخورم؟» فرمود: «لا، نه.» گفت: «اگر آن تخم را جوجه کنم آیا می‌توانم آن جوجه را بخورم؟» فرمود: «نعم، بله.» گفت: «چگونه این طور است؟» فرمود: «لأنه حی خرج من میت، و تلک میتة خرجت من میت، چون این جوجه یک موجود زنده است که از یک مرده متولد شده است اما تخم مرغ یک مرده است که از یک مرده خارج شده است.»<sup>۲</sup>

می‌گویم: «چرا این گونه نباشد؟» حسن بصری روایت کرده است که: «وقتی حضرت خضر با موسی ملاقات کرد و آن حوادث بین آن‌ها رخ داد گنجشکی آمد و یک قطره از آب دریا برداشت و آن را بر روی دست موسی قرار داد خضر گفت: «این چیست؟» موسی گفت: «این گنجشک می‌گوید: «علم ما و علم سایر اولین و آخرین در برابر علم وصی پیامبر امی مانند این قطره در برابر این دریا است.»<sup>۳</sup>

ابن عباس از آن حضرت روایت کرده است: «حضرت در یک شب از وقتی که تاریکی آن آغاز شد تا زمانی که روشنایی صبح دمید و حضرت چراغش را خاموش کرد مشغول تفسیر حرف باء از بسم الله بود و نتوانست به تفسیر حرف سین برسد و فرمود: «لو شئت لأوقرت أربعين بعيراً من شرح بسم الله، اگر بخواهم، می‌توانم چهل

۱. بحار الانوار؛ به نقل از مناقب؛ ج ۴۰، ص ۲۲۱؛ ح ۴ و حدیث طولانی است.

۲. شرح اخبار قاضی؛ ج ۲، ص ۳۲۴؛ مناقب آل ابی طالب؛ ج ۲، ص ۱۹۶.

۳. بحار الانوار؛ ج ۴۰، ص ۱۸۶؛ ح ۷۱.



بار شتر در تفسیر بسم الله سخن بگویم.<sup>۱</sup>

بله او برادر پیامبر و وصی اوست و نائب بر حق و ولی اوست و شیر خداوند و برگزیده‌ی اوست و مورد پسند اوست کسی که برای پیامبر فداکاری و هم دردی کرد و در سختی‌ها با خون خود از او محافظت نمود، وقتی دعوت کرد او اجابت نمود، با اراده‌ی خود دین را بنا استوار کرد، خانه‌ی نبوت محل تربیت او بوده است، خورشید رسالت عروس اوست و شاخه‌ی جلال و نبوت دو فرزند او هستند؛ کسی که پیامبر را یاری و حمایت کرد و جسد پیامبر را غسل داد و دفن کرد و دین او را اقامه کرد و بدهی او را پرداخت نمود، او زاده‌ی حرم و بزرگ شده‌ی کرم است، او جوانمرد پیامبر است که شرک را نابود کرد.

از آن جمله این است که: «مردی از خوارج از کنار امیر المؤمنین علیه السلام عبور می‌کرد و دو ماهی جری همراه خود داشت که آن را در لباس خود پیچیده و پنهان کرده بود امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود: «بکم شریث أبویک من بنی اسرائیل؟ پدر و مادر خودت از بنی اسرائیل را چند خریدی؟»

آن مرد گفت: «چقدر تو ادعای غیب می‌کنی؟» امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود: «أخرجهما، آن دو را بیرون بیاور.» او نیز بیرون آورد.

امیر المؤمنین علیه السلام به آن دو ماهی جری فرمود: «من أنتما؟ شما کیستید؟» یکی از آن‌ها گفت: «پدر این مرد هستم.» دیگری گفت: «من مادر او هستم.»

از آن جمله آن چه محمد بن سنان نقل می‌کند که می‌گوید از امیر المؤمنین علیه السلام

۱. تذکرة الخواص؛ ص ۱۵۳؛ الطرائف؛ ج ۱، ص ۲۰۵؛ بحار؛ ج ۴۰، ص ۱۸۶؛ ح ۷۱.

شنیدم به عمر بن خطاب می فرمود: «یا مغرور! منی اراک فی الدنيا قتیلًا بجراحة من عبد أم معمر تحکم علیه جوراً فیقتلک توفیقاً یدخل بذلك الجنة علی رغم منک، و إن لک و لصاحبک الذی قمت مقامه صلباً و هتکاً تخرجان من عند رسول الله صلی الله علیه و آله فتصلبان علی أغصان دوحة یابسة فتورق فیفتن بذاک من والاک، فقال عمر: و من یفعل ذاک یا أبا الحسن؟ فقال: قوم قد فرقوا بین السیوف و أغمادها، ثم یؤتی بالنار التی أضرمت لإبراهیم و یأتی جرجیس و دانیال و کل نبی و صدیق، ثم یأتی ریح فینسفکما فی الیم نسفاً؛ ای مغرور! من می بینم که تو در دنیا به قتل می رسی با ضربه ای که یک برده و یا یک پیر مرد به تو وارد می کند. چرا که تو قضاوت ظالمانه ای را برای او ارائه می دهی و او تو را به قتل می رساند و قتل او صحیح است و او وارد بهشت می شود، اما تو وارد بهشت نمی شوی، تو و نفر قبل از تو که بر جای او نشسته ای روزی به دار آویخته می شوید و ذلیل می شوید، شما از نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون آورده می شوید و بر شاخه های یک درخت خشک به دار آویخته می شوید و از این شاخه ی خشک برگ می روید و به این شکل عده ای که ولایت تو را قبول دارند فتنه زده می شوند.» عمر گفت: «چه کسی این کار را می کند ای ابا الحسن؟» فرمود: «گروهی که شمشیر را از غلاف بیرون کشیده اند، و بعد آتشی که برای ابراهیم برافروخته شده بود آورده می شود و جرجیس و دانیال و تمام پیامبران صدیق نیز حاضر می شوند و بعد بادی می وزد که شما را در دریا کاملاً متلاشی می کند.»<sup>۱</sup>

از آن جمله این است که امیر المؤمنین علیه السلام روزی به امام حسن علیه السلام گفت: «یا ابا محمد ما تری عند ربی تابوتاً من نار یقول یا علی استغفر لی، لا غفر الله له؛ ای ابا

۱. مدینة المعاجز؛ ج ۲، ص ۴۴؛ بحار؛ ج ۵۳، ص ۱۳؛ با اندکی تفاوت.

محمد! نزد پروردگارم تابوتی از آتش می‌بینی که می‌گوید: «ای علی! برای من طلب مغفرت کن، خداوند او را نیامرزد.»

در تفسیر این آیه «إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» آمده است که مردی از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کرد معنای این الاغ چیست؟»

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «الله أكرم من أن يخلق شيئاً ثم ينكره، إنما هو زريق و صاحبه في تابوت من نار في صورة حمارين إذا شهما في النار انزعج أهل النار من شدة صراخهما، خداوند کریم تر از آن است که چیزی را بیافریند و بعد آن را منکر بداند.» منظور از این الاغ آن مرد سبزه و دوستش هستند که در تابوتی از آتش در شکل دو الاغ هستند، که وقتی در جهنم نعره می‌کشند اهل جهنم از شدت فریاد آن دو آزرده می‌شوند.»

و از آن جمله این است که در جنگ نهروان جاسوس‌هایی نزد خوارج رفتند و خبر دادند که سپاه امیر المؤمنین علیه السلام چهار هزار سواره نظام دارد گفتند: «تیراندازی نکنید و از شمشیر نیز استفاده نکنید. هر کسی با نیزه‌ی خود سراغ حریف می‌رود و او را به قتل می‌رساند. امیر المؤمنین علیه السلام با علم غیب این را مطلع شد، و به اصحابش فرمود: «لا ترموهم و لا تطاعنوهم، و استلوا السيف فإذا جاء كلاً منكم غريمه فليقطع رمحه و يمشي إليه فيقتله فإنه لا يقتل منكم عشرة، و لا يفلت منهم عشرة، به سوی آن‌ها تیراندازی نکنید و از نیزه نیز استفاده نکنید و فقط شمشیر را از غلاف بیرون بکشید. وقتی هر کدام از شما سراغ حریف خود رفتید با شمشیر خود نیزه‌ی

او را بشکنید و بعد به طرف او می‌روید و او را به قتل می‌رسانید و از شما ده نفر نیز کشته نخواهند شد و از آن‌ها ده نفر زنده نخواهند ماند.» و همان طور شد که فرموده بود.<sup>۱</sup>

از آن جمله یعنی از کرامات حضرت روایت ابن عباس است: «مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام رفت و او را به مهمانی دعوت کرد. حضرت یک نان جو خشک و یک ظرف آب درخواست کرد و بعد این نان خشک را خرد کرد و یک تکه‌ی آن را درون آب ریخت و بعد به آن مرد فرمود: بگیر و بخور! وقتی آن مرد آن را بیرون آورد ناگهان یک مرغ کبابی دید و بعد یک بار دیگر حضرت یک تکه‌ی دیگر نان خشک را در ظرف آب ریخت و فرمود: بگیر و بخور! ناگهان قطعه‌ای شیرینی بیرون آمد آن مرد گفت: «ای مولای من! شما نان خشک داخل ظرف می‌گذارید و من انواع غذا را از آن بیرون می‌آورم.» امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «نعم هذا الظاهر و ذاك الباطن و إن أمرنا هكذا، بله ظاهر این نان خشک است و آن غذاها باطن است و کار ما این گونه است.»<sup>۲</sup>

از آن جمله داستان فضه‌ی خادم است که وقتی به خانه‌ی فاطمه علیها السلام آمد و وقتی وارد خانه‌ی نبوت و معدن رحمت و منبع عصمت و دار حکمت و مادر ائمه شد در آن جا چیزی جز شمشیر و زره و آسیاب ندید، فضه دختر پادشاه هند بود و نزد خود مقداری اکسیر کیمیاگری داشت، قطعه‌ای مس برداشت و آن را نرم کرد و به شکل ماهی درآورد و بر آن دارو ریخت و آن را به رنگ طلا کرد وقتی امیر المؤمنین

۱. المعجم الأوسط؛ ج ۲، ص ۳۲۳؛ مناقب خوارزمی؛ ص ۲۶۳.

۲. بحار الانوار؛ ج ۴۱، ص ۲۷۳؛ ح ۲۹.

علیه السلام آمد فضا آن را جلوی حضرت گذاشت وقتی حضرت آن را دید فرمود: «أحسن يا فضة لكن لو أذنت الجسد لكان الصبغ أعلى والقيمة أغلى، چه خوب درست کردی ای فضا! اما اگر این شکل را برایش دم می گذاشتی رنگ آن بهتر و قیمتش گران تر می شد.» فضا گفت: «ای سید من! آیا شما این علم را بلد هستید؟»

فرمود: «نعم، بله.» و این کودک نیز بلد است و اشاره به حسن علیه السلام کرد و حسین علیه السلام آمد و همان سخن امیر المؤمنین علیه السلام را تکرار کردند و بعد حضرت به فضا فرمود: «ما بیشتر از این ها علم داریم.» بعد با دستش اشاره کرد و ناگهان یک تکه بزرگ طلا و گنج هایی روان ظاهر شدند و فرمود: «ضعيها مع أخواتها، این چیزی را که درست کردی در کنار این همتایانش بگذار.» او گذاشت و در کنار آنها محو شد.<sup>۱</sup>

از آن جمله است آن چه عمار بن یاسر روایت کرده است می گوید: «روزی در یکی از صحراهای حیره من به همراه سید خودم امیر المؤمنین علیه السلام بودم که دیدیم راهبی ناقوس معبد را به صدا در می آورد حضرت به من فرمود: ای عمار! آیا می دانی این ناقوس چه می گوید؟» گفتم: «ای مولای من! این تکه چوبی چه می گوید؟» فرمود: او برای دنیا یک مثال می زند و می گوید:

أهل الدنيا خلوا الدنيا	مها مها رفقا رفقا
إن المولى صمد ببقى	حقاً حقاً صدقا صدقا
يا مولانا إن الدنيا	قد أهوتنا واستغوتنا
ما من يوم يمضى منها	إلا أهوت منا ركننا

۱. بحار الانوار؛ ج ۴۱، ص ۲۷۳؛ ح ۲۹؛ با تفاوت اندک.

## لسنا ندری ما قدمنا فیها إلیا إذ قد متنا

ای اهل دنیا! دنیا را رها کنید در کسب دنیا آهسته آهسته، با دنیا مدارا کنید مدارا خدای مولا بی نیاز است و باقی می ماند این حق است حق است و صدق است صدق است. ای مولای ما دنیا ما را گمراه کرد و فریب داد هر روزی که از آن می گذرد ستونی از ستون های ما را نابود می کند.

نمی دانیم چه پیش فرستاده ایم مگر وقتی که بمیریم عمار گفت: «من فردای آن روز نزد راهب رفتم و به او گفتم ناقوس را به صدا در آورد.»

گفت: «تو که مسلمان هستی با آن چکار داری؟»

گفتم: «راز آن را به تو خواهم گفت.» گفت: «و او شروع کرد ناقوس را به صدا در آورد و من آن چه را او می گفت، برای راهب می خواندم. در این لحظه به سجده افتاد و مسلمان شد و گفت: «من به خط هارون بن عمران، دست خطی دارم که در آن نوشته است: خداوند یک رسول امی مبعوث خواهد کرد که او وزیری دارد که می داند ناقوس چه می گوید.»<sup>۱</sup>

از آن جمله است، آن چه از کرامات او روایت شده است: «که وقتی که هارون به برادرش موسی ملحق شد، روزی بر یکی از فراغه وارد شدند و از او بسیار در ترس و نگرانی بودند، که ناگهان اسب سواری در جلوی آن دو ظاهر شد، که لباس و شمشیری از طلا در دستش بوده، فرعون طلا را بسیار دوست داشت او به فرعون گفت: «خواسته ی این دو نفر را اجابت کن و گرنه تو را به قتل می رسانم.» فرعون از این سخن وحشت زده شد و گفت: «فردا نزد من آئید.» وقتی آن دو خارج شدند، فرعون نگهبانان را احضار کرد و آن ها را مجازات نمود و گفت: «چگونه این اسب

سوار بدون اجازه وارد شده است؟» آن‌ها به عزت فرعون سوگند خوردند که کسی جز این دو نفر را اذن ورود نداده اند.

آن اسب سوار شبیح علی علیه السلام بود، که خداوند به وسیله‌ی او پیامبران را به طور مخفیانه کمک می‌کرد و محمد صلی الله علیه و آله را آشکارا، به وسیله‌ی او کمک کرد. چرا که او کلمه‌ی کبری خداوند است، که خداوند او را برای اولیاء خود در هر شکلی که بخواهد آشکار می‌کند، تا پیامبران را نصرت کند. با آن کلمه، آن‌ها دعا می‌کنند و خداوند اجابت می‌کند و آن‌ها را نجات می‌دهد و این آیه اشاره به آن است: ﴿وَجَعَلْ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا﴾<sup>۱</sup> ابن عباس می‌گوید: «آن آیه‌ی کبری و آن سلطان برای آن دو نفر همین اسب سوار بود.»

از آن جمله روایتی از امام رضا علیه السلام از پدران بزرگ وار خود است که فرمود: «آن یهودیاً جاء إلی أبی بکر فی ولايته و قال له: إنَّ أبی قد مات و خلف كنوزاً، و لم يذكر أين هی، فإن أظهرتها كان لك ثلث و للمسلمین ثلث آخر، ولی ثلث و أدخل فی دینك، فقال أبو بكر: لا يعلم الغیب إلّا الله، فجاء إلی عمر فقال له مقالة أبی بكر، ثم دلّه علی علی علیه السلام فسأله فقال: رح إلی بلد الیمن و أسأل عن وادی برهوت بحضر موت، فإذا حضرت الوادی فاجلس هناك إلی غروب الشمس فسیأتیک غرابان سود مناقیرهما تنعب فاهتف باسم أبیک و قل له: یا فلان أنا رسول وصی رسول الله صلی الله علیه و آله إلیک کلمنی فأنّه یکلمک فأسأله عن الكنوز فأنّه یدلّک علی أماكنها، فمضى الیهودی إلی الیمن و استدل علی الوادی و قعد هناك، و إذا بالغرابین قد أقبلا فنادی أباه فأجابه، و قال: و یحك ما

أقدمک إلى هذا الوطن، و هو من مواطن أهل النار؟ فقال: جئت أسألك عن الكنوز، أين هي، فقال: فی موضع کذا و فی حائط کذا. ثم قال: ویلک اتبع دین محمد تسلم فهو النجاة. ثم انصرف الغرابان، و رجع الیهودی فوجد كنزاً من ذهب و كنزاً من فضة، فأوقر بعیراً و جاء به إلى أمير المؤمنين علیه السلام و هو یقول: أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله و أنك وصی رسول الله و أخوه و أمير المؤمنين حقاً كما سمیت، و هذه الهدية فاصرفها حيث شئت فإنک ولیه فی العالمین، یک یهودی در دوران خلافت ابوبکر نزد او رفت و به او گفت: «پدرم وفات کرده است و گنج‌هایی بر جای گذاشته است. اما محل آن‌ها را اعلام نکرده. اگر تو محل آن را بگویی یک سوم آن را به تو و یک سوم دیگر آن را به مسلمانان می‌دهم و یک سوم آن برای خودم و بعد مسلمان می‌شوم.» ابوبکر گفت: «کسی جز خداوند، غیب نمی‌داند.» آن شخص نزد عمر رفت و همان سخن را مطرح کرد و عمر او را به علی علیه السلام راهنمایی کرد او از حضرت سؤال خود را مطرح کرد و ایشان فرمود: «به کشور یمن برو و در آنجا سراغ وادی برهوت را بگیر؛ وقتی به آن وادی رسیدی در آن جا تا غروب آفتاب بنشین در آن هنگام دو کلاغ سیاه می‌آیند که صدا می‌کنند و تو اسم پدرت را صدا بزنی و به او بگو: «ای فلانی! من فرستاده‌ی وصی رسول الله صلی الله علیه و آله هستم. با من سخن بگو او در این هنگام با تو سخن می‌گوید و تو محل گنج‌ها را از او بپرسی و او محل آن را به تو نشان می‌دهد.

آن یهودی، به یمن رفت و سراغ وادی برهوت را گرفت و در آن جا نشست. در آن هنگام دو کلاغ آمدند و او پدرش را صدا زد و پدرش جواب داد و گفت: «وای بر تو! چه کسی تو را به این وادی آورده است؟ این وادی از محل‌های اهل جهنم است.» گفت: «آمده‌ام درباره‌ی گنج‌ها از تو سؤال کنم آن‌ها کجا هستند؟» گفت: «در فلان محل و فلان دیوار. وای بر تو! باید از دین محمد صلی الله علیه و آله پیروی کنی و اسلام



بیاوری. زیرا که این راه نجات است.» بعد آن دو کلاغ برگشتند و یهودی بازگشت و گنجی از طلا و گنجی از نقره پیدا کرد و آن‌ها را بار شتر کرد و نزد امیر المؤمنین علیه السلام رفت و گفت: «شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده‌ی خداوند است و تو وصی رسول الله و برادر او و امیر المؤمنین علیه السلام بر حق هستی. همان طور که به آن نامیده شده‌ای، این‌ها هدیه است. آن را هر طور که می‌خواهی مصرف کن. چرا که تو ولی خداوند در بین جهانیان هستی.»<sup>۱</sup>

از آن جمله روایت ابن عباس است: «که عده‌ای از اهل کوفه از بزرگان شیعه از امیر المؤمنین علیه السلام درخواست کردند از عجائب اسرار خداوند چیزی را به آن‌ها نشان دهد.» حضرت فرمود: «إِنَّكُمْ لَنْ تَقْدُرُوا أَنْ تَرَوْا وَاحِدَةً، فَتَكْفُرُوا، شَمَا نَمِي تَوَانِيدَ حَتَّى يَكِي مِنْ أَيْنِ اسْرَارَ رَا بَيْنِيْدَ وَ كَافِر مِي شَوِيْد.» گفتند: «شکی نیست که تو صاحب اسرار هستی و حضرت از بین آن‌ها هفتاد نفر را انتخاب کرد و آن‌ها را به بیرون کوفه برد و بعد دو رکعت نماز خواند و کلماتی را بر زبان آورد و فرمود: «نگاه کنید.» ناگهان درخت‌ها و میوه‌ها نمایان شد، تا جایی که فهمیدند آن جا بهشت است. یکی از آن‌ها که سخنش از همه بهتر بود گفت: «این یک سحر آشکار است، و همگی کافر از آن جا برگشتند غیر از دو نفر حضرت به یکی از آن دو فرمود: «أَسْمَعْتَ مَا قَالَ أَصْحَابُكَ وَ مَا هُوَ وَاللَّهِ بِسَحَرٍ، وَ مَا أَنَا بِسَاحِرٍ، وَ لَكِنَّهُ عِلْمُ اللَّهِ وَ رَسُوْلُهُ، فَإِذَا رَدَدْتُمْ عَلَيَّ فَقَدْ رَدَدْتُمْ عَلَيَّ اللَّهِ، ثُمَّ رَجِعْ إِلَى الْمَسْجِدِ يَسْتَغْفِرْ لَهُمْ، فَلَمَّا دَعَا تَحَوَّلَ حَصَى الْمَسْجِدِ دُرًّا وَ يَاقُوتًا فَرَجَعَ أَحَدُ الرِّجْلَيْنِ كَافِرًا وَ ثَبَتَ الْآخَرُ، أَيَا شَنِيدِي أَنْ چِه هَمْرَاهَانْتِ گُفْتَنْد؛ به خداوند سوگند! این سحر نیست و من ساحر نیستم. این

علم خداوند و رسول اوست و وقتی شما بر من مرتد بشوید بر خداوند و مرتد شده اید.» بعد به مسجد بازگشت و برای آن‌ها طلب مغفرت کرد. وقتی دعا کرد سنگ ریزه‌های کف مسجد تبدیل به مروارید و یاقوت شدند و از آن دو نفر که کافر نشده بودند، یکی کافر شد و دیگری باقی ماند.<sup>۱</sup>

از آن جمله این است؛ که حضرت به ابن عباس می‌فرمود: «کیف أنت یابن عم إذا ظلمت العیون العین؟ حال تو چگونه است ای پسر عمو! وقتی که «ع» ها بر «ع»<sup>۲</sup> ظلم کنند؟»

گفت: «ای مولای من بارها این سخن را برای من گفته‌ای اما من معنایش را نمی‌فهمم.» فرمود: «عین عتیق و عمر و عبد الرحمن ابن عوف، و عین عثمان و ستضمّ إليها عین عائشة، و عین معاویة و عین عمرو بن العاص، و عین عبد الرحمن بن ملجم، و عین عمر بن سعد، عتیق بزرگ و عمر و عبد الرحمن بن عوف و عثمان بزرگ و به زودی عین عائشه و عین معاویه و عین عمرو بن عاص و عین عبد الرحمن بن ملجم و عین عمر بن سعد به آن‌ها ملحق می‌شود.»<sup>۳</sup>

از آن جمله است سخن حضرت به کدخدای فارس که حضرت را از حرکت به سوی خوارج نهی کرد و گفت: «بدان ستاره‌هایی که طلوع کرده اند، نحس هستند. پس نحس‌ها خوش بخت هستند و خوش بخت‌ها نحس هستند و مریخ نیز ظاهر

۱. مدینه المعاجز؛ ج ۲، ص ۴۷؛ ح ۳۹۳.

۲. در اسم «علی» و اسم اشخاص مزبور، حرف «ع» می‌باشد، حضرت علی در این روایت حرف «ع» را کنایه از خودش و اشخاص مزبور قرار داده است.

۳. معانی الاخبار؛ ص ۳۸۷؛ باب نوادر المعانی. در آن جا به جای اسامی این افراد این سخن است: «اما عین‌ها یعنی دشمنان حضرت و چهارمین آن‌ها قاتل حضرت است.»

شده است و در برج گاو حرکت می‌کند و در برج تو دو ستاره اختلاف دارد و آغاز کردن جنگ برای تو خوب نیست. حضرت فرمود: «أنت الذی تسیر الجاریات و تقضى على بالحادثات، و تنقلها مع الدقائق و الساعات، فما السراری و ما الذراری؟ و ما قدر شعاع المدبرات؟ آیا تو هستی که ستارگان را حرکت می‌دهی و برای من حادثه رقم می‌زنی و آن را با دقیقه و ساعت انتقال می‌دهی؟ ستاره و ذره چیست؟ و طول شعاع ستاره‌های مدبر چقدر است؟»

گفت: «در اسطرلاب نگاه می‌کنم و خبرش را به تو می‌دهم.» حضرت فرمود: «أعالم أنت بما تم البارحة فی وجه المیزان؟ و أى نجم اختلف فی برج السرطان؟ و أى آفة دخلت على الزبرقان؟ آیا تو می‌دانی دیشب در وجه میزان چه اتفاقی افتاده است؟ و چه ستاره‌ای در برج سرطان تغییر کرده است؟ و چه آفتی در زبرقان وارد شده است؟»

گفت: «نمی‌دانم.» فرمود: «أعالم أنت أن الملك الراحة انتقل من بیت إلى بیت فی الصين، و انقلب برج ماجین و غارت بحيرة ساوة، و فاضت بحيرة خسرمة و قطعت باب البحر من سقلبة، و نکس ملک الروم بالروم و ولی أخوه مکانه، و سقطت شرفات الذهب من قسطنطينية الكبرى، و هبط سور کرندیب، و فقد ربان اليهود، و هاج النمل بوادی النمل، و سعد سبعون ألف عالم و ولد فی کل عالم سبعون ألفاً، و الليلة يموت مثلهم، آیا تو می‌دانی که پادشاه دیشب از خانه‌ای به خانه‌ای در چین منتقل شده است و برج ماجین دگرگون شده است و دریاچه‌ی ساوه خشکیده است و دریاچه‌ی خسرمة لبریز شده است، دروازه‌ی دریا از سمت سقلبة بته شده است، پادشاه روم در روم سرنگون شده است و برادرش بر جایش نشسته است، آویزهای طلا از قسطنطنیه‌ی بزرگ بر زمین افتاده است، دیوار کرندیب پائین آمده است، رهبر یهود مفقود شده است، مورچه‌ها در صحرای مورچه بیرون ریخته اند، هفتاد هزار عالم

سعادت‌مند شده‌اند، در هر عالم هفتاد هزار نفر متولد شده‌اند و امشب همین مقدار از دنیا می‌روند.»

گفت: «نمی دانم.» فرمود: «أعالم أنت بالشهب الحرس والأنجم والشمس، و ذوات الذوايب التي تطلع مع الأنوار و تغيب مع الأسحار؟ آیا تو می‌دانی شهاب‌های نگهبان چیست و آیا ستارگان و خورشید و ستاره‌های دنباله دار که یا نور طلوع می‌کنند و در سحر غیب می‌شوند را می‌شناسی؟» گفت: «نمی دانم.» فرمود: «أعالم أنت بطلوع النجمين اللذين ما طلعا إلّا عن مكيدة، و لا غابا إلّا عن مصيبة، و إنهما طلعا غرباً فقتل قابيل هابيل، و لا يظهران إلّا بخراب الدنيا؟ آیا تو آن دو ستاره را می‌شناسی که طلوع نمی‌کنند؟ مگر برای نیرنگ و حيله، فقط در غروب آن‌ها فقط در وقت مصیبت است، آن‌ها در مغرب طلوع کردند و قابیل هابیل را به قتل رساند، ظهور نمی‌کنند مگر در وقت نابودی دنیا؟» گفت: «نمی دانم.» فرمود: «إذا كنت لا تعلم طرق الدنيا فإنّی أسألك عن قريب، أخبرنی ما تحت حافر فرسی الأيمن و الأيسر من المنافع والمضار، اگر راه‌های دنیا را نمی‌شناسی من از یک چیز نزدیک از تو سؤال می‌کنم، بگو زیر سم راست و چپ اسب من چه منافع و چه ضررهایی نهفته است؟» گفت: «علم من دربارهی زمین کمتر از علم من دربارهی آسمان است، حضرت دستور داد زیر سم راست اسب را حفر کنند و گنجی از طلا یافت شد و بعد دستور داد زیر سم چپ را حفر کنند و یک افعی ظاهر شد و به گردن آن مرد حکیم آویزان شد و او فریاد زد ای مولای من! امان بده.» ایشان فرمود: «الأمان بالإيمان، در برابر ایمان امان می‌دهم.» گفت: «من برای تو به رکوع و سجده در می‌آیم و پیشنهاد خوبی دارم.» حضرت فرمود: «سمعت خيراً فقل خيراً أسجد لله و تضرّع بی إليه، سخن خوب شنیدم، سخن خوب بگو؛ برای خداوند سجده کن و با وسیله قرار دادن من نزد

خداوند تضرع کن.» سپس فرمود: «یا سهر سقیل سوار نحن نجوم القطب، و أعلام الفلك، و إن هذا العلم لا یعلمه إلّا نحن و بیت فی الهند، ای ای کسی که شب‌ها بیدار هستی و دست بند داری! ما ستارگان قطب هستیم و بزرگان هستی هستیم و این علم را کسی نمی‌داند جز ما و یک خاندان در هند.»<sup>۱</sup>

از آن جمله روایت احمد بن عبد العزیز جلودی است که می‌گوید: «امیر المؤمنین علیه السلام در بصره خطبه‌ای خواند و فرمود: «سلونی قبل أن تفقدونی، سلوا من عنده علم المنايا والبلايا، والأنساب فی الأصلاب، و فصل الخطاب، از من سؤال پیرسید قبل از آن که مرا از دست بدهید از کسی سؤال پیرسید که علم سرنوشت‌ها و بلاها و علم نسب‌های نطفه‌های درون صلب را و علم زبان و ادبیات همه‌ی ملت‌ها را می‌داند.»<sup>۲</sup>

صدوق در العیون با سند خود از ابو صلت هروی روایت می‌کند و می‌گوید: «امام رضا علیه السلام با هر یک از مردم به زبان خودشان صحبت می‌کرد و به خداوند سوگند! در زبان آن‌ها از همه‌ی مردم فصیح‌تر صحبت می‌کرد و از همه کس بهتر به زبان و ادبیات آن‌ها علم داشت.» گفتم: «ای فرزند پیامبر! من از علم شما به این زبان‌ها که با هم مختلف هستند تعجب می‌کنم.» حضرت فرمود:

«یا أبا الصلت أنا حجة الله، و ما كان الله لیتخذ حجة علی قوم و هو لا یعرف لغاتهم،

أما بلغك قول أمير المؤمنين عليه السلام: «أوتينا فصل الخطاب [فهل فصل الخطاب] إلّا معرفة اللغات؟ أنا دابة الأرض، أنا حي لا أموت، و إذا مت يرث الله الأرض و من عليها،

۱. بحار الانوار؛ ج ۳۷، ص ۳۳۷ و ج ۴۱، ص ۳۳۶؛ ح ۵۷.

۲. بصائر الدرجات؛ ص ۲۰۱، باب آن‌ها توانمندی‌های پیامبر را دارند؛ ح ۳-۴.

سلونی فإتی لا أسأل عما دون العرش إلّا أجبته»، و قوله: «عما دون العرش» رمز له وجوه: الأول منها أن العرش هو العلم، والعرش عند علماء الحروف هو محمد، والعرش العرش و قوله «عما دون العرش» لا يستلزم أنه لا يعلم ما وراء ذلك، بل إن عقول البشر لا تعی القول عما وراء العرش، و لا تحتمله بل تعمی دونه البصائر والأبصار.

أو لو أجد له حملة؟

ای ابا صلت! من حجت خداوند هستم و خداوند کسی را که زبان مردم را نداند، بر آن‌ها حجت قرار نمی‌دهد. آیا سخن امیر المؤمنین علیه السلام را نشنیده‌ای که فرمود: «علم فصل الخطاب به ما داده شده است و آیا فصل الخطاب چیزی غیر از شناخت زبان‌ها است؟ من جاندار زمین هستم، من زنده‌ای هستم که نمی‌میرم، و وقتی بمیرم خداوند زمین را و هر کس بر آن است به ارث می‌برد.» از من سؤال پیرسید و هر سؤالی تا زیر عرش از من پیرسید جواب می‌دهم.<sup>۱</sup>

این سخن او: «تا زیر عرش» یک رمز است که دارای وجوهی است اول: این که عرش همان علم است و عرش نزد علمای حروف همان محمد صلی الله علیه و آله است و و عرش همان عرش است و این سخن او: «تا زیر عرش» معنایش این نیست که بعد از آن را علم ندارد، بلکه عقل بشر نمی‌تواند. بعد از عرش را درک کند و آن را تحمل نمی‌کند. بلکه در برابر آن چشم دل و چشم ظاهر کور است.

آه اگر برای آن حاملانی پیدا کنم.» می‌گوید: «مردی به سوی حضرت بلند شد و کتابی بر گردن خود داشت و با صدای بلند گفت: «ای کسی که چیزی ادعا می‌کنی که به آن علم نداری و چیزی را تقلید می‌کنی که نمی‌فهمی من سؤالی دارم. پس

۱. در بصائر الدرجات؛ ص ۴۵۴؛ ح ۱۲: (آن‌ها با روح القدس از زیر عرش تا زیر زمین علم دارند.)

جواب مرا بده، در این لحظه اصحاب علی بر سر او ریختند تا او را به قتل برسانند.

امیر المؤمنین علیه السلام به آنها فرمود: «دعوه فَإِنَّ حَجَّجَ اللَّهُ لَا تَقُومُ بِالْبَطْشِ، وَ لَا بِالْبَاطِلِ تَظْهَرُ بِرَاهِنِ اللَّهِ، او را رها کنید چرا که حجت‌های خداوند با مشیت آهنین اقامه نمی‌شود و باطل نیز نمی‌تواند بر برهان‌های خداوند غلبه کند.» بعد به آن مرد رو کرد و فرمود: «سَلْ بِكُلِّ لِسَانِكَ فَإِنِّي مُجِيبُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى، سؤال کن با تمام زبان خود و من ان شاء الله جواب می‌دهم.» آن مرد گفت: «فاصله‌ی مشرق و مغرب چقدر است؟» فرمود: «مَسَافَةُ الْهَوَاءِ، مسافت هوا.» گفت: «مَسَافَةُ هَوَا يَعْنِي چَه؟» فرمود: «دوران الفلك، چرخش فلک.» گفت: «چرخش فلک یعنی چه؟» فرمود: «مَسِيرَةُ يَوْمِ الشَّمْسِ، فاصله‌ای که خورشید در یک روز طی می‌کند.» آن مرد گفت: «درست گفتی، اکنون بگو قیامت کی بر پا می‌شود؟» فرمود: «عِنْدَ حُضُورِ الْمَنِيَّةِ، وَ بَلُوغِ الْأَجْلِ، هنگامی که مرگ فرا برسد و اجل به پایان خود برسد.» گفت: «درست گفتی. اکنون بگو عمر دنیا چقدر است؟» فرمود: «يُقَالُ سَبْعَةُ آلَافٍ ثَمَّ لَا تَحْدِيدَ، گفته می‌شود هفت هزار سال اما دقیقا تعیین نمی‌شود.» گفت: «درست گفتی. اکنون بگو مکه و بکه کجا هستند؟» فرمود: «مَكَّةُ أَكْنَافِ الْحَرَمِ وَ بَكَّةُ مَكَاتِ الْبَيْتِ؟ مکه به اطراف حرم گفته می‌شود و بکه به محل کعبه گفته می‌شود.» گفت: «چرا مکه نامیده شده است؟» فرمود: «لَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَكَّ الْأَرْضِ مِنْ تَحْتِهَا أَى دَحَاها، برای این که خداوند متعال زمین را از زیر آن گسترانده است.» گفت: «چرا بکه نامیده شده است؟» فرمود: «لَأَنَّهَا أَبْكَتْ عَيُونَ الْجَبَّارِينَ وَ الْمَذْنِبِينَ، این کعبه چشم جبارین و گناه کاران را به اشک آورده است.» گفت: «خداوند قبل از آفریدن عرش کجا بوده است؟» امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «سَبْحَانَ اللَّهِ مِنْ لَا يَدْرِكُ كُنْهَ صِفَتِهِ حَمَلَةُ عَرْشِهِ عَلَى قَرَبِ زَمَرَاتِهِمْ مِنْ كِرَاسِي كِرَامَتِهِ، وَ لَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبِينَ مِنْ أَنْوَارِ سَبْحَاتِ جَلَالِهِ، وَ يَحْكُ لَا

یقال لَمْ و لا کیف، و لا أين و لا متى، و لا بم و لا حیث، فقال الرجل: صدقت، قال: فكم مقدار ما لبث العرش على الماء قبل خلق الله الأرض والسماء؟ منزه است خدایی که حقیقت صفت او را حاملان عرش نمی‌توانند درک کنند با این که جایگاه آن‌ها نزدیک به کرسی‌های کرامت خداوند است و ملائکه‌ی مقرب نیز نمی‌توانند حقیقت صفت او را درک کنند. با این که نورهای تسبیح جلال او هستند. وای بر تو! نمی‌توان گفت چرا و چگونه، و کجا و کی، با چه و در چه حال.»

آن مرد گفت: «درست گفתי، اکنون بگو قبل از آن که خداوند زمین و آسمان را بیافریند چه مدت عرش بر روی آب قرار داشت؟» فرمود: «آیا تو می‌توانی حساب کنی؟» گفت: «بله» امیر المؤمنین علیّه السلام فرمود: «أفرأیت لو صبّ فی الأرض خردل حتی سد الهواء و ملأ ما بین الأرض والسماء، ثم أذن لک علی ضعفک أن تنقله حبة حبة من المشرق إلى المغرب، ثم مد لک فی العمر حتی نقلته و أحصيته لکان ذلک أیسر من إحصاء ما لبث العرش على الماء قبل خلق الأرض والسماء، و أنّما وصفته لک جزء من عشر عشر جزء من مائة ألف جزء و أستغفر الله من القلیل فی التحدید، آیا می‌دانی اگر خردل بر زمین بریزد تا آن مقدار که هوا را مسدود کند و بین زمین و آسمان را پر کند و بعد به تو با وجود ضعف تو اجازه داده شود این خردل‌ها را دانه دانه از مشرق به مغرب منتقل کنی و بعد عمر تو آن قدر طولانی باشد که بتوانی این کار را بکنی و قدرت شمارش آن‌ها را نیز داشته باشی. این برای تو آسان خواهد بود که بتوانی مدت زمان استقرار عرش بر روی آب قبل از آفرینش زمین و آسمان را بشماری، توصیف آن برای تو یک دهم از یک دهم از یک صد هزارم است و از این که شمارش من در تعیین عدد آن اندک بود، از خداوند طلب مغفرت می‌کنم.» گفت:



«آن مرد سرش را تکان داد و گفت: «شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست و محمد فرستاده‌ی اوست.»<sup>۱</sup>

این را تأیید می‌کند آن چه رازی در کتاب خود موسوم به مفاتیح الغیب روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «ليلة أُسرى بي إلى السماء، رأيت في السماء السابعة مياديناً كميادين أرضكم هذه، و رأيت أفواجا من الملائكة يطرون لا يقف هؤلاء لهؤلاء، و لا هؤلاء لهؤلاء، قال: فقلت لجبرائيل عليه السلام: من هؤلاء؟ فقال: لا أعلم، فقلت: و أين يمضون؟ فقال: لا أعلم، فقلت: سلهم، فقال: لا أقدر و لكن سلهم أنت يا حبيب الله، قال: فاعترضت ملكاً منهم و قلت: ما اسمك؟ فقال: كيكائيل، فقلت: من أين أتيت؟ فقال: لا أعلم، فقلت: و أين تمضي؟ فقال: لا أعلم، فقلت: و كم لك في السير؟ فقال: لا أعلم، غير أني يا حبيب الله أعلم أن الله سبحانه يخلق في كل ستة آلاف سنة كوكباً، و قد رأيت ستة آلاف كوكباً خلقهن و أنا في السير، شبى كه من به معراج برده شدم در آسمان هفتم میدان‌هایی مانند میدان‌های شما در زمین دیدم و گروه‌هایی از ملائکه را دیدم که پرواز می‌کنند و هیچ کدام برای دیگری توقف نمی‌کند. به جبرئیل گفتم: «آنها چه کسانی هستند؟» گفت: «نمی‌دانم.» گفتم: «کجا می‌روند؟» گفت: «نمی‌دانم.» گفتم: «از آنها سؤال کن.» گفت: «نمی‌توانم؛ اما تو سؤال کن ای حبيب خدا!» می‌فرماید: «من سراغ یکی از آن فرشتگان رفتم و گفتم: «اسم تو چیست؟» گفت: «کیکائیل.» گفتم: «از کجا آمده ای؟» گفت: «نمی‌دانم.» گفتم: «کجا می‌روی؟» گفت: «نمی‌دانم.» گفتم: «چه مدت است در راه هستی؟» گفت: «نمی‌دانم اما این را می‌دانم ای حبيب خدا! که خداوند سبحان در هر شش هزار سال ستاره‌ای می‌آفریند

۱. بحار الانوار؛ ج ۵۷، ص ۲۳۱؛ ح ۱۸۸؛ از کتاب المختصر با اندکی تفاوت.

و من در مدتی که در راه بودم شش هزار ستاره را دیدم که خداوند آفریده است.<sup>۱</sup> از آن جمله روایتی است که مورخان نقل می‌کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود و یک نفر از جن نزد او بود و درباره‌ی مسائل مشکل از او سؤال می‌پرسید که در این بین امیر المؤمنین علیه السلام آمد و آن جن کوچک شد، تا این که اندازه‌ی یک گنجشک شد و بعد گفت: «ای پیامبر! به من پناه بده.» پیامبر فرمود: «از چه کسی؟» گفت: «از این جوانی که می‌آید.» پیامبر فرمود: «برای چه؟» آن جن گفت: «در روزی که طوفان نوح بود من سراغ کشتی رفتم تا آن را غرق کنم وقتی به آن دست انداختم این جوان بر دست من ضربه‌ای زد و دست مرا قطع کرد.» بعد دست قطع شده‌ی خود را نشان داد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این جوان همان فرد است.»<sup>۲</sup>

با این سند نقل است که یک نفر از جن نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود و امیر المؤمنین علیه السلام آمد و آن جن طلب کمک کرد و گفت: «سلیمان مرا اجیر کرد و تعدادی از جن را نزد من فرستاد تا مرا با خود ببرند اما من آن‌ها را معطل کردم و این مرد که سواره بود آمد و مرا اسیر کرد و مجروح نمود و این محل ضربه‌ی اوست، که هنوز خوب نشده است در این لحظه جبرئیل نازل شد و گفت: «خدای حق سلام می‌رساند و می‌گوید من پیامبری را مبعوث نکردم، مگر آن که علی را به صورت مخفیانه در کنار او قرار دادم. اما درباره‌ی تو او را آشکارا در کنار تو قرار دادم.»<sup>۳</sup> ای خاموش کننده‌ی عقل! ای کسی که می‌گوئی این تناسخ است تو از کجا علم تناسخ می‌دانی؟! در حالی که قدم تو در راه حق راسخ نیست، آیا نمی‌دانی اسم اعظم خداوند در هر شکلی نورانی می‌شود؛ همین طور کلمه‌ی برتر خداوند در هر

۱. بحار الانوار؛ ج ۵۷، ص ۳۳۸؛ ح ۲۹.

۲. حلیة الابرار؛ ج ۲، ص ۱۵؛ مدینة المعاجز؛ ج ۳، ص ۷۶ - ۵۱۲.

۳. المراقبات؛ ص ۲۵۹. جامع الاسرار؛ ص ۳۸۲؛ ح ۷۶۳.

تصویری ظاهر می‌شود و هر فعل عجیبی را انجام می‌دهد و چگونه در سخن محمد ﷺ شک می‌کنی که فرمود: «أنا الفاتح، أنا الخاتم، و ترتاب فی علی، ألیس هو قسیم النور الأول الذی یتشعشع فی جسد کل من والاه، فإنه امل کل ولی و غایة کل صفی، ثم ظهر مع محمد ﷺ فی هذا الجسد، کما کان معه فی کل مقام؛ من آغازگر، و پایان بخش هستم و درباره‌ی علی شک می‌کنی. آیا او تقسیم کننده‌ی نور اول نیست که در جسم افرادی که ولایت او را قبول دارند می‌تابد؟ او امید هر یک از اولیای خداوند و نهایت آروزی هر یک از برگزیدگان است. بعد به همراه محمد ﷺ در این جسم ظهور کرده است. همان طور که در همه‌ی احوال در کنار او بوده است.

## فصل سوم

### در اسرار فاطمه‌ی زهرا عليها السلام

از جمله اسرار میلاد شریف او روایت است که مورخان نقل کرده اند: «که وقتی زمان وضع حمل خدیجه نزدیک شد، خداوند عز و جل بیست نفر از حور العین را با طشت و پارچ و آب از حوض کوثر فرستاد و مریم دختر عمران و ساره و آسیه دختر مزاحم آمدند و خداوند آن‌ها را فرستاد تا به خدیجه کمک کنند. وقتی خدیجه وضع حمل کرد، دنیا نورانی شد و همه‌ی جهان را عطر و نور فرا گرفت و عطر عظمت همه جا پیچید و خانه‌های مکه از نور پر شد و در شرق و غرب زمین محلی نماند، مگر آن که نورانی شد و در آسمان نوری برتر ظاهر شد که تا آن هنگام وجود نداشت و این زن‌ها گفتند: «ای خدیجه! این نوزاد را بگیر که پاک و معصوم و دختر پیامبر و همسر وصی پیامبر و نوری درخشان و عنصری پاکیزه و مادر نیکوکاران و محبوب خدای جبار و برگزیده‌ی پاکان و مبارک است و او و فرزندانش برکت دارند.»

وقتی خدیجه او را در دست گرفت این نوزاد گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن أباي سيد الأنبياء، و أن بعلي سيد الأوصياء، و أن ولدي سادة الأسباط؛ شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست و شهادت می‌دهم که پدرم سید پیامبران است و شوهرم سید اوصیاء است و فرزندانم سادات فرزندان هستند.»

بعد به آن زنان سلام کرد و هر کدام را به نام خود صدا زد و اهل آسمان به یک

دیگر در تولد زهرا تبریک گفتند. وقتی او در شکم خدیجه بود با او صحبت می‌کرد و با تسبیح و تقدیس گفتن انیس او بود و نور او و آفرینش او زیبایی تو از پیامبر ﷺ فراتر نمی‌رفت.<sup>۱</sup>

از کرامت‌های او نزد خداوند این است که وقتی حق او را در فدک از او سلب کردند چارچوب درب اتاق پیامبر ﷺ را گرفت و فرمود: «لیست ناقة صالح عند الله بأعظم منی؛ شتر صالح نزد خداوند از من بالاتر نیست.» بعد یک طرف روبند خود را بالا گرفت و سر را به سمت آسمان بالا برد و خواست دعا کند در این لحظه دیوارهای مسجد از زمین بلند شد و عذاب نازل شد در این هنگام امیر المؤمنین علیه السلام آمد و دست فاطمه علیها السلام را گرفت و فرمود: «یا بقية النبوة و شمس الرسالة، و معدن العصمة والحكمة، إن أباک کان رحمة للعالمین فلا تكوني علیهم نقمة، أقسم علیک بالرؤوف الرحیم، ای باقیمانده‌ی نبوت و خورشید رسالت و معده عصمت و حکمت! پدر تو رحمت برای جهانیان بود. پس تو برای مردم عذاب نباش. من تو را به خدای رؤوف و رحیم سوگند می‌دهم.» در این لحظه فاطمه به مصلا ی خود بازگشت.<sup>۲</sup>

۱. به جلد ۴۶؛ بحار الانوار تاریخ فاطمه علیها السلام مراجعه شود.

۲. وفاة الزهراء؛ ص ۶۳ و الاحتجاج؛ ص ۵۶. المسترشد؛ ص ۳۸۲.

## فصل چهارم

### در اسرار حسن بن علی علیه السلام

از آن جمله است، وقتی حضرت از کوفه به مدینه آمد زنان نزد او آمدند و مصیبت شهادت امیر المؤمنین علیه السلام را به او تسلیت گفتند و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز آمدند. در این لحظه عائشه گفت: «ای ابا محمد! هیچ روزی مثل روز فقدان جد تو نبود، مگر روز فقدان پدرت، امام حسن علیه السلام به او فرمود: «نسیت نبشک فی بیتک لیلاً بغیر قبس بحدیة، حتی ضربت الحدیة کفک فصارت جرحاً إلی الآن فأخرجت جرداً أخضر فیه ما جمعتہ من خیانة حتی أخذت منه أربعین دیناراً عدداً لا تعلمین لها وزناً ففرقتیها فی مبغضی علی صلوات الله علیه من تیم و عدی، و قد تشفیت بقتله، فقالت: قد کان ذلک؛ آیا فراموش کرده‌ای آن شب را که در خانه ات بدون چراغ و با یک تکه آهن زمین را حفر کردی و با آن آهن بر دست خود کوبیدی و دست تو مجروح شد و تا اکنون مجروح است و از درون آن حفره کیسه‌ای سبز رنگ که پول‌های خیانت را در آن جمع کرده بودی از زیر خاک بیرون کشیدی و از درون آن چهل دینار برداشتی و تو وزن این تعداد سکه را نمی‌دانستی و آن‌ها را بین دشمنان علی علیه السلام از قبیله‌ی تیم و عدی تقسیم نمودی و در شب شهادت او شاد شدی.»

عائشه گفت: «این گونه بود.»<sup>۱</sup>

از آن جمله این است که معاویه وقتی خواست به جنگ علی علیه السلام برود، مردم شام را جمع کرده بود. پادشاه روم خبر آن را شنید و به او گفته شد: «دو نفر قیام کرده‌اند و خواهان حکومت هستند.» گفت: «در کجا قیام کرده‌اند؟» گفته شد: «مردی از کوفه و مردی از شام.» گفت: «درباره‌ی صفات آن‌ها توضیح دهید. آن دو را برایش توصیف کردند.» بعد به خزانه دار اموالش گفت: «آن بت‌ها را برای من بیاورید.» او در آن نگاه کرد و گفت: «مرد شامی گمراه است و مرد کوفی هدایت شده است.»<sup>۲</sup> و بعد نامه‌ای به معاویه نوشت که داناترین فرد در خاندان خود را نزد من بفرست و کسی را نیز نزد امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد که داناترین فرد در خاندان خود را نزد من بفرست تا آن دو را با هم جمع کنم و در انجیل نگاه کنم، که چه کسی از شما دو نفر برای حکومت حق دارد و خبرش را به شما بدهم.»

معاویه پسرش یزید را فرستاد و امیر المؤمنین علیه السلام حسن علیه السلام را فرستاد وقتی یزید وارد شد، پادشاه روم دست او را گرفت و بوسید و وقتی حسن علیه السلام وارد شد؛ پادشاه روم بلند شد خم شد و پای او را بوسید و حسن علیه السلام نشست و چشمش را بلند نمی‌کرد. وقتی پادشاه روم به آن دو نگاه کرد، هردو را با هم بیرون آورد و بعد یزید را به تنهایی خواست و از درون خزانه اش مجسمه‌ی صد و سیزده پیامبر را بیرون آورد؛ که زینت شده بودند و یک بت نیز بیرون آورد و آن را به یزید عرضه کرد ولی او آن را نشناخت و بعد یک بت دیگر عرضه کرد آن را نیز نشناخت و بعد

۱. هدایة الکبریٰ خصیبی؛ ص ۱۹۷.

۲. این قسمت بیشتر از بحار است؛ ج ۳۳، ص ۲۳۴؛ ح ۵۱۷.

از او درباره‌ی رزق‌های بندگان و از ارواح مؤمنین و کافران سؤال کرد؛ که بعد از مرگ در کجا جمع می‌شوند؟ و او چیزی نمی‌دانست.

بعد حسن بن علی علیه السلام را فراخواند و گفت: «از این جهت با او آغاز کردم که بداند تو چیزی می‌دانی که او نمی‌داند، و این که پدر تو علم دارد و نه پدر او و این که پدر تو ربانی این امت است و من در انجیل نگاه کردم و دیدم رسول خدا محمد است و وزیرش علی است و در اوصیاء نگاه کردم و دیدم پدر تو در بین آن‌ها وصی محمد علیه السلام است.» حضرت به آن پادشاه رومی گفت: «هر چه می‌خواهی از من درباره‌ی علم تورات و انجیل و فرقان سؤال کن تا به تو خبر دهم، و بت‌ها را آورد و اولین بت که به حسن علیه السلام نشان داد به شکل ماه بود و حسن علیه السلام فرمود: «هذه صفة آدم أبي البشر؛ این شکل آدم ابوالبشر است.» و بعد بت دیگری را نشان داد که شبیه به خورشید بود و حضرت علیه السلام فرمود: «هذه صفة حواء أم البشر، این شکل حواء مادر بشر است.» دیگری را نشان داد و حضرت علیه السلام گفت: «هذا عليه صفة شيث بن آدم، و هذا أول من بعث و كان عمره في الدنيا، ۱۵۴۰ سنة، ثم عرض عليه آخر فقال: هذه صفة نوح صاحب السفينة، و كان عمره في الدنيا ۲۵۰۰ سنة و ليث في قومه ألف سنة إلّا خمسين عاماً، این شکل شيث فرزند آدم است و این اولین کسی است که مبعوث شد و عمر او در دنیا هزار و پانصد و چهل سال بود.» بعد مجسمه‌ی دیگری را نشان او داد و ایشان فرمود: این شکل نوح صاحب کشتی است، که عمر او در دنیا دو هزار و پانصد سال بود، و نهصد و پنجاه سال در بین قوم خود پیامبر بود.» بعد مجسمه‌ی دیگری نشان داد و حضرت علیه السلام فرمود: «هذه صفة إبراهيم عريض الصدر طويل الجبهة، این شکل ابراهیم است که سینه‌ای پهن و پیشانی‌ای بلند داشته است.» بعد مجسمه‌ی دیگری نشان داد و ایشان فرمود: «هذه صفة موسى



بن عمران و کان عمره ۲۴۵ سنة و کان بینہ و بین ابراهیم ۵۰۰ سنة، ثم عرض علیہ آخر؛ این شکل موسی بن عمران است و عمر او دویست و چهل و پنج سال بوده است و بین او تا ابراهیم پانصد سال فاصله بوده است.» بعد مجسمه‌ی دیگری نشان داد و حضرت علیه السلام گفت: «هذه صفة إسرائيل و هو یعقوب الحزین، این شکل اسرائیل است؛ یعنی همان یعقوب اندوهگین.» بعد مجسمه‌ی دیگری نشان داد و حسن علیه السلام فرمود: «هذه صفة إسماعیل؛ این شکل اسماعیل است.» مجسمه‌ی دیگری نشان داد و حضرت فرمود: «هذه صفة داود صاحب الجراب؛ این شکل داود است که مشک آب داشته است.» بعد مجسمه‌ی دیگری نشان داد حضرت گفت: «هذه صفة شعيب، ثم زكريا، ثم عيسى ابن مريم روح الله و كلمته، و کان عمره فی الدنيا ۲۳ سنة ثم رفعه الله إلیه ثم یهبط إلی الأرض بد مشق و یقتل الدجال، این شکل شعیب و بعد زکریا و بعد عیسی بن مریم که روح الله و کلمه‌ی او بود است و عمر او در دنیا بیست و سه سال بود و بعد خداوند او را به نزد خودش بالا برد و بعد در دمشق به زمین فرود خواهد آمد و دجال را به قتل می‌رساند.» و بعد مجسمه‌های اوصیاء و وزیران بر او عرضه شد و حضرت اسامی آن‌ها را گفت و بعد مجسمه‌هایی در شکل پادشاهان به او نشان داده شد و پادشاه روم به او گفت: «این‌ها مجسمه‌هایی است که توصیف آن‌ها را در تورات و انجیل نیافتیم و حضرت فرمود: «هذه صفة الملوك، این‌ها شکل‌های پادشاهان است.» در این هنگام پادشاه روم گفت: «من شهادت می‌دهم برای شما ای خاندان محمد صلی الله علیه و آله! که شما علم اولین و آخرین و علم تورات و انجیل و صحف ابراهیم و الواح موسی را دریافت کرده اید، ما در انجیل می‌بینیم که اولین فتنه‌ای که برای این امت پیش می‌آید، دست اندازی شیطان گمراه کننده‌ی این امت بر حکومت پیامبرش و جرأت ورزیدن او بر ذریه‌ی این پیامبر است و بعد

به حسن علیه السلام گفت: «بگو آن هفت چیز چه هستند که خداوند آفریده است ولی در رحم مادر نبوده اند؟» حسن علیه السلام فرمود: «آدم و حواء، و کبش ابراهیم، و ناقه صالح، و ابلیس والحیة والغراب الذی ذکر فی القرآن، آدم و حواء و گوسفند قربانی ابراهیم و شتر صالح و ابلیس و مار و کلاغی که در قرآن ذکر شده است.» بعد پادشاه از او درباره‌ی رزق‌های بندگان سؤال کرد و حسن علیه السلام فرمود: «فی السماء الرابعة تنزل بقدر و تبسیط، از آسمان چهارم رزق بندگان با محدودیت یا با وسعت نازل می‌شود.» از او درباره‌ی ارواح مؤمنین سؤال کرد که کجا می‌روند؟ فرمود: «تجتمع عند صخرة بیت المقدس فی کل ليلة جمعة و هی العرش الأدنى و منها یبسط الله الأرض و إليها یطویها و إليها المحشر. ثم سأله عن أرواح الکفار؟ فقال: تجتمع فی وادی حضر موت عند مدینة الیمن ثم یبعث الله ناراً من المشرق و ناراً من المغرب و یتبعها ریح شدید فیحشر الناس عند صخرة بیت المقدس فأهل الجنة عن یمینها، و أهل النار عن یشارها فی تخوم الأرض السابعة، فتحشر الناس عند الصخرة، فمن وجبت له الجنة دخلها و من وجبت له النار دخلها، و ذلك قوله: فریق فی الجنة و فریق فی السعیر؛ این ارواح در هر شب جمعه در کنار صخره‌ی بیت المقدس جمع می‌شوند. که این صخره عرش نزدیک است و خداوند زمین را از آن گسترش می‌دهد و به سوی آن دراز می‌شود و محشر نیز در آن جا صورت می‌گیرد و بعد درباره‌ی ارواح کافران سؤال کرد و حضرت فرمود: «آنها در وادی حضر موت در شهر یمن جمع می‌شوند و بعد خداوند آتشی را در مشرق و آتشی را در مغرب ایجاد می‌کند و باد شدیدی بر آن می‌وزد و مردم در کنار صخره‌ی بیت المقدس جمع می‌شوند و اهل بهشت در سمت راست این صخره و اهل جهنم در سمت چپ آن و در عمق زمین هفتم، و مردم در کنار این صخره محشور می‌شوند. پس هر کس مستحق بهشت

باشد وارد بهشت می‌شود و هر کس مستحق جهنم باشد، وارد آن می‌شود و این همان سخن خدای متعال است که: «گروهی در بهشت و گروهی در جهنم خواهند بود.»

پادشاه رو به یزید کرد و گفت: «او باقیمانده‌ی پیامبران و خلیفه‌ی اوصیاء و وارث برگزیدگان و دومی از نقییان و چهارمی از اصحاب کساء و عالم به آن چه در آسمان و زمین است؛ آیا می‌توان این فرد را با کسی که قلبش قفل شده است و از گمراهان است، قیاس کرد و بعد نامه‌ای به معاویه نوشت و گفت: «کسی که خداوند بعد از پیامبرتان به او علم و حکمت و احکام تورات و انجیل و اخبار غیب را داده است حق، خلافت متعلق به اوست و کسی که با او دشمنی کند، ظالم است.» بعد نامه‌ای به امیر المؤمنین علیه السلام نوشت و گفت: «حق متعلق به توست و خلافت برای تو و فرزندان توست، تا روز قیامت. پس با کسی که با تو نبرد می‌کند مبارزه کن، تا خداوند او را به دست تو عذاب کند و کسی که از تو سرپیچی کند و با تو بجنگد لعنت خداوند و ملائکه و همه‌ی مردم بر او باد.»<sup>۱</sup>

از جمله کرامات او روایتی از مولای ما امام باقر علیه السلام است که فرمود: «یابن رسول الله ما عندک من عجایب أسرار أمير المؤمنين علیه السلام الذی کان یرینا أی شیء نرید یرینا إیّاه؟ عده‌ای از اهل کوفه به امام حسن علیه السلام گفتند: ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله! آیا تو از عجائب اسرار امیر المؤمنین علیه السلام که به ما نشان می‌داد و هر چه از او می‌خواستیم به ما نشان می‌داد چیزی داری؟»

حضرت فرمود: «هل تعرفون أمير المؤمنين علیه السلام؟ آیا امیر المؤمنین علیه السلام را

۱. بحار الانوار؛ ج ۳۳، ص ۲۳۷؛ ح ۵۱۷. حدیث بسیار طولانی است و ما آن را مختصر آوردیم.

می‌شناسید؟» گفتند: «بله.» ایشان پرده‌ای را که بر درب خانه آویزان بود را بالا زد و فرمود: «انظروا، نگاه کنید.» آن‌ها نگاه کردند و دیدند امیر المؤمنین علیه السلام آنجا است. گفتند: «بله، این امیر المؤمنین است و در آن شک نداریم و شهادت می‌دهیم تو خلیفه‌ی برحق و صادق هستی.»<sup>۱</sup>

---

۱. مدینة المعاجز؛ ج ۳، ص ۷۶ - ۵۱۲.

## فصل پنجم

### در اسرار حسین بن علی علیه السلام

از آن جمله این است که وقتی حضرت خواست به سمت عراق خارج شود ام سلمه به او گفت: «ای فرزندم! مرا با خارج شدن خودت انده‌گین مکن؛ چرا که من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «فرزندم حسین در عراق به قتل می‌رسد.» حسین علیه السلام به او فرمود: «یا أمّاه إني مقتول لا محالة و ليس من الأمر المحتوم بد و إني لأعرف اليوم أقتل فيه والحفرة التي أدفن فيها، و من يقتل معي من أهل بيتي و من شيعتي، و إن أردت أريتكم مضجعي و مكاني؛ ای مادر! من در هر صورت مقتول خواهم بود و از امر محتوم نمی‌توان جلوگیری کرد، و من روزی را که در آن به قتل می‌رسم و حفره‌ای را که در آن دفن می‌شوم می‌دانم، این که چه کسی از اهل بیتم و شیعیانم با من کشته می‌شوند و اگر بخواهم می‌توانم قبر خودم و مکان خودم را به تو نشان بدهم.» بعد با دست خود اشاره کرد و زمین باز شد تا این که قبر و مکان خود را به‌ام سلمه نشان داد.<sup>۱</sup>

آن چه از کتاب راوندی نقل است: «مردی نزد حسین علیه السلام آمد و گفت: «مادرم از دنیا رفته است و وصیتی نداشته است. اما به من دستور داد برای او هیچ کاری نکنم،

۱. بحار الانوار؛ به نقل از کافی؛ ج ۴۴، ص ۳۳۰؛ ح ۲.

مگر آن که قبلا تو را با خبر کنم ای مولای من!« حسین علیهما السلام به همراه اصحابش آمدند و دیدند آن زن مرده است و حسین علیهما السلام دعا کرد، تا خداوند او را زنده کند. در این هنگام آن زن صحبت کرد و گفت: «داخل شوید ای مولای من! دستور بفرمائید، و حسین علیهما السلام وارد خانه شد و نشست و به او فرمود: «أوصی یرحمک الله، وصیت کن خداوند تو را رحمت کند.» گفت: «ای سید من! من فلان مقدار مال دارم و یک سوم آن را برای تو قرار می‌دهم تا هر کاری خواستید با آن انجام دهید و دو سوم آن را برای پسر من قرار می‌دهم. اگر بدانم که او از پیروان شماست و اگر مخالف شما باشد در این صورت مخالفان شما سهمی در اموال مؤمنین ندارند. بعد از حضرت خواست تا امور بعد از وفات او را بر عهده بگیرد و بر او نماز بخواند و بعد مثل اول مرده شد.»<sup>۱</sup>

## فصل ششم

### در اسرار علی بن حسین علیهما السلام

آن چه خالد بن عبد الله روایت کرده است و می‌گوید: «علی بن حسین علیهما السلام در حج بود و اصحابش آمدند و خیمه‌ی او را در نقطه‌ای از زمین احداث کردند. وقتی حضرت آن را دید، فرمود: «هذا مکان قوم من الجن المؤمنین و قد ضیقت علیهم؛ این جا محلی متعلق به جن‌های مؤمن است و شما فضا را بر آن‌ها تنگ کرده اید.» در این لحظه کسی ندا کرد: «ای فرزند پیامبر! خیمه‌ی خود را به ما نزدیک کن تا برای

۱. الخرائج و الجرائح؛ ص ۲۴۵؛ باب ۴. فرج المهموم؛ ص ۲۲۷.

ما رحمت باشد، چرا که اطاعت از تو بر ما فریضه است، و این هدیه‌ای از ما بر تو است. پس آن را قبول کن.» جابر می‌گوید: «ما نگاه کردیم و دیدیم کنار خیمه طبق‌هایی پر از خرما و انگور و موز و انار است و زین العابدین علیه السلام اصحابی که در کنارش بودند را فراخواند و فرمود: «کلوا من هدیة إخوانکم المؤمنین، از هدیه‌ی برادران مؤمن خود بخورید.»<sup>۱</sup>

از آن جمله روایت صاحب کتاب اربعین است که بنی مروان وقتی طعنه‌های آن‌ها بر کم بودن تعداد شیعیان علی بن حسین علیهما السلام زیاد شد شیعیان به حضرت شکوه کردند و حضرت باقر علیه السلام را فراخواند و کیسه‌ای را بیرون آورد، در آن نخ زرد رنگ قرار داشت و به او دستور داد آن نخ را به آرامی تکان دهد در این لحظه پشت بام بالا رفت و به حرکت درآمد و ناگهان زمین و خانه‌های مدینه شروع به لرزیدن کرد و خانه‌ها خراب شد تا این که ششصد خانه در مدینه خراب شد و مردم با وحشت فرار کردند نزد حضرت آمدند و گفتند: «ای فرزند پیامبر! به ما پناه بده، ای ولی الله! به ما پناه بده.» ایشان فرمود: «هذا دأبنا و دأبهم یستقصون بنا و نحن نفنیهم، این روش ما است و روش آن‌ها این است که بر کم بودن ما خرده می‌گیرند و ما آن‌ها را نابود می‌کنیم.»<sup>۲</sup>

از آن جمله مردی از حضرت سؤال کرد و گفت: «ما با چه چیز بر دشمنانمان برتری یافته ایم در حالی که در بین آن‌ها افرادی هستند که از ما زیباترند؟» حضرت

۱. بحار الانوار؛ به نقل از طبری؛ ج ۴۶، ص ۴۵؛ ح ۴۵؛ با اندکی تفاوت.

۲. هدایة الکبری؛ ص ۲۲۷ - ۲۲۸؛ باب ۶ و ص ۳۲۲؛ باب ۱۲ و دلائل الامامة ۲؛ بحار؛ ج ۲۵،

فرمود: «أَتَحِبُّ أَنْ تَرَى فَضْلَكَ عَلَيْهِمْ؟ آیا دوست داری برتری خودت را بر آنها ببینی؟» گفت: «بله،» حضرت دستش را بر روی صورت او کشید و فرمود: «نگاه کن.» او نگاه کرد و مضطرب شد، و گفت: «فدايت شوم مرا به آن چه بودم برگردان، چرا که من در مسجد چیزی جز خرس و میمون و سگ ندیدم و حضرت دستش را بر او کشید و او به حال اول بازگشت.»<sup>۱</sup>

این سخن اشاره به همین است (دشمنان علی مسخ شده‌های این امت هستند) و در نقل است: «اقتلوا الوزغ فإنها مسوخ بنی أمیه؛ قورباغه را به قتل برسانید، چرا که او مسخ شده‌ی بنی امیه است.»<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار؛ ج ۴۶، ص ۴۹؛ ح ۴۹.

۲. الحرائج؛ ص ۸۲۳ و بحار الانوار؛ ج ۲۷، ص ۲۶۹؛ ح ۱۹؛ با مقداری تفاوت.



## فصل هفتم

### در اسرار امام باقر علیه السلام

از آن جمله روایت محمد بن مسلم است که می گوید: «نزد امام باقر علیه السلام بودم که دو کبوتر پیش او آمدند و صدا کردند و حضرت به آن دو جواب داد و بعد پرواز کردند.» گفتم: «فدایت شوم این چه حالتی بود؟» فرمود: «هذا طائر ظن فی زوجته سوءاً فحلفت له فقال لها: لا أرضی إلا بمولای محمد بن علی علیه السلام، فجاءت فحلفت له بالولاية أنها لم تخنه فصدقها، و ما من أحد يحلف بالولاية إلا صدق إلا الإنسان، فإنه حلف مهين؛ این پرنده در مورد همسرش سوء ظن داشت و من برای او سوگند خوردم و او به همسرش گفت: به چیزی جز سوگند خوردن به مولایم محمد بن علی علیه السلام راضی نمی شوم، همسر او آمد و برای شوهرش به ولایت سوگند خورد که به او خیانت نکرده است و شوهرش نیز قبول کرد، و کسی نیست که به ولایت سوگند بخورد مگر آن که ادعایش پذیرفته می شود. البته در غیر انسان ها، چرا که انسان ها سوگند خورنده و حرمت شکن هستند.»<sup>۱</sup>

از آن جمله روایت میسر است که می گوید: «من در کنار درب خانه ی امام

باقر علیه السلام ایستاده بودم که کنیزی قد بلند خارج شد و من دست خود را بر روی سر او گذاشتم در این هنگام صدایی از درون خانه آمد که: «ادخل لا أبالک فلو کانت الجدران تحجب أبصارنا عنکم کما تحجب أبصارکم لکنّا نحن و إیّاکم سواء؛ داخل شو ، بی پدر ، اگر دیوارها جلوی چشم ما را بگیرند همان طور که جلوی چشم شما را می گیرند در این صورت ما و شما یکسان بودیم.»<sup>۱</sup>

از آن جمله روایت محمد بن مسلم است که می گوید: «همراه امام باقر علیه السلام به جایی که می خواست برود، از شهر بیرون رفتم و مقداری مسیر را پیمودیم، که ناگهان گرگی در حال پائین آمدن از کوه بود و آمد تا این که دست خود را بر طناب زین گذاشت و مقداری درنگ کرد و حضرت به او فرمود: «ارجع فقد فعلت، قال: فرجع الذئب مهرولاً؛ بازگرد چرا که من خواسته ات را انجام دادم.» می گوید: «گرگ با شتاب بازگشت و من گفتم: «ای سید من! کار او چه بود؟» فرمود: «ذکر آن زوجه قد عسرت علیها الولادة فسأل لها الفرج و أن یرزقه الله ولذا لا یؤذی دواب شیعتنا؛ او گفت که همسرش در حال زایمان است و کار بر او سخت شده است و درخواست داست این وضعیت برایش آسان شود و خداوند به او فرزندی بدهد که حیوانات شیعیان را آزار ندهد، و من به او گفتم: «برو که من خواسته ات را انجام دادم.» می گوید: «سپس مقداری مسیر را پیمودیم و در آن جا گودالی دیدیم که از شدت گرما مثل آتش بود و در آن جا گنجشک هایی در حال پرواز بودند و آمدند و گرد الاغ حضرت حلقه زدند و از او خواستند از آب داخل آن گودال بنوشد اما حضرت فرمود: «لا و لا کرامه، نه، این کرامت نیست.» می گوید: «سپس حضرت به سوی

۱. بحار الانوار؛ ج ۴۶، ص ۲۴۸؛ ح ۴۰. در آن جا گفته : «بی مادر»

مقصدش حرکت کرد وقتی فردای آن روز از آن جا بازگشتیم و به آن گودال رسیدیم دیدیم گنجشک‌ها به دور الاغ حضرت گرد آمدند و بال می‌زدند و شنیدم که حضرت می‌فرماید: «اشربی وارتوی، بنوش و سیراب شو.» می‌گوید: «من نگاه کردم و دیدم در آن گودال مقداری آب جمع شده است.» گفتم: «ای سید من! دیروز الاغ را از نوشیدن آب منع کردی و امروز او را از آن آب سیراب کردی؟» فرمود: «أعلم أن اليوم خالطتها القنابر فسقيتها، و لولا القنابر لما سقيتها، فقلت: يا سیدی، و ما الفرق بين القنابر والعصافير؟ بدان که امروز علاوه بر گنجشک‌ها پرنده‌ی قنبره نیز در آن جا بود و من اجازه‌ی آب خوردن را به الاغ دادم، اگر این قنبره‌ها نبودند به الاغ آب نمی‌دادم.» گفتم: «ای سید من! چه فرقی بین قنبره و گنجشک است؟»

فرمود: «و يحك أما العصافير فإنهم موالی الرجل لأنهم منه، و أما القنابر فإنهم موالينا أهل البيت، و إنهم يقولون فی صفيهم: بورکتم أهل البيت عليهم السلام، و بورک شيعتكم، و لعن الله أعدائكم؛ وای بر تو! گنجشک‌ها طرفدار ولایت آن مرد (عمر) هستند. چون از جنس او هستند. اما قنبره‌ها طرفدار ولایت ما اهل بیت هستند و آن‌ها در صداهاى خود می‌گویند: «ای اهل بیت عليهم السلام مبارک باشید، شیعیان شما مبارک باشند، خداوند دشمنان شما را لعنت کند.» و بعد فرمود: «عادانا من كل شيء حتى الطيور الفاخنة و من الأيام الأربعة؛ از جنس تمام موجودات عده‌ای با ما دشمن هستند. حتی از پرندگان کبوتر فاخنة و از بین روزها روز چهارشنبه با ما دشمن هستند.»<sup>۱</sup>

می‌گویم: «در این حدیث رمز نیکویی وجود دارد، که اشاره می‌کند که هر چیزی

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۷، ص ۲۷۲؛ ح ۲۵؛ با اندکی تفاوت.

به هم شکل خودش تمایل پیدا می‌کند و با دیدن همتای خود خوش حال می‌شود و به طبع خودش برانگیخته می‌شود و این سخن اشاره به همین مطلب است: بچه‌ی حرام زاده با خوردن مال حرام ماهیتش شناخته می‌شود، و این نیز رمزی است که یعنی فرزند حرام چون ماده اش حرام است پس چیزی را که از آن است دوست دارد و دشمن اهل بیت یعنی آن مرد چیزی جز ماده‌ی خودش را دوست ندارد و دوست داران اهل بیت و اولیاء آنها نیز طیتشان از آنها است و این همان طیتی است، که فرزندان حلال از آن آفریده شده اند. پس کسی جز فرزند حلال اهل بیت را دوست ندارد و دوست داران آنها کسی جز فرزندان حلال نیستند.

از آن جمله روایت اسماعیل سندی از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام است که می‌گوید: «شنیدم حضرت به مردی از خراسان که نزد او آمده بود فرمود: «کیف أبوک؟ پدرت چطور است؟»

آن مرد گفت: «خوب است.»

حضرت فرمود: «فأخوک؟ برادرت چه؟»

گفت: «او را به عنوان فرد درستکار بر جای خود نشانده‌ام.» حضرت فرمود: «قد هلك أبوک بعد خروجک بیومین، و أما أخوک فقتلته جاریته یوم کذا، و قد صار إلی الجنة؛ دو روز بعد از آن که تو از دیار خود بیرون آمدی پدرت وفات کرده است و برادرت در روز فلان توسط کنیزش به قتل رسیده است و به بهشت رفته است.» آن مرد گفت: «فدايت شوم من فرزندم را در حالی که مریض بود ترک کردم.» حضرت فرمود: «أبشر فقد بریء و زوجہ عمہ ابنته و صار له غلام و سمّاه علیاً، و لیس من شیعتنا؛ خوش حال باش که او سلامتی اش را باز یافته است و عمویش او را به دخترش تزویج کرده است و برای او پسری متولد شده است که نامش را علی گذاشته است اما از شیعیان ما نیست.» آن مرد گفت: «اکنون باید با او چکار کنم؟»

حضرت فرمود: «کلا قد أخذ من صلب آدم أنه من أعدائنا فلا تغرنک عبادته و خشوعه، هیچ کاری نمی‌شود کرد او از صلب آدم است و از دشمنان ما است پس مبادا عبادت‌ها و راز و نیازهایش تو را فریب دهد.»<sup>۱</sup>

از آن جمله روایت جابر بن یزید است که می‌گوید: «در مسجد در کنار امام باقر علیه السلام بودیم که عمر بن عبد العزیز که جوان بود وارد شد و دو لباس زرد رنگ به تن داشت امام باقر علیه السلام فرمود: «لا تذهب الأيام حتی يملكها هذا الغلام، و يستعمل العدل جهراً والجور سراً فإذا مات تبكيه أهل الأرض و يلعنه أهل السماء؛ روزگار نخواهد گذشت مگر آن که این جوان حاکم دوران می‌شود و در ظاهر عدالت را رعایت می‌کند. اما در نهان ستم می‌کند. وقتی بمیرد اهل زمین برایش گریه می‌کنند. ولی اهل آسمان بر او لعنت می‌فرستند.»<sup>۲</sup>

از آن جمله روایت ابو بصیر است که می‌گوید: «مولایم امام باقر علیه السلام به من فرمود: «إذا رجعت إلى الكوفة يولد ولد تسميه عيسى، و يولد ولد و تسميه محمداً و هما من شيعتنا و أسماؤهما في صحيفتنا، و ما يولدون إلى يوم القيامة؛ وقتی به کوفه برگردی فرزندی برای تو متولد می‌شود که نام او را عیسی می‌گذاری و فرزندی برایت متولد می‌شود، که نام او را محمد می‌گذاری و این دو از شیعیان ما هستند و اسم‌های آن دو در صحیفه‌ی نزد ما موجود است و نیز اسم تمام فرزندانی که تا روز قیامت از آن‌ها متولد می‌شوند نزد ما موجود است.» می‌گوید: «گفت: آیا شیعیان شما در کنار شما خواهند بود؟» فرمود: «نعم، إذا خافوا الله و اتقوه و أطاعوه؛ بله، اگر از

۱. بحار الانوار؛ ج ۴۶، ص ۲۴۳؛ ح ۳۱؛ با تفاوت بسیار.

۲. بحار الانوار؛ ج ۴۶، ص ۲۵۱؛ ح ۴۴؛ با مقداری تفاوت.

خداوند بترسند و تقوا داشته باشند و از او اطاعت کنند.»<sup>۱</sup>

از آن جمله است که حضرت روزی وارد مسجد شد و جوانی را دید که در مسجد می‌خندید حضرت به او فرمود: «تضحک فی المسجد و أنت بعد ثلاثة من أصحاب القبور؟ آیا در مسجد می‌خندی در حالی که بعد از سه روز دیگر تو از اهل قبرستان خواهی بود؟» آن جوان در اول روز سوم وفات کرد و در آخر همان روز دفن شد.<sup>۲</sup>

از آن جمله مطلبی است که در کتاب کشف الغمه از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام نقل شده است می‌گوید: «روزی به ایشان گفتم: «شما ذریه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله هستید؟» فرمود: «نعم، بله» گفتم: «و رسول الله وارث پیامبران است؟» فرمود: «نعم، بله» گفتم: «و شما وارثان رسول الله هستید؟» فرمود: «نعم، بله» گفتم: «پس شما می‌توانید مرده را زنده کنید و نابینا و برص را شفا دهید و به مردم خبر بدهید که چه می‌خورند و چه ذخیره می‌کنند؟» فرمود: «نعم بأمر الله، بله به امر خداوند» و بعد فرمود: «أدن منی، فدنوت منه فمسح یده علی وجهی، فأبصرت السماء والأرض، ثم مسح یده علی وجهی فعدت کما کنت لا أری شیئاً، بیا جلو، و من نزدیک شدم و دستش را بر صورت من کشید و من آسمان و زمین را دیدم و بعد دستش را بر صورت من کشید و به حالت اول برگشتم که چیزی نمی‌دیدم.»<sup>۳</sup>

۱. بحار الانوار؛ ج ۴۶، ص ۲۷۴؛ ح ۷۹.

۲. بحار الانوار؛ ج ۴۶، ص ۲۷۴؛ ح ۷۹.

۳. بصائر الدرجات؛ ص ۲۸۹، ج ۶؛ باب ۳؛ ح ۱؛ باب آن‌ها مرده را زنده می‌کنند. هداية الكبرى؛ ص ۲۴۳؛ باب ۷ و بحار الانوار؛ ج ۴۶، ص ۲۳۷؛ ح ۱۳.

## فصل هشتم

### در اسرار امام صادق علیه السلام

از آن جمله روایت محمد بن سنان است که مردی از خراسان نزد حضرت آمد و همراه خود کیسه‌هایی از صدقات داشت که تعداد سکه‌های آن شمارش شده و کیسه‌ها مهر شده و بر روی کیسه‌ها اسم صاحبان آن کیسه‌ها نوشته شده بود. وقتی آن مرد وارد شد؛ امام صادق علیه السلام شروع به نام بردن اسم صاحبان کیسه‌ها کرد و می‌فرمود: «أخرج صرة فلان فإن فيها كذا و كذا، کیسه‌ی فلانی را بیرون بیاور که در آن فلان تعداد سکه است.» و بعد فرمود: «أین صرة المرأة التي بعثتها من غزل يدها أخرجها فقد قبلناها؟ کیسه‌ی آن زن کجاست که آن پول را از دست رنج بافندگی خود فرستاده است که ما آن را قبول می‌کنیم؟» و بعد به آن مرد فرمود: «أین الكيس الأرزق؛ آن کیسه‌ی آبی کجاست؟ چرا که در بین کیسه‌هایی که آورده بود یک کیسه‌ی آبی قرار داشت که هزار درهم درون آن بود.» و آن مرد آن کیسه را در راه گم کرده بود، وقتی امام آن را مطالبه کرد آن مرد خجالت کشید و گفت: ای مولای من آن را در راه گم کردم، امام علیه السلام به او فرمود: «تعرفه إذا رأيته؟ اگر آن را ببینی می‌شناسی؟» گفت: «بله.» فرمود: «یا غلام، أخرج الكيس الأرزق؛ ای غلام! آن کیسه‌ی آبی را بیاور» و او آورد وقتی آن مرد آن را دید آن را شناخت، و امام علیه السلام فرمود:

«إِنَّا احتجنا إلى ما فيه فأحضرناه قبل وصولك إلينا؛ ما به آن احتياج داشتیم و قبل از آن که تو برسی آن را برداشتیم.» آن مرد گفت: «ای مولای من! پاسخ وصول این محموله را از شما می‌خواهم.» فرمود: «إن الجواب كتبناه و أنت فی الطريق، وقتی تو در راه بودی ما جواب وصول را نوشته ایم.»<sup>۱</sup>

از آن جمله روایت عبد الله کاهلی است که می‌گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: «إذا لقيت السبع فاقراً في وجهه آية الكرسي، و قل: عزمت عليك بعزيمة الله و عزيمة رسوله، و عزيمة سليمان بن داود، و عزيمة علي أمير المؤمنين و الأئمة من بعده، فإنه ينصرف عنك؛ وقتی حیوان درنده دیدی در مقابل او آیه الكرسي بخوان و بگو: «در مقابل تو اراده می‌کنم به اراده‌ی خداوند و اراده‌ی رسول او و اراده‌ی سلیمان بن داود و اراده‌ی علی امیر المؤمنین و ائمه‌ی بعد از او علیه السلام، در این صورت آن حیوان با تو کاری ندارد.» می‌گوید: «من به همراه پسر عمویم از کوفه خارج شدم و حیوان درنده‌ای سدّ راه ما شد و من آن چه را مولایم به من تعلیم داده بود خواندم و آن حیوان سر خود را تکان داد و از همان راه بازگشت وقتی به نزد سیدم رسیدم قبل از آن که خبر را به او بگویم.» فرمود: «أتراني لم أشهدكم إن لي مع كل ولي أذنًا سامعة، و عين ناظرة، و لساناً ناطقاً؛ آیا گمان می‌کنی من همراه شما نبودم، من در کنار هر ولی یک گوش شنوا و یک چشم بینا و یک زبان سخن گو دارم.» و بعد فرمود: «يا عبدالله أنا والله صرفته عنكما و علامة ذلك أنكما كنتما على شاطئ النهر؛ ای عبد الله! به خداوند سوگند! من آن حیوان را از شما منصرف کردم و نشانه اش این است که



شما در ساحل رودخانه بودید.»<sup>۱</sup>

می گویم: «در این حدیث اسرار غریبی وجود دارد. اول این که اطاعت حیوانات وحشی از آن‌ها چه از خود آن‌ها و یا سخن آن‌ها، دوم خبر دادن حضرت، به این که از آن‌ها غائب نبوده است و او شاهد سایر اولیاءش نیز هست، چرا که امام در کنار همه‌ی مخلوقات هست و از آن‌ها غائب نیست، لحظه‌ای از او مخفی نیستند، اما چشمان آن‌ها از دیدن او محجوب است، دنیا در برابر امام مانند یک درهم در کف دست یک فرد است که هر طور بخواهد آن را زیر و رو می‌کند، سوم این که حضرت او را توبیخ کرد و فرمود: «أترانی لم أشهدکم؟ آیا گمان می‌کنی من در کنار شما نبودم؟» به طوری که او گمان می‌کرد که حجت در کنار مردم حاضر نیست. بعد از آن که حضرت می‌گوید آن‌ها چشم بینای خداوند در بین بندگان و دست باز رحمت او در سرزمینش و زبان سخن گوی از طرف او هستند و قلب اولیاء محل مشیت خداوند و مخزن اسرار او و باب حکمت اوست.

از آن جمله روایت ابو بصیر است که می‌گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: «إن المعلى بن خنيس ينال درجتنا، و إن المدينة من قابل يليها داود بن عروة، و يستدعيه و يأمره أن يكتب له أسماء شيعةنا قيايى فيقتله و يصلبه؛ فينال بذلك درجتنا، معلى بن خنيس، به مقام ما دست رسی پیدا می‌کند، شهر مدینه در آینده تحت حاکمیت داود بن عروة قرار خواهد گرفت و او معلى بن خنيس را فرامی‌خواند و از او می‌خواهد که اسامی شیعیان ما را برایش بنویسد. اما او امتناع می‌کند و داود نیز او را به قتل می‌رساند و به صلیب می‌بندد و به این شکل او به مقام ما دست می‌یابد.» مدتی بعد

داود، ولایت مدینه را در اختیار گرفت. معلی را احضار کرد و از او درباره‌ی شیعیان سؤال کرد و او گفت: «آن‌ها را می‌شناسم.» گفت: «اسامی آن‌ها را برایم بنویس و گرنه گردنت را قطع می‌کنم.» گفت: «آیا مرا به قتل تهدید می‌کنی به خداوند سوگند! اگر آن‌ها زیر پایم باشند پایم را بلند نخواهم کرد تا تو آن‌ها را ببینی و به این شکل دستور داد گردنش قطع شود و به صلیب بسته شود.»

وقتی امام صادق علیه السلام بر داود وارد شد فرمود: «یا داود قتلت مولای و وکیلی، و ما کفاک القتل حتی صلیبت، والله لأدعون الله عليك کما قتلته؛ ای داود! تو ولی من و وکیل مرا به قتل رساندی، قتل او را کافی ندانستی و جسدش را نیز به صلیب بستی؟! به خداوند سوگند! تو را نفرین خواهم کرد، به خاطر این که او را به قتل رساندی.» داود به حضرت گفت: «آیا مرا با نفرین خود تهدید می‌کنی؟» تو ابتدا برای خودت دعا کن اگر مستجاب شد بعد مرا نفرین کن.» امام صادق علیه السلام با خشم از آن جا خارج شد. وقتی شب شد، حضرت غسل کرد و رو به قبله ایستاد و بعد فرمود: «یا ذا یادی یا ذوا إرم داود سهماً من سهام قهرک تبلیل به قلبه، یا ذا یادی یا ذوا تیری از تیرهای غالب خودت را به سوی داود پرتاب کن که قلب او را تکه تکه کند.» بعد به غلامش فرمود: «اخرج واسمع الصائح؛ برو و صدای فریاد را بشنو.» خبر آمد که داود مرده است. امام بر زمین سجده کرد و فرمود: «إنه لقد دعوت الله علیه بثلاث کلمات لو قسمت علی أهل الأرض لزلزلت بمن علیها؛ من با سه کلمه او را نفرین کردم که اگر اهل زمین را با آن نفرین کرده بودم، زمین همه را با زلزله‌ی خود

نابود می کرد.»<sup>۱</sup>

از کرامات حضرت این است که روزی منصور حضرت را فراخواند، و حضرت همراه او به سمت مقصدی سوار بر مرکب شدند و حرکت کردند و منصور بر روی تپه‌ای که آن جا بود نشست و امام صادق علیه السلام در کنارش بود در این هنگام فقیری آمد و می‌خواست از منصور درخواست کمک کند، اما منصور شد و از امام صادق علیه السلام چیزی طلب کرد در این لحظه امام صادق علیه السلام سه مرتبه با دو کف دستش شن از روی زمین برداشت و به آن فقیر داد و فرمود: «إذهب و أغل، برو و آن را گران بفروش.» در این لحظه برخی از اطرافیان منصور به آن فقیر گفتند: «از حکومت بیرون رفتی و از کسی کمک خواستی که چیزی ندارد؟! آن مرد که از خجالت چیزی که دریافت کرده و عرق کرده بود، گفت: «من از کسی کمک خواستم که به عطایش مطمئن هستم.» و بعد آن خاک را به خانه اش برد، همسرش به او گفت: «چه کسی این را به تو داده است؟» گفت: «جعفر» گفت: «چه گفت؟» گفت: «به من فرمود: «أغل، آن را گران بفروش.» گفت: «او راستگو است، مقداری از آن را نزد متخصص ببر چرا که من از آن بوی ثروت استشمام می‌کنم.» آن مرد مقداری از آن خاک را برداشت و نزد یک یهودی رفت و او بابت آن ده هزار درهم پرداخت کرد، و به او گفت: «بقیه‌ی آن را نیز به همین قیمت می‌خرم آن را برایم بیاور.»<sup>۲</sup>

از آن جمله این است که منصور وقتی تصمیم گرفت امام صادق علیه السلام را به قتل برساند، عده‌ای از عجم را فراخواند که به آن‌ها بعرعر می‌گفتند که نه چیزی

۱. بحار الانوار؛ ج ۴۷، ص ۱۸۱؛ ح ۲۷.

۲. بحار الانوار؛ ج ۴۷، ص ۱۵۵؛ ح ۲۱۸.

می فهمیدند و نه عقل داشتند. منصور بر آنها دیباج پوشاند و پارچه‌ی زیبا عطا کرد و مقداری پول برای آنها فرستاد و بعد آنها را که صد نفر بودند فراخواند و به مترجم گفت: «به آنها.» بگو: «من دشمنی دارم که امشب نزد من می آید وقتی داخل شد شما او را به قتل برسانید، آنها نیز سلاح خود را تحویل گرفتند و منتظر شدند تا دستور را اجرا کنند، منصور امام صادق علیه السلام را فراخواند و به او دستور داد تا تنها وارد شود.» و بعد به مترجم گفت: «به آنها بگو: «این دشمن من است او را تکه تکه کنید.» وقتی امام علیه السلام وارد شد آنها مانند سگ عوعو کردند و سلاح خود را کنار انداختند و دستان خود را به پشت بردند و در برابر حضرت به سجده افتادند، چهره‌های خود را بر زمین مالیدند. وقتی منصور این صحنه را دید ترسید، و به امام علیه السلام گفت: «چه کسی تو را این جا آورده است؟» حضرت فرمود: «أنت، و ما جئتک إلّا مغتسلًا محنطاً؛ تو، و من غسل کرده‌ام و با حنوط آمده‌ام.» منصور گفت: «پناه بر خدا از چیزی که گمان می کنی، بازگرد.» و امام صادق علیه السلام بازگشت، و آن عده هم چنان بر سجده بودند، منصور به مترجم گفت: «به آنها بگو: «چرا دشمن پادشاه را نکشید؟» گفتند: «آیا مولای خود را به قتل برسانیم که هر روز به ملاقات ما می آید و به امور ما رسیدگی می کند؟ همان طور که پدر امور فرزندش را رسیدگی می کند و ما مولایی جز او نداریم.» منصور از این سخن آنها ترسید و آنها را شبانه بازگرداند و بعد از آن خودش به وسیله‌ی سم، حضرت را به قتل رساند.»<sup>۱</sup>

از کرامت‌های حضرت این است که فقیری از او کمک خواست و حضرت به

غلامش فرمود: «أربعمائة درهم، چقدر پول نزد توست؟» گفت: «چهارصد درهم.» فرمود: «أعطه إياها، آن را به او بده.» و او نیز داد، آن فقیر آن را گرفت و با تشکر رفت. حضرت به غلامش فرمود: «أرجعه، او را برگردان.» وقتی برگشت گفت: «ای سید من! از شما کمک خواستم و شما نیز عطا کردید. دیگر چه کاری مانده است؟» حضرت فرمود: «پیامبر ﷺ فرمود: «خیر الصدقة ما أبقت غنی، و إنا لم نغنک فخذ هذا الخاتم فقد أعطیت فيه عشرة آلاف درهم، فإذا احتجت فبعه بهذه القيمة، بهترین صدقه آن است که فقیر را بی نیاز کند، ما تو را بی نیاز نکردیم این انگشتر را بگیر که برای خرید آن ده هزار درهم پول پرداخت کرده‌ام، وقتی محتاج شدی آن را به این قیمت بفروش.»<sup>۱</sup>

از کتاب راوندی از امام صادق علیه السلام است که فرمود: «علمنا غابر و مزبور، و نکت فی القلوب، و نقر فی الأسماع، و عندنا الجفر الأبيض والجفر الأحمر، و مصحف فاطمة والجامعة، فأما الغابر فعلم ما كان، و أما المزبور فعلم ما يكون، و أما النکت فی القلوب فهو الإلهام، و أما النقر فی الأسماع فهو حديث الملائكة، و أما الجفر الأحمر ففيه سلاح رسول الله ﷺ، و أما الجفر الأبيض فوعاء فيه التوراة والإنجيل والزبور والكتب الأولى، و أمّا مصحف فاطمة ففيه ما يكون من الحوادث، و اسم من يملك إلى يوم القيامة، و أما الجامعة ففيها جميع ما يحتاج الناس إليه حتى أرش الخدش، و عندنا صحيفة فيها اسم من ولد و من يولد، و اسم أبيه و أمّه من الذر إلى يوم القيامة، ممن هو من أعدائنا، ذلك فضل الله علينا و على الناس؛ علم ما پنهان و مكتوب است و به

صورت نقطه‌ای در قلب و صدایی در گوش است و ما جفر سفید و جفر قرمز و مصحف فاطمه علیها السلام و جامعه را در اختیار داریم. اما علم پنهان، همان علم به حوادثی است که در گذشته تا کنون اتفاق افتاده است. اما علم مکتوب علم حوادثی است، که در آینده رخ خواهد داد. اما نقطه در قلب همان الهام است و اما صدایی در گوش همان سخن ملائکه است و جفر قرمز، سلاح پیامبر ﷺ درون آن است.

جفر سفید ظرفی است که در آن تورات و انجیل و زبور و کتاب‌های اولین است، و مصحف فاطمه علیها السلام در آن حوادثی که رخ می‌دهد و اسم کسانی که به حکومت می‌رسند. تا روز قیامت موجود است و جامعه تمام نیازهای فقهی مردم در آن موجود است. حتی حکم یک خراش پوست بدن. ما صحیفه‌ای در اختیار داریم که در آن اسم کسانی که از عالم در تا روز قیامت متولد شده‌اند و کسانی که متولد خواهند شد و اسم پدر و مادرشان موجود است، این که این‌ها از دشمنان ما هستند و این فضلی از طرف خداوند بر ما و بر مردم است.<sup>۱</sup>

روایت احمد برقی از پدرش از سدید صیرفی است که می‌گوید: «پیامبر ﷺ را در خواب دیدم که یک طبق سر پوشیده در برابر او بود. من به حضرت نزدیک شدم و سلام کردم، حضرت پارچه را از روی طبق برداشت. در آن رطب بود. گفتم: «ای پیامبر! یک رطب به من بدهید و من خوردم و بعد یکی دیگر طلب کردم و حضرت داد؛ تا این که هشت رطب خوردم و یکی دیگر طلب کردم که فرمود: «حسبک، بس است.»

می‌گوید: «وقتی بیدار شدم، نزد امام صادق علیه السلام رفتم و دیدم که نزد او طبقی

۱. ارشاد مفید؛ ج ۲، ص ۱۸۶؛ سخن صادق درباره‌ی میراث پیامبر و اصول کافی؛ ج ۱، ص ۲۳۸.

است، که روی آن پوشیده است. همان طور که در خواب دیدم و ایشان پارچه را از روی آن برداشت، در آن رطب بود. گفتم: «فدایت شوم یک رطب به من بدهید و حضرت داد و من خوردم و بعد یکی دیگر طلب کردم و حضرت داد و هشت رطب خوردم و بعد یکی دیگر طلب کردم، که فرمود: «حسبک لو زادک جدی علیه السلام لزدتک؛ بس است. اگر جدم بیشتر می داد من نیز بیشتر می دادم.»<sup>۱</sup>

---

۱. بحار الانوار؛ ج ۴۷، ص ۶۳؛ ح ۲.

## فصل نهم

### در اسرار امام کاظم علیه السلام

وقتی رشید به حج رفت وارد مدینه شد و مردم برای ملاقات با او وقت خواستند و به آخرین کسی که اذن ورود داد امام کاظم علیه السلام بود. وقتی حضرت وارد شد، زیر لب چیزی می گفت. وقتی نزدیک رشید شد، رشید بر روی زانوی خود نشست و با ایشان معانقه کرد و بعد رو به حضرت کرد و گفت: «حال شما چطور است ای ابا الحسن؟ عیال شما چطورند؟ عیال پدرتان چطورند؟ شما چطور هستید؟ حال شما چطور است؟» حضرت می فرمود: «خیر، خیر، خوب، خوب.» وقتی حضرت بلند شد رشید خواست بلند شود و امام کاظم علیه السلام او را سوگند داد که بنشیند، و بعد معانقه کرد و بیرون رفت. وقتی بیرون رفت، مأمون به رشید گفت: «این مرد کیست؟» گفت: «فرزندم، او وارث علوم اولین و آخرین است او موسی بن جعفر است. اگر علم صحیحی را می خواهی نزد اوست.»<sup>۱</sup>

روایت احمد بزاز است که می گوید: «رشید وقتی امام کاظم علیه السلام را به بغداد احضار کرد، تصمیم به قتل او گرفت وقتی دو روز تا قتل مانده بود، حضرت به مسیب که از نگهبانان گماشته شده بر او، اما از دوست داران ایشان بود و رشید امام

۱. بحار الانوار؛ ج ۴۸، ص ۱۳۳؛ ح ۶؛ این حدیث طولانی است.



کاظم علیه السلام را به سندی بن شاهک تحویل داده بود و به او دستور داده بود سه زنجیر آهنی که وزن هر کدام سی رطل بود، به حضرت ببندند. ایشان در نیمه‌ی شب مسیب را فراخواند و فرمود: «إِنِّي ظاعن عنك في هذه الليلة إلى المدينة لأعهد إلى من بها عهداً يعمل به بعدی؛ من امشب از نزد تو می‌روم به مدینه تا به کسی که بعد از من جانشین من است وصیت کنم.» مسیب گفت: «مولای من چگونه در زندان را برای شما باز کنم در حالی که نگهبانان حاضر هستند؟»

حضرت فرمود: «ما عليك، تو لازم نیست کاری بکنی.» با دست خود با آن کاخ‌های استوار و درب‌های بلند و خانه‌های مرتفع اشاره کرد و همگی تبدیل به زمین شدند و بعد به من فرمود: «یا مسیب کن علی هیئتک فانی راجع إلیک بعد ساعة؛ ای مسیب! همین جا باش. من ساعتی دیگر بر می‌گردم.» مسیب گفت: «ای مولای من! آیا زنجیر آهنی را باز نکنم؟» می‌گوید: «حضرت آن را پاره کرد و به کنار انداخت. سپس حضرت چند قدم راه رفت و بعد از چشم من غایب شد و بعد ساختمان‌ها به حالت اول تبدیل شدند.»

مسیب می‌گوید: «من هم چنان ایستاده بودم که دیدم ساختمان‌ها و دیوارها به سجده افتادند و ناگهان سید من ظاهر شد و به جای خود بازگشت و زنجیرها را به حال خود بازگرداند.» گفتم: «ای سید من! کجا رفتید؟» فرمود: «کل محب لنا فی الأرض شرقاً و غرباً حتی الجن فی البراری و مختلف الملائكة، به نزد همه‌ی کسانی که در زمین دوست دار ما هستند، رفتم در شرق و غرب و حتی جن‌های بیابان و ملائکه‌ی در گردش.»<sup>۱</sup>

روایت صفوان جمال بن مهران است که می‌گوید: «سید من امام صادق علیہ السلام روزی به من دستور داد که شترش را برایش نزد درب ببرم. و من آوردم. در این لحظه امام کاظم علیہ السلام به سرعت خارج شد و در آن هنگام شش ساله بود و بر پشت شتر نشست و آن را به حرکت درآورد و از چشم من دور شد. گفتم: «انا لله و انا الیه راجعون اکنون به مولای خود چه بگویم که از من شتر خواسته بود؟» می‌گوید: وقتی ساعتی از روز گذشت آن شتر مثل شهاب برگشت در حالی که عرق می‌ریخت و امام کاظم علیہ السلام از آن پیاده شد و وارد خانه شد و خادم از خانه بیرون آمد و گفت: «شتر را به جای خود برگردان و نزد مولای خود برو.» می‌گوید: «من دستور را اجرا کردم و نزد مولایم رفتم.» فرمود: «یا صفوان إنما أمرتک أحضار الناقة لیرکبها مولای أبو الحسن، فقلت فی نفسک: کذا و کذا فهل علمت یا صفوان إلی أين بلغ علیها فی هذه الساعة؟ إنه بلغ ما بلغه ذو القرنین و جاوزه أضعافاً مضاعفة و أبلغ کل مؤمن و مؤمنة سلامی؛ ای صفوان! فقط برای این به تو دستور دادم شتر را آماده کنی که مولای تو ابو الحسن بر آن سوار شود و تو با خودت گفتی: «فلان و فلان آیا ای صفوان! آیا می‌دانی او در این یک ساعت تا کجا رفت و برگشت؟ او تا جایی رفت که ذوالقرنین رفته بود و چندین برابر بیشتر از آن رفت و سلام مرا به هر زن و مرد مؤمنی برساند.»<sup>۱</sup>

از آن جمله روایت مسیب است: «وقتی رشید تصمیم گرفت امام موسی علیہ السلام را به قتل برساند، پیغامی برای استان داران خود در سراسر نقاط فرستاد، که عده‌ای را پیدا کنید، که خداوند را نشناسند و من بتوانم در یک کاری از آن‌ها استفاده کنم.» آن‌ها

نیز عده‌ای را که به آن‌ها عبده گفته می‌شد، برایش فرستادند. وقتی این عده نزد رشید رفتند که پنجاه نفر بودند آن‌ها را در یکی از خانه‌های خودش نزدیک به آشپزخانه جای داد و بعد برایشان پول و لباس و جواهرات و نوشیدنی و خدمت کار فرستاد و بعد آن‌ها را فراخواند و گفت: «خدای شما کیست؟» گفتند: «ما خدایی نمی‌شناسیم و تا کنون چنین نامی نشنیده‌ایم.» او به آن‌ها پاداش داد و به مترجم گفت: «به آن‌ها بگو من دشمنی دارم که در این اتاق است به آن جا بروید و او را تکه تکه کنید.»

آن‌ها با سلاح‌های خود بر امام کاظم علیه السلام وارد شدند و رشید تماشا می‌کرد که آن‌ها چه می‌کنند. وقتی حضرت را دیدند سلاح‌های خود را به کناری انداختند و در برابر او به سجده افتادند و امام بر سر آن‌ها دست می‌کشید و آن‌ها گریه می‌کردند و حضرت با زبان خودشان با آن‌ها صحبت می‌کرد. وقتی رشید این حالت را دید غش کرد و مترجم را صدا زد و آن‌ها را از اتاق بیرون کرد. وقتی خواستند از اتاق بیرون روند، در احترام حضرت عقب عقب رفتند و بعد سوار اسب‌هایشان شدند و آن اموال را گرفتند و رفتند.»

## فصل ده

### در اسرار امام رضا علیه السلام

از آن جمله این است که امام رضا علیه السلام وقتی وارد خراسان شد شیعیان از همه جا نزد حضرت آمدند و علی بن ابی اسباط با هدایایی آمد؛ اما قافله اش هدف سرقت قرار گرفت و اموال و هدایایی که همراهش بود از او گرفته شد و دهانش مجروح شد، و دندان‌هایش آسیب دید و در آن هنگام به روستایی در آن اطراف رفت و خوابید. امام رضا علیه السلام را در خواب دید که می‌فرماید: «لا تجزن إن هدایک وصلت إلینا، و أما فمک و ثنایک فخذ من السعد المسحوق واحشی به فاک؛ ناراحت نباش هدایای تو به دست ما رسید و اما برای دهان و دندان هایت مقداری سعد پودر شده را در دهانت بریز.» او با خوش حالی از خواب بیدار شد و مقداری سعد تهیه کرد و آن در دهانش ریخت و خداوند دندان‌هایش را برایش سالم کرد. می‌گوید: «وقتی نزد امام رضا علیه السلام رفت حضرت به او فرمود: «قد وجدت ما قلناه لك فی السعد حقاً فادخل هذه الخزانة فانظر، فدخل فإذا ماله و هدایاه کلاً علی حدته؛ آن چه درباره‌ی سعد به تو گفتیم، دیدی که درست بود. پس وارد این گنجینه بشو و تماشا کن، و او

وارد شد و دید اموال و هدایای او همگی در آن جا قرار دارد.»<sup>۱</sup>

از آن جمله است که مردی از شیعیان هفت امامی، طوماری از مسائل مشکل را گردآوری کرده و با خودش گفت: «اگر او معنای این مسائل را بداند ولی امر است وقتی نزد درب آمد؛ ایستاد تا مردم از مجلس بیرون بروند. در این لحظه خادمی بیرون آمد و نامه‌ای در دست داشت که در آن جواب یک مسأله به خط امام علیه السلام داده شده بود خادم به او گفت: «آن طومار کجاست؟» او آن را بیرون آورد، خادم گفت: «ولی الله به تو گفت در این نامه جواب مسائل این طومار موجود است و او آن را گرفت و رفت.»<sup>۲</sup>

از آن جمله است که امام رضا علیه السلام روزی در مجلس خود فرمود: «لا إله إلا الله مات فلان، لا إله إلا الله فلانی از دنیا رفت.» و بعد مقداری صبر کرد و فرمود: «لا إله إلا الله غسل و کفن، و حمل إلى حفرة؛ لا إله إلا الله او غسل داده شد و کفن شد و به قبرش برده شد.» و بعد مقداری صبر کرد و فرمود: «لا إله إلا الله وضع فی قبره، و سئل عن ربّه فأجاب، ثم سئل عن نبیه فأقرّ، ثم سئل عن إمامه فأخبر، و عن العترة، فعدهم، ثم وقف عندی فما باله وقف، و كان الرجل واقفياً؛ لا إله إلا الله او در قبرش گذاشته شد و درباره‌ی خدایش از او سؤال شد و او جواب داد و بعد درباره‌ی پیامبرش از او سؤال شد و جواب داد و بعد درباره‌ی امامش از او سؤال شد و جواب داد و درباره‌ی عترت از او سؤال شد و او آنها را بر شمرد تا این که بر من

۱. بحار الانوار؛ ج ۴۹، ص ۷۱؛ ح ۹۵.

۲. بحار الانوار؛ ج ۴۹، ص ۷۱؛ ح ۹۵.

توقف کرد چرا بر من توقف کرد؟» و آن مرد واقفی (شیعه‌ی هفت امامی) بود.<sup>۱</sup>  
از آن جمله روایت راوندی در کتابش از اسماعیل است که می‌گوید: «من نزد امام رضا علیه السلام بودم که حضرت دستش را بر زمین کشید و شمش‌های نقره ظاهر شد و بعد دست خود را کشید و آن‌ها غایب شدند. گفتم: «یکی از آن‌ها را به من بده.» فرمود: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ مَا أَنْ وَقْتَهُ، این مسأله هنوز وقتش فرا نرسیده است.»<sup>۲</sup>

می‌گویم: فرق بین شعبده و سحر و شیمی و بین کرامت و معجزه این است که در شعبده و سحر و شیمی چشم را فریب می‌دهند تا جایی که انسان چیزی را می‌بیند و آن را خیال می‌کند و حقیقت ندارد و باقی نمی‌ماند، اما معجزه و کرامت اشیاء تغییر می‌کنند و به حقیقت دیگری متحول می‌شوند و باقی هستند و به حالت اول برنمی‌گردند، مگر آن که خود ظاهر کننده‌ی آن بخواهد.

از کرامت حضرت این است که ابو نواس حضرت را با ابیاتی مدح کرد و ایشان نامه‌ای در آورد؛ که در آن ابیاتی نوشته شده بود که ابو نواس متحیر شد و گفت: «به خداوند سوگند ای ولی الله! کسی جز من این شعر را نسروده است و کسی جز شما آن را نشنیده بود.» حضرت فرمود: «صدقت، و لکن عندی فی الجفر والجامعة أنک تمدحنی بها؛ درست می‌گویی اما من در جفر و جامعه که نزد خود دارم می‌دانم که تو مرا با این ابیات مدح می‌کنی.

از آن جمله روایت ابوصلت هروی است که می‌گوید: «وقتی من در مقابل امام رضا علیه السلام ایستاده بودم به من فرمود:

۱. بحار الانوار؛ ج ۴۹، ص ۷۱؛ ح ۹۵.

۲. بحار الانوار؛ به نقل از خرائج؛ ج ۴۹، ص ۵۰؛ ح ۵۰.

«سیحفر لی هاهنا قبر فتظهر صخرة لو اجتمع علیها کل معول بخراسان لم یقدروا علی قلعها، فمرهم أن یحفروا لی سبع مرأتی إلى أسفل، و أن یشق لی ضریح فإنّ الماء سینبع حتی یمتلیء اللحد و ترى فیه حیتاناً صفاراً، ثم یشرج حوت کبیر یلستقط الحیتان الصغار ثم یغیب، فدع یدیک علی الماء و تکلم بهذا الکلام فإنه ینضب لک و لا یرقی منه شیء، و لا تفعل ذلک إلّا بحضرة المأمون، ثم قال لی: یا أبا الصلت غداً أدخل إلى هذا الفاجر، فإن خرجت مکشوف الرأس فتکلم أکلمک، و إن خرجت مغطی الرأس فلا تکلمنی؛ به زودی در این مکان برای من قبری حفر می شود و صخره ای ظاهر می شود که اگر تمام ابزارهای خراسان را جمع کنند نمی توانند آن را بیرون آورند پس تو به آن ها بگو هفت مرتبه تا پائین برای من قبر حفر کنند و برای من ضریحی درست شود چرا که آب خواهد جوشید و تا لحد را فرا خواهد گرفت و در آن ماهی های کوچکی می بینی و بعد یک ماهی بزرگ بیرون می آید که ماهی های کوچک را می خورد و بعد غیب می شود.

تو دستان خود را بر روی آب بگذار و این سخن را بگو که در این هنگام آب برای تو پایین می رود و چیزی از آن باقی نمی ماند و این کار را فقط در حضور مأمون انجام بده.» بعد به من فرمود: «ای ابا صلت! فردا نزد این فاجر می روم؛ اگر سرم را نپوشانده بودم با من صحبت کن تا با تو حرف بزنم و اگر سرم را پوشانده بودم با من حرف نزن.»

ابو صلت می گوید: «وقتی صبح شد؛ حضرت لباسش را پوشید و در محرابش نشست و غلام مأمون آمد و گفت: «نزد امیر المومنین بیا، امام رضا علیه السلام نعلین و عبای خود را پوشید و بلند شد و به راه افتاد و من دنبال او بودم و بعد بر مأمون وارد شد و در مقابل او طبق های غذا و میوه بود و در دست او خوشه ای از انگور بود؛ که مقداری از آن را خورده بود و مقداری از آن باقی مانده بود. وقتی مأمون دید

حضرت جلومی آید بلند شد و با او معانقه کرد و او را نشاند و بعد آن خوشه را به حضرت داد و گفت: «ای فرزند رسول خدا! آیا بهتر از این انگور دیده ای؟»

فرمود: «قد یكون فی بعض الجنان أحسن منه؛ در برخی از باغ‌ها بهتر از این هم هست.» سپس مأمون گفت: «از آن بخور.» امام رضا علیه السلام فرمود: «أعفنی، مرا معاف کن.» گفت: «باید بخوری.» و بعد گفت: «چرا نمی‌خوری آیا مرا متهم می‌کنی؟» و بعد خوشه را از حضرت گرفت و از آن خورد و آن را به امام رضا علیه السلام داد و حضرت سه دانه از آن خورد و بعد آن را پرتاب کرد و مأمون به حضرت گفت: «کجا می‌روی؟»

امام رضا علیه السلام فرمود: «إلی حیث وجهتني، به همان جا که مرا فرستادی.» بعد خارج شد و سر خود را پوشانده بود؛ تا این که وارد خانه شد و دستور داد درب‌ها را قفل کنند و بعد بر بستر خود خوابید.

می‌گوید: «من در حیاط خانه ایستاده بودم و با ناراحتی گریه می‌کردم، که ناگهان جوان نیکویی که از همه بیشتر به امام رضا علیه السلام شبیه بود وارد شد و من به سرعت نزد او رفتم و گفتم: «از کجا وارد شدی در حالی که درب قفل است؟» گفت: «کسی که مرا در این هنگام از مدینه به این جا آورد همان کس مرا وارد خانه کرد در حالی که درب قفل است.» گفتم: «تو کیستی؟»

فرمود: «أنا حجة الله یا أبا الصلت، أنا محمد بن علی، من حجت خداوند هستم ای ابا صلت! من محمد بن علی هستم.» بعد به طرف پدرش امام رضا علیه السلام رفت و وارد اتاق شد و به من دستور داد، داخل شوم وقتی امام رضا علیه السلام او را دید بلند شد، تا با او معانقه کند و بعد او را در بستر خود نشاند و محمد بن علی علیه السلام خودش را بر او انداخت و امام رضا علیه السلام اسرارش را با او گفت که من نمی‌فهمیدم و دیدم لب‌های



امام رضا سفید است و از برف سفیدتر بود و دیدم ابو جعفر علیه السلام با زبان خود آن را می‌لیسد و بعد دست خود را در قسمت سینه در زیر لباس حضرت برد و چیزی شبیه به گنجشک را بیرون آورد و آن را بلعید و بعد امام رضا علیه السلام از دنیا رفت ابو جعفر علیه السلام به من فرمود: «یا ابا الصلت أیتنی المغسل والماء من الخزانة؛ ای ابا صلت! ظرف شستشو و آب را از انباری بیاور.» گفتم: «در انباری ظرف شستشو و آب نداریم.» فرمود: «إئتمر بما أمرک، آنچه می‌گویم انجام بده.»

می‌گوید: «وارد انبار شدم و دیدم در آن جا ظرف شستشو و آب است و آن را آوردم و بعد لباسم را بالا زدم تا به او کمک کنم.» فرمود: «تنح فإن لی من یساعدنی؛ کنار برو چرا کس دیگری هست که مرا کمک می‌کند.» بعد فرمود: «أدخل الخزانة و أخرج السفت الذی فیہ کفنه و حنوطه؛ وارد انبار شو و بقچه‌ای که در آن کفن و حنوط است را بیاور.» من وارد شدم و دیدم که بقچه‌ای آن جاست که قبلاً آن را ندیده بودم و آن را بیرون آوردم و او بر حضرت نماز خواند و بعد فرمود: «ائتنی بالتابوت، تابوت بیاور.» گفتم: «آیا نزد نجار بروم؟»

فرمود: «إن فی الخزانة تابوتاً؛ در انبار تابوت هست.» من وارد شدم و تابوتی آن جا بود که تا آن موقع مانند آن را ندیده بودم و آن را بیرون آوردم و ایشان را درون آن گذاشتم بعد از آن که بر او نماز خوانده بود و بعد از آن دور شد و دو رکعت نماز خواند و ناگهان تابوت از زمین بلند شد و سقف شکافته شد و تابوت غیب شد.»

گفتم: «ای فرزندان پیامبر الآن مأمون می‌آید و سراغ امام رضا علیه السلام را از ما می‌گیرد چه جوابی بدهیم؟»

فرمود: «إسکت یا ابا الصلت، سيعود، إنه ما من نبی فی شرق الأرض یموت و

وصیّه فی غربها إلّا جمع الله بین روحیّهما؛ ساکت باش ای ابا صلت! تابوت به زودی بر می گردد. هر پیامبری که در شرق زمین فوت کرده باشد و وصی او در غرب زمین از دنیا برود خداوند روح آن دو را با یک دیگر جمع می کند.»

هنوز صحبت تمام نشده بود که تابوت برگشت و فرمود: «فما تم الحدیث حتی عاد التابوت، فقال: فاستخرج الرضا علیه السلام من التابوت و وضعه علی فراشه کأنه لم یکفن و لم یغسل، امام رضا علیه السلام را از تابوت بیرون بیاور و او را بر روی بسترش قرار بده طوری که گویا هنوز کفن نشده و غسل داده نشده است.» بعد فرمود: «افتح الباب للمأمون؛ درب را برای مأمون باز کن.» من ناگهان دیدم مأمون و غلامانش جلوی درب هستند، او با ناراحتی و گریه وارد شد و یقه ی لباس خود را دریده بود و بر سر خود می زد و می گفت: «وای سید من!» بعد کنار سر حضرت نشست و گفت: «مشغول کار کفن و غسل شوید.» دستور داد قبری حفر شود و همه ی آن چه امام رضا علیه السلام گفته بود، اتفاق افتاد.

گفتم: «حضرت به من دستور داده است؛ هفت قدمی برای او حفر کنم و برایش ضریح درست کنم.» گفت: «انجام بده و بعد آب و ماهی ها ظاهر شد و مأمون گفت: «امام رضا علیه السلام همیشه در زندگی و بعد از وفاتش امور عجیب به ما نشان می دهد.»

وزیری که در کنارش بود به او گفت: «آیا می دانی منظور امام رضا علیه السلام از این امور چیست؟»

گفت: «نه.»

گفت: «می خواهد به تو بگوید که حکومت شما بنی عباس مانند این ماهی ها هر چقدر متعدد و مدت آن طولانی باشد، وقتی زمان آقایی شما به پایان برسد و روزگار بر شما پشت کند؛ مردی بر شما مسلط می شود، که شما را تا آخرین نفر

نابود می‌کند.»

مأمون به او گفت: «درست گفתי و بعد امام رضا علیه السلام را دفن کرد و رفت.»<sup>۱</sup>

---

۱. بحار الانوار؛ ج ۴۹، ص ۲۹۳؛ ص ۸.

## فصل یازدهم

### در اسرار امام جواد علیه السلام که نور روشنایی بخش است

از آن جمله روایتی از اوست که حضرت بعد از وفات پدرش امام رضا علیه السلام در حالی که کودک بود به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله آورده شد و به طرف منبر رفت و یک پله از آن بالا رفت و بعد سخن گفت و فرمود: «أنا محمد بن علي الرضا أنا الجواد، أنا العالم بأنساب الناس في الأصلاب، أنا أعلم بسرائركم و ظواهركم، و ما أنتم صائرون إليه، علم منحنا به من قبل خلق الخلق أجمعين، و بعد فناء السموات والأرضين، و لو لا تظاهر أهل الباطل و دولة أهل الضلال، و وثوب أهل الشك، لقلت قولاً يعجب منه الأولون والآخرون؛ من محمد بن علي الرضا هستم، من جواد هستم، من عالم به نسب های مردم در صلب هایشان هستم، من از درون و ظاهر شما مطلع هستم و این که چه سرنوشتی خواهید داشت، این علمی است که خداوند به ما عطا کرده است قبل از آن که همه ی مخلوقات را بیافریند، بعد از آن که آسمان ها و زمین نابود شوند و اگر حاکمیت اهل یاطل و قدرت اهل گمراهی نبود و تهدید اهل شک نسبت به جانم نبود سخنی می گفتم که اولین و آخرون از آن تعجب کنند.» بعد دست شریف خود را بر دهانش گذاشت و فرمود: «یا محمد اصمت کما صمت أبایک من قبل، ای

محمد سکوت کن همان طور که پدرانت سکوت کردند.»<sup>۱</sup>

از آن جمله روایت ابو جعفر هاشمی است که می گوید: «من در بغداد نزد امام جواد علیه السلام بودم که روزی یاسر خادم وارد شد. گفت: «ای سید ما! زنی که مولای ما است و نامش ام جعفر است؛ از شما خواهش کرده است که نزد او بروید.»

حضرت فرمود: «ارجع فإنی فی الأثر، برگرد و من دنبالت خواهم آمد.» بعد حضرت بلند شد و بر الاغ سوار شد تا این که به آن خانه رسید و ام جعفر خواهر مأمون بیرون آمد و سلام کرد و از او خواست، نزد ام فضل دختر مأمون برود و گفت: «ای سید من! دوست دارم شما را با دخترم در یک مکان بینم تا چشمم روشن شود.» می گوید: «حضرت داخل شد و پرده ها را برایش کنار می زدند مدت کوتاهی گذشت و حضرت بیرون آمد و فرمود: ﴿فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ﴾<sup>۲</sup>!

می گوید: «بعد نشست و ام جعفر بیرون آمد؛ در حالی که دامنش را جمع می کرد و گفت: «ای سید من! بر من نعمتی عطا کردی. اما این نعمت را کامل نکردی.» حضرت به او فرمود: «أتی أمر الله فلا تستعجلوا، إنه قد حدث ما لم يحسن إعادته فارجعی إلى أم الفضل فاستخبريها عنه؛ تصمیم خداوند فرا رسیده است. عجله نکنید. چیزی اتفاق افتاده است؛ که نمی توان آن را تغییر داد. نزد ام فضل برو و این موضوع را به او بگو.» ام جعفر بازگشت و سخن حضرت به ام فضل گفت او گفت: «ای عمه! فکر نمی کنم منظورش از این حرف من باشم.» بعد گفت: «چگونه پدرم را نفرین نکنم؛ در حالی که مرا به یک ساحر تزویج کرده است.» بعد گفت: «به خداوند

۱. هداية الكبرى؛ ص ۲۹۶؛ باب ۱۱. بحار الانوار؛ ۵۰، ص ۱۰۸؛ ح ۲۷.

۲. یوسف؛ آیه ی ۳۱.

سوگند ای عمه! وقتی زیبایی او در مقابل من نمایان شد، آنچه برای زنان پیش می‌آید برای من نیز پیش آمد و من با دستم لباس خود را جمع کردم.» در این لحظه؛ ام جعفر از این سخن بهت زده شد و با وحشت بیرون رفت و گفت: «ای سید من! چه حالتی برای او پیش آمد؟»

فرمود: «هو من أسرار النساء، این از اسرار زنان است.»

گفت: «ای سید من آیا از غیب اطلاع داری؟»

فرمود: «نه.»

گفت: «آیا بر تو وحی نازل شده است؟»

فرمود: «نه.»

گفت: «پس از کجا چیزی را می‌دانی که کسی جز خداوند و آن دختر، از آن

مطلع نیست؟»

فرمود: «و أنا أيضاً أعلمه من علم الله؛ من نیز از علم خداوند به آن علم دارم.»

می‌گوید: «وقتی ام جعفر بازگشت به او گفتم: «سید من! آن تعجب کردن زنان

چه بود؟»

فرمود: «هو ما حصل لأَمّ الفضل. فعلت أنه الحيض؛ همان چیزی که برای ام فضل

رخ داد. و من دانستم منظورش حیض بوده است.»

## فصل دوازدهم

### در اسرار امام هادی علیه السلام

از آن جمله روایت محمد بن حسن حاضینی است که می گوید: «یک شعبده باز هندی در مجلس متوکل حاضر شده بود و با بقچه برای او بازی می کرد و متوکل را متعجب کرده بود متوکل به او گفت: «ای هندی! الآن مردی شریف وارد مجلس ما می شود. وقتی وارد شد، مقداری از این بازی ها را برایش انجام بده تا خجالت زده شود.» می گوید: «وقتی امام هادی علیه السلام وارد شد، آن هندی بازی کرد ولی حضرت به او توجهی نکرد.» هندی گفت: «ای مرد شریف! آیا از بازی من خوشتان نمی آید؟ گویا شما گرسنه هستید.» بعد با دست به تصویر یک نان که بر روی فرش قرار داشت اشاره کرد و گفت: «ای نان برو نزد این مرد شریف.» آن تصویر بلند شد و امام هادی علیه السلام دست خود را بر روی تصویر یک حیوان درنده که بر روی فرش قرار داشت گذاشت و فرمود: «قم فخذ هذا، بلند شو و این فرد را بگیر.» آن حیوان درنده تبدیل به یک حیوان زنده شد و آن هندی را بلعید و به جای خود در روی فرش بازگشت در این لحظه متوکل با صورت بر زمین افتاد و همه افرادی که در آن جا ایستاده بودند، فرار کردند.»<sup>۱</sup>

از آن جمله روایت محمد بن داود قمی و محمد طلحی است که می‌گویند: «ما مقداری پول خمس و نذورات و هدایا و جواهرات که در قم و شهرهای اطراف آن گردآوری شده بود و قم را ترک کردیم به مقصد سید ما امام هادی علیه السلام، در راه فرستاده‌ی ایشان نزد ما آمد و گفت: «بازگردید چرا که الآن وقت تحویل دادن این‌ها نیست.» ما به قم بازگشتیم و اموال را پنهان کردیم و بعد از چند روز دستور ایشان به ما رسید که ما شتری برای شما فرستاده ایم، آن اموال را بار آن کنید و شتر را رها کنید.» ما اموال را بار او کردیم و او را به خدا سپردیم، سال بعد نزد حضرت رفتیم حضرت فرمود: «انظروا إلی ما حملتم إلینا، فنظرنا فإذا المنایح کما هی؛ به اموالی که برای ما فرستادید نگاه کنید و نگاه کردیم دیدیم همان هدایای ما است.»<sup>۱</sup>



## فصل سیزدهم

### در اسرار امام حسن عسکری علیه السلام

از آن جمله روایت علی بن عاصم کوفی است که می گوید: «بر امام حسن عسکری وارد شدم و ایشان به من فرمود: «یا علی بن عاصم انظر إلی ما تحت قدمیک فإنک علی بساط قد جلس علیه کثیر من النیین والمرسلین، والأئمة الراشدین، ای علی بن عاصم! به زیر پای خود نگاه کن، تو بر روی فرش هستی؛ که بسیاری از پیامبران و مرسلین و ائمه ی راشدین بر آن نشسته اند.»

می گوید: «گفتم: «ای سید من! من تا وقتی زنده ام به احترام این فرش دیگر کفش نمی پوشم.»

فرمود: «یا علی إن هذا النعل الذی فی رجلک نجس ملعون [لا یقرّ بولایتنا]؛ ای علی! این نعلینی که در پای توست نجس و ملعون است.» (و به ولایت ما اعتراف ندارد.)

می گوید: «با خودم گفتم: «ای کاش! این فرش را می دیدم.» حضرت از درون من مطلع شد و فرمود: «ادن منی، جلو بیا.» من جلو رفتم و حضرت دست شریفش را بر صورت من کشید و من بینا شدم.» می گوید: «در آن فرش اثر پا و چهره هایی دیدم.» ایشان فرمود: «هذا قدم آدم علیه السلام و موضع جلوسه، و هذا أثر هابیل، و هذا أثر شیث، و هذا أثر نوح، و هذا أثر قیدار، و هذا أثر مهلائیل، و هذا أثر دیاد، و هذا أثر اخنوخ، و

هذا أثر إدريس، و هذا أثر توشلح، و هذا أثر سام، و هذا أثر أرفخشذ، و هذا أثر هود، و هذا أثر صالح، و هذا أثر لقمان، و هذا أثر إبراهيم، و هذا أثر لوط، و هذا أثر إسماعيل، و هذا أثر إلياس، و هذا أثر إسحاق، و هذا أثر يعقوب، و هذا أثر يوسف، و هذا أثر شعيب، و هذا أثر موسى، و هذا أثر يوشع بن نون، و هذا أثر طالوت، و هذا أثر داود، و هذا أثر سليمان، و هذا أثر الخضر، و هذا أثر دانيال، و هذا أثر اليسع، و هذا أثر ذو القرنين إسكندر، و هذا أثر سابور بن أرشير، و هذا أثر لؤي، و هذا أثر كلاب و هذا أثر قصي، و هذا أثر عدنان، و هذا أثر عبد المطلب، و هذا أثر عبدالله، و هذا أثر عبد مناف، و هذا أثر سيدنا رسول الله ﷺ، و هذا أثر أمير المؤمنين عليهما السلام، و هذا أثر الأوصياء من بعده إلى المهدي عليه السلام لأنه قد وطئه و جلس عليه؛ اين پای آدم و محل نشستن او، اين اثر پای هابيل، اين اثر شيث، اين اثر نوح است. اين اثر قيدار، اين اثر مهلائيل، اين اثر ديداد، اين اثر اخنوخ و اين اثر ادريس است. اين اثر توشلح، اين اثر سام، اين اثر ارفخشذ، اين اثر هود اين اثر صالح، و اين اثر لقمان است.

اين اثر ابراهيم، اين اثر لوط و اين اثر اسماعيل است و اين اثر الياس و اين اثر اسحاق و اين اثر يعقوب و اين اثر يوسف است. اين اثر شعيب و اين اثر موسى و اين اثر يوسع بن نون و اين اثر طالوت و اين اثر داود است. اين اثر سليمان و اين اثر خضر و اين اثر دانيال و اين اثر يسع و اين اثر ذو القرنين اسكندر است. اين اثر سابور بن ارشير و اين اثر لؤي و اين اثر كلاب و اين اثر قصي است. اين اثر عدنان و اين اثر عبد المطلب و اين اثر عبد الله و اين اثر عبد مناف و اين اثر سيد ما پیامبر ﷺ و اين اثر امير المؤمنين عليهما السلام است و اين اثر اوصياء بعد از او تا مهدي عليه السلام است. چرا که او نیز بر آن نشسته است.»

بعد فرمود: «انظر إلى الآثار و اعلم أنها آثار دين الله، و أن الشاك فيهم كالشاك

فی الله، [و من جردهم] کمن جحد الله؛ به این آثار نگاه کن و بدان که اینها آثار دین خداوند است و کسی که در این شک داشته باشد، در خداوند شک دارد (و هر کس این را انکار کند) مانند کسی است، که خداوند را انکار کرده است. و بعد فرمود: «اخفض طرفک یا علی، فرجعت محجوباً کما کنت، ای علی! چشم خود را ببند و من مثل اول محجوب شدم.»<sup>۱</sup>

از آن جمله روایت حسن بن حمدان از ابو حسن کرخی است که می گوید: «پدرم در کرخ بزاز بود. مقداری پارچه به من داد تا به سامراء ببرم و بفروشم. وقتی وارد این شهر شدم، خادمی نزد من آمد و مرا به اسم و اسم پدرم صدا زد و گفت: «نزد مولایت برو.» گفتم: «مولای من کیست تا نزد او بروم؟»

گفت: «فرستاده، کاری جز ابلاغ پیام ندارد.» می گوید: «من به دنبال او رفتم و مرا به خانه‌ای که ساختمانی بزرگ داشت برد و من شک نداشتم که آن جا بهشت است. در این هنگام مردی بر روی فرش سبز رنگی نشسته بود و نور جلالت او چشم‌ها را خیره می کرد به من فرمود:

«إِنَّ فِيمَا حَمَلْتَ مِنَ الْقَمَاشِ حَبْرَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا فِي مَكَانٍ كَذَا، وَالْأُخْرَى فِي مَكَانٍ كَذَا فِي السَّفْطِ الْفُلَانِي، وَ فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا رَقْعَةٌ مَكْتُوبٌ فِيهَا ثَمْنُهَا وَ رِبْحُهَا، وَ ثَمْنُ إِحْدَاهُمَا ثَلَاثَةٌ وَ عَشْرُونَ دِينَاراً وَ الرِّبْحُ دِينَارَانِ، وَ ثَمْنُ الْآخَرَى ثَلَاثَةٌ عَشْرَ دِينَاراً وَ الرِّبْحُ كَالْأُولَى، فَاذْهَبْ فَأْتِ بِهِمَا؛ در بار پارچه‌ای که آورده‌ای دو تکه پارچه‌ی خوب وجود دارد، که یکی در فلان مکان و دیگری در فلان مکان از فلان بقچه است و در هر کدام از این دو تکه پارچه نامه‌ای وجود دارد، که در آن قیمت آن و مقدار سود آن

نوشته شده است و قیمت یکی از آن دو بیست و سه دینار و سود آن دو دینار است و قیمت دیگری سیزده دینار و سود آن مانند اولی است برو آن دو را بیاور.»

این مرد می گوید: «من رفتم و آن دو را آوردم و جلوی ایشان گذاشتم و به من فرمود: «اجلس، بنشین.» من نشستم و نمی توانستم به خاطر هیبتی که داشت به او نگاه کنم می گوید: «او دستش را به طرف فرش دراز کرد و چیزی در آن جا نبود. ولی او یک مشت پول بیرن آورد و فرمود: «هذا ثمن خبرتیک و ربحهما، این قیمت آن دو پارچه ی نیکو و سود آنها است.» می گوید: «من بیرون رفتم و آن پول را نزد درب شمردم و همان قیمت پارچه ها و سود آن بود همان طور که پدرم نوشته بود و نه بیشتر و نه کمتر بود.»<sup>۱</sup>

## فصل چهاردهم

### در اسرار امام مهدی علیه السلام

از آن جمله روایت حسن بن حمدان از حکیمه دختر امام جواد علیه السلام است که می گوید: «تولد حضرت قائم در شب نیمه ی شعبان سال دویست و پنجاه بود و مادرش نرجس، دختر پادشاه روم بود.» حکیمه می گوید: «وقتی مادرش او را به دنیا آورد او سجده کرد و بر روی بازویش با نور نوشته شده بود: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ می گوید: «او را نزد امام حسن علیه السلام بردم و حضرت دست شریفش را بر صورت او کشید و فرمود: «تَكَلَّمْ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَبَقِيَّةَ الْأَنْبِيَاءِ، وَخَاتَمَ الْأَوْصِيَاءِ، وَصَاحِبَ الْكُرَةِ الْبَيْضَاءِ، وَالْمُصْبَاحِ مِنَ الْبَحْرِ الْعَمِيقِ الشَّدِيدِ الضِّيَاءِ، تَكَلَّمْ يَا خَلِيفَةَ الْأَتْقِيَاءِ، وَنُورَ الْأَوْصِيَاءِ؛ سَخْنُ بَغْوِ الْإِي حُجَّتِ خُذَّاءِ! وَإِي بَاقِيْمَانْدَهِي پِيَامْبِرَان! اِي پَايَان بَخْشِ اَوْصِيَاءِ! اِي صَاحِبِ رَجْوِ سَفِيدِ! اِي صَاحِبِ چَرَاغِ از دريای عميق بسيار نوراني! سَخْنُ بَغْوِ اِي خَلِيفَهِي پَدْرَانِ بَا تَقْوَا! وَ اِي نُورِ اَوْصِيَاءِ!»

حضرت فرمود: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ؛ شَهَادَتِ مِي دَهْمِ كِه خُدَايِي جَزَّ اللَّهُ وَجُودَ نَدَارْدَ وَ شَهَادَتِ مِي دَهْمِ كِه مُحَمَّدِ بَنْدَه وَ فَرَسْتَادَهِي اَوْسْتِ وَ شَهَادَتِ مِي دَهْمِ كِه عَلِي وَلِي اللَّهِ اِسْت.» بعد اوصياء را نام برد امام حسن علیه السلام به او فرمود: «أَقْرَأْ مَا نَزَلَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ؛ أُنْجِيَةً بِرِ پِيَامْبِرَانِ نَازِلِ شُدِه اِسْت رَا بِخَوَان.» حضرت از صحف ابراهيم شروع كرد و آن را به زبان سرياني تلاوت كرد و بعد كتاب نوح و ادريس و كتاب صالح و تورات موسی و انجيل

عیسی و فرقان محمد صلی الله علیه و آله را تلاوت کرد و بعد داستان‌های پیامبران را تا زمان خودش تعریف کرد.<sup>۱</sup>

او بقیه الله در بین مخلوقات و او وجه خداوند در بین بندگان است، امانت به ودیعه گذاشته شده‌ی خداوند است، کلمه‌ی باقی خداوند است و باقیمانده‌ی درخت طوبی است. او قاف است و سدره المنتهی است. او ریحان بهشت، خلیفه‌ی نیکوکاران، بقیه‌ی پاکان، مخزن اسرار، نهایت دوران، پسر نام نورانی، فرزند بزرگ توحید، حجاب بزرگ و والای خداوند، رابط متصل کننده‌ی زمین به آسمان، وجهی است که اولیاء به او رو می‌کنند، او ولی‌ای است که به مبارکی او مردم روزی می‌خورند و به بقاء او دنیا باقی است و به خاطر وجود او زمین و آسمان استوار است و حاجتی از حجج است و نسخه‌ی هستی و هستی آفرین است و فریاد رس مؤمنین، پایان بخش وصیین و باقیمانده‌ی پیامبران است. امانتدار علم اولین و آخرین، نگین لقب‌های ذاتی و شخصیت‌های محمدی و عترت هاشمی، باقیمانده از نور استوار و خبر بزرگ و صراط مستقیم و باقیمانده از جانشینان پیامبر کریم و فرزندان آن رؤوف رحیم و امانتداران خدای علی عظیم است؛ که برخی ذریه‌ی دیگری هستند و خداوند شنوا و دانا است.

هم خلفاء أحمد والنقباء الحكماء

أئمة اثنا عشر أشرف من تحت السماء

تعمی العیون عنهم وهم جلاء للعماء

آن‌ها جانشینان احمد و بزرگان حکمت هستند. ائمه‌ی دوازده گانه که

شریف‌ترین موجودات در زیر آسمان هستند.

چشم‌ها از دیدن آن‌ها کور است در حالی که آن‌ها جلا بخش کورها هستند. او جانشینی است؛ که وارث اسرار نبوت و امامت و خلافت و ولایت و سلطنت و عصمت و حکمت است. او جانشین آیات حیرت آور و ستارگان درخشان است. کسانی که بر موجودات حکومت دارند و در مخلوقات حق تصرف دارند و بر غیب اطلاع دارند و از درون دل‌ها و قلب‌ها آگاه هستند و به مخلوقات احاطه دارند و بر سایر موجودات شاهد هستند و قرآن مبین به این خصوصیات برای آن‌ها شهادت داده است،<sup>۱</sup> که آن‌ها سادات اولین و آخرین هستند و بر آسمان‌ها و زمین ولایت دارند و چیزی که به پیامبران داده شده است قطره‌ای از دریای آن‌ها است و تابشی از نور آن‌ها هستند و ذره‌ای از اسرار آن‌ها هستند و این از این جهت است که مقداری که از اسم اعظم نزد پیامبران بوده است دو حرف بوده است. نه بیشتر و آن‌ها با این دو حرف کارهای عجیب انجام می‌دادند و نزد آل محمد هفتاد حرف از این اسم موجود است و آن چه نزد پیامبران بوده است. نیز در اختیار این‌ها است پس همه از آن‌ها هستند و با آن‌ها هستند و این آیه اشاره به آن است ﴿وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَنْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾<sup>۲</sup> و حرف من در این جا برای تبعیض است و در نقل قول از عیسی می‌گوید: ﴿لَيَبَيِّنَنَّ لَهُمْ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ﴾<sup>۳</sup> و در نقل قول از خاتم پیامبران ﷺ

---

۱. اشاره به این آیه است: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ﴾.

۲. اعراف؛ آیه ۱۴۵.

۳. نحل؛ آیه ۳۹.

می گوید: «وَتَزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ»<sup>۱</sup> و این آیه: «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»<sup>۲</sup> پس آن‌ها لوح حاوی تمام اشیاء، کتاب مبین جامع تمام اشیاء هستند. چرا که هر چه که در لوح نوشته شده است به آن‌ها رسیده است.

دلیل آن این آیه است: «وَكُلُّ شَيْءٍ أَخَصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ»<sup>۳</sup> و امام مبین همان لوح محفوظ است<sup>۴</sup> که در وجود بر سایر موجودات مقدم است و آن را امام نامید از آن جهت که فوق همه چیز و امام همه چیز است دلیل آن این سخن است: اولین چیزی که خداوند آفرید لوح محفوظ است.<sup>۵</sup>

و نور محمد در علم غیب بر همه چیز مقدم است و بالاتر از همه چیز است و از او همه چیز آغاز شد و به خاطر او همه چیز آفریده شد. پس لوح محفوظ، همان امام است و این آیه اشاره به آن دارد: «وَكُلُّ شَيْءٍ أَخَصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» پس کتاب مبین همان امام است و امام حق علی است. پس علی همان کتاب مبین است و روایت امام باقر علیه السلام اشاره به آن است که فرمود: «أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ قَامَ رَجُلَانِ فَقَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ الْكِتَابُ الْمُبِينُ أَهُوَ التَّوْرَةُ؟ وَفَتَىٰ إِنَّ آيَةَ نَازِلَ شَدَّ دُونَ نَفَرٍ بَلَنْدَ شَدْنَدَ وَكَفْتَنَدَ: «أَيُّ پِيَامِبَر! إِنَّ كِتَابَ مَبِينٍ چيست آيا تورات است؟»  
فرمود: «لا، نه.» گفتند: «آيا انجيل است؟»

۱. نحل؛ آیهی ۸۹.

۲. انعام؛ آیهی ۳۸.

۳. یس؛ آیهی ۱۲.

۴. به تفسیر میزان؛ ج ۱۷، ص ۶۷؛ رجوع شود.

۵. حدیث آن گذشت.



فرمود: «لا، نه.» گفتند: «آیا قرآن است؟»

فرمود: «لا، نه.» در این لحظه امیر المؤمنین علیه السلام آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هذا هو الإمام المبين الذي أحصى الله فيه علم كل شيء؛ این همان امام مبین است؛ که خداوند در او علم همه چیز را قرار داده است.»<sup>۱</sup>

اگر این سخن برایست سنگین است که او کتاب مبین است؛ باید بدانی که او دارای علم کتاب است و این آیه اشاره به آن است «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»<sup>۲</sup> پس بر دو وجه او دارای علم غیب است بدون شک.

می گویم: «تأیید می کند این را روایت ابن عباس از کتاب مقامات که می گوید: «خداوند بر پیامبرش کتابی نازل کرد، قبل از آن که از دنیا برود؛ و بر آن مهری از طلا زده شده بود، و به او گفت: «آن را به نجیب اهل خودت علی بن ابی طالب بده و بگو مهر آن را بشکند و به محتوای آن عمل کند.» او مهر آن را شکست و به آن عمل کرد و بعد آن را به حسن علیه السلام داد و او نیز مهر را شکست و به محتوای آن عمل کرد و بعد آن را به حسین علیه السلام داد و او نیز مهر آن را شکست و در آن دید که آمده است: «همراه قوم خودت برای شهادت خارج شو، و جان خودت را به خداوند بفروش.» بعد آن را به پسرش علی علیه السلام داد و او دید که در آن آمده است: «سکوت کن و خانه نشین باش و پروردگارت را عبادت کن تا زمانی که از دنیا بروی.» او نیز انجام داد و آن را به پسرش محمد علیه السلام داد و او نیز مهر را شکست و

۱. حدیث آن گذشت. رجوع شود به: ینابیع المودة؛ ج ۱، ص ۷۷؛ چاپ ترکیه؛ ص ۸۷. چاپ نجف؛

تفسیر الثقلین؛ ج ۴، ص ۳۷۹.

۲. رعد؛ آیه ۴۳.

دید که در آن آمده است: «برای مردم سخن بگو و احکام را بیان کن، از کسی جز خداوند نترس چرا که کسی نمی‌تواند با تو کاری کند.» او نیز انجام داد و بعد آن را به پسرش جعفر داد و او نیز مهر آن را شکست و دید که در آن آمده است: «برای مردم سخن بگو و احکام را برایشان بیان کن و علوم پدران را منتشر کن و اهل بیت خود را تصدیق کن و از کسی جز خداوند نترس.» همین طور این نامه به قائم علیه السلام رسید.<sup>۱</sup>

حدیث لوح، نیز این متن را تأیید می‌کند؛ که جابر آن را از فاطمه علیها السلام روایت می‌کند: «بسم الله الرحمن الرحيم» هذا كتاب من الله العزيز الحكيم إلى محمد بنه و سفيره نزل به الروح الأمين من رب العالمين، عظم يا محمد أُمري، و اشكر نعمائي، إني أنا الله لا إله إلا أنا فمن رجا غير فضلي، و خاف غير عدلي، هُذِبَتْه عذاباً أليماً، فَإِيَّاي فاعبد، و على فتوكل، إني لم أبعث نبياً قط فأكملت أيامه إلا جعلت له وصياً و إني فضلتك على الأنبياء و جعلت لك علياً وصياً، و كرمتك بشبليک و سبطيک حسن و حسين، و جعلت حسناً معدن و حياً بعد أبيه، و جعلت حسيناً خازن و حياً و أكرمته بالشهادة، و أعطيته مواريث الأنبياء فهو سيد الشهداء، و جعلت كلمتي الباقية في عقبه أخرج منه تسعة أبرار هداة أطهار منهم سيد العابدين و زين أوليائي، ثم ابنه محمد شبيه جدّه المحمود الباقر لعلمي، هلك المرتابون في جعفر، الراد عليه كالراد على، حق القول مني أن أهيح بعده فتنة عمياء، من جحد ولياً من أوليائي فقد جحد نعمتي، و من غير آية من كتابي فقد افترى على، ويل للجاحدين فضل موسى عدي و حبيبي، و على ابنه

۱. بحار الانوار؛ به نقل از کافی؛ ج ۳۶، ص ۱۹۲؛ ح ۱.

ولیی و ناصری، و من أضع علیه أعباء النبوة یقتله عفریت مرید، حق القول منی لأقرن عینه بمحمد ابنه موضع سرّی، و معدن علمی، و أختم بالسعادة لابنه علی الشاهد علی خلقی، أخرج منه خازن علمی الحسن الداعی إلی سبیلی، و أكمل دینی بابنه زکی العالمین علیه کمال موسی، و بهاء عیسی، و صبر آیوب، یذلّ أولیائوه فی غیبتہ و یتهادون برؤوسهم إلی التّرك والدیلم، و یصبغ الأرض بدمائهم و یكونون خائفین أولئک أولیائی حقاً، بهم أکشف الزلازل والبلاء، ﴿أولئک علیهم صلواتٌ من ربّهم ورحمةٌ وأولئک هم المّهتدون﴾؛ که این لوح را خداوند به پیامبرش هدیه کرد و در آن نام او و نام جانشینان بعد از او وجود داشت و نسخه‌ی آن لوح این است: «بسم الله الرحمن الرحیم این نامه‌ای از طرف خداوند عزیز حکیم به محمد پیامبرش و سفیرش است که آن را روح الامین از طرف رب العالمین نازل کرده است، ای محمد! کار مرا بزرگ بشمار، نعمت مرا شکر کن، چرا که من خداوندی هستم که خدایی جز من وجود ندارد. پس هر کس به غیر فضل من امید داشته باشد و از غیر عدالت من بترسد او را به شکلی دردناک عذاب خواهم نمود.

فقط مرا عبادت کن و فقط بر من توکل کن، چرا که من هیچ پیامبری را مبعوث نکردم و روزگارش را به سر نیاوردم؛ مگر آن که برای او یک وصی قرار دادم و من تو را بر پیامبران برتری دادم و علی را وصی تو قرار دادم و تو را با دو نوه‌ات حسن و حسین مورد کرامت قرار دادم، حسن را معدن وحی خودم بعد از پدرش قرار دادم، حسین را مخزن وحی خودم قرار دادم؛ او را با شهادت کرامت بخشیدم، و موارث پیامبران را به او عطا کردم. او سید شهداء است، کلمه‌ی باقیه‌ی خودم را در ذریه‌ی او قرار دادم و از نسل او نه (۹) فرد نیکوکار هدایت کننده‌ی پاکیزه بیرون خواهم آورد، که یکی از آنها سید عابدین و زینت اولیاء من است و بعد پسرش

محم که شبیه جدش محمود است و او شکافنده‌ی علم من است، اهل شک دربارتی جعفر نابود هستند و کسی که به او مرتد باشد؛ به من مرتد است.

این سخن حقی از من است که بعد از او فتنه‌ای کور را به پا خواهم کرد، هر کس یکی از اولیاء مرا انکار کند، نعمت مرا انکار کرده است، هر کس آیه‌ای از کتاب مرا تغییر دهد بر من افتراء بسته است، وای بر انکار کنندگان فضیلت موسی بنده‌ی من و حبیب من، علی پسرش ولی من و ناصر من و کسی است که مسئولیت نبوت را بر دوش او می‌گذارم و یک شیطان گمراه او را به قتل می‌رساند. حق است، این سخن، از من که چشم او را به پسرش محمد روشن خواهم کرد، که او محل اسرار من و معدن علم من است و عاقبت پسرش علی را به سعادت ختم می‌کنم که او شاهد بر مخلوقات من است، و از او مخزن علوم خودم حسن را بیرون می‌آورم که مردم را به راه من دعوت می‌کند، دین خودم را با پسرش که پاکیزه‌ی جهانیان است کامل می‌کنم، که او کمال موسی، هیبت عیسی، صبر ایوب، را دارد و اولیاء او در دوران غیبتش ذلیل می‌شوند و سرهای آن‌ها برای ترک و دیلم هدیه فرستاده می‌شود، زمین از خون آن‌ها آغشته می‌شود، با نگرانی زندگی می‌کنند، آن‌ها به حق اولیاء من هستند، و من به خاطر شما (آن‌ها) زلزله و بلاء را دفع می‌کنم. ﴿أَوَلَيْكَ عَلَيْهِمْ

صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأَوَلَيْكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾<sup>۱</sup>.

۱. بحار الانوار؛ ج ۳۶، ص ۱۹۸؛ ح ۳ و این حدیث طولانی است.

## فصل

### آیاتی در فضیلت خاندان پیامبر ﷺ

آن‌ها سادات مردم و چراغ‌های تاریکی و نقطه‌ی توسل و نردبان حیا و امانت داران خدای علام هستند. کسانی که خداوند آن‌ها را برای مخاطب قرار دادن انتخاب نمود و آن‌ها را برای ارث بردن حکمت و کتاب پسندید و این آیه اشاره به آن است: «ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»<sup>۱</sup>، پس آن‌ها سادات نیکوکاران و برگزیدگان خوبان هستند کسانی که خداوند آن‌ها را به پاکی و عصمت در قرآن یاد می‌کند «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»<sup>۲</sup>، پس آن‌ها ذریه‌ی ارزشمند و سادات دنیا و آخرت هستند؛ کسانی که قرآن می‌گوید: «آن‌ها هدایت کنندگان هدایت شده اند.»

پروردگار جهانیان در توصیف آن‌ها می‌گوید: «أَوَّلَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ اقْتَدِهْ»<sup>۳</sup>، بعد پیامبر شهادت می‌دهد که آن‌ها کشتی نجات هستند: «أهل بیتی کسفینه

۱. فاطر؛ آیه‌ی ۳۲.

۲. احزاب؛ آیه‌ی ۳۳.

۳. انعام؛ آیه‌ی ۹۰.

نوح من رکبها نجا و من تأخر عنها ضلّ و غوی، اهل بیت من مانند کشتی نوح هستند هر کس بر آن سوار شود نجات می‌یابد و هر کس از آن جا بماند گمراه می‌شود.<sup>۱</sup> بعد پروردگار خدایان، برای ما روشن ساخت که آن‌ها وارثان حکمت و قرآن هستند ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ﴾<sup>۲</sup>، پس آن‌ها ذریه‌ی پاک و عترت معصوم هستند.

بعد قرآن مبین تصریح می‌کند که آن‌ها صاحبان ولایت در روز قیامت هستند ﴿إِنَّا إِلَيْنَا يَأْتِبُهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾<sup>۳</sup>، پس رجوع به سوی آن‌ها است و حساب رسی با آن‌ها است، در روز حسابرسی، و شما بهتر می‌دانید که در روز معاد قضاوت با آن‌ها است و حساب رسی مخلوقات بر عهده‌ی آن‌ها است پس فرمود: ﴿وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ﴾<sup>۴</sup>، پس شاهد، یعنی محمد پیامبر و راهنما، یعنی، علی ولی.

بعد خداوند برای مردم تعداد آن‌ها و خبر آن‌ها را روشن ساخت پس فرمود: ﴿وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا﴾<sup>۵</sup>، پس سادات بزرگ از آن‌ها هستند و نوادگان و اوصیاء از آن‌ها هستند و بعد خداوند آن‌ها را به شرافت و افتخار مخصوص کرد و علم و افتخار را در آن‌ها منحصر ساخت و فرمود: ﴿وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۳، ص ۱۲۴؛ الطرائف؛ ج ۱، ص ۱۹۹.

۲. حدید؛ آیه‌ی ۲۶.

۳. غاشیه؛ آیات ۲۵-۲۶.

۴. ق؛ آیه‌ی ۲۱.

۵. مائده؛ آیه‌ی ۱۲.

وَأَجْتَبَيْنَاهُمْ<sup>۱</sup>، پس پدران آنها همان محمد ﷺ و علی و فاطمه علیهما السلام هستند و برادران آنها حسن و حسین علیهما السلام و ذریه‌ی آنها جانشینان از عترت حسین تا آخر روزگار هستند.

بعد فرمود: ﴿وَأَجْتَبَيْنَاهُمْ﴾ شرافت و فضیلت آنها را مخصوص اعلام کرد و پیروی از آنها را واجب کرد و این که همه چیز از مقام آنها منقطع و با فاصله هستند و مخلوقات در برابر آنها پائین‌تر هستند.

بعد آن را تأکید کرد و مشخص ساخت و فضیلت آنها را منتشر کرد و توضیح داد و این که امامت در غیر از معصوم پاکیزه از گناه و منزّه از خطا نمی‌تواند باشد و غیر از آنها را از دائره‌ی شرافت و حکومت خارج کرد و با رمز به آن اشاره کرد و به نوح گفت: «أَنْ جَا كَهْ اَوْ كَفْتُ: ﴿رَبِّ إِنْ إِيْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنْ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾<sup>۲</sup> و بعد برای بندگان روشن ساخت، که آنها ائمه‌ی حق هستند و برای آنها توضیح داد که آنها دعوت کنندگان به صداقت هستند و این که هر کس از غیر این‌ها پیروی کند گمراه شده و لغزیده است و فرمود: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾<sup>۳</sup>

بعد به بندگان را تهدید کرد و آنها را ترساند از این که از غیر آنها پیروی

۱. انعام؛ آیه‌ی ۸۷.

۲. هود؛ آیه‌ی ۴۶.

۳. یونس؛ آیه‌ی ۳۵.

کنند و فرمود: «اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»؛ و صداقت در آنها و از آنها است.<sup>۱</sup>

بعد به بندگان دستور داد از آنها اطاعت کنند و فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً»<sup>۲</sup>، پس ولایت آنها را سلامتی و سلام دانست.

بعد در آیات توضیح داد که خداوند آنها را بر بندگان برگزیده است و آنها را

برای غیب و حقایق پسندیده است و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ

وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ»<sup>۳</sup>

بعد توضیح داد که آنها در نعمت‌های خداوندی که دارند، مورد حسادت واقع

می‌شوند و بر فضیلتی که خداوند به آنها داده است، مورد حسادت هستند. «أَمْ

يَخْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ

وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»<sup>۴</sup> و ملک عظیم همان وجوب اطاعت از آنها بر سایر بندگان

است.

بعد بر بندگان اطاعت از آنها را به صراحت واجب کرد و فرمود: «أَطِيعُوا اللَّهَ

وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ»<sup>۵</sup> یعنی از کسانی که آنها را همراه قرآن و پیامبر

قرار داده است.

۱. توبه؛ آیهی ۱۱۹.

۲. بقره؛ آیهی ۲۰۸.

۳. آل عمران؛ آیهی ۳۳.

۴. نساء؛ آیهی ۵۴.

۵. نساء؛ آیهی ۵۹.



بعد بندگان را نهی کرد از این که از گرد آن‌ها متفرق شوند و فرمود: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ»<sup>۱</sup> یعنی صراط علی و عترت او، بعد فرمود: «وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ» - یعنی غیر از آن‌ها - «فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنِ سَبِيلِهِ» یعنی شما را از راه خداوند، گمراه می‌کنند. پس آن‌ها را راه هدایت به سوی خود معرفی کرد.

بعد هر کس که از آن‌ها منحرف شود و به سوی شیطان گرایش پیدا کند را مخالف قرآن و معصیت کننده‌ی از رحمن معرفی کرد و فرمود: «وَلَا تَتَّبِعُوا الشَّيْطَانَ» که یعنی راه دشمنان آن‌ها.

بعد توضیح داد؛ که هر کس از آن‌ها پیروی کند؛ به بهشت رضوان می‌رسد و به مغفرت نائل می‌شود و از آتش نجات می‌یابد و فرمود: «وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا»<sup>۲</sup> و معنایش این است؛ و کوه طور را بر فراز سر آنها بلند گردانیدیم و از آنها اخذ پیمان کردیم و آنها را گفتیم: «به حال سجده از این درگاه درآید!» و (نیز) گفتیم: «از (حکم) روز شنبه تعدی مکنید!» و از آنها پیمانی سخت گرفتیم.

بعد مقامات آن‌ها را در قرآن برشمرد و آن‌ها را با تصریح اختصاصی دانست و فرمود: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»<sup>۳</sup> یعنی گروه برگزیدگان را انذار کن.

بعد آن‌ها را به شرافت‌های جامع و برتری و پاکیزگی مخصوص کرد و این همان

۱. انعام؛ آیه‌ی ۱۵۳.

۲. نساء؛ آیه‌ی ۱۵۴.

۳. شعراء؛ آیه‌ی ۲۱۴.

فضیلتی است که نمی‌توان انکار کرد و شرافتی است که محدودیت ندارد.

بعد به وسیله‌ی آن‌ها با دشمنانش مباحله کرد و آن‌ها را شاهدان اثبات دینش قرار داد و راهنمایان نبوت پیامبرش معرفی کرد و فرمود: **﴿قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَبَنَاتَنَا وَبَنَاتَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾**<sup>۱</sup>

بعد آن‌ها را به مقام خاص مخصوص کرد و آن‌ها را پل اخلاص و راه نجات و خلاص قرار داد و فرمود: **﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾**<sup>۲</sup> و این خصوصیتی است که پروردگار کریم برای فاطمه‌ی زهرا، جگرپاره‌ی پیامبر رؤوف رحیم، قرار داده است. بعد محبت آن‌ها را بر بندگان واجب کرد و آن‌ها را ذخیره‌ی قیامت قرار داد و فرمود: **﴿قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾**<sup>۳</sup>

بعد داستان نوح را ذکر کرد و فرمود: **﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ﴾**<sup>۴</sup> و درباره‌ی هود فرمود: **﴿يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾**<sup>۵</sup> و به محمد ﷺ فرمود: **﴿قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾** پس فقط برای این خاطر مودت آن‌ها را واجب کرد؛ که آن‌ها ستارگان ولایت و خورشیدهای هدایت هستند و از مذهب مرتد نیستند و از قرآن و سنت فاصله نگرفته اند؛ بلکه آن‌ها خودشان قرآن و سنت هستند. پس مودت و اطاعت از آن‌ها را فریضه قرار داد. پس هر کس آن را داشته باشد بر پیامبر ﷺ

۱. آل عمران؛ آیه‌ی ۶۱.

۲. اسراء؛ آیه‌ی ۲۶.

۳. شورا؛ آیه‌ی ۲۳.

۴. شعرا؛ آیه‌ی ۱۰۹.

۵. هود؛ آیه‌ی ۵۱.

واجب است که او را دوست بدارد؛ چرا که او بر راه اوست و هر کس که آن را نداشته باشد. بر پیامبر ﷺ واجب است که با او دشمن باشد؛ چرا که او ریشه‌ای را تباه کرده است؛ که خدا و پیامبر به آن دستور داده اند، و بلکه در رأس فرایض است و تتمه‌ی هر فریض و سستی است پس چه شرافتی بالاتر از این مقام است.

بعد خداوند پیامبری را مبعوث نکرد؛ مگر آن که به او دستور داد؛ که برای نبوت خود از امتش اجرت دریافت نکند؛ بلکه خداوند اجرت او را می‌دهد و برای محمد ﷺ مودت اهل بیتش را فریضه قرار داد و به او دستور داد؛ تا فضیلت آن‌ها را توضیح دهد پس هر کس این مدت را داشته باشد او مؤمن مخلص است که بهشت بر او واجب است و بعد ذکر محمد را با ذکر خودش در نماز مقرون قرار داد و ذکر آن‌ها را با ذکر پیامبرش در کنار هم قرار داد؛ تا رفعت شرافت آن‌ها را بیان کند و پیامبر صادق امین آن را این گونه بیان کرد:

«اللهم صلّ علی محمد و آل محمد ﷺ، کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم  
 إنّک حمید مجید؛ خداوند! بر محمد و آل محمد درود فرست همانطور که بر ابراهیم  
 و آل ابراهیم درود فرستادی که تو حمید و مجید هستی.»<sup>۱</sup>

بعد فضیلتی به آن‌ها داد؛ که کسی نمی‌تواند آن را توصیف کند. خداوند بر بیشتر رسولان خود سلام فرستاده است. اما بر آل آن‌ها سلام نفرستاده است فرمود: «سَلَامٌ عَلَی نُوْحٍ فِی الْعَالَمِینَ»<sup>۲</sup> و بعد فرمود: «سَلَامٌ عَلَی اِبْرَاهِیمَ»<sup>۳</sup> و بعد فرمود: «سَلَامٌ

۱. فتح الباری شرح صحیح بخاری؛ ج ۳۳۶۹.

۲. صافات؛ آیه ۷۹.

۳. صافات؛ آیه ۱۰۹.

عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ<sup>۱</sup> و بعد بر آل محمد ﷺ سلام فرستاد و فرمود: «سلام علی آل یاسین» و یاسین؛ اسم محمد در زبان طی است.

بعد در قرآن بین آل و امت تفاوت قائل شد و فرمود: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ»<sup>۲</sup> پس آن چه را برای خودش راضی شد، برای آن‌ها نیز راضی شد و ابتدا از خودش شروع کرد و بعد پیامبرش و بعد آل پیامبرش و برای خودش یک سهم قائل شد و بعد برای پیامبر و بعد برای آل او و بعد آن‌ها را در اطاعت شدن به خودش مقرب کرد و فرمود: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ»<sup>۳</sup> ابتدا از خودش شروع کرد و بعد پیامبر که از او خبر می‌دهد و بعد هدایت کنندگان هدایت شده از عترت او و بعد ولایت را برای آن‌ها تاکید کرد و فرمود: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»<sup>۴</sup> و ولایت آن‌ها را در کنار ولایت رسول، همراه با ولایت خودش قرار داد. همان طور که سهم آن‌ها را در کنار سهم رسول همراه با سهم خودش در تقسیم غنیمت قرار داده بود. پس منزله است خدایی که آن‌ها را برتری داده است و آن‌ها را رفعت داده و بر جهانیان برگزیده است.

---

۱. صافات؛ آیهی ۱۲۰.

۲. انفال؛ آیهی ۴۱.

۳. نساء؛ آیهی ۵۹.

۴. مائده؛ آیهی ۵۵.

## فصل

### فرق بین آل پیامبر ﷺ و اصحاب او

بعد وقتی آیهی صدقه نازل شد، خداوند خودش و پیامبرش و اهل بیت او را از آن منزّه کرد و فرمود: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ»<sup>۱</sup> تا آخر آیه و برای خودش و پیامبرش و آل پیامبرش هیچ سهمی از صدقات قرار نداد. چرا که آن چرک دست مردم است و آن‌ها از پلیدی‌ها منزّه هستند. پس آن‌ها خاندانی هستند، که خداوند دستور داده است از آن‌ها اطاعت شود و خویشاوندانی هستند که خداوند دستور داده است مودت و صله‌ی آن‌ها رعایت شود و مولاهایی هستند که خداوند دستور داده است از آن‌ها اطاعت شود و به آن‌ها معرفت حاصل شود و آن‌ها اهل ذکری هستند که خداوند دستور داده است از آن‌ها سؤال شود و آن چه را برای خودش راضی شد؛ برای آن‌ها نیز راضی شد و آن چه خودش را از آن منزّه کرد؛ آن‌ها را نیز منزّه کرد و آن‌ها فقط را آل پیامبر دانست و فرمود: «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا»<sup>۲</sup>

آن‌ها آل پیامبر و عترت او هستند و اهل خداوند و خواص او هستند و محل تنزیل و انتهای آن هستند و خادمان وحی و خزانه دار آن هستند همان طور که امام رضا علیه السلام در مشاجره‌ی خود فرمود: «أَيَحِلُّ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَوْ كَانَ حَيًّا أَنْ يَتَزَوَّجَ

۱. توبه؛ آیهی ۶۰.

۲. طلاق؛ آیهی ۱۰.

ایک؟ آیا برای پیامبر ﷺ اگر زنده بود؛ حلال بود؛ که دختر تو را خواستگاری کند؟» مأمون گفت: «بله.»

امام رضا علیه السلام فرمود: «لَكِنَّهُ لَا يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَتَزَوَّجَ إِلَيَّ؛ اما نسبت به من برای او حلال نبود که دخترم را خواستگاری کند.»

مأمون گفت: «بله؛ برای این که تو پسر او هستی.»

این فرق بین آل و اصحاب است. چرا که مأمون تصور می کرد؛ که آل پیامبر اصحاب او و امت او هستند و امام برای آنان روشن نمود چه کسی آل پیامبر است و چه کسی اصحاب پیامبر است.

بعد خداوند سبحان در عبارت اختصاصی به پیامبر ﷺ فرمود: ﴿وَأَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ﴾<sup>۱</sup> و عبارت امر در این جا خاص، اما معنایش عام است. چرا که خداوند به خاطر عام بودن امر او را در امت وارد کرده است و با تخصیص عبارت اهل آن ها را متمایز کرده است و پیامبر ﷺ بعد از نزول این آیه نزد درب خانه ی فاطمه علیها السلام می آمد و می ایستاد و می گفت: «نماز ای آل محمد! نماز.»<sup>۲</sup>

۱. طه؛ آیه ی ۱۳۲.

۲. مسند احمد؛ ج ۳، ص ۲۵۹؛ ط.م و ج ۴، ص ۱۵۷؛ ط.ب و سنن ترمذی؛ ج ۵، ص ۳۵۲؛ ح ۳۲۰۶. تفسیر طبری؛ ج ۲۲، ص ۵.

## فصل

### اسرار عدد ۱۲

و آن‌ها ۱۲ نواده، که بهترین نوادگان مرسلین هستند و ۱۲ نقیب و ۱۲ ستاره هستند به عدد برج‌ها و ماه‌ها و روزها و برای هر امامی از آن‌ها ۱۲ حرف است، که رازی از اسرار ولایت است و همین طور است توحید و نبوت است: «لا اله الا الله ۱۲، محمد رسول الله ۱۲، النبی المصطفی ۱۲، الصادق الامین ۱۲، علی باب الهدی ۱۲، امین الله حقاً ۱۲، امیر المؤمنین ۱۲، فاطمة أمة الله ۱۲، البتول الزهراء ۱۲، وارثة النبیین ۱۲، الامام الثانی ۱۲، الحسن المجتبی ۱۲، وارث المرسلین ۱۲، الامام الثالث ۱۲، الحسین بن علی ۱۲، خلیفة النبیین ۱۲، والد الوصیین ۱۲، الامام الرابع ۱۲، الامام السجاد ۱۲، علی بن الحسین ۱۲، وارث المرسلین ۱۲، سید العابدین ۱۲، الامام الخامس ۱۲، الامام الباقر ۱۲، هو محمد بن علی ۱۲، امام المؤمنین ۱۲، الامام السادس ۱۲، الامام الصادق ۱۲، هو جعفر بن محمد ۱۲، قدوة الصدیقین ۱۲، الامام السابع ۱۲، الامام کاظم ۱۲، هو موسی بن جعفر ۱۲، خلیفة النبیین ۱۲، الامام الثامن ۱۲، الامام الرضا ۱۲، هو علی بن موسی ۱۲، امام المؤمنین ۱۲، الامام التاسع ۱۲، الامام الجواد ۱۲، هو محمد بن علی ۱۲، نجل المنتجبین ۱۲، الامام العاشر ۱۲، الامام الهادی ۱۲، هو علی بن محمد ۱۲، وارث الوصیین ۱۲، الامام الحادی عشر ۱۲، الحسن العسکری ۱۲، امام المسلمین ۱۲، الامام الخاتم ۱۲، القائم المهدي ۱۲، محمد بن الحسن ۱۲، خلیفة

النبیین ۱۲، خاتم الوصیین ۱۲، هؤلاء العترة ۱۲، الغر الميامین ۱۲، بنو عبد المطلب ۱۲، سادة أهل الجنة ۱۲، محبهم مؤمن تقی ۱۲، فی الجنة مخلد ۱۲، عدوهم کافر شقی ۱۲، فی النار مؤبد ۱۲، اللهم صل علیهم ۱۲، بأفضل صلواتک ۱۲، یا رب العالمین.»

## فصل

برهان آن چه به آن هدایت شدم و بر آن راهنمایی شدم؛ این است که همه‌ی سخن وقتی به اصل خود برگردانده شود؛ منحصر در چهار کلمه می‌شود و آن لا اله الا الله محمد رسول الله و اسلام و ایمان بر آن دو استوار است و هر یک از این کلمات ۱۲ حرف است و امام؛ رئیس ایمان و زمام دار اسلام است. پس واجب است که فرد؛ قائم به آن ۱۲ امام باشند و این آیه اشاره به آن است «وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا» و این آیه «وَقَطَعْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ لَبْطًا» پس فرد قائم به این امر؛ از بزرگ مردان و اولیاء و نوادگان را ۱۲ نفر قرار داده است. سوم این که تدبیر عالم در شب و روز را در ۱۲ ساعت قرار داده است.

چهارم این که خورشید و ماه را دو آیه قرار داده است که به آن‌ها هدایت می‌شود و مسیر حرکت آن‌ها در تقدیر و تسخیر ۱۲ برج است، و ماه‌های سال ۱۲ ماه قرار داده شده است، پس به چشم عبرت به این ادوار نگاه کن ببین چگونه با این اسرار جاری است به مشیت خدای جبار که این تقدیر خدای عزیز علیم است.



## فصل

### فضیلت‌های علی علیه السلام

ای کسی که در فضیلت گشاینده‌ی درب و ام‌الکتاب و حاکم روز حساب و ولی نعمت و عذاب در روز قیامت دچار شک هستی! همان کسی که محبتش نجات از عذاب و عترتش هدایت کنندگان نجیب هستند. آیا او همان کسی نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود و سخنش حق است: «من أراد أن ينظر إلى إسماعيل في رفعته، و إلى ميكائيل في درجته، و إلى جبرائيل في عظمته، و إلى آدم في هيئته، و إلى نوح في صبره و دعوته، و إلى إبراهيم في سخاوته، و إلى موسى في شجاعته، و إلى عيسى في سماحته، و إلى محمد في شرفه و منزلته، فلينظر إلى علي بن أبي طالب عليه السلام، هر کس می‌خواهد به به مقام والای اسرافیل نگاه کند و درجه‌ی میکائیل را ببیند و عظمت جبرئیل را مشاهده کند و هیئت آدم را ببیند و صبر و دعوت نوح را بنگرد و سخاوت ابراهیم را ببیند و شجاعت موسی را تماشا کند و بزرگی واری عیسی را نظاره کند و شرافت و منزلت محمد را ببیند؛ پس باید به علی بن ابی طالب علیه السلام نگاه کند.»<sup>۱</sup> و این اشاره و تذکری به این است، که او اسم اعظم جاری در همه‌ی اشیاء است و این که همه‌ی اشیایی که خداوند آفریده است. علی مولای او و

---

۱. مناقب ابن مغازلی؛ ص ۲۱۲؛ ح ۲۵۶ و امالی شجری؛ ج ۱، ص ۱۳۳ و غرر البهاء ضوی؛ ص ۲۹۸ و روضة الواعظین؛ ص ۱۲۸.

معنای اوست چرا که او کلمه‌ی واجب الوجود و نور روشنائی بخش در آسمان وجود و موجود است. پس هر مقامی هر چقدر هم که بالا باشد، در زیر مقام او قرار دارد و هر منزلتی هر چقدر هم که عالی باشد پائین تر از منزلت او قرار دارد. پس مقام ملائکه در صومعه‌های افلاک کمتر از مقام و منزلت اوست و مقام و نور ستارگان و ماه‌ها از درخشش خورشید عظمت او است. پس او علی عظیم و ولی خدای علی عظیم است. پس او ستون اولیاء و دعوت پیامبران است.

مقام اسرافیل و عظمت جبرئیل و هیبت آدم و کرامت خلیل و شجاعت موسی و بزرگ واری عیسی و حکمت داود و ملک سلیمان ذره‌ای از افتخارات او و قطره‌ای از دریای اوست و چرا اینطور نباشد؟

در حالی که او علت وجود آنها است و راز موجودیت آنها است و اگر او نبود، فلک نمی‌چرخید و فرشته‌ای خداوند را تسبیح نمی‌گفت. پس نگاه کردن به او و همراه بودن با او عبادت است و مرگ با محبت او شهادت است و حمایت از ولایت او سعادت است و این همان چیزی است که پیامبر در رُوز خیبر در حق او فرمود: «لو لم أخف أن تقول أمتی فیک ما قالت النصارى فی المسيح ابن مریم لقلت الیوم فیک حدیثاً، اگر نمی‌ترسیدم که امت من درباره‌ی تو همان چیزی را بگویند که نصارا در مورد مسیح بن مریم گفتند، امروز سخنی درباره‌ی تو بیان می‌کردم.»<sup>۱</sup> و اگر ایشان آن سخن را می‌فرمود، مردم او را خدا می‌خواندند. اما آنها او را خدا خواندند و هنوز پیامبر چیزی در موردش نگفته بود، و این به خاطر عظمت ویژگی‌های اوست و وقتی پیامبر آن چه را درباره‌ی آن حضرت بیان کرده، گفت.

منافقان گفتند: «او را چه شده است که پسر عموی بی ارزش خود را بالا می‌برد و

۱. معجم الطبرانی کبیر؛ ج ۱، ص ۳۲۰. مناقب کوفی؛ ج ۲، ص ۶۱۵.

می‌خواهد او را خدا قرار بدهد؟!» پس به سخن پیامبر در مورد او کافر شدند و کسی که امروز فضیلت ولی رحمن را انکار کند فرقی با فلانی و فلانی ندارد.

## فصل

در آن روز وقتی صفیه نزد پیامبر ﷺ آمد؛ از نظر زیبایی بهترین مردم بود و پیامبر در چهره‌ی او خراشی دید و فرمود: «این خراش چیست در حالی که تو دختر پادشاه هستی؟» گفت: «وقتی علی، نزد قلعه‌ی خیبر آمد و درب را تکان داد تمام قلعه لرزید و افرادی که در بالای آن دیده بان بودند به پائین افتادند و تخت من نیز لرزید و با صورت بر زمین افتادم و گوشه‌ای از تخت صورت مرا خراش داد.» پیامبر ﷺ به او فرمود:

«یا صفیه إن علیاً عظیم عند الله، و إنه لما هز الباب اهتز الحصن و اهتزت السموات السبع، والأرضون السبع، و اهتز عرش الرحمن عضباً لعلی؛ ای صفیه! علی نزد خداوند مقام عظیمی دارد و او وقتی که درب قلعه را تکان داد، قلعه لرزید و آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه نیز لرزیدند و عرش خداوند رحمن نیز لرزید و این اظهار خشم در همراهی با علی بود، در آن روز وقتی عمر از علی سؤال کرد و گفت: «ای ابا الحسن! درب محافظ محکمی را از جا در آوردی در حالی که تو سه روز است گرسنه هستی؟! آیا این کار را با نیروی انسانی انجام دادی؟» علی فرمود:

«ما قلعتها بقوة بشرية، و لكن قلعتها بقوة إلهية، و نفس بقاء ربها مطمئنة رضية؛ من این درب را با نیروی انسانی از جا در نیاوردم بلکه آن را با قدرت الهی و با نفسی که به دیدار پروردگارش مطمئن و راضی خواهد شد از جا در آوردم.»<sup>۱</sup>

۱. امالی صدوق؛ ص ۴۱۵. مجلس؛ ص ۷۷؛ ح ۱۰. الطرائف؛ ص ۵۱۹.

## فصل

در آن روز وقتی مرحب را به دو قسمت نصف کرد و او را نقش زمین کرد؛ جبرئیل نزد او آمد و چهره اش تبسم داشت و تعجب کرده بود در این لحظه پیامبر صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: «از چه چیز تعجب کرده ای؟» گفت: «ملائکه در صومعه‌ها و مساجد آسمان‌ها ندا می‌کنند که: جوانمردی جز علی نیست و شمشیری جز ذو الفقار نیست. اما تعجب من از این است؛ که وقتی مأمور شدم قوم لوط را زیرو رو کنم شهرهای آن‌ها را که هفت شهر بود. از عمق زمین هفتم پائینی به زمین هفتم بالایی بلند کردم و آن‌ها را فقط بر روی یک پر از بالم قرار دادم و آن‌ها را بالا بردم. تا این که حاملان عرش صدای خروس آن‌ها و گریه‌ی کودکان آن‌ها را شنیدند و من آن‌ها را تا صبح نگه داشتم و منتظر دستور بودم و هنوز آن‌ها را منتقل نکرده بودم، امروز وقتی علی ضربه‌ی هاشمی خود را زد؛ من مأمور بودم که شمشیر او را کنترل کنم تا زمین را نشکافد و به گاوی که حامل زمین است؛ نرسد که اگر می‌رسید او را به دو نیم می‌کرد و در آن هنگام زمین اهل خود را ویران می‌کرد و کنترل قدرت شمشیر علی برای من سنگین تر از شهرهای لوط بود علاوه بر آن اسرافیل و میکائیل بازوی علی را در هوا گرفته بودند.»<sup>۱</sup>

می‌گویم: «یک فرد جاهل این حدیث را بزرگ نمایی دانسته است و این که قدرت شمشیر علی برای دست جبرئیل سنگین تر از شهرهای لوط باشد؛ در حالی که اسرافیل و میکائیل هم بازوی او را در هوا گرفته‌اند این را غلو گویی پنداشته است.»

۱. مدینه المعاجز؛ ج ۱، ص ۴۲۶. بحار؛ ج ۲۱، ص ۴۰.

من گفتم: «ای کوه فکر که فطرت تو خاموش است! جبرئیل و میکائیل و اسرافیل مخلوقات خداوند هستند؛ که از شعاع نور محمد و علی آفریده شدند و محمد و علی از جلال ذی الجلال آفریده شدند؛ آن‌ها صفت خداوند و کلمه‌ی خداوند و امر خداوند و خلق خداوند هستند و به همین خاطر پیامبر ﷺ فرمود:

«لو كانت البحار مداداً والغياض أقلاماً، والسَّمَوَاتِ صحفاً، والجن والإنس كتاباً، لنفذ المداد و كلت الثقلان، أن يكتبوا معشار عشر فضائل إمام يوم الغدير؛ اگر دریاها جوهر باشند و نیزارها قلم باشند و آسمان‌ها کاغذ باشند و جن و انس کاتب باشند؛ جوهر تمام می‌شود. جن و انس خسته می‌شوند و نمی‌توانند یک دهم از یک دهم فضیلت‌های امام روز غدیر را بنویسند، و چگونه بنویسند و به کجا می‌رسند؟»

شاهد این سخن نبوی، کتاب الهی است که می‌گوید: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لَكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا»<sup>۱</sup> و بزرگ‌ترین کلمات خداوند علی است و این سخن او اشاره به همین است که فرمود: «من کلمه‌ی بزرگ خداوند هستم»<sup>۲</sup> پس او فضیلت‌هایی دارد که قابل شمارش نیست و مناقبی دارد که محدودیت ندارد و محمد بن ادریس شافعی انصاف به خرج داده است. آن جا که به او گفته شد: «درباره‌ی علی چه نظری داری؟» گفت: «چه بگویم درباره‌ی کسی که دوست دارانش از روی ترس فضیلت‌های او را مخفی نگه

۱. بحار الانوار؛ ج ۴۰، ص ۷۳ - ۷۵. تذکرة الخواص؛ ص ۲۳. الطرائف؛ ج ۱، ص ۲۰۸.

۲. کشف؛ آیه‌ی ۱۰۹.

۳. صدوق در امالی؛ ص ۱۱. مجلس ۳ از پیامبر ﷺ روایت می‌کند: «علی کلمه‌ی بزرگ خداوند است» و در روایتی دیگر «امام کلمه‌ی خداوند است» بحار؛ ج ۲۵، ص ۱۶۹ و در معانی الاخبار می‌گوید: «من کلمه‌ی تقوای خداوند هستم.»

می‌دارند و دشمنانش از روی حسادت فضیلت‌های او را مخفی نگه می‌دارند، و بین دو دسته عده‌ای دیگر هستند که آن مقدار از فضیلت‌های او را بیان کردند که مشرق و مغرب را پرد کرده است<sup>۱</sup> و من دوست دارم این سخن را به شعر بگویم:

حسودان فضیلت‌های او را به خاطر عظمتی که دارد روایت کردند و بزرگ‌ترین فضیلت آن است که یک حسود آن را بیان کند. دوست دارانش فضایل او را از ترس دشمنان مخفی می‌کنند و حسودان و معاندان فضائل او را مخفی می‌کنند و عده‌ای د راین بین فضیلت‌های او را اشاعه دادند آن مقدار که نمی‌توان آن را شمرد هر چند که بخواهی بشماری او امامی است که در پیشانی مجد ستارگانی دارد که از همه بالاتر است و رصد کنندگان نمی‌توانند آن‌ها را رصد کنند.

این ستارگان بر بام آسمان منبرهایی دارند و برگردن فلک جوزاء گردنبند هستند مناقبی که اگر آشکار شوند هر گرفتاری ای را بر طرف می‌کنند و آن قدر نیکو هستند که بیننده از شعاع آن نیکو می‌شود.

جوانمردی که همه‌ی مخلوقات در او متحیرند عده‌ای او را پرستش می‌کنند و عده‌ای ولایت او را می‌پذیرند و عده‌ای او را منکرند. امام روشنی که همه فضیلت‌های او در قرآن مطرح شده است و پیامبر شاهد آن است.<sup>۲</sup>

پس هر کس در فضیلت‌های او مبالغه کند غیر از غلوگویی کار. او موجه است و هر کس در مدح او آواز و ندا سر دهد کم گفته است، و عارف خلیعی به این معنا اشاره کرده است که می‌گوید:

حرکت عالم با انوار تو است و از جلالت تو دیوارها حاصل شده است. توصیف

۱. کشف الیقین؛ ص ۴.

۲. اعیان الشیعه؛ ج ۶، ص ۴۶۸.

---

کنندگان و حدیث گویان غلو کردند و در والایی تو مبالغه کردند و عذرشان موجه است.

## فصل

### عدم امکان درک حقیقت علی علیه السلام

چرا معذور نباشند و چرا ببینند؟ در حالی که اصبع بن نباته روایت کرده است که امیر المؤمنین علیه السلام در نجف کوفه برای مردم جلوس داشت و روزی به مردمی که پیرامون او بودند فرمود: «چه کسی می بیند آن چه را که من اکنون می بینم؟»

گفتند: «تو چه می بینی ای چشم بینای خداوند در میان بندگانش؟!»

فرمود: «إری بعیراً یحمل جنازة، و رجلاً یسوقه و رجلاً یقوده، و سیأتیکم بعد ثلاث؛ شتری می بینم که جنازه ای را حمل می کند و مردی افسار آن را در دست دارد و مردی دیگر آن را راهنمایی می کند و سه روز دیگر به این جا می رسند.» وقتی روز سوم شد شتر و جنازه ای که بر روی آن بسته شده بود رسیدند و دو مرد که همراه آن بودند و بر مردم سلام کردند، امیر المؤمنین علیه السلام به آن ها تحیت گفت سپس فرمود: «من أنتم و من این أقبلم و ما هذه الجنازة و لماذا قدمتم؟ شما کیستید و از کجا آمده اید و این جنازه چیست و برای چه آمده اید؟»

آن دو مرد گفتند: «ما از یمن هستیم و این میت، پدرمان است و او هنگام مرگ به ما وصیتی کرد و گفت: وقتی مرا غسل دادید و کفن نمودید و بر من نماز خواندید مرا بر شترم سوار کنید و به عراق ببرید و در نجف (کوفه) دفن کنید.» امیر المؤمنین علیه السلام به آن دو فرمود: «هل سألتماه لماذا؟ آیا از او سؤال کردید برای



چه؟» گفتند: «بله سؤال کردیم و او گفت: مردی در آن جا دفن خواهد شد که اگر در روز محشر همه‌ی اهل محشر را شفاعت کند از او پذیرفته خواهد شد.» امیر المؤمنین علیه السلام بلند شد و فرمود: «صدق، أنا والله ذاک الرجل؛ او راست گفته است به خداوند سوگند، آن مرد من هستم.»<sup>۱</sup>

---

۱. بحار الانوار؛ ج ۴۱، ص ۳۵۷؛ ح ۶۵؛ با مقداری تفاوت.

## فصل

### کسی جز پیامبر ﷺ علی علیه السلام را شناخت

چگونه مردم علی را بشناسند و به او احاطه پیدا کنند؛ در حالی که او دربی است؛ که پیامبر راه دست رسی به او را بسته است و فرمود و سخن او حق است: «ما عرفک إِلَّا الله و أنا، و ما عرفنی إِلَّا الله و أنت، و ما عرف الله إِلَّا أنا و أنت؛ کسی تو را شناخت جز خداوند و من، و کسی مرا شناخت جز خداوند و تو، و کسی خداوند را شناخت جز من و تو.»<sup>۱</sup>

این حدیث صحیح است و با وجود صحت این حدیث مردم ادعای معرفت خدا و رسول می‌کنند و صدق بودن حدیث موجب دروغ بودن ادعای آن‌ها می‌شود و صدق ادعای آن‌ها موجب دروغ بودن این حدیث می‌شود. اما این حدیث صادق است پس ادعای آن‌ها در معرفت حقیقت خدا و رسول دروغ است، تو منزّه هستی ما معرفت حق تو را نداریم چرا که حقیقت معرفت خدا معرفت حقیقت خدا برای بشر معلوم نیست. همین طور معرفت حقیقت محمد و علی علیه السلام و این سخن اشاره به آن است: «ما عرف الله غیر الله، و ما و حد الله غیر محمد رسول الله، کسی خداوند

۱. مناقب آل ابی طالب؛ ج ۳، ص ۲۶۷. ارشاد القلوب؛ ج ۲، ص ۲۰۹. بحار الانوار؛ ج ۳۹، ص ۸۴؛ ح

را نشناخت غیر از خداوند، و کسی موحد خداوند نیست غیر از محمد رسول خدا.<sup>۱</sup> همین طور حقیقت محمد و علی که کسی آن دو را نشناخت مگر خداوند و آن‌ها و اندکی از اولیاءشان، که به درجه‌ی والای دهم از ایمان دست یافته باشند. دلیل صحت این ادعا و شاهد آن مطلبی است که در کتاب البشائر آمده است: «روزی عمر نزد پیامبر ﷺ در مسجد رفت و امیر المؤمنین علیه السلام در کنار او بود؛ عمر گفت: «مرا چه شده است که سؤال کردم ..... خداوند؟»<sup>۲</sup>

گفتم: «صادق ترین فرد ابوذر است.» فرمود: «همین طور است که گفتم.» عمر گفت: «مرا چه شده است که از او درباره‌ی تو سؤال کردم؟!» گفت: «او در مسجدش است.» گفتم: «چه کسی نزد اوست؟»

گفت: «مردی که او را نمی‌شناسم، در حالی که آن مرد علی بود.» پیامبر ﷺ فرمود: «صدق أبوذر یا عمر، هذا رجل لا يعرفه إلا الله و رسوله؛ ابوذر راست گفت ای عمر! این مردی است که کسی او را نمی‌شناسد؛ مگر خداوند و رسولش.»

## فصل

توضیح آن چه پیامبر به آن اشاره کرده است و آن را مطرح کرد؛ این است، که کسی که محمد و علی را بشناسد آن طور که خداوند آن‌ها را می‌شناسد. خداوند را شناخته است؛ آن طور که آن‌ها می‌شناسند. اما حالت اول ممتنع است و حالت دوم

۱. در حدیث است: ای علی! خداوند شناخته نشد، مگر توسط من و بعد تو. بحار؛ ج ۲۲، ص ۱۴۸.

۲. اصل کتاب ناقص است شاید این طور بوده است: (از ابوذر) درباره‌ی علی سؤال کردم گفت: «کسی جز خداوند او را نمی‌شناسد.»

هم همین طور ، مثال آن از قرآن سخن خداوند به موسی است: «لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ  
 انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي»<sup>۱</sup> یعنی؛ رؤیت را منوط به استقرار کوه  
 کرده است و استقرار کوه هنگام تجلی نور کبریاء محال است. پس رؤیت پروردگار  
 بزرگ متعال با چشم محال است. یعنی یک امر ممتنع را بر یک ممتنع دیگر منوط  
 کرده است؛ پس دومی ممتنع است؛ به خاطر ممتنع بودن اولی. پس تو را چه شده  
 است ای اهل شک! که هر چه دلیل روشن تر می شود، گمراهی تو از راه درست  
 بیشتر می شود و هر چه روشنایی صبح بیشتر می شود و گرد و غبار تمیز می شود؛  
 زکام تو بیشتر می شود. آیا این غیر از انحراف از حق و شک داشتن در عین یقین و  
 در امام صدق است. وقتی آیات علی بر یک منافق تلاوت شود؛ از پذیرش آن  
 خودداری می کند و تکبر می ورزد و وقتی آیات او بر یک موافق تلاوت می شود؛  
 انکار می کند و آیهی بیشتری درخواست می کند. در این صورت چه فرقی بین کور و  
 بینا هست؟ و چه خوب به این مقام اشاره کرده است:

ای امیر المؤمنین می بینم وقتی نزد افراد مورد اعتماد از تو یاد می کنم گوش  
 می کند. وقتی یاد تو را نزد یک زنا زاده تکرار می کنم درونش تیره می شود و  
 می خواهد مرا به قتل برساند. وقتی در مورد اصالت کسی شک دارم ویژگی های  
 زیبای تو را برایش می گویم من به وسیلهی تو مردم را می شناسم و تو مشخص  
 کنندهی فرزندان حلال زاده هستی کسی نمی تواند ستایش های تو را تحمل کند مگر  
 کسی که اصالتش نیکو و اعمالش پسندیده باشد.<sup>۲</sup>

۱. اعراف؛ آیهی ۱۴۳.

۲. شعر در اصل چاپ شده بسیار بد خط بوده است و بسیار از اصل خودش تغییر داده شده است.

وجه دیگری در معنای این سخن: «کسی خداوند را نشناخت جز من و تو» این است؛ که پیامبر در شب معراج عظمت خداوند را دید و حجاب‌های آسمانی برایش کنار زده شد و به قاب قوسین رسید و سخنی که بدون واسطه برایش مطرح شد؛ چیزی که هیچ فرشته‌ی مقربی و پیامبر مرسلی نداشته است. اما همه‌ی این‌ها به امیر المؤمنین رسیده است و او دیده است همان طور که پیامبر دید. این سخن پیامبر ﷺ اشاره به آن است: «تو می‌بینی آن چه من می‌بینم و می‌شنوی آنچه را من می‌شنوم.»<sup>۱</sup>

کسی خداوند را نشناخت از بین همه‌ی مخلوقاتش با این معرفت مگر آن‌ها و همین طور کسی محمد و علی را نشناخت؛ آن طور که هستند، مگر خداوندی که آن‌ها را از نور عظمتش ایجاد کرده است و آن‌ها را به اسرار و کرامت خود مخصوص کرده است و آن‌ها را در برتری مقام بعد از خود و بالاتر از همه‌ی مخلوقاتش قرار داده است و چه کسی می‌تواند برگ درختان را و قطره‌های باران را و ذره‌های خاک‌ها را و امواج دریاها را بشمارد؟»

وجه دیگر در معنای سخن «کسی خداوند را نشناخت مگر من و تو» این است. که منظور این است که بین ما و خداوند هیچ مخلوقی واسطه نیست. بلکه ما اولین مخلوقات هستیم و عین حقایق هستیم و ما در مقام خود سادات بندگان و بنده‌ی خداوند هستیم.

## فصل

### حقیقت امام و امامت

مردم چه مقداری از معنای علی والا مقام را شناختند؟ از او چهره‌ی یک شیر غران، شجاع نیرومند، نیزه‌ای مرگبار، سخنگویی اهل بلاغت، قاضی حکم کننده به حق، ابر پر باران، نور کامل مشاهده می‌کنند. و تصویر جسم او و موقعیت نام او را مشاهده می‌کنند، از علی این مقدار را می‌فهمند، اما نفهمیدند که او کلمه‌ای است که کارها با او به سرانجام می‌رسد و روزگار با او می‌چرخد و او اسمی است؛ که روح همه‌ی اشیاء است، او هاء است، که در ماهیت همه‌ی موجودات وجود دارد، باطن همه‌ی چیزهای مشهود است، چیزی که حاملان عرش از معرفت آل محمد می‌دانند با همه‌ی تقریبی که به حضرت عظمت و جلال دارند قطره‌ای از دریا است.

این برای آن است که ذات خداوند متعال برای بشر ناشناخته است. همان طور که گفته شد. پس فقط معرفت صفات باقی می‌ماند. مردم در معرفت این صفات دو گروه هستند: «عده‌ای بهره‌شان ذکر کردن صفات و تقدیس آن است و در نهان آن را ورد خود قرار می‌دهند و وسیله‌ی رسیدن آن‌ها به مراد و مطلوبشان است، آن‌ها کسانی هستند که نور جمال از شعاع جلال بر آن‌ها تجلی کرده است و در لباس بشر در آمده‌اند در حالی که شخصیت‌هایی آسمانی هستند و حیوانات وحشی برای آن‌ها خضوع می‌کنند و گرگ‌ها برایشان ذلیل هستند.»

این راز تلاوت اسماء است و مردم در معرفت آل محمد نیز همین طور هستند.

گروهی از مردم فهمیدند که آن‌ها اولیای خداوند و وسیله‌ی عفو و رضایت او هستند. آن‌ها را برای حاجت‌های خود نزد خداوند ارائه کردند و به آن‌ها متوسل شدند و عده‌ای دیگر فهمیدند که آن‌ها کلمه‌ی بزرگ خداوند و آیت عظمای او هستند؛ چرا که نزدیک ترین صفات به حضرت احدیت جمال وحدانیت است. چرا که واحد یا اول اعداد و منبع آحاد است و واحد بیشتر از دو است و این چیزی است که زوج و فرد نیست این احد حق است... و اما واحدی که منبع موجودات است. همان واحد مطلق است که محدود نیست و شمرده نمی‌شود و اراده‌ی او قابل دفع نیست و سلطان او پایان ناپذیر است. حکومت او فنا ندارد، این کلمه‌ای است که با ذکر آن موجودات خضوع می‌کنند و با شنیدن آن موجودات منفعل می‌شوند و این بین دو حرف پنهان است کن فیکون. پس هر کس بر آئینه‌ی نفس او بارقه‌ای از اسرار مخفی آن‌ها و از اسم والای آن‌ها بتابد، دیوارها برایشان شکافته می‌شود و هستی برایشان مسخر می‌شود و او از اولیاء رحمن خواهد بود و از عذاب پست کننده در امان خواهد بود.

این ادعا را تأیید می‌کند روایت طارق بن شهاب از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: «یا طارق، الإمام کلمة الله و حجة الله، و وجه الله و نور الله، و حجاب الله، و آية الله، يختاره الله، و يجعل فيه منه ما يشاء، و يوجب له بذلك الطاعة والأمر على جميع خلقه، فهو وليه في سماواته و أرضه، أخذ له بذلك العهد على جميع عباده، فمن تقدم عليه كفر بالله من فوق عرشه فهو يفعل ما يشاء، و إذا شاء الله شيئاً يكتب على عضده، و تمت كلمة ربك صدقاً و عدلاً، فهو الصدق والعدل، ينصب له عمود من نور من الأرض إلى السماء يرى فيه أعمال العباد، و يبلس الهيبة و علم الضمير، و يطلع على الغيب و يعطى التصرف على الإطلاق، و يرى ما بين الشرق والغرب فلا يخفى عليه شيء من عالم الملك والملوك، و يعطى منطق الطير عند ولايته. فهذا الذي يختاره الله لوحيه و

یرتضیه لغیبه، یؤیده بکلمته، و یلقنه حکمته، و یجعل قلبه مکان مشیثته، و ینادی له بالسلطنة و یذعن له بالإمرة، و یحکم له بالطاعة، و ذلك لان الإمامة میراث الأنبياء، و منزلة الأصفياء، و خلافة الله و خلافة رسل الله، فهي عصمة و ولاية، و سلطنة و هداية، لأنها تمام الدين، و رجح الموازين، الإمام دليل للقاصدين، و منار للمهتدين، و سبيل للسالكين، و شمس مشرقة في قلوب العارفين. ولايته سبب النجاة، و طاعته معرفة للحياة، و عدة بعد الممات، و عز المؤمنين و شفاعة المذنبين، و نجاة المحبين و فوز التابعين، لأنها رأس الإسلام و کمال الإيمان، و معرفة الحدود والأحكام، تبين الحلال من الحرام، فهي رتبة لا ینالها إلّا من اختاره الله و قدّمه، و ولّاه و حکمه.

فالولاية هي حفظ الثغور، و تدبير الأمور، و هي بعدد الأيام والشهور، الإمام الماء العذب على الظمأ، والదال على الهدى، المطهر من الذنوب، المطلع على الغيوب، فالإمام هو الشمس الطالعة على العباد بالأنوار، فلا تناله الأيدي ولأبصار؛

ای طارق! امام کلمه‌ی خداوند و حجت خداوند، وجه خداوند، نور خداوند، حجاب خداوند و آیت خداوند است؛ که خداوند او را انتخاب می‌کند. و هر چه را بخواهد از خودش در او قرار می‌دهد، به خاطر آن اطاعت از او و از فرمان او را بر همه‌ی مخلوقاتش واجب می‌کند. پس او ولی خداوند در آسمان‌هایش و زمینش است. و بر آن از همه‌ی بندگان عهد گرفته است. پس هر کس بر او پیشی بگیرد؛ به خداوند در بالای عرش او کافر شده است. پس خداوند امام هر کاری بخواهد انجام می‌دهد. وقتی خداوند چیزی را بخواهد آن را بر بازوی او می‌نویسد. کلمه‌ی پروردگار تو صدق و عدل اجرا می‌شود. امام صدق و عدل است، برای او شعاعی از نور از زمین به آسمان قرار داده می‌شود که در آن اعمال بندگان را می‌بیند، دارای هیبت و علم به درون افراد است و از غیب مطلع است و دارای حق تصرف مطلق است.



از شرق تا غرب را می‌بیند و چیزی از عالم ملک و ملکوت بر او پنهان نیست، دارای فهم زبان پرندگان است هنگامی که ولایت را در اختیار داشته باشد. پس امام کسی است که خداوند او را برای وحی خود انتخاب می‌کند و برای غیب خود او را می‌پسندد و او را با کلمه‌ی خود تایید می‌کند و حکمت را به او تلقین می‌کند، قلب او را محل مشیئت خود قرار می‌دهد. سلطنت او را ندا می‌کند و حق فرمان برای او قائل می‌شود، حکم به اطاعت از او می‌دهد، و این برای آن است که امامت میراث پیامبران است، و منزلت برگزیدگان است، و خلافت خداوند و خلافت رسولان خداوند است، پس امامت عصمت و ولایت است، سلطنت و هدایت است، چرا که امامت موجب اتمام دین و سنگین شدن کفه‌ی ترازو است، و امام راهنمای رهپویان است، و مناره‌ی هدایت شدگان است، و راه سالکان است، خورشید تابنده در قلوب عارفان است، ولایت او موجب نجات است، و اطاعت از او موجب شناخت زندگی و توشه‌ی بعد از مرگ است، عزت مؤمنین و شفاعت گناه کاران و نجات دوست داران و رستگاری پیروان است، چرا که امامت رأس اهلام و کمال ایمان و معرفت حدود و احکام است، و خلال را از حرام روشن می‌کند، پس امامت رتبه‌ای است که کسی به آن نمی‌رسد مگر کسی که خداوند او را انتخاب کرده باشد و بر دیگران مقدم کرده باشد، و به او ولایت داده باشد و حق حکومت به او داده باشد.

ولایت همان حفاظت از مرزها و تدبیر امور است و تعداد امامت به عدد روزها و ماه‌ها است امام همان آب گوارا برای تشنگان است و راهنمای به هدایت است و پاک کننده‌ی گناهان است و مطلع بر غیب است. پس امام، همان خورشید طلوع کننده‌ی نورانی بر بندگان است و دست و چشم کسی به آن نمی‌رسد.

و این آیه اشاره به آن است «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» و مؤمنون؛ علی و عترت او هستند پس عزت برای پیامبر و عترت اوست و پیامبر و عترت تا آخر روزگار از هم جدا نمی‌شوند.

«فهم رأس دائرة الإيمان و قطب الوجود، و سماء الجود، و شرف الوجود، و ضوء شمس الشرف و نور قمره، و أصل العزّ والمجد و مبدؤه و معناه و مبناه، فالإمام هو السراج الوهاج، والسبيل و المنهاج، والماء الثجاج، والبحر العجاج، والبدر المشرق والغدير المغدق، والمنهج الواضح المسالك، والدليل إذا عمت المهالك، والسحاب الهاطل، والغيث الهامل، والبدر الكامل، والدليل الفاضل، والسماء الظليلة، والنعمة الجليلة، والبحر الذي لا ينزف، والشرف الذي لا يوصف، والعين الغزيرة، والروضة المطيرة، والزهر الأريج، والبدر البهيج، والنير اللائح والطيب الفائح، والعمل الصالح والمتجر الرابع، والمنهج الواضح، والطيب الرفيق، والأب انشفيق، و مفرع العباد في الدواهي، والحاكم والآمر والناهي، أمير الله على الخلائق، و أمينه على الحقائق، حجة الله على عباده، و محجته في أرضه و بلاده، مطهر من الذنوب، مبرأ من العيوب، مطلع على العيوب، ظاهره امر لا يملك، و باطنه غيب لا يدرك، واحد دهره، و خليفة الله في نبيه و أمره، لا يوجد له مثل، و لا يقوم له بديل.

فمن ذا ينال معرفتنا، أو ينال درجتنا، أو يدرك منزلتنا. حارث الأبواب والعقول، و تاهت الأفهام فيما أقول، تصاغرت العظماء و تقاصرت العلماء، و كلت الشعراء و خرست البلغاء، و لكنك الخطباء، و عجزت الشعراء، و تواضعت الأرض والسماء، عن وصف

شأن الأولياء، و هل يعرف أو يوصف، أو يعلم أو يفهم، أو يدرك أو يملك، شأن من هو نقطة الكائنات، و قطب الدائرات، و سرّ الممكنات، و شعاع جلال الكبرياء، و شرف الأرض والسماء؟

جل مقام آل محمد عن وصف الواصفين، و نعت الناعتين، و أن يقاس بهم أحد من العالمين، و كيف و هم النور الأول، والكلمة العليا، والتسمية البيضاء، والوحدانية الكبرى، التي أعرض عنها من أدبر و تولّى، و حجاب الله الأعظم الأعلى، فأين الأخيار من هذا؟ و أين العقول من هذا، و من ذا عرف، من عرف؟ أو وصف من وصف، ظنّوا أن ذلك في غير آل محمد، كذبوا و زلّت أقدامهم، واتخذوا العجل ربّاً، والشیطان حزباً، كل ذلك بغضة لبيت الصفوة ودار العصمة، و حسداً لمعدن الرسالة والحكمة، و زين لهم الشيطان أعمالهم فتباً لهم و سحقا، كيف اختاروا إماماً جاهلاً عابداً للأصنام جبناً يوم الزحاک، والإمام يجب أن يكون عالماً لا يجهل، و شجاعاً لا ينكل، لا يعلو عليه حسب، و لا يدانيه نسب، فهو في الذروة من قریش والشرف من هاشم، والبقية من إبراهيم و النهج من النبع الكريم، و النفس من الرسول والرضى من الله، والقبول عن الله، فهو شرف الأشراف، والفرع من عبد مناف، عالم بالسياسة قائم بالرياسة، مفترض الطاعة، إلى يوم الساعة، أو دع الله قلبه سرّه، و أنطق به لسانه، فهو معصوم موفق ليس بجبان، و لا جاهل فتركوه يا طارق، و اتّبعوا أهواءهم ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ﴾ والإمام يا طارق بشر ملكي و جسد سماوي، و أمر إلهي و روح قدسي، و مقام على و نور جلي، و سرّ خفي، فهو ملكي الذات إلهي الصفات، زائد الحسنات عالم بالمغيبات، خصاً من رب العالمين، و نصاً من الصادق الأمين، و هذا كلّه لآل محمد ﷺ لا يشاركهم فيه مشارك، لأنهم معدن التنزيل، و معنى التأويل و خاصة الرب الجليل، و مهبط الأمين جبرائيل، صفات الله و صفوته، و سرّه و كلمته، شجرة النبوة، و معدن

الفتوة، عين المقالة و منتهی الدلالة، و محکم الرسالة، و نور الجلالة، حبیب الله و وديعته، و موضع كلمة الله و مفتاح حکمته، مصابيح رحمة الله و ينابيع نعمته، السبيل إلى الله و السلسيل، و القسطاس المستقيم، و المنهاج القويم، و الذكر الحكيم، و الوجه الكريم، و النور القويم، أهل التشريف و التقويم و التقديم، و التفضيل و التعظيم، خلفاء النبی الكريم، و أبناء الرؤوف الرحيم و أمناء العلی العظيم، ذرية بعضها من بعض و الله سمیع علیم، السناء الأعظم و الطريق الأقوم. من عرفهم و أخذ عنهم، فهو منهم، و إليه الإشارة بقوله: من تبعنی فإنه منی، خلقهم الله من نور عظمته، و ولاهم أمر مملکتہ، فهم سرر الله المخزون، و أولیایه المقربون، و أمره بین الکاف و النون.

لا بل هم الکاف و النون، إلى الله يدعون و عنه يقولون، و بأمره يعلمون، علم الأنبياء فی علمهم، و سرّ الأوصياء فی سرّهم، و عزّ الأولياء فی عزّهم، كالقطرة فی البحر، و الذرة فی القفر، و السموات و الأرض عند الإمام منهم کیده من راحته يعرف ظاهرها من باطنها، و يعلم برّها من فاجرها، و رطبها و يابسها، لأنّ الله علم نبيّه علم ما كان و ما يكون، و ورث ذلك السرّ المصون، الأوصياء المنتجبون، و من أنکر ذلك فهو شقی ملعون، و كيف يفرض الله على عباده طاعة من يحجب عنه ملکوت السماء و الأرض؟ و إن الكلمة من آل محمد تنصرف إلى سبعين وجهاً؛

أنها مرکز دائرهی ایمان و قطب وجود و آسمان سخاوت و شرافت موجود هستند و روشنایی خورشید شرافت و نور ماه آن و اصل عزت و مجد و آغاز آن و معنای آن و مبنای آن هستند.

امام چراغ شعله ور، راه و روش، آب جوشان، دریای مواج، ماه کامل روشنایی بخش و گودال پر آب، رفتار واضح است. راهنما در وقت پنهان بودن پرتگاه‌ها، ابر بارانی، باران سیل آسا، ماه کامل، راهنمای برتر، آسمان سایه انداز، نعمت بزرگ و دریایی است، که خشک نمی‌شود. شرافتی است که توصیف نمی‌شود، چشمه‌ی

پرآب، بوستان مبارک، گل های معطر، ماه کامل بهجت آور، نوردهنده ی روشن، عطر در فضا پیچیده، عمل صالح، تجارت پرسود، رفتار واضح، بزرگ وار اهل مدارا، پدر دل سوز، پناه گاه بندگان در مصیبت ها، حاکم و امر و نهی کننده، امیر خداوند بر مخلوقات است، امین خداوند بر حقائق، حجت خداوند بر بندگان، استدلال او در زمین و در سرزمین های او است.

او از گناهان پاک است، از عیب به دور است، از غیب مطلع است، ظاهر او را نمی توان زیر سلطه آورد، باطن او غیبی است، که قابل درک نیست، او یگانه ی روزگار خود است، خلیفه ی خداوند در امر و نهی از طرف اوست، مانند او پیدا نمی شود، کسی نمی تواند جای گزین او باشد.

چه کسی می تواند ما را بشناسد، یا می تواند به مقام ما برسد، یا منزلت ما را درک کند، عقل و مغزها متحیرند، فهم ها در آن چه می گویم سرگردانند، بزرگان کوچکنند، و شاعران عاجز هستند، اهل بلاغت ناتوان هستند، خطیبان لکنت دارند، شاعران عاجزند، زمین و آسمان برای آن ها متواضع اند، از این که یکی از شئون این اولیاء را توصیف کنند و آیا می توان او را شناخت و یا توصیف کرد و یا به او علم پیدا کرد و او را فهمید و یا می توان او را درک کرد و بر او سلطه پیدا کرد. شأن کسی که نقطه ی موجودات است و قطب دایره ها است و راز ممکن ها است. شعاع جلال کبراء است، شرافت زمین و آسمان است؟»

مقام آل محمد بزرگ تر از آن است؛ که توصیف کنندگان بتوانند آن را توصیف کنند و این که احدی از جهانیان با آن ها مقایسه شود، چگونه در حالی که آن ها نور اول هستند و کلمه ی عالی و نام روشنایی بخش و وحدانیت کبری هستند. چیزی که عده ای از آن رو برگردانند و پشت کردند، آن ها حجاب اعظم و اعلی خداوند هستند. پس خوبان چگونه در کنار این ها می توانند قرار گیرند؟ عقل ها چه جایگاهی

در برابر این‌ها دارند؟ و چه کسی توانسته این‌ها را بشناسد و چه کسی را شناخته است؟ و یا چه کسی آن‌ها را توصیف کرده است و چه کسی را توصیف کرده است؟ گمان کرده‌اند این صفات در غیر آل محمد است، دروغ گفتند و قدم هایشان لغزید، گوساله را خدای خود قرار دادند، شیطان را حزب خود قرار دادند و همه‌ی این‌ها از روی دشمنی با خاندان برگزیده و خانه‌ی عصمت و از روی حسادت به معدن رسالت و حکمت است، شیطان اعمال آن‌ها را برایشان زینت داد. پس وای بر آن‌ها و نابود باشند. چگونه یک امام جاهل را انتخاب کردند که در روز اجتماع مردم از روی ترس بت پرستی کرد.

در حالی که امام واجب است که عالم باشد و جهل نداشته باشد و شجاع باشد و نترسد و هیچ شرافتی ما فوق او وجود نداشته باشد و هیچ نسبی از او نزدیکتر نباشد، و آن امام در مقام از قریش است و در شرافت از هاشم است و از باقیمانده‌های ابراهیم است و رفتارش از چشمه‌ی کرامت است و نفشش از نفس پیامبر است و رضایت خداوند را بدست آورده است و از طرف خداوند مقبول است پس او شرافت شرافت‌ها است و انشعاب او از از عبد مناف است، او عالم به سیاست و قائم در ریاست است، اطاعت از او واجب است، تا روز قیامت، خداوند اسرار خود را در قلب او به ودیعه گذاشته است، و زبانش را به آن اسرار باز می‌کند، پس او معصوم است و دارای توفیق است و ترسو نیست و جاهل نیست تا او را کنار بگذارند، ای طارق، آن‌ها از هوای نفس خود پیروی کردند ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ﴾.

ای طارق! امام، یک بشر از جنس عالم ملک است و یک جسم آسمانی است، یک امر الهی و یک روح قدسی، یک مقام والا، یک نور روشن، یک راز مخفی است پس او در ذات، ملکی و در صفات، الهی است و نیکی‌هایش زیاد است و به غیب،

علم دارد و این خصوصیتی از طرف رب العالمین و تصریحی از طرف پیامبر صادق امین است.

این‌ها همگی برای آل محمد صلی الله علیه و آله است و کسی با آن‌ها شریک نیست، چرا که آن‌ها معدن تنزیل و معنای تأویل و مخصوص نزد پروردگار جلیل و محل نزول جبرئیل امین هستند، آن‌ها صفات خداوند و برگزیدگان خداوند و اسرار او و کلمه‌ی او و درخت نبوت و معدن جوانمردی و چشمه‌ی گذشت و نهایت راهنمایی هستند، و از محکمت رسالت و نور جلالت و محبوب خداوند و امانت‌های او هستند، و محل کلمه‌ی خداوند و کلید حکمت او و چراغهای رحمت و چشمه‌های نعمت او هستند، آن‌ها راه بسوی خداوند و چشمه‌ی سلسیل و علامت مستقیم ترازو و رفتار استوار و ذکر حکیم و وجه کریم و نور پایدار هستند. آن‌ها اهل شرافت و استواری و پیشگامی و برتری و بزرگی هستند. آن‌ها جانشینان پیامبر کریم، و فرزندان آن رؤوف رحیم و امانتداران خدای علی عظیم هستند. آن‌ها ذریه‌ی یکدیگر هستند و خداوند شنوا و دانا است.

آن‌ها بلندترین قله و استوارترین راه هستند، هر کس آن‌ها را بشناسد و از آن‌ها اطاعت کند، جزو آن‌ها خواهد بود و این سخن اشاره به آن است که هر کس از من پیروی کند از من خواهد بود. خداوند آن‌ها را از نور عظمت خود آفریده است و ولایت مملکت خود را به آن‌ها داده است پس آن‌ها اسرار محرمانه‌ی خداوند هستند و اولیاء مقرب او هستند و دستور او بین کاف و نون است.

بلکه آن‌ها کاف و نون هستند، آن‌ها به سوی خداوند دعوت می‌کنند و از طرف او سخن می‌گویند و با دستور او کاری را انجام می‌دهند، علم پیامبران در برابر علم آن‌ها، و اسرار اوصیاء در برابر اسرار آن‌ها، و عزت اولیاء در برابر عزت آن‌ها، مانند قطره در برابر دریا است، و مانند ذره در برابر مشت است، و آسمان‌ها و زمین

نزد یکی از این امامان مانند کف دست اوست که ظاهر و باطن آن را می‌شناسد، و نیکوکار را از بدکار می‌شناسد و تر را از خشک می‌شناسد چرا که خداوند علم آنچه تاکنون بوده است و در آینده خواهد بود را به پیامبرش تعلیم داده است و این راز محرمانه را اوصیاء برگزیده به ارث برده‌اند و هر کس این را انکار کند بدبخت و ملعون است. چگونه خداوند، اطاعت از کسی را بر بندگانش واجب کند در حالی که ملکوت آسمان و زمین را از او پنهان بدارد؟ و یک کلمه از طرف آل محمد دارای هفتاد وجه است.»

مؤلف می‌گوید: «هر چه در قرآن حکیم و کلام قدیم آیه‌ای آمده است که در آن چشم و وجه و دست و جنب ذکر شده است منظورش ولی است، چرا که او جنب الله و وجه الله است، یعنی حق الله و علم الله و عین الله و ید الله است، چرا که ظاهر آن‌ها صفات ظاهری است و باطن آن‌ها صفات باطنی است پس آن‌ها ظاهر باطن و باطن ظاهر هستند و این سخن اشاره به آن است: «إِنَّ اللَّهَ أَعْيُنًا وَأَيَادِي، وَأَنَا وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ مِنْهَا؛ خداوند چشم‌ها و دست‌هایی دارد و مَنْ و تُوای علی! از آن‌ها هستیم.»

«فهم الجنب العلی والوجه الرضی، والمنهل الروی، والصراط السوی، الوسيلة إلى الله، والوصلة إلى عفوه ورضاه، سرّ الواحد والأحد، فلا يقاس بهم من الخلق أحد، فهم خاصة الله وخالصته، و سرّ الدیان وکلمته، و باب الإیمان و کعبته، و حجة الله و محبته، و أعلام الهدی ورايته، و فضل الله و رحمته، و عین الیقین و حقیقته، و صراط الحق و عصمته، و مبدأ الوجود و غایته، و قدرة الرب و مشیئته، و أمّ الكتاب و خاتمه، و فصل الخطاب و دلالت، و خزنة الوحی و حفظته، و أمانة الذکر و ترجمته، و معدن التنزیل و نهایت، فهم الکواکب العلویة، والأنوار العلویة المشرقة من شمس العصمة الفاطمية، فی سماء العظمة المحمدية، الأغصان النبوية، النابغة فی الدرجة الأحمدية،



الأسرار الإلهية المودعة في الهياكل البشرية، الذرية الزكية، والعترة الهاشمية، الهادية المهدية، أولئك هم خير البرية، فهم الأئمة الطاهرون والعترة المعصومون، والذرية الأكرمين والخلفاء الراشدين، والكبراء الصديقين، والأوصياء المنتجبين، والأسباط المرضيين، والهداة المهديين، والغرّ الميامين، آل طه و ياسين، و حجة الله على الأولين والآخرين، اسمهم مكتوب على الأحجار، و على أوراق الأشجار، و على أجنحة الطياري، و على أبواب الجنة والنار، و على العرش والأفلاك، و على أجنحة الأملاك، و على حجب الجلال، و سرادقات العزّ والجمال، و باسمهم تسبّح الطياري، و تستغفر لشيعتهم الحيتان في لجج البحار، و إن الله لم يخلق خلقاً إلّا و أخذ عليه الإقرار بالوحدانية، والولاية للذرية الزكية، والبراءة من أعدائهم، و إن العرش لم يستقر حتى كتب عليه بالنور: لا إله إلّا الله محمد رسول الله على ولي الله؛

پس آن‌ها جنب خدای علی و وجه خدای رضی و سرچشمه‌ی سیراب کننده و صراط صحیح هستند و وسیله‌ی به سوی خداوند و نقطه‌ی رسیدن به عفو و رضایت او و آن‌ها راز واحد و احد هستند، پس احدی از مخلوقات با آن‌ها قابل مقایسه نیست، آن‌ها خواص خداوند و خالص برای او و راز خدای دیانت و کلمه‌ی او و دروازه‌ی ایمان و کعبه‌ی ایمان و حجت خداوند و استدلال او و بزرگان هدایت و پرچم آن و فضل خداوند و رحمت او هستند و چشمه‌ی یقین و حقیقت یقین و صراط حق و عصمت حق و مبدأ وجود و انتهای وجود هستند و قدرت پروردگار و مشیئت او و ام الكتاب و خاتمه‌ی کتاب و فصل الخطاب و راهنمای آن و مخزن وحی و حافظان آن و امانت دار ذکر و تجسم عینی آن و معدن تنزیل و انتهای آن و ستارگان عالی مقام و انوار عالی تابنده از خورشید عصمت فاطمی در آسمان عظمت محمدی هستند، آن‌ها شاخه‌های نبوی هستند که در درجه‌ی احمدی روئیده‌اند آن‌ها اسرار الهی هستند که در هیکل‌های بشری به ودیعه گذاشته شده‌اند، آن‌ها ذریه‌ی

پاکیزه و عترت هاشمی و هدایت کنندگان هدایت شده و بهترین مردمان هستند پس آن‌ها ائمه‌ی پاک و عترت معصوم و ذریه‌ی کریم ترین و جان‌نشینان رشد یافته هستند، آن‌ها بزرگان صدیقین و اوصیاء برگزیده و نوادگان مورد رضایت و هدایت کنندگان هدایت شده و روسفیدان مبارک و آل طه و یاسین و حجت خداوند بر اولین و آخرین هستند، اسم آن‌ها بر روی سنگ‌ها و بر روی برگ درختان و بر روی بال پرندگان و بر روی درب بهشت و جهنم و بر عرش و افلاک و بر بال فرشتگان و بر حجاب‌های جلال و بر اتاق‌های عزت و جمال نوشته شده است و به اسم آن‌ها پرندگان تسبیح می‌گویند و ماهی‌ها در امواج دریا برای شیعیان آن‌ها طلب مغفرت می‌کنند و خداوند مخلوقی را نیافرید مگر آن که از او به وحدانیت و ولایت برای ذریه‌ی پاکیزه اعتراف گرفت و برای دشمنانشان برائت گرفت و عرش مستقر نشد مگر آن که وقتی با نور بر آن نوشته شد: لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله.<sup>۱</sup>

این را تأیید می‌کند آن چه خوارزمی در مناقب خود بصورت مرفوع از ابن عباس روایت کرده که می‌گوید پیامبر ﷺ فرمود:

«أتانی جبرائیل فنشر جناحیه، و إذا علی أحدهما مکتوب لا إله إلا الله محمد النبی، و علی الآخر لا إله إلا الله علی الولی، و علی أبواب الجنة مکتوب لا إله إلا الله محمد رسول الله، علی أخوه و ولی الله، أخذت ولایتهم علی الذر قبل خلق السموات والأرض بألفی عام؛

جبرئیل نزد من آمد و دو بالش را باز کرد و دیدم بر روی یکی از آن‌ها نوشته شده است: «لا اله الا الله، محمد پیامبر است.» و بر بال دیگر نوشته شده است: «لا اله

۱. حدیث به طور کامل در بحار الانوار؛ ج ۲۵، ص ۱۷۰؛ ح ۳۸ موجود است.

«الا الله، علی ولی است.» و بر درب‌های بهشت نوشته شده است: «لا اله الا الله محمد رسول الله، علی برادر او و ولی خداوند است من ولایت آن‌ها را در عالم ذر، دو هزار سال قبل از خلق آسمان‌ها و زمین گرفتم.»<sup>۱</sup>

از آن جمله روایت ابوبکر بن خطیب که به صورت مرفوع از ابن عباس است که پیامبر ﷺ فرمود:

«علی أبواب الجنة مكتوب لا إله إلا الله محمد رسول الله، فاطمة خيرة الله، الحسن والحسين صفوة الله، علی محبهم رحمة الله، و علی مبغضهم لعنة الله؛

بر درب‌های بهشت نوشته شده است خدائی جز الله نیست و محد فرستاده‌ی خداوند است و فاطمه برگزیده‌ی خداوند است و حسن و حسین منتخبان خداوند هستند، رحمت خداوند بر دوستداران آن‌ها و لعنت خداوند بر دشمنان آن‌ها.»<sup>۲</sup>

از آن جمله روایت محمد بن یعقوب هاشمی از علی بن موسی الرضا عليه السلام از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی از پدرش امیر المؤمنین از محمد خاتم النبیین از جبرئیل امین از میکائیل از اسرافیل از خداوند جل جلاله که فرمود:

«أنا الله الذي لا إله إلا أنا خلقت الخلق بقدرتي، و اخترت منهم أنبياء، و اصطفيت من الكل محمداً ﷺ، و جعلته حبيباً و رضيعاً، و بعثته إلى خلقی، و اصطفيت له علياً و أئدته به، و جعلته امينی و أميري، و خليفتي علی خلقی، و وليی علی عبادی، يبين لهم كتابی و يشرفهم بحكمی و جعلته العلم الهادي من الضلالة، و بابی الذي أوتى منه، و

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۷، ص ۲؛ ح ۲ با مقداری تفاوت.

۲. تاریخ بغداد؛ ج ۱، ص ۲۷۴؛ شماره ۸۸ و مناقب خوارزمی؛ ص ۳۰۲؛ ح ۲۹۷ مقتل خوارزمی؛ ج ۱، ص ۱۰۸ و الطرائف؛ ج ۱، ص ۹۹.

بیتی الذی من دخله کان آمناً من ناری، و حصنی الذی من لجأ إلیه حصنته من مکروه  
الدنیا والآخرة، و وجهی الذی من توجه إلیه لم أصرف عنه وجهی، و حجّتی علی اهل  
سمائی و أرضی، و علی جمیع من بینهنّ من خلقی، فلا أقبل عمل عامل إلّا مع الإقرار  
بولايته مع نبوة أحمد رسولی، و یدی المبسوطة فی عبادی، فبعزّتی حلفت، و بجلالی  
أقسمت، أنه لا یتولّی علیاً عبد من عبادی إلّا زحزحته عن النار، و أدخلته جنّتی، و لا  
یعدل عن ولايته إلّا من أبغضته، و أدخلته ناری؛

من خدائی هستم که خدائی جز من وجود ندارد؛ مخلوقات را با قدرت خودم  
آفریدم و پیامبران را از آنها انتخاب کردم و و از بین آنها محمد ﷺ را برگزیدم و  
او را محبوب و مرضی خود قرار دادم و او را برای مخلوقاتم مبعوث کردم و علی را  
برای او برگزیدم و او را با علی تایید کردم و او را امانتدار و امیر و خلیفه‌ی خود بر  
مخلوقات و ولی خود بر بندگان قرار دادم تا کتاب مرا برای آنها تبیین کند و آنها  
را با حکم من مشرف کند و او را پرچم هدایت از گمراهی قرار دادم و او را  
دروازه‌ای قرار دادم که از طریق او به من مراجعه می‌شود؛ او خانه‌ی من است که هر  
کس وارد آن بشود از آتش من در امان است و او حصار من است که هر کس به آن  
پناهنده شود او را از بدی‌های دنیا و آخرت امان می‌دهم و او وجه من است که هر  
کس به او رو کند من وجه خود را از او بر نمی‌گردانم و او حجت من بر اهل آسمان  
و زمین من بر همه‌ی کسانی که آنها را مخلوق خود خوانده‌ام است، پس عمل هیچ  
کس را قبول نمی‌کنم مگر با اعتراف به ولایت او، در کنار نبوت فرستاده‌ام احمد و  
دست باز من در بین بندگانم، پس من به عزت و جلال خود سوگند می‌خورم که  
بنده‌ای از بندگانم ولایت علی را نمی‌پذیرد مگر آن که او را از آتش دور خواهم کرد

و او را وارد بهشت خواهم کرد و کسی از ولایت او روگردان نمی‌شود مگر آنکه من بر او خشم خواهم کرد و او را وارد آتشم خواهم نمود.<sup>۱</sup>

هر کس از آتش دور شود (که آتش، همان دشمنی علی است) و وارد بهشت شود (که بهشت، محبت علی است) به رستگاری رسیده است، چرا که نجات از آتش و ورود به بهشت با ایمان است و تفاوت درجات با اعمال صالح است و اسلام و ایمان همان محبت علی است، چرا که کمال اسلام، ایمان است پس اسلام حقیقی وجود ندارد مگر با ایمان، بلکه اسلام حقیقی همان ایمان است و ایمان حقیقی، همان محبت علی است و این آیه اشاره به آن است: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾<sup>۲</sup> و یعنی اسلام همان ایمان است و ایمان، کمالش با محبت علی است پس ایمانی وجود ندارد مگر با محبت علی و نجاتی وجود ندارد، مگر با آن.

دلیل آن نیز این آیه است: ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾<sup>۳</sup> و منظور از این اسلام، محبت علی است چرا که هر جا که ایمان باشد، اسلام نیز هست و بر عکس، پس هر مؤمنی مسلمان است و این آیه اشاره به آن است: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا﴾<sup>۴</sup> پس اسلام بدون ایمان، نجات بخش نیست چرا که اعمال، منوط به خاتمه‌ی آن است و خاتمه‌ی شریعت‌ها اسلام است و خاتمه‌ی اسلام، ایمان است و ختم ایمان، محبت علی است پس محبت علی،

۱. بحار الانوار؛ ج ۳۸، ص ۹۸؛ ح ۱۷ به نقل از امالی با مقداری تفاوت.

۲. آل عمران؛ آیه ۱۹.

۳. آل عمران؛ آیه ۸۵.

۴. حجرات؛ آیه ۱۴.

خاتمه‌ی دین و عین هر یقینی است پس محبت او بهشت و دشمنی او آتش است، دلیل آن روایت صاحب امالی است که: جبرئیل بر پیامبر ﷺ نازل شد و فرمود: «یا محمد السلام یقرئک السلام و یقول لک: خلقت السَّمَوَات السَّبع و ما فیهن، والأرضین السبع و ما بینهن، و ما خلقت موضعاً أکرم من الرکن والمقام، و لو أن عبداً عبدنی هناك منذ خلقت السَّمَوَات والأرض، ثم لقینی يوم القيامة جاحداً لعلی حقاً لأکبته فی سقر؛

ای محمد خدای سلام بر تو سلام می‌رساند و می‌گوید: من آسمان‌های هفتگانه و آنچه در آن است و زمین‌های هفتگانه و آنچه بین آن‌ها است را آفریدم اما هیچ مکانی را نیافریدم که کریم تر از رکن و مقام باشد و اگر بنده‌ای مرا از هنگامی که آسمان‌ها و زمین را آفریدم در آن جا عبادت کند و بعد در روز قیامت منکر حق علی باشد من او را با صورت به داخل جهنم می‌اندازم.»<sup>۱</sup>

تأیید می‌کند آن را آنچه از پیامبر ﷺ وارد شده است که فرمود:

«و ليلة أُسرى بی إلى السماء وجدت اسم علی مقروناً باسمی فی أربع مواضع: الأوّل وجدت علی صخرة بیت المقدس مكتوباً لا إله إلا أنا وحدي محمد رسولی من خلقي أیدته بوزیره و نصرته به. قال: فقلت: یا جبریل و من وزیري؟ فقال: علی ابن أبي طالب. قال: لما أتیت إلى العرش و انتهیت إليه؛ وجدت مكتوباً علی قائمته لا إله إلا أنا وحدي محمد صفوتي من خلقي أیدته بوزیره و نصرته. فقلت: یا جبریل و من وزیري؟ فقال: علی بن أبي طالب عليه السلام، قال: و لما انتهیت إلى سدره المنتهی؛ وجدت علیها مكتوباً أنا الله لا إله إلا أنا وحدي محمد صفوتي من خلقي أیدته بوزیره علی و نصرته

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۷، ص ۱۶۷؛ ح ۳ در آن جا ولایت علی آمده است.

به؛ ألا و إنه قد سبق فی علمی أنه مبتلى و مبتلى به؛ ممّا أتى قد نحلته و نحلته أربعة أشياء لا يفصح عن عقدها؛

در شبی که به آسمان برده شدم، اسم علی را در کنار اسم خودم در چهار مکان مشاهده کردم اول آن را بر صخره‌ی بیت المقدس دیدم که نوشته بود. خدائی جز من یکتا وجود ندارد، محمد فرستاده‌ی من از مخلوقاتم است و او را با وزیرش تأیید کردم و با او نصرت کردم. می‌فرماید: گفتم: ای جبرئیل چه کسی وزیر مشاور من است؟ گفت: علی بن ابیطالب. می‌فرماید: وقتی به عرش رفتم و به پایان آن رسیدم، دیدم بر ستونش نوشته شده است خدائی جز من یکتا وجود ندارد، محمد برگزیده‌ی من از مخلوقاتم است و او را با وزیر مشاورش تأیید و نصرت کردم، گفتم: ای جبرئیل! چه کسی وزیر مشاور من است؟ گفت: علی بن ابیطالب علیه السلام. می‌فرماید: وقتی به سدرۃ المنتهی رسیدم دیدم بر آن نوشته شده است: من خداوندی هستم که خدائی جز من یکتا وجود ندارد؛ محمد، برگزیده‌ی من از مخلوقاتم است و او را با وزیر مشاورش علی تأیید کردم و با او نصرتش کردم بدانید در علم من موجود است که علی به بلا آزموده می‌شود و دیگران نیز با علی آزموده می‌شوند و از آن چه بر او وارد می‌شود به او پاداشی می‌دهم و چهار چیز به او دادم که عقد آن آشکار نمی‌شود.<sup>۱</sup>

## فصل

با همه‌ی فقر و تنگدستی ام می‌گویم: ای آل رسول، صلوات و سلام خدا از طرف ما بر شما باد در هر لحظه‌ای که شاخه‌ای، برگ‌ی می‌رویاند و قطره‌ی آبی از برگ‌ی می‌چکد، خداوند از فضل خود چیزی به شما داده که به هیچ یک از مخلوقات خود نداده است؛ هر فرد شریفی سر خود را در برابر شرافت شما کج می‌کند و هر عزتمندی در برابر عزت شما ذلیل است و زمین با نور شما روشن است و عارفان با محبت شما رستگار هستند، پس شما چشمه‌های نعمت و چراغ‌های تاریکی و کلیدهای کرامت هستید و اگر شما نبودید وجود از عدم بیرون نمی‌آمد. می‌گویم:

یا آل طه أنتم أُمّلی	و علیکم فی البعث متکلی
بولاکم و بطیب مدحکم	أرجو الرضا والعفو عن زللی
رجب المحدث عبد عبدکم	الحافظ البرسی لم یزل
لا یخشی فی بعثه زلاً	إذا سیداه محمد و علی

ای آل طه شما امید من هستید و در قیامت پشتوانه‌ی من شما هستید. با ولایت شما و با مدح نیکوی شما امید رضایت و عفو از لغزش‌هایم دارم. رجب محدث و حافظ بررسی همیشه بنده‌ای از بندگان شماست. از لغزش قیامت نمی‌ترسد چرا که سروران او محمد و علی هستند.

آن مقدار معرفتی که ملائکه از شما دارند، اندکی در برابر بسیار است و چگونه مردم با این جلالت مقامتان شما را بشناسند؟ شما نوری هستید که چشم‌های عقل‌ها را خیره کرده؛ پس از درک کرامت شما علیل است و چگونه چشم خفاش می‌تواند خورشید را بنگرد؟ کسی که اسرار نهان و امور مخفی و نور خیره‌کننده‌ی شما را انکار کند، عذرش موجه است چرا که کسی که به صفحه‌های کرامت شما نگاه کند نگاه به ظاهر آن، او را از درک اسرار درون آن باز می‌دارد و ظاهر زیور شده، آن‌ها را



از درک معنا باز می‌دارد پس با تقصیرات معنا در قصرهائی از معنا گردش کردند و مصداق این سخن بودند:

خلعنا هیاکلنا فجادوا بلثمها فشاقيم المغنی وفاتهم المعنی

ما هیکل‌های خود را خلع کردیم و این هیکل‌ها لطف کردند و بوسه زدند، پس قدر کفایت برایشان سخت آمد و معنا را از دست دادند.

آن‌ها مانند ستاره شناسان هستند که احکام ستارگان را از دانشمندان هیئت شناس نقل می‌کنند و او برای مردم سخنی می‌گوید که توان درک آن را داشته باشد، ولی عقل روایت آن را ندارد و این موجب می‌شود نور حجابی برای او باشد و دوری را در نظر او کوچک می‌کند و از بین می‌برد، اگر به او گفته شود: زمین بطور کامل زیر آب است و مقداری که از آن بیرون از آب است فط یک چهارم آن است و آن نیز شامل شهرها و روستاها و مناطق هفتگانه و صحراها و دشت‌ها و دریاها و کوه‌ها و خرابی‌ها و آبادی‌ها است و از این یک چهارم، فقط مقداری از آن مسکونی است به این خاطر که مشرق خورشید که از زیر سهیل است و خورشید در آن جا غایب نمی‌شود مگر در شش ماه و بقیه‌ی مدت، روز است و در آن جا گیاه و حیوان وجود ندارد مگر صخره‌های سوخته از شدت حرارت خورشید و فاصله‌ی خورشید از زمین در آن جا صد و بیست و چهار هزار فرسخ است و همین طور نقطه‌ی مقابل آن در زیر جدی از ناحیه‌ی مغرب چرا که زمان در آنجا شب است مگر اندکی که در آن خورشید دیده می‌شود؛ هنگامی که در برج سرطان بالا برود و در آن جا حیوان و گیاهی وجود ندارد و آن سرزمین تاریک است و این زمین بیشترش کوه و صخره و غیر آن است و بعد زمین بطور کامل از مشرق تا مغرب خشکی و دریا در درون فلک قمر مانند یک خردل در صحرا است و صفحه‌ی ماه به مقدار ۳۳ مرتبه به اندازه‌ی مجموع زمین است و به همین خاطر انسان هر جا باشد آن را می‌بیند و فلک ماه نسبت به فلک خورشید که در زیر سلطه است، مانند قطره در برابر دریا است و

بعد آسمان‌ها و زمین مانند حلقه‌ای در یک فلات است و یک اسب تیزرو اگر در بهترین شرایط باشد به اندازه‌ای که سم‌هایش را بر زمین بگذارد و بلند کند خورشید پانصد فرسخ مسیر را می‌پیماید<sup>۱</sup> و حجم خورشید ۶۶ برابر مجموع زمین است<sup>۲</sup> و مساحت سطح زمین در علم هیئت بیست میلیون و سیصد و شصت هزار فرسخ است و هر فرسخ سه میل است و یک میل، چهار هزار ذراع است و ستاره‌ای که به آن سهی گفته می‌شود که ستاره‌ی مخفی است و فقط در تاریکی توسط چشم‌های سالم دیده می‌شود با وجود مخفی بودنش به مقدار ۱۸ برابر مجموع زمین است<sup>۳</sup> و در این لحظه با شنیدن این مطالب انسان حیرت زده می‌شود و آن را انکار می‌کند و هر کس هر چه را نمی‌داند انکار می‌کند همین طور هر کس بداند نسبت آسمان‌ها و زمین و افلاک در برابر عظمت صاحب لولاک (اگر تو نبودی) نسبت هیچ در برابر شیء است. چرا که جزء در برابر کل ارزش ندارد هر چقدر که زیاد باشد و مخلوقات هر چقدر هم بزرگ باشند، در برابر خالق چیزی به حساب نمی‌آیند؛ چرا که خالق آن‌ها بزرگتر است. پس پیامبر کسی است که به خاطر او و توسط او همه‌ی اشیاء، هستی یافته است و اگر او نبود آن‌ها نبودند او از آن‌ها با عظمت تر است و نسبت خورشید و ماه و ستارگان در برابر جلال جمال اولین مخلوقی که خداوند آفرید، نوری بود نسبت شب به فجر؛ و نسبت سهی به نور ماه کامل است چرا که او نوری است که تاریکی‌های عدم را در هم شکست و تاریکی‌های سیاه را روشنائی

---

۱. علم فلک امروزی می‌گوید خورشید ثابت است و زمین به دور آن می‌چرخد.

۲. در علم امروز حجم خورشید یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین دانسته شده است.

۳. در تقسیم ۱۵ برابر است و در علم فلک امروزی اطلاعاتی از حجم سهی در دست نیست تا مقایسه کنیم.

بخشید و آن چه مردم از اسرار آل محمد علیهم السلام می دانند و از آنها معرفت دارند، نسبت به آن چه که از اسرار آنها مخفی است، مانند نسبت خداوند در برابر مخلوقاتش است و مخلوقات در برابر خالقشان و مملوک در برابر مالکشان چگونه هستند و چگونه عظمت پروردگارشان را می توانند بشناسند مگر آن که به مقدار عقل خود، او را بشناسند.

## فصل

عظمت ولی از عظمت پیامبر صلی الله علیه و آله است و عظمت پیامبر از عظمت پروردگار والا است، چرا که او آیهی خداوند و آیهی پیامبر و کلمهی خداوند و کلمهی پیامبر و نائب وحی خداوند و وارث پیامبر است و با او توحید خداوند و دین پیامبر و بیان این شأن عظیم محقق می شود و از ارواح مردم برای او عهد گرفته شده است و از ازل برای او ولایت مطلقه قرار داده شده و همچنان ادامه دارد.

## فصل

### عالم آل محمد ﷺ قبل از آفرینش

این سخن اشاره به آن است: «كنت نبياً و آدم بين الماء والطين و لا ماء و لا طين، و كان على ولياً قبل خلق الخلائق أجمعين؛ من پیامبر بودم وقتی که آدم بین آب و گل بود و نه آبی وجود داشت و نه گلی<sup>۱</sup> و علی ولی بود قبل از آن که هیچ یک از مخلوقات آفریده شده باشند.»<sup>۲</sup> سپس خداوند رسولان را فرستاد تا مردم را به او دعوت کنند و به محمد بشارت بدهند و به او ایمان بیاورند و به ولایت علی تمسک بجویند و به وسیله‌ی او در سختی‌ها دعا کنند و بعد پیامبرش محمد ﷺ را مبعوث کرد و موجودات را با او ختم کرد همانطور که وجود را با او آغاز کرد و بعد او را به جوامع الکلم مخصوص گردانید و سبع المثانی را بر او نازل کرد که همان سوره‌ی حمد است و برای ولی او در این سوره مقامی رفیع قرار داد و فرمود: ما را به صراط مستقیم هدایت کن و صراط مستقیم، محبت علی است و دستور داد که برای امتش

۱. کنز العمال؛ ج ۱۲، ص ۴۲۶؛ ح ۳۵۵۸ فضائل ابن شاذان؛ ص ۳۴ و الفردوس؛ ج ۳، ص ۲۸۴؛ ح ۴۸۵۴.

۲. عبارت حدیث این است: «كنت ولياً و آدم بين الماء و الطين؛ من ولی بودم وقتی که آدم بین آب و گل بود.» المراقبات؛ ص ۲۵۹ و جامع الاسرار؛ ص ۳۸۲؛ ح ۷۶۳.

هدایت بخواهد، هدایت به محبت علی و بعد به پیامبرش دستور داد که به آن تمسک بجویند و بر آن تشویق کنند و فرمود: «فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوْحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»<sup>۱</sup> و آن محبت علی است و بعد بر آن تأکید کرد و فرمود: «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ»<sup>۲</sup> یعنی مردم را به محبت علی دعوت کن چرا که او دعوت به ایمان می‌کند و بعد دعوت به فرائض می‌کند چرا که اصل، مقدم بر فرع است پس فریضه وجود ندارد مگر با ایمان و ایمان وجود ندارد مگر با محبت علی؛ چرا که توحید منعقد نمی‌شود مگر به آن، پس تا وقتی که ایمان نباشد فریضه‌ای نیست و تا وقتی محبت علی نباشد ایمانی نیست پس ایمان و فرائض، همان محبت علی است پس اصل و فرع، محبت و ولایت علی است.

---

۱. زخرف؛ آیهی ۴۳.

۲. هود؛ آیهی ۱۱۲.

## فصل

### سؤال از علی علیه السلام در قبر

خداوند به پیامبرش خبر داد، که محبت علی در قبر مورد سؤال قرار می گیرد و فرمود: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ»؛<sup>۱</sup> یعنی در روز قیامت و در قبر سؤال می شوید و بعد پیامبرش را به مقام عالی بالا برد و آن مقام قاب قوسین أو أدنی است، او را با زبان علی مورد خطاب قرار داد و بعد به او دستور داد که علی را بر دوش خود بالا ببرد و در خطبه‌ی فخار فرمود: «من کسی هستم که بر دو تطنج ایستاده‌ام.» مفسران می گویند: «یعنی بر دینا و آخرت ایستاده‌ام یعنی من به آن دو عالم هستم.» یعنی مشرق و مغرب، و من به علم ما بین آن احاطه دارم. یعنی بهشت و جهنم، من تقسیم کننده‌ی آن دو هستم. گفته شده است اشاره به بالا رفتن او بر دوش پیامبر عالی مقام است و بالاتر از آن مقامی نیست، مگر ذات ملک علام، و چه رفعتی بالاتر از این؟ و چه مقامی بالاتر از این؟ چرا که خداوند پیامبرش را بالا برد تا جایی که از عالم افلاک و املاک و عالم ملک و ملکوت و عالم جبروت عبور کرد و به عالم لاهوت رسید ۱۸ و امیر المؤمنین علیه السلام بر دوش صاحب این مقام بالا رفت.

## فصل

### مأموریت پیامبر ﷺ به تبلیغ ولایت علی علیه السلام

بعد به پیامبرش دستور داد درباره‌ی او ابلاغ روشنی انجام دهد و فرمود: «بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» و بعد آن را با تهدید مورد تاکید قرار داد و فرمود: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»<sup>۱</sup> اما تو ابلاغ می‌کنی؛ سپس تو فاعل هستی. اما بلغ معنایش چیست؟ این یک رمز است که دلالت بر شرافت ولایت دارد و این که اعمال قبول نمی‌شود، کم باشد یا زیاد مگر با آن، و منظور این است که آن‌ها به علی ایمان نیاورده‌اند.

اسلامشان برایشان فایده ندارد و گویا رسالت به آن‌ها نرسیده است. پس دانست، که هر کس به علی ایمان نیاورد به محمد ایمان نیاورده است و هر کس به محمد ایمان نیاورده باشد به خداوند ایمان نیاورده است، چرا که اقرار به ولایت، مستلزم اقرار به نبوت است و اقرار به نبوت، نیازمند اقرار به توحید است. همین طور انکار ولایت مستلزم انکار نبوت و انکار توحید است. برای این که این دو بر ولایت متوقف است.

---

۱. مائده؛ آیه‌ی ۶۷.

## فصل

### علی علیه السلام کتاب مبین

بعد از حمد بر پیامبرش «ألم» را نازل کرد و راز اولین و آخرین را در درون این سه حرف قرار داد و در هر یک از این حروف اسم اعظم قرار دارد و در آن معانی اسم اعظم است و بعد فرمود: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ»؛ یعنی در علی شکی نیست؛ چرا که قرآن یک کتاب غیر ناطق است و ولی، یک کتاب ناطق. پس هر جا کتاب ناطق باشد کتاب غیر ناطق هم هست. ولی، همان کتاب و علی، همان ولی است پس علی همان کتاب مبین و صراط مستقیم و ام الکتاب و فصل الخطاب و نزد او علم الکتاب است. و وای بر منکر او و بر اهل شک در او.

## فصل

### اگر علی نبود بهشت را نمی آفریدم

بعد مقام او را بین نبیین و مرسلین بالا برد. مگر کسی که در این مقام از او باشد، مانند مقام الف خم شده در برابر لام و فرمود: «لو لا علی ما خلقت جنتی؛ اگر علی



نبود بهشت را نمی آفریدم.»<sup>۱</sup> نگفت اگر پیامبران نبودند بهشت را نمی آفریدم به این خاطر که پیامبران شریعت آوردند و شریعت ها فرعی از دین است و توحید اصل دین و فرع مبتنی بر اصل و اصل مبتنی بر ولایت است. پس اصل و فرع دین مبتنی بر محبت علی است. پس محبت علی، همان دین و ایمان است و بهشت با ایمان به دست می آید و ایمان با محبت علی به دست می آید و اگر محبت علی نبود ایمان نبود، بهشت هم نبود و اگر علی نبود خداوند بهشت خود را نمی آفرید پس بدان که ایمان به پیامبران و مرسلین فایده ندارد مگر با محبت علی.

## فصل

### حبط اعمال بندگان بدون محبت علی علیه السلام

اعمال بندگان بدون محبت او حبط است. خداوند فرمود: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ»<sup>۲</sup> یعنی؛ چگونه به خداوند شرک می ورزد کسی که خودش امان و ایمان است؟ و معنایش این است که اگر کسی از امت خود را با علی مساوی قرار بدهی، برای او در بین مردم شبیه و مثل قرار داده ای. پس اعمال تو هیچ می شود. پس خطاب به پیامبر است و منظور از آن امت او هستند.

۱. و در عبارتی است: «اگر ما نبودیم خداوند بهشت و جهنم و پیامبران را نمی آفرید.» بحار؛ ج ۲۶،

ص ۳۴۹؛ ح ۲۳.

۲. زمر؛ آیه ۶۵.

## فصل

### ورود به بهشت با محبت علی علیه السلام

بعد ورود به بهشت را با محبت و اطاعت او قرار داد و ورود به جهنم را با دشمنی و سرپیچی از او قرار داد و فرمود: «کسی را وارد بهشت خواهم نمود که از او اطاعت کند هر چند از من سرپیچی کرده باشد و کسی را وارد جهنم خواهم نمود که از او سرپیچی کرده باشد هر چند از من اطاعت کرده باشد.» این روایت را صاحب کشف آورده است و ذکر آن گذشت.

## فصل

### علی علیه السلام الف غیب است

بعد فضیلت ولی خود را آشکار کرد. چیزی که کسی آن را انکار نمی کند مگر کسی که کافر باشد و رو بگرداند و فرمود: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لَّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا»<sup>۱</sup> کلمه ی کبری، علی بن ابی طالب علیه السلام است و بقیه ی کلمات زیر او قرار می گیرند و بعد فضیلت او را آشکار

کرد چیزی که بالاتر و بزرگ تر است، برای آن‌ها که روگردان می‌شوند و تکبر می‌ورزند و فرمود: ﴿وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمْدُهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> و این کلمات همگی حروف کلمه‌ی کبری و در زیر آن هستند و از آن فیض گرفته‌اند و او نیز از ذات حق فیض گرفته است، مانند سایر اعداد که از واحد فیض گرفته‌اند و مبدأ کلمات الف است و عالم غیب آن را آشکار کرده است و از آن سایر حروف و کلمات آشکار شده است. پس او (ع) الف غیب است و عین وحدانیت کبری است که عده‌ای از آن روگردان هستند و پشت می‌کنند.

## فصل

### علی علیه السلام راز آغاز سوره‌ها است

بعد خداوند سبحان به پیامبرش صلی الله علیه و آله وحی کرد که علی در راز نهفته در آغاز سوره‌ها است، و او راز اسم اعظم اکبر است که بر رسولان وحی شده است و او راز نوشته شده بر وجه خورشید و ماه و آب و سنگ و او ذات ذات‌ها و ذات در ذات است و در ذات است برای ذات. چرا که احد بودن خدای خالق، منزله از اسماء و صفات است و از توصیف و اشاره متعالی است و او همان اسمی است که حروف و عبارت‌ها به آن بر می‌گردد و او کلمه‌ای است که سایر مردمان با او به خداوند تضرع می‌کنند و او غیب نهفته بین لام و فاء و واو و هاء و کاف و نون است. خدای سبحان فرمود: «حَمَّ عَسَقَ كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ»<sup>۱</sup> امام صادق علیه السلام فرمود: «عسق» فیها سرّ علی فجعل اسمه الأعظم مرموزاً فی. فواتح القرآن و تحفه، اسرار علی در آن است، پس خداوند اسم اعظم خود را به صورت رمز در آغاز قرآن و سوره‌ها قرار داد.

این سخن اشاره به آن است: «نماز صحیح نیست؛ مگر با فاتحه.»<sup>۲</sup> و معنایش این

۱. شوری؛ آیات ۱ - ۳.

۲. صحیح مسلم؛ ج ۱، ص ۲۹۵؛ ح ۵۹۵؛ کتاب نماز.

است که نماز بندگان صحیح نیست و ارتباطی با پروردگار ندارد؛ مگر با محبت علی و معرفت او.

## فصل

بعد خدای ملک عظیم رحمن رحیم به این شرافت بزرگ در ذکر حکیم تصریح کرده است و در سوره‌ای که قلب قرآن است فرمود: «یس» و از این جهت قلب قرآن است، که باطن آن حاوی راز محمد ﷺ و علی علیه السلام است برای کسی که بشناسد و خدای سبحان فرمود: «یس وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ»<sup>۱</sup> و یاء و سین اسم محمد ﷺ است در ظاهر و باطن و یاء و سین اسم علی است چرا که ولایت باطن نبوت است و فرمود: «یا حبیبی یا محمد بحق اسمک و اسم علی الظاهر والباطن فی الیاء وال سین، إِنَّک رسولی بالحق إلی سائر الخلق؛ ای محبوب من! ای محمد! به حق اسم تو و اسم علی که ظاهر و باطن یاء و سین هستید. تو رسول به حق من به سوی سایر مخلوقات هستی.»

## فصل

### امام به هستی احاطه دارد

بعد برای ما تصریح کرد که ولی، به همه چیز احاطه دارد، پس او به عالم و خداوند در پشت سر آن‌ها احاطه دارد و فرمود: «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ»<sup>۱</sup> پس خدای سبحان به ما خبر می‌دهد که همه‌ی آن چه قلم او بر آن جاری شده است و در لوح محفوظ در غیب نوشته شده است، همگی در امام مبین گردآوری شده است و او لوح حافظ نسبت به آن چه در زمین و آسمان است و امام مبین و او علی است، پس لوح محفوظ، علی و او در وجود خود والاتر و برتر از لوح است.

اول: این که لوح ظرفی برای خط و ظرفی برای سطرها است و امام به این سطرها و اسرار آن‌ها احاطه دارد. پس او از لوح برتر است.

دوم: این که لوح محفوظ بر وزن مفعول است و امام مبین بر وزن فاعیل است که به معنای فاعل است پس او عالم به اسرار لوح است و اسم فاعل اشرف از اسم مفعول است.

سوم: این که ولی مطلق ولایتش شامل همه چیز است و به همه چیز احاطه دارد و لوح نیز داخل در این ولایت است. پس او راهنمایی کننده به لوح محفوظ است و

بالا تر از آن است و عالم به آن چه در آن است و بعد فرمود: «علی صراط مستقیم است، یعنی به راه مستقیم هدایت و راهنمایی می‌کند و سایر مخلوقات به وسیله او مورد امتحان قرار می‌گیرند و آن محبت علی است، چرا که او نهایت و پایان است.»

## فصل

بعد در پایان این سوره آیه‌ای را ذکر می‌کند، که در آن اسم اعظم خداوند است فرمود: «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ»<sup>۱</sup> و از شکستن حروف آن السبیل السلام انا بیرون می‌آید، که او محمد است و بعد از این مقام عظیم برای پیامبرش ما را به مقام دیگری برای ولی خود راهنمایی می‌کند و آن این است که او کلمه‌ی جبار و منبع سایر اسرار و محل طلوع فیض انوار است و فرمود: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»<sup>۲</sup> پس وجود وجود او و موجود او را بین دو حرف دستور قرار داد. یعنی کاف و نون و باطن کاف و نون اسم مخفی محرمانه نهفته است، برای کسی که این راز محرمانه را بشناسد و با این آیه به آن اشاره می‌کند «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»<sup>۳</sup> و خلق و امر همان عین و میم است به این دلیل که ظهور افعال از صفات است و تجلی صفات از ذات است.

۱. یس؛ آیه‌ی ۵۸.

۲. یس؛ آیه‌ی ۸۲.

۳. اعراف؛ آیه‌ی ۵۴.

## فصل

### علی علیه السلام آغاز کننده است

بعد خداوند سبحان به پیامبرش بشارت داد که او امت او را مورد رحمت قرار داده است و گناهانشان را آمرزیده است و دینشان را کامل کرده است و نعمت‌هایش و نصرتش را بر او کامل کرده است. این مقامات و کرامت‌ها و پاداش‌ها همگی را برای علی علیه السلام قرار داده است و آن را در یک آیه در کتاب خود بر پیامبرش و بر امتش نازل کرده است. فرمود: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا»<sup>۱</sup>؛ فتح به دست علی انجام شد بعد فرمود: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ»<sup>۲</sup> ابن عباس می‌گوید: «خداوند گناهان کسانی که علی را دوست دارند از اولین و آخرین بر دوش پیامبر قرار داد به خاطر احترام به علی و او نیز در احترام به آن‌ها گناهانشان را بر دوش می‌کشد. پس خداوند آن‌ها در احترام به محمد صلی الله علیه و آله مورد مغفرت قرار می‌دهد و بعد فرمود: «وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ؛ یعنی به وسیله‌ی علی»<sup>۳</sup> این آیه اشاره و بشارت به آن است «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»<sup>۴</sup> و بعد فرمود «وَيَنْصُرَكَ

۱. فتح؛ آیه‌ی ۱.

۲. فتح؛ آیه‌ی ۲.

۳. مائده؛ آیه‌ی ۳.



اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا<sup>۱</sup> نصرت در سایر موقعیت‌ها به وسیله‌ی شیر پیروز خداوند و شمشیر کوبنده‌ی او انجام شد ﴿وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ این علی به دست او فتح انجام شد و به دست او نصرت حاصل شد و با محبت او مغفرت و آرزوها حاصل می‌شود. پس کمال دین و اتمام نعمت، برای مؤمن است و به وسیله‌ی او هدایت انجام می‌شود و او نهایت و پایان است می‌گوییم:

یا من به نصر الإله نبیه	والفتح کان بعضده و بعضبه
و کمال دین محمد بولائه	و تمام نعمته علیه بحبه
و ذنوب شیعتہ غداً مغفورة	یرضی الإله لآئهم من حربه
والحافظ البرسی یا مولی الوری	یرجوک فی یوم المعاد لذنبه

ای کسی که خداوند به وسیله‌ی او پیامبرش را یاری کرد و فتح توسط قدرت بازوی او و با چوب او انجام شد.

و کمال دین محمد با ولایت اوست و اتمام نعمت بر پیامبر همان محبت او است. و گناهان شیعیان او فردا آمرزیده است و خداوند راضی می‌شود چرا که شیعیانش از حزب او هستند. و حافظ بررسی ای مولای جهانیان در روز قیامت درباره‌ی گناهانش امیدش به توست.

## فصل

### توصیف علی علیه السلام در قرآن بزرگتر از توصیف پیامبران است

بعد خداوند سبحان پیامبرانش را با توصیف هائی توصیف کرده است و ولی پیامبرش را بالاتر از آنها توصیف کرده است درباره‌ی نوح فرمود: **﴿إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا﴾**<sup>۱</sup> و در مورد علی فرمود: **﴿كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا﴾**<sup>۲</sup> و فرد شاکر در برابر فردی که تلاشش مشکور است چه جایگاهی دارد؟ و ابراهیم را به وفاداری توصیف کرد و فرمود: **﴿وإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى﴾**<sup>۳</sup> و در مورد علی فرمود: **﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾**<sup>۴</sup> و سلیمان را با ملک توصیف کرد و فرمود: **﴿وَأَتَيْنَاهُم مَّلَكًا عَظِيمًا﴾**<sup>۵</sup> و در مورد علی فرمود: **﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمَلَكًا كَبِيرًا﴾**<sup>۶</sup> و ایوب را به صبر توصیف کرد و فرمود:

۱. اسراء؛ آیه ی ۳.

۲. اسراء؛ آیه ی ۱۹.

۳. نجم؛ آیه ی ۳۷.

۴. انسان؛ آیه ی ۷.

۵. نساء؛ آیه ی ۵۴.

۶. انسان؛ آیه ی ۲۰.

﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا﴾<sup>۱</sup> و در مورد علی فرمود: ﴿وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا﴾<sup>۲</sup> و عیسی را به نماز و زکات توصیف کرد و فرمود: ﴿وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ﴾<sup>۳</sup> و در مورد علی فرمود: ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا﴾<sup>۴</sup> و محمد را به عزت توصیف کرد و فرمود: ﴿الْعِزَّةُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ﴾<sup>۵</sup> و در مورد علی فرمود: ﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى وَلَسَوْفَ يَرْضَى﴾<sup>۶</sup> و در مورد علی فرمود: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾<sup>۷</sup> و ملائکه را به نگرانی توصیف کرد و فرمود: ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِّنْ قُوَّتِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾<sup>۸</sup> و در مورد علی فرمود: ﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا﴾<sup>۹</sup> و ذات مقدس خود را با صفات الوهیت توصیف کرد و فرمود: ﴿وَهُوَ يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ﴾<sup>۱۰</sup> و در مورد علی فرمود: ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ﴾<sup>۱۱</sup>

---

۱. ص؛ آیهی ۴۴.

۲. انسان؛ آیهی ۱۲.

۳. مریم؛ آیهی ۳۱.

۴. انسان؛ آیهی ۲۶.

۵. منافقون؛ آیهی ۸.

۶. لیل؛ آیات ۱۹-۲۱.

۷. مائده؛ آیهی ۵۵.

۸. نحل؛ آیهی ۵۰.

۹. انسان؛ آیهی ۱۰.

۱۰. انعام؛ آیهی ۱۴.

۱۱. انسان؛ آیهی ۸.

## فصل

بعد خداوند به پیامبر کریم و فرستاده‌ی رثوف رحیم خود دستور داد، تا علی را به مقام کریم در شرافت و عظمت بالا ببرد و بعد از آن که در مقام والای او مبالغه کرد، فرمود: «اگر آسمان‌ها کاغذ باشند و دریاها جوهر و نیزارها قلم باشند، جوهر تمام می‌شود و کاغذها به پایان می‌رسد و جن و انس عاجز می‌مانند که یک دهم از فضیلت‌های علی را بنویسند. این را قبلاً ذکر کرده بودیم، ولی تکرار کردیم برای این که لازم بود.

## فصل

بعد پیامبر بر فضیلت او راهنمایی کرد، همان طور که پروردگار والا بر آن راهنمایی کرد و توضیح داد، که اعمال در روز قیامت وزن نمی‌شود و به سرانجام نمی‌رسد، مگر این که محبت علی در بین اعمال موجود باشد و فرمود:

«لو أن أحدكم صف قدميه بين الركن والمقام، يعبد الله ألف عام، ثم ألف عام صائماً نهاره قائماً ليله فكان له ملء الأرض ذهباً فأنفقه و عباد الله ملكاً فأعتقهم ثم قتل بعد هذا الخير الكثير شهيداً بين الصفا والمروة ثم لقي الله يوم القيامة جاحداً لعلی حقّه لم يقبل الله له صرفاً ولا عدلاً وزج بأعماله في النار؛

اگر یکی از شما دو پای خود را در بین رکن و مقام صاف کند و هزار سال خداوند را عبادت کند و بعد هزار سال روزها را روزه بگیرد و شب‌ها را به نماز بایستد و به اندازه‌ی حجم زمین طلا داشته باشد و آن را انفاق کند و بندگان خدا را به عنوان برده مالک باشد و بعد آن‌ها را آزاد کند و بعد از این همه خیر بسیار در بین صفا و مروه به شهادت برسد و بعد در روز قیامت، منکر حق علی باشد؛ خداوند هیچ توجیه و توبه‌ای را از او نمی‌پذیرد و او را با اعمالش به درون آتش پرتاب

می‌کند.» این حدیث نیز قبلاً ذکر شده بود.

## فصل

بعد خداوند سبحان بر تقرب اهل معرفت او و پیروان ولایت او به حضرت پروردگار و خالق او راهنمایی کرد و پیامبر در موقعیت ابلاغ در حق او فرمود: «اگر نمی‌ترسیدم چیزی می‌گفتم.»<sup>۱</sup> این کمال مبالغه و نهایت شرافت است. چرا که چیزی را که نگفته است، بالاتر از چیزی است که گفته است و این مانند سخن خداوند سبحان است که بعد از ستایش بهشت و توصیف آن می‌فرماید: ﴿فَلَا تَغْلَمْ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ﴾<sup>۲</sup> وقتی بهشت که خانه‌ی علی است، قابل توصیف نباشد، پس چگونه صاحب این خانه توصیف شود.

---

۱. فرمود: «اگر نمی‌ترسیدم که ..... امروز درباره‌ی تو سخنی می‌گفتم که هر جا می‌رفتی مردم خاک

نعلین تو را بردارند.» بحار؛ ج ۲۵، ص ۲۸۴؛ ح ۳۵.

۲. سجده؛ آیه‌ی ۱۷.

## فصل

### مقام علی علیه السلام نزد ملائکه

اما مقام او نزد ملائکه‌ی مقرب و منزلت او نزد جبرئیل امین این است. وقتی علی سوار بر مرکب می‌شد، جبرئیل همراه او بود و وقتی حرکت می‌کرد جبرئیل در کنار او حرکت می‌کرد و وقتی می‌ایستاد او نیز می‌ایستاد و وقتی او تکبیر می‌گفت او نیز تکبیر می‌گفت و وقتی حمله می‌کرد، او نیز حمله می‌کرد؛ چرا که او خادم علی بود و مأمور به اطاعت از مخدوم بود و او با وجود منزلتش در آسمان و حمل رسالت‌ها به پیامبران محتاج علی است.

چرا که او در کنار درب علی ایستاد و گفت: «مسکین و یتیم و اسیر» و علی راز اسرار و آیه‌ی خدای جبار است. اگر فضایل او را بشماری، دانه‌های شن در شنزار و برگ درختان تمام می‌شود. چرا که او امام نیکوکاران است و پدر سادات پاک است و او قسمت‌کننده‌ی بهشت و جهنم و قله‌ی رفیع نبوت است و زبان جوانمردی است و مهر رسالت است و بیان مقاله است و چشمه‌ی حکمت و درب رحمت و بزرگ دین و حکمت است و معده پاک و عصمت و قدرت انتقام و منزلت کیوان است. او شکننده‌ی نیزه‌های گمراهان و کشتی نجات و هدایت و صاحب خلافت و ولایت از ابتدا تا نهایت است. می‌گوییم:

یا أيتها المولى المولى و من له الشرف العلى و من به أنا واثق

إِنَّا وَلَاكُ وَ مِنْ عِدَاكِ فَطَالِقُ	لا أبتغى مولى سواك و لا أرى
صار الصنى من بحر جودك دافق	عين العلى بك أشرقت أنوارها
يا فلک نوح واللواء الخافق	يا كاف الكل ياهاء الهدى
عبداً و ما أنا عبد سوء أبى	من قبل خلق الخلق أنت رضيتنى
صدق الولا و أنا المحب الصادق	و نقلت من صلب إلى صلب على
أنا عاشق أنا عاشق أنا عاشق	كم يعذلونز فز هواك تعنفاً

ای مولای من و ولی من و کسی که شرافت عالی داری و من به او اعتماد دارم. مولائی جز تو بر نمی‌گزینم و جز ولایت تو ولایتی نمی‌بینم و دشمن تو را طلاق می‌دهم. چشمه‌ی والا از تو نور گرفت و از دریای سخاوت تو صفا بیرون می‌ریزد. ای کاف کل ای هاء هدایت ای کشتی نوح و پرچم به اهتزاز در آمده.

از قبل از خلقت تو مرا بنده‌ی خود پسندیدی و من بنده‌ی بد و فراری نیستم. من از صلبی به صلب دیگر منتقل شدم همراه با ولایت صادقانه و من دوست صادق تو هستم.

چقدر مرا به خاطر محبت تو مورد طرد می‌کنند من عاشقم، من عاشقم، من عاشقم.

این‌ها گوشه‌ای از گل‌های اسرار امام نیکوکاران و شاخه‌ای از فوران آن چشمه‌ی جوشان اسرار است. پس به منکران و اهل شک و کفر بگو: با خشم خود بمیرید که خداوند به درون دل‌ها آگاه است.

## فصل

### آل محمد ﷺ صفات خدای دیان هستند

آل محمد ﷺ صفات خدای دیان و برگزیدگان خدای منان و خواص خدای رحمان و سخنگویان غیب و قرآن هستند. پس در بین مخلوقات نسبتی با عظمت تر از این نیست و نمی توان عظمت جلال آن ها را شناخت. معرفت عمومی از علی ﷺ این است، که او مبارز مبارزان و قاتل شجاعان و نابود کننده ی بزرگان و معرفت خواص از او این است، که او از فلانی و فلانی افضل است و به همین خاطر وقتی اسرار او را می شنوند آن را انکار می کنند و تکبر می کنند و مضطرب می شوند و جهل دارند اما آن ها به خاطر جهالتشان سرزنش نمی شوند، چرا که اگر بدانند محمد ﷺ همان واحد مطلق است و علی همان علی مطلق است و آن دو ولایت بر همه چیز دارند و سبقت بر همه چیز دارند و حق تصرف در همه چیز دارند، چرا که آن دو علت وجود همه چیز هستند.

بر همه چیز سیادت دارند چرا که آن دو خواص خدای همه چیز هستند و دو بنده ی خدای همه چیز هستند و دو برگزیده ی معبود همه چیز هستند و خدای همه چیز و پروردگار همه چیز و شکافنده ی همه چیز و برتری دهنده ی محمد و علی بر همه چیز است منزّه است و او همه چیز را در ولایت و مطیع آن دو قرار داده است. پس هر کس مراتب ابداع و اختراع این تقدیر و تدبیر او را بشناسد، مقام آل محمد و اخبارشان را می شناسد و این آیه اشاره به آن است: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى



أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ<sup>۱</sup> اما آن‌ها این را رد کردند و آن را نفهمیدند و آن را انکار کردند و شناختند و هر کس مطلبی از آن برایشان بگوید او را تکذیب می‌کنند و کافر می‌دانند و این حالت اهل ادعا است. آن‌ها هم چنان در دریای تکذیب فرو رفته اند. ای کسی که به سراب رفته‌ای و آب ندیدی و به عذاب کمتر از غل و زنجیر قانع شدی! این ابلیس (ملعون) و دشمن رحم است و اوست که در هر انسانی در رگ‌های خونی او جریان دارد و از تحولات قلب و وسوسه‌های سینه مطلع است و این آیه به آن اشاره دارد ﴿أَوْ مَنْ يُنشَأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ﴾<sup>۲</sup> و او با لشکریانش بر همه‌ی مخلوقات احاطه دارد و این از صفات ربوبی است پس به این منافق و اهل شک و بی چیز نگاه کن، وقتی حرفی از ابلیس برایش بزنی، می‌گوید: «او مسلمان است.» وقتی خصوصیت‌های علی را برایش بگویی انکار می‌کند و آن را بزرگ نمایی می‌داند و به گوینده‌ی آن طعنه می‌زند، در حالی که خودش برای طعنه خوردن شایسته‌تر است. بعد گمان می‌کند که خودش مؤمن و مسلمان است. هرگز، سوگند به شب وقتی که تاریک می‌شود و به صبح وقتی که طلوع می‌کند، ای مدعی یقین که در شک غوطه ور هستی! و ای طالب نجات که در شرک شک خود گرفتار هستی! این جامسب حکیم است که کتاب‌های قرآن را قرار می‌دهد و از علوم غیبی سخن می‌گوید و از ظهور پیامبران تا آخر روزگار صحبت می‌کند و تاریخ این کتاب را ۲۲۱۱ سال ذکر می‌کند و در آن از پادشاهان و دولت‌ها از روزگار زرتشت تا انقراض عالم صحبت می‌کند و و از غیب سخن می‌گوید و خطا ندارد.

---

۱. نساء؛ آیه‌ی ۸۳.

۲. زخرف؛ آیه‌ی ۱۸.

## فصل

### خبر دادن درباره‌ی علی علیه السلام

سطیح نیز درباره‌ی غیب سخن گفته است و از ملت اسلام قبل از رسیدن به دوران آن یاد کرده است و درباره‌ی حوادث روزگار تا زمان مهدی (عج) سخن گفته است و این دو کتاب مشهور هستند و در دست پادشاهان و علما می‌چرخد و در مطالبی که از آن‌ها نقل کرده اند؛ خطا نگفته اند. اما اخبار سطیح را کعب بن حارث روایت کرده است و می‌گوید: «پادشاه، کسی را نزد سطیح فرستاد و او را به دربار خود احضار کرد، تا درباره‌ی موضوعی که در آن شکی وجود نداشت، سؤال کند. وقتی او نزد پادشاه آمد، پادشاه خواست قبل از این حکمت او را بیازماید علم او را بسنجد. یک دینار را زیر پای خودش پنهان کرد و بعد به او اذن ورود داد. پادشاه به او گفت: «ای سطیح! من چه چیزی را پنهان کرده‌ام؟»

سطیح گفت: «سوگند به کعبه و حرم و به سنگ بی زبان و شب وقتی که تاریک می‌شود و به صبح وقتی که می‌دمد و سوگند به هر فصیح و لال! که تو یک دینار را بین کفش و پای خودت پنهان کرده‌ای.»

پادشاه گفت: «ای سطیح! از کجا این علم را داری؟»

گفت: «از طرف برادرم که از جن است و همیشه همراه من می‌آید.» پادشاه گفت:

«از اتفاقاتی که در روزگار رخ خواهد داد به من خبر بده.»

سطیح گفت: «وقتی خوبان حاشیه نشین شوند و اشرار پیش گام، و اموال را با

ابزار سنگین حمل کنند و چشم‌ها در برابر گناه کاران خضوع کنند و رابطه‌ی رحم‌ها قطع شود و افرادی که در اسلام کارهای حرام می‌کنند، غذاهای بسیار داشته باشند و اختلاف نظرها زیاد شود، تعهدات قرار داده‌ها بخشوده شود، حرمت‌ها اندک شود، این‌ها در هنگام طلوع ستاره‌ای رخ خواهد داد که اعراب را نگران می‌کند و دارای دم است.

در آن هنگام باران قطع می‌شود و بیابانی‌ها با پرچم‌های زرد بر روی اسب‌های بی دم هجوم می‌آورند تا این که در مصر مستقر می‌شوند و مردی از فرزندان صخر کودتا می‌کند و پرچم‌های قرمز را جایگزین پرچم‌های سیاه می‌کند و او حرام‌ها را مباح اعلام می‌کند و زنان را به پستان‌ها آویزان می‌کند، و او کوفه را غارت می‌کند، در کنار زنی می‌ایستد که ساق پای سفیدی دارد و آن ساق را لخت نشان می‌دهد و در جاده خودش را به آن زن می‌چسباند و در اطراف آن زن سپاه اسب سوار او را احاطه کرده‌اند و او شوهرش کشته شده است و بسیار پیر است و و آن مرد با این زن نکاح می‌کند.

در آن هنگام فرزند پیامبر ﷺ یعنی مهدی، ظهور می‌کند و این وقتی است که آن مظلوم در یثرب به قتل برسد و پسر عمویش در حرم کشته شود و آن مخفی ظهور می‌کند و با مشخصات انطباق دارد در آن هنگام آن مرد شوم به همراه جمعیت یاران مظلوم خود هجوم می‌آورد و رومی‌ها را کباب می‌کند و بزرگان را به قتل می‌رساند. در آن هنگام کسوفی رخ می‌دهد. وقتی که افراد قد بلند بیایند و صف‌های نظامی تشکیل دهند و بعد پادشاهی از یمن از شهر صنعاء و عدن کودتا می‌کند که سفیدتر از طناب است اسم او حسین یا حسن است و با کودتای او تاریکی‌های فتنه از بین می‌رود و در آن هنگام یک فرد مبارک و پاکیزه و هدایت کننده و هدایت شده و سید علوی ظهور می‌کند و وقتی او با منت خداوندی که مردم را هدایت کرده

است نزد آن‌ها برود خوش حال می‌شوند و او با نور خود تاریکی را برطرف می‌کند و حق به دست او ظاهر می‌شود بعد از آن که در خفا بود و او اموال مردم را به طور مساوی بین مردم تقسیم می‌کند و شمشیر را غلاف می‌کند و هیچ خونی را نمی‌ریزد و مردم در خوشحالی و آسایش زندگی می‌کنند و با آب عدالت خود چشم خاشاک رفته‌ی روزگار را شستشو می‌دهد و حق را به اهل بلاد ارائه می‌کند و مردم بسیار اهل مهمانی دادن می‌شوند و با عدالت او گمراهی و کوری از بین می‌رود. گویا او غبار پنهانی بوده است که آشکار شده است و او زمین را از عدالت و مساوات و روزها را از محبت پر می‌کند و او بدون شک از قیامت اطلاع دارد.<sup>۱</sup>

این سخن سطحی و خبر دادن او از غیب است در روزگار قدیم، که نه پیامبری بوده است و نه امامی، و تو منتظر تکذیب احادیث علی و عترت او هستی، مطالب غیبی آن‌ها را تکذیب می‌کنی؟ مگر او نمی‌گفت که سخنش حق است: «إن بین جنبی علماً جمّاً آه لو أجد له حَمَلة؛ بین دو پهلوی من علم زیادی وجود دارد. آه اگر برای آن حاملی بیابم.»<sup>۲</sup> و این سخن: «لقد احتوی علی مکنون علم لو بحت به لاضطربتم اضطراب الأرشية فی الطوی، من حامل علم محرمانه‌ای هستم، که اگر آن را برای شما مباح کنم؛ شما مضطرب می‌شوید مانند مضطرب شدن طناب در چاه.»<sup>۳</sup>

و این علم شریعت نیست. چرا که در این صورت واجب بود آن را تعلیم دهد. اما اسرار پیچیده‌ای است، که در مورد آن فرمود: «و لکن أخاف أن تکفروا بی و

۱. بحار الانوار؛ ج ۵۱، ص ۱۶۲. با اندکی تفاوت.

۲. حدیث آن گذشت.

۳. در منابع این گونه است: در چاه عمیق. نهج البلاغه؛ ص ۵۲؛ خطبه ۵. التذکرة الحمدونیة؛ ج ۱،

ص ۹۱؛ ح ۱۶۶.

بر رسول الله ﷺ، اما می ترسم که به من و به پیامبر ﷺ کافر شوید.»<sup>۱</sup> و ابو عبیده

حذاء از امام باقر علیهما السلام روایت می کند که حضرت فرمود:

«إِنَّ أَحَبَّ أَصْحَابِي إِلَى أَمْرِهِمْ وَأَفْقَهُمْ فِي الْحَدِيثِ، وَ إِنْ أَسْوَأَهُمْ وَأَكْثَرَهُمْ عِتْنًا  
وَمَقْتًا الَّذِي إِذَا سَمِعَ الْحَدِيثَ يَرَوِي إِلَيْنَا وَيَنْقُلُ عَنَّا لَمْ يَعْقِلْهُ عَقْلَهُ، وَلَمْ يَقْبَلْهُ قَبْلَهُ، وَ  
اشْمَازَ مِنْ سَمَاعِهِ وَ كَفَرَ بِهِ وَجَحَدَهُ، وَ كَفَّرَ مِنْ رَوَاهُ وَدَانَ بِهِ، فَصَارَ بِذَلِكَ كَافِرًا بِنَا وَ  
خَارِجًا عَنِ وِلَايَتِنَا؛

محبوب ترین اصحاب من کسی است که حدیث را بهتر و دقیق تر بفهمد و  
بدترین آنها و کسی که بیشتر سرزنش می شود. کسی است که وقتی حدیث را  
می شنود به ما نسبت می دهد و از قول ما نقل می کند. اما نتوانسته است آن را تعقل  
کند و قلبش نتوانسته آن را بپذیرد و از شنیدن آن متنفر می شود و به آن کفر و انکار  
می ورزد و راویان آن را و کسانی که به آن معتقدند را نیز کافر می داند و به این شکل  
به ما کافر شده است و از ولایت ما بیرون رفته است.»<sup>۲</sup>

۱. نهج البلاغه؛ ص ۲۵۰؛ خطبه ۱۷۵.

۲. بحار الانوار؛ ج ۲۵، ص ۳۶۵؛ ح ۶.

## فصل

### فضائل شیعه‌ی علی علیه السلام

از آن جمله روایت صاحب امالی از ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود:  
 «یا علی! ان الله اكرمک کرامة لم یکرّم بها احداً من خلقه، زوجک الزهراء من فوق عرشه، و اکرّم محبیک بدخول الجنة بغير حساب، و أعدّ لشيعتک ما لا عين رأت و لا اذن یسمعت، و وهب لک حب المساکن فی الأرض، فرضیت بهم شیعة، و رضوا بک إماماً؛ فطوبی لمن أحبّک، و ویل لمن أبغضک. یا علی! أهل مودّتک کل أم أو أب حفیظ، و کل ذی طمرین لو أقسم علی الله لأبر قسمه، یا علی! شيعتک تزهر لأهل السماء کما تزهر الکواکب لأهل الأرض، تفرح بهم الملائکة، و تشتاق إلیهم الجنان، و یفر منهم الشیطان. یا علی! محبّوک جیران الله فی الفردوس الأعلى. یا علی! أنا ولی لمن والاک، و عدوّ لمن عاداک. یا علی! حربک حربی و سلمک سلمی. یا علی! بشرّ أولیاءک أن الله قد رضی عنهم و رضوا بک. یا علی! شيعتک حزب الله و خیرة الله من خلقه. یا علی! أنا أوّل من یُحیی و أوّل من یکسی، غداً تحیی إذا حییت، و تکسی إذا کسیت؛

ای علی! خداوند به تو کرامتی داده است، که به احدی از مخلوقاتش نداده. او زهرا را از بالای عرش خود به تو تزویج کرد و دوست داران تو را با وارد شدن به بهشت بدون حساب رسی مورد کرامت قرار داده و چیزهایی برای شیعیان تو آماده کرده که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده است و در زمین محبت، مسکین‌ها را به تو داده است و تو به این که آن‌ها شیعه‌ی تو باشند راضی

شدی و آن‌ها نیز به امامت تو راضی شدند. پس خوشا به حال کسی که تو را دوست بدارد و وای بر کسی که تو را دشمن بدارد. ای علی! اهل مودت تو هر پدر و مادر آبرودار و هر صاحب دو تکه لباس هستند، که اگر به خداوند سوگند بخورند خداوند سوگندشان را محقق می‌کند.

ای علی! شیعه‌ی تو برای اهل آسمان می‌درخشند همان طور که ستارگان برای اهل زمین می‌درخشند و ملائکه با آن‌ها خوشحال می‌شوند و بهشت مشتاق آن‌ها است و شیطان از آن‌ها فرار می‌کند. ای علی! دوست داران تو در فردوس اعلی همسایگان خداوند هستند. ای علی! من دوست کسی هستم که ولایت تو را بپذیرد و دشمن کسی هستم که دشمن تو باشد. ای علی! جنگیدن با تو جنگیدن با من و صلح با تو صلح با من است. ای علی! به پیروانت بشارت بده که خداوند از آن‌ها راضی و آن‌ها نیز به تو راضی هستند. ای علی! شیعیان تو حزب خداوند و برگزیدگان خداوند از بین مخلوقاتش هستند. ای علی! من اولین کسی هستم که زنده می‌شوم و اولین کسی هستم که لباس پوشانده می‌شوم و فردا وقتی من زنده شدم تو نیز زنده می‌شوی و وقتی من لباس پوشانده شدم تو نیز لباس پوشانده می‌شوی.»<sup>۱</sup>

---

۱. فضائل صحابه احمد؛ ج ۲، ص ۶۶۳؛ ح ۱۱۳۱. کنز العمال؛ ج ۱۳، ص ۱۵۶؛ ح ۳۶۴۸۲. الطرائف؛ ج ۱، ص ۱۰۸.

## فصل

### انشقاق امت به ۷۳ فرقه

بعد از اثبات این شاهدها و صداقت شاهد در این موارد، بدان که اهل اسلام به هفتاد و سه فرقه انشقاق پیدا کردند و در جای خود در آینده‌ی نزدیک بحث مفصل آن را مطرح می‌کنیم و اصل این هفتاد و سه فرقه، سه گروه هستند اشعری‌ها، معتزله، امامیه.

اشعری‌ها و معتزله، امامت را از اصول دین نمی‌دانند و امامیه دوازده امام را برای شیعیان اثبات می‌کنند؛ چرا که خداوند محمد ﷺ را انتخاب کرده است و شیعه‌ی آل محمد ﷺ را نیز انتخاب کرده است و آل محمد ﷺ کشتی نجات است. پس شیعیان، مانند کشتی نجات پشت سر آل محمد ﷺ سوار شده‌اند و گفتند: «انسان اگر به خداوند و ملائکه و کتاب‌ها و رسولان ایمان بیاورد و ولایت علی و عترت او را بپذیرد او با نظر اجماع نجات پیدا می‌کند؛ چرا که خلافت آن دو نفر نه در کتاب موجود است و نه در سنت.»

اما به گمان آن‌ها خلافت آن دو نفر با اجماع مردم بوده است و چیزی که کتاب و سنت به آن امر نکرده باشند. جهل به آن ضرری ندارد. اما اگر کسی خلیفه‌ی اول را بشناسد و ولایتش را بپذیرد و علی را شناسد و با او دشمنی کند، او طبق نظر اجماع نابود شده است و این آیه اشاره به آن است: «فمن تبعنی فانه منی» و این سخن نیز اشاره به آن است: «أنت منی و أنا منک؛ تو از من هستی و من از تو



هستم.<sup>۱</sup> «حزبک حزبی و شیعتک شیعتی، حزب تو حزب من هستند و شیعیان تو شیعیان من هستند.»<sup>۲</sup> پس هر کس از علی علیه السلام باشد از محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود و هر کس از شیعه‌ی محمد صلی الله علیه و آله باشد از حزب نجات یافته‌ی خداوند خواهد بود.

آن چه این را تأیید می‌کند، سخنی است که از امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده است: «حضرت به مردی از همدان که به لباس حضرت آویزان شده بود فرمود که او می‌گفت: «برای من یک حدیث جامعی بگوئید، که از آن نفعی ببرم.» امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود:

«حدثنی رسول الله صلی الله علیه و آله: أنى أرد أنا و شیعتی الحوض، فیصدرون رواء، و یمرّون مبیضةً و جوههم، و یرد أعداؤنا ظماءً مظمّین مسودةً و جوههم، خذاها إلیک قصیرةً من طویلةً یا أبا همدان، أنت مع من أحببت، و لک ما کسبت، ألا و إن شیعتی ینادیهم الملائكة يوم القيامة: من أنتم؟ فیقولون: نحن العلیون، فقال لهم: أنتم آمنون ادخلوا الجنة مع من کنتم توالون؛

پیامبر صلی الله علیه و آله برای من حدیث گفت: «که من و شیعیانم به حوض وارد می‌شویم و آن‌ها سیراب از آن خارج می‌شوند و با چهره‌هایی سفید عبور می‌کنند و دشمنان ما با لب تشنه و چهره‌هایی سیاه وارد می‌شوند: به همین مقدار، سخن کوتاه اکتفا کن ای برادر همدانی! تو با کسی خواهی بود که دوستش داری، آن چه را کسب کنی خواهی داشت: بدان که ملائکه در روز قیامت شیعیان مرا صدا می‌زنند و می‌گویند: «شما کیستید؟» می‌گویند: «ما علوی هستیم.» به آن‌ها گفته می‌شود: «شما در امان

۱. فتح باری در شرح صحیح بخاری؛ ج ۷، ص ۹۰؛ ح ۳۷۰۷. الطرائف؛ ج ۱، ص ۱۰۳.

۲. بحار الانوار؛ ج ۴۰، ص ۵۳؛ ح ۸۸. ج ۲۵، ص ۴؛ ح ۶.

هستید به همراه کسانی که ولایتشان را قبول داشتید وارد بهشت شوید.»<sup>۱</sup>  
از حضرت ﷺ نقل است که فرمود:

«إذا كان يوم القيامة نادى مناد: يا أهل الموقف هذا على بن أبى طالب عليه السلام خليفة الله فى أرضه و حجته على عباده، فمن تعلق بحبه فى الدنيا فليتعلق به اليوم، ألا من ائتم بإمام فليتبعه اليوم و ليذهب إلى حيث يذهب؛

وقتی روز قیامت باشد، منادی ندا می‌کند: «ای اهل محشر! این علی بن ابی طالب عليه السلام و خلیفه‌ی خداوند در زمین و حجت او بر بندگان است. هر کس در دنیا به محبتش تمسک بسته بود، امروز نیز به او دست خواهد انداخت. بدانید هر کس امامت کسی را قبول کند، امروز دنبال او خواهد بود و هر جا او برود، او نیز دنبالش می‌رود.»<sup>۲</sup>

این سخن این را تأیید می‌کند: «کما تعيشون تموتون، و کما تموتون تبعثون، و کما تبعثون تحشرون؛ بر همان عقیده‌ای که زندگی می‌کنید می‌میرید و بر همان عقیده‌ای که می‌میرید، مبعوث می‌شوید و بر همان عقیده‌ای که مبعوث می‌شوید، محشور می‌شوید.»<sup>۳</sup>

انسان به همراه کسی خواهد بود که او را دوست دارد و شیعیان علی با محبت او زندگی کردند، پس واجب است که بر آن نیز بمیرند و واجب است بر آن نیز مبعوث شوند. این حدیث را تصدیق کن و محبت علی صراط مستقیم است و نجات از

۱. بحار الانوار؛ ج ۳۷، ص ۳۴۶؛ ح ۳. در ضمن یک حدیث طولانی.

۲. الجواهر السنية حر عاملی؛ ص ۲۷۲.

۳. عوالی اللثالی؛ ج ۴، ص ۷۲.

عذاب دردناک است.

پس شیعیان بر صراط مستقیم قرار دارند و این فرقه‌ی اهل نجات هستند و شیعه حق اجماع دارند بر این که امامت فریضه‌ای است که تعیین کردن آن بر خداوند و پیامبرش واجب است به خاطر اجماع مردم بر حق و رو کردن آن‌ها به باطل در کنار وجود سیاست شرعی و سیاست الهی به طوری که امام معصوم در بین آن‌ها باشد پس اجماع در آن‌ها است و به این سخن استدلال کرده اند:

«من مات و لم يعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة؛ هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.»<sup>۱</sup> پس به خاطر صحت برهان متعین می‌شود، که حق با آن‌ها است و باطل در طرف مقابل آن‌ها است.

## فصل

### اختلاف در علی<sup>علیه السلام</sup> است نه در خدا و پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup>

اما آن‌ها که اهل حق و نجات هستند، امام را معصوم و واجب اطاعه می‌دانند و این که امام از آن فلانی و فلانی افضل است. پس آن‌ها در فصل‌های توحید که در زیر جنس خود قرار دارد و در آشکار و نهان موجود است، اختلاف ندارند. همین طور در بحث‌های نبوت و اسرار آن و بحث‌های پیچیده‌ی آن. اما در فصل‌های امامت، که در زیر جنس عالی خود و انواع آن قرار دارد، بیشتر از این مقدار را انکار می‌کنند و به همین مقدار که ذکر شد اکتفا می‌کنند و بقیه را به غلوگویی نسبت می‌دهند و این سخن اشاره به آن است: «ما اختلفوا فی الله و لا فی و إنما اختلفوا فیک یا علی؛ مردم در خداوند و در من اختلاف ندارند فقط در تو اختلاف دارند ای علی!»

وقتی به آن‌ها بگویی: «توحید چیست و فصل‌های آن چیست و مقداری که معرفت آن واجب است چقدر است؟» می‌گویند: «اما جنس توحید این که بدانی خداوند متعال موجود واجب الوجود است و وقتی واجب الوجود بود، پس او (هو) است و چیزی که هو باشد ازلی و ابدی است و اما فصل توحید، این که نفی و اثبات را بشناسی، اثبات در این که برای خدای زنده‌ی معبود صفاتی را که لازم است ثابت بدانی، و اما نفی نیز این که از ذات مقدس او آن چه را واجب است نفی کنی، همه‌ی این‌ها دلیل دارد، کسی که از توحید این مقدار نداند، موحد نیست.»

## فصل

وقتی روزی به آنها بگویی: «جنس نبوت چیست؟ و فصل‌های آن چیست و چه مقدار از آن را واجب است معرفت داشته باشیم؟» می‌گویند: پیامبر مرسل، کسی است که برای همه‌ی مردم مبعوث شده است و با واسطه‌ی فرشته از وحی آسمانی خبر می‌دهد و اما فصل‌های آن یکی عصمت است و دیگری پاکیزگی تولد و این که بعد از او پیامبر دیگری وجود ندارد.

## فصل

### عقیده‌ی ما درباره‌ی امامت

آن چه واجب است از فصل‌های توحید و نبوت محمد ﷺ به آن اعتقاد داشته باشیم. در باب امامت نیز واجب است به آن اعتقاد داشته باشیم؛ چرا که سخن در امامت، مانند سخن در توحید و نبوت است، چرا که امامت جامع توحید و نبوت است و هر کس چیزی را از باب توحید که باید ثابت بداند منکر شود، مؤمن نیست. همین طور کسی که چیزی را که واجب است در باب امامت ثابت بداند منکر شود، پیرو ولایت نیست. چرا که انکار بخشی از واجب مانند انکار کل است. پس چرا ما بخشی از خصوصیت‌های عصمت را روایت می‌کنیم که سند آن از معصوم است و واجب است او را در مواردی که نقل روایت صحیح باشد تصدیق کنیم؟ اما مقداری را تصدیق می‌کنیم و بخشی را انکار می‌کنیم بدون این که مرجعی داشته باشیم و فقط آن چه را عقل می‌فهمد تصدیق می‌کنیم و آن چه را به آن معرفت نداریم انکار می‌کنیم.

بعد در برابر فهم‌های قاصر خود و عجز آن از درک آن می‌گوئیم: «در باب امامت همین کافی است که بدانیم امام معصوم اطاعتش فریضه است.» اما چرا در باب توحید به این مقدار اکتفا نکردیم که بدانیم وجود واجب، متعلق به حق سبحان و متعالی است و نیازی به بقیه‌ی صفات نداریم؟ چرا در باب توحید این مقدار کافی نیست؟ اما در امامت جایز است و در دعای نقل شده از ائمه علیهم السلام می‌گوئیم: «اللهم إني أدینک بدینهم و ولایتهم والرضی بما فضلتم به، غیر منکر و لا مستکبر؛ خدایا!

من به دین آنها و ولایت آنها و به آن چه آنها را به آن برتری داده ای، معتقد هستم و انکار نمی‌کنم و تکبر نمی‌ورزم.<sup>۱</sup>

برتری در این جا غیر از مواردی که وجه اشتراک بین نبوت و ولایت و پیامبران و اولیاء گذشته وجود دارد، نیست. بلکه چیزی است که کسی غیر از آنها به آن مخصوص نشده‌اند و چشمان عقل را حیرت زده و کور می‌کند و فهم‌ها را کر می‌کند و بعد وقتی آیات فضیلت آنها برای ما خوانده شود، که دست فهم ما به آن نمی‌رسد، آن را انکار می‌کنیم و تکبر می‌ورزیم.

ما در این صورت با وجود تعبد به سخنان آنها و با وجود شک در اعتقاد به آن چیزی را تعبد داریم که به آن معرفت نداریم و یا به آن اعتقاد نداریم و تعبد بدون معرفت گمراهی و بدون اعتقاد وبال است. چرا که کسی که تکبر می‌کند انکار می‌کند و هر کس انکار کند راضی نشده است و کسی که راضی نشود، اطاعت نمی‌کند و کسی که اطاعت نکند ولایت را نمی‌پذیرد و کسی که ولایت را نپذیرفت دین ندارد و کسی که دین ندارد، کافر است. پس کسی که لوازم امامت و اسرار آن را انکار کند، چیزی که بر مولای مطلق واجب است آن را اثبات کند و در احادیث از آنها وارد شده است حتی اگر یک حرف را انکار کند کافر است.

---

۱. بحار الانوار؛ ج ۸۶، ص ۹؛ ح ۸. در آن جا به جای دین آن ها عبارت اطاعت از آن ها آمده است.

## فصل

### معنای امامت و جنس آن

توضیح این ادعا این است، که ما در تعریف امامت و توضیح جنس آن و فصل‌های آن می‌گوییم: «که امامت، ریاست عامه است. این جنس نیازمند چهار فصل است: تقدم، علم، قدرت، حکومت. وقتی یکی از این فصل‌ها کم باشد، جنس ناقص می‌شود؛ پس تعریف نمی‌شود و معرفت و ریاست عامه و امامت حاصل نمی‌شود. که امامت، ریاست عامه است. پس ولی، کسی است که به طور عام مقدم است و حق تصرف مطلق در مخلوقات دارد.

اما تقدمش برای این است که ولایت علت نهایی در کامل شدن اصول و فروع و معقول و مشروع است. پس دارای تقدم در فریضه و تأخر در حکومت است. چرا که ولی مطلق در این جا انسانی است، که خداوند به او لباس جمال و کمال می‌پوشاند و قلب او را محل مشیئت و علم خود قرار می‌دهد و قبای تصرف و حکومت به او می‌پوشاند. پس او فرمان الهی در عالم بشری و مانند خورشید نورانی است، که خداوند در آن قدرت نور و زندگی و روشنایی بخشی و سوزاندگی قرار داده است. پس آن نور است، برای اهل دقور و این سخن اشاره به آن است: «لنحو



مقاماتک و آیاتک و علاماتک، لا فرق بینهما و بینک، خدای حق همان مقامات و آیات و علامت‌های توست که فرقی بین آنها و تو وجود ندارد.<sup>۱</sup>

ضمیر مؤنث به ذات آنها بر می‌گردد، که صفات خدای حق و جمال مطلق هستند و این سخن: «إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ»؛ «مگر آن که آنها بندگان تو هستند»<sup>۲</sup> ضمیر در این جا به بدن‌های مقدس آنها و هیكل‌های معصوم و پاک آنها بر می‌گردد، که ظرف امر الهی و جمال نور قدسی است و دلیل فرق و این نفی باعث اثبات خصوصیت‌های ربوبی برای آنها می‌شود.

چرا که پروردگار قدیم جل جلاله، حاکمی عادل و حکمش اجرا می‌شود و از ظلم کردن بی‌نیاز است و دچار توهّم نمی‌شود و اتهام نمی‌زند و ولی مطلق نیز این گونه است.

این صفات کلی است و کلی مانع وقوع شراکت نمی‌شود؛ چرا که بر جمع زیاد که در حقائق متفاوت هستند، گفته می‌شود. پس خداوند سبحان حکم عادلانه اش و عدالت و بی‌نیازی اش از ظلم متعلق به ذاتش است. بدون آن که آن را از چیزی گرفته باشد و ولی عدالت و حکم و عصمتش، خصوصیتی از طرف خداوند است و تأییدی برای اوست. به وسیله‌ی آن نیروهای الهی و صفات ربانی. این سخن اشاره به آن است: «مگر آن که آنها بندگان و مخلوقات تو هستند».

چرا که این استثناء فرق بین پروردگار و بنده است. چرا که پروردگار معبود و سبحان علمش و قدرتش و قدیم بودنش و بی‌نیازی اش از مخلوقاتش از اله دیگری گرفته نشده است؛ بلکه صفات ذات او است. چرا که واجب الوجود واجب بودن

۱. بحار؛ ۹۵ ظ ۳۹۳. انسان کامل؛ ص ۱۲۸.

۲. اقبال الاعمال؛ ج ۳، ص ۲۱۴.

وجودش اقتضای صفات الوهیت دارد و امام ولی قدرتش و علمش و حکمش و تصرفش در عالم از طرف خداوند است که او را انتخاب کرده و مقدم کرده و پسندیده و به او حکومت داده است. او هرگز ولی جاهل انتخاب نمی‌کند و با این ولایت عامه برای او تقدم و علم و حق تصرف و حکومت و عصمت از خطا و ظلم واجب می‌شود.

اما تقدم برای این که ولی حجت خداوند است و حجت واجب است، که قبل از مخلوقات و در کنار مخلوقات و بعد از مخلوقات وجود داشته باشد و اما علم برای این که ولی همان عالم دارای احاطه به عالم است، پس چیزی بر او پنهان نیست. غایب باشد یا حاضر. چرا که اگر چیزی از او غایب باشد، جاهل شده است؛ در حالی که او عالم است. این برهان خلف است.

دلیلش روایت مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام است که فرمود:

«یا مفضل، إن العالم منّا يعلم حتى تقلّب جناح الطير في الهواء، و من أنكر من ذلك شيئاً فقد كفر بالله من فوق عرشه، و أوجب لأوليائه الجهل؛ و هم حلماء علماء أبرار أتقياء، اى مفضل! یک فرد عالم از ما حتی به بال زدن پرندگان در هوا علم دارد و کسی که چیزی از این را انکار کند، به خداوند از بالای عرش او کفر ورزیده است و برای اولیاء خداوند جهل قائل شده است. در حالی که آن‌ها حلیم و عالم و نیکوکار و با تقوا هستند.»

به این خاطر است جایز نیست ولی از چیزی سؤال کند و علم آن را نداشته باشد و جایز نیست از چیزی سؤال کند و آن را نداند و قرآن به آن شهادت می‌دهد: ﴿وَقُلْ

اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ<sup>۱</sup>

و منظور از آن ولی است و لفظ عام در این جا تخصیص زنده‌ی اولیاء است و در این عطف فاصله و جدایی وجود ندارد و هر چه که در عالمی که خداوند آن را ظاهر کرده است، جریان دارد اعم از عالم غیب و و شهادت قرآن خبر داده است، که خداوند و رسول او و ولی او آن را می‌بینند و چه کسی صادق تر از خداوند است؟ این سخن به آن اشاره است: «تو می‌شنوی آن چه من می‌شنوم و می‌بینی آن چه من می‌بینم»<sup>۲</sup> پس سخن: «می‌شنوی آن چه من می‌شنوم» در همه‌ی اوصیاء جاری است و این سخن: «و می‌بینی آن چه را من می‌بینم» این مقام، مخصوص علی علیه السلام است و این آیه اشاره به آن است: «هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ»<sup>۳</sup> و کتاب علی است و آن جمله است این آیه: «وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ» و کتاب ناطق همان ولی است و این آیه اشاره به آن است: «وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا»<sup>۴</sup>

و این به آن دلیل است که بین خداوند و بین رسولش رازی وجود ندارد و چرا وجود داشته باشد در حالی که او در مقام اعلی و مکان ادنی قرار گرفته است؟ بین او و بین رسول خداوند و ولی خداوند رازی وجود ندارد و این یک رمز است. توضیحش این است، که بین آن‌ها و بین خداوند واسطه‌ای از مخلوقات وجود ندارد و کسی از این‌ها در اول سبقت نداشته، و کسی از این‌ها به حضرت حق نزدیک تر

۱. توبه؛ آیه‌ی ۱۰۵.

۲. حدیث آن گذشت.

۳. جاثیه؛ آیه‌ی ۲۹.

۴. یونس؛ آیه‌ی ۶۱.

نیست. چرا که آن‌ها مخلوق اول و عالم اعلی هستند و همه چیز در زیر مقام آن‌ها قرار دارد. چرا که اعلی ضرورتاً بر ادنی احاطه دارد و ولی به آن علم دارد. پس هر چه که خداوند از غیب ظهور داده است و قلم او آن را در لوح محفوظ نگه داشته است. پیامبر و ولی آن را می‌دانند و این سخن اشاره به آن است: «إِنَّ اللَّهَ أَطْلَعَنِي عَلَى مَا شَاءَ مِنْ غَيْبِهِ وَحَيًّا وَتَنْزِيلًا وَأَطْلَعَكَ عَلَيْهِ إِلَهَامًا، وَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مِنْ نُورِ قَلْبِكَ مَلَكًا فَوَكَّلَهُ بِاللُّوحِ الْمَحْفُوظِ، فَلَا يَخْطُ هُنَاكَ غَيْبٌ إِلَّا وَ أَنْتَ تَشْهَدُ؛

خداوند آن چه از غیب می‌خواست، به صورت وحی و تنزیل و به صورت الهام به تو اطلاع داده است. خداوند از نور قلب تو، فرشته‌ای آفریده است، که او مسؤول لوح محفوظ است پس هر چه از غیب در آن جا نگاشته شود تو بر آن شاهد هستی.<sup>۱</sup> بنابراین پیامبر و ولی از علم غیب مطلع هستند. اما پیامبر ﷺ به آن نطق نمی‌کند، مگر با دستور. چرا که او رسول است<sup>۲</sup> و این آیه اشاره به آن است:

﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ﴾<sup>۳</sup> و اما ولی در سخن گفتن از

۱. در بحار؛ ج ۲۶، ص ۴؛ ح ۱ است: «من صاحب لوح محفوظ هستم، که خداوند علم آن را به من الهام کرده است.»

۲. این به خاطر نزدیک بودن مردم در زمان پیامبر به زمان جاهلیت است و حضرت برای تثبیت اسلام و ارکان آن تلاش می‌کرده است.

۳. ظاهر آیه نسبت دادن عجله به پیامبر است، در حالی که این با عظمت او منافات دارد و توضیح آن این است که:

مردم در جاهلیت بسیار شدید قرار دارند و نمی‌توانند نسبت دادن علم را به پیامبر ﷺ بدون واسطه شدن وحی بین او و خداوند قبول کنند. حال یا به خاطر این که پیامبران معمولاً مورد وحی قرار

می گرفتند. یا این که دوران آن ها به جاهلیت نزدیک بوده است و معرفتی از حقیقت پیامبر اعظم ﷺ نداشته اند. حتی آن ها پیامبر را از پشت دیوار و با نام صدا می زدند.

در حالی که پیامبر ﷺ برایشان مسأله‌ی وحی را بیان کرده بود، او را تکذیب می کردند و می گفتند: «این از پیش خود اوست و یا از پیش سلمان فارسی است.»

پس اگر وحی و جبرئیل را برایشان توضیح نمی داد چگونه می بودند؟

اشاره به آن است که پیامبر ﷺ وقتی وحی برایش نازل می شد، می گفت:

«جبرئیل آمد و جبرئیل رفت و جبرئیل از طرف خداوند متعال به من خبر داد.» و امثال این تعابیر برای این که تأکید کند خدایی و دینی و اسلامی و رسالتی از طرف آسمان وجود دارد.

از این رو می فهمیم که آیات و روایاتی که می گویند پیامبر ﷺ جواب نمی داد تا این که وحی نازل شود؛ در حالی که جواب را می دانست اما می خواهد، در افکار شما تفکر وحی آسمانی را جا بیندازد.

خداوند متعال می فرماید: «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ». طه؛ آیه‌ی ۱۱۴.

پیامبر ﷺ قبل از این که وحی از طرف آسمان بر او تمام شود آمادگی داشته است، قرآن را برای مردم بخواند. بلکه علم او به قرآن از زمان عالم انوار تقدم داشته است.

نسبت دادن عجله به پیامبر ﷺ منظورش این نبوده است که اکنون زمان مناسب نیست. بلکه برای این که بگوید پیامبر ﷺ قرآن را و آیات آن را می داند، قبل از آن که جبرئیل آن را نازل کند و در نتیجه این آیه دلیلی بر مطلبی است که ذکر می کنیم و قبلاً نیز ذکر کردیم که جبرئیل حضرت را به قرآن تذکر می داده است و تذکری بوده است که با فراموشی قابل جمع نبوده است.

اگر گفته شود: «احتمال دارد پیامبر ﷺ در قرآن عجله می کرده است و آیه‌ی اول و یا آغاز آن را می خوانده است، قبل از آن که جبرئیل آن را تکمیل کند و قبل از آن که سوره را تکمیل کند.»

جواب این است که، پیامبر ﷺ این کار را یا با توجه به بقیه‌ی آیاتی که جبرئیل آن را تکمیل می کرده است، انجام می داده است. یا با عدم توجه به آن بوده است.

در حالت اول معنایی برای نهی از عجله وجود ندارد.

و در حالت دوم پیامبر مقداری از وحی را از دست می‌دهد و برخی آیات را ضایع می‌کند و کسی به این نظریه معتقد نیست، مگر افراد سفیه.

شیخ طبرسی درباره‌ی این آیه می‌گوید: «زبان خود را به گردش در نیاور تا در قرائت آن عجله کنی. بلکه آیات را بر مردم تکرار کن تا در قلب هایشان مستقر شود. چرا که آن‌ها از مفاهیم آیات غافل هستند و دوستی دنیا آن‌ها را به بیهوده‌گری واداشته است و نیازمند تذکر و توضیح بیشتری هستند.» مجمع البیان؛ ج ۱۰، ص ۶۰۳. قیامت؛ آیه‌ی ۱۶.

سید مفسران می‌گوید: «معنای آیه به این شکل تأویل می‌شود که تو در قرائت آیاتی که هنوز نازل نشده است، عجله می‌کنی، چرا که تو علم کلی به آن داری، اما به آن اکتفا نکن و از خداوند علم جدیدی مطالبه کن با صبر کردن و گوش دادن به بقیه‌ی وحی و این آیه از مواردی است که برخی روایات را تأیید می‌کند که می‌گویند قرآن یک بار نزول کامل داشته است به غیر از نزول تدریجی آن بر پیامبر ﷺ اگر حضرت قبل از نزول تدریجی به آیات علم نداشت، عجله در قرائت چیزی که هنوز بر او نازل نشده است، معنی نمی‌داشت. تفسیر المیزان؛ ج ۱۴، ص ۲۱۵. طه؛ آیه‌ی ۱۱۴.

سید طباطبائی، نسبت دادن عجله به پیامبر ﷺ قبل از پایان یافتن سخن جبرئیل را ابطال می‌کند.

تفسیر المیزان؛ ج ۲۰، ص ۱۱۰. قیامت؛ آیه‌ی ۱۶.

می‌گوییم: «من معنای آیه را می‌دانم و آن این که؛ پیامبر ﷺ قرآن را برای مردم قرائت می‌کرده است و یا این که برخی احکام و معانی آن را یک مرتبه برای مردم ابلاغ می‌کرده است و این قبل از نزول وحی بر او بوده است، قبل از این که وقت آن فرا برسد، پس خطاب الهی آمد تا بگوید: «در ابلاغ قرآن عجله نکن و آیات را برای مردم ابلاغ کن. حتی قبل از نزول جبرئیل و با تأنی به آن‌ها ابلاغ کن تا آن را بفهمند و به آن علم پیدا کنند و تو باید آن را چند مرتبه برای مردم بخوانی و دلیلی برای عجله و اکتفا کردن به یک مرتبه وجود ندارد؛ چرا که قلب آن‌ها هنوز نرم نشده است و خداوند را شکر کن و «قل رب زدنی علما» به خاطر این که علم قرآن را قبل از نزول جبرئیل می‌دانی.

به این شکل نسبت دادن عجله به پیامبر ﷺ را نفی می‌کنیم.

روایت ابن عباس در ضمن حدیثی طولانی از پیامبر ﷺ اشاره به این مطلب است که فرمود:

«ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین أو أدنی» قال: وسألنی ربی فلم أستطع أن أجیبه فوضع یدیه بین کتفی بلا تکلیف و لا تحدید، فوجدت بردها بین یدیی فأورثنی علم الأولین والآخرین و علمنی علوماً شتی، فعلم أخذ علی کتمانہ إذ علم أنه لا یقدر علی حملہ أحد غیری، و علم خیرنی فیہ، و علمنی القرآن فکان جبریل علیہ السلام یدکرنی بہ، و علم أمرنی بتبلیغہ إلی العام والخاص من أمتی.

و لقد عاجلت جبریل علیہ السلام فی آیه نزل بها علی، فعایتنی ربی و أنزل علی: ﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ﴾ ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین أو أدنی؛ و پروردگارم از من سؤال کرد و من نتوانستم بہ او جواب بدهم پس دستش را بر بین دو کتف من گذاشت بدون این کہ کیفیت و تعریفی از دست او ارائه داده باشم و من خنکی آن را بین دو سینه ام احساس کردم پس علم اولین و آخرین را بہ من ارث رساند و علوم گوناگون را من آموخت و در مورد یک علم از من تعهد گرفت کہ آن را کتمان کنم، چرا کہ کسی جز من تحمل آن را ندارد و در یک علم دیگر مرا مخیر کرد و نیز علم قرآن را بہ من داد و جبرئیل آن علم را بہ من متذکر می شد و علم دیگری را دستور داد کہ آن را بہ عموم و خصوص امت ابلاغ کنم.

من در یک آیه قبل از آنکہ جبرئیل آن را نازل کند عجلہ کردم و پروردگارم مرا عتاب کرد و این آیه را نازل کرد ﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ المواهب اللدنیہ؛ ج ۲، ص ۳۸۱ و ۳۸۲. بحث اسراء و معراج، یک چهارم آخر آن، لوامع أنوار الکوکب الدری؛ ج ۱، ص ۱۱۸ با مقداری تفاوت.

در حدیث شریف است: «فی قاب قوسین علّمنی الله القرآن و علّمنی الله علم الأولین، خداوند در قاب قوسین قرآن را بہ من تعلیم داد و خداوند علم اولین را بہ من تعلیم داد.» لوامع أنوار الکوکب الدری؛ ج ۱، ص ۱۱۷-۱۱۸.

این همان هدف از تاکید بر جبرئیل است و دیدیم چگونه پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم با وجود تصریح قرآن کہ «وحی یوحی» می بینیم چگونه عمر و پیروانش پیامبر را در روز وفات تکذیب می کنند و گفتند: «این مرد ہذیان می گوید.»

پس اگر این تاکید بر وحی و جبرئیل نبود چگونه می بود؟

غیب آزاد است و این حدیث شهادت می‌دهد که ولی عالم به همه‌ی عالم است. چرا که عالم اولین موجود و بالاترین آن‌ها است و در آن علم سایر اشیاء و مبدأ و سرانجام آن‌ها نیز موجود است و وقتی او بر لوح گماشته شده باشد و به محتوای لوح عالم باشد و ولایت لوح را در اختیار داشته باشد، او ضرورتاً عالم به زیر لوح است و عالم به تمام آن چه در در زیر لوح است. پس او عالم به سایر علوم است و به سایر علوم راهنمایی می‌کند. دلیل آن سخن حق آن‌ها است: «ما منّا إمام إلّا و هو عالم بأهل زمانه، امامی از ما نیست مگر آنکه به اهل زمان خود عالم است.»<sup>۱</sup>

پس علم در آن‌ها و از آن‌ها و به دست آن‌ها است و قرآن نزد آن‌ها و به سوی آن‌ها است و دین خداوند که آن را برای پیامبرانش و رسولانش و ملائکه‌اش پسندیده است، از آن‌ها و به دست آن‌هاست و این آیه شهادت به نفع آن‌ها است:

﴿وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾؛ و کتاب مبین آن‌ها هستند و نزد آن‌ها است و از آن‌ها است و به دست آن‌ها است.<sup>۲</sup>

این سخنان را تأیید می‌کند. سخن حضرت ﷺ:

«أول ما خلق الله اللوح، ثم خلق القلم، ثم أشار إلى نهر في الجنة أن اجمد فجمد و صار مداداً، ثم قال له: اكتب. فقال: ربّي و ما أكتب؟ فقال: ما كان، و ما هو كائن إلى يوم القيامة؛

اولین چیزی که خداوند آفرید لوح بود و بعد قلم را آفرید و بعد به نهری در

۱. بحار الانوار؛ ج ۴۸، ص ۱۱۰؛ ح ۱۵. با مقداری تفاوت.

۲. یونس؛ آیه ۶۱.



بهشت اشاره کرد، که منجمد بشو و آن منجمد شد و تبدیل به جوهر شد و بعد به آن گفت: «بنویس.» گفت: «ای پروردگارم چه بنویسم؟» فرمود: «آن چه تاکنون بوده است و آن چه تا روز قیامت خواهد بود.»<sup>۱</sup>

در آن، بداء را، شرط کرد که همان منسوخ شدن است «یمحوا الله ما یشاء و یشیت و عندهام الکتاب»

و علم موجود در لوح به پیامبر ﷺ رسید و بعد به اوصیاء تا آخر روزگار رسیده است و این به خاطر این است که آن چه در لوح است، اگر مخلوقات از آن بی نیاز باشند چه فایده‌ای در نگاشته شدن آن است؟ و اگر نیازمند آن باشند در حالی که از آن‌ها پنهان نگه داشته می‌شود. در این صورت حکمت اقتضا می‌کند که فایده‌ها از آن‌ها منع نشود و اگر غیر پنهان باشد، آیا آن را عده‌ای خواص می‌دانند و یا خواص و عام با هم می‌دانند؟

اگر فقط خواص آن را بدانند این خواص افراد خاص نزد خداوند و نیز آل محمد ﷺ هستند و اگر عام آن را بدانند که در این صورت اکنون کسی از عام از آن اطلاع ندارد. پس خواص به دانستن آن اولی هستند. ابن ابی الحدید به این معنا اشاره می‌کند:

علام اسرار الغیوب و من له	خُلِقَ الزمان و دارت الأفلاک
الجوهر النبوی لا أعماله	ملق و لا توحیده إشراک

او عالم به اسرار غیب است و کسی است که زمان برای او آفریده شده است و افلاک برای او می‌چرخد. عنصر نبوی رفتارش تملق نیست و توحید او شرک نیست.

## فصل

و حضرت در خطبه‌ی تطنجیه به این معنا اشاره کرده است: «و لقد علمت ما فوق الفردوس الأعلى و ما تحت الأرض السابعة السفلى، و ما بينهما و ما تحت الثرى، كل ذلك علم إحاطة لا علم إخبار، و لو شئتم لأخبرتكم بآبائكم أين كانوا، و أين صاروا اليوم؛ من از آن چه در فردوس اعلا و آن چه در زیر زمین هفتم پائینی و آن چه بین زمین هفتم و فردوس اعلا است و آن چه در زیر خاک است؛ اطلاع دارم و همه‌ی این‌ها علم احاطه است و نه علم خبر دادن و اگر بخواهید می‌توانم به شما بگویم، پدران شما چه کسانی بودند و در کجا زندگی می‌کردند و امروز در چه وضعیتی هستند.»<sup>۱</sup>

## فصل

### علم امام به آن چه تا امروز بوده است

### و آن چه در آینده خواهد بود

توضیح این مطلب این است که خداوند سبحان وقتی اراده کرد این عالم را بیافریند، لوح و قلم را آفرید و در آن غیب را که مربوط به این عالم و مسائل آن است در آن نوشت و این سخن به ما رسیده است: «جف القلم بما هو کائن؛ نگارش قلم پایان یافت در نوشتن آن چه در آینده اتفاق خواهد افتاد.»<sup>۱</sup> و این سخن: «فرغ الله من حساب خلقه؛ خداوند از خسابرسی مخلوقاتش فارغ شد.» بعد برای مخلوقات افراد هدایت کننده و صاحب ولایت مبعوث کرد و به هر پیامبر و رسولی آن چه را اهل زمانش به آن نیاز دارند، اعم از عقاید و شریعت به آنها وحی کرد. آن چه را قضاء و تقدیر کرده بود و مربوط به معرفت و عبادت خداوند بود، تا این که وجود را به محمد ﷺ پایان داد، همان طور که با او وجود را آغاز کرده بود و آغاز کننده‌ی پایان بخش واجب است که از آن چه در گذشته بوده است و در آینده خواهد بود، مطلع باشد. چرا که آغاز و پایان با اوست. چرا که واحد عدد اول و عدد آخر است پس واجب است علم آن چه در گذشته بوده و آن چه در آینده خواهد

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۸، ص ۴۸؛ ح ۱۴.

بود را بداند، از مطالبی که در لوح نوشته شده است و گرنه مستلزم بیهوده گری و یا ظلم است.»

پس تمام آن چه به پیامبران رسیده است و آن چه بر آنها مخفی است از آن چه در لوح نوشته شده است و آن چه قلم آن را نوشته است، همگی به سید اولین و آخرین رسیده است و همه‌ی آن چه به او رسیده است از طریق وحی و یا الهام و یا مشاهده در مقام اعلی و با خطاب ربانی و بدون واسطه همگی به وصی معتقد به دین او یعنی امیر المؤمنین علیه السلام رسیده است و بعد به عترت نیگوکار و جانشینان پاک او رسیده است و قرآن با این سخن آن را تاکید کرده است ﴿وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾<sup>۱</sup> و سخن حق حضرت به آن اشاره دارد: «أُعْطِيتَ أَلْفَ مِفْتَاحٍ مِنَ الْعِلْمِ يَفْتَحُ كُلَّ مِفْتَاحٍ أَلْفَ بَابٍ، يَفْضِي كُلُّ بَابٍ إِلَى أَلْفِ عَهْدٍ، وَ صَارَ ذَلِكَ فِي الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِي إِلَى آخِرِ الدَّهْرِ، مِنْ هَذَا كَلِيدِ عِلْمٍ دُرِّيَافَتِ كَرْدَمُ كِه هَر كَلِيدِ هَذَا بَابِ عِلْمٍ رَا بَاز مِی كَنْد و هَر بَابِ هَذَا عَهْدِ رَا اِفَاضَه مِی كَنْد و اِین عِلْمِ بَه اَوْصِیَاءِ بَعْدِ اَز مَن تَا آخِرِ رُوزگار مَتَقَلَّ شَدَه اِسْت.»<sup>۲</sup>

پس هر کس بعد از این شاهد حق، علم غیب را برای امام انکار کند و بعد از واضح شدن برهان روشن با آن مخالفت کند، در واقع قرآن را تکذیب کرده است و به خدای رحمن کافر شده است و جهنم برای او کافی است.

۱. نمل؛ آیه‌ی ۷۵.

۲. بحارالانوار؛ ج ۲۷، ص ۱۶۰؛ ح ۹؛ این حدیث طولانی است.

## فصل

این ادعا را این آیه تأیید می‌کند ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ و این آیه ﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾<sup>۱</sup> می‌گوید: «در این شب خداوند آن چه از حق و باطل در آن سال رخ می‌دهد را تقدیر می‌کند و او در این شب دارای بداء و مشیئت است.» یعنی، حق منسوخ کردن دارد و آن چه را بخواهد جلو می‌اندازد و آن چه را بخواهد به تأخیر می‌اندازد. در موضوعات رزق و مدت عمر و حوادث، و بعد آن‌ها را به روح الامین وحی می‌کند و او آن را برای رسول نازل می‌کند و بعد رسول به امیر المؤمنین و بعد به اوصیاء توجه می‌کند، تا این که در نهایت به صاحب امر و زمان می‌رسد و او نیز در دارا بودن حق بداء و مشیئت شریک است.

چرا که حکم او حکم خداوند است و مقام او مقام خداوند. پس او مالک و مملوک است؛ چرا که او سید مخلوقات است و بنده‌ی خدای حق است و شب قدر همیشه وجود دارد و حجت نیز همیشه وجود دارد و امور شب قدر در هر سال به او منتهی می‌شود. چرا که تا وقتی که دنیا برقرار است شب قدر نیز برقرار است و متوقف نمی‌شود و مشیئت و حکم الهی متوقف نمی‌شود و ولی نیز باقی است و از بین نمی‌رود و رسیدن غیب به او نیز باقی است و متوقف نمی‌شود و صداقت قرآن از بین نمی‌رود و حکم خدای رحمن نیز باقی است و این مقام ولی مطلق است.

از محمد بن سنان از مفضل از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

«یا مفضل من زعم أن الإمام من آل محمد يغرب عنه شيء من الأمر المختوم یعنی

مِمَّا كَتَبَ الْعِلْمَ عَلَى اللُّوحِ، فَقَدْ كَفَرَ بِمَا نَزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَ إِنَّا لَنَشْهَدُ أَعْمَالَكُمْ وَ لَا يَخْفَى عَلَيْنَا شَيْءٌ مِنْ أَمْرِكُمْ، وَ إِن أَعْمَالَكُمْ لَتَعْرُضُ عَلَيْنَا؛

ای مفضل هر کس گمان کند که امام آل محمد علیه السلام مطلبی از امور ثبت شده یعنی از علوم که در لوح نوشته شده است را نمی داند به دینی که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است کافر شده است و ما اعمال شما را مشاهده می کنیم و چیزی از امور شما بر ما پنهان نیست و اعمال شما بر ما عرضه می شود.<sup>۱</sup>

وقتی روح وجود داشته باشد و بدن ریاضت بکشد، نورهای آن دو ظهور می کند و اسرار آن آشکار می شود و عالم غیب را درک می کند و این را فقط اهل جهالت انکار می کند. پس تو چرا احاطه ی روح همه ی روح ها به عالم غیب را انکار می کنی؟ اگر گفته شود: «علی غیب می داند و اگر فضیلت به علم و پیش گامی باشد و در بین بندگان کسی باشد که از آل محمد علیهم السلام در علم داشتن به اعمال بندگان پیش گام باشد، در این صورت او افضل از آل محمد علیهم السلام خواهد بود.»

۱. امالی مفید؛ ص ۱۹۶. مجلس؛ ص ۲۳. تفسیر قمی؛ ج ۱، ص ۲۷۷.

## فصل

### عرضه شدن اعمال بر آل محمد علیهم السلام ۱

برخی شیعیان مؤمن اعتقاد دارند، که اعمال بر پیامبر و ولی عرضه می‌شود و برخی چنین اعتقادی ندارند و برخی معتقدند اعمال فقط بر ولی و نه پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه می‌شود و این خصوصیتی است که خداوند، ویش را به آن مخصوص کرده

۱. از امام رضا علیه السلام نقل است: که به کسی که از حضرت درخواست کرد برایش دعا کند فرمود: «مگر من دعا نمی‌کنم؟ به خداوند سوگند! اعمال شما در هر روز و شب بر من عرضه می‌شود.» اصول کافی؛ ج ۱، ص ۲۱۹؛ عرضه شدن اعمال بر پیامبر؛ ح ۴.

امام صادق علیه السلام فرمود: «تعرض الأعمال علی رسول الله صلی الله علیه و آله کل صباح، اعمال در هر صبح بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه می‌شود.»

و در روایتی فرمود: «اعملوا فیسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون» فرمود: «مؤمنون ائمه هستند.» اصول کافی؛ ج ۱، ص ۳۱۹؛ عرضه شدن اعمال بر پیامبر؛ ح ۱-۲.

بخاری در ادب مفرد از ابوذر نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «عرضت علی أعمال أمتی - حسننها و سیئها - فوجدت محاسن أعمالهم، اعمال امت من بر من عرضه شد - خوب و بد، و من از خوبی های اعمال آن ها مطلع شدم.» ادب مفرد؛ ص ۸۰؛ ح ۲۳۱؛ باب از بین بردن اذیت.

و حارث و بزار از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود: «حیاتی خیر لکم تحدثون و نحدث لکم و موتی خیر لکم تعرض علی أعمالکم؛ زنده بودن من برای شما خیر است شما سخن می‌گوئید و ما نیز برای شما سخن می‌گوئیم و مرگ من نیز برای شما خیر است؛ چرا که اعمال شما بر من عرضه می‌شود.» المطالب العالیه؛ ج ۴، ص ۲۲؛ ح ۳۸۵۳.

است و برخی معتقدند که ولی شاهد اعمال است و به آن علم دارد و این مقام تحقیقی است، نه تقلیدی. ما به افراد معتقد به این عقیده می‌گوئیم: «اعمال بر پیامبر و ولی عرضه می‌شود و بعد به نزد حضرت پروردگار والا بالا برده می‌شود و با وجود عرضه شدن اعمال، اگر امام از قبل به آن علم نداشته باشد و فقط بعد از عرضه شدن از آن مطلع شود، در این صورت فرق امام و مردم در چیست؟ بلکه در بین مردم کسانی هستند که از او به اعمال اتفاق افتاده آگاه‌تر است. پس معنای امامت چه می‌شود؟ که می‌گوئیم ریاست بر عامه است؟ این عام بودن کجاست؟

اگر امام قبل از عرضه شدن اعمال از آن مطلع باشد در این صورت عرضه شدن چیزی که به آن علم دارد، چه فایده‌ای دارد؟ همین طور در مورد بالا رفتن اعمال به نزد حضرت پروردگار، اگر پروردگار به اعمال علم نداشته باشد، مگر وقتی که به نزد او بالا برده شود در این صورت بنده از پروردگار اعلم خواهد بود؟

این محال است چرا که پروردگار سبحان عالم به اعمال بندگان است و به آن احاطه دارد و از آن محافظت می‌کند و بر آن تأثیر گذار است و چیزی در آسمان و زمین بر او پنهان نیست، در این صورت عرضه شدن چیزی که خدا و رسول او و ولی او اعلم به آن هستند چه فایده‌ای دارد؟

جواب این است: «فایده‌ی عرضه شدن اعمال بر خداوند این است که زیاد بودن یاران نشان دهنده‌ی عظمت سلطان است.»

اما فایده‌ی عرضه شدن اعمال بر ولی این است، که این حالت در مقام اطاعت و احترام گذاشتن است؛ چرا که هیچ امری از آسمان نازل نمی‌شود و از زمین به آسمان بالا نمی‌رود، مگر آن که بر ولی عرضه می‌شود، تا ملائکه بدانند که خداوند در امر خود حجتی دارد و او فرمانش اطاعت می‌شود و این که اهل آسمان‌ها و زمین در خدمت او و محبت او و اطاعت از او هستند و منزله است خدایی که اهل آسمان‌ها و



زمین را در ولایت محمد ﷺ و آل محمد علیهم السلام به خدمت گرفته است

شاهد این سخن روایت محمد بن سنان از امام صادق علیهما السلام است که فرمود: «إِنَّ لَنَا مَعَ كُلِّ وَلِيٍّ أُذُنٌ سَامِعَةٌ، وَ عَيْنٌ نَاطِرَةٌ، وَ لِسَانٌ نَاطِقٌ، مَا بِهِ هِمْرَاهُ هَرِّ يَكٍ مِنْ أَوْلِيَاءِ خُودٍ، يَكُ الْغُوشُ شَنُوَا وَ يَكُ الْچِشْمُ بَيْنَا وَ يَكُ زَبَانٌ نَاطِقٌ دَارِيْمٌ»<sup>۱</sup>

این سخن را آن چه ابن بابویه از امام صادق علیهما السلام نقل می کند تأیید می کند، که فرمود: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَمُوتُ إِلَّا وَ يَحْضُرُهُ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ فَإِذَا رَأَاهُمَا اسْتَبْشَرَ، هَيْجٌ مُؤْمِنِي نَمِي مِيرِدٍ، مَكْرَ أَنْ كِهْ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ هَنْكَامٌ مَرْكَشْ نَزْدَ اَوْ حَاضِرٍ مِي شُونَدِ وَ وَقْتِي اَوْ أَنْ دُو رَا بَبِيْنَدِ بَشَارَتِ دَرِيَاْفَتِ مِي كَنْدِ»<sup>۲</sup>

این نزد اهل تحقیق از اصول عقاید است، چرا که مؤمن وقتی بمیرد حق یقین را رؤیت می کند و به خداوند و حق یقین وصل می شود، چرا که آنها امر خداوند هستند، که هنگام وفات مؤمن و در وقت احتضار نزد او حاضر می شوند و بین شیطان و او حائل می شوند و او بر فطرت از دنیا می رود و وقتی بر فطرت از دنیا رفت وارد بهشت می شود.

جاهلی اعتراض کرد و گفت: «اگر آنها هنگام وفات مؤمن، نزد او حاضر می شوند، اگر در یک لحظه هزار مؤمن از دنیا بروند چگونه خواهد بود؟»

من به او گفتم: «واجب است به حضور آنها نزد تک تک این افراد اعتراف و اعتقاد داشته باشیم، برای این که وعدهی آنها به شیعیانشان و کمک کردن به آنها هنگام سختی ها و برطرف کردن مشکلاتشان و دور کردن شیطان از آنها و سفارش

۱. بحار؛ ج ۴۷، ص ۹۵؛ ح ۱۰۸؛ ج ۲۶، ص ۲۶۹. این حدیث طولانی است.

۲. به زودی تفصیل آن می آید.

کردن به فرشته مرگ برای آن‌ها صادق است و نباید به توهمات توجه کرد. برای این که عقل و فهم ما ضعیف و سخیف است و می‌گوید: چگونه ممکن است یک نفر در زمان واحد در مکان‌های متعدد حاضر شود؟<sup>۱</sup> وقتی شیطان سراغ تو می‌آید با این

۱. حضور آن‌ها در زمان واحد نزد بیش از یک میت و در بیش از یک مکان امری صحیح است: «جوز بن عربی رؤیة النبی محمد ﷺ بجسمه و روحه و بمثاله الآن.» الحاوی للفتاوی؛ ج ۲، ص ۴۵۰. تاج الدین سبکی به کسی که درباره‌ی رؤیت قطب در بیش از یک مکان سؤال کرده بود گفت: «این مرد بزرگ (قطب) همه‌ی هستی را بر کرده است و برخی این بیت را سروده اند: مانند خورشید در آسمان و نور او که در مشرق و مغرب همه‌ی کشورها را در بر می‌گیرد الحاوی للفتاوی؛ ج ۲، ص ۴۵۴.

سیوطی به ممکن بودن رؤیت پیامبران در بیداری تصریح کرده است. الرسائل العشر؛ ص ۱۸. شرح شمائل محمدیه؛ ج ۲، ص ۲۴۶. در ذخائر محمدیه می‌گوید: «خواب دیدن پیامبر ﷺ برای همه‌ی اهل زمین در یک شب امری ممکن است.» الذخائر المحمدیه؛ ص ۱۴۶.

شیخ بدر الدین زرکشی در جواب سؤالی که همزمان از کشورهای دور از او شد با این که رؤیت پیامبر ﷺ حق است گفت: «پیامبر ﷺ چراغ و نور خورشید در این عالم است و مثال نور او در همه‌ی عوالم همین گونه است و همانطور که خورشید را همه‌ی افراد مشرق و مغرب در یک زمان واحد و در حالت‌های مختلف می‌بینند پیامبر ﷺ نیز همین گونه است.» شاعری چه خوب گفته است:

مانند ماه کامل است که از هر جا به آن نگاه کنی نوری نافذ را به چشمان تو می‌رساند

المواهب اللدنیه؛ ج ۲، ص ۲۹۷. خصوصیت‌های پیامبر ﷺ.

علاوه بر این‌ها حدیث متواتر است: «من رآنی فقد رآنی فإن الشیطان لا يتمثل مکانی - لا يستطيع أن يتمثل بی - لا يتكون فی صورتی - لا يتشبه بی؛ هر کس مرا ببیند خود مرا دیده است و شیطان

نمی تواند به جای من ظاهر شود، نمی تواند خودش را مثل من کند، در چهره‌ی من نمایان نمی شود، نمی تواند به من شبیه شود.»

المواهب اللدنیه؛ ج ۲، ص ۲۹۳ تا ۳۰۱. ذکر خصائصه و ذکر جمله من المصادر.

در عبارت دیگری این گونه است: «من رأنی فی منامه فقد رأنی فإن الشیطان لا يتمثل فی صورتی و لا فی صورة أحد من أوصیائی، هر کس مرا در خواب ببیند در بیداری نیز خواهد دید.» المعجم الکبیر؛ ج ۱۹، ص ۲۹۷؛ ح ۶۶۰.

علما در معنای آن می‌گویند: «این رؤیت حتماً در همین دنیا اتفاق خواهد افتاد. هر چند هنگام مرگ باشد برای کسانی که توفیق آن را پیدا کنند. الذخائر المحمدیه؛ ص ۱۴۷.

واضح است که رؤیت پیامبر ﷺ برای بیش از یک نفر در یک زمان اتفاق افتاده است.

امام رضا علیه السلام از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هر کس مرا در خواب ببیند خود مرا دیده است. چرا که شیطان نمی تواند در چهره‌ی من ظاهر شود و نیز در چهره‌ی اوصیاء من هم نمی تواند ظاهر شود.» کشف الغمة؛ ج ۳، ص ۱۲۰. فضائل الرضا انوار النعمانیه؛ ج ۴، ص ۵۴.

قاضی ابوبکر بن عربی می‌گوید:

«رؤیت پیامبر ﷺ در شمایل معروف او ادراک یک حقیقت است و رؤیت او بر غیر شمایل او ادراک مثال اوست. چرا که صحیح این است که پیامبران در قبر دچار تغییر نمی شوند و ادراک ذات کریم ادراک حقیقت است و ادواک صفات ادراک مثال است. المواهب اللدنیه؛ ج ۲، ص ۲۹۴. خصائص النبی ﷺ ارشاد الساری؛ ج ۱۴، ص ۵۰۲. کتاب التعبير باب من رأى النبی فی المنام.

قسطلانی می‌گوید: «اگر بگوئید: «پیامبر ﷺ بسیار بر غیر چهره‌ی شناخته شده اش رؤیت می‌شود و دو نفر در یک حالت واحد در دو مکان او را می‌بینند؛ در حالی که جسم یکی است و فقط در یک مکان می‌تواند باشد؟»

من جواب می‌دهم: «که حضرت در صفاتش ظاهر شده است و نه در ذاتش پس ذات حضرت قابل رؤیت است و صفاتش نامرئی و تخیلی است. پس ادراک او مشروط به دیدن چشم و نزدیکی مسافت نیست. پس کسی که قابل رؤیت است در زیر زمین مدفون نیست و بر روی زمین هم نیست. بلکه

آیه جوابش را بده ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا﴾<sup>۱</sup>

شرطش فقط این است که او موجود باشد.» ارشاد الساری؛ ج ۱۴، ۵۰۳. کتاب التعبير باب من رأى النبی فی المنام.

از احوال و زندگانی بسیاری از علما می توان فهمید که امکان رؤیت پیامبر و اهل بیت او وجود دارد؛ که در جای خود ذکر شده است. المواهب اللدنیه؛ ج ۲، ص ۲۹۷، ۳۰۱. ینابیع الموده؛ ج ۲، ص ۵۵۱، ۵۵۴. کشف الغمه؛ ج ۱، ص ۲۳۹، ۳۸۳. الزام الناصب؛ ص ۳۴۰ تا ۴۲۷. دلائل الامامه؛ ص ۲۷۳ تا ۲۸۸ و ص ۲۹۴ تا ۳۲۰؛ معاجز المهدی و من رآه، إعلام الوری؛ ص ۳۹۶، ۴۲۵؛ ارشاد الساری؛ ج ۱۴، ص ۵۰۲، ۵۰۴. کتاب التعبير باب من رأى النبی فی المنام.

شیخ مرسی می گوید: «اگر پیامبر صلی الله علیه و آله یک لحظه از جلوی چشم من محجوب شود من خودم را از مسلمانان نمی دانم.» المواهب اللدنیه؛ ج ۲، ص ۳۰۰. خصائص النبی.

به این شکل روشن می شود که رؤیت ال محمد الآن و در هر مکانی ممکن است و قبلاً گفتیم که آن ها زنده هستند و نزد پروردگارشان روزی می خورند با همان جسم و جسد و روح.

این دلالت بر این دارد که امام نزد هر انسانی حاضر است و هیچ شخصی بر او پنهان نیست لذا از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود:

«إن للشمس وجهین وجه یلی أهل السماء و وجه یلی أهل الأرض، فالإمام مع الخلق کلهم لا یغیب عنهم و لا یحجبون عنه، خورشید دارای دو وجه است یک وجه او به سوی اهل آسمان است و یک وجه او به سوی اهل زمین و امام در کنار همه ی مخلوقات است و از جمع آن ها غایب نیست و آن ها از چشم او پنهان نیستند.» بحار الانوار؛ ج ۲۷، ص ۹؛ ح ۲۱. مشارق انوار الیقین؛ ص ۱۳۹.

امام صادق علیه السلام فرمود: «الحجة قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق، حجت قبل از مخلوقات و در کنار مخلوقات و بعد از مخلوقات موجود است.» کمال الدین؛ ج ۱، ص ۲۲۱؛ باب ۲۲؛ ح ۵. انسان کامل؛ ص ۸۷.

۱. کشف؛ آیه ی ۴۵.

## فصل

### امام در کنار مخلوقات است و از جمع آنها غایب نیست

وقتی ائمه از حال پیروان خود مطلع باشند، بدون شک از حال دشمنان خود نیز مطلع خواهند بود به خاطر دلالت داشتن بالاتر بر پائین تر، چرا که کسی که ولی بر همه چیز است واجب است به همه چیز علم داشته باشد و گرنه فقط مراقب بعضی‌ها می‌بود. در حالی که هدف ریاست او بر عموم است. پس واجب این است، که علم و احاطه‌ی او عام باشد و گرنه رئیس مطلق نمی‌باشد در حالی که رئیس مطلق است و این برهان خلف است.

از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اثْنَى عَشَرَ أَلْفَ عَالَمٍ، كُلُّ عَالَمٍ أَكْبَرُ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ و أنا الحجة عليهم، خداوند دوازده هزار جهان دارد، که هر جهان بزرگ تر از آسمان‌ها و زمین است و من حجت بر آنها هستم.»<sup>۱</sup> کسی نمی‌تواند حجت بر قومی باشد، مگر آن که به آنها علم داشته باشد و شاهد آنها باشد و گرنه حجت نیست در حالی که او حجت است؛ پس عالم او به مردمان خود است؛ چرا که او چشم بینای خداوند در بین بندگان است و چشم خداوند بر سایر بندگان نیز مطلع است. پس او در جهان مانند خورشید است؛ چرا

۱. حدیث آن گذشت.

که او نور حق در بین مخلوقات است و شعاع او بر سایر جهان نیز سایه می‌افکند و او حجاب خداوند در عالم چهره‌ها است و این سخن پیامبر ﷺ اشاره به آن است: «علی لا یحجبه عن الله حجاب؛ هیچ حجابی نمی‌تواند بین خداوند و علی حائل شود.»<sup>۱</sup>

و او خودش حجاب و راز است پس امام یک نور الهی و راز ربانی است و تعلق او به این جسد یک حالت عارضی است دلیل آن این آیه است «و اشرق الارض بنور ربها؛ و نور رب، همان امام است، که با نور او تاریکی‌ها روشن می‌شود و سایر عالم نورانی می‌شود.»

این تفسیر را روایتی که از پیامبر ﷺ وارد شده است تأیید می‌کند حضرت فرمود:

«إِنَّ لِلشَّمْسِ وَجْهَيْنِ، وَجْهَ يَلِي أَهْلَ السَّمَاءِ، وَ وَجْهَ يَلِي أَهْلَ الْأَرْضِ؛ خورشید دارای دو وجه است. یک وجه آن به سوی اهل آسمان و یک وجه آن به سوی اهل زمین است.»<sup>۲</sup> پس امام در کنار همه‌ی مخلوقات است و از جمع آنها غایب نیست و آنها نیز از او پنهان نیستند بلکه آنها از دیدن او محجوب هستند و او محجوب نیست چرا که دنیا نزد امام مانند یک سکه‌ی پول در دست انسان است، که آن را به راحتی زیر و رو می‌کند.»

از ائمه علیهم‌السلام نقل است: «إِنَّ اللَّهَ يُعْطِي وَلِيَّهِ عَمُوداً مِنْ نُورٍ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ يَرَى فِيهِ سَائِرَ أَعْمَالِ الْعِبَادِ؛ خداوند به ولی خود، ستونی از نور که بین او و ولی برقرار است، عطا

۱. بحار الانوار؛ ج ۴۰، ص ۹۶؛ ح ۱۱۶.

۲. بحار الانوار؛ ج ۲۷، ص ۹؛ ح ۲۱.

می‌کند و او در آن سایر اعمال بندگان را می‌بیند.<sup>۱</sup>

همان طور که انسان خودش را بدون شک در آئینه می‌بیند، و اسحاق بن عمار از امام کاظم علیه السلام روایت کرده است و می‌گوید: مردی از اهل خراسان بر حضرت وارد شد و او با زبان پرندگان با حضرت صحبت کرد و امام موسی علیه السلام مانند زبان خودش با او صحبت کرد. وقتی آن مرد بیرون رفت گفتیم:

«ای سید من! من مانند این زبان را تا کنون نشنیده بودم.» حضرت فرمود: «این زبان قومی از اهل چین است و زبان اهل چین همه اش این گونه نیست و بعد فرمود: «آیا از این تعجب می‌کنی؟» گفتیم: «بله.» فرمود:

«سأریک ما هو أعجب، إن الإمام یعلم منطق الطیر و منطق کل ذی روح، لا یخفی علی الإمام شیء؛

چیزی به تو نشان می‌دهم که بیشتر تعجب کنی، امام زبان پرندگان را و زبان هر موجود دارای روح را می‌داند و چیزی بر امام پنهان نیست.»<sup>۲</sup>

پس آن‌ها شاهد زندگی و مردن مردم هستند. چرا که آن‌ها از طرف خداوند به هر چیزی که موجود یا معدوم است علم دارند. همان طور که از پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده است که حضرت از گنار قبری عبور می‌کرد و فرمود: «اف اف» گفته شد:

«ای پیامبر! چه فرمودید؟» فرمود: «إنّ صاحب هذا القبر سئل عنی فأمسک، فأفت علیه؛ از صاحب این قبر درباره‌ی من سؤال شد ولی نتوانست جواب دهد و من اف

۱. هدایة الکبری؛ ص ۲۴۰؛ باب ۷؛ بصائر الدرجات؛ ص ۴۳۵؛ ح ۳؛ باب انه یری ما بین المشرق و المغرب.

۲. الانوار النعمانیة؛ ج ۱، ص ۳۳؛ هدایة الکبری؛ ص ۱۷۱؛ باب ۲.

گفتم.»

و از آن جمله روایتی از امیر المؤمنین علیه السلام است که وقتی با کمیل در قبرستانی عبور می‌کرد کمیل بر سرعت حرکت خود افزود حضرت به او فرمود: «خَفَّفَ الْوُطءَ یا کمیل فَإِنَّهُمْ یَسْمَعُونَ صریر نعالک؛ ای کمیل! آهسته‌تر قدم بردار. چرا که آنها صدای نعلین تو را می‌شنوند.»

علم امام به آنها گمان و یا تقلید نیست، بلکه علمی است که از راه احاطه و تحقیق است،<sup>۱</sup> پس علم خداوند محیط به معلومات است و علم آنها شامل طبقات آسمان نیز می‌شود، چرا که آسمان‌ها و زمین و آن چه در آن است، مخزن خداوند می‌باشد و آن را به خاطر آنها آفریده و در اختیار آنها قرار داده است؛ پس کلیدهای علم آن و غیب آن نزد آنها است و بلکه آنها خودشان کلیدهای غیب هستند و این آیه اشاره به آن است: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغِیْبِ»<sup>۲</sup> چرا که ولی مطلق، کسی است که کلیدهای ولایت در اختیار اوست، بلکه او خودش کلیدهای ولایت است و این آیه آن را تأیید می‌کند: «صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»<sup>۳</sup> این صریح است و امام صادق علیه السلام فرمود: «صراط الله علی جعله الله امینه علی علم ما فی السموات و ما فی الأرض فهو امیره علی الخلائق و امینه علی الحقائق؛ صراط خداوند، علی است که او را امانتدار علم آنچه در آسمان‌ها و زمین است قرار داده؛

۱. در کتاب علم آل محمد آن را مفصل توضیح داده ایم.

۲. انعام؛ آیوی ۵۹.

۳. شوری؛ آیه ۵۳.



پس او امیر مخلوقات و امانتدار حقائق است.<sup>۱</sup> این تفسیر را سخن امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه‌ی تطنجیه تأیید می‌کند «لو شئت اخبرتکم بآبائکم و اسلافکم ممّن کانوا و این کانوا و این هم الآن و ما صاروا الیه؟ فکم من اکل منکم لحم اخیه و شارب برأس ابیه و هو یشتاقه و یرتجیه هیئات إذا کشفتم المستور و حصل ما فی الصدور و ایم الله لقد کررتم کرات و کم بین کره و کره من آیه و آیات؛ اگر بخواهم می‌توانم به شما بگویم پدران و گذشتگان شما از چه قومی بودند و در کجا زندگی می‌کردند و اکنون در کجا هستند و چه سرنوشتی داشته‌اند. چه بسیار افرادی از شما که گوشت برادرش را می‌خورد و در ظروفی که از خاک اسکلت سر پدرش است، آب می‌نوشد؛ در حالی که مشتاق پدر و برادرش است و امید دیدار آن‌ها را دارد، اما نمی‌تواند به این ملاقات برسد تا وقتی که پرده کنار برود و عقاید درون سینه تجلی یابد و به خداوند سوگند تا آن هنگام شما بارها به این دنیا رجوع کرده اید و چقدر بین این رجوع‌ها آیاتی وجود دارد.»

به خاطر عام بودن، علم او لازم می‌آید که احاطه‌ی اونیز عام باشد چرا که او وجه خداوند است که از طریق او به خداوند مراجعه می‌شود و او سبب مرتبط کننده‌ی زمین با آسمان است و این آیه اشاره به آن است «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»<sup>۲</sup> او خورشید نور دهنده‌ای است که هیچ گاه چیزی مانع از تابش او نمی‌شود و اسمی است که در همه‌ی اشیاء جاری است، پس آن‌ها نسبت به موجودات مولای آن‌ها و معنای آن‌ها هستند و نسبت به حضرت احدیث، بنده و ولی و خلیفه‌ی او هستند و

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۵، ص ۱۷۰؛ ح ۳۸ با مقداری تفاوت.

۲. بقره؛ آیه ۱۱۵.

این آیه اشاره به آن است: «إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا»<sup>۱</sup> امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «الرصد التعلم من النبي؛ رصد یعنی تعلم از پیامبر صلی الله علیه و آله و عبارت: «من بین یدیه» معنایش این است که در قلب او الهام می‌شود تا پیامبر بداند که رسالت‌های پروردگارش را ابلاغ کرده است و علی به علمی که او دارد احاطه دارد «وَأَخْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا»<sup>۲</sup> می‌فرماید: منظور، علم آنچه تاکنون اتفاق افتاده و آن چه تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد، می‌باشد؛ حتی علم شناخت هر انسان به اسم و نسب و این که چه کسی با مرگ طبیعی می‌میرد و چه کسی به قتل می‌رسد و چه کسی از اهل بهشت است و چه کسی از اهل جهنم است.<sup>۳</sup>

این آیه اشاره به آن است: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۴</sup> او این رؤیت را با آئینه‌ی: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»<sup>۵</sup> انجام داد و با چشم ولایت توانست ببیند، چرا که پیامبر گاهی رؤیت ملکوت برایش ناممکن می‌شود چرا که وحی از ملکوت بر او نازل می‌شود؛ اما ولی، رؤیت ملکوت برایش ناممکن نیست، پس پیامبر در انتظار آمدن غیب است، اما ولی در غیب نگاه می‌کند و ولی با این مقام، بالاتر از پیامبر نیست بلکه در سایر مقامات شاگرد پیامبر است و در رتبه‌ی

۱. جن؛ آیه‌ی ۲۷.

۲. بحار الانوار؛ ج ۳۶، ص ۸۹؛ ح ۱۶ در آن جا تعلیم آمده است و این حدیث طولانی است.

۳. جن؛ آیه‌ی ۲۸.

۴. در این زمینه روایتی از امام باقر علیه السلام است. البحار؛ ج ۲۶، ص ۱۴؛ ح ۲.

۵. انعام؛ آیه‌ی ۷۵.

۶. بقره؛ آیه‌ی ۱۲۴.

پایین تر از او قرار دارد و فیض خود را از پیامبر دارد و علم خود را از او دارد، اما گاهی مقاماتی دارد که پیامبر ندارد، هر چند ولی از پیروان پیامبر است، مانند داستان خضر و موسی، که این اشاره به الهام است و این سخن اشاره به آن است: «و لقد نظرت فی ملکوت السموات والأرض فما غاب عنی شیء مما كان قبلی و لا شیء مما هو کائن بعدی؛ من در ملکوت آسمانها و زمین نظر کردم و هیچ چیز برای من مخفی نبود از حوادثی که در گذشته اتفاق افتاده یا حوادثی که در آینده به وجود خواهد آمد.»<sup>۱</sup>

این درست است چرا که ولی مطلق، اگر چیزی را جهل داشته باشد به کسی که به او ولایت داده، جاهل خواهد بود و اگر چیزی را علم داشته باشد و به چیزهائی علم نداشته باشد، نمی‌شود که یک بار او را توصیف به علم کنیم و یک بار توصیف به جهل و جاهل باشد وقتی که عالم است و این خلف است و اگر جهل داشته باشد، ولایت و عصمت از او برداشته می‌شود چرا که خداوند هرگز ولی جاهل را انتخاب نمی‌کند پس اگر جهل داشته باشد، لازمه‌اش این است که ولی نباشد و یا این که ولی، جاهل باشد و این محال است پس عالم به تمام اشیاء است و این همان مطلوب ما است. ابن ابی الحدید در مدح حضرت علی<sup>علیه السلام</sup> به آن اشاره می‌کند:

و ذو المعجزات الباهرات اقلها الظهور علی مستودعات السرائر

او دارای معجزه‌های حیرت انگیز است که کوچک‌ترین آن اطلاع از اسرار درونی افراد است.

دلیل آن این سخن بر حق است: «أنا الهادی بالولاية؛ من با ولایت، هدایت کننده

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۶، ص ۱۴۱؛ ح ۱۴. به نقل از امالی مفید با مقداری تفاوت.

هستم»<sup>۱</sup> پس او غیب ثبت شده‌ی خداوند است و پرچم نصب شده‌ی او و منزلت غیب او در آسمان‌ها و زمین و وارث اسرار پیامبر او است و او امام مبین است که خداوند مسئولیت هدایت مخلوقات را بر عهده‌ی او گذاشته است و همه چیز را درباره‌ی او قضاء کرده است. پس هر علمی که بر پیامبر ﷺ نازل شده است، نزد او و از او و درباره‌ی او است و این سخن پیامبر ﷺ اشاره به آن است: «أنت منی و أنا معک سرّی و علانیّتی، و أنت روحی الّتی بین جنّبی، لحمک لحمی، و دمک دمی، و ما أفرغ جبرائیل فی صدّری حرفاً إلّا وقد أفرغته فی جوفک؛ تو از من هستی و من در کنار تو هستم چه در آشکار و چه در درون خودم، تو روح بین دو پهلوی من، گوشت تو گوشت من و خون تو خون من است. جبرئیل هیچ حرفی را به من تعلیم نداد؛ مگر آن که من آن را در سینه‌ی تو قرار دادم»<sup>۲</sup>

این سخن عظیمی است که با صراحت برای علی شرافت و عظمت و فضیلت و پیش گامی قائل است. به طوری که او در نعمت پیامبر کریم شریک است و شقه‌ی دوم آن نور رؤوف و رحیم است. پس او از پیامبر است در نور و روح و طینت و ظاهر و باطن و تفاوتی بین آن دو وجود ندارد جز ثبوت. او آیات و مقامات و کلمات تامات و نورهای خیره کننده است که سخن در بیان شناخت اسرار او عاجز است. چشم‌های فهم از دیدن برق نورهای او کور است.

او راز خدای رحمن و رحیم است و کسی این مقام را ندارد، مگر کسی که دارای بهره‌ای عظیم باشد. هر کس انکار کند که امام غیب را می‌داند؛ امامت او را انکار

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۶، ص ۱۵۳؛ ح ۴۱. با مقداری تفاوت.

۲. نفحات الأزهار؛ ج ۴، ص ۳۱۶. در عبارتی از پیامبر ﷺ است که فرمود: «ای مردم! هر علمی را پروردگارم به من تعلیم داد. من آن را به علی تعلیم دادم.» تفسیر نور الثقلین؛ ج ۴، ص ۳۷۹. مناقب ابن مغازلی؛ ص ۵۰؛ ح ۷۳.

کرده است و هر کس امامت او را انکار کند از نابود کردن آیات محکومات قرآن و یا انکار نبوت پیامبران باکی ندارد و به این عقیده وارد شده است که در آسمان خدایی وجود ندارد. پس واجب است که ولی به اهل ولایت خود علم داشته باشد چه آنها زنده باشند و چه مرده باشند. وگرنه در یک زمان عالم خواهد بود و در زمان دیگر عالم نخواهد بود و این محال است، چرا که ولی همان انسان کامل است، پس چگونه می شود انسان کامل ناقص باشد این خلف است. ﴿وَأَخْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾<sup>۱</sup> می گوید: «او از آن چه تا کنون اتفاق افتاده است و آن چه در آینده تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد، علم دارد. حتی هر انسانی را با نام و نسب می شناسد و این که چه کسی با مرگ طبیعی و چه کسی با قتل از دنیا می رود و این که چه کسی از اهل بهشت است و چه کسی از اهل جهنم است.»<sup>۲</sup>

این آیه اشاره به آن است: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۳</sup> و این ملکوت را با آئینه دید ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾<sup>۴</sup> در این جا با چشم ولایت دیده است، چرا که پیامبر گاهی اوقات از دیدن ملکوت محجوب می شود. چرا که وحی از آن جا بر او نازل می شود و ولی از ملکوت محجوب نمی شود.

پیامبر منتظر غیب می ماند و ولی در غیب نگاه می کند و ولی با داشتن این مقام بالاتر از پیامبر نیست؛ بلکه در سایر مقامات شاگرد اوست و زیر مرتبه ی اوست و فیض او از پیامبر است و علم او از اوست و گاهی ولی چیزی دارد که پیامبر ندارد

۱. جن؛ آیه ی ۲۸.

۲. در این باره روایتی از امام باقر علیه السلام است. بحار؛ ج ۲۶، ص ۱۴؛ ح ۲.

۳. انعام؛ آیه ی ۷۵.

۴. بقره؛ آیه ی ۱۲۴.

هر چند که از پیروان پیامبر است. مانند داستان خضر و موسی علیه السلام، و این اشاره به الهام است و این سخن نیز اشاره به آن است: «و لقد نظرت فی ملکوت السموات والأرض فما غاب عني شيء مما كان قبلي، و لا شيء مما هو كائن بعدی؛ من در ملکوت آسمانها و زمین نگاه کردم و چیزی از چشم من پنهان نبود از حوادث گذشته و نیز از حوادثی که بعد از من اتفاق خواهد افتاد.»<sup>۱</sup>

این سخن حق است؛ چرا که ولی مطلق اگر چیزی را جاهل باشد، کسی که به او ولایت داده است، جاهل خواهد بود و اگر چیزی را بداند و چیزی را نداند نمی‌توان یک بار او را به عالم بودن توصیف کرد و بار دیگر او را به جاهل بودن، در این صورت جاهل است در حالی که او عالم و این برهان خلف است، و اگر جاهل داشته باشد ولایت و عصمت برداشته می‌شود.

خداوند هیچ جاهلی را ولی خود بر نگزیده است پس اگر جاهل داشته باشد، لازمه‌اش این است که ولی نباشد و یا این که ولی باشد، ولی جاهل باشد، که این نیز محال است. پس عالم به همه چیز است و این مطلوب است و ابن ابی الحدید در مدح حضرت به این اشاره می‌کند:

و ذو المعجزات الباهرات أقلها الشهور علی مستودعات السرائر

او دارای معجزات خیره کننده است که کمترینش اطلاع بر اسرار نهفته است. دلیل آن این سخن حق است: «أنا الهادی بالولاية، من به وسیله‌ی ولایت هدایت کننده هستم.»<sup>۲</sup> پس او غیب مکتوب خداوند و پرچم نصب شده‌ی خداوند و مخزن غیب خداوند در آسمانها و زمینش و وارث اسرار پیامبرش است. پس او امام مبینی

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۶، ص ۱۴۱؛ ح ۱۴. به نقل از امالی مفید با مقداری تفاوت.

۲. بحار الانوار؛ ج ۲۶، ص ۱۵۳؛ ح ۴۱. با مقداری تفاوت.

است که خداوند هدایت مخلوقات را بر عهده‌ی او گذاشته و درباره‌ی او همه چیز را قضاء کرده است پس هر علمی که بر پیامبر ﷺ نازل شده است، نزد اوست و از اوست.

## فصل

### حاضر شدن آل محمد ﷺ در کنار هر میت

اما علم حضرت به این که آن‌ها در حال مرگ هستند، دلیلش سخن حضرت به حارث همدانی است: «ای حارث!» گفت: «بله ای مولای من!» فرمود: «لو قد بلغت نفسک التراقی لترانی حیث تحب، وقتی جان تو به حلقوم رسید تو مرا خواهی دید آن طور که دوست داری.»<sup>۱</sup>

این اشاره به حاضر شدن حضرت هنگام مرگ است.<sup>۲</sup>

---

۱. بحار الانوار؛ ج ۶، ص ۱۷۹؛ ح ۷. بشارة المصطفی؛ ص ۵؛ ح ۴. رسائل المرتضی؛ ج ۳، ص ۱۳۳.

۲. امام صادق علیه السلام فرمود:

«إذا بلغت نفس احدکم هذه قيل له: أما ما كنت تحزن من هم الدنيا و حزنها فقد أمنت منه و يقال له: أَمَامَكَ رسول الله و علی و فاطمة علیهم السلام؛

وقتی جان یکی از شما به این جا برسد، به او گفته می‌شود: «آن چه از هموم و غم دنیا ناراحت بودی، اکنون به پایان رسید و به او گفته می‌شود پیامبر خدا و علی و فاطمه علیهم السلام در پیش روی تو هستند.»  
بحار الانوار؛ ج ۶، ص ۱۸۴؛ ح ۱۷. باب ما یعاین المؤمن و الکافر عند الموت الکافی؛ ج ۳، ص ۱۳۴؛ ح ۱۰.

امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: «پیامبر ﷺ فرمود:



«والذی نفسی پیده لا تفارق روح جسد صاحبها حتی يأکل من ثمر الجنة أو من شجر الزقوم، و حتی یری ملک الموت و یرانی و یری علیاً و فاطمة والحسن والحسین، فإن کان یحبنا قلت: یا ملک الموت ارفق به فإنه کان یحبنی و أهل بیتی. و إن کان یبغضنی و یبغض أهل بیتی قلت: یا ملک الموت شدد علیه فإنه کان یبغضنی و یبغض أهل بیتی، لا یحبنا إلّا مؤمن و لا یبغضنا إلّا منافق شقی؛ به خدایی که جانم در دست اوست سوگند می‌خورم که هیچ روحی جسدش را ترک نمی‌کند؛ مگر آن که از میوه‌ی بهشت یا از درخت زقوم بخورد و فرشته‌ی مرگ را ببیند و مرا و علی را و فاطمه را و حسن و حسین را ببیند اگر دوست دار ما باشد؛ می‌گویم: «ای فرشته‌ی مرگ! با او مدارا کن؛ چرا که او مرا و اهل بیت مرا دوست داشت.»

اگر با من و اهل بیت دشمن باشد می‌گویم: «ای فرشته‌ی مرگ! بر او سخت بگیر چرا که او با من و اهل بیت من دشمن بود.» کسی جز مؤمن ما را دوست ندارد و کسی جز منافق بدبخت ما را دشمن نمی‌دارد. اهل البیت توفیق ابو علم؛ ص ۶۸-۶۹؛ باب دوم. بشارة المصطفی؛ ص ۶؛ ح ۷ با تفاوت اندک. از اسماء بنت عمیس نقل است که می‌گوید: «ما نزد علی بن ابی طالب علیه السلام بودیم بعد از آن که ابن ملجم ضربه‌ای با شمشیر بر او زده بود و حضرت فریاد بلندی سر داد و بعد بیهوش شد و بعد به هوش آمد و فرمود: «مرحباً مرحباً الحمد لله الذی صدقنا وعده، و أورثنا الجنة، خوش آمدی خوش آمدی حمد خدایی که وعده اش صادق بود و بهشت را به ما ارث رساند.» به او گفته شد: «چه می‌بینی؟»

فرمود: «هذا رسول الله صلی الله علیه و آله و أخی جعفر و عمی حمزة و أبواب السماء مفتحة والملائكة ينزلون یسلمون علی و یشرونی. و هذه فاطمة علیها السلام قد طاف بها وصائفها من الحور، و هذه منازل فی الجنة. لمثل هذا فلیعمل العاملون؛ این پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و برادرم جعفر و عمویم حمزه است و درب های آسمان باز است و ملائکه پائین می‌آیند و بر من سلام می‌کنند و به من بشارت می‌دهند و این فاطمه علیها السلام است که ملائکه و خدمت گزاران حور العین به دور او حلقه زده اند و این ها خانه های من در بهشت است. برای مثل این ها مردم باید تلاش کنند. ربیع الابرار؛ ج ۴، ص ۲۰۸ باب مرگ و مسائل مربوط به قبر و جنازه.

از فضل بن یسار از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل است که فرمودند: «حرام علی روح آن تفارق جسدها حتی تری الخمسة: محمداً و علیاً و فاطمة و حسناً و حسیناً؛ بر روح حرام است که از جسد جدا شود، مگر آن که پنج تن را ببیند. محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام. کشف الغمه؛ ج ۲، ص ۴۰ مناقب امیر المؤمنین علیه السلام.

و ابن اعثم روایت کرده است که معاویه هنگام مرگ امیر المؤمنین علیه السلام را رؤیت کرد می گوید: «بعد از آن معاویه از آن مکان رفت تا وارد شام شد و وارد منزلش شد و بیماری اش شدید شد و در بیماری اش چیز هایی می دید که خوشحال نمی شد .... و مقدار زیادی آب می نوشید ولی سیراب نمی شد، گاهی یک یا دو روز بیهوش بود و وقتی به هوش می آمد با صدای بلند فریاد می زد: «مالی و مالک یابن اُبی طالب إن تعاقب فبذنوبی و إن تغفر فإنک غفور رحیم؛ مرا با تو چه شده است ای پسر اُبی طالب! اگر مرا عذاب کنی به خاطر گناهان خودم است و اگر مرا ببخشی تو بخشنده و رحیم هستی.» الفتوح ابن اعثم؛ ج ۲، ص ۶۱. بحث بازگشت معاویه از مکه و بیماری او در این سفر و خبر وفات او. و از سلیم حدیثی طولانی روایت شده است که در آن از پشیمان شدن خلیفه ی اول و دوم هنگام مرگ خبر می دهد و در آن حدیث آمده است:

عمر به ابو بکر گفت: ای خلیفه ی پیامبر! چرا اظهار پشیمانی می کنی؟

ابو بکر گفت: «این پیامبر است و در کنار او علی بن اُبی طالب است، که مرا به آتش بشارت می دهند و به همراه او نامه ای است که این دو نفر در کعبه بر آن باهم عهد کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: «تو به این عهد وفا کردی و با ولی الله دشمنی کردی. پس تو و آن رفیق تو را به در اسفل السافلین آتش بشارت می دهم ارشاد القلوب؛ ج ۲، ص ۳۹۲. خبر وفات ابوبکر و معاذ.

از نخله بنت عبد الله نقل است که می گوید: «بعد از قتل زید بن علی و سه روز به صلیب بسته شدن او در خواب دیدم گویا زنانی از آسمان پائین می آیند و لباس زیبایی به تن دارند و آمدند و به دور درختی که زید بن علی به آن بسته شده بود حلقه زدند و بعد برای او نوحه سرایی کردند و مثل زنان برای او شیون کردند.

اما علم حضرت به آن‌ها بعد از مرگ آن‌ها دلیلش سخن حضرت به اصبع بن نباته در نجف کوفه است:

«یا أصْبَغُ إِنَّ فِي هَذَا الظَّهْرِ أَرْوَاحَ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ، فَلَوْ كَشَفْتُ لَكَ مَا كَشَفْتُ لِي لِرَأْيَتِهِمْ خَلْقًا يَتَحَدَّثُونَ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ؛ اِیْ اصْبَغُ! در این منطقه ارواح مردان و زنان مؤمن هستند. اگر آن چه را من می‌بینم تو نیز ببینی. خواهی دید که عده‌ای بر روی منبرهای نور با یک دیگر صحبت می‌کنند.» و این حق است چرا که ولی وقتی به افراد زنده احاطه‌ی علمی داشته باشد واجب است که به مردگان نیز احاطه داشته باشد وگرنه حالت اول ممتنع خواهد بود. به خاطر امتناع حالت دوم.

اما اولی غیر ممتنع است پس دومی هم همین طور، چرا که علمی که با آن تأیید می‌شود و با آن به افراد زنده علم دارد با همان به مردگان علم دارد و این آیه اشاره به آن است «قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِیْظٌ»<sup>۱</sup> و کتاب حفیظ همان ولی است و علم آن نزد اوست و این به خاطر این است که لوح محفوظ حاوی مطالب غیب خداوند است و لوح حفیظ در زمین همان محل امانت غیب

می‌گوید: زنی را دیدم که جلو آمد و لباس سبز رنگی به تن داشت و از آن نوری می‌درخشید تا این که نزدیک آن زنان ایستاد و بعد سر خود را بلند کرد و گفت: «یا زید قتلوک یا زید صلبوک یا زید صلبوک یا زید إِنْهُمْ لَنْ تَنَالَهُمْ شَفَاعَةُ جَدِّكَ ﷺ غَدَاً فِی یَوْمِ الْقِیَامَةِ؛ ای زید! تو را به قتل رساندند. ای زید! تو را به صلیب بستند. ای زید! لباس تو را دزدیدند. ای زید! آن‌ها در فردای قیامت مشمول شفاعت جدت ﷺ نمی‌شوند.»

می‌گوید: به یکی از آن زنان گفتم: «این زن بزرگ از بین شما کیست؟»

گفتند: «این فاطمه دختر پیامبر ﷺ است.» الفتوح ابن اعثم؛ ج ۳، ص ۲۹۵. ذیل خبر زید بن علی.

خداوند است و این آیه اشاره به آن است ﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ﴾<sup>۱</sup> و ولی حافظ ذکر و عالم به تأویل و تنزیل آن است. پس لوح محفوظ در حقیقت همان ولی است پس هر کس علم ولی به اهل ولایتش را و مشاهده‌ی اعمال آن‌ها را انکار کند در واقع قرآن را تکذیب کرده است و به خدای رحمان کفر ورزیده است.

## فصل

همین طور کسی که علم او را مخصوص به یک زمان محدود و به یک اشیاء محدود بدانند؛ در این صورت برای ولی حکم به جهالت داده است. پس لازمه‌ی تکذیب دومی تکذیب اولی است و لازمه‌ی تصدیق اولی تصدیق دومی است. به خاطر نبودن تخصیص، پس در این صورت لازم می‌آید؛ چیزی را تصدیق کند که تکذیب کرده است و چیزی را تکذیب کند که تصدیق کرده است و نتیجه‌ی حالت اول کفر است و نتیجه‌ی حالت دوم ارتداد و فاسد شدن عقاید است. اما حالت اول صادق است و دومی نیز همین طور.

## فصل

### قدرت تکوینی آل محمد ﷺ

اما در مورد قدرت؛<sup>۱</sup> باید گفت که ولی مطلق قدرتش مانند علمش است و علم

۱. این موضوع را به طور مفصل در کتاب خود یعنی، ولایت تکوینی توضیح داده ایم و به طور خلاصه در این جا می‌گوییم:

«ولایت تکوینی قدرتی است که خداوند آن را به اولیاء خاص خود عطا می‌کند. کسانی که به خداوند متعال تقرب می‌جویند، آن طور که خداوند سبحان گوش و چشم و دست آن‌ها می‌شود.»  
آن طور که در حدیث تقرب جستن با نوافل آمده است:

«لا يزال العبد يتقرب إلى بالنوافل حتى أحبه، فإذا أحببته كنت سمعه و بصره و لسانه و يده و رجله؛ ففی یسمع، و بی یبصر، و بی ینطق، و بی یبطش، و بی یمشی، بنده همچنان با نوافل به من تقرب می‌جوید تا آن جا که او را دوست می‌دارم. وقتی او را دوست داشتم، گوش او و چشم او و زبان او و دست او و پای او می‌شوم. پس او با من می‌شنود و با من می‌بیند و با من صحبت می‌کند و با من ضربه می‌زند و با من راه می‌رود. جامع الاسرار؛ ص ۲۰۴؛ ح ۳۹۳ و عبارات دیگری نیز دارد المعجم الاوسط؛ ج ۱۰، ص ۱۶۳؛ ح ۹۳۴۸. کنز العمال؛ ج ۷، ص ۷۷۰؛ ح ۲۱۳۲۷. اصول کافی؛ ج ۲، ص ۳۵۲؛ ح ۷. علل الشرایع؛ ج ۱، ص ۲۲۷؛ باب ۱۶۲.

شیخ حسن زاده آملی می‌گوید: «بلکه این فرد چون خدای حق چشم اوست که با آن می‌بیند و گوش اوست که با آن می‌شنود و اعضای بدن و قوای روحی اوست در این صورت تصرف افعال او نیز مانند حدس زدن و جذابیت روحی به وضعیتی می‌رسد، که سخن و فعل او واحد می‌شود و نیازی به امتداد زمانی در حرکات و انتقال‌ها ندارد. بلکه محل مشیئت خداوند و مظهر آن می‌شود به خاطر این سخن

او محیط است. پس قدرتش نیز همین طور است؛ چرا که قلب ولی محل مشیت پروردگار والا است و زبان او منبع حکمت اوست و چیزی را انجام می‌دهد، که خداوند اراده کرده است و چیزی را اراده می‌کند؛ که خداوند انجام می‌دهد.

«انما قولنا لشيء اذا اردناه ان نقول له كن فيكون» که در این حالت قول و فعل متحد می‌شود. انسان کامل؛ ص ۱۷۳.

خواجه نصیر الدین طوسی می‌گوید: «عارف وقتی از خودش منقطع شود و به حق متصل شود، هر قدرتی را که جزیی از قدرت خداوند است و متعلق به همه‌ی مقدورات است را می‌تواند ببیند و هر علمی را که در ضمن علم خداوند است و چیزی از موجودات از او پنهان نیست را می‌بیند و هر اراده‌ای که در ضمن اراده‌ی خداوند است و هیچ چیز از ممکنات نمی‌تواند بر آن تأثیر بگذارد را می‌بیند. بلکه هر وجودی که از خداوند صادر می‌شود و از او فیض می‌گیرد را می‌بیند و در این هنگام خدای حق چشم او شده است که با آن می‌بیند و گوش او شده است که با آن می‌شنود و قدرت او شده است که با آن فعل انجام می‌دهد و علم او شده است که با آن می‌داند و وجود او شده است که با آن دیده می‌شود. پس عارف در این هنگام در حقیقت متخلق به اخلاق خداوند است. شرح اشارات و تنبیهات؛ ج ۳، ص ۳۸۹. از سیر الی الله؛ ص ۷۹.

امام خمینی می‌گوید:

«امام دارای مقامی محمود و درجه‌ای رفیع و خلافتی تکوینی است، که همه‌ی ذرات این هستی در برابر ولایت او و سیطره‌ی او خاضع هستند. از ضروریات مذهب ما این است که ائمه‌ی ما مقامی دارند، که هیچ فرشته‌ی مقرب و پیامبر مرسلی به آن نمی‌رسد و به موجب این روایات و احادیث پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام قبل از این عالم نورهایی بودند، که خداوند آن‌ها را به گرد عرش قرار داد و برای آن‌ها منزلت و احترامی قرار داد، که کسی غیر از خداوند آن را نمی‌داند.» حکومت اسلامی؛

## فصل

اما حکومت مطلق، مانند موارد قبلی است. چرا که ولایت دارای حکومت است از ابتدا تا انتها؛ چرا که ولایت علم یقین و حق یقین است، و منسوخ نمی‌شود و تغییر نمی‌کند و با تغییر زمان تغییر نمی‌کند و مانند شریعت‌ها و ادیان منسوخ نمی‌شود و به پایان نمی‌رسد. چون ولی پایان هستی است و در هستی و مکان از آن پیشی گرفته نمی‌شود. پس تعهد نسبت به آن از ازل گرفته شده است و هم چنان باقی است و یک ولی از ولی دیگر و یک رضی از رضی دیگر تا روز قیامت آن را دریافت می‌کند.

چرا که پروردگار ملک حق مبین برای آن تعهد بر اسماء گرفته است. قبل از آن که زمین‌ها و آسمان‌ها را بیافریند و این همان خاتمه و کمال همه‌ی دین‌ها است و آن ولایت هنگام نصب ترازوها دارای حق حکم است و وای بر تکذیب کنندگان روز دین! و سخن ائمه‌ی صادقین اشاره به این برهان آشکار است:

«سبحان من خلق السَّمَوَاتِ والأَرْضِینَ، و ما سکن فی اللیل والنهار بمحمد و آل محمد ﷺ، منزّه است خدایی که آفرینش آسمان‌ها و زمین را و آن چه در شب و روز سکون پیدا می‌کنند، را به خاطر محمد ﷺ و آل محمد ﷺ آفرید.

## فصل

### دنيا در تملك آل محمد ﷺ است

این سخن حجت است و سخن حجت حجت است. پس گفتن این سخن برای محمد و آل<sup>۱</sup> او تملیک و تخصیص را می‌رساند؛ چرا که کسی که مخلوقات به خاطر آن آفریده شده اند. این مخلوقات متعلق به اوست در دنیا و آخرت، این‌ها برای آن‌ها آفریده شده‌اند و به آن‌ها تحویل داده شده است، با این صراحت می‌گوید که ملک دنیا و آخرت و حکومت دنیا و آخرت و بلکه خود دنیا و آخرت متعلق به آن‌ها است. بدون داشتن شریک و رقیب، و همه‌ی اشیاء بندگان آن‌ها و ملک آن‌ها هستند<sup>۱</sup>.

آن‌ها سادات همه‌ی اشیاء و مولای آن‌ها هستند منزّه است خدایی که اهل آسمان‌ها و زمین را در ولایت محمد و آل محمد به بندگر گرفته است. این صریح است که همه‌ی اشیاء متعلق به آن‌ها است و بندگان آن‌ها هستند و آن‌ها دارای سیادت و آقایی بر همه‌ی مخلوقات هستند پس مخلوقات بندگان آن‌ها هستند و آن‌ها بندگان خداوند و نائب‌های او در مملکتش هستند و خواص حضرت او و خزانه دار غیب او و نگهدارندگان مخلوقات او هستند. و اگر نه لازمه اش دروغ گفتن معصوم و یا تکذیب کردن او است و اولی محال است و دومی کفر حتمی است.

۱. بحار الانوار؛ ج ۳۳، ص ۶۸؛ ح ۳۹۸.



دنیا و آخرت ملک آنها و در تملک آنها است و این سخن پیامبر ﷺ اشاره به آن است «سبحان من یملکها محمدا و آل محمد و شیعتهم»<sup>۱</sup> منزّه است خدایی که دنیا را به محمد و آل محمد و شیعیان آنها تملیک می‌کند. پس دو طرف حکومت و ملک در دو جهان به طور مساوی در اختیار آنها و به سوی آنها است به خاطر نبود ترجیح و تخصیص برای یکی از دو جهان.

هر کس معتقد باشد که ملک دنیا و آخرت متعلق به آنها است به تخصیص الهی و متون امامیه ایمان آورده است و هر کس یکی از طرفین را انکار کند به قرآن کفر ورزیده است و اولیاء خدای رحمن را تکذیب کرده است و هر کس یکی از طرفین را تصدیق کند و طرف دیگر را تکذیب کند. در حالی که دو طرف برای آنها اثبات شده است، لازمه‌ی انکار طرف دوم انکار طرف اول است و لازمه‌ی تصدیق طرف دوم تصدیق طرف اول است. اما تکذیب طرف اول کفر و تکذیب طرف دوم هم همین طور و تصدیق طرف اول ایمان و تصدیق طرف دوم هم همین طور است. تصدیق طرف دوم ایمان و تکذیب طرف اول کفر است. پس هر کس طرف اول را تصدیق کند و طرف دوم را تکذیب کند، پس لازمه‌اش تکذیب صدق و یا تصدیق چیزی که باید تکذیب شود است. لازمه‌اش کفر به ایمان و ایمان به کفر است.

با برهان واضحی که قابل نقض نیست و با حقی که قابل ابطال نیست، روشن شد که تملک دنیا و آخرت و حکومت دنیا و آخرت متعلق به آنها است و انکار آن کفر به چیزی است، که دلیلش صادق و شک در آن شرک است. به خاطر واضح بودن راه آن، و کمترین شک در آن ارتداد است. به خاطر صحیح بودن تأویل آن، و تصدیق آن نجات است به خاطر گوارا بودن آینده‌ی آن، و هر کس چیزی از دین را که

۱. تهذیب الاحکام؛ ج ۳، ص ۹۸؛ بحار؛ ج ۹۵، ص ۱۳۹.

واجب است تصدیق کند، تکذیب کرد، به وحی پروردگار جهانیان کفر ورزیده است و این به خاطر آن است، که کتاب و عترت دو ریسمان به هم متصل هستند و این سخن اشاره به آن است:

«خَلَّفْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا، أَنْبَأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهِنَّ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ؛

من در بین شما دو چیز گران‌بها به جا گذاشتم یکی کتاب خداوند و دیگری عترت خودم که اهل بیت من هستند، اگر شما به آن دو تمسک بجوئید، هرگز گمراه نمی‌شوید، و خدای لطیف خبیر به من خبر داد که این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا این که در کنار حوض بر من وارد شوند.»<sup>۱</sup>

۱. پیامبر ﷺ فرمود: «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ خَلِيفَتَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهِنَّ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، مِنْ دُوْ حِيزِ غَرَّانِهَا فِي بَيْنِ شَمَا بِي جَا مِيْ كُذَّارْمِ كِي خَلِيفَتِي مِنْ هَسْتَنْدِ يَكِي كِتَابِ خُذَاوَنْد كِي رِيسْمَانِي آوِيخْتِه اسْت بَيْنِ آسْمَانِ وَ زَمِينِ وَ دِيْغَرِي عِترَتِ خُودَمِ كِي أَهْلِ بَيْتِ مِنْ هَسْتَنْدِ وَ اَيْنِ دُوْ هَرْكَزِ اَزْ هَمِ جُدا نَمِي شُوند تَا اَيْنِ كِي دَرِ كِنَارِ حَوْضِ بَرِ مِنْ وَ اَرَدْ شُوند.» مسند احمد؛ ج ۵، ص ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۹ و ج ۴، ص ۳۶۷ ط. م. و ج ۵، ص ۴۹۲ ح ۱۸۷۸۰ و ج ۶، ص ۲۳۲-۲۴۴ ح ۲۱۰۶۸، ۲۱۱۴۵؛ ط. ب. بحار الانوار؛ ج ۲۳، ص ۱۰۷. فضائل الصحابه احمد؛ ج ۲، ص ۵۸۵، ۶۰۲، ۵۷۲ ح ۹۹۰، ۱۰۳۲، ۹۶۸، ۷۸۶. و دارای عبارات متعددی است. مجمع الزوائد؛ ج ۱، ص ۱۷۰ چاپ مصر. بغية الرائد في تحقيق مجمع الزوائد؛ ص ۴۱۳ ح ۷۸۴. از اين ثابت، و نزول الأبرار؛ ص ۳۲ و ۵۲؛ باب اول از زيد و حذيفه بن اسيد. المعجم الاوسط؛ ج ۴، ص ۲۶۲، ۳۲۸ ح ۳۴۶۳، ۳۵۶۶. از ابو سعيد، الفردوس؛ ج ۱، ص ۶۶ ح ۱۹۴ ط. کتب؛ ص ۹۸ ح ۱۹۷ ط؛ کتاب از ابو سعيد. البيان و التعريف في اسباب ورود الحديث؛ ج ۱، ص ۳۷۰ ح ۴۳۷؛ از زيد. مشارق الانوار؛ ص ۱۰۹؛ فصل ششم از باب سوم. تلخيص المتشابه؛ ج ۱، ص ۶۲؛ شماره ۷۸؛ از ابو سعيد؛ ج ۲، ص ۶۹۰ ح ۱۱۵۰. اخبار قزوین؛ ج ۳، ص ۴۶۵. السنن الكبرى بيهقي؛ ج ۲، ص ۱۴۸ و

این سخن حضرت: «تا این که این دو در کنار حوض بر من وارد شوند، با حالتی آواره شده و طرد شده، چرا که قرآن فضیلت ائمه را و واجب بودن اطاعت از آنها

ج ۷، ص ۳۰. المطالب العالیه؛ ج ۴، ص ۶۵؛ ح ۳۹۷۲. امالی شجری؛ ج ۱، ص ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۱۵، ۴۱۵. مسند برار؛ ج ۳، ص ۸۹؛ ح ۸۶۴. حلیه الاولیاء؛ ج ۹، ص ۶۴. تاریخ بغداد؛ ج ۸، ص ۴۴۳. ترجمه ی زید بن حسن قرشی. اهل البیت فی المكتبة العربیه؛ ص ۲۸۰. مسند شمس الاخبار؛ ج ۱، ص ۱۲۶؛ ابو سعید. المعرفه و التاريخ؛ ج ۱، ۵۳۶ تا ۵۳۸ چند حدیث. مسند ابو یعلی؛ ج ۲، ص ۲۹۷؛ ح ۱۰۲۱. المنتخب من مسند عبد بن حمید؛ ص ۱۰۸؛ ح ۲۴۰. از زید بن ثابت و؛ ص ۱۱۴؛ ح ۲۶۵. از زید بن ارقم. مشکاة المصابیح؛ ج ۳، ص ۱۷۳۵، ۱۷۳۲، ۱۷۳۵؛ ح ۱۷۳۵، ۶۱۴۴، ۶۱۳۱، ۶۱۴۳؛ باب فضائل علی از زید و جابر. مصابیح السنة؛ ج ۴، ص ۱۸۵، ۱۸۹؛ ح ۴۸۱۵، ۴۸۱۶.

المصنف ابن ابی شیبہ؛ ج ۶، ص ۳۱۳، ۳۷۱؛ ح ۳۱۶۷۰، ۳۲۰۷۷ و ج ۷، ص ۴۱۱؛ ح ۳۶۹۴۲. صحیح مسلم؛ ج ۱۵، ص ۱۷۶؛ ح ۶۱۷۸؛ چاپ بیروت و ج ۷، ص ۱۲۲ چاپ مصر کتاب الفضائل، فضائل علی؛ ح ۱۲. از این باب، اسد الغابۃ؛ ج ۲، ص ۱۲؛ زندگی نامه ی امام حسن؛ ص ۷ و ج ۳، ص ۱۴۷. زندگی نامه ی عبد الله بن حنطب و ۹۲ زندگی نامه ی عامر بن لیلی؛ تحفة الاشراف؛ ج ۲، ص ۲۷۸؛ ح ۲۶۱۵؛ جلاء الافهام؛ ص ۱۲۱؛ فصل چهارم. معنای اول. تفسیر المحرر الوجیز؛ ج ۱، ص ۳۶ مقدمه. الطبقة الكبرى؛ ج ۲، ص ۱۵۰؛ بحث ما قرب لرسول الله من لجه، مستدرک صحیحین؛ ج ۳، ص ۱۰۹، ۵۳۳؛ کتاب معرفت صحابه. صحیح ترمذی؛ ج ۵، ص ۶۶۳، ۶۶۲. کتاب المناقب؛ ح ۳۷۸۶ و ص ۳۵۱ باب تفسیر چاپ مصر - دار الحديث، خصائص نسائی؛ ص ۸۵. المعجم الكبير طبرانی؛ ج ۳، ص ۶۵، ۶۶، ۶۷. العقد الفريد؛ ج ۴، ص ۵۳. کتاب خطب - خطبه ی رسول در حجة الوداع، الدر المنثور؛ ج ۲، ص ۶۰ ذیل آیه «وَاغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ» آل عمران؛ آیه ی ۱۰۳ و ج ۶، ص ۳۰۶. تفسیر رازی؛ ج ۸، ص ۱۶۲. ذیل آیه ی «وَاغْتَصِمُوا» تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۲۱۲ ذیل خلافت علی ص ۷. کنز العمال؛ ج ۱، ص ۱۷۲؛ ح ۸۷۰ و ص ۳۷۹؛ ح ۱۶۵۰ و ص ۳۸۴؛ ح ۱۶۶۷ و بعد از آن ها، باب اعتصام به کتاب و سنت. بحار الانوار؛ ج ۳۶، ص ۳۳۱، ۳۸، ۳۷۳. کفایة الاثر؛ ص ۸۷، ۹۱، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۶۳، ۲۶۱.

را به امت معرفی می‌کند و عترت نیز برای قرآن شهادت می‌دهد، که این سخن حق است، اما قرآن به دور انداخته شد و تحریف و متروک واقع شد، و عترت نیز به قتل رسیدند و آواره شدند و طرد شدند.

پس این دو یار آواره و رانده شده هستند که هیچ کس به آن‌ها پناه نمی‌دهد، و هیچ گمراهی از راهنمایی‌های آن دو استفاده نکرد، تا این که این دو بر حوض وارد شوند در حالی که به خداوند و رسول او شکایت داشته باشند، و هر چه که واجب است برای قرآن تصدیق شود برای عترت نیز واجب است.

در قرآن علم تمام اشیاء آمده است، بیان تمام نیازها موجود است، و همین طور واجب است؛ که این علم و پیام نزد عترت نیز باشد؛ چرا که آن‌ها تجسم قرآن هستند و اسرار غیب خدای رحمن هستند، پس علم همه‌ی اشیاء نزد آن‌ها است، و گرنه دو ریسمان متصل نمی‌بودند، و حضرت نمی‌فرمود:

«مثل این دو انگشت، و یکی از دو انگشت را کنار دیگری قرار داد.» بعد توضیح داد که علم قرآن نزد آن‌ها است و آن‌ها مساوی با قرآن هستند در شرافت و اطاعت، و فرمود:

«و نمی‌گویم مانند این دو انگشت که یکی بر دیگری ترجیح داشته باشد.» پس هر کس به تمام قرآن ایمان آورد و یک حرف از آن را انکار کند، مؤمن نیست؛ چرا که لازمه‌ی اعتقاد او تصدیق همه‌ی آن است و یا انکار همه‌ی آن، اما انکار همه‌ی آن کفر است و تصدیق همه‌ی آن ایمان است.

## فصل

همین طور سخن درباره‌ی عترت است هر کس حرفی از سخنان آنها را انکار کند و یا حدیثی از آنها را رد کند و یا در چیزی از امور آنها شک کند و یا حدیثی از اسرار آنها را غیر قابل قبول بداند؛ همه چیز را انکار کرده است. پس با این برهان‌ها که موجب حق یقین است روشن می‌شود، که علی حکم کننده‌ی روز قیامت است و مالک روز قیامت است.<sup>۱</sup> و ولی روز قیامت است با دستور پروردگار جهانیان.

---

۱. توضیح آن از طرف مؤلف، در فصل‌های بعدی خواهد آمد.

## فصل

### ولایت مطلق و مقید

توضیح آن این است که ملک و تملک و حق حکم و حکومت و ولایت و منصوب کردن یا به صورت مطلق است و یا به صورت مقید. مالک روز قیامت خدای رحمن و رحیم است به صورت مطلق و او خدایی است، که خدایی جز او وجود ندارد. خدایی است که همه چیز ملک و مملوک اوست، او پروردگاری است که سوره‌ی فاتحه با حمد او و شمردن صفات او آغاز می‌شود و پایان آن با تضرع به درگاه اوست. اما حاکم در آن روز امیر المؤمنین است با دریافت ولایت از امر خداوند و رسول او، این به خاطر این است که ولایت او طنابی ممتد و تعهدی گرفته شده از ازل تا ابد و بدون محدودیت است. او وقتی مالک دنیا و اهل آن است و حاکم آن‌ها و ولی آن‌ها است همان طور مالک آخرت و حاکم آن و ولی آن است چرا که ولایت او ریسمانی است که پاره نمی‌شود و دولتی است که به پایان نمی‌رسد و این آیه اشاره به آن است «فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا»<sup>۱</sup> و این همان ولایت علی و حکومت اوست؛ که قطع نمی‌شود. دلیل آن این آیه است

«أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ»<sup>۱</sup> علی بن ابراهیم در تفسیر خود می گوید: «امیر المؤمنین احکم الحاکمین است و این جا یک مطلق و یک مقید وجود دارد، اما امیر المؤمنین <sup>علیه السلام</sup> حاکم روز قیامت و مالک آن و صاحب ولایت آن و صاحب حسابرسی است از طرف امر خداوند و امر رسول او و مالک روز است به صورت مطلق بدون قید و محدودیت ولایت و بدون اذن و خداوند پروردگار جهانیان است و پروردگار دنیا و آخرت و اله دنیا و آخرت و خالق دنیا و آخرت است.»

## فصل

این مانند سخن متکلم است : خداوند واجب الوجود زنده است و انسان نیز وجودش حلول دارد و واجب الوجود زنده است؛ پس این دو در لفظ وجود شریک هستند. اما در فصل امکان و وجوب متمایز هستند. پس پروردگار سبحان زنده است و واجب الوجود ذاتی است، انسان زنده است و واجب الوجود برای غیر خودش است، همین طور وقتی بگوئیم علی مالک روز قیامت و حاکم روز قیامت است، شما می دانید که او ولی الله و خلیفه ی اوست، ولی دارای حکومت است. پس عقل سلیم با شناختن حکومت مقید نیازی به قرینه ی دیگری ندارد.

(تنبيه) همان طور که وقتی گفته شود: «فلانی مالک دیوان عراق و حاکم دیوان عراق به صورت مطلق است.» عقل سلیم این را می فهمد که او سلطان است و نیازی به قرینه ی دیگری نیست تا آن را متمایز کند. بلکه مطلق بودن لفظ دلالت بر این دارد که او وزیر و صاحب دفتر است، همین طور وقتی بگوئید علی مالک روز

قیامت است در این جا ذهن مؤمن موحد و عارف به خداوند گمان نمی کند که علی همان خداوند است. در حالی که خدایی جز الله وجود ندارد و بلکه او ولی الله است و ولی که صاحب ولایت است، دارای ولایت و حکومت است به امر خداوندی که به او حکومت داده و به او ولایت داده است. امور خود را به او تفویض کرده است و آن را برای او راضی شده است، چقدر تعجب است که خداوند او را به این مقام راضی شده است؛ اما تو راضی نمی شوی، «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» و بعد ادعا می کنی که علی را می شناسی و ولایتش را بر گردن داری، در حالی که به خداوند سوگند! تو در ادعایت دروغگو هستی، و تو مصداق این شعر هستی:

و يدّعي وصلها من ليس يعرفها      إلّا بأسمائها في ظاهر الكتب

ادعا می کند با او فامیل است در حالی که او را نمی شناسد مگر با اسم های ظاهری اش در کتاب ها.

تو درباره ی علی به رضایت خداوند راضی نشده ای و کسی که به رضایت خداوند راضی نشود؛ لعنت خداوند بر او باد. ای منکر حق! از روی جهالت و ای مدعی عرفان! که از اهل آن نیستی. مگر نمی دانی که دنیا و آخرت برای آن ها آفریده شده است و به دست آن ها آفریده شده و به خاطر آن ها آفریده شده و به آن ها تحویل داده شده و خداوند از جهانیان بی نیاز است؟! پس چیزی که به دست آن ها بوده است و برای آن ها بوده و به خاطر آن ها بوده، بنابراین آن ها مالک آن ها هستند و آن ملک آن ها است؛ بدون این که شریک و رقیبی داشته باشند و اثبات آن از سخن معصوم است. و واجب است سخن او و اعتقاد او تصدیق شود؛ چرا که کسی که ولی را رد کند، خدای پروردگار والا را رد کرده است و کسی که خدای والا را رد کند؛ کافر شده است. هر کس حجت معصوم را رد کند، کافر شده است. پس دلیل



آن تصریح شد، که هر کس ولایت علی و حکومت او در دنیا و آخرت را انکار کند، کافر است و هر کس حکومت یکی از دنیا یا آخرت را انکار کند، بین دو دیوار کفر و ایمان ایستاده است و اگر حکومت دنیا و آخرت او را معتقد باشد مؤمن است. یا این که هر دو را انکار کند، که کافر است. همان طور که امیر المؤمنین علیه السلام به مردی که به او گفت: «من تو را دوست دارم ولی به فلانی نیز علاقه دارم.» امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود: «أنت الآن أعور فإمّا أن تعمی، أو تبصر؟ تو اکنون کور یک چشم هستی. آیا چشم دیگری را نیز کور می کنی یا آن یکی را هم بینا می کنی؟» «فمن شاء فليؤمن و من شاء فليکفر» و تو بر آن ها سلطه و جبر اعمال نمی کنی.

## فصل

توضیح این برهان این است، خداوند متعال به پیامبرش در روز مهمانی دستور داد، که بنی عبد المطلب را جمع کند و آن ها را به خداوند دعوت کند و هر کس از آن ها در تصدیق او پیش گرفت و دعوتش را اجابت کرد و رسالتش را تصدیق کرد و تصمیم به نصرت او گرفت؛ برای او از طرف خداوند و رسولش چهار عهد خواهد بود و او برادر و داماد و حاکم بعد از او خواهد بود و کسی غیر از علی دعوت او را اجابت نکرد و او بیعت کرد و نصرت کرد و فداکاری کرد و به عهد خداوند وفا کرد و در راه رضای خداوند، تا پای جان رفت و در دراه اطاعت از او هزاران نفر را به قتل رساند و مشکلات را از سر راه دین او برطرف کرد و پرچم های غیر او را شکست و مردم را از تاریکی ها بیرون آورد.

وقتی پیامبر ﷺ قبض روح شد؛ گفتارها قصد جان شیر قدرتمند و ولی مطاع را کردند و سگ‌ها بر آن شیر بزرگ عو عو کردند و ملک ابو تراب که برگزیده‌ی خداوند سبحان برای حسابرسی و شمشیر تیز اوست به سوی فرزند خورنده‌ی زباب، کسی که در جنگ‌ها شمشیرش هیچ کارآیی نداشت و در هیچ مشکلی وارد نشد؛ مگر آن که سرشکسته و مغلوب بیرون آمد. هیچ کار زشتی نبود که به آن دعوت شود و او اجابت نکند.

پس در عدالت خدای کریم وهاب واجب است از باب «اوفوا بعهدی اوف بعهدکم» که در روز قیامت در عوض حقی که از آن در دنیا محروم شد حکومت روز حسابرسی را به او بدهد و این آیه اشاره به آن است «وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ»<sup>۱</sup> چرا که هدایای ربانی و الهی یا از روی استحقاق است و یا از روی تفضل است و هر دو برای امیر المؤمنین علی علیه السلام حاصل است اما استحقاق به این جهت که خداوند در او اسراری الهی و نیروهای ربانی و خصوصیات ملکی قرار داده است که در غیر او از افراد بشر قرار نداده است تا جایی که افراد دارای عقل در معنای او سرگردان و کافر می‌شوند و این سخن پیامبر ﷺ اشاره به آن است: «خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ جَنْبِ اللَّهِ وَ لَمْ يَخْلُقْ مِنْهُ غَيْرُنَا؛ مَنْ وَ عَلِيٌّ مِنْ جَنْبِ اللَّهِ وَ لَمْ يَخْلُقْ مِنْهُ غَيْرُنَا»<sup>۲</sup> و جنب خداوند معنایش علم خداوند است و حق خداوند در اختیار اوست؛ مانند زنده کردن مردگان و خبر دادن از غیب،

۱. هود؛ آیه‌ی ۳.

۲. در بحار الانوار این گونه است: خداوند ما را از قسمتی از جنب خود آفریده است. ج ۲۴، ص ۱۹۲؛

صحبت کردن با حیوانات صحرا، پائین رفتن آب فرات، برگشت خورشید بعد از غایب شدن، اظهار امور تعجب بر انگیز.

اما تفضل از این جهت است؛ که خداوند هر کس را بخواهد به رحمت خود مخصوص می‌کند و خداوند امور بندگان را به او تفویض کرده است و او را حاکم روز معاد قرار داده است. پس او حاکم روز قیامت است و مالک روز قیامت است و ولی روز قیامت است و کسی این حق آشکار را انکار نمی‌کند؛ مگر کسی که سهمی از ایمان و یقین ندارد و کسی که ایمان ندارد کافر است؛ پس هر کسی که حقائق را استشمام می‌کند واجب است نسیم گل‌های این درختان را نیز استشمام کند و این آثار را تصدیق کند و هر کس این را انکار کند. حتی یک حرف را بینی ایمان خود را به بیماری زکام کفر مبتلا کرده است. پس باید آن را با داروی تصدیق مداوا کند. اما این در شرایط حقیقت ممکن است و هر کس از دلیل واضح اعراض کند از راه صحیح گم شده است.

## فصل

### علی مالک روز قیامت

یکی از اهل تقلید که از ادراک حقیقت دور است اعتراض کرد و گفت: «اگر بگوئیم مالک روز قیامت علی است و حاکم روز قیامت علی است؛ لازمه اش این است که رحمن و رحیم نیز علی باشد.» من به او گفتم: «این گونه نیست که ذهن تو تصور کرده است و فهم تو از درک آن عاجز بوده است، چرا که ما ادعا نمی‌کنیم که علی مالک روز قیامت است به استناد این آیه، چون وقتی ما بگوئیم حمد متعلق به پروردگار جهانیان است شهادت می‌دهیم که همه‌ی حمدها با همه‌ی کلمات از طرف هر مدح‌کننده و حمد‌کننده‌ای متعلق به پروردگار جهانیان است، و مستحق این حمد و مستوجب این حمد خدای رحمن و رحیم است و این مدح از روی عدالت و قسط بر او جاری است و او مالک روز قیامت است که احسان خود را شامل اهل آسمان‌ها و زمین کرده است و آن‌ها را با لطف خود از نهان عدم بیرون آورده است. از ابر کرامت خود فیض نعمت را بر آن‌ها افافه کرده است، آن‌ها را مشمول سخاوت و عفو و منت خود کرده است. پس او مالک روز قیامت است کسی که همه‌ی اشیاء ملک و مملوک اوست پس ملک بندگان نیز در اختیار اوست و در قیامت دارای عدالت است، اما او هر کس را بخواهد به ملک می‌رساند هر چند که جگر اهل عناد تکه تکه شود.

وقتی بگوئیم ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ اعتراف می‌کنیم، که موصوف به این

صفات همان معبود حق است و در این جا می گوئیم: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» بعد از حمد کردن واجب الوجود و افاضه دهنده ی کرامت و سخاوت درخواست می کنیم؛ که ما را به محبت علی هدایت کند چرا که او صراط مستقیم است «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» و آن ها آل محمد ﷺ هستند که به خاطر آن ها هستی و مکان آفریده شده است «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» و آن ها دشمنان آل محمد ﷺ هستند؛ که خداوند هنگام مرگ چهره های آن ها را تغییر می دهد «وَلَا الضَّالِّينَ» و آن ها شیعیان دشمنان آل محمد ﷺ هستند.

## فصل

وقتی دیدیم خداوند سبحان پیامبرش و ولی خودش را در صفاتش داخل کرد و محمد ﷺ و علی علیه السلام را با آیات بزرگ مخصوص کرد و در توصیف پیامبر کریم فرمود: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»<sup>۱</sup> و در حق ولی خودش فرمود: «انه فی ام الكتاب لدينا لعلی حکیم» پس او حاکم دارای حکمت است. چرا که علو و برتری همان حکم است. پس او بر بندگان خداوند برتری دارد و حاکم روز قیامت است؛ چرا که هر حاکمی بر دیگران برتری دارد، بدون این که عکس این سخن صادق باشد و هر حاکم در روز قیامت مالک است بدون این که عکس این سخن صادق باشد.

بنابراین او حاکم روز قیامت و مالک روز قیامت است به تصریح قرآن مبین، چرا

که هر کس درباره‌ی چیزی حکم کند؛ مالک آن است و این آیه اشاره به آن است «أَوْ مَا مَلَکَتْكُمْ مَفَاتِحَهُ»<sup>۱</sup> و کلیدهای بهشت و جهنم در دست اوست. پس او مالک آن روز و حاکم آن روز است و هر کس این را دروغ بداند و انکار کند؛ برهان آن را هنگامی خواهد دید که خداوند بزرگ بشارت می‌دهد. حاکم روز بعثت حیدر است و لعنت خداوند بر کسی که انکار کند و سخن قرآن که او حکیم است معنایش این است که او قسمت کننده‌ی بهشت و جهنم است؛ چرا که محبت او ایمان است و دشمنی اش کفر است و او ولی خود را از دشمن خود می‌شناسد. پس او در این صورت ولی خود را به بهشت می‌فرستد و دشمن خود را به جهنم می‌فرستد بدون این که سؤال کند پس او علی حکیم است.

## فصل

دوست داشتیم پرده را کنار بزنیم و این راز را آشکار کنیم و آن را توضیح دهیم، تا هر کس هلاک می‌شود، بعد از بینه هلاک شود و هر کس هدایت می‌شود، بعد از بینه هدایت شده باشد و دیدیم در اسرار علم حروف در این سه آیه اسم علی بصورت رمز و پنهان وجود دارد، اول این سخن: (ع ل ی ح ک ی م) که عدد حروفش هفت است و عدد هفت حرف زاء است که اسرار از آن آشکار می‌شود، و اما اعداد آن صد و هشتاد و هشت می‌شود، و اما این سخن: (ا ل ص ر ا ط ا ل م س ت ق ی م) عدد حروف آن چهارده است و اعداد آن هزار و سیزده است<sup>۲</sup> و اما این سخن: «م ا ل ک ی و م ا ل د ی ن» که دوازده حرف است و از آن اسرار مخفی

۱. نور؛ آیه‌ی ۶۱.

۲. در نسخه‌ی خطی این گونه است؛ اما در نسخه‌ی چاپی ۱۰۱۱ است.

و امور پنهان از اسرار آل محمد نمایان می‌شود. برای کسی که از اصحاب علی باشد و اما اعداد آن دویست و سی و دو است<sup>۱</sup> پس هر کس اسرار حروف را بداند می‌فهمد که (العلی الحکیم و الصراط المستقیم و مالک یوم الدین) همان علی بن ابیطالب علیه السلام می‌شود. (با امر پروردگار جهانیان)

---

۱. در نسخه‌ی چاپی این گونه است؛ اما در نسخه‌ی خطی ۲۴۲ است.

## فصل

### اسم علی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله بر همه‌ی اشیاء نوشته شده است<sup>۱</sup>

همین طور هر کس وجه آیات و دعاها و اسماء الهی را ورق بزند، اسم محمد و علی را در هر آیه‌ی محکم در ظاهر و باطن آن می‌بیند، البته کسی که این اسرار را

---

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اسم علی علی کل حجاب فی الجنة، اسم علی بر روی هر یک از حجاب های بهشت نوشته شده است». الانوار النعمانیة؛ ج ۱، ص ۲۴.

نزدیک به این معنا از امام صادق علیه السلام نقل است. الانوار النعمانیة؛ ج ۱، ص ۱۶۹.

دیلمی و طبرانی و غیر آن ها از جابر نقل می‌کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مکتوب علی باب الجنة: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی أخو رسول الله صلی الله علیه و آله قبل أن یخلق السموات والأرض بألفی عام؛ بر روی درب بهشت نوشته شده است هیچ خدایی جز الله وجود ندارد و محمد فرستاده‌ی خداوند است و علی برادر فرستاده‌ی خداوند است از دو هزار سال قبل از آن که آسمان ها و زمین آفریده شوند.» مجمع الزوائد؛ ج ۹، ص ۱۱۱. بغیة الرائد تحقیق مجمع الزوائد؛ ص ۱۴۳؛ ح ۱۴۶۵۶. المعجم الاوسط طبرانی؛ ج ۶، ص ۲۳۴؛ ح ۵۴۹۴. کتاب اربعین خزاعی؛ ص ۴۷، ۵۸. جواهر المطالب؛ ج ۱، ص ۷۲، ۹۲. قرشی با این عبارت آن را آورده است: «علی باب الجنة: علی ولی الله، فاطمة امة الله، الحسن والحسین صفوة الله، بر روی درب بهشت نوشته شده است علی ولی خداوند است. فاطمه علیها السلام کنیز خداوند است. حسن و حسین علیهما السلام برگزیدگان خداوند هستند. مسند شمس الاخبار؛ ج ۱، ص ۱۲۱؛ باب ۱۳. کشف الیقین؛ ص ۴۴۹؛ ح ۵۵۱.



می‌داند و آن را درک کرده باشد، پس هرگز نباید شک و تردید حجابی باشد که موجب نفی اسرار غیبی شود، چرا که هر عددی به صورت فردی به میل خود می‌رود و به ماهیتی اشاره می‌کند، که چیزی قبل از آن وجود ندارد و چیزی بعد از آن وجود ندارد و با حروف خود به کلمه اشاره می‌کند. کلمه‌ای که اولین کلمه و روح سایر کلمات است و لذا در آیات وارد شده است.<sup>۱</sup> که قرآن سه قسمت است یک سوم آن در مدح علی و عترت او و دوست داران او است و یک سوم آن در آلودگی‌های دشمنان و مخالفان او است و یک سوم آخر ظاهرش شریعت و احکام و بیان حلال و حرام است و باطنش اسم محمد و علی است و این به آن جهت است که قرآن دارای باطن و ظاهر است. پس ای شنونده! دچار شک نشو وقتی فضائل ابو تراب را می‌شنوی! مگر وجود همه‌ی اشیاء از آب نیست «و جعلنا من الماء کل شیء حی» پس آب پدر همه‌ی اشیاء است و علی علیه السلام ابو تراب است پس او راز همه‌ی اشیاء است و این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره به این است: «لیلة أسرى بی إلى السماء لم أجد باباً ولا حجاباً، ولا شجرة ولا ورقة ولا ثمرة، إلّا و علیها مكتوب علی علی؛ و ان اسم علی مكتوب علی کل شیء، شبی که به آسمان به معراج برده شدم. هیچ درب و حجابی ندیدم و هیچ درخت و برگ و میوه‌ای ندیدم؛ مگر آن که بر روی آن نوشته شده بود علی علی، و اسم علی بر روی همه‌ی اشیاء نوشته شده است.»<sup>۲</sup>

تأیید می‌کند این را روایت سلیم بن قیس از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «علی فی

۱. کافی؛ ج ۲، ص ۶۲۷.

۲. الانوار النعمانیة؛ ج ۱، ص ۲۴، ۱۶۹. ما این بحث را به طور مفصل در کتاب ولایت تکوینی مطرح

السماء السابعة كالشمس في الدنيا لأهل الأرض، و في السماء الدنيا كالقمر في الليل لأهل الأرض، أعطى الله علياً من الفضل جزءاً لو قسم على أهل الأرض لووسعهم، و أعطاه من العلم جزءاً لو قسم على أهل الأرض لووسعهم، اسمه مكتوب على كل حجاب في الجنة بشرني به ربّي، على محمود عند الحق، عظيم عند الملائكة، على خاصّتي و خالصتي، و ظاهري و باطني، و سرّي و علانيتي، و مصاحبي و رفيقي و روحي و أنيسي، سألت الله أن لا يقبضه قبلي، و أن يقبضه شهيداً، و إني دخلت الجنة فرأيت له حوراً أكثر من ورق الشجر، و قصوراً على عدد البشر، على منّي و أنا من على، من تولّى علياً فقد تولّاني، حبه نعمة و اتباعه فضيلة، لم يمش على وجه الأرض ماش أكرم منه بعدى، أنزل الله عليه رداء الفضل و الفهم، و زين به المحافل، و أكرم به المؤمنين و نصر به العساكر و أعزّ به الدين، و أخصب به البلاد و أعزّ به الأخيار، مثله كمثل بيت الله الحرام يزار و لا يزور، و مثله كمثل القمر إذا طلع أضاءت الظلم، و مثل الشمس إذا طلعت أضاءت الحنادس، و صفة الله في كتابه و مدحه في آياته و أجرى منازلهم فهو الكريم حيّاً و الشهيد ميّتاً، و إن الله قال لموسى ليلة الخطاب: يا بن عمران إني لا أقبل الصلاة إلّا ممّن تواضع لعظمتي، و ألزم قلبه خوفي و محبّتي و قطع نهاره بذكرى، و عرف حق أوليائي الذين لأجلهم خلقت سماواتي و أرضي و جتّي و ناري، محمد و عترته فمن عرفهم و عرف حقهم جعلته عند الجاهل علماً و عند الظلمة نوراً، و أعطيته قبل السؤال و أجبته قبل الدعاء؛ على در آسمان هفتم مانند خورشید؛ در دنیا برای اهل زمین است و در آسمان دنیا، مانند ماه در شب برای اهل زمین است. خداوند به علی

آن مقدار از فضیلت داده است؛ که اگر بین اهل زمین تقسیم شود، به همه می‌رسد و از علم آن مقدار به او داده است؛ که اگر بین اهل زمین تقسیم شود به همه می‌رسد، اسم او بر روی هر یک از حجاب‌های بهشت نوشته شده است و این بشارت را پروردگارم به من داد، علی نزد خدای حق محمود و نزد ملائکه عظیم است. علی نزد من خاص و خالص است. او ظاهر و باطن، او اسرار و آشکار، او همراه و همنشین من است.

او روح من و مونس من است. من از خداوند درخواست کردم او را قبل از من از دنیا نبرد، و این که او را با شهادت از دنیا ببرد، من وارد بهشت شدم و به تعداد بیشتر از برگ درختان برای او حور العین دیدم و به تعداد انسان‌ها برای او قصر دیدم، علی از من است و من از علی هستم، هر کس ولایت علی را بپذیرد؛ ولایت مرا پذیرفته است. محبت علی، نعمت است و پیروی از او فضیلت است. کسی بعد از من کریم تر از او بر روی زمین قدم بر نداشته است. خداوند عبای فضیلت و فهم را برای او نازل کرده و علی را زینت محافل قرار داده است، مؤمنین را با او کرامت کرده است، سپاهیان را با او نصرت کرده است، دین را با او عزت بخشیده است، سرزمین‌ها را با او سبز قرار داده است، خوبان را با او عزت بخشیده است. مثال او مانند بیت الله حرام است که همه به زیارت او می‌روند و او به زیارت کسی نمی‌رود، مثال او مانند ماه است که وقتی طلوع می‌کند تاریکی‌ها را روشن می‌کند، مثال او مانند خورشید است که وقتی طلوع می‌کند سیاهی‌ها را روشن می‌کند، خداوند او را در قرآن توصیف کرده است، در آیات آن او را مدح کرده است، منزلت‌های او را بیان کرده است. او در زمان حیاتش کریم، و در میان وفاتش شهید

است. خداوند در شب مناجات به موسی گفت: «ای پسر عمران! من نماز را نمی‌پذیرم، مگر از کسی که در برابر عظمت من تواضع داشته باشد، در قلب خود همیشه از من خوف و به من محبت داشته باشد، روز خود را با ذکر من سپری کند و حقوق اولیاء مرا بشناسد. کسانی که به خاطر آن‌ها آسمان‌ها و زمین و بهشت و آتش را آفریدم. یعنی محمد و عترت او، پس هرکس آن‌ها را بشناسد و حقوق آن‌ها را بشناسد در هنگام جهل او را علم قرار می‌دهم و هنگام تاریکی او را نور قرار می‌دهم و قبل از آن که از من چیزی بخواهد به او عطا می‌کنم، قبل از آن که دعا کند؛ خواسته اش را برآورده می‌کنم.»<sup>۱</sup>

از آن جمله روایت وهب بن منبه است که می‌گوید: «موسی در شب مناجات مشاهده کرد، هر درخت و سنگ ریزه‌ای در طور در حال ذکر گفتن به نام محمد و عترت او است و گفت: «ای پروردگار من! من چیزی از مخلوقات تو را ندیدم مگر آن که در حال ذکر گفتن به نام محمد و عترت او بود.» خداوند فرمود: «یابن عمران إني خلقتهم قبل الأنوار، و جعلتهم خزانة الأسرار، يشاهدون أنوار ملكوتي، و جعلتهم خزانة حکمتی، و معدن رحمتی و لسان سری و کلمتی، خلقت الدنيا والآخرة لأجلهم، فقال موسى: ربی فاجعلنی من أمة محمد، فقال: یابن عمران إذا عرفت محمداً و أوصیاءه و عرفت فضلهم و آمنت بهم فانت من أمته؛ ای پسر عمران! من آن‌ها را قبل از نورها آفریدم، آن‌ها را مخزن اسرار قرار دادم، آن‌ها نورهای ملکوت مرا مشاهده می‌کنند، من آن‌ها را مخزن حکمت خودم و معدن رحمت خودم و زبان اسرار خودم و کلمه‌ی خودم قرار دادم، من دنیا و آخرت را به خاطر آن‌ها آفریدم.» موسی گفت:

«پروردگار من، مرا از امت محمد قرار بده.» فرمود: «ای پسر عمران! وقتی محمد و اوصیاء او را بشناسی و فضیلت آنها را بشناسی و به آنها ایمان بیاوری در این صورت از امت او خواهی بود.»<sup>۱</sup>

صاحب امالی این روایت را تأیید می‌کند، که می‌گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: «یا علی إن الله أعطى شيعتك سبع خصال: الرفق عند الموت، والأنس عند الوحشة، والنور عند الظلمة، والأمن عند الفزع، والقسط عند الميزان، والجواز على الصراط؛ و دخول الجنة قبل الأمم بأربعين عاماً؛ ای علی! خداوند به شیعیان تو هفت خصلت داده است: مدارا کردن با آنها هنگام مرگ، انس گرفتن با آنها هنگام وحشت، نور قرار دادن برای آنها هنگام تاریکی ها، امان داشتن هنگام وحشت، برابر بودن دو کفه‌ی ترازوی آنها در روز قیامت، گذشتن از پل صراط و وارد شدن به بهشت چهل سال زودتر از بقیه‌ی امت ها.»<sup>۲</sup>

اکنون من بعد از این برهان‌ها می‌خواهم به کسانی که از حق یقین اعراض می‌کنند بگویم:

کم جهد تبغالك في الدلائل  
و جمعها و أنت جهدك بأنك تنكر  
لكل دليل الورد منعم صباحو نعم  
و مطيب روائحو إلّا الجعل

۱. بحار الانوار؛ به نقل از مقتضب الاثر؛ ج ۵۱، ص ۱۴۹؛ ح ۲۴؛ با تفاوت اندک.

۲. بحار الانوار؛ ج ۲۷، ص ۱۶۲؛ ح ۱۳.

من يشمو يروح و هو عليل من لا  
 ترى الشمس عنبر و لا يرى البدر مقلتو  
 ولا الصباح المشرق أيش ينفعو قنديل  
 فأنت فى ذا اعتقادك تشرب على  
 هذا الشما ماء البحار السبع و تنل غليل  
 إلى متى أى محارف فى مهمة القول والجدل  
 شبه البهائم هائم لا بل أضلّ سبيل  
 هذا اعتقاد لحيدر عن طيب أصلك تنبه  
 والفرع لا شك دائم على الأصول دليل  
 فى القيل والقال تخيط و تسمع الحق تنكر  
 و حتى يقول العالم لك فى الفضول فضيل  
 ايش ينفع الحج كلو والزهد والفقہ فى غد  
 لمن غدى يتنقص بصاحب التفضيل  
 الاصل تنكر و تنفى الفروع جهدك تثبتو  
 ان لم تظللک أصولک ما فى الفروع مقيّل  
 لو كنت فى الفقہ أحمد و فى الأصول الأشعري  
 و فى الحديث ابن حنبل و فى العروض خليل  
 و فى الطريقة شبلى و فى الحقيقة الواسطى  
 و كنت معروف انك معروف بالتفضيل  
 و فى التلاوة عاصم و فى الدراية زمخشري

و فی الروایة مجاهد تجهد تذهب بكل دلیل

و كنت فی الصدر الأول أبو هريرة فی الأثر

هم و كنت ابن مالک قاضی القضاة جلیل

و فی الصحابة الأول نعم و فی حکمک عمر

و فی القراصة ابن أروی و جامع التیزل

و كنت بالعلم واثق و بالعبادة معتصم

و بالرضی متوکل و حرف کل جمیل

و كنت عمر الدنيا مشغول بالعلم والعمل

صائم و قائم دهرک تجهد بكل سبیل

و ان لم تولى حیدر و کل فضلو

تعتقد إلى جهنم تحشر نعم بلا تطویل

هذا الحديث الصادق قد جاء عن

چقدر ما زحمت کشیدیم تا برای تو دلیل‌ها ارائه کنیم و آن را گرد آوری کنیم اما

تو زحمت می‌کشی که انکار کنی.

هر دلیلی گلی می‌دهد که از آن نعمت‌ها ظاهر می‌شود و عطری دل‌انگیز دارد

غیر از تحریف و دروغ.

کسی که بیمار است و از خانه بیرون می‌آید و خورشید را عنبر نمی‌بیند و

چشمانش ماه کامل را نمی‌بیند.

صبح روشن را نیز نمی‌بیند پس تو در اعتقادات خود.

بر روی تشنگی خود آب دریاها و آب داغ می‌نوشی، تا کی ای تهی دست در

بحث سخن و جدل.

می خواهی مثل حیوانات سرگردان باشی و بلکه از آن‌ها بدتر باشی این اعتقاد به حیدر ناشی از اصالت پاک است.

فرع نیز بدون شک مبتنی بر اصل است و دلیلی در بحث و جدل است اما تو حق را می‌شنوی و انکار می‌کنی.

اگر عالمی در فضیلت‌ها یک فضیلت کوچکی را برای تو بگوید که حج خوب است و زهد و فقه در فردا نافع است.

یکی پیدا می‌شود که از صاحب فضیلت خرده می‌گیرد و تو اصل را انکار می‌کنی و فرع را نفی می‌کنی و تلاش خود را به کار می‌گیری.

اگر آن چه در اصل است نتواند بر سر تو سایه اندازد آن چه در فرع است نمی‌تواند کمکی به تو کند هر چند در فقه مثل احمد باشی و در اصول مثل اشعری باشی.

در حدیث مثل ابن حنبل باشی و در عروض مثل خلیل باشی و در سلوک مثل شبلی باشی و در حکمت مثل واسطی باشی.

معروف باشی و به فضیلت شناخته شوی و در تلاوت قرآن مثل عاصم باشی و در درایه مثل زمخشری باشی.

در روایت مجاهدی باشی که با مجاهدت خود هر دلیلی را ارائه کنی و در صدر اول مانند ابوهریره در آثار باشی.

علاوه بر این‌ها مانند قاضی القضاات بزرگ ابن مالک باشی و در بین صحابی اول باشی و در حکومت مانند عمر باشی.

در خویشاوندی و جمع آوری قرآن مثل ابن اروی باشی و در علم مانند واثق باشی و در عبادت مانند معتصم باشی.

در رضایت و در تحریف هر زیبایی مثل متوکل باشی و به مدت عمر دنیا مشغول



علم و عمل باشی.

همه‌ی عمر را روزه بگیری و شب‌ها را عبادت کنی ولی اگر ولایت حیدر و فضیلت‌های او را نداشته باشی.

به جهنم می‌روی و حیوان محشور می‌شوی این سخن صادقی است که از طرف پروردگار والا برای پیامبر مرسل آمده است و جبرئیل آن را آورده است.<sup>۱</sup>

---

۱. این به نظر می‌رسد شعر یک مرد عادی باشد که شاعران مردمی آن را سروده‌اند. در عصر نویسندگی این کتاب؛ یعنی بررسی. ما نتوانستیم بیشتر الفاظ و کیفیت بیان آن را درک کنیم.

## فصل

### آثار کتمان حقیقت توسط علما

در خاتمه‌ی این دلیل از بخش آیات حدیثی را به صورت مرفوع از ابن عباس نقل می‌کنیم که می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «لا یعذب الله هذا الخلق إلّا بذنوب العلماء الذين يكتمون الحق من فضل علی و عترته، ألا و إنه لم یمش فوق الأرض بعد النبیین والمرسلین أفضل من شیعة علی و محبیه الذين یظهرون أمره و ینشرون فضله، أولئك تغشاهم الرحمة و تستغفر لهم الملائكة، والویل كل الویل لمن یكتم فضائله و یكتم أمره، فما أصبرهم علی النار؛ خداوند این مردم را عذاب نمی‌کند؛ مگر به خاطر گناهان علمایی که حق را در فضیلت علی و عترت او کتمان می‌کنند، بدانید بعد از پیامبران و مرسلین کسی برتر از شیعیان علی و دوست دارانش بر روی زمین راه نرفته است. کسانی که مقام او را اظهار می‌کنند و فضیلت‌های او را منتشر می‌کنند و آن‌ها مشمول رحمت می‌شوند و ملائکه برایشان طلب مغفرت می‌کنند، و وای و بسیار وای، بر کسی که فضیلت‌های او را کتمان کند و مقام او را کتمان کند آن‌ها توان تحمل آتش را ندارند.<sup>۱</sup>

این حق است چرا که کتمان کننده‌ی فضیلت علی از روی جهالت هلاک

۱. امام علی تألیف همدانی؛ ص ۳۵.

می‌شود؟ چرا که امام زمان خود را نمی‌شناسد و کتمان کننده‌ی فضیلت او از روی دشمنی منافق است؟ چرا که طینت او خبیث است؟ کسی جز منافق بدبخت، با تو دشمن نیست؛ ولایت تو بر طینت او عرضه شد و او از پذیرش آن خودداری کرد و او مسخ شد، در عالم مسخ شدگان ندا داده شد که زن‌های خبیث برای مردان خبیث و مردان خبیث برای زن‌های خبیث می‌باشد. پس او دین ندارد و عبادتی ندارد، مؤمنی که حامی ولایت علی و عارف به اوست در حال عبادت است هر چند که عبادت نکرده باشد. نیکوکار است هر چند که بدی کرده باشد، نجات می‌یابد هر چند که گناه کار باشد، این آیه اشاره به آن‌ها است ﴿لِيَكْفُرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup> این مخصوص به شیعیان علی عليه السلام است؛ چرا که کافر و منافق مستحق هیچ چیز نیستند پس فقط مؤمن باقی می‌ماند، کسی جز شیعیان علی مؤمن نیستند. پس بدی هایشان از آن‌ها کفاره می‌شود به خاطر محبتشان به علی که آن‌ها شیعه‌ی او هستند.

دلیل آن روایت میسر از امام صادق عليه السلام است که فرمود:

«ما تقول يا ميسر فيمن لم يعص الله طرفة عين في أمره و نهيه لكنه ليس منا و يجعل هذا الأمر في غيرنا؟ ای میسر! نظر تو درباره‌ی چنین کسانی چیست که حتی یک چشم بر هم زدن از امر و نهی خداوند معصیت نمی‌کنند؟! ولی ما را قبول ندارند و ولایت را برای غیر ما قائل هستند؟» میسر می‌گوید: «گفتم: «من در محضر شما چه بگویم ای سید من؟!» فرمود: «او در آتش است.» بعد فرمود: «و ما تقول

فیمن یدین الله بما تدين و یبرأ من أعدائنا لکن به من الذنوب ما بالناس إلّا أنّه یجتنب الکبائر؟ نظر تو درباره‌ی چنین کسانی چیست که مانند تو به دین خداوند اعتقاد دارند و از دشمنان ما اعلام برائت می‌کنند اما مانند بقیه‌ی مردم گناهانی انجام داده‌اند، غیر از گناهان کبیره؟»

می‌گوید: «گفتم: «من در محضر شما چه بگویم ای سید من!» فرمود: «إنّهُ فی الجنّة و إنّ الله قد ذکر ذلک فی آیه من کتابه، و هو حبّ فرعون و هامان ﴿نَكَفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَتُدْخِلُكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا﴾ و هو حبّ علی؛ او در بهشت است و خداوند این را در یک آیه از قرآن بیان فرموده است و این گناهان کبیره یعنی محبت فرعون و هامان، ﴿نَكَفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَتُدْخِلُكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا﴾<sup>۱</sup> و این مدخل کریم یعنی محبت علی علیه السلام. از آن جمله این آیه است: ﴿اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾<sup>۲</sup> اگر این‌ها ایمان آورده‌اند؛ در این صورت در چه ظلمتی قرار دارند که خداوند می‌خواهد آن‌ها را از آن بیرون آورد؟ معنایش این است که خداوند آن‌ها را ظلمت خطاها به سوی نور ایمان و ولایت بیرون می‌آورد و این جمله ﴿وَالَّذِینَ كَفَرُوا﴾ کسانی که به علی کافر شدند. چون کفر به علی، کفر به خداوند است و ایمان به او ایمان به خداوند است ﴿أُولَیَآءُ هُمُ الطَّاغُوتُ﴾ یعنی اولیاء آن‌ها فرعون و هامان هستند، ﴿یُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾ اگر آن‌ها کافر هستند، در این

۱. نساء؛ آیه‌ی ۳۱.

۲. بقره؛ آیه‌ی ۲۵۷.

صورت، در کدام نور قرار دارند؛ که اولیاء شان آنها را از آن بیرون می‌برند؟ این تصریح است که کفر ورزیدن به علی و ولایت او آنها را از نور اسلام بیرون می‌برد - و اسلام و ولایت دو کلمه‌ی طیبه هستند - و آنها را به تاریکی کفر به ولایت وارد می‌کنند ﴿أَوَلَيْكَ أَصْحَابُ النَّارِ﴾ قرآن شهادت می‌دهد و تاکید می‌کند که هر کس ولایت غیر علی را بپذیرد جایگاهش جهنم است ﴿هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ پس دشمن علی کافر است هر چند عبادت کند، و دوست دار علی عابد است؛ هر چند که عبادتی نکرده باشد و این سخن اشاره به آن است: «حُبَّ عَلِيٍّ عِبَادَةُ وَ ذِكْرُهُ عِبَادَةُ وَ الْمَوْتُ عَلِيٍّ حُبُّهُ شَهَادَةٌ، وَ مَوَالَاتُهُ أَكْبَرُ الزِّيَادَةِ؛ محبت علی عبادت است و ذکر علی عبادت است و مرگ بر محبت علی شهادت است و حمایت از ولایت علی بزرگترین برتری است.»<sup>۱</sup>

و این آیه اشاره به آن است. ﴿فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾<sup>۲</sup> ابن عباس می‌گوید: «هدایت من یعنی هدایت به علی بن ابی طالب عليه السلام ﴿بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ﴾<sup>۳</sup> یعنی علی را به آنها دادیم. ﴿فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ﴾ هدایت من یعنی علی. «فلا خوف عليهم» یعنی، با پیروی علی خوفی از آینده نخواهند داشت «و لا هم يحزنون» یعنی، در روز قیامت با داشتن محبت علی ناراحت نخواهند بود. «بل اتیناهم بذكرهم» یعنی، علی را به آنها دادیم و آنها از این ذکر اعراض می‌کنند و این آیه اشاره به آن

۱. مختصر از بشارة المصطفی نقل شد؛ ص ۸۶.

۲. طه؛ آیه ۱۲۳.

۳. مؤمنون؛ آیه ۷۱.

است. ﴿قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ﴾<sup>۱</sup> و از جمله این آیه است: ﴿لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ﴾<sup>۲</sup>؛ یعنی در این کتاب نجات شما هست و آن محبت علی است.

---

۱. ص؛ آیهی ۶۷-۶۸.

۲. انبیاء؛ آیهی ۱۰.

## فصل

### حدیث گل

این مسأله اصالتی دارد و آن حدیث گل است؛ که ابراهیم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت در معنای مزاج فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ وَ لَا شَيْءَ هُنَاكَ خَلَقَ أَرْضاً طَيِّبَةً، وَ أَجْرَى عَلَيْهَا مَاءً عَذْباً سَبْعَةَ أَيَّامٍ، وَ عَرَضَ عَلَيْهَا وَ لَا يَتَنَا فُقِبَلَتْ، فَأَخَذَ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ الْعَذْبِ طِينَتَنَا ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ثَفَلِ ذَلِكَ الْمَاءِ طِينَةَ شِيعَتِنَا فَهَمَّ مَنَّا وَ لَوْ كُنَّا وَ آبَاؤُهُمْ مِنَ الْمَاءِ الَّذِي نَحْنُ مِنْهُ لَكُنَّا وَ آبَاؤُهُمْ سَوَاءً، ثُمَّ خَلَقَ أَرْضاً سَبِيخَةً وَ أُخْرَى عَلَيْهَا مَاءٌ مَالِحٌ ثُمَّ عَرَضَ عَلَيْهَا وَ لَا يَتَنَا فَأَبَتْ فَأَجْرَى عَلَيْهَا ذَلِكَ الْمَاءِ سَبْعَةَ أَيَّامٍ ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ الطُّغْيَانَ وَ الْأَثَمَةَ الْكَفَّارَ، وَ إِلَيْهِ الْإِشَارَةُ بِقَوْلِهِ: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾

ثم خلق من ثفل ذلك شيعة أعدائنا، ثم مزج ثفل ذلك الطين بطينة شيعتنا، لم يشهد أعواننا الشهادتين و لم يصلوا و لم يصوموا فما ظهر منهم من الخيرات والحسنات فليست منهم و لا لهم، إنما هو من مزاج طينة شيعتنا لهم، ثم مزج الماء الثاني بالماء الأول ثم عركه عرك الأديم ثم قبض منه قبضة و قال: و هذه الجنة و لا أبالي، ثم قبض قبضة و قال: و هذه النار و لا أبالي؛

خداوند وقتی اراده کرد مخلوقات را بیافریند و در آن هنگام هیچ چیز وجود نداشت؛ خداوند یک زمین پاکیزه‌ای را آفرید و بر آن آب گوارایی را به مدت هفت روز بر آن جاری کرد و ولایت ما را بر آن عرضه کرد و او آن را پذیرفت و خداوند

از آن آب گوارا طینت و گل ما را برداشت و بعد از اضافه‌ی آن آب طینت شیعیان ما را برداشت. پس آن‌ها از ما هستند و اگر ما و پدران آن‌ها از آبی آفریده می‌شدیم که ما از آن آفریده شدیم در این صورت ما و پدرانشان با هم مساوی بودیم، بعد خداوند یک زمین ناپسندی را آفرید و بر آن آبی شور را جاری کرد و ولایت ما را بر او عرضه کرد و او حاضر نشد آن را بپذیرد و خداوند این آب را به مدت هفت روز بر آن زمین جاری کرد و بعد از آن آب طاغیان و رهبران کافران را آفرید و این آیه اشاره به آن است **﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾**<sup>۱</sup>

بعد از اضافه‌ی آن شیعیان دشمنان ما را آفرید، بعد اضافه‌ی آن گل را با گل شیعیان ما مخلوط کرد، دشمنان ما شهادتین را اظهار نکرده‌اند و نماز نمی‌خوانند و روزه نمی‌گیرند و هر کار خیر و نیکویی از آن‌ها سر بزنند از آن‌ها نیست و متعلق به آن‌ها نیست بلکه به خاطر مخلوط طینت شیعیان ما است که با آن‌ها مخلوط شده است، بعد آب دوم را با آب اول مخلوط کرد و بعد آن را فشار داد و تکه‌ای از آن را برداشت و فرمود: «این‌ها اهل بهشت هستند و به آن‌ها سخت نمی‌گیرم، و بعد تکه‌ی دیگری برداشت و فرمود: «این‌ها اهل جهنم هستند و به آن‌ها اهمیت نمی‌دهم.»<sup>۲</sup>

می‌گویم: «اهل حدیث به حواشی این حدیث که ظاهر است مشغول شده‌اند و بیشتر اهل عدالت آن را انکار کرده‌اند؛ به خاطر این که ظاهرش با احادیث دیگر منطبق است. در حالی که این حدیث خوب است و همه‌ی محتوایش عدل است هر طور که خوانده شود و قرآن نیز به آن تصریح دارد و این آیه اشاره به آن است:

۱. قصص؛ آیه‌ی ۴۱.

۲. بحار الانوار؛ ج ۲۶، ص ۲۷۹؛ ح ۲۲. این حدیث طولانی است.



«فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ»<sup>۱</sup> و این آیه «فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ» و این آیه «وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»<sup>۲</sup> و منظور از: «الْقَوْلُ مِنِّي» علم من است و این به خاطر این است؛ علم خداوند سبحان بر افعال بندگان سبقت دارد و بعد از ارتکاب افعال نیز به آن علم دارد و علم او آشکار کننده‌ی افعال است. پس خداوند سبحان قبل از ایجاد بندگان علم دارد که چه کسی مطیع است و چه کسی عصیان می‌کند چرا که خداوند زمان و مکان ندارد، و بعد در عالم ذر از آن‌ها تعهد گرفت و این یک رمز عمیق است و معنایش این است که خداوند قبل از ایجاد ذرات بندگان به تمکین کردن آن‌ها به اطاعت و تمکین کردن آن‌ها به ظلم و معصیت علم داشته است و این که انذارها فایده‌ای نخواهد داشت.

بنابراین آن‌ها در علم خداوند به دو دسته تقسیم شدند عده‌ای بالقوه مطیع و عده‌ای بالقوه عاصی، بعد وقتی آن‌ها را ایجاد کرد و آن‌ها را مکلف کرد. علم سابق خداوند ماهیت آن‌ها را آشکار کرد و آن‌ها دو دسته شدند، همان طور که فرمود و سخن او حق است و عده‌ای بالفعل مؤمن شدند و عده‌ای بالفعل کافر شدند و به این خاطر فرمود: «برای من اهمیتی ندارد، در این جمله اشاره‌ی لطیفی وجود دارد و معنایش این است که برای من مهم نیست. بعد از آن که آن‌ها را بر فطرت توحید قرار دادم و ایمان را در عالم ارواح بر آن‌ها عرضه کردم و بعد آن‌ها را در تاریکی شب‌ها به تعهدشان متذکر شدم، و عده‌ای از آن‌ها بصیرت پیدا می‌کنند و چشمانشان باز می‌شود و عده‌ای از آن‌ها انکار و تکبر می‌کنند، و برای من مهم

---

۱. شوری؛ آیه‌ی ۷.

۲. سجده؛ آیه‌ی ۱۳.

نیست که جبریه مرا متهم به ظلم کنند. چرا که من عادل حکیم هستم و در روز قیامت برای من مهم نیست که عده‌ای با ایمانشان به بهشت و عده‌ای با کفر و طغیانشان به جهنم بروند و این آیه اشاره به آن است: ﴿وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ﴾<sup>۱</sup>

بعد دو آب را با یک دیگر مخلوط کرد و آن چه شیعیان از گناه و فاحشه انجام می‌دهند، از طینت دشمنان و مخلوط آن‌ها است و آن اعمال متعلق به آن‌ها و به عهده‌ی آن‌ها است و به سوی آن‌ها برمی‌گردد و آن چه دشمنان کارهای نیک و صحیح انجام می‌دهند، از طینت مؤمن و از مخلوط آن است و این اعمال متعلق به آن‌ها است و به سوی آن‌ها برمی‌گردد. چرا که نیکی کردن از شأن منافق نیست و ظلم و کفر نیز از شأن مؤمن نیست، وقتی اعمال بر خداوند عرضه شود؛ خدای حکیم و عادل و منزّه اعمال صالح منافق را به مؤمن ملحق می‌کند. چرا که این اعمال از خصلت مؤمن است. پس متعلق به اوست و او به تعهد گرفته شده وفا کرده است، و گناهان مؤمن را به منافق ملحق می‌کند؛ چرا که این اعمال از خصلت منافق است و به سوی او برمی‌گردد. چرا که او به عصیان و انکار وفا کرده است.

بعد امام صادق علیه السلام فرمود: «و إن ذلک حکم إله السماء والأنبیاء؛ این حکم خدای آسمان و حکم پیامبران است.» اما حکم خدای آسمان منظور از نظر عقلی و شرعی و اصل و فرع و طینت و طبیعت است اما اصل از این جهت است که طینت او از اصل است که به ولایت اعتراف کرده است و بر آن مستقر شده است. اما فرع از این جهت است که این اعمال عمل صالح است که در دار تکلیف انجام می‌شود.

پس از نظر اصالت پاکیزه است و از نظر فرع پیراسته است، و هر کس ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد بهشت متعلق به اوست و این پاداشی به حق و عدالت است، و این آیه اشاره به آن است «وَالَّذِينَ آمَنُوا»<sup>۱</sup> یعنی در روز تعهد گرفتن ایمان آوردند «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یعنی در عالم تکلیف عمل صالح انجام دادند. باغ‌های فردوس متعلق به اوست که در عالم قیامت و پاداش به آن وارد می‌شود؛ چرا که آن‌ها عالم نداء را به عالم عمل وصل کردند و خداوند نیز او را به عالم پاداش و عاقبت نیکو وصل می‌کند.

## فصل

اما طبیعت از این جهت است که هر شکلی به دنبال طبیعت خود است و به همجنس خود گرایش دارد، و از متضادش فرار می‌کند. اما حکم پیامبران از این جهت است که یوسف علیه السلام فرمود: «مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ»<sup>۲</sup> در روز قیامت خداوند آن چه در طینت مؤمن از خباثت وجود داشته است و ناشی از آن اختلاط بوده است و از طینت دشمنان بوده است را از او جدا می‌کند و آن گناهان را به دشمنان بر می‌گرداند چرا که آن اعمال متعلق به اوست و از اوست و بر عهده‌ی اوست، و بعد ندا می‌کند: امروز به کسی ظلم نمی‌شود و پروردگار تو به بندگان ظلم نمی‌کند، این آیه و حکمت اشاره به آن است: «فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ»<sup>۳</sup> و از آن جا که خداوند قادر است که همه‌ی این مخلوط را به یک

۱. بقره؛ آیه‌ی ۸۲.

۲. یوسف؛ آیه‌ی ۷۹.

۳. بقره؛ آیه‌ی ۲۶۰.

پرنده‌ی واحد تبدیل کند. اما قدرت و حکمت و عدالت اقتضا می‌کند، که هر جریبی را به محل خودش برساند. در این مطلب رمز دقیقی وجود دارد و آن این است؛ که هر طبیعتی به طبیعت مثل خودش گرایش دارد...»

یک نفر اعتراض کرد و گفت: «چرا این طینت خبیث با مجاورت طینت طیب تبدیل به طینت طیب نشد و یا آن طینت طیب با مجاورت با طینت خبیث تبدیل به طینت خبیث نشد؟» گفتیم: «چیزی که از یک طبیعت نباشد؛ در آن طبیعت قرار نمی‌گیرد. چرا که در یک قطعه یاقوت قرمز شفاف رگه‌های خاکی وجود دارد که در اثر مجاورت با آن یاقوت و در مدت طولانی وجود در معدن اصلی از هویت خود تغییر نکرده است. بلکه به همان حالت تاریک باقی مانده است و تا ابد باقی خواهد ماند.

گاهی در یک سنگ تاریک، مانند آهن ربا رگه‌هایی شفاف و نورانی وجود دارد که در مجاورت این تاریکی قرار دارد اما به حالت آن تغییر نکرده است. تا مثل آن تاریک شود. پس همین طور است؛ آن چه در طینت مؤمن از طینت منافق قرار دارد و بالعکس..... و این آیه اشاره به آن است: ﴿وَمَا هُمْ بِخَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾<sup>۱</sup> آن‌ها فقط خطاهای جوهر و اصالت وجود خودشان را و آن چه را از آن‌ها باشد و به آن‌ها برگردد؛ را بر دوش می‌کشند. چرا که بخشی به بخش مانند خود ملحق می‌شود بد باشد یا خوب «و لیحملن اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم» و این همین طور است.»

## فصل

حکم این طینت در این آیه ذکر شده است «وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ»<sup>۱</sup> و این گناهان کبیره و فواحش همان محبت فرعون و هامان است؛ «لَمَّا اللَّهُم» غیر از گناهان صغیره، که این گناهان صغیره ناشی از اختلاط طینت است «ان ربک واسع المغفرة» این مغفرت مخصوص شیعیان ما است چرا که کافر و منافق سهمی از مغفرت ندارند «هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِّنَ الْأَرْضِ»<sup>۲</sup> و این زمین همان طینت مخلوط است «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ»<sup>۳</sup> و این رجوع هر طینت به طینت مثل خود است و اجزای خبیث در طینت به همجنس خود رجوع می‌کند. کسی که منکر ولایت است، با گناهانش، به همجنس خود در طرف مقابل منتقل می‌شود و اجزای طیب از طینت مؤمن با اعمال نیکویش به معدن آن در اجساد منتقل می‌شود. مؤمن طیب متعلق به طیب است و خبیث متعلق به خبیث است. چرا که مجاورت طیب با خبیث عارضی است و دارای اختیار است. پس واجب است به اصل خود برگردد.

همین طور خبیث حکمش این است که آن‌ها شیاطین خبیث و طاغوت را یعنی فلانی و فلانی را اولیاء خود به جای ولایت خداوند برگزیدند. یعنی به جای علی، چرا که ولایت علی ولایت خداوند است «وَيَخْسِبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ»<sup>۴</sup> یعنی با نماز

۱. شوری؛ آیهی ۳۷.

۲. هود؛ آیهی ۶۱.

۳. اعراف؛ آیهی ۲۹.

۴. زخرف؛ آیهی ۳۷.

خواندن و روزه گرفتن خود گمان می‌کنند هدایت شده هستند؛ چرا که این اعمال از جنس غیر این‌ها هستند. پس متعلق به غیر این‌ها خواهند بود، چون چیزی که از جنس این‌ها نباشد متعلق به این‌ها نیز نخواهد بود، این نشانه‌ی اختلاط است چون قرآن شفای دردهای درون سینه است و ظاهرش نوری برتر از همه‌ی نورها است.

این تفسیر عظیم را روایت السدی تأیید می‌کند از ابن عباس که می‌گوید: «پیامبر ﷺ فرمود:

«یا علی إن الله یحبک و یحب من یحبک، و إن الملائکة تستغفر لک و لشیعتهک و لمحبتی شیعتک، و إذا کان یوم القيامة نادى مناد: أين محبّو علی؟ فیقوم قوم من الصالحین؟ فیقال لهم: خذوا بید من شتّم و ادخلوا الجنة، و إن الرجل الواحد ینجى من النار ألف رجل، ثم ینادى المنادى: أين البقیة من محبّی علی؟ فیقوم قوم مقتصدون، فیقال لهم: تمّنوا علی الله ما شتّم؛ فیعطى کل واحد منهم ما طلب؛ ثم ینادى: أين البقیة من محبّی علی؟ فیقوم قوم قد ظلموا أنفسهم، فیقال: أين مبغضو علی؟ فیقوم خلق کثیر، فیقال: اجعلوا کل ألف من هؤلاء لواحد من محبّی علی فیجعل أعمال أعدائک لمحبیک فینجون من النار، و أنت الأجلّ الأکرم، و أنت العلیّ العظیم، محبّک محبّ الله و رسوله، و مبغضک مبغض الله و رسوله؛

ای علی! خداوند تو را دوست دارد و کسی که تو را دوست دارد را نیز دوست دارد. ملائکه برای تو و شیعیانت و برای دوست داران شیعیانت طلب مغفرت می‌کنند، وقتی روز قیامت باشد منادی ندا می‌کند: «دوست داران علی کجایند؟» پس عده‌ای از صالحین بلند می‌شوند، به آن‌ها گفته می‌شود: «دست هر کسی را که می‌خواهید بگیرید و وارد بهشت شوید.» یک مرد از این افراد می‌تواند هزار مرد را از آتش نجات دهد و بعد منادی ندا می‌کند: «باقیمانده‌ی دوست داران علی کجایند؟» پس عده‌ای میانه رو بلند می‌شوند، به آن‌ها گفته می‌شود: «هر آرزویی دارید از

خداوند بخواهید.» پس هر یک از آن‌ها خواسته اش را دریافت می‌کند، و بعد منادی ندا می‌کند: باقیمانده‌های دوستان علی کجایند؟ پس عده‌ای که بر خودشان ظلم کرده‌اند بلند می‌شوند.

گفته می‌شود: «دشمنان علی کجایند؟» در این هنگام جمعیت بسیاری بلند می‌شوند، و گفته می‌شود: «هر دسته‌ی هزار نفری از این‌ها را در برابر یکی از دوست داران علی قرار بدهید و بعد اعمال دشمنان تو به دوست دارانت داده می‌شود و آن‌ها از آتش نجات می‌یابند، و جلالت و کرامت تو بیش از این است، تو والا و عظیم هستی، دوست دار تو دوست دار خداوند و رسولش است، و دشمن تو دشمن خدا و رسولش است.»<sup>۱</sup>

این دلیل کامل می‌شود با روایت جریر از پسر عمر از ابو هریره از ابن عباس که می‌گوید: پیامبر ﷺ را دیدم که پنج مرتبه سجده کرد بدون این که به رکوع برود. گفتم: «ای پیامبر! این چه حالتی است؟» فرمود:

«جاءنی جبرائیل فقال لی: یا محمد، الله یحبّ علیاً فسجدت، ثم رفعت رأسی فقال لی: إن الله یحب الطاهرة الزکیة فاطمة فسجدت، ثم رفعت رأسی فقال لی: إن الله یحبّ الحسن فسجدت، ثم رفعت رأسی فقال لی: إن الله یحبّ الحسین فسجدت، ثم رفعت رأسی فقال لی: إن الله یحبّ من أحبهم فسجدت؛

جبرئیل نزد من آمد و به من گفت: «ای محمد! خداوند علی را دوست دارد.» من سجده کردم، بعد سر خود را بلند کردم و او گفت: «خداوند فاطمه طاهره‌ی زکیه را دوست دارد.» من سجده کردم، و بعد سر خود را بلند کردم و او گفت: «خداوند حسن را دوست دارد.» من سجده کردم و بعد سر خود را بلند کردم، و او گفت:

---

«خداوند حسین را دوست دارد.» من سجده کردم، و بعد سر خود را بلند کردم، و او گفت: «هر کس آن‌ها را دوست بدارد خداوند او را دوست دارد و من سجده کردم.»<sup>۱</sup>

---

۱. بحار الانوار؛ ج ۳۷، ص ۵۹؛ ح ۲۸. به نقل از المناقب.



## فصل

### علی علیه السلام اسم اعظم است

یک نفر که علم نداشت و نمی فهمید و جاهل مرکب بود و بهره‌ای از اسرار مبهم نداشت اعتراض کرد و با جهل قطعی خود گفت: «برای ما توضیح بده که علی اسم اعظم است. من به او گفتم: «ای کسی که هدایت تو اندک است و درک تو ضعیف است! آیا نمی‌دانی که ولایت همان مبدأ و نهایت است، اولین فریضه‌ای است که خداوند والا آن را فریضه قرار می‌دهد و اولین لباس کمال است که آن را به پیامبر می‌پوشاند، بعد از آن است که لباس نبوت و رسالت به تن می‌کند، و این پیامبر چقدر در دعا‌های خود می‌گفت: «إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي خَلَقْتَ بِهِ كُلَّ شَيْءٍ، وَ كَتَبْتَ عَلَيَّ كُلَّ شَيْءٍ؛ خدایا من تو را به اسمی که با آن همه چیز را آفریدی و آن را بر همه‌ی اشیاء نوشتی سوگند می‌دهم و از تو درخواست می‌نمایم.»<sup>۱</sup>

۱. بحار الانوار؛ ج ۸۵، ص ۲۳۳، ۲۳۴؛ ح ۱ و این حدیث طولانی است.

## فصل

### آل محمد ﷺ اسم اعظم هستند

بعد به خاطر راهنمایی او به راه راست می‌گوییم: «آیا نمی‌دانی که ما وقتی اسماء و صفات را بررسی کنیم اسمی بزرگ تر از سه اسم پیدا نخواهیم کرد: اسم ذات، اسم صفات، اسمی که راز ذات و روح صفات است. این همان کلمه‌ی جاریه در سایر موجودات است. پس او راز ذات و راز صفات است و موجودات به وسیله‌ی آن منفعل می‌شوند، پس اسم خداوند الله است (ا ل ه ا ل ه) این اسم مقدس است و نشانه‌ی ذات احد حق است، و اسم صفات برای احد . واحد است و همان محمد است ، اسمی که روح صفات و راز ذات است؛ (ع ل ی) است، و او نور نورها است و هر کدام از این سه اسم اعظم هستند. پس اسم جلالت، همان اسم مقدس و مکرم است و اسم محمد ﷺ ظاهر اسم اعظم است، چرا که واحد تصویر وجود و منبع وجود است و ظاهر شمارش شده است.

اسم (ع ل ی) ظاهر یک باطن و باطن یک ظاهر است. پس او در حقیقت اسم اعظم است، چرا که او جامع اسرار ربوبیت و اسرار نبوت و اسرار ولایت و اسرار حکومت و سلطنت و اسرار جبروت و عظمت و اسرار تصرف الهی است و این آیه

اشاره به اوست «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۱</sup> و او علی علیه السلام است. توضیح آن این است که وقتی بگوئید: (ا ل م) هر کدام از این حروف حاوی محمد و علی علیه السلام است و وقتی بگوئید (الله) این نشانه‌ای برای ذات معبود واجب الوجود است، وقتی بگوئید یا الله، در این جا یاء را ندا کرده اید و با اسم مناجات کرده اید و معنا را قصد کرده اید. پس او اسم ذات مقدس است. یا وقتی ضمه‌ی (هاء) را در این اسم اشباع کنی ذات، بروز پیدا می‌کند و در زبان طی حروف آن اسم علی می‌شود. پس او با معنا به ذات پروردگار معبود اشاره می‌کند و با حروف، به کلمه‌ای اشاره می‌کند که وجود با آن قائم شده است. وقتی بگوئید: (لا اله الا هو) حروف تنزیه و نفی و اثبات است و ده حرف است.

این آیه اشاره به آن است: «تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ»<sup>۲</sup> معنایش این است که خدایی وجود ندارد، که وجودش واجب و زنده باشد. با ذاتش موجود و قادر و عالم و مستحق عبادت باشد؛ غیر از الله و بعد اعداد حروف آن حاوی اسم علی است؛ در ظاهر و در باطن، و معنایش این است: (الله لا اله الا الله) علی راز مخفی و ولی، امانت دار او و نور معروف او در آسمان‌ها و زمین است.<sup>۳</sup>

۱. روم؛ آیه‌ی ۲۷.

۲. بقره؛ آیه‌ی ۱۹۶.

۳. این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بر همین معنا حمل می‌شود که فرمود: «بعث علی مع کل نبی سرّاً و بعث معی جهرّاً؛ علی در کنار هر پیامبری مبعوث شد؛ اما به صورت مخفیانه. ولی در کنار من به صورت آشکار مبعوث شد.» شرح دعای جوشن؛ ص ۱۰۴. جامع الاسرار؛ ص ۳۸۲-۴۰۱؛ ح ۷۶۳-۸۰۴. المراقبات؛ ص ۲۵۹.

«مقدار اسرار علی و آل او»

با این عبارت روایت شده است: «یا علی إن الله تعالى قال لی: یا محمد بعثت علیاً مع الأنبياء باطناً و معک ظاهراً، ای علی! خداوند متعال به من فرمود: ای محمد! من علی را در کنار پیامبران مبعوث کردم. اما باطن و او را در کنار تو در ظاهر مبعوث کردم.» و بعد صاحب کتاب القدسیات می‌گوید: و حضرت به همین معنا تصریح کرده است در این سخن: «منزلت تو نسبت به من مانند منزلت هارون نسبت به موسی است.» اما بعد از من پیامبری نخواهد بود، تا مردم بدانند که باب نبوت بسته شد و باب ولایت باز شد. «الانوار النعمانیة؛ ج ۱، ص ۳۰.

می‌گوییم: «سخن صاحب کتاب القدسیات به این شکل توجیه می‌شود که: باب ولایت، در کنار هر پیامبری موجود بود. اما به صورت سری و در ظاهر باز نبود و پیامبران همگی از این راز ولایی استفاده می‌کرده‌اند، تا این که به پیامبر اعظم ﷺ رسید و این راز از مخفی بودن به آشکار تبدیل شد. این سخن را تأیید می‌کند:

روایتی که امام حسن عسکری علی‌ه‌السلام می‌فرماید: «فنحن السنام الأعظم و فینا النبوة والولاية والکرم، و نحن منار الهدی و العروة الوثقی، والأنبياء كانوا یقتبسون من أنوارنا و یقتفون آثارنا؛ ما قلہی بلند هستیم و نبوت و ولایت و کرامت در ما است و ما گل دسته‌ی هدایت و ریسمان محکم هستیم و پیامبران از نورهای ما اقتباس می‌کردند و از آثار ما پیروی می‌کردند.» بحار الانوار؛ ج ۲۶، ص ۲۶۴؛ باب جوامع مناقب اهل بیت؛ ح ۴۹. مشارق انوار الیقین؛ ص ۴۹.

این صریح است؛ که نورهای محمد و آل محمد ﷺ در کنار هر پیامبری وجود داشته است، به صورت سری و این صرف حضور در کنار آن‌ها نبوده است. بلکه برای این بوده است که از آن استفاده کنند و از آثار آن‌ها پیروی کنند و آثار آل محمد را کسی تفسیرش را نمی‌داند مگر خودشان، و گرنه چگونه یک نور مخفی در کنار هر پیامبر باشد و او بتواند از آن استفاده کند و از آن هدایت شود؟

نیز روایت امیرالمؤمنین علی‌ه‌السلام که به کسی که از او درباره‌ی برتری او نسبت به پیامبران با آن همه فضیلت و توجه الهی سؤال کرده بود و حضرت فرمود: «والله قد كنت مع إبراهيم في النار؛ و أنا الذي جعلتها برداً و سلاماً، و كنت مع نوح في السفينة فأنجيته من الغرق، و كنت مع موسى فعلمته التوراة، و أنطقت عيسى في المهد و علمته الإنجيل، و كنت مع يوسف في الجب فأنجيته من كيد أخوته، و

كنت مع سليمان على البساط و سخرت له الريح؛ به خداوند سوگند! من در کنار ابراهیم در آتش بودم، و من بودم که آتش را سرد و سلامت کردم، و من در کنار نوح در کشتی بودم و من آن را از غرق شدن نجات دادم و من در کنار موسی بودم و تورات را به او تعلیم دادم. من عیسی را در گهواره به زبان آوردم و به او انجیل را تعلیم دادم، من در کنار یوسف در چاه بودم و من او را از نقشه‌ی برادرانش نجات دادم و من در کنار سلیمان بر روی فرش پرنده بودم و من برای او بادها را به تصرفش درآوردم.» الانوار النعمانیة؛ ج ۱، ص ۳۱.

ابن جوزی و قاضی عیاض سخن عباس در مدح پیامبر ﷺ را روایت کرده اند:

وردت نار الخلیل مکتوماً تجول فیها و لست تحترق  
تو به صورت پنهان در کنار ابراهیم خلیل در آتش وارد شدی و در آن قرار گرفتی ولی نسوختی؛ الوفا  
لأحوال المصطفی؛ ص ۲۸؛ باب دوم؛ ح ۹. ینابیع الموده؛ ص ۱۳-۱۴.

وردت یا برد نار الخلیل یا سبياً لعصمة النار و هی تحترق  
ای کسی که آتش ابراهیم خلیل را سرد کردی ای کسی که سبب در امان بودن او از آتش سوزان بودی؛  
الشفای بتعریف حقوق المصطفی؛ ج ۱، ص ۱۶۷-۱۶۸؛ باب سوم.

قسطلانی در المواهب می گوید:

سكن الفؤاد فعش هنئثا یا جسد  
روح الوجود حیاة من هو واجد  
عیسی و آدم والصدور جمیعهم  
لو أبصر الشیطان طلعة نوره  
أو لو رأى النمرود نور جماله  
لكن جمال الله جل فلا يرى  
هذا النعم هو المقیم إلى الأبد  
لولا ما تم الوجود لمن وجد  
هم أعین هو نورها لما ورد  
فی وجه آدم كان أول من سجد  
عبد الجلیل مع الخلیل و لا عند  
إلّا بتخصیص من الله الصمد

دل آرام گرفت پس ای بدن بر تو گوارا باد، این نعمت که تا ابد ماندگار است؛

او روح وجود است و زندگی افراد صاحب وجود است اگر او نبود وجود افراد صاحب وجود ممکن نبود؛

عیسی و آدم و بقیه‌ی اولین بزرگانی هستند که او نور آن‌ها است؛ اگر شیطان طلوع نور او را در جسد آدم می‌دید اولین کسی بود که سجده می‌کرد؛ و یا اگر نمرود نور جمال او را که بنده‌ی خدای جلیل است در کنار ابراهیم خلیل می‌دید عناد نمی‌ورزید؛ اما جمال خداوند با جلالت است و دیده نمی‌شود مگر با مخصوص بودن نزد خداوند صمد؛

المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیه؛ ج ۱، ص ۴۴.

شیخ محمد حسین اصفهانی می‌گوید:

طَاطَأُ كُلِّ الْأَنْبِيَاءِ لَطَاهَا	ذَلِكَ عَزَّ عَزَّ أَنْ يَضَاهِي
تَقَبَّلْتُ تَرْبَةَ آدَمَ الصَّفِيِّ	يَمِينُهُ أَكْرَمَ بِهِ مِنْ خَلْفِ
وَسَجْدَةُ الْأَمْلاَكِ لَا لِفَرْتِهِ	بَلْ نَوْرِ يَاسِينَ بِدَا فِى غَرْتِهِ
بِهِ نَجَّى نُوحٍ مِنَ الطُّوفَانِ	بِمُرْسَلَاتِ اللَّطْفِ وَالْإِحْسَانِ

تمام پیامبران در برابر طه خضوع می‌کنند و این عزتی است که از آن برتر وجود ندارد؛ خاک آدم برگزیده به برکت او بوسیده شد که کریم‌ترین ذریه‌ی اوست؛ و سجده‌ی ملائکه برای او به خاطر خودش نبود بلکه به خاطر نور یاسین بود که در پیشانی اش نمایان بود؛ نوح به وسیله‌ی او از طوفان نجات یافت و این لطف و احسان مکرر او است؛

الانوار القدسیه؛ ص ۲۰.

صفوری می‌گوید: وقتی ابراهیم در آتش انداخته شد نور محمد ﷺ در کنار او بود و هنگام ذبح نیز نور او بود؛ که به اسماعیل منتقل شده بود. نزهة المجالس؛ ج ۲، ص ۲۴۵.

روایتی که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «او بود که سحر را برای موسی باطل کرد.» الاختصاص؛ ص ۲۴۷.

روایتی از امام حسن عسکری علیه السلام که می‌فرماید:

«قد سعدنا ذرى الحقائق بأقدام النبوة والولاية، و نورنا سبع طبقات أعلام الورى بالهداية، فنحن ليوث الوغى و غيوث الندى و طعناء العدى، فينا السيف والقلم فى العاجل، و لواء الحمد والعلم فى الآجل ... فالكليم لبس حلة الاصطفاء لما شاهدنا منه الوفاء، و روح القدس فى جنان الصاقورة ذاق من حدائقنا

## فصل

وقتی بگوئید هو، پس این اسمی است؛ که به ماهیتی اشاره می‌کند که چیزی قبل و بعد از او وجود ندارد؛ و اشاره به الهیت حقیقی می‌کند؛ چرا که این یک حرف است که دلالت بر یک ذات می‌کند که دارای جلال و اکرام و بقاء و دوام و ملک ابدی و سلطنت همیشگی و عزت محافظ و کرامت رفیع است. بعد اعداد این دو

الباکورة ... و هذا الكتاب ذرة من جبل الرحمة و قطرة من بحر الحكمة؛ ما از نردبان حقایق بالا رفته ایم با قدم های نبوت و ولایت. نور ما در هدایت بالاتر از هفت طبقه از بزرگان مردم قرار دارد؛ پس ما شیران جنگ ها هستیم و ابرهای باران و هجوم برنده بر دشمنان هستیم، شمشیر و قلم در دنیا در اختیار ما است و پرچم محمد و علم در آخرت در اختیار ما خواهد بود، ... پس موسی کلیم لباس برگزیدگی را زمانی به تن کرد که ما از او وفاداری را مشاهده کردیم، روح القدس در بهشت صاقوره از باغ های بکر ما چشیده است، ... و این نامه ذره ای از کوه رحمت و قطره ای از دریای حکمت است.» المراقبات؛ ص ۲۴۵.

آن چه در معنای این سخن پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: «الله المعطى و أنا القاسم؛ خداوند عطا می‌کند و من تقسیم می‌کنم.» همه ی آن چه از مخازن الهی در دنیا و آخرت بیرون می‌آید فقط از دست او بیرون می‌آید. شرح الشمائل؛ ج ۲، ص ۲۴۶.

حدیث امیر المؤمنین علی علیه السلام که فرمود: «أنا آدم الأول أنا نوح الأول؛ من آدم اول و نوح اول هستیم.» انسان کامل؛ ص ۱۶۸.

شعراوی می‌گوید من گفتم: «سید من این مطلب را برای خواص می‌گفت که من شنیدم: نوح علیاً از آن کشتی لوحی را نگه داشت که بر آن اسم علی بن ابی طالب بود و آن را به سمت آسمان گرفت و هم چنان از غرق شدن در امان است تا زمانی که به سمت آسمان است.» الفتوحات الاحمدیه سلیمان جمیل؛ ص ۹۳.

حرف، همان می‌شود، و در آن اسم علی با تأویل وجود دارد و این به خاطر این است که ولی نور اوست که متصل به جبروت است. چرا که او وجه خدای زنده‌ای است که نمی‌میرد. ولی حجابی بین خود و خداوند ندارد، او راز و حجاب است.

مشخص شد که در این سه اسم اعظم وجود دارد؛ که راز اسرار است برای کسی که آن را درک کند و به آن دعا کند و این غیبی است که کسی آن را درک نمی‌کند؛ مگر اولیاء، چرا که او ظاهر تقدیس و باطن تنزیه است. راز توحید و کلمه‌ی پروردگار مجید است؛ بلکه او خدای خدایان است؛ که جلالش رفیع و راز مخفی و آشکار و نور وحی و وجه نورانی اوست. و روشنایی درخشنده‌ی او و هیبت خبر رسان اوست.

دلیل آن، آن چیزی است که در کتاب‌های شیعه وارد شده است که امیر المؤمنین علیه السلام روزی ابلیس از مقابلش عبور می‌کرد و امیر المؤمنین به او فرمود: «یا أبا الحارث ما ادخرت لمعادک؛ ای ابا حارث! چه چیزی برای قیامت خود فراهم کرده ای؟» گفت: «محبت تو را.»<sup>۱</sup>

وقتی روز قیامت شود؛ من آن چه را از اسم‌های تو ذخیره کرده‌ام؛ توصیف کنندگان از وصف آن اسم‌ها عاجز هستند و تو دارای یک اسم مخفی از مردم هستی که برای من آشکار است. خداوند آن را در کتابش به صورت رمز آورده است و

---

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أنا محمد النبی الأُمی لا نبی بعدی، أوتیت جوامع الکلم و خواتمه، و عَلَّمْتُ خَزَنَةَ النَّارِ و حَمَلَةَ الْعَرْشِ؛ من محمد پیامبر امی هستم؛ که بعد از من پیامبری وجود ندارد و به من کلمات جامع و خاتمه‌ی کلمات داده شده است و من آن را به مأموران جهنم و به حاملان عرش تعلیم داده‌ام.» الشفا بتعریف حقوق المصطفی؛ ج ۱، ص ۱۷۰؛ باب سوم فصل اول.



کسی جز خداوند و راسخون در علم آن را نمی‌دانند، وقتی خداوند بنده‌ای را دوست داشته باشد به او بصیرت می‌دهد و آن اسم را به او تعلیم می‌دهد و آن بنده با آن راز در حقیقت غیر از امت خواهد بود، آن اسم، همان اسمی است؛ که آسمان‌ها و زمین با آن برپا هستند. و می‌تواند در اشیاء هر طور که بخواهد تصرف کند.

تصدیق آن از طریق اعتقاد به این شکل است که خداوند سبحان می‌گوید: «عبادی من کانت له إلیکم حاجة فسألکم بمن تحبون أجبتم دعاه؟ ألا فاعلموا أن أحب عبادی إلیّ، و أکرّمهم لدی، محمد و علی حبیبی و ولیّی، فمن کانت له إلیّ حاجة فلیتوسل إلیّ بهما، فإنی لا أرد سؤال سائل سألنی بهما، فإنی لا أرد دعاه، و کیف أرد دعاء من سألنی بحبیبی و صفوتی، و ولیّی و حجّتی، و روحی و کلمتی و نوری و آیتی، و بابی و رحمتی، و وجهی و نعمتی، لا و إنی خلقتهم من نور عظمتی، و جعلتهم أهل کرامتی و ولایتی، فمن سألنی بهم عارفاً بحقّهم و مقامهم، و جبت له منی الإجابة؛ و کان ذلک حق علیّ؛ بندگان من هر کس خواسته‌ای از شما داشته باشد و شما را به کسی که دوست دارید سوگند بدهد آیا خواسته اش را برآورده می‌کنید؟ بدانید که محبوب ترین بنده‌ام نزد من و کریم ترین آن‌ها نزد من محمد و محبوب و ولی من علی است. پس هر کس خواسته‌ای از من داشته باشد باید توسط این دو نفر به من متوسل شود، چرا که من خواسته‌ی کسی را که به این دو نفر از من چیزی بخواهد رد نمی‌کنم، و چگونه خواسته‌ی کسی را رد کنم که مرا به محبوبم و برگزیده‌ام و ولی و حجت و روح و کلمه و نور و آیت و باب و رحمت و وجه من و نعمت من سوگند داده است. نه این کار را نمی‌کنم. چرا که من آن‌ها را از نور عظمت خودم آفریدم و آن‌ها را اهل کرامت و ولایت خودم قرار دادم. پس هر کس خواسته‌ای را با سوگند دادن به آن‌ها از من بخواهد و به حقوق آن‌ها و مقام آن‌ها معرفت داشته باشد، بر من واجب است که خواسته اش را اجابت کنم و این حق بر گردن من

است.<sup>۱</sup>

اسم اعظم، همان چیزی است که دعا با آن مستجاب می‌شود. پس آن‌ها اسم اعظم هستند و صراط مستقیم هستند و این آیه اشاره به آن است «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى»؛ پروردگار عظیم خود را تسبیح بگو. اعلی، اسم ذات، و عظیم جامع ذات و صفات است.

دلیل آن، روایتی است که از او نقل شده است: «وقتی که خورشید برای حضرت برگردانده شد، به حضرت گفته شد: «ای امیر المؤمنین! چگونه خورشید برای تو برگردانده شد؟»

فرمود: «سألت الله باسمه الأعظم فردّها إلی؛ من خداوند را به اسم اعظمش سوگند دادم و او خورشید را برای من برگرداند.»<sup>۲</sup>

روایت شده است که حضرت در دعای خود هنگام برگشت خورشید فرمود: «باسمک العزیز، باسمک العظیم، والعزیز محمد، والعظیم علی؛ خدایا سوگند به اسم عزیز تو! سوگند به اسم عظیم تو! و عزیز محمد است، و عظیم علی است.»<sup>۳</sup> پس معنای این سخن: با اسم پروردگار عظیم خود تسبیح بگو. این است که پروردگار عظیم اعلی خود را با اسم عظیم اعلی تسبیح بگو؛ چرا که تقدیس صفات توحید ذات است، و محمد و علی در عظمت از همه‌ی موجودات برتر هستند. چرا که این

۱. وسائل الشیعه؛ ج ۴، ص ۱۱۴۲ و ج ۷، ص ۱۰۲.

۲. اعلی؛ آیه ۱.

۳. بصائر الدرجات؛ ص ۲۱۷؛ ح ۱-۴؛ باب این که حضرت اسم اعظم را می‌داند.

۴. الصحیفة الصادقیه؛ ص ۲۳۲.

دو بر وجود سایه انداخته‌اند و حقیقت موجود هستند و از سایر صفات به ذات نزدیک تر هستند.

این آیه اشاره به آن است ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾<sup>۱</sup> و این تقرب مکانی نیست؛ چرا که خدای رحمن از مکان اجل است. بلکه این تقرب صفات به ذات است و تقرب واحد به احد است. چرا که او کلمه‌ی برتر است که در ازل کلمه‌ای بر او پیشی نگرفته است و در آینده نیز پیشی نخواهد گرفت و او نوری است که وجود شعاع او است و از کمال او همه‌ی موجودات منتشر شدند. اسمی است که بر سایر صفات مقدم است، چرا که احدیت با وحدانیت شناخته می‌شود. پس او اسم برتر و عظیم است،... و تخصیص در این آیه اشاره به آن است ﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾<sup>۲</sup> و منظور از بنده در این جا تقرب است؛ چرا که او در مقام خاص است و او را به اسم خاص نامید و چیزی که با وحی در آن مکان ابلاغ شده است این بوده است که علی امیرالمؤمنین و رهبر نیکوکاران بزرگ است.

---

۱. نجم؛ آیه‌ی ۹.

۲. نجم؛ آیه‌ی ۱۰.

## فصل

### اسرار بسم الله الرحمن الرحيم

توضیح مفصل این است؛ بدان که اسرار کتاب‌های الهی و اسرار ولایت و رسالت و اسم اکبر و اسرار غیب در فاتحه‌الکتاب قرار دارد. و اسرار فاتحه در آغاز آن است، و آن بسم الله الرحمن الرحيم است و در آن سه اشاره وجود دارد:

اول: این سخن خدای سبحان است: «و اذا ذكرت ربک فی القرآن وحده» منظور از ذکر و وحدت سخن، بسم الله الرحمن الرحيم است. چرا که این سخن ذکر خداوند است به تنهایی.

دوم: این که تعداد حروف آن نوزده تا است و عدد اسم (واحد) نیز نوزده است، پس این حاوی وحدت، توحید و وحدانیت است. و واحد، صفت احد، و واحد همان نور اول است، و این یعنی ذکر ذات، به ظاهر اسم اعظم آن.

سوم: سخن (بسم الله) است، که اشاره به باطن سین و اسرار سین است، که بین باء و میم قرار دارد. که امیر المؤمنین علیه السلام درباره‌ی آن فرمود: «من باطن سین هستم و من اسرار سین هستم». این همان اسم محرمانه، و این همان باطن اسم اعظم است. وقتی درب برای صاحبان عقل باز شود و از اسرار قرآن اسم جامع ذات و صفات را، و اسرار ذات و صفات را بتوانند استخراج کنند؛ همان اسم اعظم می‌شود؛ که دعاها با آن مستجاب می‌شود و موجودات در برابر آن تسلیم هستند.

## فصل

(ب س م ا ل ل ه) اما اسرار باء این است که این برای نبوت است و نقطه‌ی آن ولایت است. ۲ سین که عددش ده می‌شود؛ یا همان اسم علی است، و میم و عدد آن نود و دو می‌شود، و این همان اسم محمد و قاسم الله است که با آن آغاز کرد و آن دو را مساوی قرار داد، الف خمیده و «لا، نه» کلمه‌ی تامه‌ای که وجود با آن ظهور پیدا کرد و اسرار او همه‌ی موجودات را فیض داد، چرا که همه‌ی معدودها از واحد اشاعه پیدا کردند.

## فصل

### موجود شدن موجودات با علی علیه السلام

دلیل صحت این مباحث و این تأویل، روایتی است که عمار از امیر المؤمنین علیه السلام در کتاب الواحده نقل می‌کند که حضرت فرمود: «یا عمار باسمى تكوُّت الكائنات و الأشياء، و باسمى دعا سائر الأنبياء، و أنا اللوح، و أنا القلم، و أنا العرش، و أنا الكرسي، و أنا السموات السبع، و أنا الأسماء الحسنى، والكلمات العليا؛ ای عمار! موجودات و اشیاء با اسم من موجود شدند و سایر پیامبران به اسم من دعا کردند. و من لوح و قلم هستم، من عرش و کرسی و آسمان‌های هفتگانه و اسماء حسنی و من کلمات علیا هستم.»<sup>۱</sup> و هر جا اسم علی باشد؛ اسم محمد هم هست. بدون این که بر عکس آن صادق باشد؛ به خاطر داخل بودن ولایت در زیر مجموعه‌ی نبوت، مانند داخل بودن انسان در زیر مجموعه‌ی حیوان. پس هر جا انسان باشد حیوان هم هست؛ بدون این که بر عکس آن صحیح باشد، .... و آیه‌ی صدر قرآن شریف و عظیم و آغاز ذکر حکیم «الم» اشاره به آن است و می‌خواهد بگوید که این حرفی از حروف اسم اعظم است، «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ» می‌گوید: علی کتاب است و در این شکمی نیست «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» می‌گوید: «تقوا، چیزی است که از آتش جلوگیری می‌کند و

چیزی جز محبت علی از آتش جلوگیری نمی‌کند. پس محبت علی در حقیقت همان تقوا است و هر تقوایی غیر از آن مجازی است، چرا که از آتش جلوگیری نمی‌کند.

این سخن خداوند: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»<sup>۱</sup> می‌گوید: «غیب روز رجعت و روز قیامت و روز ظهور قائم است؛ و این‌ها روزهای آل محمد است.»

این آیه اشاره به آن است: «وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ»<sup>۲</sup> پس رجعت متعلق به آن‌ها و روز قیامت نیز متعلق به آن‌ها است، و روز ظهور قائم متعلق به آن‌ها است و حکم صادر کردن خداوند در اختیار آن‌ها است، و تکیه گاه مؤمنین در این روز به آن‌ها است.

این سخن خداوند: «وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ»<sup>۳</sup> می‌گوید: «نماز در حقیقت محبت علی، نماز خواندن ارتباط با خداوند است. بنده نمی‌تواند به عفو پروردگار و رحمت او و جوار او برسد؛ مگر با محبت علی. پس هر کس محبت علی را داشته باشد در واقع نماز خوانده است و هر نمازی غیر از آن از نمازهای واجب و مشروع، اگر در کنار آن ولایت نباشد؛ مجازی خواهد بود و بلکه گمراهی و وبال خواهد بود. چرا که او خداوند را به غیر چیزی که دستور داده است، عبادت کرده. پس او در سلوک خود گمراه و در طاعت خود معصیت کار است؛ و در عبادت خود مجازات می‌شود.

این سخن خداوند: «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»<sup>۴</sup> می‌گوید: «انفاق واجب که جان‌ها با آن حیات پیدا می‌کند و روح و جسم با آن از عذاب دردناک نجات می‌یابد؛ همان معرفت آل محمد است و هر انفاقی غیر از این مجازی است. هر چند که انفاق

---

۱. بقره؛ آیه ۳.

۲. ابراهیم؛ آیه ۵.

واجب باشد و چه خاصیتی دارد انفاقی که با آن نفاق افزایش یابد؟!»

این سخن خداوند: «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ» معنایش این است که به آن چه در حق علی بر تو نازل شده است؛ ایمان می آورند. چرا که آن ها اگر به آن چه در حق علی نازل شده است؛ ایمان نیاورند. ایمان آن ها به غیر آن ایمان نیست؛ هر چند که به آن ایمان گفته شود و آن مجازی است و فایده ای نمی رساند، ... و این آیه اشاره به آن است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» می گوید که آن ها ایمان آوردند و آن ها را مؤمن نامیده است و بعد به آن ها می گوید: «ایمان بیاورید». این رقابت است، نه تناقض. اما معنایش این است که ای کسانی که به محمد ایمان آوردید! به علی نیز ایمان آورید تا ایمان شما کامل شود.»

این سخن خداوند «أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ» یعنی آن چه قبل از تو در حق علی نازل شده است.

این سخن خداوند «وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» یعنی تصدیق می کنند که حکومت آخرت در اختیار علی خواهد بود، همان طور که حکومت دنیا به او تحویل داده شده است. «أَوَلَيْكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ» می گوید: «با چنین دینی در هدایت هستند.»

«وَأَوَلَيْكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» می گوید: «با چنین معرفتی رستگار هستند.»



## فصل

### نورانيت على عليه السلام

از اين باب، روايت سلمان و ابوذر است كه مى گویند:

«امير المؤمنين عليه السلام فرمود: «مَنْ كَانَ ظَاهِرُهُ فِي وَلَايَتِي أَكْثَرَ مِنْ بَاطِنِهِ خَفَّتْ موازينه؛ يا سلمان لا يكمل المؤمن إيمانه حتى يعرفني بالنورانية، و إذا عرفني بذلك فهو مؤمن، امتحن الله قلبه للإيمان، و شرح صدره للإسلام، و صار عارفاً بدينه مستبصراً، و من قصر عن ذاك فهو شاك مرتاب، يا سلمان و يا جندب، إن معرفتي بالنورانية معرفة الله، و معرفة الله معرفتي، و هو الدين الخالص، بقول الله سبحانه: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ و هو الإخلاص، و قوله: ﴿خُفَاء﴾ و هو الإقرار بنبوة محمد صلى الله عليه وآله، و هو الدين الحنيف، و قوله: ﴿وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ و هي ولايتي، فمن والاني فقد أقام الصلاة، و هو صعب مستصعب.

﴿وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ﴾ و هو الإقرار بالأئمة، ﴿وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ﴾ أى و ذلك دين الله القيم.

شهد القرآن أن الدين القيم الإخلاص بالتوحيد، و الإقرار بالنبوة والولاية، فمن جاء بهذا فقد أتى بالدين.

يا سلمان و يا جندب، المؤمن الممتحن الذى لم يرد عليه شىء من أمرنا، إلّا شرح الله صدره لقبوله، و لم يشك و لم يرتب، و من قال لَمْ و كيف فقد كفر، فسلموا لله امره، فنحن أمر الله، يا سلمان و يا جندب، إنّ الله جعلنى أمينه على خلقه، و خليفته فى أرضه

و بلاده و عبادہ، و أعطانی ما لم یصفه الواصفون، و لا یعرفه العارفون، فإذا عرفتمونی هكذا فأنتم مؤمنون، یا سلمان قال الله تعالى: ﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ فالصبر محمد، والصلاة ولایتی، و لذلك قال: ﴿وَأَنَّهَا لَكَبِيرَةٌ﴾ و لم یقل و إنهما، ثم قال: ﴿إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾ فاستثنی أهل ولایتی الذين استبصروا بنور هدايتی، یا سلمان، نحن سرّ الله الذي لا یخفی، و نوره الذي لا یطفی، و نعمته التي لا تجزی، أولنا محمد، و أوسطنا محمد، و آخرنا محمد، فمن عرفنا فقد استكمل الدين القيم.

یا سلمان و یا جندب، كنت و محمداً نوراً نسبُ قبل المسبّحات، و نشرق قبل المخلوقات، فقسم الله ذلك النور نصفين: نبی مصطفی، و وصی مرتضی، فقال الله عزوجل لذلك النصف: كن محمداً، و للآخر كن علیاً، و لذلك قال النبى صلی الله علیه و آله: أنا من علی، و علی منی، و لا یؤدی عنی إلّا أنا أو علی؛

هر کس ظاهر او در پایبندی به ولایت من بیشتر از باطنش باشد کفه‌ی ترازویش سبک خواهد بود. ای سلمان! ایمان مؤمن کامل نمی‌شود؛ مگر آن که مرا به نورانیت بشناسد و وقتی مرا به آن شناخت؛ او مؤمنی است که خداوند قلبش را به ایمان امتحان کرده است و سینه اش را برای اسلام وسعت داده و در دین خود بصیرت و معرفت به دست آورده است. هر کس از این معرفت کوتاهی کند؛ دچار شک و تردید است. ای سلمان و ای جندب! شناخت من با نورانیت شناخت خداوند است، شناخت خداوند شناخت من است، این همان دین خالص است، که خداوند در سخن خود می‌گوید: ﴿وَمَا أَمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾<sup>۱</sup> و این همان اخلاص است و این سخن خداوند (حنفاء) همان اعتراف به نبوت محمد صلی الله علیه و آله است

و همان دین حنیف است، و این سخن خداوند **﴿وَيَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾** همان ولایت من است، پس هر کس ولایت مرا بپذیرد؛ نماز را اقامه کرده است، و البته این سخت و دشوار است.

**﴿وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ﴾** همان اعتراف به ائمه است. **﴿وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ﴾** یعنی، این همان دین استوار خداوند است.

قرآن شهادت داد که دین استوار؛ یعنی اخلاص داشتن در توحید و اعتراف به نبوت و ولایت. پس هر کس این را داشته باشد دین را به دست آورده است.

امام علی علیه السلام فرمود: «ای سلمان و ای جندب! مؤمن امتحان شده کسی است که چیزی از امر ما بر او وارد نشود؛ مگر آن که خداوند سینه‌ی او را وسعت دهد و آن مطالب را قبول کند و در آن شک و تردید نمی‌کند. اما کسی که بگوید چرا و چگونه؟ در این صورت او کافر شده است. پس تسلیم امر خداوند باشید و ما امر خداوند هستیم. ای سلمان و ای جندب! خداوند مرا امانت دار خودش در بین مخلوقات، خلیفه‌ی خودش در زمین و دیار و بندگانش قرار داده است. چیزی به من عطا کرده است که توصیف کنندگان نمی‌توانند آن را توصیف کنند و عارفان نمی‌توانند به آن معرفت پیدا کنند، پس وقتی شما با این صفت مرا بشناسید مؤمن خواهید بود، ای سلمان! خداوند متعال می‌گوید: **﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾** پس صبر محمد است و نماز ولایت من است. لذا گفت: **﴿وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ﴾** و نگفت: «و انهما».

بعد گفت: <sup>۱</sup> پس اهل ولایت مرا استثناء کرد، کسانی که با نور هدایت من دارای

بصیرت هستند، ای سلمان! ما اسرار خداوند هستیم؛ که نمی‌توان آن را پنهان کرد و نور او هستیم؛ که نمی‌توان آن را خاموش کرد، نعمت او هستیم که نمی‌توان آن را جبران کرد، اول ما محمد است. و وسط ما محمد است و آخر ما محمد است پس هر کس ما را بشناسد دین استوار خود را کامل کرده است.

ای سلمان و ای جندب! من و محمد یک نور بودیم که قبل از همه تسبیح می‌گفتیم، قبل از مخلوقات اشراق داشتیم، و خداوند آن نور را به دو قسمت تقسیم کرد یک نصف آن پیامبر برگزیده و نصف دیگر وصی مورد رضایت، خداوند عز و جل به آن نصف فرمود: «محمد باش.» و به نصف دیگر فرمود: «علی باش.» و به همین خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من از علی هستم و علی از من است، و کسی نمی‌تواند چیزی را از طرف من بیان کند، مگر خودم یا علی.»<sup>۱</sup>

این آیه اشاره به آن است **﴿وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾**<sup>۲</sup> این اشاره به اتحاد آن دو در عالم ارواح و انوار است و مانند این آیه **﴿أَفَايَن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ﴾**<sup>۳</sup> و در این جا منظور این است؛ که اگر پیامبر بمیرد یا وصی کشته شود. چرا که این دو شیء واحد هستند و معنای واحد هستند، نور واحد هستند، در معنی و صفت متحد است. اما در جسد و اسم از هم جدا هستند. پس این دو شیء در عالم ارواح واحد هستند. «أنت روحی التی بین جنبی؟ تو روح من هستی که بین دو پهلوی من هستی.»<sup>۴</sup> و همین طور در

۱. مسند احمد؛ ج ۱، ص ۹۸. چاپ مصر؛ ص ۱۵۹؛ ح ۷۷۲. چاپ بیروت؛ صحیح ترمذی؛ ج ۵، ص ۶۳۲؛ ح ۳۷۱۲.

۲. آل عمران؛ آیه ۶۱.

۳. آل عمران؛ آیه ۱۴۴.

۴. حدیث آن گذشت.

عالم اجساد: «أنت مَي و أنا منك ترثنی و أرثک، أنت مَنی بمنزلهُ الروح من الجسد؛ تو از من هستی و من از تو هستم تو از من ارث می‌بری و من از تو ارث می‌برم؛ تو نسبت به من مانند روح از جسد هستی.»

این آیه اشاره به آن است «صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»<sup>۲</sup> می‌گوید: «بر پیامبر صلوات بفرستید و بر وصی سلام کنید، و صلوات فرستادن شما بر پیامبر به خاطر رسالت فایده‌ای برای شما ندارد؛ مگر با سلام کردن بر علی؛ به خاطر ولایت.»

«یا سلمان و یا جندب، و کان محمد الناطق، و أنا الصامت، و لابد فی کل زمان من صامت و ناطق، فمحمد صاحب الجمع، و أنا صاحب الحشر، و محمد المنذر، و أنا الهادی، و محمد صاحب الجنة، و أنا صاحب الرجعة، محمد صاحب الحوض، و أنا صاحب اللواء، محمد صاحب المفاتيح، و أنا صاحب الجنة والنار، و محمد صاحب الوحي، و أنا صاحب الإلهام، محمد صاحب الدلالات، و أنا صاحب المعجزات، محمد خاتم النبیین، و أنا خاتم الوصیین، محمد صاحب الدعوة، و أنا صاحب السيف والسطوة، محمد النبی الکریم، و أنا الصراط المستقیم، محمد الرؤوف الرحیم، و أنا العلی العظیم.

یا سلمان، قال الله سبحانه: «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» و لا يعطى هذا الروح إلَّا من فَوْضٍ إِلَيْهِ الأَمْرُ والقَدْر، و أنا أُحْيِي المَوْتَى، و اعلم ما فى السَّمَوَاتِ والأَرْضِ، و أنا الكتاب المبين، یا سلمان، محمد مقيم الحجّة، و أنا حجة الحق على الخلق، و بذلك الروح عرج به إلى السماء، أنا حملت نوحاً فى السفينة، أنا صاحب يونس فى بطن الحوت، و أنا الذى حاورت موسى فى البحر، و أهلكت القرون الأولى،

۱. حدیث آن گذشت.

۲. احزاب؛ آیهی ۵۶.

أعطيت علم الأنبياء والأوصياء، و فصل الخطاب، و بى تمت نبوة محمد، أنا أجريت  
 الأنهار والبحار، و فجرت الأرض عيوناً، أنا كاب الدنيا لوجهها، أنا عذاب يوم الظلة، أنا  
 الخضر معلّم موسى، أنا معلم داود و سليمان، أنا ذو القرنين، أنا الذى دفعت سمكها بإذن  
 الله عزوجل، أنا دحوت أرضها، أنا عذاب يوم الظلة، أنا المنادى من مكان بعيد، أنا دابة  
 الأرض، أنا كما يقول لى رسول الله ﷺ: أنت يا على ذو قرنيها، و كلا طرفيها، و لك  
 الآخرة والأولى، يا سلمان إن ميتنا إذا مات لم يمّت، و مقتولنا لم يقتل، و غائبنا إذا غاب  
 لم يغب، و لا نلد و لا نولد فى البطون، و لا يقاس بنا أحد من الناس، أنا تكلمت على  
 لسان عيسى فى المهد، أنا نوح، أنا إبراهيم، أنا صاحب الناقة، أنا صاحب الراجفة، أنا  
 صاحب الزلزلة. أنا اللوح المحفوظ، إلىّ انتهى علم ما فيه، أنا أنقلب فى الصور كيف  
 شاء الله، من رآهم فقد رآنى، و من رآنى فقد رآهم، و نحن فى الحقيقة نور الله الذى لا  
 يزول و لا يتغير.

يا سلمان، بنا شرف كل مبعوث، فلا تدعونا أرباباً و قولوا فينا ما شئتم، ففينا هلك و  
 بنا نجى. يا سلمان، من آمن بما قلت و شرحت فهو مؤمن، امتحن الله قلبه للإيمان، و  
 رضى عنه، و من شك و ارتاب فهو ناصب، و إن ادعى ولايتى فهو كاذب.

يا سلمان أنا والهداة من أهل بيتى سرّ الله المكنون، و أولياؤه المقربون، كلنا واحد، و  
 سرّنا واحد، فلا تفرّقوا فينا فتهلكوا، فإنّا نظهر فى كل زمان بما شاء الرحمن، فالويل كل  
 الويل لمن أنكر ما قلت، و لا ينكره إلّا أهل الغباوة، و من ختم على قلبه و سمعه و جعل  
 على بصره غشاوة.

يا سلمان، أنا أبو كل مؤمن و مؤمنة، يا سلمان، أنا الطامة الكبرى، أنا الآزفة إذا  
 أزفت، أنا الحاقة، أنا القارعة، أنا الغاشية، أنا الصاخة، أنا المحنة النازلة، و نحن الآيات  
 والدلالات والحجب و وجه الله، أنا كتب اسمى على العرض فاستقر، و على السّموات  
 فقامت، و على الأرض ففرشت، و على الريح فذرت، و على البرق فلمع، و على الوادى

فهمع، و علی النور فسطع، و علی السحاب قدمع، و علی الرعد فخشع، و علی اللیل فدجی و أظلم، و علی النهار فأنار و تبسم؛

ای سلمان و ای جندب! محمد سخن می گفت، من ساکت بودم، باید در هر زمان یک نفر ساکت باشد و دیگری سخن بگوید، پس محمد صاحب جمعیت است، من صاحب محشر هستم، محمد انذار کننده است، من هدایت کننده هستم، محمد صاحب بهشت است، من صاحب رجعت هستم، محمد صاحب حوض است، من صاحب پرچم هستم، محمد صاحب کلیدها است، من صاحب بهشت و جهنم هستم، محمد صاحب وحی است، من صاحب الهام هستم، محمد صاحب مفاهیم است، من صاحب معجزات هستم، محمد خاتم پیامبران است، من خاتم وصیین هستم، محمد صاحب دعوت است، من صاحب شمشیر و شلاق هستم، محمد پیامبر کریم است، من صراط مستقیم هستم، محمد رؤوف است و من علی عظیم هستم.

ای سلمان! خداوند سبحان می گوید: ﴿يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾<sup>۱</sup> و این روح را به کسی نمی دهد؛ مگر به کسی که امر و تقدیر را به او تفویض کرده باشد، من مردگان را زنده می کنم، می دانم در آسمانها و زمین چیست، من کتاب مبین هستم. ای سلمان! محمد اقامه کننده ی حجت است، من حجت حق بر مخلوقات هستم، با آن روح او به آسمان به معراج رفت، من نوح را در کشتی حمل کردم، من در کنار یونس در شکم نهنگ بودم، من بودم که با موسی در دریا گفتگو کردم، من ملت های اولین را نابود کردم، من علم پیامبران و اوصیاء را در اختیار دارم، علم فصل الخطاب را در اختیار دارم، نبوت محمد با من کامل شد، من

نهرها و دریاها را جاری کردم، من چشمه‌های زمین را جوشاندم، چهره‌ی دنیا را پنهان کردم.

من عذاب روز سایه هستم، خضر معلم موسی هستم، معلم داود و سلیمان هستم، ذو القرنین هستم، هستم که به اذن خداوند عز و جل سقف دنیا را درست کردم، من زمین را گستراندم، عذاب روز سایه هستم، من هستم که از مکان دور ندا کردم، من دابة الارض هستم، من آن طور هستم که پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: «تو ای علی ذو القرنین هستی، و دو طرف دنیا هست، و آخرت و دنیا متعلق به توست، ای سلمان، وقتی کسی از ما بمیرد نمرده است، و کسی که از ما به قتل برسد مقتول نمی‌شود، و وقتی کسی از ما غایب باشد غایب نیست، ما از شکم زائیده نمی‌شویم و در شکم نمی‌زائیم، احدی از مردم با ما مقایسه نمی‌شود، من بودم که با زبان عیسی در گهواره سخن گفتم، من نوح، ابراهیم و من صاحب ناقه هستم، من صاحب راجفه‌ی قیامت و صاحب زلزله‌ی قیامت هستم. من لوح محفوظ هستم، همه‌ی علوم موجود در آن به من ختم می‌شود، من می‌توانم به هر چهره‌ای که خداوند بخواهد تغییر کنم، هر کس آن‌ها را ببیند مرا دیده است، هر کس مرا ببیند آن‌ها را دیده است، ما در حقیقت نور خداوند هستیم که زائل نمی‌شود و تغییر نمی‌کند.

ای سلمان! همه‌ی افرادی که مبعوث شدند؛ با ما به این شرافت رسیدند. پس ما را خدایان نخوانید. آن وقت هر چه خواستید درباره‌ی ما بگوئید. عده‌ای درباره‌ی ما هلاک شدند و عده‌ای به خاطر ما نجات یافتند. ای سلمان! هر کس به آن چه گفتم و شرح دادم ایمان بیاورد؛ مؤمنی است که خداوند قلبش را به ایمان امتحان کرده است؛ از او راضی شده است، و هر کس شک کند و تردید داشته باشد ناصبی است، و اگر ادعای ولایت مرا داشته باشد دروغ گو است.

ای سلمان! من و هدایت کنندگان از اهل بیتم اسرار محرمانه‌ی خداوند هستیم.



اولیاء مقرب او هستیم، همه‌ی ما یکی هستیم، اسرار ما یکی است. پس در بین ما جدایی نیندازید که هلاک می‌شوید، چرا که ما در هر زمان به آن شکل که خدای رحمن بخواهد ظاهر می‌شویم، پس وای و وای بر کسی که انکار کند آن چه را گفتم، کسی آن را انکار نمی‌کند مگر؛ اهل جهالت و کسی که قلب و گوشش قفل شده است و بر چشمش پرده‌ای انداخته شده است، ای سلمان، من پدر هر مرد و زن مؤمنی هستم، ای سلمان، من آن طامه‌ی کبری هستم، من آزه هستم اذا ازفت، من حاقه، قارعه، غاشیه و من صاخه هستم.

من رنج نازل شده هستم، ما آیات و مفاهیم و حجاب‌ها و وجه خداوند هستیم، من اسمم بر روی عرش نوشته شد و بعد عرش آرام گرفت، بر آسمان‌ها نوشته شد و آن‌ها برپا شدند، بر روی زمین نوشته شد و زمین مسطح شد، بر روی باد نوشته شد و باد جریان یافت، بر روی برق نوشته شد و با آن تابش پیدا کرد، بر روی دره‌ها نوشته شد و سیل جاری شد، بر روی نور نوشته شد و حرکت کرد، بر روی ابرها نوشته شد و باران بارید، بر روی رعد نوشته شد و خشوع پیدا کرد، بر روی شب نوشته شد و تاریک و سیاه شد، بر روی روز نوشته شد و روشن و سفید شد.<sup>۱</sup>

۱. به صورت مختصر در عیون الحکم و المواعظ؛ ص ۱۶۷ آمده است.

## فصل

### همچنین در اسرار علی علیه السلام

از آن جمله روایتی است که در کتاب الواحده وارد شده است می گوید: «امیر المؤمنین علیه السلام خطبه ای خواند و فرمود: «الحمد لله مدهر الدهور، و مالک مواضی الأمور، الذی کنا بکینونیه، قبل خلق التمکین فی التکوین أولین أزلین لا موجودین، منه بدأنا و إليه نعود، ألا إن الدهر فینا قسمت حدوده، و لنا أخذت عهده، و إلینا ترد شهوده، فإذا استدارت ألوف الأطوار، و تطاول اللیل والنهار، فلا لعلامة العلامة دون العامة والسامة، الاسم الأضخم، العالم غیر المعلم، أنا الجنب، والجانب محمد، العرش عرش الله علی الخلائق، أنا باب المقام، و حجة الخصام، و دابة الأرض، و صاحب العصر، و فصل القضاء، و سفينة النجاة، لم تقم الدعائم بتخوم الأقطار، و لا أعمدة فساطیط السجاف إلّا علی کواهل أمورنا، أنا بحر العلم، و نحن حجة الحجاب، فإذا استدار الفلک، و قیل مات أو هلك، ألا إن طرفی جبل المتین، إلی قرار الماء المعین، إلی بسیط التمکین، إلی وراء بیضاء الصین، إلی مصارع قبور البطالقانیین، إلی نجوم یاسین، و أصحاب السین من العلین العالمین، و کتم أسرار طواسین، إلی البیداء الغبراء، إلی حد هذا الثری، أنا دیان الدین، لأرکبن السحاب، و لأضربن الرقاب، و لأهدمن إرمأ حجراً حجراً، و لأجلس علی حجر لی بدمشق، و لأسومن العرب سوم المنايا، فقیل متی هذا؟ فقال: إذا مت و صرت إلی التراب، و سوى علی اللین و ضربت علی القباب؛ حمد خدایی که ایجاد کننده ی روزگاران و مالک امور اجراشونده است. کسی که قبل از

آن که تمکین را در تکوین بیافریند؛ ما در کینونیت او اول و ازل بودیم و نه موجود، ما از او آغاز شدیم و به او بر می گردیم. بدانید که روزگار محدوده‌ی خود را در ما تقسیم کرده است، و تعهدات خود را برای ما گرفته است، شاهدان او به ما بر می گردند. پس وقتی هزاران دوران گذشت، شب‌ها و روزها به مدت طولانی در پی هم آمدند، علامت دارای علامت نبود؛ مگر عامه و سامه، که اسم بزرگ است و بدون تعلم عالم است. من جنب بودم، محمد جانب بود، عرش فقط عرش خداوند بر مخلوقات بود، من باب مقام بودم، حجت بر دشمنان، جاندار زمین، صاحب دوران<sup>۱</sup> و صاحب قضاوت نهایی بودم. کشتی نجات بودم، ستون‌ها در عمق سرزمین‌ها مستقر نشد و ستون‌های خیمه‌ها استوار نشد، مگر بر روی گردن امور ما، من دریای علم هستم و ما حجت حجاب هستیم. پس وقتی فلک می چرخید و گفته شد مُرد و یا هلاک شد؛ بدانید که دو طرف ریسمان استوار تا آب گوارا و تا عالم تمکین، تا پشت سفیدی چین، تا قبرستان اهل طالقان، تا ستاره‌های یاسین، تا اصحاب سین از علیین جهانیان، تا کتمان اسرار طس، تا صحراهای سر سبز، تا مرز این خاک امتداد دارد. من برپاکنده‌ی این دین هستم، سوار بر ابر خواهم شد و گردن‌ها را با شمشیر می زنم، و شهرها را آجر به آجر ویران می کنم، بر روی تکه سنگی در دمشق که متعلق به من است می نشینم، برای عرب سرنوشت هایشان را بیان می کنم.» گفته شد: «این اقدامات چه زمانی خواهد بود؟» فرمود: «وقتی که من بمیرم و به خاک بروم<sup>۲</sup> و بر من لحد بگذارند و برای من گنبد درست کنند.»<sup>۳</sup>

۱. در بحار صاحب عصا آمده است.

۲. اشاره به حدیث رجعت است.

۳. بحار الانوار؛ ج ۴۱، ص ۵؛ ح ۵. با مقداری تفاوت نزدیک به آن در؛ ج ۴۰، ص ۵۵؛ ح ۹۰. در ضمن

یک حدیث طولانی از پیامبر ﷺ.

## فصل

### عمق حقیقت علی علیه السلام

از جمله خطبه‌های حضرت خطبه‌ای است که بعد از بازگشت از جنگ خوارج بیان فرمود و در آن بعد از حمد خداوند و صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله فرمود:

«أنا أول المسلمين، أنا أول المؤمنين، أنا أول المصلين، أنا أول الصائمين، أنا أول المجاهدين، أنا حبل الله المتين، أنا سيف رسول ربّ العالمين، أنا الصديق الأكبر، أنا الفاروق الأعظم، أنا باب مدينة العلم، أنا رأس الحلم، أنا راية الهدى، أنا مفتي العدل، أنا سرج الدين، أنا أمير المؤمنين، أنا إمام المتقين، أنا سيد الوصيين، أنا يعسوب الدين، أنا شهاب الله الثاقب، أنا عذاب الله الواصب، أنا البحر الذي لا ينزف، أنا الشرف الذي لا يوصف، أنا قاتل المشركين، أنا مبيد الكافرين، أنا غوث المؤمنين، أنا قائد الغرّ المحجلين، أنا أضراس جهنم القاطعة، أنا رحاها الدائرة، أنا ساق أهلها إليها، أنا ملقى حطبها عليها.

أنا اسمي في الصحف عالياً، و في التوراة برياً، و عند العرب علياً، و إن لي أسماء في القرآن عرفها من عرفها.

أنا الصادق الذي أمركم الله باتباعه فقال: «و كونوا مع الصادقين»، أنا ثالث المؤمنين، أنا المؤذن في الدنيا والآخرة، أنا المتصدق راکعاً، أنا الفتى ابن الفتى أخو الفتى، أنا الممدوح ب «هل أتى»، أنا وجه الله، أنا جنب الله، أنا علم الله، أنا عندي

علم ما كان و ما يكون إلى يوم القيامة، لا يدعى ذلك أحد و لا يدفعني عنه أحد، جعل الله قلبي مضيئاً، و عملي رضيعاً، لقنني ربي الحكمة و غذائي بها، لم أشرك بالله منذ خلقت، و لك أجزع منذ حملت، قتلت صناديد العرب و فرسانها، و أفنيت ليوثها و شجعانها، أيها الناس، سلوني عن علم مخزون و حكمة مجموعة؛

من اولین مسلمان، اولین مؤمن، اولین نمازگزار، اولین روزه گیرنده، اولین جهاد کننده، و ریسمان استوار خداوند هستم. من شمشیر پیامبر پروردگار جهانیان، تصدیق کننده‌ی بزرگ، جداکننده‌ی بزرگ حق از باطل، دروازه‌ی شهر علم، رئیس بردباری، پرچم هدایت، فتوا دهنده‌ی به عدالت، چراغ دین و من امیر المؤمنین هستم.

من امام متقین، سید وصیین، بزرگ دین، شهاب نافذ خداوند، عذاب دائمی خداوند و من دریایی هستم که خشک نمی‌شود، شرافتی هستم که توصیف نمی‌شود، قاتل مشرکین هستم، نابود کننده‌ی کافران، من فریادرس مؤمنان، من رهبر بزرگ نیکوکاران، من دندان‌های تیز جهنم، من آسیاب گردان جهنم هستم، من اهل جهنم را به سوی آن روان می‌کنم، من در جهنم هیزم می‌ریزم.

اسم من در صحیفه‌های قبلی عالیا است، و اسم من در تورات بریا است، و اسم من نزد اعراب علی است، من در قرآن اسم هائی دارم که عده‌ای آن را می‌شناسند.

من همان صادقی هستم که خداوند به شما دستور داده است از او پیروی کنید. فرمود: «و کونوا مع الصادقین» من آن صالح از بین مؤمنین هستم، آن کسی هستم که در دنیا و آخرت اذان گو است، آن کسی هستم که در حال رکوع صدقه داد، آن جوان مرد پسر جوان مرد و برادر جوان مرد، من آن کسی هستم که با سوره‌ی «هل أتی» مورد مدح قرار گرفته است. من وجه خداوند هستم، جنب خداوند، علم خداوند هستم. علم آن چه تا کنون اتفاق افتاده است و آن چه تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد را می‌دانم، هیچ کس چنین ادعایی ندارد و هیچ کس نمی‌تواند این ادعا

را از من دفع کند، خداوند قلب مرا روشنائی بخش قرار داده است، و اعمال مرا مورد رضایت قرار داده است، پروردگارم به من حکمت را تلقین کرده، و با آن به من غذا داده است. از وقتی آفریده شدم به خداوند شرک نورزیده‌ام و از وقتی که در حمل مادر قرار گرفتم بی تابى نکردم، من قهرمانان عرب و مبارزان آنها را به قتل رساندم، شیرهای عرب و افراد شجاع آنها را نیست کردم، ای مردم! درباره‌ی علم محرمانه و حکمت جمع شده از من سؤال پیرسید.»<sup>۱</sup>

---

۱. نفحات الأزهار میلانی؛ ج ۱۰، ص ۲۱۳.

## فصل

### خطبه‌ی افتخار

از آن جمله مطالبی است که از حضرت در خطبه‌ی افتخار وارد شده است و اصبح بن نباته آن را نقل کرده است می‌گوید: «امیر المؤمنین علیه السلام خطبه خواند و فرمود:

«أنا أخو رسول الله و وارث علمه، و معدن حكمه، و صاحب سرّه، و ما أنزل الله حرفاً في كتاب من كتبه إلّا وقد صار إليّ، وزاد لي علم ما كان و ما يكون إلى يوم القيامة، أعطيت علم الأنساب والأسباب، و أعطيت ألف مفتاح يفتح كل مفتاح ألف باب، و مددت بعلم القدر، و إن ذلك يجري في الأوصياء من بعدى ما جرى الليل والنهار حتى يرث الله الأرض و من عليها، و هو خير الوارثين.

أعطيت الصراط والميزان واللواء والكوثر، أنا المقدّم على بني آدم يوم القيامة، أنا المحاسب للخلق، أنا منزلهم، أنا عذاب أهل النار، أأكل ذلك فضل من الله عليّ، و من أنكر أن لي في الأرض كرة بعد كرة و عوداً بعد رجعة، حديثاً كما كنت قديماً، فقد ردّ علينا، و من ردّ علينا فقد رد على الله.

أنا صاحب الدعوات، أنا صاحب الصلوات، أنا صاحب النعمات، أنا صاحب الدلالات، أنا صاحب الآيات العجيبات، أنا عالم أسرار البريات، أنا قرن من حديد، أنا أبداً جديد،

أنا منزل الملائكة منازلها، أنا آخذ العهد على الأرواح فى الأزل، أنا المنادى لهم ألسـت بربكم بأمر قيوم لم يزل.

أنا كلمة الله الناطقة فى خلقه، أنا آخذ العهد على جميع الخلائق فى الصلوات، أنا غوث الآرامـل واليتامى، أنا باب مدينة العلم، أنا كهف الحكم، أنا دعامة الله القائمة، أنا صاحب لواء الحمد، أنا صاحب الهبات بعد الهبات و لو أخبرتكم لكفرتـم، أنا قاتل الجبابرة، أنا الذخيرة فى الدنيا والآخرة، أنا سيّد المؤمنين، أنا علم المهتدين، أنا صاحب اليمين، أنا اليقين، أنا إمام المتقين، أنا السابق إلى الدين، أنا حبل الله المتين، أنا الذى أملاها عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً بسيفى هذا، أنا صاحب جبريل، أنا تابع ميكائيل، أنا شجرة الهدى، أنا علم التقى، أنا حاشر الخلق إلى الله بالكلمة التى بها يجمع الخلايق، أنا منشئ الأنام، أنا جامع الأحكام، أنا صاحب القضيـب الأزهر والجمال الأحمر، أنا باب اليقين، أنا أمير المؤمنين، أنا صاحب الخضر، أنا صاحب البيضاء، أنا صاحب الفيحاء، أنا قاتل الأقـرات، أنا مبيد الشجعان، أنا صاحب القرون الأولين، أنا الصديق الأكبر، أنا الفاروق الأعظم، أنا المتكلم بالوحى، أنا صاحب النجوم، أنا مدبرها بأمر ربى و علم الله الذى خصنى به، أنا صاحب الرايات الصفـر، أنا صاحب الرايات الحمر، أنا الغائب المنتظر لأمر العظيم، أنا المعطى، أنا المبذل، أنا القابض يدى على القبض، الواصف لنفسى، أنا الناظر لدين ربى، أنا الحامى لابن عمى، أنا مدرجة فى الأكفان، أنا والى الرحمن، أنا صاحب الخضر و هارون، أنا صاحب موسى و يوشع بن نون، أنا صاحب الجنة، أنا صاحب القطر والمطر، أنا صاحب الزلازل والخسوف، أنا مروع الألوـف، أنا قاتل الكفار، أنا إمام الأبرار، أنا البيت المعمور، أنا السقف المرفوع، أنا البحر المسجور، أنا باطن الحرم، أنا عماد الأمم، أنا صاحب الأمر الأعظم، هل من ناطق يناطقنى؟



أنا النار، و لو لا أنى أسمع كلام الله و قول رسول الله ﷺ لوضعت سيفى فيكم و قتلتم عن آخركم، أنا شهر رمضان، أنا ليلة القدر، أنا أم الكتاب، أنا فصل الخطاب، أنا سورة الحمد، أنا صاحب الصلاة فى الحضر والسفر، بل نحن الصلاة والصيام والليالى والأيام والشهور والأعوام، أنا صاحب الحشر والنحر، أنا الواضع عن أمة محمد الـوزر، أنا باب السجود، أنا العابد، أنا المخلوق، أنا الشاهد، أنا المشهود، أنا صاحب السندس الأخضر، أنا المذكور فى السموات والأرض، أنا الماضى مع رسول الله فى السموات، أنا صاحب الكتاب والقوس، أنا صاحب شيث بن آدم، أنا صاحب موسى و إرم، أنا بى تضرب الأمثال، أنا السماء الخضر، أنا صاحب الدنيا الغبراء، أنا صاحب الغيث بعد القنوط.

ها أنا ذا فمن ذا مثلى، أنا صاحب الرعد الأكبر، أنا صاحب البحر الأكدر، أنا مكلّم الشمس، أنا الصاعقة على الأعداء، أنا غوث من أطاع من الورى والله ربى لا إله غيره، ألا و إن للباطل جولة و للحق دولة، و إنى ظاعن عن قريب فارتقبوا الفتنة الأموية والدولة الكسروية، ثم تقبل دولة بنى العباس بالفرج والبأس، و تبنى مدينة يقال لها الزوراء بين دجلة و دجيل والفرات، ملعون من سكنها، منها تخرج طينة الجبارين، تعالى فيها القصور، و تسبل الستور، و يتعلون بالمكر والفجور، فيتداولها بنو العباس ٤٢ ملكاً على عدد سنى الملك، ثم الفتنة الغبراء، والقلادة الحمراء فى عنقها قائم الحق، ثم أسفر عن وجهى بين أجنحة الأقاليم كالقمر المضىء بين الكواكب، ألا و إن لخروجى علامات عشرة، أولها تحريف الرايات فى أزقة الكوفة، و تعطيل المساجد، و انقطاع الحاج، و خسف و قذف بخراسان، و طلوع الكوكب المذنب، واقتران النجوم، و هرج و مرج و قتل و نهب، فتلك علامات عشرة، و من العلامة إلى العلامة عجب، فإذا تمتّ العلامات قام

قائماً قائم الحق ... ثم قال: معاشر الناس نزهوا ربكم و لا تشيروا إليه، فمن حد الخالق فقد كفر بالكتاب الناطق، ثم قال: طوبى لأهل ولايتی الذين يقتلون فیّ، و يطردون من أجلی، هم خزائن الله فی أرضه، لا یفزعون يوم الفزع الأكبر، أنا نور الله الذی لا یطفئ، أنا السرّ الذی لا یخفی؛

من برادر پیامبر، وارث علم او، معدن حکمت او، صاحب اسرار او هستم، خداوند هیچ حرفی را در کتابی از کتاب‌هایش نازل نکرده است؛ مگر آن که به من رسیده است، علاوه بر آن علم آن چه تا کنون اتفاق افتاده و آن چه تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد را به من داده است. من دارای علم نسب و سبب، دارای هزار کلید هستم که هر کلید هزار باب را باز می‌کند، من با علم تقدیرات کمک شدم، این در اوصیاء بعد از من نیز ادامه خواهد داشت. تا وقتی که شب و روز ادامه دارد؛ تا این که خداوند وارث زمین و آن چه بر روی آن است شود، او بهترین وارثان است.

صراط و ترازو و پرچم و حوض کوثر به من داده شده است، در روز قیامت بر همه‌ی بنی آدم مقدم هستم، محاسبه کننده‌ی اعمال مخلوقات هستم. من آن‌ها را به منازلشان می‌فرستم، عذاب اهل جهنم هستم. بدانید همه‌ی این‌ها فضیلتی است که خداوند به من داده است، هر کس انکار کند که من بعد از یک بار رجوع دوباره به این دنیا رجوع خواهم داشت و بعد از رجعت دوباره به این دنیا بر خواهم گشت رجوعی که جدید خواهد بود و مثل بار قبلی که در این دنیا زندگی کردم خواهد بود؛ هر کس این را انکار کند بر ما مرتد شده است و هر بر ما مرتد شود بر خداوند مرتد شده است.

من صاحب دعاها، صاحب نمازها، صاحب عذاب‌ها، صاحب مفاهیم و صاحب آیات عجیب هستم. من از اسرار مردم اطلاع دارم، ملتی از آهن هستم، همیشه تازگی

دارم، من ملائکه را در منازلشان مستقر می‌کنم، در عالم ازل از ارواح تعهد گرفتم، بودم که در آن جا به دستور خدای قیوم ازلی ندا دادم اَلست بربکم.

من کلمه‌ی سخن گوی خداوند در بین مخلوقاتش هستم، در نمازها از همه‌ی مخلوقات تعهد می‌گیرم، فریاد رس زنان بی سرپرست و یتیمان هستم، دروازه‌ی شهر علم، غار بردباری، ستون قائم خداوند، صاحب پرچم حمد، من صاحب هدایا بعد از هدایا هستم. و اگر به شما خبر بدهم؛ کافر می‌شوید. من قاتل جباران هستم، ذخیره‌ی دنیا و آخرت، سید مؤمنین، علامت هدایت شدگان، صاحب سوگند، یقین، امام متقین، سبقت گیرنده در دین، من ریسمان استوار خداوند هستم. من آن کسی هستم که دنیا را با این شمشیرم از عدالت پر می‌کنم بعد از آن که از ظلم و جور پر شده است، من همراه جبرئیل، پیرو میکائیل، درخت هدایت و پرچم تقوا هستم.

من مخلوقات را نزد خداوند محشور می‌کنم با کلمه‌ای که با آن مخلوقات جمع می‌شوند، من مردم را دوباره ایجاد می‌کنم، به همه‌ی احکام علم دارم، صاحب شاخه‌ی نورانی و شتر قرمز هستم، من دروازه‌ی یقین هستم، امیر المؤمنین، همراه خضر، همراه دست سفید، صاحب سرزمین فلسطین و شام، قاتل بزرگان، نابود کننده‌ی شجاعان، همراه ملت‌های اولین، تصدیق کننده‌ی بزرگ و جدا کننده‌ی بزرگ حق از باطل هستم. من بودم که وحی را بر زبان می‌آوردم، صاحب ستارگان هستم، به دستور پروردگارم امور ستارگان را تدبیر می‌کنم و این علم خداوند است؛ که مرا به آن مخصوص کرده است. من صاحب پرچم‌های زرد رنگ، و پرچم‌های قرمز رنگ هستم. من غایبی هستم که برای امری عظیم انتظارم را می‌کشند، من عطا کننده هستم، بخشش گر هستم، دست خود را بر روی محاسن صورت قبضه می‌کنم و خودم را توصیف می‌کنم.

من در دین پروردگارم نظر می‌کنم، از پسر عمویم حمایت می‌کنم، من او را در کفن‌ها می‌پیچم، صاحب ولایت خدای رحمن هستم، همراه خضر و هارون بودم، همراه موسی و یوشع بن نون بودم، صاحب بهشت هستم، صاحب قطره‌های باران هستم، صاحب زلزله‌ها و خسوف‌ها هستم، هزاران نفر را وحشت زده می‌کنم، قاتل کافران هستم، امام نیکوکاران هستم، بیت معمور هستم، سقف برافراشته‌ی آسمان هستم، دریای منفجر شده هستم، باطن حرم هستیم، تکیه گاه‌امت‌ها هستم، صاحب یک امر عظیم هستم، آیا کسی هست که بتواند مثل من سخن بگوید؟

من آتش جهنم هستم و اگر نبود که سخن خداوند و سخن پیامبر ﷺ را شنیده بودم شمشیر خودم را بر روی شما می‌کشیدم و شما را تا آخرین نفر به قتل می‌رساندم. من ماه رمضان، شب قدر، أم الکتاب، فصل الخطاب، سوره حمد، صاحب نماز در سفر و حضر هستم و بلکه ما خود نماز و روزه و شب‌ها و روزها و ماه‌ها و سال‌ها هستیم. صاحب محشر و صاحب قربانی شتر هستم، گناهان امت محمد را از دوش آن‌ها برداشتم. من باب سجده، عبادت کننده، مخلوق، شاهد هستم. کسی هستم که بر من شهادت گرفته شده است، صاحب سندس سبز هستم، در آسمان‌ها و زمین مورد ذکر هستم، من در کنار پیامبر به آسمان‌ها رفتم، صاحب قرآن و قوس هستم، همراه شیث پسر آدم بودم، همراه موسی و بیابان اهرام بودم، کسی هستم که به من مثال زده می‌شود، آسمان سبز و صاحب دنیای سرسبز هستم. من صاحب بارانی هستم که بعد از ناامیدی می‌بارد.

بله من این‌ها هستم. اکنون چه کسی مثل من است؟ صاحب رعد بزرگ و صاحب دریای تیره هستم، با خورشید صحبت می‌کنم، صاعقه‌ای هستم که بر سر دشمنان نازل می‌شود، فریاد مردمی هستم که مرا اطاعت کنند و خداوند پروردگار

من است و خدایی جز او نیست. بدانید که باطل جولانی خواهد داشت و حق نیز دولتی خواهد داشت. من به زودی کوچ می‌کنم، پس منتظر فتنه‌ی بنی امیه و دولت کسرایی باشید، و بعد دولت بنی عباس به همراه فرج و نیز گرفتاری رو می‌آورد و شهری بین دجله و دجلیل و فرات ساخته می‌شود که زوراء نامیده می‌شود، ملعون است کسی که در آن شهر ساکن شود و از آن جا است که طینت جباران بیرون می‌آید و در آن شهر کاخ‌ها بنا می‌شود و پرده‌ها آویخته می‌شود و با مکر و گناه به برتری دست پیدا می‌کنند و بنی عباس این دولت را در دست چهل و دو پادشاه می‌چرخانند به عدد سال‌های حکومتشان، بعد فتنه‌ای غبار آلود فرا می‌رسد و گردنبندی قرمز در گردنش است و حق قائم می‌شود.

در بین مناطق زمین چهره‌ی مرا کنار می‌زند که مانند ماه نورانی بین ستارگان است، بدانید که خروج من ده علامت دارد، اولین آن تغییر داده شدن پرچم‌ها در کوچه‌های کوفه است، و تعطیل شدن مساجد، و متوقف شدن سفر حج، و خسوف و بمباران افغانستان، و طلوع ستارگان دنباله دار، نزدیک شدن ستارگان به یک دیگر، هرج و مرج و قتل و غارت، این‌ها ده علامت است، و از یک علامت تا علامت دیگر چیزهای عجیبی رخ می‌دهد. وقتی علامت‌ها کامل شد قائم ما قیام می‌کند که قائم به حق است.» .... و بعد فرمود: «ای مردم! پروردگار خود را منزه بدانید و با دست به او اشاره نکنید. هر کس خالق را محدود کند به قرآن ناطق کافر شده است.» و بعد فرمود: «خوشا به اهل ولایت من که در راه من کشته می‌شوند و به خاطر من مورد طرد قرار می‌گیرند. آن‌ها خزانه داران خداوند در زمین هستند، در روز وحشت بزرگ آن‌ها دچار وحشت نمی‌شوند، من نور خداوند هستم، که خاموش نمی‌شود،

من اسراری هستم که قابل مخفی کردن نیست.»<sup>۱</sup>

تأیید می‌کند این سخن و مقام را آن چه در امالی از پیامبر ﷺ وارد شده است که فرمود: «یا معشر قریش، کیف بکم و قد کفرتم بعدی، ثم رأیتونی فی کتیبۃ من أصحابی أضرب وجوهکم بالسيف، أنا أو علی بن أبی طالب علیهما السلام؛ ای جماعت قریش! حال شما چگونه است وقتی که بعد از من کافر شده اید و بعد مرا در بین لشکری از اصحابم می‌بینید که با شمشیر به سوی شما حمله ور می‌شوم، من یا علی بن ابی طالب علیهما السلام.

در این هنگام جبرئیل به سرعت نازل شد و گفت: بگو: «إن شاء الله.»<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار؛ ج ۳۸، ص ۷۸؛ ح ۱، ج ۳۹، ص ۲۲۷؛ ح ۱.

۲. بحار الانوار؛ ج ۳۲، ص ۳۰۴؛ ح ۲۶۸، ج ۳۷، ص ۱۱۳؛ ح ۶.

۳. در بحار این گونه است: «بگو: «ان شاء الله و یا علی، این کار را خواهد کرد.»

## فصل

### خطبه‌ی تطنجیه

از جمله خطبه‌های حضرت تطنجیه نام دارد، که ظاهر آن بسیار جذاب و باطن آن عمیق است، پس خواننده‌ی این خطبه باید از سوء ظن خودداری کند، چرا که در آن به گونه‌ای خدای خالق را تنزیه کرده است که احدی از مخلوقات طاقت آن را ندارد، حضرت این خطبه را بین مدینه و کوفه انشاء کرد و فرمود:

«الحمد لله الذی فتق الأجواء و خرق الهواء، و علق الأرجاء و أضاء الضیاء، و أحيى الموتى و أمات الأحياء، أحمده حمداً سطع فأرتفع، و شعث فلمع، حمداً يتصاعد فى السماء إرساله، و يذهب فى الجوّ اعتداله، خلق السّموات بلا دعائم، و أقامها بغير قوائم، و زینها بالكواكب المضيئات، و حبس فى الجو سحاب مكفهرات، و خلق البحار و الجبال على تلاطم تيار رفيق رثيق، فتق رتجاها فتغطمط أمواجها، أحمده و له الحمد، و أشهد أن لا إله إلاّ هو، و أشهد أن محمداً عبده و رسوله، انتجبه من البجوحة العليا، و أرسله فى العرب، و ابتعثه هادياً مهدياً حلالاً طلسمياً، فأقام الدلائل، و ختم الرسائل، بصر به المسلمين، و أظهر به الدين، صلى الله عليه و آله الطاهرين.

أيّها الناس، أنبيوا إلى شيعتى، و التزموا بيعتى، و واطبوا على الدين بحسن اليقين، و تمسّكوا بوصى نبيكم الذی به نجاتكم، و بحبه يوم الحشر منجاتكم، فأنا الأمل و المأمول.

أنا الواقف على التطنجين، أنا الناظر إلى المغربين و المشرقين، رأيت رحمة الله

والفردوس رأى العين، و هو فى البحر السابع يجرى فى الفلك فى زخايره النجوه والحبك، و رأيت الأرض ملتفة كالتفاف الثوب القصور، و هى فى خزف من التطنج الأيمن مما يلى المشرق والتطنجان، خليجان من ماء كأنهما أيسار تطنجين، و أنا المتولى دائرتها، و ما الفردوس؟ و ما هم فيه إلّا كالخاتم فى الإصبع، و لقد رأيت الشمس عند غروبها و هى كالطائر المنصرف إلى وكرة، و لولا اصطكاك رأس الفردوس، و اختلاط التطنجين، و صرير الفلك، يسمع من فى السموات والأرض رميم حميم دخولها فى الماء الأسود، و هى العين الحمئة، و لقد علمت من عجائب خلق الله ما لا يعلمه إلّا الله، و عرفت ما كان و ما يكون و ما كان فى الذر الأول مع من تقدّم من آدم الأول، و لقد كشف لى فعرّفت، و علمنى ربى فتعلّمت، ألا فعوا و لا تضجوا و لا ترتجوا فلو لا خوفى عليكم أن تقولوا جن أو ارتد لأخبر تكم بما كانوا و ما أنتم فيه و ما تلقونه إلى يوم القيامة، علم أو عز إلى فعلت، و لقد ستر علمه عن جميع النبيين إلّا صاحب شريعتكم هذه صلوات الله عليه و آله، فعلمنى علمه، و علمته علمى، ألا و إنّنا نحن النذر الأولى، و نحن نذر الآخرة والأولى، و نذر كل زمان و أوان، و بنا هلك من هلك، و بنا نجا من نجا، فلا تستطيعوا ذلك فينا، فوالذى فلق الحبة، و برأ النسمة، و تفردّ بالجبروت والعظمة، لقد سخرت لى الرياح والهواء والطيور، و عرضت على الدنيا، فأعرضت عنها، أنا كاب الدنيا لوجهها فحنى، متى يلحق بى اللواحق، لقد علمت ما فوق الفردوس الأعلى، و ما تحت السابعة السفلى، و ما فى السموات العلى، و ما بينهما و ما تحت الثرى. كل ذلك علم إحاطة لا علم أخبار، أقسم بربّ العرش العظيم، لو شئت أخبرتكم بآبائكم و أسلافكم أين كانوا و ممّن كانوا و أين هم الآن و ما صاروا إليه، فكم من آكل منكم لحم أخيه، و شارب برأس أبيه، و هو يشتاقه و يرتجيه.

هيهات هيهات، إذا كشف المستور، و حصل ما فى الصدور، و علم أين الضمير، و أيم الله لقد كوزتم كوزات، و كررتم كرات، و كم بين كرة و كرة من آية و آيات، ما



بين مقتول و ميّت، فبعض فى حواصل الطيور، و بعض فى بطون الوحش، والناس ما بين ماض وزاج، و رايح و غاد، و لو كشف لكم ما كان منى فى القديم الأول، و ما يكون منى فى الآخرة، لرأيتم عجائب مستعظمت، و أموراً مستعجبات، و صنایع و إحاطات، أنا صاحب الخلق الأول قبل نوح الأول، و لو علمتم ما كان بين آدم و نوح من عجائب اصطنعتها، و أمم أهلكتها: فحق عليهم القول، فبئس ما كانوا يفعلون. أنا صاحب الطوفان الأول، أنا صاحب الطوفان الثانى، أنا صاحب سيل العرم، أنا صاحب الأسرار المكنونات، أنا صاحب عاد والجنات، أنا صاحب ثمود والآيات، أنا مدمرها، أنا مززلها، أنا مرجعها، أنا مهلكها، أنا مدبرها، أنا بانيها، أنا داحيها، أنا مميتها، أنا محييها، أنا الأول، أنا الآخر، أنا الظاهر، أنا الباطن، أنا مع الكور قبل الكور، أنا مع الدور قبل الدور، أنا مع القلم قبل القلم، أنا مع اللوح قبل اللوح، أنا صاحب الأزلية الأولية، أنا صاحب جابلقا و جابرسا، أنا صاحب الرفوف و بهرم، أنا مدبر العالم الأول حين لا سماءكم هذه و لا غبراؤكم.

قال: فقام إليه ابن صويرة فقال: أنت أنت يا أمير المؤمنين؟

فقال: أنا أنا لا إله إلا الله ربى و رب الخلائق أجمعين، له الخلق والأمر، الذى دبّر الأمور بحكمته، و قامت السموات والأرض بقدرته، كأنى بضعيفكم يقول ألا تسمعون إلى ما يدعى ابن أبى طالب فى نفسه، و بالأمس تكفهر عليه عساكر أهل الشام فلا يخرج إليها؟

و باعث محمد و إبراهيم! لأقتلن أهل الشام بكم قتلات و أى قتلات، و حقى و عظمتى لأقتلن أهل الشام بكم قتلات و أى قتلات، و لأقتلن أهل صفين بكل قتلة سبعين قتلة، و لأردن إلى كل مسلم حياة جديدة، و لأسلمن إليه صاحبه و قاتله، إلى أن يشفى غليل صدرى منه، و لأقتلن بعمار بن ياسر و بأويس القرنى ألف قتيل أولاً يقال لا و كيف و أين و متى و أنى و حتى، فكيف إذا رأيتم صاحب الشام ينشر بالمناشير، و يقطع بالمساطر، ثم لأذيقنه أليم العقاب، ألا فابشروا، فإلى يرد أمر الخلق غداً بأمر ربى، فلا يستعظم ما قلت، فإننا أعطينا علم المنايا والبلايا، والتأويل والتنزيل، و فصل الخطاب و

علم النوازل، والوقایع والبلايا، فلا يعزب عنا شیء.

كأنی بهذا و أشار إلى الحسين <sup>عليه السلام</sup> قد ثار نوره بين عينيه، فأحضره لوقته بحین طویل یزلزلها و یخسفها، و ثار معه المؤمنین فی كل مكان، و أیم الله لو شئت سمیتهم رجلاً رجلاً بأسمائهم و أسماء آبائهم فهم یتناسلون من أصلاب الرجال و أرحام النساء، إلى یوم الوقت المعلوم.

ثم قال: یا جابر، أنتم مع الحق و معه تكونون، و فيه تموتون، یا جابر إذا صاح الناقوس، و كبس الكابوس، و تكلم الجاموس، فعند ذلك عجائب و أی عجائب، إذا أنارت النار ببصری، و ظهرت الراية العثمانية بوادی سوداء، و اضطربت البصرة و غلب بعضهم بعضاً، و صبا كل قوم إلى قوم، و تحركت عساكر خراسان، و تبع شعيب بن صالح التیمی من بطن الطالقان، و بویع لسعيد السوسی بخوزستان، و عقدت الراية لعماليق كردان، و تغلبت العرب على البلاد الأرمن و السقلاّب، و أذعن هرقل بقسطنطينة لبطارقة سینان، فتوقعوا ظهور مکلم موسى من الشجرة على الطور، فيظهر هذا ظاهر مكشوف، و معاین موصوف، ألا وكم عجائب تركتها، و دلائل كتمتها، لا أجد لها حملة، أنا صاحب إبليس بالسجود، أنا معذبه و جنوده على الكبر و الغرور بأمر الله، أنا رافع إدريس مكاناً علیاً، أنا منطق عيسى فی المهد صبیاً، أنا مدين الميادين و واضع الأرض، أنا قاسمها أخماساً. فجعلت خمساً برأ، و خمساً بحرأ، و خمساً جبلاً، و خمساً عمّاراً، و خمساً خراباً.

أنا خرقت القلزم من الترجیم، و خرقت العقیم من الحیم، و خرقت كلّاً من كل، و خرقت بعضاً فی بعض، أنا طیرثا، أنا جانبوثا، أنا البارحلون، أنا عليوثوثا، أنا المسترق على البحار فی نوالیم الزخار عند البیار، حتی یشخر لی ما أعد لی فيه من الخیل و الرجل، فأخذ ما أحببت، و أترك ما أردت، ثم أسلم إلى عمّار بن یاسر اثنی عشر ألف أدهم على أدهم، منها محب لله و لرسوله، مع كل واحد اثنی عشر کتیبة، لا یعلم عددها

إِنَّا اللهُ، أَلَا فابشروا، فأنتم نعم الإخوان، أَلَا و إن لكم بعد حين طرفة تعلمون بها بعض البيان، و تنكشف لكم صنائع البرهان، عند طلوع بهرام و كيوان، على دقائق الاقتران، فعندها تتواتر الهزات والزلازل، و تقبل رايات من شاطيء جيحون إلى بيدا بابل.

أنا مبرج الأبراج و عاقد الرياح، و مفتاح الأفراج و باسط العجاج، أنا صاحب الطور، أنا ذلك النور الظاهر، أنا ذلك البرهان الباهر، و إنما كشف لموسى شقص من شقص الذر من المثقال، و كل ذلك بعلم من الله ذى الجلال.

أنا صاحب جنّات الخلود، أنا مجرى الأنهار أنهاراً من ماء تيار، و أنهاراً من لبن، و أنهاراً من غسل مصفى، و أنهاراً من خمر لذّة للشاربين، أنا حجبت جهنّم و جعلتها طبقات السعير، و سقير الجير، والأخرى عمقيوس أعددتها للظالمين، و أودعت ذلك كلّه وادى برهوت، و هو والفلق و رب ما خلق، يخلد فيه الجبت والطاغوت و عبيدهما، و من كفر بذى الملك والملكوت، أنا صانع الأقاليم بأمر العليم الحكيم، أنا الكلمة التى بها تمّت الأمور و دهرت الدهور، أنا جعلت الأقاليم أرباعاً، والجزائر سباعاً، فأقليم الجنوب معدن البركات، و إقليم الشمال معدن السطوات، و إقليم الصبا معدن الزلازل و إقليم الدبور معدن الهلكات.

أَلَا ويل لمداينكم و أمصاركم من طغاة يظهرن فيغيرون و يبدلون إذا تماالت الشدائد من دولة الخصيان، و ملكة الصبيان، والنسوان، فعند ذلك ترتج الأقطار بالدعاة إلى كل باطل، هيهات هيهات، توقعوا حلول الفرج الأعظم، و إقباله فوجاً فوجاً، إذا جعل الله حصباء النجف جوهرأ، و جعله تحت أقدام المؤمنين، و تباع به للخلاف والمنافقين، و يبطل معه الياقوت الأحمر، و خالص الدر والجوهر، أَلَا و إن ذلك من أبين العلامات، حتى إذا انتهى ذلك صدق ضياؤه، و سطع بهاؤه، و ظهر ما تريدون، و بلغتم ما تحبّون، أَلَا و كم إلى ذلك من عجائب جمّة، و أمور ملمة، يا أشباه الأعثام، و بهام الأنعام، كيف تكونون إذا دهمتكم رايات لبنى كنام مع عثمان بن عنبسة من عراض الشام يريد بها

أبویه، و يزوج بها أمیه، هیهات أن یری الحق أموی أم عدوی.

ثم بکی صلوات الله علیه، و قال: واهاً للأمم، أما شاهدت رایات بنی عتبة مع بنی کنام السائرین أثلاثاً، المرتکبین جبلاً جبلاً مع خوف شدید، و بؤس عتید، ألا و هو الوقت الذی وعدتم به، لأحملنهم علی نجائب، تحفهم مراکب الأفلاک، کأنی بالمناققین یقولون نص علیّ علی نفسه بالریانیة، ألا فاشهدوا شهادة أسألكم بها عند الحاجة إلیها، إن علیاً نور مخلوق، و عبد مرزوق، و من قال غیر هذا فعليه لعنة الله و لعنة اللاعنین.

ثم نزل و هو یقول: تحصنت بذی الملك و الملکوت، و اعتصمت بذی العزة و الجبروت، و امتنعت بذی القدرة و الملکوت، من کل ما أخاف و أحذر، أیها الناس ما ذکر أحدکم هذه الکلمات عند نازلة أو شدة إلاً و أزاحها الله عنه.

فقال له جابر: وحدها یا أمیر المؤمنین، فقال: نعم و أضيف إلیها الثلاثة عشر اسماً، و ضمّنی.

حمد خدایی که فضاها را از هم باز کرد و هوا را شکافت، گوشه‌ها را معلق کرد، روشنایی را روشنی بخشید، مردگان را زنده کرد و زندگان را میراند. من او را حمد می‌کنم حمدی که ساطع شود و بالا برود، تشعشع پیدا کند و بدرخشد، حمدی که ارسال آن در آسمان بالا برود، با اعتدال در فضا حرکت کند. او آسمان‌ها را بدون ستون آفرید و بدون ستون آن را برپا داشت و آن را با ستارگان نورانی زینت داد و در فضا ابرها را محبوس کرد، دریاها و کوه‌ها را با وجود تلاطم امواج نرم و دلنشین آفرید، تنگ‌ناهای آن را باز کرد، و امواج آن به بالا پرتاب شد.

من او را حمد می‌کنم و حمد متعلق به اوست، شهادت می‌دهم که خدایی جز او نیست، شهادت می‌دهم که محمد بنده‌ی او و فرستاده‌ی اوست، او را از فضای بالا انتخاب کرده است، او را در بین اعراب به رسالت فرستاد، او را هدایت کننده و هدایت شده مبعوث کرد، حرکتی طلسم شکن، دلیل‌ها ارائه داد، رسالت‌ها را به پایان

رساند، با او به مسلمانان بصیرت داد، با او دین را اظهار کرد، صلوات خداوند بر او و بر آل پاک او باد.

ای مردم! به سوی شیعیان من رجوع کنید، به بیعت با من پایبند باشید، با یقین نیکو بر دین خود مواظبت کنید، به وصی پیامبرتان تمسک بجوئید که نجات شما به دست اوست. در روز محشر با محبت او نجات می یابید، پس من امید و آرزو هستم. من بر روی دو تطنج ایستادم، به دو مغرب و دو مشرق نگاه کردم، با همین چشم رحمت خداوند و فردوس را دیدم، در حالی که او در دریای هفتم بود و در فلک جاری بود و در امواج خروشان آن ستارگان قرار دارند. دیدم زمین در هم پیچیده است مانند در هم پیچیدن لباس کوتاه، زمین در شکاف تطنج راست قرار داشت که در امتداد مشرق و دو تطنج دو خلیج آب قرار داشت که گویا سمت چپ دو تطنج قرار دارند. من در امتداد دایره‌ی آن بودم، و فردوس چیست؟ این‌ها در برابر فردوس مانند انگشت در انگشت بودند. من خورشید را هنگام غروب دیدم که مانند پرنده‌ای بود که به لانه باز می گشت و اگر نبود اصطکاک سر فردوس و مخلوط شدن دو تطنج و صدای فلک، همه‌ی کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند صدای خاکستر شدن آتش ناشی از ورود خورشید به آب سیاه را می شنیدند. این آب سیاه چشمه‌ی حمئه است.

من چیزهایی از عجایب مخلوقات خداوند دانستم که کسی جز خداوند نمی داند. شناختم آن چه تا کنون اتفاق افتاده است و آن چه اتفاق خواهد افتاد و آن چه در عالم ذر اول برای آدم اول که مقدم بوده، اتفاق افتاده است و این‌ها برای من مکاشفه شد و من معرفت پیدا کردم. پروردگارم به من تعلیم داد و من آموختم. پس این‌ها را درک کنید و ضجه نزنید و مضطرب نشوید. اگر من نمی ترسیدم که بگوئید او جنی شده است و یا این که او مرتد شده است به شما خبر می دادم که آن‌ها چه وضعیتی

داشتند و شما امروز چه وضعیتی دارید و تا روز قیامت چه مسائلی خواهید داشت. این‌ها علمی است که به من داده شده است و من آن را آموختم و این علم از همه‌ی پیامبران پنهان نگه داشته شده است مگر، صاحب این شریعت شما، پس این پیامبر علمش را به من آموخت و من نیز علم خود را به او آموختم.

بدانید که ما انذار کنندگان اولین هستیم، انذار کنندگان آخرت و دنیا، انذار کنندگان هر زمان و لحظه هستیم. هر کس هلاک شد به خاطر ما هلاک شد و هر کس نجات یافت به خاطر ما نجات یافت. پس شما نمی‌توانید این دو حالت را در ما تعیین کنید. به خدایی سوگند می‌خورم که دانه را شکافت، انسان‌ها را آفرید، و در جبروت و عظمت یگانه است و باده‌ها و هوا و پرندگان در تسخیر من در آمدند، دنیا بر من عرضه شد، اما من از آن رو برگرداندم. من چهره‌ی دنیا را در هم پیچیدم و خمیده شد، چگونه کسی می‌تواند به من برسد؟! من به آن چه که بالای فردوس اعلی است و آن چه که در زیر زمین هفتم پائینی و آن چه که در آسمان‌های بالا و آن چه که بین آسمان و زمین و آن چه که زیر خاک است علم دارم.

همه‌ی این‌ها علم احاطه است و نه علم خبر دادن. به پروردگار عرش بزرگ سوگند می‌خورم، اگر بخوام می‌توانم به شما بگویم پدران‌تان و اسلاف شما کجا زندگی می‌کردند و از کدام طائفه بودند و اکنون کجا هستند و به چه سرنوشتی دچار شدند، چه بسیار از شما گوشت برادرش را می‌خورد و در کاسه‌ی جمجمه‌ی پدرش آب می‌نوشد، در حالی که مشتاق پدرش است و آرزوی دیدار او را دارد.

هرگز، هرگز، وقتی که پرده‌ها کنار برود، آن چه در سینه‌ها است به محصول بنشیند، معلوم می‌شود که گرایش درون به چیست و به خداوند سوگند .... شما بارها رجوع کردید و بین هر رجوع چه بسیار آیه و آیاتی وجود دارد، عده‌ای به قتل می‌رسند و عده‌ای می‌میرند، برخی در لانه‌ی پرندگان هستند، برخی در شکم

حیوانات وحشی. مردم عده‌ای رفته‌اند و عده‌ای در غرور زنده اند. عده‌ای می‌روند و عده‌ای می‌آیند، اگر برای شما نمایان شود آن چه من در قدیم اول انجام داده‌ام و آن چه در آخرت انجام خواهم داد، چیزهای عجیب و بزرگی و اموری تعجب برانگیز خواهید دید و صنایع و قدرت‌هایی خواهید دید.

من همراه مخلوقات اول قبل از نوح اول بودم. اگر بدانید که بین آدم و نوح چه اعمال عجیبی انجام دادم، چه امت‌هایی را هلاک کردم، پس عذاب به حق به آن‌ها تعلق گرفت، چه بد اعمالی از خود ارائه دادند. من صاحب طوفان اول، و طوفان دوم بودم. من صاحب سیل عرم، صاحب اسرار محرمانه، همراه قوم عاد و آن باغ‌ها، همراه قوم ثمود و آن آیات بودم. من آن‌ها را ویران کردم، من برای آن‌ها زلزله ایجاد کردم، من آن‌ها را باز خواهم گرداند، من آن‌ها را نابود کردم، من آن‌ها را تدبیر کردم، من آن‌ها را بنا کردم، من آن‌ها را گستراندم، من آن‌ها را میراندم، من آن‌ها را زنده خواهم کرد، من اولین هستم، من آخرین هستم، من ظاهر هستم، من باطن هستم، در کنار ستارگان جنوبی و قبل از آن‌ها، در کنار خانه‌ها و قبل از آن‌ها، در کنار قلم و قبل از آن، در کنار لوح و قبل از آن و صاحب ازلیت اول هستم، صاحب دو شهر جابلقا و جابرسا، صاحب رفوف و بهرم، تدبیرکننده‌ی عالم اول هستم. آن هنگام که نه این آسمان شما وجود داشت و نه این دشت‌ها وجود داشت.»

می‌گویند: در این لحظه ابن صویرمه بلند شد و گفت: «تو این گونه بودی ای امیر المؤمنین تو؟»

فرمود: «من خود من، خدایی جز الله پروردگار من و پروردگار همه‌ی مخلوقات وجود ندارد. او صاحب خلق و امر است، خدائی که با حکمت خود امور را تدبیر کرد و آسمان‌ها و زمین با قدرت او برپا شد. گویا من افراد ضعیف شما را می‌بینم که می‌گویند آیا نمی‌بینید پسر ابی طالب چه چیزهایی برای خود ادعا می‌کند؟ در حالی

که دیروز سپاه اهل شام بر او یورش بردند او نتوانست به سوی آن‌ها هجوم ببرد؟  
 به خدایی که محمد و ابراهیم را به پیامبری مبعوث کرد سوگند می‌خورم، که من  
 اهل شام را با کمک شما به قتل خواهم رساند در چندین جنگ و چه جنگ‌هایی،  
 به حق خودم و به عظمت خودم سوگند می‌خورم که با کمک شما اهل شام را به  
 قتل خواهم رساند در چندین جنگ و چه جنگ‌هایی، و اهل صفین را به قتل  
 خواهم رساند و در برابر هر یک کشته از سپاه خود هفتاد کشته از آن‌ها خواهم  
 گرفت، به هر مسلمانی یک حیات مجدد خواهم بخشید، قاتلش را به او تحویل  
 خواهم داد، تا این که جوشش خشم درونم از او آرام شود، در برابر کشته شدن عمار  
 بن یاسر و اویس قرنی هزار نفر را خواهم کشت، گفته خواهد شد نه چنین چیزی  
 ممکن نیست، چگونه، کجا، کی، چه موقع، تا کی، وقتی بشنوید که صاحب شام با  
 قیچی تکه تکه می‌شود، با ساطور تکه تکه می‌شود، بعد عذابی دردناک را به او  
 خواهم چشانند، در این صورت چه خواهید گفت. اما بشارت می‌دهم، که فردا با  
 دستور پروردگارم امور مخلوقات به من سپرده خواهد شد، پس آن چه را گفتم  
 بزرگ‌نمایی ندانید، ما صاحب علم سرنوشت‌ها و بلاها و تأویل و تنزیل و فصل  
 الخطاب و علم نوازل و حوادث و بلاها هستیم، پس هیچ چیزی از ما پنهان نیست.

گویا من این را می‌بینم (و اشاره به حسین علیه السلام کرد) که نورش بین دو چشمش  
 برانگیخته شده است، من همان موقع نزد او حاضر می‌شوم، در هنگامی طولانی  
 مدت خواهد بود، در دنیا زلزله و خسوف به وجود می‌آورد، مؤمنان در کنار او از هر  
 مکان برانگیخته می‌شوند، به خداوند سوگند! اگر بخواهم می‌توانم اسم آن مردها را  
 یکی یکی با نام پدرشان بگویم در حالی که آن‌ها هنوز در صلب پدران و در رحم  
 زنان هستند و تا روز وقت معلوم متولد خواهند شد.»

و بعد فرمود: ای جابر! شما در کنار حق قرار دارید، در کنار او باقی خواهید بود،



در راه این حق خواهید مرد. ای جابر! وقتی که ناقوس فریاد بزند، کابوس بیاید، جاموس صحبت کند، در آن هنگام عجایی رخ خواهد داد و چه عجایی، وقتی که آتش در بصره روشن شود و پرچم عثمانی در وادی سیاه ظاهر شود و در بصره شورش شود و برخی بر برخی دیگر غالب شوند، هر قومی به قوم دیگر هجوم ببرند، سپاهیان افغانستان حرکت کنند، شعیب بن صالح از مرکز طالقان مورد پیروی قرار گیرد، با سعید سوسی در خوزستان بیعت شود، بزرگان کردستان پرچمی برافراشته کنند، اعراب بر سرزمین ارامنه و سقلب پیروز بشوند و هرقل در قسطنطنیه (ترکیه) فرماندهان روم و یهود سینان را به رسمیت بشناسد، در آن هنگام منتظر ظهور درختی باشید که با موسی در طور تکلم کرد.

این به صورت ظاهر و آشکار اتفاق خواهد افتاد و با چشم دیده می‌شود و قابل توصیف است. بدانید که چه عجایی را نگفتم، چه مفاهیمی را کتمان کردم، که کسی را نمی‌بینم که ظرفیت آن را داشته باشد. من در کنار ابلیس در سجده بودم. من به دستور خداوند او و لشکریانش را به خاطر تکبر و غرور عذاب خواهم کرد. من بودم که ادریس را به مکانی مرتفع بالا بردم. من بودم که عیسی را در کودکی در گهواره به حرف آوردم. من میدان‌ها را میدان کردم و زمین را مستقر کردم. من بودم که زمین پنج را قسمت کردم، یک پنجم را خشکی و یک پنجم را دریا و یک پنجم را کوه و یک پنجم را آباد و یک پنجم را ویران قرار دادم.

من قلزم را از ترجیم، و عقیم را از حیم و همه را از همه بیرون کشیدم و بعضی را از بعضی دیگر بیرون کشیدم. من طیرثا، جانبوثا، بارحلون و علیوثوثا هستم. من بر دریاها در امواج آن منتظر هستم، تا چیزی را که از اسب و مردان برای من آماده کرده است برایم بیرون بریزد، من آن چه را دوست دارم از آن‌ها تحویل می‌گیرم، آن چه را می‌خواهم رها می‌کنم، و بعد دوازده هزار مرد سیاه را به عمار بن یاسر تحویل

می‌دهم، که از بین آن‌ها عده‌ای دوست دار خداوند و رسولش هستند، در کنار هر کدامشان دوازده هزار گردان نیرو قرار دارد، که کسی جز خداوند تعدادشان را نمی‌داند. پس بشارت باد، که شما بهترین برادران هستید، بدانید شما بعد از مدتی مرحله‌ای خواهید داشت که در آن برخی از توضیحات را خواهید آموخت، و برهان‌ها برای شما آشکار می‌شود. وقتی که ستاره‌ی بهرام و کیوان در نزدیکی دقیقی به یک دیگر طلوع کنند، در آن هنگام زلزله‌ها و زمین لرزه‌ها پشت سر هم رخ می‌دهد، و پرچم‌هایی از ساحل جیحون به سمت بیابان‌های بابل حرکت کنند.

من بنا کننده‌ی برج‌ها، منعقد کننده‌ی باد‌ها، باز کننده‌ی شکاف‌ها، منتشر کننده‌ی صداها ی متراکم و صاحب کوه طور هستم. من آن نور ظاهر شده، آن برهان حیرت انگیز هستم. آن چه برای موسی مکاشفه شد، تکه‌ای از تکه‌های ذره از یک مثال بود، من همه‌ی این‌ها را با علمی که خدای ذی الجلال عطا کرده است؛ دارم.

من صاحب بهشت‌های جاویدان، جاری کننده‌ی نهرها هستم، نه‌رهایی از آب خروشان، نه‌رهایی از شیر، نه‌رهایی از عسل خالص، نه‌رهایی از شراب لذت بخش برای کسانی که از آن می‌نوشند، هستم. من جهنم را پنهان کردم و آن را به شکل طبقاتی از سعیر و سقیر جیر و عمقیوس قرار دادم، آن را برای ظالمین آماده نمودم، در هر یک از این طبقات وادی برهوت قرار دادم، به فلق سوگند! به خدایی که آفرید سوگند! که ساحران و طاغوت و پیروان آن دو و کسانی که به خدای صاحب ملک و ملکوت کافر باشد در آن جاودان خواهند بود. من سازنده‌ی اقلیم‌ها به دستور خدای علیم حکیم هستم، من کلمه‌ای هستم که با آن امور کامل می‌شود و روزگاران روزگار می‌شوند، من اقلیم‌ها را در چهار نوع قرار دادم، و جزیره‌ها رادر هفت نوع قرار دادم.

اقلیم جنوب معدن برکات است و اقلیم شمال معدن خشونت است، اقلیم صبا

معدن زلزله است، اقلیم دبور معدن هلاکت‌ها است.

بدانید که وای بر شهرهای شما و دیار شما از دست طاغیانی که ظهور می‌کنند و تغییرات ایجاد می‌کنند و امور را تبدیل می‌کنند، زمانی که سختی‌ها از دولت خواجه‌ها و حاکمیت بچه‌ها و زنان سرازیر شود، در آن هنگام سرزمین‌ها به خود می‌لرزد از تبلیغاتی که برای هر چیز باطلی می‌شود، چقدر دور است چقدر دور است، منتظر وقوع فرج بزرگ باشید. این که گروه گروه رو بیاورد، زمانی که خداوند سنگ ریزه‌های نجف را جواهرات کند، و آن را زیر پای مؤمنین قرار دهد، با آن برای تخلف و منافقان بیعت شود، با وجود آن یاقوت قرمز و مروارید و جواهرات خالص باطل می‌شود.

بدانید این از روشن‌ترین علامات است، تا این که وقتی این گونه شد نور او نمایان می‌شود، هیبت او در فضا می‌پیچد و آن چه می‌خواهید ظهور می‌کند، به آن چه دوست دارید می‌رسید. بدانید که چه بسیار عجایب متراکمی و چه امور سرزنش‌آوری تا آن موقع رخ خواهد داد، ای مردمی که شبیه به استخوان کج شده هستید، و ای حیوانات سرگردان، حال شما چگونه خواهد بود وقتی که لشکریانی با پرچم بنی‌کنام در کنار عثمان بن عنبسه از مستطیل شام بر شما هجوم آورند و با این هجوم به دنبال پدر و مادرش است و در این هجوم امیه را نیز همراه خود می‌کند، اما هرگز که‌اموی یا عدوی بتواند حق را ببینند.»

و بعد حضرت علیه السلام گریه کرد و فرمود: «تعجب می‌کنم از امت‌ها، آیا پرچم‌های بنی‌عبث را در کنار بنی‌کنام ندیدند که در سه دسته حرکت می‌کنند و بر این کوه و آن کوه سوار می‌شوند به همراه وحشت شدید و ضرباتی سهمگین! بدانید این همان لحظه‌ای است که به آن وعده داده شده‌اید.

من آن‌ها را بر اسب‌های نجیب حمل خواهم کرد و مرکب‌های افلاک به دور

آن‌ها حلقه خواهند زد، گویا منافقین را می‌بینم که می‌گویند علی برای خودش خدایی قائل است، بدانید و شاهد باشید شهادتی که من در موقع نیاز درباره‌ی آن از شما سؤال خواهم کرد، که علی نوری است که مخلوق است و بنده‌ای است که به او رزق داده می‌شود و هر کس غیر از این بگوید لعنت خداوند و لعنت لعنت کنندگان بر او باد.»

و بعد حضرت پائین آمد در حالی که می‌فرمود: «به خدای صاحب ملک و ملکوت پناه می‌برم، به خدای صاحب عزت و جبروت متمسک می‌شوم، به خدای صاحب قدرت و ملکوت متوسل می‌شوم؛ از هر آن چه نگران هستم و از آن مواظبت می‌کنم.

ای مردم! هر کس از شما این جملات را هنگام سختی و گرفتاری بگوید خداوند آن را از او برطرف خواهد کرد.»

در این لحظه جابر به او گفت: «فقط همین جملات ای امیر المؤمنین؟» فرمود: «بله و سیزده اسم را به آن اضافه می‌کنم.» و مرا به خود چسباند و بعد سوار شد و رفت.<sup>۱</sup>

۱. معجم احادیث الامام مهدی علیه السلام؛ ج ۳، ص ۲۷.

## فصل

### آثار علی عليه السلام در آفرینش

از خطبه‌های حضرت این است که فرمود:

«أنا عندي مفاتيح الغيب، لا يعلمها بعد رسول الله إلّا أنا، أنا ذو القرنين المذكور في الصحف الأولى، أنا صاحب خاتم سليمان، أنا ولي الحساب، أنا صاحب الصراط والموقف، قاسم الجنة والنار بأمر ربّي، أنا آدم الأوّل، أنا نوح الأوّل، أنا آية الجبار، أنا حقيقة الأسرار، أنا مورك الأشجار، أنا مونغ الثمار، أنا مفجّر العيون، أنا مجرى الأنهار، أنا خازن العلم، أنا طود الحلم، أنا أمير المؤمنين، أنا عين اليقين، أنا حجة الله في السمّوات والأرض، أنا الراجعة، أنا الصاعقة، أنا الصيحة بالحق، أنا الساعة لمن كذب بها، أنا ذلك الكتاب الذي لا ريب فيه، أنا الأسماء الحسنى التي أمر أن يدعى بها، أنا ذلك النور الذي اقتبس منه الهدى، أنا صاحب الصور، أنا مخرج من في القبور، أنا صاحب يوم النشور، أنا صاحب نوح و منجيه، أنا صاحب أيوب المبتلى و شافيه، أنا أقمّت السمّوات بأمر ربّي، أنا صاحب إبراهيم، أنا سرّ الكليم.

أنا الناظر في الملكوت، أنا أمر الحي الذي لا يموت، أنا ولي الحق على سائر الخلق، أنا الذي لا يبدل القول لدىّ، و حساب الخلق إلىّ، أنا المفوض إلىّ أمر الخلائق، أنا خليفة الإله الخالق، أنا سرّ الله في بلاده، و حجّته على عباده، أنا أمر الله والروح، كما قال

سبحانه: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾.

أنا أرسيت الجبال الشامخات، و فجّرت العيون الجاريات، أنا غارس الأشجار، و

مخرج الألوان والثمار، أنا مقدّر الأقوات، أنا ناشر الأموات، أنا منزل القطر، أنا منور الشمس والقمر والنجوم، أنا قيّم القيامة، أنا القيم الساعة، أنا الواجب له من الله الطاعة، أنا سر الله المخزون، أنا العالم بما كان و ما يكون، أنا صلوات المؤمنين و صيامهم، أنا مولاهم و إمامهم، أنا صاحب النشر الأوّل والآخر، أنا صاحب المناقب والمفاخر، أنا صاحب الكواكب، أنا عذاب الله الواصب، أنا مهلك الجبابرة الأوّل، أنا مزيل الدّول، أنا صاحب الزلازل والرجف، أنا صاحب الكسوف والخسوف، أنا مدمّر الفراعنة بسيّفى هذا، أنا الذى أقامنى الله فى الأظلة و دعاهم إلى طاعتي، فلما ظهرت أنكروا، فقال الله سبحانه: «فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به»، أنا نور الأنوار، أنا حامل العرش مع الأبرار، أنا صاحب الكتب السالفة، أنا باب الله الذى لا يفتح لمن كذب به و لا يذوق الجنة، أنا الذى تزدهم الملائكة على فراشى، و تعرفنى عباد أقاليم الدنيا، أنا رُدّت لى الشمس مرّتين، و سلّمت علىّ كرتين، و صلّيت مع رسول الله القبليتين، و بايعت البيعتين، أنا صاحب بدر و حنين، أنا الطور، أنا الكتاب المسطور، أنا البحر المسجور، أنا البيت المعمور، أنا الذى دعا الله الخلائق إلى طاعتي، فكفرت، و أصرّت، فمُسِخت، و أجابت أمة فنجت، و أزلقت، أنا الذى بيدي مفاتيح الجنان، و مقاليد النيران، كرامة من الله، أنا مع رسول الله فى الأرض و فى السماء، أنا المسيح حيث لا روح يتحرّك و لا نفس يتنفس غيرى، أنا صاحب القرون الأولى، أنا الصامت و محمد الناطق، أنا جاوزت بموسى فى البحر، و أغرقت فرعون و جنوده، و أنا أعلم همهم البهائم، و منطق الطير، أنا الذى أجوز السّموات السبع والأرضين السبع فى طرفة عين، أنا المتكلّم على لسان عيسى فى المهد، أنا الذى يصلّى عيسى خلقى، أنا الذى أنقلب فى الصور كيف شاء الله، أنا مصباح الهدى، أنا مفتاح التقى، أنا الآخرة والأولى، أنا الذى أرى أعمال العباد، أنا خازن السّموات والأرض بأمر رب العالمين، أنا القائم بالقسط، أنا ديان الدين، أنا الذى لا تقبل الأعمال إلّا بولايتى، ولا تنفع الحسنات إلّا بحبّى، أنا العالم بمدار الفلك الدوّار،

أنا صاحب مکیال و قطرات الأمطار، و رمل القفار بإذن الملك الجبار، ألا أنا الذى أقتل مرتین و أحيى مرتین و أظهر كيف شئت، أنا محصى الخلائق و إن كثروا، أنا محاسبهم بأمر ربی، أنا الذى عندى ألف كتاب من كتب الأنبياء، أنا الذى حجد ولايتى ألف أمة فمسخوا، أنا المذكور فى سالف الأزمان والخارج فى آخر الزمان، أنا قاصم الجبارین فى الغابرين، و مخرجهم و معذبهم فى الآخرين، يغوث و يعوق و نسرأ عذاباً شديداً، أنا المتكلم بكل لسان، أنا الشاهد لأعمال الخلائق فى المشارق والمغرب. أنا صهر محمد، أنا المعنى الذى لا يقع عليه اسم و لا شبه، أنا باب حطة، و لا حول و لا قوة إلّا بالله العلى العظيم.

کلیدهای غیب نزد من است و بعد از پیامبر کسی جز من آن را نمی‌داند. من همان ذو القرنین هستم که در صحیفه‌های اولین از آن ذکر شده است، صاحب انگشتر سلیمان هستم. من ولایت حسابرسی را در اختیار دارم، صاحب پل صراط و توقفگاه محشر هستم، من قبیمت کننده‌ی بهشت و جهنم به دستور پروردگارم، آدم اول، نوح اول، آیت خدای جبار، حقیقت اسرار، برگ دهنده به درختان، میوه دهنده به درختان، بیرون آورنده‌ی چشمه‌ها، جاری کننده‌ی نهرها، مخزن علم، کوه بردباری، امیر المؤمنین، عین یقین، حجت خداوند در آسمان‌ها و زمین، راجفه، صاعقه، آن صیحه‌ی به حق، قیامت هستم برای کسی که آن را دروغ می‌داند.

من آن کتابی هستم که شکی در آن نیست، اسماء حسنی هستم که دستور داده شده است به آن دعا کنید، آن نوری هستم که هدایت از آن اقتباس می‌شود، صاحب صور هستم، من بیرون آورنده‌ی افراد از قبر، صاحب روز حشر، صاحب نوح و نجات دهنده‌ی او، صاحب ایوب بیمار و شفا دهنده‌ی او، آسمان‌ها را به دستور پروردگارم برپا کردم، صاحب ابراهیم، من اسرار موسی کلیم هستم.

من نگاه کننده‌ی به ملکوت و من امر خدای زنده‌ای هستم که نمی‌میرد. من از

طرف خدای حق صاحب ولایت سایر مخلوقات هستم، من کسی هستم که سخن من عوض نمی‌شود، و حساب رسی مخلوقات با من است، من کسی هستم که امور مخلوقات به من تفویض شده است، من خلیفه‌ی خدای خالق، اسرار خداوند در بلاد او و حجت او بر بندگانش هستم. من امر خداوند و آن روح هستم، همان طور که خدای سبحان فرمود: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾<sup>۱</sup> من کوه‌های سر به فلک کشیده را پابرجا کردم و چشمه‌های جوشان را جاری کردم. من درختان را غرس کردم، میوه‌های رنگارنگ از آن بیرون می‌آورم، من روزی‌ها را تقدیر می‌کنم، مردگان را محشور می‌کنم، باران را نازل می‌کنم، به خورشید و ماه و ستارگان نور می‌دهم، قیومیت روز قیامت را در اختیار دارم، قیومیت روز ساعت را در اختیار دارم.

من کسی هستم که خداوند اطاعتش را واجب کرده است، راز محرمانه‌ی خداوند هستم. من به آن چه تا کنون اتفاق افتاده است و آن چه اتفاق خواهد افتاد، علم دارم، نمازهای مؤمنین، روزه‌های آن‌ها هستم. من مولای آن‌ها و امام آن‌ها هستم، من صاحب محشر اول و آخر هستم، من صاحب فضائل و افتخارات، صاحب سیاره‌ها، عذاب نازل شده‌ی خداوند، هلاک کننده‌ی جبارین اولین هستم. من از بین برنده‌ی دولت‌ها هستم، صاحب زلزله‌ها و زمین لرزه‌ها، صاحب کسوف و خسوف هستم. من با همین شمشیر فرعون‌ها را ویران کردم، همان کسی هستم که خداوند مرا در عالم سایه بلند کرد و آن‌ها را به اطاعت از من دعوت کرد. وقتی من ظاهر شدم آن‌ها انکار کردند و خدای سبحان گفت: «فلما جائهم ما عرفوا كفروا به»، من نور نورها



هستم، حمل کننده‌ی عرش در کنار نیکوکاران، صاحب کتاب‌های گذشته، باب خداوند هستم که برای کسی که او را تکذیب کند، باز نخواهم شد و آن‌ها از بهشت نمی‌چشند، من کسی هستم که ملائکه بر روی بستر من ازدحام کردند و بندگان اقلیم‌های دنیا مرا می‌شناسند. من دو مرتبه خورشید برایم بازگشت کرده است و دو بار بر من سلام کرده است. من در کنار پیامبر به دو قبله نماز خوانده‌ام، دو بار بیعت کرده‌ام، من صاحب بدر و حنین، کوه طور، کتاب سطر شده هستم. من دریای آتش گرفته، من بیت معمور، من کسی هستم که خداوند مخلوقات را به اطاعت من فرا خوانده است. اما آن‌ها کافر شدند و اصرار ورزیدند و مسخ شدند، امتی اجابت کردند و نجات یافتند و زیور شدند. من کسی هستم که کلیدهای بهشت در دست من است، قفل‌های جهنم در اختیار من است. این کرامتی از طرف خداوند است، من در آسمان و زمین در کنار پیامبر بودم، من سیاح بودم آن هنگام که هیچ روحی وجود نداشت که حرکت کند و هیچ کس نفس نمی‌کشید غیر از من. در کنار امت‌های اولین بودم، ساکت بودم و پیامبر سخن می‌گفت، موسی را از دریا عبور دادم، و فرعون و لشکریانش را غرق کردم، و من به همه‌ی حیوانات و به زبان پرندگان علم دارم، من کسی هستم که آسمان‌های هفت گانه و زمین‌های هفت گانه را در یک چشم بر هم زدن سیر می‌کنم، کسی هستم که از زبان عیسی در گهواره سخن گفتم، کسی هستم که عیسی پشت سر من نماز می‌خواند، کسی هستم که به هر شکلی که خداوند بخواهد در می‌آیم.

چراغ هدایت، کلید تقوا، آخرت و دنیا و من کسی هستم که اعمال بندگان را می‌بینم. من با دستور پروردگار جهانیان خزانه دار آسمان‌ها و زمین، قیام کننده به قسط، بنیان گذار دین و من کسی هستم که اعمال مقبول نمی‌شود مگر با ولایت من، نیکی‌ها فایده نخواهد داشت مگر با محبت من، به مدار فلک در حال گردش علم

دارم، من صاحب اختیار حجم و تعداد قطرات باران‌ها و شن‌های بیابان‌ها هستم، به اذن خدای ملک جبار، من کسی هستم که دو بار به قتل می‌رسم و دوباره زنده می‌شوم، و هر طور که بخواهم ظاهر می‌شوم. تعداد همه‌ی مخلوقات را می‌دانم هر چقدر که زیاد باشند، به دستور پروردگارم آن‌ها را حسابرسی می‌کنم، من کسی هستم که هزار کتاب از کتاب‌های پیامبران در اختیارم است.

من کسی هستم که ولایتم را هزار امت انکار کردند و آن‌ها مسخ شدند، کسی هستم که در زمان‌های گذشته از من ذکر شده است و در آخر الزمان ظهور می‌کنم، من نابود کننده‌ی جبارانی که هنوز متولد نشده‌اند هستم، و آن‌ها را بیرون می‌آورم و در آخرین آن‌ها را عذاب می‌کنم، یغوث و یعوق و نسر را به شدت عذاب می‌کنم، من کسی هستم که به هر زبانی صحبت می‌کنم، من کسی هستم که شاهد اعمال مخلوقات در مشرق‌ها و مغرب‌ها هستم. من داماد محمد هستم، من معنایی هستم که هیچ اسم و شبیهی بر آن قرار نمی‌گیرد. من باب حطه هستم، و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.»<sup>۱</sup>

## فصل

امام صادق علیه السلام فرمود: «الآیات السبع التي ذكرها أمير المؤمنين عليه السلام هي أسماء الأئمة من ذرية الحسين عليه السلام و إن هذا الأمر يصير إلى من تلوى إليه أعنة الخيل من الآفاق، و هو المظهر على الدين كله و مالک قافاتها و كافاتها و دالاتها، و هو المهدي عليه السلام؛ آیات هفت گانه‌ای که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود؛ همان اسامی ائمه از

ذریه‌ی حسین علیه السلام است و این ولایت به کسی می‌رسد که افسار اسب‌ها از هر نقطه‌ی جهان تحت اختیار او قرار دارد، او بر همه‌ی ادیان غلبه می‌کند و مالک قاف و کاف و دال دین است و او مهدی علیه السلام است.

می‌گوید: «شرح مختصر آن چه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود این است: من زمین را گستراندم، معنایش این است که او و عترتش ساکن زمین می‌شوند، و این جمله: من کوه‌ها را برافراشته کردم، معنایش این است که او و عترتش امان مردم از غرق شدن هستند و آن‌ها کوه‌های برافراشته هستند. این جمله: من چشمه‌ها را جوشاندم، برای این است؛ که ائمه که از عترت او هستند، چشمه‌های علم و حکمت هستند. این جمله: من میوه‌ها را به ثمر می‌رسانم: اشاره به عترت خود است. این جمله: من درختان را غرس کردم، اشاره به این است که ائمه از عترت او درخت طوبی و سدره المنتهی هستند. این جمله: من ابرها را ایجاد کردم، اشاره به عترت خود است چرا که آن‌ها باران پیوسته هستند».

این جمله: من صدای رعد تولید می‌کنم، معنایش این است که من علم را می‌رویانم. این جمله: من برق را نور می‌دهم، برای این که عترت او نور بندگان و سرزمین‌ها هستند. این جمله: من دریای خروشان هستم، یعنی در علم دریای خروشان. این جمله: من کوه‌ها را بنا کردم، دین را بنا کردم، این جمله: من شیاطین متمرّد را به قتل رساندم، یعنی اهل شام را به قتل رساندم. این جمله: من ماه و خورشید را نورانی کردم و فلک آن‌ها را به جریان انداختم، منظور ائمه است که خورشید و ماه و کشتی نجات هستند. این جمله: من جنب الله هستم، یعنی حق خداوند و علم خداوند هستم.

این جمله: من دابة الارض هستم، معنایش این است که بین حق و باطل جدائی می‌اندازم. این جمله: به دست من قیامت برپا می‌شود، اشاره به مهدی علیه السلام است که

مدتی طولانی در زمین حکومت می‌کند. وقتی بمیرد قیامت برپا می‌شود. این جمله: اهل باطل در من دچار شک می‌شوند، یعنی هر کس ولایت مرا انکار کند هلاک می‌شود، و هر کس به آن اقرار کند نجات می‌یابد. می‌گوید: «امام این تفسیر را به اندازه‌ی عقل فرد سؤال کننده ارائه داده است.»<sup>۱</sup>

---

۱. به آن چه مجلسی از امام باقر در تفسیر این سخن ذکر کرده است مراجعه کنید؛ ج ۳۹، ص ۳۵۰.

## فصل

### اثر اسم علی علیه السلام

از آن جمله روایت صاحب عیون الاخبار است که می گوید: «امیر المؤمنین علیه السلام در راهی در حرکت بود که یکی از اهل خیبر با او همراه شد و از یک وادی عبور می کردند که در آن سیل جاری بود. آن فرد خیبری، عبای پشمی خود را بر روی آب پهن کرد و بر روی آب حرکت کرد و بعد امیر المؤمنین علیه السلام را صدا زد و گفت: «آهای! اگر مثل من بلد بودی این کار را بکنی مثل من بروی آب حرکت می کردی.»

امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود: «همان جا باش.» و بعد به آب اشاره کرد و آب منجمد شد و حضرت بر روی آن حرکت کرد وقتی آن خیبری این حالت را دید بر روی پای حضرت افتاد و گفت: «ای جوان! چه گفتی که آب را به شکل سنگ درآوردی؟» امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود: «تو چه گفتی که بر روی آب عبور کردی؟» خیبری گفت: «من خداوند را به اسم اعظمش خواندم.» امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «این اسم اعظم چیست؟»

گفت: «من او را به اسم وصی محمد صدا زدم.» امیر المؤمنین فرمود: «من وصی

محمد هستم.» خبیری گفت: «این درست است، و بعد مسلمان شد.»<sup>۱</sup>

از آن جمله روایت عمار بن یاسر است که می گوید: «روزی نزد مولایم رفتم و او مرا غمگین دید و فرمود: «تو را چه شده است؟» گفتم: «قرضی دارم که طلب کارش آمده است.» حضرت به سنگی که بر روی زمین افتاده بود اشاره کرد و فرمود: «این را بگیر و با آن قرض خود را ادا کن.» عمار گفت: «این سنگ است.» امیر المؤمنین فرمود: «خداوند را به اسم من صدا بزن تا آن را برای تو تبدیل به طلا کند.» عمار گفت: «من به اسم حضرت دعا کردم و سنگ تبدیل به طلا شد، و ایشان به من فرمود: «نیاز خود را از آن برطرف کن.» گفتم: «چگونه نرم می شود؟» فرمود: «ای کسی که یقین تو ضعیف است! خداوند را به نام من بخوان تا آن را برای تو نرم کند. چرا که خداوند، به اسم من آهن را برای داود نرم کرد.» عمار گفت: «من خداوند را به اسم او فلانی صدا زدم و نیازم را از آن برطرف کردم و بعد حضرت به من فرمود: «خداوند را به اسم من بخوان تا باقیمانده اش تبدیل به سنگ بشود همان طور که اول بود.»<sup>۲</sup>

## فصل

ای کسی که در دین خود دچار شک هستی و در یقین خود ضعیف هستی شاید بگوئی: چگونه سنگ تبدیل به طلا شد؟

آیا نمی دانی که قدرت در دست قادر است و منظور از اشیاء کمال آن ها است و کمال سنگ این است که طلا شود. امور اعظم را باید با روش اعظم و امور عظیم را

۱. مدینه المعاجز؛ ج ۱، ص ۴۳۰.

۲. مدینه المعاجز؛ ج ۱، ص ۴۳۱.

باید با روش عظیم مطالبه کرد و کمال همه‌ی کمال‌ها و نهایت همه‌ی نهایت‌ها و اعظم اسماء و مقرب ترین آن‌ها نزد حضرت الوهیت محمد و علی است. ولایت، ابتدای نبوت است و نهایت آن است و با آن روزگار دولت آن‌ها کامل می‌شود، و این آیه اشاره به آن است: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾ چرا که وقتی خداوند ابراهیم را به پیامبری برگزید ابراهیم این مقام را برای ذریه‌ی خود در خواست نکرد. وقتی خداوند لباس خلت را به او پوشاند و او را به مقام رسالت بالا برد او این مقام را برای ذریه‌اش درخواست نکرد، چرا که ممکن است خداوند شریعت‌ها را منسوخ کند و آن را تغییر دهد، وقتی خداوند به او گفت: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ ابراهیم این مقام را برای ذریه‌اش طلب کرد، چرا که امامت دچار نسخ نمی‌شود پس کمال همه‌ی کمالات است چرا که خاتمه‌ی دین و نقطه‌ی یقین است و راز اسرار و نور نورها و اسم اعظم است. پس دعا کردن به اسم علی خاک را تبدیل به شمش طلا و سنگ را تبدیل به جواهرات و مروارید و تاریکی را تبدیل به روشنایی می‌کند، درخت خشکیده را به درخت میوه دهنده تبدیل می‌کند، کور را بینا می‌کند.

## فصل

### فضیلت‌هایی برای آل محمد ﷺ

بدان که خداوند کلمه‌ای را به او اسرافیل تلقین کرده است، که به وسیله‌ی آن در صور می‌دمد و اهل آسمان‌ها و زمین می‌میرند و بر زمین می‌افتند. این همان اسمی است که آسمان‌ها و زمین با آن برپا شده است و بعد به آن اسم آن‌ها را صدا می‌زند و با آن اسم مردگان بلند می‌شوند و جسدهای پوسیده را زنده می‌کند و اجزای پراکنده‌ی استخوان‌های پوسیده را جمع می‌کند و مثل اول می‌شود. همان طور که خدای جبار در ازل آن‌ها را ندا کرد و آن‌ها با کلمات تامه جواب دادند، کلماتی که با آن پراکنده می‌شوند و جمع می‌شوند و می‌میرند و زنده می‌شوند، و این کلمات رمزهای پنهانی در قرآن است :

مگر نمی‌دانی که خداوند از داشتن صورت و مثال مبرا است، و خداوند زنده و کریم و متعال است و با اسم او و قدرت او و دستور او اشیاء به وجود می‌آیند و نابود می‌شوند. وقتی که خداوند بخواهد، و در این جا عضو و حرکت وجود ندارد بلکه رمزهایی مبهم و کلماتی تامه است، و این سخن اشاره به آن است: «خمرت طینه آدم بیدی»؛ من گل آدم را با دست خودم خمیر کردم.<sup>۱</sup> یعنی با قدرت خودم، و



نیز: «أن الله خلق آدم على صورته؛ خداوند آدم را مانند چهره‌ی خودش آفرید.»<sup>۱</sup> یعنی بر چهره‌ای که آدم در حالت گل داشت و هنوز به علقه و مضغه تبدیل نشده بود و بلکه خداوند می‌گوید: «کن فیکون» پس اگر از اسرار محرمانه‌ی موجود در «کن فیکون» مطلع باشی، می‌فهمی که بین قلم و نون چیست.

از ابن عباس از پیامبر ﷺ روایت است که روزی حضرت آب طلبید و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نزد حضرت بودند پس پیامبر ﷺ آب نوشید و بعد آن را به حسن داد و او نوشید پیامبر به او فرمود: «بر تو گوارا باد ای ابا محمد!» و بعد آن را به حسین داد و پیامبر ﷺ به او فرمود: «بر تو گوارا باد ای ابا عبد الله!» بعد آن را به فاطمه داد و پیامبر به او فرمود: «بر تو گوارا باد ای مادر نیکوکاران پاک.» و بعد آن را به علی داد وقتی علی از آب نوشید پیامبر ﷺ سجده کرد وقتی سرش را بلند کرد، برخی از همسرانش به او گفتند: «ای پیامبر! آب نوشیدی و بعد آن را به حسن دادی وقتی او آب نوشید به او فرمودی گوارا باد، و بعد آن را به حسین دادی و او نوشید و به او نیز همان طور فرمودی، و بعد آن را به فاطمه دادی و وقتی او نوشید همان سخن حسن و حسین را تکرار فرمودی و بعد آن را به علی دادی و وقتی او نوشید سجده کردی دلیل آن چه بود؟»

پیامبر به آنان فرمود: «إني لما شربت الماء قال لي جبرائيل والملائكة معه هنيئاً مريئاً يا رسول الله، و لما شرب الحسن قالوا له كذلك و لما شرب الحسين و فاطمة قال جبرائيل والملائكة: هنيئاً مريئاً، فقلت كما قالوا، و لما شرب أمير المؤمنين عليه السلام قال الله له: هنيئاً مريئاً يا ولي و حجتي على خلقي، فسجدت لله شكراً على ما أنعم

علیّ فی اهل بیتی؛ من وقتی آب نوشیدم، جبرئیل که ملائکه در کنار او بودند به من گفتند: «گوارا باد بر تو ای پیامبر خدا.» و وقتی حسن آب نوشید به او نیز همان طور گفتند، و وقتی حسین و فاطمه آب نوشیدند جبرئیل و ملائکه گفتند: «گوارا باد بر شما.» و من نیز مثل آن‌ها گفتم، و وقتی امیر المؤمنین علیه‌السلام آب نوشید خداوند به او گفت: «گوارا باد بر تو ای ولی من و حجت من بر مخلوقاتم.» و من به خاطر این که خداوند نعمت علی را در کنار اهل بیت من داد برای شکر او سجده کردم.<sup>۱</sup>

وقتی این سخن در گوش او گفته شد و او نتوانست آن را درک کند و عقلش آن را تحمل نکرد گفت: «چگونه خداوند به علی می‌گوید گوارا باد؟»

مگر نشنیده‌ای تصریح قرآن از کلام رحمن را که می‌گوید: ﴿فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا﴾<sup>۲</sup> و وقتی خداوند به عموم مخلوقاتش می‌گوید گوارا باد چگونه سخن او به ویش را بزرگ نمائی می‌دانی که می‌گوید گوارا باد؟

بعد به او گفتم: «تو در اعتقادات درباره‌ی صاحب ولایت روز قیامت خود مانند منافقی هستی که در راهی در حال عبور بود و یک مؤمن با او همراه شد و از علی یاد کرد و آن مؤمن گفت: صلوات خداوند بر او باد. در این لحظه آن منافق خشمگین شد، و گفت: «صلوات فرستادن بر کسی جز پیامبر جایز نیست.» آن مؤمن به او گفت: «نظر تو درباره‌ی این آیه چیست ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ﴾<sup>۳</sup> این صلوات بر چه کسی است؟» گفت: «بر امت محمد.» مؤمن گفت: «پس چگونه

۱. بحارالانوار؛ ج ۴۳، ص ۳۱۱؛ ح ۷۳.

۲. نساء؛ آیه‌ی ۴.

۳. احزاب؛ آیه‌ی ۴۳.

صلوات بر امت محمد جایز است؛ اما صلوات بر آل محمد جایز نیست؟» در این لحظه فرد کافر مبهوت شد.

پس دقت کن ای مؤمن! چگونه این منافق سجده کردن پیامبر به خاطر احترام گذاشتن خداوند به علی را بزرگ نمایی می‌داند در حالی که قرآن اشاره می‌کند «فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» یعنی چرا به علی ایمان نمی‌آورند «وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ»<sup>۱</sup> و (الف و لام) در این جا برای تخصیص است و معنایش این است که هر آیه‌ای که حاوی اسم محمد و علی باشد. در ظاهر یا باطن بزرگ‌ترین ذکری است که در قرآن است و وقتی در این جا سجده کند سجده‌ی او برای شکر خداوند است؛ که بزرگ‌ترین آیات ذکر را و عالی‌ترین آیات از نظر منزلت نزد خودش را به او معرفی کرده است.

## فصل

### صلوات فرستادن بر آل محمد علیهم السلام و آثار آن

اما در مورد صلوات فرستادن باید گفت که خداوند بر مؤمنین به صورت عام صلوات فرستاده است، و امیرالمؤمنین علیه السلام را به یک صلوات اختصاصی مخصوص کرده است و فرمود: «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ»<sup>۱</sup> و تفسیر این فضیلت عظیم و مقام کریم روایت ابن عباس است که می گوید وقتی حمزه در جنگ احد به شهادت رسید و امیرالمؤمنین علیه السلام از شهادتش مطلع شد فرمود: «انا لله و انا اليه راجعون.» در این هنگام این آیه نازل شد «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ»<sup>۲</sup> پس این مقام متعلق به علی علیه السلام است.

۱. بقره؛ آیهی ۱۵۷.

۲. بقره؛ آیهی ۱۵۶ - ۱۵۷.

## فصل

تایید می‌کند این را سخن خدای سبحان «و رفعنا لک ذکرک» مفسران می‌گویند: «معنایش این است؛ که وقتی یاد کنی یاد می‌شوی و وقتی ذکر پیامبر واجب باشد؛ ذکر خداوند واجب است. به خاطر روایتی که از او وارد شده است که می‌گوید صلوات فرستادن بر او مقبول نمی‌شود؛ مگر با ذکر خداوند. پس صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد لازمی ذکر خداوند است و ذکر خداوند واجب و لازم است. پس این لازم هم واجب و لازم است. پس صلوات فرستادن بر محمد و آل او در هر حالی واجب است و این دلیل و اشاره است بر این که ذکر محمد و آل او ذکر خداوند است؛ چرا که معرفت خداوند و ذکر او بدون معرفت آن‌ها و ذکر آن‌ها فایده ندارد و بلکه عذاب و وبال است. چرا که مشروط کامل نمی‌شود و قبول نمی‌شود؛ مگر با شرطش؛ مانند نماز بدون وضو، پس وضو شرط آن است و نماز بدون شرطش فایده ندارد و بالاتمی‌رود، و بلکه مسخره کردن و وبال است، همین طور است کسی که خداوند را ذکر می‌کند اگر محمد و آل او را انکار کند پس او ذاکر نیست و در هر حال ملعون است.

دلیل آن روایتی از پیامبر ﷺ است؛ که فرمود:

«لما خلق الله العرش خلق سبعین ألف ملك، و قال لهم: طوفوا بعرش النور و سبّحونی و احمّلوا عرشی، فطافوا و سبحوا و أرادوا أن يحملوا العرش فما قدروا، فقال الله لهم: طوفوا بعرش النور و صلوا علی نور جلالی محمد حبیبی و احمّلوا عرشی، فطافوا بعرش الجلال و صلوا علی محمد و حملوا العرش فأطاقوا حمله، فقالوا: ربنا أمرتنا بتسبیحک و تقدیسک ثم أمرتنا أن نصلی علی نور جلالک محمد فتنقص من تسبیحک و تقدیسک، فقال الله لهم: یا ملائکتی إذا صلیتم علی حبیبی محمد فقد سبّحتمونی و قدستمونی و هللتتمونی؛

وقتی خداوند عرش را با هفتاد هزار فرشته آفرید و به آنها گفت: «به دور عرش نور طواف کنید و مرا تسبیح بگوئید و عرش مرا حمل کنید.» پس آنها طواف کردند و تسبیح گفتند و خواستند که عرش را حمل کنند؛ اما نتوانستند. خداوند به آنها گفت: «به دور عرش نور طواف کنید و بر نور جلال من محمد محبوب من صلوات بفرستید و عرش مرا حمل کنید.» آنها به دور عرش جلال طواف کردند و بر محمد صلوات فرستادند و عرش را حمل کردند و بر آن قدرت یافتند، و گفتند: «ای پروردگار ما! دستور دادی تو را تسبیح و تقدیس کنیم و بعد دستور دادی بر نور جلال تو محمد صلوات بفرستیم و با این کار از مقدار تقدیس و تسبیح تو کاسته می شود.» خداوند به آنها گفت: «ای ملائکه‌ی من! وقتی بر محبوب من محمد صلوات می فرستید در واقع مرا تسبیح و تقدیس و تهلیل کرده اید.»<sup>۱</sup>

تأیید می کند این حدیث را روایت ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «من صلی علی صلاة واحدة صلی الله علیه ألف صلاة فی ألف صف من الملائكة و لم یبق رطب، و لا یابس إلّا و صلی علی ذلک العبد لصلاة الله علیه»؛ هرکس یک بار بر من صلوات بفرستد خداوند هزار صلوات در هزار صف از ملائکه بر او می فرستد و هیچ تر و خشکی باقی نمی ماند؛ مگر آن که بر آن بنده صلوات می فرستد به خاطر صلوات فرستادن خداوند بر او.<sup>۲</sup>

ای کسی که در کنار حیوانات سرگردان هستی! تو را چه شده است که هر چه به تو بصیرت می دهم کوری ات بیشتر می شود؟ و هر چه به تو بشارت می دهم اندوه تو بیشتر می شود؟ و چه شده است که تو را مانند جغد می بینم که شب را روز

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۷، ص ۲۵۸؛ ح ۸.

۲. بحار الانوار؛ ج ۲۷، ص ۲۵۹؛ ح ۹.

می‌بیند به خاطر ضعف بینائی اش؟ چرا مثل هدهدنیستی که آب موجود در زیر صخره را می‌بیند به خاطر شدت قوت بینائی اش، و اگر هدهد بودی هدایت می‌شدی.

## فصل

تعجب است که آن‌ها علی را ناشناخته می‌نامند در حالی که او در زیر مقام پیامبر قرار دارد چرا که او نائب پیامبر و پسر عمویش و وزیرش و همسر دخترش است. این به خاطر اختلاف نظر عقل‌ها در عظمت اوست، پس عده‌ای او را انکار کردند و عده‌ای او را پرستش کردند و عده‌ای از او پیروی کردند، و همگی او را نشناختند. چرا که آن‌ها که او را پرستش کردند با پرستش او کافر شدند. چرا که معبود واجب الوجود، خداوند خالق است که خدایی جز او وجود ندارد. عده‌ای که او را انکار کردند نیز او را نشناختند و با انکار خود کافر شدند و چگونه مولای خود را و معنای خود را و راه هدایت خود را انکار می‌کنند؟ و عده‌ای که از او پیروی کردند نیز او را نشناختند چرا که اگر او را می‌شناختند در فضائل او دچار شک نمی‌شدند و او را انکار نمی‌کردند و او را از قدر و منزلت رفیع خود پائین نمی‌آوردند و کوچک نمی‌کردند.

آن‌ها در معرفت او مانند کسی هستند که به سوی مقصدی در حال حرکت هستند و دچار تاریکی می‌شوند و نوری می‌بینند که می‌درخشد پس به سوی او می‌روند. اما به آن نمی‌رسند تا این که صبح طلوع می‌کند، پس او راز مخفی است که عقل‌ها در توصیف او سرگردان هستند و می‌گویند:

ماذا أقول وقد جلت مناقبه      عن الصفات و أضحى دونه الشرف  
هذا الذي جاز عن حد القياس علأ      فتاهت الناس في معناه و اختلفوا

غَالٍ وَتَالٍ وَقَالَ عِنْدَهُ وَقَفُوا      وَكُلُّهُمْ وَصَفُوا وَصَفَاءً وَ مَا عَرَفُوا

چه بگویم در حالی که مناقب او از صفات بالاتر است و شرافت در رتبه پائین تر او قرار دارد؛ این چیزی است که از حد قیاس فراتر رفته است و مردم در معنای او سرگردان هستند و اختلاف دارند؛ عده‌ای غلوگویی می‌کنند و عده‌ای پیروی می‌کنند و خسته شده و بر او توقف کردند و همگی توصیفی ارائه داده‌اند ولی به معرفت نرسیدند.

و یا مثل این شعر:

هذا هو السر والمعنى الخفى و من      لولاه ما كانت الدنيا و لا الفلك  
و لا تكون هذا الكون من عدم      إلى الوجود و هذا المالك الملك  
هذا الذى ظهرت آياته عجباً      للناس حتى لديه يسجد الملك

این همان راز و معنای مخفی است، کسی که اگر نبود دنیا و فلک نمی‌بود؛ و این هستی از عدم به وجود نمی‌آمد و او مالک ملک است.  
او کسی است که آیات عجیب او برای مردم ظاهر شد تا جایی که پادشاه برای او سجده می‌کند.

## فصل

به آن‌ها که به علی علیه السلام معرفت دارند، نگاه کن؛ چگونه او را توصیف کرده اند؛ در زمانی که دشمنانش او را به گونه‌ای توصیف کرده‌اند که اگر امروز یکی از عارفان او را مانند آن در بین پیروانش توصیف کند او را کافر می‌دانند و سرزنش می‌کنند و او را به قتل می‌رسانند. از جمله سخن ابو عبد الله بن حجاج است:

لو شئت مسخهم فى دارهم مسخوا      أو شئت قلت لها يا أرض انخسفى  
و إن أسماءك الحسنی إذا تليت      على مريض شفى من سقمه و كفى



اگر تو بخواهی آن‌ها را در خانه‌هایشان مسخ کنی مسخ می‌شوند و یا اگر بخواهی می‌توانی بگویی ای زمین آن‌ها را ببلع؛ و اسم‌های حسنی تو اگر بر مریض خوانده شود بیماری اش شفا می‌گیرد و همین برایش کافی است.<sup>۱</sup>

و از جمله سخن صاحب بن عباد است:

إذا أنعمت روحی فمک نعیمَا      و إن شقیت یوماً فأنت رحیمها  
بأسمائک الحسنی أروح مهجتی      إذا فاض من قدس الجلال نسیمها

وقتی روح من خوش باشد خوشی آن از توست و اگر روزی ناخوش باشد تو به آن مهربان هستی؛ من با اسم‌های حسنی تو خون خود را راحتی می‌بخشم وقتی که نسیم اسم تو از قدس جلال افاضه شود؛

و از آن جمله سخن ابن فارض مغربی است:

و لو رسم الراقی حروف اسمها علی      جبین مصاب جن أبرأه الرسم  
و فوق لواء الجیش لو رقم اسمها      لأشکر من تحت اللوا ذلک الرقم

اگر دعا نویس حروف اسم او را بر پیشانی مریض جن زده بنویسد این اسم او را شفا می‌دهد؛ و اگر عدد اسم او بر روی پرچم لشکر نوشته شود آن عدد همه‌ی کسانی که در زیر آن پرچم هستند را مست می‌کند.

به آن‌ها نگاه کن نه از حروف این اسم چیزی می‌دانند و نه از این اسم درکی دارند و نه به آن چه شاعرشان گفته است توجهی می‌کنند. به کسی که خداوند از فضل خودش چیزهایی داده است حسادت می‌ورزند و به خاطر این فضل خشمگین می‌شوند و کافر می‌شوند. خداوند آن‌ها را به قتل برساند که به کجا می‌روند؟ چرا

مردم ابن حجاج و ابن عباد را به خاطر این سخنان کافر نمی‌دانند و غلوگو نمی‌دانند؟ چرا که قدرت مطلقه و حق تصرف و تفویض امور را برای علی قائل شده‌اند؟ پس او افعالی مانند افعال خداوند انجام می‌دهد. اما با قدرت خداوند و کرامت خداوند به او. اگر امروز یک عارفی نزد برخی از اهل ادعا بگوید: «ای علی! به حق قدرت تو و دستور نافذ تو در اسماء و به اسماء حسنی تو و به تفویض امور به تو سوگند که دست مرا بگیر.» شنونده‌ی این سخن بزرگ‌ترین ثواب را در قتل و کافر دانستن این عارف می‌داند، و چه کنیم با اهل ادعایی که بارقه‌های معنا برای آن‌ها متجلی نشده است.

## فصل

### دلایل پنهان نگه داشتن علوم ربانی از دیگران توسط پیامبر ﷺ

در تأویل این سخن پیامبر ﷺ که فرمود: «لا أعلم ما وراء هذا الجدار إلا ما علمني ربّي؛ من به پشت این دیوار علم ندارم؛ مگر آن که پروردگارم به من تعلیم دهد.»<sup>۱</sup> و این سخن علی عليه السلام که فرمود: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً؛ اگر پرده‌ها کنار برود چیزی بر یقین من افزوده نمی‌شود.»<sup>۲</sup> و نیز این سخن: «سلوني عن طرق السموات، سلوني عما دون العرش؛ از من درباره‌ی راه‌های آسمان‌ها سؤال کنید، از من درباره‌ی کمتر از عرش سؤال کنید.»<sup>۳</sup>

---

۱. حدیث آن گذشت.

۲. شاید قبلاً این حدیث آمده باشد. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید؛ ج ۷، ص ۲۵۳؛ خطبه‌ی ۱۱۳. الانوار النعمانیة؛ ج ۱، ص ۲۶. البحار؛ ج ۴۰، ص ۱۵۳. کشف الغمّة؛ ج ۱، ص ۱۷۰.

۳. در حدیث است: «از من درباره‌ی علمی سؤال کنید که جبرئیل آن را نمی‌داند.» نزّهة المجالس؛ ج ۲، ص ۱۲۹.

۴. روایت‌هایی از آل محمد عليهم السلام وارد شده است که تصریح دارد بر مخفی نگه داشتن علوم دشوار، مانند روایت امام صادق عليه السلام که فرمود: «والله لو أن علی أفواهم أوكية لأخبرت كل رجل منهم ما لا يستوحش إلى شيء، و لكن فيكم الإذاعة، والله بالغ أمره؛ به خداوند سوگند! اگر دهان‌های آن‌ها قفل

داشت به هر یک از آن مردان چیز هایی می گفتم تا از هیچ چیزی وحشت نداشته باشند. اما شما اهل انتشار اخبار هستید و خداوند امور خود را در کنترل دارد.» بحار الانوار؛ ج ۲۶، ص ۱۴۱؛ ح ۱۳؛ باب باب آنه لا یحجب عنهم شیء.

از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «لو کان لأستکتکم أوعية لحديث کل امرء بما له و علیه؛ اگر زبان های شما ظرفیت داشتند به هر کسی می گفتم که چه چیزهایی به نفع او اتفاق می افتد و چه چیزهایی به ضرر او اتفاق می افتد.» بحار الانوار؛ ج ۲۶، ص ۱۴۹؛ ح ۳۴؛ باب آنه لا یحجب عنهم شیء.»

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

انی لأکتّم من علمی جواهره	کیلا یری الحق ذو جهل فیتفتنا
وقد تقدم فی هذا أبو حسن	إلی الحسین و وصی قبله الحسن
یا ربّ جوهر علم لو أبوح به	لقلیل لی: أنت ممّن یعبّد الوثنا
و لاستحل رجال مسلمون دمی	یرون أقبح ما یأتونه حسنا

من جواهرات علم خودم را کتمان می کنم تا افراد جاهل با دیدن این حق فتنه زده نشوند؛ و قبل از من ابو حسن این کار را کرده است و به حسن و حسین نیز این را توصیه کرده است؛ چه بسا جواهراتی از علم که اگر آن را بگویم گفته شود تو بت پرست هستی؛ و عده ای از مسلمانان خون مرا حلال می کنند و این بدترین کار را نیکو می پندارند.

اصول الاصلیه؛ ص ۱۶۷. غرر البهاء الضوی؛ ص ۳۱۸. مشارق انوار الیقین؛ ص ۱۷. جامع الاسرار؛ ص ۳۵؛ ح ۶۶.

مؤلف قبلاً این سخن امام صادق علیه السلام را مطرح کرد که فرمود: «هیئات، والله لو أخبرتک بکنه ذلک لقمّت عنّی و أنت تقول إن جعفر بن محمد کاذب فی قوله أو مجنون؛ هرگز، به خداوند سوگند! اگر از حقیقت آن خبری به تو بدهم از نزد من بلند می شوی و می گویی جعفر بن محمد دروغگو و یا مجنون است.»

نیز فرمود: «ان امرنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب أو نبی مرسل أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للإیمان؛ درک امر ما سخت و دشوار است، و کسی جز فرشته‌ی مقرب و یا پیامبر مرسل و یا بنده‌ی مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده باشد تحمل آن را ندارند.» الاصول الاصلیه؛ ص ۱۶۹.

نیز فرمود: «لا تذیعوا سرنا و لا تحدثوا به عند غیر أهله فان المذیع سرنا أشد علينا من عدونا؛ اسرار ما را منتشر نکنید و آن را نزد غیر اهلش بیان نکنید چرا که کسی که اسرار ما را منتشر کند بدتر از دشمن ما عمل کرده است.» الخرائج و الجرایح؛ ص ۲۶۷؛ باب ۷.

امام عسکری علت عدم خبر دهی آن‌ها از امور غیبی را به موسی جوهری بیان می‌فرماید: «ألسنا قد قلنا لكم لا تسألونا عن علم الغیب فنخرج ما علمنا منه الیکم فیسمعه من لا یطیقه استماعه فیکفر؛ مگر به شما نگفتیم از ما درباره‌ی مسائل غیبی سؤال نکنید چرا که ما بعضی از علم خود را می‌گوئیم و آن سخن به گوش کسی می‌رسد که تحمل شنیدن آن را ندارد و کافر می‌شود.» الهدایة الکبری؛ ص ۳۳۴؛ باب ۱۳.

شرایط زمانی که که پیامبر ﷺ و تعداد کمی از ائمه در آن زندگی می‌کردند متفاوت بوده است و پیامبر ﷺ در آغاز دعوت اسلامی نزدیک به دوران جاهلیت بوده است.

وقتی بخواهیم این سخن را تأیید کنیم اشکالی ندارد که سخن شیخ محمد حسین مظفر را نقل کنیم که می‌تواند جوابی به این مطلب باشد: او بعد از آن که رسالت را منوط به علم پیامبر ﷺ به همه‌ی اشیاء می‌کند می‌گوید: «علم پیامبر به عالم و احاطه‌ی او به آن چه در این عالم اتفاق می‌افتد و قدرت او بر عمومیت دادن اصلاح به افراد نزدیک و دور و مسافر و مقیم، از نیازهای اساسی این رسالت عمومی و قاعده‌ای لازم برای اجرای این شریعت کامل است.

اما شرایط به این صاحب رسالت اجازه نمی‌دهد که آن نیروهای قدسی و علم ربانی افاضه شده را اظهار کند، و چگونه این فضائل را اظهار کند؛ وقتی که اسلام هنوز تازه و نوپا است و مردم هنوز معارف فرعی را نیاموخته‌اند؟ پس چگونه پذیرفته می‌شود که آن فضائل بزرگ اظهار شود و از ایمان آوردن مردم به آن علم مطمئن باشد، بلکه همه‌ی افراد آن جامعه که در زیر پرچم او قرار گرفتند دارای

ظاهر این عبارات این توهم را به وجود می‌آورد که ولی بر پیامبر ﷺ فضیلت دارد و عقل محض بر عکس این را می‌گوید چرا که مرتبت ولی هر چقدر هم بالا باشد در زیر مرتبت پیامبر قرار دارد. هر چند که مؤخر محسوب شود، و این به این خاطر است که اسرار اولین و آخرین در پیامبر به امانت گذاشته شده است و بعد در امام ولی منحصر شده است. پس از پیامبر به او افاضه شده است و با پیامبر ﷺ توانسته است به آن دست یابد، و سایر اسرار از آن دو، و با آن دو موجود شده است و آن دو نیز از خداوند و با خداوند دریافت کرده اند، پس هیچ غیبی نیست که با وحی و یا خطاب الهی به پیامبر برسد، مگر آن که به ولی می‌رسد. ظاهر آن غیب و باطن آن، پس پیامبر موظف به انذار و تنزیل است و ولی موظف به هدایت کردن و تأویل است، و این آیه اشاره به آن است «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ» این محمد «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»<sup>۱</sup> و او علی است.

پیامبر مأمور است که از غیب با علم ظاهر سخن بگوید؛ هنگامی که از طرف خداوند اذن دریافت کند چرا که او صاحب شریعت است، و این آیه اشاره به آن است «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ»<sup>۲</sup> پس پیامبر از طرف خداوند

---

ایمان راسخ نبودند، و عده ای که تسلیم سلطه‌ی نبوی شدند به خاطر برخی ملاحظات و به خاطر تهدید و تشویق بود.» علم الامام؛ ص ۹-۱۰.

بله پیامبر به برخی از خواص اصحاب خود ماهیت حقیقی خود را و حقیقت علم خود را اظهار داشته است که اینجا محل ذکر آن نیست.

۱. رعد؛ آیه ی ۷.

۲. طه؛ آیه ی ۱۱۴.

علم ظاهر و باطن را دریافت کرده است و مأمور است که آن مقدار از آن را که ظاهر است؛ بیان کند و نه غیر از آن را تا او را به کفایت و سحر متهم نکنند هر چند متهم شد، و ولی از طرف خداوند و پیامبرش مأمور است که ظاهر و باطن را بیان کند. و این سخن اشاره به آن است:

«علمنی رسول الله ألف بای من العلم ففتح الله لی من کل باب ألف باب؛<sup>۱</sup> پیامبر

هزار باب از علم به من آموخت و خداوند از هر باب هزار باب برای من باز کرد.»

این اشاره به علم ظاهر و باطن است. پس مثال پیامبر و ولی در علم ظاهر و باطن مانند پادشاهی است که از بین بندگان دو بنده را انتخاب کرده است و یکی را سخن گوی خود قرار داده است و دیگری را جانشین او و مشاور او و علم حکومت خود را نزد آن دو سپرده است و ولایت آن را به آن دو داده است و بعد پادشاه به سخنگویش دستور می‌دهد که به چیزی غیر از ظاهر آن چه به او داده شده و به او تفویض شده است؛ حکومت نکند. از موارد احکام دین، تا اهل مملکت او را به کفایت متهم نکنند، به او دستور داده است که علم ظاهر و باطن را به جانشین خود که مشاور است منتقل کند، و برای او اختیار مطلق قرار دهد به این خاطر که حکومت پادشاه و سلطان به طور مطلق به او منتقل شده است. او در ظاهر و باطن مختار و آزاد است.

دانسته شد که این سخن حضرت: «لو كشف الغطاء ما زددت یقیناً»؛ اگر پرده‌ها کنار زده شود چیزی بر یقین من افزوده نمی‌شود.» دارای دو معنا است. اول این که او عالی‌ترین موجود است چرا که او تقسیم‌کننده‌ی نور واحد افاضه شده از احد است و بالاتر از او وجود ندارد مگر ذات پروردگار مردمان، و سایر عالم‌ها از

مخلوقات در زیر او قرار دارند، چگونه این چیز پائین تر بر چیزی که از آن آفریده شده است مخفی باشد؟ مگر علی، که معنایش این می‌شود اگر پرده‌ها کنار برود که یعنی حجاب از این جسد خاکی کنار برود و یا پرده از جسم فلکی کنار برود چیزی به یقین من اضافه نمی‌شود از آن چه در عالم نورانی قبل از آفرینش عرش و کرسی به آن علم داشتم.»

اما معنای دوم که رازی جدید است این است که حضرت می‌گوید: «من عرفنی من شیعتی بسرائر معرفتی؛ (هر کس از شیعیانم مرا به اسرار معرفتم بشناسد.» این که من اسم عظیم خداوند و وجه کریم او و حجاب او در این هیکل خاکی و عالم بشری هستم و این که من در جسد مرکب آیت خداوند و کلمه‌ی او در بین مخلوقات هستم. در این صورت، او وقتی فردا مرا ببیند در معرفت من چیزی بر او افزوده نمی‌شود چرا که او از پشت حجاب‌ها در من شک نداشت. پس چگونه بعد از کنار رفتن حجاب‌ها در من شک داشته باشد؟

توضیح آن این است که مخاطب قرآن پیامبر ﷺ است و منظور قرآن امت است. همین طور است ولی، که او نطق می‌کند اما منظور او کسانی هستند که به او معرفت دارند، چرا که امت اضافه می‌شود به پیامبران، و پیروان اضافه می‌شوند به ولی، و این سخن خداوند سبحان از زبان مؤمن آل فرعون اشاره به این است ﴿وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾<sup>۱</sup> پس این مؤمن صحبت می‌کند اما منظور او قوم او هستند چرا که آن‌ها به او اضافه می‌شوند، پس این سخن که «مازددت یقینا»؛ چیزی بر یقین من افزوده نمی‌شود. از زبان کسانی که به او معرفت دارند و اولیاء او



هستند سخن می گوید و این که آن‌ها دچار شک نمی شوند و مانند شمش طلا هستند و مانند سکه‌ی خالص هستند، در محبت حضرت و معرفت او و بر شمش و سکه‌ی خالص چیزی افزوده نمی شود مگر خلوص بیشتر و ارزش بیشتر.

هر کس مولای مردمان را و ولی روز قیامت را به این مقام بشناسد؛ بر او واجب است که از مردم هجرت کند و سخن خود را از مردمان پست و عوام محبوس کند، چرا که عارف به این مقام اگر سخنی بگوید کسی او را تصدیق نمی کند و اگر کسی به او چیزی بگوید او گوش نمی دهد. پس بهره‌ی او در این است؛ که عزلت و انزوا داشته باشد و در تنهایی سالم بماند، چرا که کسی که خداوند را بشناسد زبانش بسته می شود.

## فصل

### علی علیه السلام حاکم روز قیامت است

وقتی گوش روزگار سخن، دارای قاعده‌ی صحیح و دارای شاهد واضح را بشنود سخنی که نور آن درخشان باشد و دندان‌هایش برق بزند، و در گوش‌ها و فکرها نواخته شده باشد این که علی مالک روز قیامت و حاکم روز قیامت و ولی روز قیامت است و در احادیث قدسی آمده است که خداوند می‌گوید: «عبدی خلقت الأشياء لأجلک و خلقتک لأجلی و هبتک الدنيا بالاحسان و الآخرة بالایمان؛ بنده‌ی من همه‌ی اشیای را به خاطر تو آفریدم و تو را به خاطر خودم آفریدم. من دنیا را با احسان خودم به تو می‌بخشم و آخرت را به خاطر ایمان تو به تو می‌بخشم.»

وقتی همه‌ی اشیاء به طور کامل برای یک انسان آفریده شده است، در این صورت چه می‌گویی درباره‌ی انسان؟ آن به خاطر او انسان آفریده شده است و به وسیله‌ی او هستی و مکان موجود شده است. به خاطر این که هر چه که از مخلوقات متعلق به خداوند باشد و هر چه که بر محمد وحی کرده باشد و هر فضیلت و مقام و شرافت و عظمتی که محمد داشته باشد، متعلق به علی است مگر موارد مستثنا، و دنیا و آخرت و آن چه در دنیا و آخرت است؛ متعلق به محمد و علی است، پس قیامت به طور کامل متعلق به محمد و علی است. پس پیامبر در آن حکومت ظاهری دارد و همان مقام کرامت است، همان طور که فرمود: «أنا زین القيامة و الشهادة علی الخلائق؛ من زینت روز قیامت و شاهد بر مخلوقات هستم.» و

این آیه اشاره به آن است «وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا»<sup>۱</sup> و شفاعت از اهل گناه، و این سخن اشاره به آن است «من شفاعت خود را برای گناهکاران گناه کبیره از امت خودم ذخیره کرده‌ام»<sup>۲</sup> و ولی دارای حکومت باطنی است و آن ایستادن در کنار آتش جهنم است و این سخن حضرت: «هذا لك و هذا لی»<sup>۳</sup> این برای تو و این برای من. این را بگیر و این را رها کن. پس روز قیامت کسی جز شفاعت کننده و حاکم و شفاعت کننده و قسمت کننده وجود ندارد، و اله خداوند است و ملک عالی مقام در روز قیامت محمد است و حاکم دارای حق تصرف از طرف ملک و مالک علی است، چرا که او در آن جا از طرف خداوند و از طرف محمد صاحب ولایت است. پس ملک روز قیامت و حکم روز قیامت و تصرف در آن روز به برترین وصی و امیر المومنین تحویل داده شده است. علی رغم نقشه‌ی منافقین و خشم تکذیب کنندگان، در این هنگام است که به سرعت نزد من می‌آیند و عروس‌های جهل را هدیه می‌کنند و به من تعرض می‌کنند، از محبت من رو گردان می‌شوند، به من خشم می‌کنند، آن چه را گفتم انکار می‌کنند، به نعمت خداوند کافر می‌شوند، آن چه مورد تأیید خودشان باشد را تصدیق می‌کنند، آن چه بر آنها سخت باشد را کنار می‌اندازند، آن را تکذیب می‌کنند، آیات خداوند را مسخره می‌گیرند، در حالی که آنها او را از راه دیگری تصدیق می‌کنند و اعتقاد دارند. به آن شکل که عبادت می‌کنند، متوجه نیستند، اما به زودی خواهند فهمید. بله به زودی خواهند فهمید.

---

۱. نساء؛ آیه‌ی ۴۱.

۲. صحیح ترمذی؛ ح ۲۴۳۵؛ کتاب صفت قیامت.

۳. حدیث آن گذشت.

## فصل

عده‌ای از اهل شک و تردید که بهره‌ای از نسیم غیب ندارند آمدند و به غیر حق درباره‌ی خداوند مجادله کردند و با دست انحراف و گناه بر اختلاف و تخلف خود اصرار نمودند و با گوشه‌ی چشم مرا نگاه کردند و مرا غالب خواندند، چرا که در این مصاحبت با آن‌ها برتر بودم و دیدم که عالی را تبدیل به غالی و غلوگو کردند، و با این جا به جایی در یک نقطه خداوند تو را از دیوانگی واقعی نجات داد. مصداق این شعر است:

إذا لم تكن للمرء عين سليمة      فلا غرو أن يرتاب والصبح مسفر  
اگر کسی چشم سالم نداشته باشد، تعجبی نیست که به صبح شدن شب شک داشته باشد.

من به آن‌ها گفتم: «ای برادران اهل ولایت و ایمان و نخبگان خوبان! در تکذیب کردن و انکار مسابقه ندهید، و به اسرار اخبار نگاهی بیندازید، چه بسا مطالب غریبی که از قریب نزدیک تر باشد، پس این سخن مؤلف را مورد توجه قرار دهید و آن را به کتاب و سنت عرضه کنید اگر موافق آن بود که هیچ و گرنه آن را کنار بیندازید، مگر در قرآن نیامده است ﴿إِنَّا إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾<sup>۱</sup> و مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام در شرح این آیه روایت کرده است و می‌گوید: «سؤال کردم این افراد چه کسانی هستند؟» حضرت فرمود: «یا مفضل من تری هم؟ نحن والله هم إلینا یرجعون، و علینا یرضون و عندنا یقفون، و عن حبنا یسألون؛ ای مفضل! فکر می‌کنی

چه کسانی باشند؟ به خداوند سوگند! آن‌ها ما هستیم که به سوی ما رجوع می‌کنند، بر ما عرضه می‌شوند، نزد ما توقف می‌کنند، درباره‌ی محبت ما سؤال می‌شوند.»

## فصل

### مناقب امیر مخلوقات

از آن جمله روایت برقی در کتاب آیات از امام صادق علیه السلام است که فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «یا علی أنت دیان هذه الأمة والمتولى حسابها، و أنت ركن الله الأعظم يوم القيامة، ألا و إن المآب إليك والحساب عليك والصراط صراطك، والميزان ميزانك والموقف موقفك؛ ای علی! تو متدین این امت هستی، متولی حساب رسی به آنها هستی، تو رکن بزرگ خداوند در روز قیامت هستی. بدان که رجوع افراد به توست، حساب رسی بر عهده‌ی توست، صراط همان صراط توست و ترازو همان ترازوی توست و توقفگاه نزد توست.»<sup>۱</sup>

تأیید می‌کند این را روایت شریح با اسناد از نافع از عمر بن خطاب از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود:

«یا علی أنت نذیر أمتی و أنت هاديتها، و أنت صاحب حوضی و أنت ساقیه، و أنت یا علی ذو قرنیها و كلا طرفیها، و لك الآخرة والأولى فانت يوم القيامة الساقی، والحسن الذائد والحسين الأمر و علی بن الحسين الفارض و محمد بن علی الناصر، و

۱. بحار الانوار به نقل از برقی در کتاب الآیات؛ ج ۲۴، ص ۲۷۲؛ ح ۵۴.

جعفر بن محمد السائق، و موسی بن جعفر المحصى للمحب والمنافق، و علی بن موسی مرتب المؤمنین، و محمد بن علی منزل أهل الجنة منازلهم، و علی بن محمد خطیب أهل الجنة، والحسن بن علی جامعهم حيث يأذن الله لمن يشاء و يرضى؛

ای علی! تو انذار کننده‌ی امت من هستی، تو هدایت کننده‌ی آن هستی، تو صاحب حوض من هستی و از آن آب می‌نوشانی. تو ای علی! ذو القرنین امت من و تو دو طرف امت من هستی، آخرت و دنیا متعلق به توست، در روز قیامت ساقی هستی، حسن دشمنان را طرد می‌کند و حسین دستور دهنده است و علی بن حسین مسن است و محمد بن علی محشور کننده. جعفر بن محمد راهنما است و موسی بن جعفر گرد آوری کننده‌ی دوستان و منافقان است و علی بن موسی رتبه بندی کننده‌ی مؤمنان است و محمد بن علی اهل بهشت را در منازل خود مستقر می‌کند. علی بن محمد خطیب اهل بهشت است و حسن بن علی جامع این صفات است. چرا که خداوند به هر کس که بخواهد و از او راضی باشد؛ اذن هر کاری را می‌دهد.<sup>۱</sup> تأیید می‌کند این را روایت ابو حمزه ثمالی، در کتاب امالی از جعفر بن محمد که پیامبر ﷺ فرمود:

«إذا كان يوم القيامة يؤتى بك على عجلة من نور على رأسك تاج من النور، له أربعة أركان على ركن ثلاثة أسطر لا إله إلا الله ممد رسول الله على ولي الله، ثم يوضع لك كرسي الكرامة و تعطى مفاتيح الجنة والنار، ثم يجمع لك الأولون والآخرون في صعيد واحد، فيأمر بشيعتك إلى الجنة و بأعدائك إلى النار، فأنت قسيم الجنة والنار، و

۱. مقتل الحسين خوارزمی؛ ج ۱، ص ۹۴؛ فصل ششم مائة منقبة؛ ص ۴۸؛ منقبت پنجم بحار؛ ج ۳۶؛

أنت في ذلك اليوم أمين الله؛ وقتی روز قیامت باشد تو را بر روی یک مرکب از نور می‌آورند که بر روی سر تو تاجی از نور است و دارای چهار گوشه است و بر روی هر گوشه سه سطر نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله، و بعد برای تو صندلی کرامت گذاشته می‌شود و کلیدهای بهشت و جهنم به تو تحویل داده می‌شود و بعد انسان‌های اولین و آخرین در یک محل جمع می‌شوند و به شیعیان تو دستور داده می‌شود به بهشت بروند و به دشمنان تو دستور داده می‌شود به جهنم بروند. پس تو قسمت کننده‌ی بهشت و جهنم هستی، تو در آن روز امانت دار خداوند هستی.»<sup>۱</sup>

از آن جمله این است که پیامبر ﷺ به او فرمود: «یا علی إذا كان يوم القيامة جيء بك على نجيب من نور، و على رأسك تاج يكاد نوره يخطف الأبصار، فيقال لك: أدخل من أحبك الجنة، و من أبغضك النار؛ ای علی! وقتی روز قیامت باشد تو بر روی یک اسب از نور آورده می‌شوی و بر روی سر تو تاجی قرار دارد که نزدیک است نورش چشم‌ها را خیره کند، به تو گفته می‌شود: «هر کس تو را دوست داشت او را به بهشت وارد کن، هر کس با تو دشمن بود را به جهنم وارد کن.»<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار؛ ج ۷، ص ۳۳۹؛ ح ۳۰.

۲. بحار الانوار؛ ج ۷، ص ۲۳۲؛ ح ۳. لسان المیزان؛ ج ۲، ص ۴۸۵؛ با مقداری تفاوت.



## فصل

### وقتی ما بخوایم خداوند می خواهد

از آن جمله روایت جابر بن عبد الله از امام باقر علیه السلام است که فرمود: «یا جابر علیک بالبیان والمعانی؛ ای جابر! به توصیه می کنم معانی و بیان را بیاموزی.» می گوید: «گفتم: «معانی و بیان چیست؟»

فرمود: «أما البیان فهو أن تعرف أن الله سبحانه ليس كمثله شيء فتعبده ولا تشرك به شيئاً، وأما المعانی فنحن معانیه و نحن جنبه و أمره و حکمه، و کلمته و علمه و حقه، و إذا شئنا شاء الله، و یرید الله ما نریده، و نحن المثنی التي أعطى الله نبینا، و نحن وجه الله الذی ینقلب فی الأرض بین أظهرکم، فمن عرفنا فأمامه الیقین، و من جهلنا فأمامه سجن، و لو شئنا خرقنا الأرض و صعدنا السماء، و إنَّ إلینا إیاب هذا الخلق، ثم إنَّ علینا حسابهم؛ اما بیان این است، که به خداوند سبحان معرفت پیدا کنی که چیزی مانند او نیست و او را بپرستی و چیزی را شریک او قرار ندهی. اما معانی این است که ما معانی خداوند هستیم و ما جنب او هستیم و ما امر او و حکم او هستیم و ما کلمه ی او و علم او و حق او هستیم، وقتی ما چیزی را مشیئت کنیم، خداوند نیز

مشیت می‌کند.<sup>۱</sup> و آن چه را ما اراده کنیم خداوند نیز اراده می‌کند و ما آن مثانی

۱. در متون شریف وارد شده است که «لا یشاؤون الا ما یشاء الله؛ آن‌ها چیزی را مشیت نمی‌کنند مگر چیزی را که خداوند مشیت می‌کند.» «نحن اذا شئنا شاء الله و اذا کرهنا کره الله؛ ما وقتی چیزی را مشیت کنیم خداوند مشیت می‌کند و وقتی چیزی را ناخوشایند بدانیم خداوند نیز ناخوشایند می‌داند.» «فاذا شاء الله شئنا؛ پس وقتی خداوند مشیت کند ما نیز مشیت می‌کنیم.» بحار الانوار؛ ج ۲۴، ص ۳۰۵؛ ج ۲۶، ص ۷؛ باب نادر فی معرفتهم الهدایة الکبری؛ ص ۳۵۹.

پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند متعال فرمود: «یا ابن آدم بمشیتتی کنت أنت الذی تشاء لنفسک ما تشاء و بارادتی کنت أنت الذی ترید لنفسک ما ترید؛ ای پسر آدم! تو با مشیت من است که هر چه را می‌خواهی برای خودت مشیت می‌کنی، تو با اراده‌ی من است که آن چه را می‌خواهی برای خودت اراده می‌کنی.» بحار الانوار؛ ج ۵، ص ۴۹-۶۵-۷۵؛ ح ۹۷-۹۹-۱۰۴؛ از کتاب عدل و معاد.

امام خمینی در این آیه می‌گوید: «قدرت بنده ظهور قدرت حق است «و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی» پس همه‌ی ذات‌ها و صفات و مشیت‌ها و اراده‌ها و اثرها و حرکات‌ها از شؤون ذات خداوند است، و سایه‌ی صفت مشیت و اراده‌ی اوست، بروز نور او و تجلی او جنود او است، درجات قدرت او است. در حالی که خداوند همان خداوند است و مردم همان مردم هستند، و خدای متعال در آن ظهور دارد و آن مرتبت ظهور اوست:

ظهور تو به من است و وجود من از تو و اگر من نباشم تو ظهور نداری و اگر تو نباشی من وجود ندارم.

شرح دعای سحر؛ ص ۱۱۴.

می‌گوید: «سلسله‌ی وجود و منازل غیب و مراحل شهود از تجلیات قدرت خدای متعال و درجات توسعه‌ی سلطنت او و مالکیت اوست. قدرتی ظهور ندارد مگر قدرت او اراده‌ای نیست، مگر اراده‌ای او، بلکه وجودی نیست، مگر وجود او. پس جهان همان طور که سایه‌ی وجود او و گوشه‌ای از وجود اوست. سایه‌ی کمال وجود او نیز هست. شرح دعای سحر؛ ص ۱۲۳=۱۲۲.

در حدیث از پیامبر ﷺ نقل است که فرمود:

هستیم که خداوند به پیامبرش عطا کرد و ما وجه خداوند هستیم که در زمین در برابر شما قرار داریم. پس هر کس ما را بشناسد یقین در پیش روی اوست و هر کس به ما جهل داشته باشد سچین جهنم در پیش روی اوست و اگر بخواهیم

«عن الله أروى حديثي أن الله يقول: يا ابن آدم بمشيئتي كنت أنت الذي تشاء لنفسك ما تشاء، و بإرادتي كنت أنت الذي تريد لنفسك ما تريد؛ من حديث خود را از خداوند روایت می‌کنم که می‌گوید: «ای پسر آدم! تو با مشیئت من است که هر چه را می‌خواهی برای خودت مشیئت می‌کنی و تو با اراده‌ی من است که آن چه را می‌خواهی برای خودت اراده می‌کنی.» توحید صدوق؛ ص ۳۴۴؛ باب ۵۵؛ ح ۱۳؛ باب مشیئت و اراده.

از امیر المؤمنین علیه السلام در حدیثی طولانی نقل است که در آن فرمود: «یا سلمان و یا جندب: أنا أحيى و أميت بإذن ربى، و أنا عالم بضائر قلوبكم والأئمة من أولادى يعلمون و يفعلون هذا إذا أحبوا و أرادوا، لأننا كلنا واحد أولنا محمد آخرنا محمد و أوسطنا محمد و كلنا محمد، فلا تفرقوا بيننا، و نحن إذا شئنا شاء الله، و إذا كرهنا كره الله، الويل كل الويل لمن أنكر فضلنا و خصوصيتنا و ما أعطانا الله ربنا لأن من أنكر شيئاً مما أعطانا الله فقد أنكر قدرة الله عزوجل و مشيته فينا؛ ای سلمان و ای جندب! من زنده می‌کنم و می‌میرانم به اذن پروردگارم، و من از درون دل های شما مطلع هستم، ائمه‌ی از اولاد من نیز این علم را دارند و می‌توانند این کار را انجام دهند اگر دوست داشته باشند و اراده کنند چرا که ما همگی یکی هستیم. اولین ما محمد است و آخرین ما محمد است و وسط ما محمد است و همگی ما محمد هستیم. پس ما را از یک دیگر جدا نکنید. ما وقتی چیزی را مشیئت کنیم خداوند مشیئت می‌کند، وقتی چیزی را ناخوشایند بداریم خداوند آن را ناخوشایند می‌دارد، وای و وای بر کسی که فضیلت ما را و اختصاص های ما را و آن چه را خداوند به ما عطا کرده است انکار کند؛ چرا که هر کس چیزی از آنچه خداوند به ما عطا کرده است را انکار کند قدرت خداوند عز و جل و مشیئت او درباره‌ی ما را انکار کرده است. بحار الانوار؛ ج ۲۶، ص ۶-۷؛ باب نادر فی معرفتھم بالتورانیة از کتاب امامت؛ ح ۱.

ما این بحث را به طور مفصل در کتاب ولایت تکوینی آورده ایم.

می توانیم زمین را بشکافیم و به آسمان بالا برویم، رجوع این مخلوقات به سوی ما است، بعد حساب رسی آنها بر عهده ی ما است.»<sup>۱</sup>

---

۱. بحار الانوار؛ ج ۷، ص ۲۰۲؛ ح ۸۸، ج ۲۴، ص ۱۱۴؛ ح ۱۳۰۱.

## فصل

### علی علیه السلام صاحب بهشت و قسمت کننده‌ی ترازو

از آن جمله روایت ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «یا علی أنت صاحب الجنان و قسیم المیزان، ألا و إن مالکاً و رضوان یأتیان غداً عن أمر الرحمن فیقولان لی: یا محمد هذه هبة الله إلیک فسلّمها إلی علی بن أبی طالب علیه السلام فأدفعها إلیک؛ ای علی! تو صاحب بهشت و تقسیم کننده‌ی ترازو هستی، بدان که مالک و رضوان فردا به دستور خدای رحمن می‌آیند و به من می‌گویند: «ای محمد! این هدیه‌ی خداوند به توست و آن را به علی بن ابی طالب تحویل بده و من آن را به تو تحویل می‌دهم.» کلیدهایی که جز به حاکم داری حق تصرف داده نمی‌شود. این آیه اشاره به آن است «أَوْ مَا مَلَکَتْكُمْ مَفَاتِحَهُ» تأیید می‌کند این تفسیر را روایت ابن عباس از حدیث قدسی از پروردگار عالی که می‌گوید: «اگر علی نبود بهشت خود را نمی‌آفریدم، پس بهشت نعمت متعلق به اوست، او مالک آن و قیم آن است. چرا که هر کس چیزی به خاطر او آفریده شود، متعلق به و ملک اوست.»

تأیید می‌کند این را روایت مفضل بن عمر که می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: «اگر علی خودش دوست دارانش را به بهشت وارد می‌کند و دشمنانش را به جهنم

وارد می‌کند در این صورت مالک و رضوان چکاره هستند؟» حضرت فرمود: «یا مفضل أليس الخلاق كلهم يوم القيامة بأمر محمد؟ قلت: بلى، قال: فعلى يوم القيامة قسيم الجنة والنار بأمر محمد، و مالک و رضوان أمرهما إليه، خذاها يا مفضل فإنها من مكنون العلم و مخزونه؛ ای مفضل! آیا همه‌ی مخلوقات در روز قیامت تحت امر محمد نیستند؟» گفتم: «بله» فرمود: «پس علی در روز قیامت تقسیم کننده‌ی بهشت و جهنم به دستور محمد است و مالک و رضوان اختیارشان دست اوست. این را پیاموز ای مفضل! که از علوم محرمانه و پنهانی است.»<sup>۱</sup>

از آن جمله روایت امام صادق علیه السلام است که فرمود: «إذا كان يوم القيامة أمر شيعتنا فما كان عليهم الله فهو لنا، و ما كان لنا فهو لهم، و ما كان للناس فهو علينا؛ وقتی روز قیامت باشد از امور شیعیان ما آن چه از حقوق خداوند بر گردن آنها باشد در اختیار ما خواهد بود، آن چه در اختیار ما باشد برای آنها حلال خواهیم کرد. آن چه از حقوق مردم باشد بر عهده‌ی ما خواهد بود.»<sup>۲</sup>

در روایت ابن جمیل است: «ما كان عليهم الله فهو لنا، و ما كان للناس استوهبناه، و ما كان لنا أعدائنا فنحن أحق من عفا عن محبيه؛ آن چه از حقوق خداوند بر عهده‌ی آنها باشد در اختیار ما خواهد بود و آن چه از حقوق مردم باشد، ما آن را حلال می‌کنیم، آن چه از حقوق ما باشد ما سزاوارتر هستیم که دوست داران خود را عفو کنیم.»<sup>۳</sup>

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۷، ص ۳۱۳؛ ح ۹.

۲. بحار الانوار؛ ج ۲۷، ص ۳۱۳؛ ح ۱۰.

۳. بحار الانوار؛ ج ۲۷، ظ ۳۱۴؛ ح ۱۱.

در روایتی است که مردی از منافقین به امام جواد علیه السلام گفت: «عده‌ای از شیعیان شما در راه شراب می‌خورند.» حضرت فرمود: «حمد خدایی که آن‌ها را در راه قرار داد و از آن منحرف نمی‌شوند، کس دیگری معترض شد و گفت: «برخی از شیعیان شما نبیذ می‌خورند.» حضرت فرمود: «برخی از اصحاب پیامبر نیز نبیذ می‌خوردند.» آن مرد گفت: «منظورم شربت عسل نیست منظورم شراب است.» می‌گوید: «حضرت از شرمندگی پیشانی اش عرق کرد و بعد فرمود: «الله اکرم أن یجمع فی قلب المؤمن بین رسیس الخمر و حبنا أهل البیت ثم صبر هنیهة و قال: فَإِنْ فَعَلَهَا الْمُنْكَوبُ مِنْهُمْ فَإِنَّهُ یَجِدُ رَبًّا رَّؤُوفًا وَ نَبِیًّا عَظُوفًا وَ إِمَامًا لَهُ عَلَی الْحَوْضِ عُرُوفًا وَ سَادَةً لَهُ بِالْشَّفَاعَةِ وَقُوفًا، وَ تَجِدُ أَنْتَ رُوحَکَ فِی بَرِّهِ وَ تَجِدُ مَلْهُوفًا؛ خداوند کریم تر از آن است که در قلب مؤمن شراب را در کنار محبت ما اهل بیت قرار دهد.» بعد اندکی تأمل کرد و فرمود: «اگر افراد بدبخت از آن‌ها این کار را کرده باشند پروردگار خود را رؤوف خواهند دید و پیامبرشان با عاطفه خواهد بود و امامشان بر سر حوض به آن‌ها معرفت خواهد داشت، و ساداتی دارند که برای شفاعت آن‌ها ایستاده اند، اما تو روح خود را در برهوت جهنم در عذاب خواهی دید.»<sup>۱</sup>

بنابراین دانسته شد که حسابرسی شیعیان آن‌ها بر عهده‌ی آن‌ها است و تکیه گاه آن‌ها را در وزن شدن اعمالشان آن‌ها هستند و این آیه اشاره به آن است ﴿وَإِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لِإِبْرَاهِیمَ﴾<sup>۲</sup> امام صادق علیه السلام فرمود: «إِبْرَاهِیمُ مِنْ شِیعَةِ عَلِیٍّ؛ ابراهیم از شیعیان علی است.»<sup>۳</sup> اگر پیامبران از شیعیان او باشند و حسابرسی شیعیان او بر عهده‌ی او

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۷، ص ۳۱۴؛ ح ۱۲.

۲. صافات؛ آیه ۸۳

۳. بحار؛ ج ۳۶، ص ۱۵۲؛ ح ۱۳۱.

باشد پس حسابرسی پیامبران نیز با او خواهد بود و تکیه گاه آن‌ها در شهادت دادن و ابلاغ رسالت او خواهد بود و کلیدهای بهشت و جهنم در دست او خواهد بود و ملائکه در آن هنگام دستورات و نواهی او را اجرا می‌کنند، به دستور خداوند خالق و رسول او.» ابن عباس روایت کرده است: «که روز قیامت حسابرسی پیامبران بر عهده ی محمد گذاشته می‌شود و حسابرسی همه ی مخلوقات بر عهده ی علی گذاشته می‌شود.»

## فصل

از آن جمله روایت محمد بن سنان از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ أَبَاحَ لِمُحَمَّدٍ الشَّفَاعَةَ فِي أُمَّتِهِ وَإِنَّ الشَّفَاعَةَ فِي شِيعَتِنَا وَإِنَّ لَشِيعَتِنَا الشَّفَاعَةَ فِي أَهَالِهِمْ، وَإِلَيْهِ الْإِشَارَةُ بِقَوْلِهِ: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ﴾ قَالَ: وَاللَّهِ لَتَشْفَعَنَ شِيعَتُنَا فِي أَهَالِهِمْ حَتَّى يَقُولَ شِيعَةُ أَعْدَائِنَا ﴿وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴾؛ خدایوند برای محمد شفاعت امتش را مباح کرده است و شفاعت فقط برای شیعیان ما خواهد بود. شیعیان ما نیز برای خانواده ی خود می‌تواند شفاعت کنند.»<sup>۱</sup> و این آیه اشاره به آن است ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ﴾ می‌فرماید: به خدایوند سوگند شیعیان ما برای خانواده‌های خود شفاعت خواهند کرد تا آن جا که شیعیان دشمنان ما خواهند گفت: ﴿وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴾<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۴، ص ۲۷۲؛ ح ۵۵.

۲. شعراء؛ آیه ی ۱۰۱.



## فصل

### نیاز مخلوقات به آل محمد ﷺ

تکذیب کنندگان روز قیامت را چه به انکار فضیلت علی و انکار حکومت او در روز قیامت؟! آن‌ها آن چه را توسط ذهن خود بفهمند، تصدیق می‌کنند و آن چه را بر آن‌ها سخت باشد رد می‌کنند. پس وای بر آن‌ها از روزی که مبعوث می‌شوند و بر صاحب حوض عرضه می‌شوند، چه‌امیدی خواهند داشت؟ آن‌ها برای عذاب عطش دارند و خود را در معرض عذاب قرار می‌دهند. آیا قرآن مبین به گوش آن‌ها نرسیده است **«الَّذِينَ يَكْذِبُونَ بَيُّومِ الدِّينِ»**<sup>۱</sup> روز قیامت را انکار می‌کنند هر چند آن را تصدیق کرده باشند. انکار می‌کنند که علی صاحب ولایت و حاکم آن روز است و بعد می‌گوید: **«وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ»**<sup>۲</sup> کسی تکذیب نمی‌کند که حکم روز قیامت در اختیار علی است مگر افراد تجاوزکار و بسیار گناه کننده تجاوزکار در سخنان خود و گناه کار در اعتقادات خود، پس وای بر او از توشه‌ی بدی که برای معاد خود فراهم کرده است. آیا نمی‌دانست که مخلوقات در روز قیامت از چند نظر محتاج محمد و آل محمد هستند؟»

۱. مطففین؛ آیه‌ی ۱۱.

۲. مطففین؛ آیه‌ی ۱۲.

اول: این که آن‌ها اگر نبودند ما نیز آفریده نمی‌شدیم پس آن‌ها بر ما حق دارند.<sup>۱</sup>  
 دوم: آن که علت وجود پدر موجود است پس آن بر سایر مردم حق پدری دارند،  
 این سخن اشاره به آن است «أنا و علی أبوا هذه الأمة؛ من و علی دو پدر این امت  
 هستیم.»<sup>۲</sup> پس محمد و علی، دو پدر سایر مخلوقات هستند و اگر وجود دو پدر نبود  
 هیچ فرزندی نبود.

سوم: آن که آن‌ها نزد خداوند وسیله هستند<sup>۳</sup> برای هر مخلوقی از ازل و تا ابد،  
 آن‌ها ولایت دارند، با آن‌ها دعا کرده می‌شود، هر علمی که برای مخلوقات ظاهر  
 می‌شود از آن‌ها و با آن‌ها است.

چهارم: این که پیامبران در روز قیامت منتظر آن‌ها هستند. وقتی که امت هایشان  
 آن‌ها را تکذیب می‌کنند، تا این‌ها برای آن‌ها به ابلاغ رسالت شهادت دهند.  
 پنجم: این که مخلوقات در روز قیامت نیازمند حوض هستند، تا بر آن وارد شوند  
 و حوض متعلق به آن‌ها است.<sup>۴</sup>

ششم: این که مخلوقات در روز وحشت بزرگ از آن وحشت وارد شده، عقل  
 هایشان زائل می‌شود؛ مگر کسانی که آن‌ها را دوست داشته‌اند و آن‌ها از وحشت‌های  
 روز قیامت در امان هستند و این آیه اشاره به آن است «لَا يَخْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ»<sup>۵</sup> و  
 این مخصوص به شیعیان آن‌ها است.

۱. کمال الدین؛ ج ۱، ص ۲۵۴. بحار؛ ج ۲۶، ص ۳۳۵.

۲. حدیث آن گذشت.

۳. الاحتجاج؛ ج ۱، ص ۸۸.

۴. ینابیع المودة؛ ج ۱، ص ۲۵. جواهر العقدین؛ ص ۳۴۳. تاریخ المدینه؛ ج ۱، ص ۳۸.

۵. انبیاء؛ آیه ۱۰۳.

هفتم: این که کلیدهای بهشت و جهنم در روز قیامت در دستان آنها است.<sup>۱</sup>  
 هشتم: این که آنها فردا مردان اعراف هستند؛ که کسی وارد بهشت نمی‌شود؛  
 مگر آن که آنها را بشناسد و آنها نیز او را بشناسند و این آیه اشاره به آن است  
 ﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ﴾<sup>۲</sup> و در این جا منظور آل محمد ﷺ  
 است.<sup>۳</sup>

نهم: این که پرچم حمد در دستان آنها است و پیامبران در زیر سایه‌ی آن قرار  
 می‌گیرند.<sup>۴</sup>

دهم: این که کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر کسی که با محبت آنها از جهنم  
 برائت گرفته باشد.

یازدهم: این که بر روی پل صراط ملائکه‌ای خشن و وحشتناک ایستاده اند، که  
 تعداد آنها نوزده نفر است. همان طور که خداوند عز و جل فرمود: ﴿عَلَيْهَا تَسْعَةُ  
 عَشْرَ﴾<sup>۵</sup> پس احدی نمی‌تواند از پل صراط عبور کند، مگر آن که اشباح پنج تن و  
 ذریه‌ی آنها را بشناسد.<sup>۶</sup> حروف اسمی آنها به تعداد ملائکه‌ی پل صراط است.  
 دوازدهم: این که بهشت بر پیامبران و مخلوقات حرام است،<sup>۷</sup> تا این که پیامبر و

۱. الکامل لابن عدی؛ ج ۷، ص ۱۴۱؛ شماره ۲۰۵۳.

۲. اعراف؛ آیه‌ی ۴۶.

۳. ینابیع الموده؛ ج ۱، ص ۱۸۱.

۴. فضائل الصحابه احمد؛ ج ۲، ص ۶۶۱. مسند ابی یعلی؛ ج ۳، ص ۴۸۱؛ ح ۷۴۹۳.

۵. مدثر؛ آیه‌ی ۳۰.

۶. مقتل الحسین خوارزمی؛ ج ۱، ص ۳۹.

۷. نوادر الاصول ترمذی؛ ج ۱، ص ۳۴۰؛ اصل ۶۷.

اوصیاء از عترت او و شیعیانشان در پشت سر آنها وارد بهشت شوند، پشت سر شیعیان آنها پیامبران قرار دارند، آنها سادات اولین و آخرین هستند. پس همه چیز متعلق به آنها است و به سوی آنها می‌رود، و از آنها است، و با آنها است، و به همین خاطر در روز قیامت هیچ فرشته‌ی مقرب و پیامبر مرسل نیست مگر آن که محتاج آنها است و کسی در کنار آنها شریک نیست مگر شیعیانشان.

دو عالم ملک آنها است و ودو وجود ملک آنها است و بندگان در نعمت سید خود زندگی می‌کند و آل محمد نعمت ظاهری و باطنی هستند، دلیل آن این آیه است «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»<sup>۱</sup> پس هر کس ساکن این مملکت باشد و از آل محمد تشکر نکند از خداوند تشکر نکرده است و هر کس از خداوند تشکر نکند کافر است. پس هر کس از آل محمد تشکر نکند کافر است. این آیه اشاره به آن است «أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ»<sup>۲</sup> وقتی تشکر از والدین در ولادت و شهوت و نژاد واجب باشد، در این صورت به طریق اولی، تشکر از والدین در ایجاد و هدایت و عقل و شرع واجب است، پس وای بر انکار کنندگان فضیلت آنها و انکار کنندگان نعمت آنها و تکذیب کنندگان عالی بودن درجات آنها، در وقتی که فردا بر حوض آنها وارد شوند تا از آن بنوشند، چگونه از آن می‌نوشند در حالی که امور آنها را انکار کرده‌اند و رد کرده‌اند؟

ابن طاووس به این مقام اشاره کرده است و می‌گوید: «شکرگزار کسی باش که اگر نبودند تو آفریده نمی‌شدی، پس آنها چراغ نورهای الهی و حجاب اسرار ربوبی

۱. لقمان؛ آیه‌ی ۲۰.

۲. لقمان؛ آیه‌ی ۱۴.

و زبان ناطق خداوند در بین مردمان و کلمه‌ای هستند که از آن مشیئت ظاهر می‌شود و صفات ذات هستند که منزّه از مکان و کیفیت است.

هر کس بر آن‌ها صلوات بفرستد خداوند را تسبیح و تقدیس کرده است، چرا که ذکر کردن صفات موجب تنزیه ذات است. آن‌ها جمال صفات هستند که منزّه هستند و جلال ذات مقدس در آن‌ها تجلی یافته است. این سخن اشاره به آن است: «به کلمه‌ای که صانع با آن برای عقل‌ها تجلی کرده است، و با آن از چشم‌ها محجوب شده است:

سلام علی جیران لیل فائنها  
أعز علی العشاق من أن تسلما  
فإن ضياء الشمس نور جبينها  
نعم وجهها الوضاح يشرق حيثما  
سلام بر همسایگان لیلی؛ چرا که لیلی برای عاشقان عزیز تر از آن است که به خود او سلام کنند.

چرا که نور خورشید نور پیشانی اوست. بله چهره‌ی سفید او همیشه روشنائی دارد.

## فصل

و صحت این دلایل در قرآن مورد تصریح است. از جمله این آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»<sup>۱</sup> پروردگار قدیم و رحمن و رحیم و سبحان راهنمائی کرده است که هر فضیلتی به وجود و موجود افاضه شده است از نعمت‌های خداوند و فضیلت آل محمد است، چرا که آن‌ها

سبب وجود آن و رسیدن آن هستند، پس چرا اهل این زمان با عقل و نقل مخالفت می‌کنند و اسرار قرآن را که فضائل آل محمد را بیان می‌کند انکار می‌کنند؟ و آن را مطابق نظر خود تأویل می‌کنند، بعد ادعا می‌کنند به علی علیه السلام معرفت و محبت دارند و تصور می‌کنند از شیعیان او هستند «کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون» چون آن‌ها امروز در شک خود سرگردان هستند پس چگونه می‌توانند بصیرت داشته باشند؟!»

کسی که یک حرف از فضائل علی علیه السلام را انکار کند به او ایمان ندارد و اگر فضیلتی از نظر عقل نداشته‌ی او بعید باشد و بر ذهن بیمار او مخفی باشد، باید آن را به این سخن آن‌ها ارجاع دهد که: «أمرنا صعب مستصعب؛ امر ما سخت و دشوار است.» و در آن هنگام باید این آیه را تلاوت کند «لا یعلم تأویله الا الله» و باید نفس خود را در این آیه سلوک دهد «و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا» و نباید در زمره‌ی قومی قرار بگیرد که به آیات خداوند الحاد دارند و آن را انکار می‌کنند از آن منع می‌کنند و از آن رو بر می‌گردانند؛ و گمان می‌کنند که کار نیک می‌کنند. می‌بینی برای حق هیچ برهانی را قبول نمی‌کنند و به هیچ سخنی گوش نمی‌دهند «وَإِذَا تُلِیتْ عَلَیْهِمْ آیَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِیمَانًا»<sup>۱</sup> و در آسمان تصدیق هیچ ستاره‌ای برای آن‌ها طلوع نکرده است و هیچ ستاره‌ای به نفع آن‌ها طلوع نکرده، هیچ ماه کاملی تاریکی توفیق آن‌ها را روشن نکرده، هیچ ماه کاملی به نفع آن‌ها نتابیده، این کتاب ما محکی برای پشک آن‌ها، شک آن‌ها را اظهار کرد و به همین خاطر با

---

۱. الاصول الاصلیه؛ ص ۱۶۹.

۲. انفال؛ آیه‌ی ۲.

حرف‌های باطل مرا تکذیب می‌کنند و به دین من در حسادت می‌پیچند، چرا که در مسابقه از من عقب افتاده اند.

## فصل

از آن جا که اهل دنیا حالشان این گونه است؛ که وقتی از طرف خداوند نعمتی به بعضی‌ها می‌رسد می‌بینی او را به حاکمان دولت تحویل می‌دهند، و او را مورد تیر انتقام خود قرار می‌دهند و انتظار دارند که آقای او را از او بگیرند و نعمتش را از بین ببرند و این حال افراد حسود است و حسود هیچ وقت آقای نخواهد داشت؛ همین طور هستند. اهل ادعا، که خودشان را مؤمن نامیده‌اند در حالی که از تذکر اعراض می‌کنند و از گوینده‌ی آن تذکر هم خشمگین می‌شوند و او را تکذیب می‌کنند. وقتی رایحه‌ی ایمان را از بنده‌ای که خداوند بر او نعمت داده است استشمام کنند اقدام به تکذیب و انکار و دور کردن او می‌کنند، و مردم را از اعتقاد پیدا کردن به او برحذر می‌دارند، و آن‌ها را از محبت کردن به او منع می‌کنند، با تیر حسادت او را هدف قرار می‌دهند و دلیل آن، جهالت و حب ریاست است. پس بدان که اکنون با دلیل‌هایی که توضیح دادیم و بینه‌هایی که شرح دادیم، ثابت شد که علی علیه السلام مالک روز قیامت و حاکم روز قیامت و ولی روز قیامت است و این متی از طرف پروردگار جهانیان و فضیلتی از طرف پیامبر صادق امین است، پی او ولی حسنات است؛ به تصریح قرآن ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾<sup>۱</sup>

## فصل

این از نظر صحت نقل، اما از نظر تصریح عقل باید گفت: که خداوند سبحان منزله از این است که با چشم دیده شود، این اعتقاد اهل ایمان و تحقیق و تصدیق است. چرا که سلطان هر چه درگاهش عزت مندتر باشد؛ حجاب‌های دور او بزرگ تر خواهد بود. پس چگونه جایز می‌دانی که خدای رب الارباب را در روز حساب رسی ببینی که بدون حجاب نشسته باشد و مشغول حساب رسی مخلوقات باشد؟! خداوند از این حالت متعالی است و پروردگار ما این گونه نیست و حساب رسی تو را واگذار به روز قیامت و نهایت تو می‌کنم. به کسی واگذار می‌کنم که خداوند او را ولی و حاکم و مالک قرار داده است و هر کس به غیر از این اعتقاد داشته باشد در مبعث خود هلاک خواهد شد.



## فصل

### آل محمد حاکمان بر بندگان هستند

پس مالک روز معاد و حاکم روز قیامت و صاحب ولایت امور بندگان آل محمد ﷺ هستند که خداوند آنها را در دنیا قیم مخلوقات و خزانه دار اسرار خود قرار داده و در آخرت آنها را ترازوی عدالت خود و صاحبان ولایت خود قرار داده است. به این خاطر که صفات سرانجام به ذات منتهی می‌شوند و افعال به صفات رجوع می‌کند و آل محمد ﷺ برگزیدگان خداوند و صفات او هستند. پس افعال با اسرار آنها ظهور پیدا کرد و از آنها برانگیخته شد و به آنها رجوع کرد «بدوها منک و عودها الیک» پس آنها منبع هستند و رجوع نیز به سوی آنها است. پس رجوع مخلوقات به آنها است و حساب رسی آنها بر عهده‌ی آنها است.

## فصل

### انواع اولیاء

به این خاطر که صاحبان ولایت دو قسم هستند، پیامبران و اولیاء، پیامبران حساب رسی را انجام نمی دهند به تصریح قرآن.

دلیل آن ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾<sup>۱</sup> پس پیامبران شاهدان بر امت ها هستند پس منحصر می شود که ولایت موقف بر عهده ی اولیاء است و این آیه اشاره به آن است ﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾<sup>۲</sup> و نامه های اعمال، همگی به نزد صاحب آن جمعیت بزرگ برده می شود که او دارای ولایت است از ابتدا تا انتها، او امیر المؤمنین است به تصریح کتاب مبین پس او ولی روز قیامت است و حاکم روز قیامت، مالک روز قیامت است.

او به دستور خداوند در آن روز جزا می دهد و روز دین روز جزا است و مقامات آن پرچم است، و علی حامل آن پرچم است، و دیگر مقامات حوض است و علی شقای آن است، و دیگری ترازو است که علی صاحب ولایت بر آن است، و دیگری صراط است که او مردان اعراف است که بر صراط می ایستند و دیگری بهشت و

۱. نساء؛ آیه ی ۴۱.

۲. اسراء؛ آیه ی ۷۱.

جهنم است که کلیدهایش در دست اوست و اختیارش در دست اوست.

بدان که روز قیامت وابسته به آل محمد صلی الله علیه و آله است. پس پرچم متعلق به آنها است و حوض متعلق به آنها است و وسیله متعلق به آنها است و ترازو متعلق به آنها است، صراط متعلق به آنها است، شفاعت متعلق به آنها است. پس آنها طرد کننده و رهبر و سید و صاحب ولایت و حمایت کننده و هدایت کننده و دعوت کننده هستند و منزلت متعلق به آنها است، ولایت متعلق به آنها است، اهل بهشت و جهنم متعلق به آنها هستند، و به سوی آنها می آیند و رسیدگی به آنها بر عهدهی آنها است. و ایستادن مخلوقات در مقام **«وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»**<sup>۱</sup> متعلق به آنها است و شهادت دادن پیامبران بر امت هایشان در ابلاغ رسالت متعلق به آنها است، و محشور شدن مخلوقات نزد آنها خواهد بود و حسابرسی آنها بر عهدهی آنها خواهد بود و خطاب خداوند در روز قیامت متوجه آنان خواهد بود، درجهی عالی متعلق به آنها خواهد بود، مالک و رضوان اجرا کنندهی دستور آنها هستند و موظف به اطاعت از آنها هستند. چون آنها حجت های خداوند بر اهل آسمان ها و زمین هستند و امور مخلوقات همگی بر عهدهی آنها است، این متنی از طرف پروردگار جهانیان بر آنها است. وای بر انکار کنندگان! هنگامی که خورشید یقین طلوع کند.

## فصل

### معنای حسابرسی

حساب رسی روز قیامت عبارت است از نظر کردن به نامه‌های اعمال، این آیه اشاره به آن است «وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ»<sup>۱</sup> و این آخرین آیه‌ای است که نازل شده است.

نامه‌های اعمال در دنیا بر پیامبر و ولی عرضه می‌شود، در آخرت حکم دادن به آن اختصاصاً در اختیار ولی خواهد و این موهبتی از طرف پروردگار عالی است. پس هر کس این عطا برایش غیر قابل قبول است و از پذیرش این نعمت تکبر می‌ورزد باید خود را به آسمان برساند.

## فصل

حساب رسی همان مشخص شدن اهل بهشت و اهل جهنم است و این در صحیفه‌ی آل محمد معلوم است و آن را از زمانی که در عالم اجساد و اشباح و صلب و نسب بودند می‌دانستند. بازگشت این حساب رسی و سرانجام آن در روز

حساب رسی به سوی آنها است به تصریح قرآن ﴿الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾<sup>۱</sup> با عبارت تشبیه‌آمده است و این دستور به کسی است که دارای حکم در آن روز است، مفسران با اجماع از جمله ابو حنیفه در مسند خود روایتی از اعمش از ابو سعید خدری را قبول دارند؛ که وقتی روز قیامت باشد خداوند می‌گوید: «ای محمد! ای علی! بین بهشت و جهنم بایستید، و هر کافری که نبوت را تکذیب کرد<sup>۲</sup>، هر معاندی که امامت را انکار کرد؛ در جهنم بیندازید.» پس منحصر شد که علی حاکم روز جزا است به دستور پروردگار جهانیان.

تأیید می‌کند این را سخن خداوند ﴿وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ﴾<sup>۳</sup> و این روز رجعت و روز قیامت و روز ظهور قائم است. پس روز رجعت حکومت در اختیار آنها خواهد بود، و روز قائم، حکومت در اختیار آنها خواهد بود. پس این سه روز متعلق به آل محمد ﷺ است.

## فصل

این همان ایمان به غیب است که اشاره می‌کند ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾<sup>۴</sup> و معنایش این است که روزهای آل محمد ﷺ را تصدیق می‌کنند. پس کسانی که به

۱. ق؛ آیهی ۲۴.

۲. بحار الانوار؛ ج ۳۶، ص ۷۴؛ ح ۲۷، ج ۲۴، ص ۷۳؛ ح ۵۸.

۳. ابراهیم؛ آیهی ۵.

۴. بقره؛ آیهی ۳.

---

آن ایمان دارند را ستایش می‌کند. هر کس به آن ایمان آورد به خداوند ایمان آورده است و هر کس به آن ایمان نیاورد به خداوند ایمان ندارد.

## فصل

### مناقب حیدر کرار از زبان پیامبر مختار ﷺ

توضیح وصل: علی علیه السلام نصرت کننده‌ی محمد صلی الله علیه و آله و کمک کننده به اوست. پدرش کفیل پیامبر و تربیت کننده‌ی اوست و او حامل پرچم پیامبر در همه‌ی صحنه‌ها و فداکار برای اوست و جان خودش را برای او به خطر انداخت و با او هم دردی و فداکاری کرد. او روح پیامبر در جسد خود بود «أنت روحی التي بین جنبی؛ تو روح بین دو پهلوی من هستی.» و امانت دار علم پیامبر بود «ما أفرغ جبرائیل فی صدري حرفا الا وقد أمرت أن أفرغه فی صدر علی؛ جبرئیل هیچ حرفی را به سینه‌ی من منتقل نکرد مگر آن که به من دستور داده شد آن را به سینه‌ی علی منتقل کنم.» و این معاون به پیامبر صلی الله علیه و آله کمک کرد و شمشیر برنده‌ی او بود و شیر پیروز او بود، آن مبارز حجاز را نزد من فرابخوانید، «أین الکاشف عن وجهی الکربات؛ کجاست آنکه مشکلات را از دوش من بر می‌دارد.»<sup>۱</sup>

اگر شک داری؛ باید بدانی او برادر و همتای پیامبر است. «أنت منی بمنزلة هارون

۱. بحار الانوار؛ ج ۳۵، ص ۳۹؛ ح ۳۸ در ضمن یک حدیث طولانی.

من موسی؛ تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی.<sup>۱</sup> و او صاحب میراث پیامبر و نسب اوست «أنت أنا و أنا أنت؛ تو من هستی و من تو هستم.»<sup>۲</sup> و او همتای جان او و همراه دعوت اوست: «أنت منی و أنا منك لحکم لحکمی و دمک دمی و مقامک مقامی» «أنت الخلیفة بعدی و إمام أمتی من والاک فقد والانی، و من عاداک فقد عادانی»، [أنت] کذلک منی فی کل مقام إلّا النبوة و إنی لا أستغنی عنک فی الدنيا و لا فی الآخرة، و إنک فی يوم القيامة تحیی إذا حییت، و تکسی إذا کسیت، و ترضی إذا رضیت، و إن حساب الخلق علیک وعودهم إلیک، و لک الکوثر و السلسبیل غدأ و أنت الصراط السوی لمن اهتدی، و لک الشفاعة و الشهادة، و لک الأعراف و أنت المعرف، و لک الجواز علی الصراط و دخول الجنة و نزول المساکن و القصور، و أنت تُدخل أهل الجنة إلیها و أنت تجیز أهل النار إلیها و أنت تلقی حطبها علیها و لواء الحمد فی یدیک، و هو سبعون شقة کل شقة وسع ما بین الشمس إلی القمر، و آدم و من دونه تحت لوائک و الأنبیاء من شیعتک يوم القيامة، و لا یدخل الجنة إلّا من عرفته و عرفک، و لا یدخل النار إلّا من أنکرته و أنکرک؛ تو از من هستی و من از تو هستم گوشت همان گوشت من است و خون تو همان خون من است و مقام تو همان مقام من است؛<sup>۳</sup> «تو جانشین بعد از من هستی، و امام امت من هستی، هر کس از ولایت تو حمایت کند از ولایت من حمایت کرده است، هر کس با تو

۱. مسند احمد؛ ج ۱، ص ۱۷۰؛ چاپ مصر؛ ص ۲۷۷؛ ح ۱۴۶۶؛ چاپ بیروت الطرائف؛ ج ۱، ص ۷۰؛ ح ۴۵ و بعد از آن.

۲. مزار شهید الاول؛ ص ۲۳۶.

۳. بحار الانوار؛ ج ۳۸، ص ۲۴۸؛ ح ۴۲ در ضمن یک حدیث طولانی.



دشمنی کند با من دشمنی کرده است.»<sup>۱</sup> «تو هم چنان در هر مقامی از من هستی غیر از نیوت، من در دنیا و آخرت از وجود تو بی نیاز نیستم، و تو در روز قیامت زنده می‌شوی وقتی که من زنده شوم، لباس پوشانده می‌شوی وقتی که من لباس پوشانده شوم، راضی می‌شوی وقتی که من راضی شوم، حساب رسی مخلوقات بر عهده‌ی توست و بازگشت آن‌ها به سوی توست، فردا کوثر و سلسبیل متعلق به توست، صراط صحیح تو هستی برای کسانی که هدایت شوند، شفاعت و شهادت دادن در اختیار توست، اعراف متعلق به توست و تو معرفی کننده هستی، و جواز عبور از صراط و وارد شدن به بهشت و ساکن شدن در خانه‌ها و قصرهای آن در اختیار توست، و تو هستی که اهل بهشت را به آن وارد می‌کنی و تو هستی که اهل جهنم را به آن عبور می‌دهی، تو هستی که هیزم در جهنم می‌ریزی، پرچم حمد در دستان توست، این پرچم هفتاد قسمت دارد که هر قسمت آن به وسعت فاصله‌ی بین خورشید و ماه است، آدم و همه‌ی زیر مجموعه‌ی او و پیامبرانی که شیعه‌ی تو بودند در روز قیامت زیر پرچم تو قرار دارند، کسی وارد بهشت نمی‌شود مگر کسی که تو او را بشناسی و او نیز تو را بشناسد، کسی وارد جهنم نمی‌شود؛ مگر کسی که تو را انکار کنی و او نیز تو را انکار کند.»<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۳، ص ۱۲۵؛ ح ۵۳، ج ۲۶، ص ۳۴۹؛ ح ۲۳.

۲. بحار الانوار؛ ج ۳۸، ص ۱۳۹؛ ح ۱۰۱، ج ۳۹، ص ۲۱۴؛ ح ۵ در ضمن یک حدیث طولانی.

## فصل

### کلیدهای بهشت در دست علی علیه السلام است

وقتی اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم مستقر شدند به تو گفته می‌شود: «ای علی! درب‌های بهشت را قفل کن و بین بهشت و جهنم صدا بزن: «ای اهل بهشت! ابدیت ابدیت. ای اهل جهنم! ابدیت ابدیت. پس وای بر تکذیب کنندگان به فضیلت تو و انکار کنندگان ولایت تو.»

## فصل

### هر کس خودش را بشناسد پروردگارش را شناخته است

پروردگار جلیل در انجیل می‌گوید: «اعرف نفسك أيها الإنسان تعرف ربك، ظاهرک للفاء و باطنک أنا؛ خودت را بشناس ای انسان! تا پروردگارت را بشناسی. ظاهر تو فنا می‌شود؛ اما باطن تو من هستم.»

صاحب شریعت می‌فرماید: «أعرفکم برّبہ أعرّفکم بنفسه؛ کسی که از شما به پروردگارش معرفت بیشتری دارد؛ که خودش را بیشتر از همه بشناسد.»<sup>۱</sup>

امام هدایت می‌فرماید: «مَنْ عرف نفسه فقد عرف ربّه؛ هر کس خودش را

بشناسد؛ پروردگارش را شناخته است.»<sup>۱</sup>

## فصل

معرفت نفس، این است که انسان مبدأ و انتهای خود را بشناسد. از کجا آمده است و به کجا می‌رود، این منوط به معرفت حقیقت وجود مقید است. یعنی معرفت فیض اول که از حضرت ذی الجلال افاضه شد، بعد وجود و موجود به دستور واجب الوجود و افاضه دهنده‌ی سخاوت و سخاوت‌مند فیاض از او افاضه شد، آن نقطه‌ی واحدی است؛ که مبدأ موجودات و انتهای موجودات، روح ارواح و نور اشباح است. و مصداق این سخن است:

قد طاشت النقطة فی الدائرة	فلم تزل فی ذاتها حائرة
محجوبة الإدراک عنها بها	منها لها جارحة ناظرة
سمت علی الأسماء حتی لقد	فوضت الدنیا مع الآخرة

نقطه در دایره سرگردان شد و هم چنان در ذات آن متحیر بود.  
دایره با این نقطه و از این نقطه و در کنار این نقطه از ادراک محجوب است و این دایره عضوی دارد که نظاره گر است.

او بر اسماء برتری یافت و دنیا و آخرت را افاضه نمود.

این نقطه، اولین عدد است و احد، راز واحد است. به این خاطر که ذات خداوند برای بشر معلوم نیست. پس معرفت او به وسیله‌ی صفات او است و نقطه‌ی واحد همان صفت خداوند است و صفت دلالت بر موصوف دارد. چرا که با ظهور آن خداوند شناخته شد، آن نقطه تألؤ نوری است که از جلال احدیت در آسمان

حضرت محمدی تأیید و این سخن اشاره به آن است «يعرفك بها من عرفك؛ کسی که تو را شناخت به وسیله‌ی آن شناخت.»<sup>۱</sup> تأیید می‌کند این سخن را «لولا ما عرف الله و لولا الله ما عرفنا»؛ اگر ما نبودیم خداوند شناخته نمی‌شد و اگر خداوند نبود ما شناخته نمی‌شدیم.»

آن‌ها نوری هستند که نورها از آن‌ها روشنایی گرفته‌اند و واحدی هستند که جسم‌ها از آن‌ها ظهور پیدا کرده است و رازی هستند که اسرار از آن‌ها نشأت گرفته است و عقلی هستند که عقل‌ها از آن قوام گرفتند و نفسی هستند که نفوس از آن صادر شده است و لوحی هستند که حاوی اسرار غیب است و کرسی هستند که همه‌ی آسمان‌ها و زمین را در خود جای داده است و عرش عظیم هستند که به همه‌ی اشیاء احاطه دارند در عظمت و در علم و شخصیتی هستند که همه‌ی شخصیت‌ها از آن ظهور یافته است و حقیقتی هستند که همه‌ی موجودات به ابتدا بودن آن‌ها شهادت می‌دهند همان طور که این حقیقت به احدیت واجب الوجود شهادت می‌دهد.

پس کمال عرفان عارفین، رسیدن به معرفت حقیقی محمد ﷺ و علی علیه السلام و یا رسیدن به معرفت حقیقت آن‌ها است، اما این باب با حجاب «وَمَا أُوتِیْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»<sup>۲</sup> مستور است، و این سخن آن‌ها اشاره به این است «آن مقدار معرفتی که ملائکه از آل محمد دارند اندکی از یک بسیار است.» پس چه برسد به علمای از

۱. بحار الانوار؛ ج ۹۵، ص ۳۹۳.

۲. نور البراهین جزائری؛ ج ۲، ص ۱۲۱.

۳. اسراء؛ آیه ی ۸۵.

بشر، و این سخن آن‌ها منظورش این است: «أمرنا صعب مستصعب لا یحتمله نبی مرسل و لا ملک مقرب؛ امر ما سخت و دشوار است و کسی جز پیامبر مرسل و یا فرشته‌ی مقرب نمی‌تواند آن را تحمل کند.» پس هر کس به شعاع نور آن‌ها متصل شود در واقع خودش را شناخته است چرا که وقتی عین وجود و حقیقت موجود را شناخت و فرد بودن پروردگار معبود را شناخت، در این صورت معرفت نفس همان معرفت حقیقت وجود مقید خواهد بود، و آن نقطه‌ی واحدی است که ظاهر و باطن آن نبوت و ولایت است، پس هر کس نبوت و ولایت را با معرفت حقیقی بشناسد، در واقع پروردگارش را شناخته است. پس هر کس محمد ﷺ و علی علیه السلام را بشناسد پروردگارش را شناخته است. هر چند ضمیر در این جمله: عرف نفسه، به خود عارف بر می‌گردد، چرا که او وقتی نفس کل و روحی که از آن در آدم دمیده شد را بشناسد، در واقع خودش را و نفس کل را و حقیقت وجود آن‌ها را شناخته است.

## فصل

اگر ضمیر در کلمه‌ی (نفسه) به خداوند برگردد در این جمله «و یحذرکم الله نفسه» در این صورت آن‌ها روح خداوند و کلمه‌ی او و نفس وجود و حقیقت او هستند و در هر دو صورت هر کس آن‌ها را بشناسد در واقع پروردگارش را شناخته است. همین طور هنگام مرگ وقتی عین یقین را ببیند کسی جز محمد ﷺ و علی علیه السلام را نمی‌بیند چرا که اله حق، منزّه از آن است که با چشم دیده شود و میت هنگام مرگ، حقیقت حال و مقام را مشاهده می‌کند. پس در هنگام مرگ کسی جز آن‌ها را نمی‌بیند، چرا که با دیدن آن‌ها عین یقین را می‌بیند و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «أنا عین الیقین أنا الموت الممیت؛ من عین یقین هستم من مرگ هستم که

میراننده است.»

دلیل آن در کتاب بصائر الدرجات از امام صادق علیه السلام این گونه است: «ما من میت يموت فی شرق الأرض و غربها محب لنا أو مبغض إلّا و يحضره امير المؤمنين عليه السلام و رسول الله صلى الله عليه و آله فيبشّره أو يلعنه؛ هیچ میتی در شرق و غرب زمین از دنیا نمی‌رود که دوست دار ما یا دشمن ما باشد، مگر آن که در آن هنگام امیر المؤمنین علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار او حاضر می‌شوند و او را بشارت می‌دهند و یا لعنت می‌کنند.»<sup>۱</sup>

همین طور وقتی در صور دمیده شود و مردگان قبرها زنده شوند و نفس‌ها به جسم‌های محشور شده بازگردند، در آن صورت کسی جز محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را نمی‌بیند چرا که خدای زنده‌ی قیوم با چشم قابل رؤیت نیست، اما با چشم بصیرت دیده می‌شود. این سخن اشاره به آن است «لا تراه العیون بمشاهدة العیان و لكن تراه العقول بحقائق الايمان؛ چشم‌ها نمی‌توانند او را ببینند، اما عقل‌ها می‌توانند با ایمان حقیقی او را ببینند.»<sup>۲</sup> و معنایش این است که وجود او را مشاهده می‌کند؛ چرا که او ظاهری است که رؤیت نمی‌شود و باطنی است که مخفی نیست.

۱. کافی؛ ج ۳، ص ۱۲۸؛ ح ۱ تا ۱۳. بحار؛ ج ۶، ص ۱۷۳؛ ح ۱ تا ۵۶.

۲. بحار الانوار؛ ج ۳۶، ص ۴۰۶؛ ح ۱۶.

## فصل

### معنای پروردگار در قرآن

توضیح این ادعا شهادتی است که قرآن می‌دهد «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ»<sup>۱</sup> می‌گوید: «به پروردگارش نگاه می‌کند.» نمی‌گوید: «به اله خود نگاه می‌کند.» به این خاطر که الوهیت مقام خاص است و در آن شراکت وجود ندارد، ربوبیت مقام عام است و به خاطر عام بودن در آن شراکت واقع می‌شود و بعد می‌گوید: «وَجَاءَ رَبُّكَ»<sup>۲</sup> و نمی‌گوید: «اله تو آمد.» بعد می‌گوید: «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاَقُوا رَبِّهِمْ»<sup>۳</sup> بعد می‌گوید: «ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ»<sup>۴</sup> پس نظر و رؤیت و تجلی و ملاقات را مخصوص به رب قرار داد و نه اله، چرا که رؤیت و تجلی فقط برای افراد دارای جسم ممکن است و آمدن، فقط بر اجسام صدق می‌کند و انتقال از حالی به حال دیگر برای خداوند محال است. پس منظور از نظر و رؤیت و تجلی در این جا رب لغوی است و معنایش مالک و سید و مولی است و محمد و علی سید بندگان و

۱. قیامت؛ آیه‌ی ۲۲-۲۳.

۲. فجر؛ آیه‌ی ۲۲.

۳. بقره؛ آیه‌ی ۴۶.

۴. فجر؛ آیه‌ی ۲۸.

مولای آنها و مالک دنیا و آخرت و آن چه در آن است و کسانی که در آن است هستند و خداوند رب آنها است به معنای معبود آنها و این خاص است و او رب آسمانها و زمین و آن چه در آنها است و کسانی که در آنها هستند است و رب محمد ﷺ و علی علیه السلام و مولای آنها است که آنها را آفریده و برگزیده و انتخاب کرده و ولایت عطا کرده است. پس او رب و مولا و اله و سید و معبود و حمید و محمود است و آنها مولا و سید و عابد هستند و نه معبود. اما خداوند سبحان اهل آسمانها و زمین را به عبودیت آنها در آورده است، هر کس از آنها اطاعت کند بنده‌ای است که آزاد است و دو مرتبه عتق شده است و هر کس از آنها سرپیچی کند فراری است - و فرزند زنا است و دو مرتبه فرار کرده است - و شاهد این سخن حق سخن حق خداوند است «انهم ملاقو ربهم» تصریح است در ملاقات آل محمد در فردا و رجوع به آنها:

## فصل

قرآن مولا را رب نامیده است در نقل قول از یوسف علیه السلام: «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ»<sup>۱</sup> و این آیه «اذکرني عند ربک» و این آیه «ارْجِعْ إِلَيَّ رَبِّک»<sup>۲</sup> پس اگر این سخن جایز نبود ذکر آن برای معصوم ممنوع بود و همه‌ی اینها مقام لغوی است، پس سید و مالک روز قیامت محمد و علی هستند و این متی از طرف رب معبود و خالق و اعطای ولایت از طرف او و رفعت و کرامت است چرا که خداوند سبحان آنها را برگزیده است و ولایت عطا کرده است، پس آنها مولای اهل دنیا و آخرت

۱. یوسف؛ آیه‌ی ۲۳.

۲. یوسف؛ آیه‌ی ۵۰.



هستند و این فضیلتی از طرف خداوند است و این آیه اشاره به آن است «و ان الی ربک المنتهی» و منظور از رب در این جا ولی است و مولا آنها یند، پس آنها مبدأ هستند و انتها نیز به آنها است.

اگر منظور در این جا حذف مضاف باشد، معنایش این می شود. انتها به عدالت پروردگار تو خواهد، و به حکم پروردگار تو و به عفو پروردگار تو و به رحمت پروردگار تو خواهد بود، پس آنها عدل خداوند و رحمت او هستند و لطف او و امر او و حکم او هستند. پس رجوع به آنها و حساب رسی بر عهده ی آنها خواهد بود.

## فصل

### مناقب آل محمد ﷺ

محمد ﷺ و علی علیه السلام نسبت به حضرت مخلوقات مولا و مالک هستند و نسبت به حضرت حق، بندگان برگزیده و حجت‌های مقرب هستند، و این آیه اشاره به آن است «إِنَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا»<sup>۱</sup> پس مخلوقات وقتی در محشر حاضر شوند و در مقام عبودیت قرار بگیرند در آن جا محمد و آل محمد را خواهند دید و به چیزی نظر می‌کنند که خداوند بر آنها منت گذاشته است از رفعت و کرامت و ولایت عام و مخلوقات له رفعت آنها و قرب منزلت آنها و کرامت عظیم آنها نگاه می‌کنند، در شفاعت بر آنها تکیه می‌کنند و در وزن اعمال به آنها پناه می‌برند و این آیه اشاره به آن است «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ»<sup>۲</sup>

نظر کردن در آن هنگام یا با صراحت به خود رب است و یا به رحمت او و نعمت او و لطف او و فضل او است، که یعنی مضاف، حذف شده است. پس اگر

۱. مریم؛ آیه‌ی ۹۳.

۲. قیامت؛ آیه‌ی ۲۲-۲۳.

نظر به رب باشد، در این صورت در آن جا چهره‌هایی به عظمت پیامبر خود و ولی خود که مولای آن‌ها در دنیا و آخرت است نگاه می‌کنند و در انتظار شفاعت از پیامبر و تنزه یافتن از طرف ولی با فضل خدای عالی هستند، اگر معنایش این باشد که چهره‌هایی به رحمت پروردگار خود و فضل پروردگار خود نظر می‌کنند، در این صورت نعمت و رحمت و فضل نیز محمد و علی هستند و این آیه اشاره به آن است «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»<sup>۱</sup> و نعمت ظاهری در آن هنگام محمد ﷺ است چرا که او زینت قیامت و صاحب وسیله و صاحب کرامت است پس در آن هنگام چهره‌هایی به جمال او و کمال او و عالی بودن مقام او نگاه می‌کنند، نعمت باطنی علی است، در آن هنگام چهره‌هایی به حقیقت معنای او نگاه می‌کنند و حکومت نافذ او در بین بندگان را می‌بینند که به دستور ملکی است که از بین بندگان هر که را بخواهد برگزیده می‌کند. چه تو بخواهی یا نخواهی.

تأیید می‌کند این را روایت سلیم بن قیس جواد است: «که فلانی روزی گفت: «مثال محمد ﷺ در اهل بیتش، مانند درخت خرمایی است که در یک کنیسه روئیده باشد.» خبر این سخن به پیامبر ﷺ رسید و حضرت غضب کرد و از خانه بیرون آمد و بر بالای منبر قرار گرفت و انصار با سلاح آمدند و حضرت فرمود:

«ما بال قوم یعیروننی بأهل بیتی و قرابتی إذا قلت فیهم ما جمع الله فیهم من الفضل ألا و إن علیاً منی بمنزلة هارون من موسی ألا و إن الله خلق خلقه و فرقهم فرقتین. و جعلنی فی خیرها فرقة، ثم جعلها شعوباً و قبایل فجعلنی فی خیرها شعباً و قبيلة، ثم جعلهم بیوتاً فجعلنی فی خیرها بیتاً، أنا و أخی علی بن أبی طالب، ألا و إن الله نظر إلی

الأرض نظرة و اختارني منها، ثم نظر إليها نظرة أخرى فاختر أخى علياً و جعله وزيرى و خليفتى و أمينى، و ولى كل مؤمن و مؤمنة بعدى، من والاه فقد والانى، و من عاداه فقد عادانى، لا يحبّه إلّا مؤمن و لا يبغضه إلّا كافر، و لا يرتاب فيه إلّا مشرك، و هو ربّ الأرض و سكنها، و كلمة التقوى، فما بال قوم يريدون أن يطفئوا نور أخى والله متمّ نوره؟

أَلَا و إنّ الله اختار لى أخاً و أحد عشر سبطاً من أهل بيتى هم خيار أمتى، مثلهم مثل النجوم فى السماء، كلّما غرب نجم طلع نجم، هم قوام الله على عباده، و حجّته فى أرضه و بلاده، و شهوده على خلقه، هم مع القرآن و القرآن معهم، لا يفارقونه حتى يردا علىّ الحوض، أبوهم على و أمّهم فاطمة، ثم الحسن و الحسين و تسعة من ولد الحسين، جدّهم لخير النبيين و أبوهم خير الوصيّين و أمّهم خير أسباط المرسلين و بيتهم خير بيوت الطاهرين، ما لقى الله عبداً محبّاً لهم موحّداً لربّه لا يشرك به شيئاً إلّا دخل الجنة، و لو كان عليه من الذنوب عدد الحصى و الرمل و زبد البحر، أيها الناس عظموا أهل بيتى و حبّوهم، و التزموا بهم بعدى فهم الصراط المستقيم؛

چرا وقتى فضيلت‌هاى را كه خداوند در اهل بيت من و خویشان نزديك من جمع كرده است، بيان مى‌كنم عده‌اى مرا سرزنش مى‌كنند. بدانيد كه على نسبت به من مانند هارون نسبت به موسى است، بدانيد كه خداوند مخلوقاتش را آفريد و آنها را به دو قسمت تقسيم كرد، مرا در قسمتى كه برتر بود قرار داد و بعد آنها را در ملت‌ها و قبيله‌هاى مختلف قرار داد، مرا در ملت و قبيله‌اى برتر قرار داد، بعد آنها را در خانواده‌هاى مختلف قرار داد و مرا در برترين خانواده قرار داد، مرا و برادرم على بن ابى طالب را، بدانيد كه خداوند نگاهى به زمين انداخت و مرا از آن انتخاب كرد، و بعد نگاهى ديگر انداخت و برادرم على را انتخاب كرد و او را مشاور من و خليفه‌اى من و امانتدار، ولى هر مرد و زن مؤمنى براى بعد از من قرار داد، هر

کس از ولایت او حمایت کند از ولایت من حمایت کرده است، هر کس با او دشمنی کند با من دشمنی کرده است، کسی جز مؤمن او را دوست نمی‌دارد، کسی جز کافر از او خشمگین نیست، کسی جز مشرک در او شک نمی‌کند، او پروردگار زمین و ساکنان آن است، او کلمه‌ی تقوا است، پس چرا عده‌ای می‌خواهند نور برادرم را خاموش کنند و خداوند نور خود را کامل می‌کند؟

بدانید که خداوند برای من یک برادر و یازده سبط برگزید که آن‌ها اهل بیت من هستند و آن‌ها برترین امت من هستند. مثال آن‌ها مانند ستارگان در آسمان است، هر گاه ستاره‌ای غروب کند ستاره‌ای دیگر طلوع می‌کند. آن‌ها قیم خداوند بر بندگانش هستند، حجت او در زمین و سرزمین او هستند، شاهدان او بر مخلوقاتش هستند. آن‌ها در کنار قرآن هستند و قرآن در کنار آن‌ها است و از آن جدا نمی‌شوند تا این که در حوض بر من وارد شوند. پدر آن‌ها علی و مادرشان فاطمه است، و بعد حسن و حسین و نه فرزند حسین علیهم‌السلام جد آن‌ها برترین پیامبران و پدر آن‌ها برترین وصیین و مادر آن‌ها برترین فرزندان پیامبران مرسل است، و خانواده‌ی آن‌ها برترین خانواده‌ی پاک است، خداوند هر بنده‌ای را ببیند که آن‌ها را دوست می‌دارد و برای پروردگارش موحد باشد و به او شرک نرزد او را وارد بهشت خواهد کرد، هر چند که گناهان او به تعداد سنگ ریزه‌ها و شنزارها و کف دریا باشد، ای مردم! اهل بیت مرا بزرگ بشمارید و آن‌ها را دوست بدارید، و بعد از من به آن‌ها پایبند باشید، چرا که آن‌ها صراط مستقیم هستند.»<sup>۱</sup>

۱. بحار الانوار؛ ج ۳۶، ص ۲۹۴؛ ح ۱۲۴ و این حدیث طولانی است و مؤلف آن را خلاصه کرده است.

## فصل

به بحث اول برمی گردیم. و اما این آیه «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا»<sup>۱</sup> و تجلی فقط برای افراد دارای جسم و هیکل است و پروردگار معبود جسم نیست. پس منظور تجلی نور پروردگار است و نور اول نور محمد و علی است که از همه طرف تجلی پیدا می کند، خداوند احد حق نیز از هر طرف تجلی می کند، پس او با نور صفات خود در اشیاء تجلی پیدا کرد و با جلال ذات خود در جهت ها تجلی پیدا کرد، و این سخن اشاره به آن است: «أنا مکلم موسى من الشجرة أن یا موسى أنا ذلک النور؛ من بودم که از درون درخت با موسی صحبت کردم و گفتم: ای موسی! من آن نور هستم.»

## فصل

### معنای حرکت و سکون برای خداوند متعال

اما این آیه «و جاء ربک» پس آمدن و حرکت و سکون فقط برای اجسام به کار می‌رود، خالق اجسام جسم نیست. چگونه بر او چیزی جاری می‌شود که او خودش آن را بر دیگران جاری کرده است؟! خدایی جز او وجود ندارد. منظور این است که امر پروردگار تو آمد و امر در آن هنگام محمد ﷺ و علی علیهما السلام است. پس آن‌ها امر هستند و امر به سوی آن‌ها بر می‌گردد و سید و مولا در لغت به یک معنا است، و شما بارها آن را در دعا به کار می‌برید ولی متوجه نیستید، و می‌گوئید: «ای سید من و مولای من ای خداوند، ای محمد ای سید و مولای من، ای علی ای سید و مولای من!» از امام حسین عسگری علیهما السلام در عهد و دعایی که از او وارد شده است می‌فرماید: «یا من أتحننی بالاقرار بالوحدانية و حبانی بمعرفة الربوبية، و خلصنی من الشک و العمی، جئت الیک؛ ای کسی که اعتراف به وحدانیت را به من هدیه دادی و معرفت به ربوبیت را به من تقدیم نمودی، و مرا از شک و کوری نجات دادی! من به سوی تو آمده‌ام.»

واحد، قابل شمارش است، پروردگار قابل شمارش نیست. أحد صفت خدایی است که محدود نیست و قابل شمارش نیست. پس هر کس این مقدار حکمت را بشناسد مبدأ و معاد خود را شناخته است، چرا که مبدأ ظهور از حق به سوی

مخلوقات است، و معاد بازگشت مخلوقات به حق است، و هر کس مبدأ و معاد و حقیقت وعده و وعید را بشناسد، به نجات حتمی رسیده است و عین زندگی را شناخته است و از مرگ در امان است، چرا که مؤمن در دو دنیا زنده است.

تتمه‌ی این اسرار، این آیه است ﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا﴾<sup>۱</sup> وحی و رسول در روز قیامت وجود ندارد، پس فقط باقی می‌ماند تکلم از پشت پرده. نزدیک ترین کس از مردم در مقام خود به حضرت ربوبیت دو اسم عالی هستند یکی حبیب و دیگری ولی است و کلمه‌ی علیایی است که خداوند در ازل به آن تکلم کرد و تبدیل به نور شد، کلمه‌ی کبرایی است که خداوند به آن تکلم کرد و تبدیل به روح شد، و آن روح را در آن نور که نور محمد و علی است قرار داد. پس آن دو نفر حجاب رب الارباب هستند، پس بنابراین اذن و حکم متعلق به آن‌ها است، و امر به آن‌ها تعلق می‌گیرد، و این آیه اشاره به آن است ﴿وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾<sup>۲</sup> یعنی برای ولی الله است چرا که این دو نفر به اعمال بندگان عالم هستند. بدون این که سؤال کنند و کسی در بین مخلوقات این مقامات را ندارد مگر آن‌ها، اما مردم در این‌ها هستند، همانطور که خداوند سبحان فرمود: ﴿وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ﴾<sup>۳</sup> یعنی ایمان او در قلب مستقر ندارد چرا که حرف همان حاشیه است، و این فرد برهان و یقین ندارد، اگر خیری به او برسد یعنی اگر چیزی بشنود که مطابق عقل ضعیف او باشد به آن ایمان می‌آورد و گرایش پیدا

۱. شوری؛ آیه‌ی ۵۳.

۲. انفطار؛ آیه‌ی ۱۹.

۳. حج؛ آیه‌ی ۱۱.



می‌کند، و اگر فتنه‌ای به او برسد - یعنی چیزی را بشنود که خبری از آن نداشته است - در این جا هیچ عذری برای تو قائل نمی‌شود و بلکه حرامی را برای تو مباح می‌داند و تو را متهم به کفر می‌کند، و این سخن اشاره به آن است «لو علم أبوذر ما فی قلب سلمان لقتله و قیل لکفره»؛ اگر ابوذر می‌دانست چه چیزی در قلب سلمان می‌گذرد، حتماً او را به قتل می‌رساند، و گفته شده: «حتماً او را کافر می‌دانست.» چرا که سینه‌ی ابوذر ظرف پذیرای آنچه که در سینه‌ی سلمان وجود دارد از اسرار ایمان و حقائق ولی رحمن نیست، و به همین خاطر پیامبر ﷺ فرمود: «أعرفکم بالله سلمان؛ کسی که از بین شما از همه بیشتر به خداوند معرفت دارد سلمان است.» به خاطر این که مراتب ایمان ده تا است.

پس صاحب ایمان از مرتبه‌ی دوم خبر ندارد و همین طور هر مقام دیگر از آن که نمی‌تواند مافوق خود را درک کند و افراد پائین تر از خود را نیز تحقیر نمی‌کند، چرا که افرادی که در مرتبه‌ی بالاتری از او هستند فوق او محسوب می‌شوند، کمال نهایت آن معرفت پیدا کردن به همه‌ی آن است، و از این جهت گفت: «لقتله» که ابوذر روایت کننده‌ی آثار ظاهری است، سلمان عارف به باطن است، ظرف ظاهر نمی‌تواند باطن را تحمل کند، هر کس به سهم خود راضی است.

## فصل

### معنای رب در قرآن

دانستی که رب لفظ مشترک است، گاهی در قرآن به معنای مالک و سید می‌آید، گاهی به معنای معبود می‌آید که در آن اشتراک لفظی وجود ندارد، مانند این سخن خدای سبحان «مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ»<sup>۱</sup> و «رَبُّ الْأَرْضِ»<sup>۲</sup> «رَبُّ الْعَالَمِينَ»<sup>۳</sup>، پس او پروردگار آنها و خالق و مالک و مولای آنها است، اما اسم اله اگر به این شکل استفاده شود فقط به معنای حذف مضاف است و نه چیز دیگر، مانند این آیه «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ»<sup>۴</sup> و معنایش آمدن امر الله است، و این آیه «فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا»<sup>۵</sup> معنایش این است که امر الله آمد از جایی که گمان نمی‌کردند.

۱. مریم؛ آیه ۶۵.

۲. جاثیه؛ آیه ۳۶.

۳. جاثیه؛ آیه ۳۶.

۴. بقره؛ آیه ۲۱۰.

۵. حشر؛ آیه ۲.

## فصل

راز نجات یافتن در ایمان است و ایمان بدون برهان حاصل نمی‌شود، این آیه اشاره به آن است «هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ»<sup>۱</sup> و صاحب برهان دارای بینه از طرف پروردگارش است. بعد از حق الیقین شک وجود نخواهد داشت و غیر از هدایت چیزی جز گمراهی وجود ندارد. پس مؤمنی که یقین دارد مانند کسی است که تریاک می‌خورد و سم آن هیچ ضرری به بدنش نمی‌رساند و کسی که تقلید می‌کند ایمانش لقلقه‌ی زبان است و حق را نمی‌شناسد تا از آن پیروی کند. نمی‌تواند باطل را بشناسد تا از آن پرهیز کند، پس او مانند نیزه خورده‌ای است که هر چه بیشتر درمان کند بیماری اش بیشتر می‌شود و یا مانند کسی است که از آب دریا می‌نوشد هر چه بیشتر بنوشد عطشش بیشتر می‌شود و همین طور فرد دارای شک، در فضیلت علی است، که در برابر آن چه از فضائل او برایش تجلی می‌کند گرایش پیدا نمی‌کند و با شنیدن گوهرهای او خوش حال نمی‌شود. پس هر چه که آیات او برایش تلاوت شود روی خود را برمی‌گرداند و با تکبر از آن جلوگیری می‌کند، چرا که از ازل به آن ایمان نداشته است و نخواهد داشت، به همین خاطر امروز به آن ایمان ندارد، به همراه بقیه حاضر به تسلیم نمی‌شود، پس چگونه آن را در عالم اجسام و اشباح خواهد شناخت در حالی که در عالم ارواح آن را انکار کرده است؟! پس او در عالم اجساد مسخ شده است و از عالم ارواح بیرون رانده شده و در سجین جهنم رسوخ پیدا کرده است. چرا که جسد تابع روح است، و این آیه اشاره به آن است «وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ

وَأَبْصَارُهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ<sup>۱</sup> چرا که ایمان از آن روز وجود دارد.

دلیل آن این آیه است «الَّذِينَ يُوفُونَ بَعْدَ اللَّهِ»<sup>۲</sup> عهد خداوند درباره‌ی ولایت علی که آن عهد را در ازل گرفته است، و این آیه «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»<sup>۳</sup> یعنی محبت خداوند را به محبت محمد ﷺ وصل می‌کنند و محبت محمد ﷺ را به محبت علی علیه السلام وصل می‌کنند و محبت علی را به محبت فاطمه علیها السلام وصل می‌کنند، و محبت فاطمه علیها السلام را به محبت عترت او وصل می‌کنند. «و یخشون ربهم» از ترک ولایت خشیت دارند. «و یخافون سوء الحساب» برای کسانی که به آل محمد ایمان نیاوردند.

دلیل آن این است که مردی به امیر المؤمنین علیه السلام گفت: «من تو را دوست دارم.» حضرت فرمود: «کذبت ان الله خلق الأرواح قبل الأجساد بألفی عام ثم عرض علی المطیع منها و العصاة فما رأیتک يوم العرض فی المجین فأین کنت؟؛ دروغ می‌گویی خداوند ارواح را دو هزار سال قبل از اجساد آفریده است و بعد افراد اهل اطاعت و اهل عصیان از آن‌ها را بر من عرضه کرد و من در آن روز که افراد بر من عرضه شدند تو را جزو دوستدارانم ندیدم، پس تو کجا بودی؟»<sup>۴</sup>

۱. انعام؛ آیه‌ی ۱۱۰.

۲. رعد؛ آیه‌ی ۲۰.

۳. رعد؛ آیه‌ی ۲۱.

۴. نهج السعادة؛ ج ۴۰۹، ص ۷. مناقب آل ابی طالب؛ ج ۲، ص ۹۶. با مقداری تفاوت.

امام صادق علیه السلام فرمود: «أعداءنا مسوخ هذه الأمة؛ دشمنان ما مسخ شدگان این امت هستند.»

هر کس فضیلت آل محمد علیهم السلام را انکار کند دشمن آنها است، هر چند که بسیار روزه بگیرد و نماز بخواند، چرا که عبادت ابلیس را بیشتر و بزرگ تر به جای آورده است و آن عبادت‌ها با عصیان و تخلف او از بین می‌رود و فرقی بین عصیان از پروردگار و عصیان از امام وجود ندارد.

## فصل

### آثار انکار فضیلت آل محمد ﷺ

هر امتی از امت‌های گذشته فضیلت آل محمد ﷺ را انکار کردند مسخ شدند،<sup>۱</sup> و کسی جز افرادی که اصالت آن‌ها خبیث و آلوده باشد فضیلت آن‌ها را رد نمی‌کند. پس هر کس خداوند با محبت علی و اعتراف به فضیلت او بر او نعمت بخشید و روح علی را بین دو پهلوی خود احساس کرد و سینه‌ی خود را در هنگام دریافت اسرار آن‌ها وسیع یافت و احساس کرد که دچار شک نیست و حالتی از انکار در او وجود ندارد باید بداند که تولدش و عنصرش پاکیزه بوده است، و اصل و ماهیتش پیراسته است، و این سخن امام صادق علیه السلام اشاره به آن است: «لا تدعوا الناس الی ما أنتم علیه، فوالله لو كتب عذا الأمر علی رجل لرأیته أسرع الیه من الطیر الی وکره و

---

۱. مسخ شدن در روایت امام صادق علیه السلام اعم از مسخ شدن در نیا و آخرت است و منظور از مسخ شدن در آخرت تجسم پیدا کردن اعمال است که برخی از مردم به شکل حیوانات محشور می‌شوند و منظور از مسخ شدن در دنیا مطابق برخی روایات از امام صادق علیه السلام این است که حضرت برخی از مردم را به شکل واقعی شان به ابو بصیر نشان داد که آن‌ها خوک و میمون بودند.

می‌گویم: «این را گفتیم برای این که برخی از دشمنان آن‌ها را در زندگی دنیا به شکل طبیعت انسانی مشاهده می‌کنیم و این که امت محمد ﷺ مورد رحمت قرار گرفته است و مسخ نمی‌شوند.»

أَسْبِقُ مِنَ السَّيْلِ إِلَى جَوْفِ الْوَادِي؛ مردم را به آن چه شما اعتقاد دارید دعوت نکنید، به خداوند سوگند! اگر تقدیر کسی به هدایت شدن به این امر باشد خواهید دید که سریع تر از آن که گنجشک به لانه اش برود، و سریع تر از آن که سیل از قله‌ی کوه به دره برسد او به این عقاید می‌پیوندد.»

به همین خاطر امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «لَوْ ضَرَبْتُ خِيَشُومَ الْمُؤْمِنِ عَلَى أَنْ يَبْغِضَنِي مَا فَعَلَ، وَ لَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يَحِبَّنِي مَا فَعَلَ، وَ بِذَلِكَ أَخَذَ اللَّهُ لِي الْعَهْدَ فِي الْأَزْلِ وَلَمْ يَزَلْ؛ اگر بینی مؤمن با قطع کنم تا با من دشمن شود این کار را نخواهد کرد، و اگر همه‌ی دنیا را به منافق بدهم تا مرا دوست داشته باشد، این کار را نخواهد کرد و خداوند به این محبت من در ازل عهد گرفته است و هم چنان باقی است.»<sup>۱</sup>

به همین خاطر به آن مرد فرمود: «فَمَا رَأَيْتَكَ فِي الْمَحِبِّينَ فَأَيْنَ كُنْتُ؟؛ من تو را در بین دوست داران خودم ندیدم، پس تو کجا بودی؟» ارواح بر او عرضه شد و اعمال نیز در عالم اجسام بر او عرضه می‌شود و هنگام مرگ نیز افراد بر او عرضه می‌شوند و بعد از مرگ او نیز مقام او را می‌داند، می‌داند که خاکستر به کجا می‌رود، هنگام قیامت نیز به سوی او رجوع می‌کنند و در آن هنگام او صاحب ولایت آنها است و آنها را به نعمت و یا انتقام تقسیم می‌کند، این از فضل خداوند پروردگار مردم است، ولایتی از طرف ذی الجلال و الاکرام است.

پس علی صاحب ولایت اشباح، صاحب ولایت ادیان، صاحب ولایت ایمان، صاحب ولایت زندگی، صاحب ولایت مرگ، صاحب ولایت حساب رسی، صاحب

ولایت نعمت، صاحب ولایت عذاب و صاحب ولایت تکذیب کنندگان و اهل شک است.

کسانی که فضیلت علی را انکار می‌کنند، در عالی بودن مقام او شک دارند، آن را بزرگ نمایی می‌دانند، آن را تکذیب می‌کنند، به آن الحاد می‌ورزند، آن‌ها در عذاب احضار می‌شوند و از رحمت دور می‌شوند.

پس اگر یکی از آن‌ها تا زمان بقای افلاک و تسبیح گفتن ملائکه در دنیا زندگی کند، هزار حج به جا آورد و در روزهای خود روزه دار باشد و شب‌ها نماز بخواند، به تعداد برگ‌های درختان حسنه داشته باشد، به مقدار وزن شن‌های صحراها عبادت داشته باشد و به تعداد قطرات باران کارهای نیک داشته باشد و به تعداد حروف قرآن خیرات انجام داده باشد و به تعداد هر حرفی یک میلیون خیرات داشته باشد، تمام کتاب‌های نازل شده را تلاوت کند و همه‌ی خطاب‌های علم و عمل را بفهمد، در هم نشینی با پیامبران باشد و هم صحبت مرسلین باشد و در صف‌های جهاد بایستد و در بین رکن و مقام به شهادت برسد و بعد یک حرف از فضیلت‌های علی را انکار کند و آن را مخفی نماید، او در قیامت خود هیچ سعادت نمی‌خواهد دید، از رحمت خداوند جز دوری نصیبش نمی‌شود.



## فصل

### صفات خداوند متعال

خداوند متعال در جلال کبریاء خود و در عظمت خود هیچ چیزی مثل او نیست، این از مقتضیات ربوبیت است و حضرت محمد در کمال رفعت خود و تقدم خود بر مخلوقات هیچ چیز مثل او نیست، چرا که او مخلوق اول است و ولایت راز عظمت او در تصرف در موجودات است و عهدی است که از سایر مردمان قبل از ظهور آنها گرفته شده است و هیچ کس این چنین نیست، چرا که ولایت حاوی راز حضرت الهی و راز نبوت محمدی است که هیچ چیز مثل او نیست و راز خدایی که هیچ چیز مثل او نیست نیز بدون مثل و مانند خواهد بود و کسی که به این راز معرفت داشته باشد و از این میوه چیده باشد، از این نور اقتباس کرده باشد، از تکذیب و انکار دوری خواهد کرد و کسی مانند او نخواهد بود در راز بودن او برای خداوند و در معرفتش به هدایت کنندگان نیکوکار.

## فصل

منزه است، خدای نوری که در اشیاء تجلی یافت. پس به ظهور رسید و از اشیاء تجلی یافت. پس غایب و پنهان شد و از زمان و مکان مقدس است، از حدوث و حادثه متعالی است، از حلول و انتقال و تصویر و مثل منزه است، با جمال خود از همه‌ی جهت‌ها تجلی یافت. پس ظاهر شد، و با کمال خود با همه‌ی جهت‌ها تجلی

---

کرد پس پنهان شد، پس او غایب ظاهر است، و بعد غایب است وقتی که ظاهر است.

## فصل

### اختلاف مردم در امام

نبوت و امامت، در امامت اختلاف به وجود آمد و این سخن اشاره به آن است: «ما اختلفوا فی الله و لا فی و انما اختلفوا فیک یا علی؛ مردم در خداوند و یا در من اختلاف نکردند بلکه فقط در تو ای علی دچار اختلاف شدند.»<sup>۱</sup> پس اسلام و ایمان دو نعمت هستند که مورد شکر قرار گرفتند و در ظاهر و باطن مورد کفران قرا گرفتند. پس اختلاف در امامت به وجود آمد و دشمن از ظاهر نورهای آن اعراض می‌کند، ولی در اسرار مخفی خود مورد تقصیر واقع شده است، پس دشمنانش فضیلت او را تکذیب می‌کنند، اولیاء او اسرار او را انکار می‌کنند، کسانی که به او معرفت داشته باشند سوار بر کشتی نجات هستند، اهل توفیق و تحقیق جام محبت او را سر می‌کشند، در حالی که فریاد می‌زنند مست هستند، و اسم آن‌ها عالی است و خود آن‌ها نیز عالی هستند، مستی آن‌ها از این است که معرفت پیدا کرده‌اند علی صاحب ولایت مردم است، و این که او بر پروردگار، امام سید، بیت الحرام، شرع و احکام، و رسولان مکرم، و ملائکه‌ی معظم، و مؤمنین قیامت، و بهشت و دار انتقام، و

---

۱. حدیث آن گذشت.

بر خاص و عام، حق دارد حق دارد.

پس اگر این مقام بر تو بزرگ می‌آید، در صحیح اخبار از ائمه‌ی نیکوکار، که محبت آن‌ها نور بزرگ است وارد شده است که حق مؤمن نزد خداوند از آسمان‌ها و زمین و از گوگرد قرمز بزرگ تر است و وقتی حق یک مؤمن این گونه باشد، در این صورت حق امیر مؤمنین علیه السلام چگونه خواهد بود؟

اما حق او بر خداوند از این جهت است که با شمشیر و تیغ او بود که خیمه‌ی دین برپا شد، و مردم به دین پروردگار جهانیان متدین شدند، و این سخن اشاره به آن است: «ضربة علی يوم الخندق أفضل من عبادة الثقلين؛ یک ضربه‌ی علی در جنگ خندق برتر از عبادت جن و انس است.»<sup>۱</sup>

پس این یک ضربه با شمشیر او در نزد خداوند برابر با اعمال جن و انس است. اما حق او بر پیامبر از این جهت است که او با جان خود برای او همدردی کرد و با خون خود برای او فداکاری کرد، برای او در سختی‌ها فرو رفت و گرفتاری‌ها را برای او برطرف کرد، پس او شیر قدرتمند او و شیر بزرگ اوست.

اما حق او بر اسلام از این جهت است که صحرای اسلام به وسیله‌ی او آباد شد، بیابان آن به وسیله‌ی او سرسبز شد، دستان اسلام به وسیله‌ی او در دور دست دراز شد، اما حق او بر شرع و احکام این است که دلیل‌ها به وسیله‌ی او توضیح داده شد، مسائل به وسیله‌ی او تحقق پیدا کرد، تاریکی‌ها به وسیله‌ی او روشن شد، و مطالب مشکل به دست او حل شد.

۱. الفردوس؛ ج ۳، ص ۴۵۵؛ ح ۵۴۰۶. المستدرک؛ ج ۳، ص ۳۲.

اما حق او بر بیت الحرام این است که ابراهیم علیه السلام ساختمان آن را ساخت و علی علیه السلام به آن شرافت داد، و اعطای شرافت کی مانند بالا بردن دیوار است، و اما حق او بر رسولان مکرم، از این جهت است که آنها به دین او متدین بودند و به محبت او شهادت می دادند و هنگام قیام و حکومت به سوی او دعوت کردند و در وقتی هم که در صلب مخفی بودند نیز به او دعوت کردند.

اما حق او بر مؤمنین این است که با محبت او اعمال ختم می شود و آرزوها برآورده می شود.

اما حق او بر ملائکه‌ی مقرب این است؛ او نوری است که به آنها تسبیح را تعلیم داده است، در رواق‌های قدس از ذکر برایشان چراغ روشن نموده است، اما حق او بر بهشت نعیم و درکات جهنم این است که او اهل این یکی را محشور می کند و برای آن یکی هیزم فراهم می کند.

اما حق او بر خاص و عام از سایر مردم این است که اگر او نبود آنها نیز نبودند. چرا که او علت وجود آنها است، فضیلت متعلق به به وجود آورنده‌ی آنها است.

تأیید می کند این تاویل را روایتی که از عایشه در کتاب مقامات نقل شده است: «او می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه‌ی من بود که کسی درب خانه را زد، حضرت به من فرمود: «بلند شو و درب را برای پدرت باز کن ای عایشه!»

من بلند شدم و درب را برای او باز کردم و او سلام کرد و نشست و حضرت جواب سلام داد و از جایش تکان نخورد، اندکی نشست و بعد کسی درب خانه را زد، حضرت فرمود: «بلند شو و درب را برای عمر باز کن.» من بلند شدم و درب را برای او باز کردم، و گمان کردم او از پدرم افضل است، او آمد و سلام کرد و

نشست، و حضرت جواب سلام او را داد، و از جایش تکان نخورد، اندکی نشست و کسی درب خانه را زد

حضرت فرمود: «بلند شو و درب را برای عثمان باز کن.» من باز کردم، او داخل شد و سلام کرد و حضرت جواب سلام او را داد و از جایش تکان نخورد، او نشست و کسی درب خانه را زد، در این لحظه پیامبر ﷺ از جا بلند شد و درب را باز کرد و دیدیم علی بن ابی طالب علیه السلام است، و او داخل شد و حضرت دست او را گرفت و نشاند و مدتی طولانی با او آهسته صحبت کرد و بعد از خانه بیرون رفت، حضرت تا کنار درب او را بدرقه کرد. وقتی بیرون رفت گفتم: «ای پیامبر! پدرم وارد شد اما تو برای او بلند نشدی، بعد عمر و عثمان آمدند و تو آن‌ها را بزرگ ندانستی، برایشان بلند نشدی، بعد علی آمد و تو از جا برخاستی و درب را برایش باز کردی.» حضرت فرمود:

«یا عائشة لما جاء أبوك كان جبرائيل بالباب فهمت أن أقوم فمنعني فلما جاء علي و ثبت الملائكة تختصم علي فتح الباب إليه، فقامت و أصلحت بينهم، و فتحت الباب له، و أجلسه و قرّبه عن أمر الله، فحدّثني بهذا الحديث عني، و اعلمني أن من أحياء الله متبعاً للنبي، عاملاً بكتاب الله، موالياً لعلی، حتى يتوفاه الله، لقي الله و لا حساب عليه، و كان في الفردوس الأعلى مع النبيين و الصديقين؛

ای عایشه! وقتی پدرت آمد جبرئیل کنار درب بود و من خواستم بلند شوم اما او مرا منع کرد، وقتی علی آمد ملائکه برای او از جا برخاستند و برای باز کردن درب برای او با هم دعوا می‌کردند، من بلند شدم و دعوای آن‌ها را خاتمه دادم و درب را برای او باز کردم و او را نشاندم و او را به خود مقرب نشان دادم و این‌ها از دستور

خداوند بود. پس تو این حدیث را از طرف من نقل کن، بدان خداوند بخواهد به کسی حیات بدهد او را پیرو پیامبر قرار می‌دهد و عمل کننده به قرآن قرار می‌دهد و حامی ولایت علی قرار می‌دهد، و وقتی از دنیا برود در حالی با خداوند ملاقات می‌کند، حسابی بر گردن او نیست و در فردوس اعلا در کنار پیامبران و صدیقین خواهد بود.<sup>۱</sup>

---

۱. بحار الانوار؛ ج ۳۸، ص ۳۱۳؛ ح ۱۷.

## فصل

### اسرار آل محمد ﷺ سخت و دشوار است

بدان که اسرار آل محمد ﷺ سخت و دشوار است همان طور که این مطلب را ذکر کرد، و برخی از این اسرار را ملائکه و پیامبران می‌دانند، آن مقدار به وسیله‌ی وحی به آن‌ها رسیده است، برخی از این اسرار را آن‌ها فقط خود آن‌ها می‌دانند و بر زبان هیچ مخلوقی غیر از خودشان جاری نشده است، این اسراری است که بدون واسطه به آن‌ها رسیده است، آن اسراری است که افعال ربوبیت به وسیله‌ی آن از آن‌ها صادر می‌شود و عده‌ای از اهل باطل به آن شک دارند و عده‌ای که به این معرفت دارند رستگار هستند و کسانی که آن را انکار کنند کافر هستند و کسانی که اهل غلو گویی هستند در آن افراط و تفریط می‌کنند، رستگار می‌شود کسی که بصیرت داشته باشد و از راه میانه پیروی کند.

## فصل

اما اسراری که فرد مؤمن از آن بهره‌ای دارد، این نیز سخت و دشوار است و سخت‌ترین و مبهم‌ترین آن‌ها مواردی است که متشابه است و دارای چند وجه است و قابل تأویل است. مواردی که ظاهر آن با باطنش مختلف است، مصادیق آن



در قرآن و احادیث و روایات و ادعیه بسیار زیاد است، از آن جمله در قرآن این آیه است ﴿وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْتُولُونَ﴾<sup>۱</sup> «و یومئذ لا یسأل عن ذنبه انس و لا جان» و این در ظاهر متناقض است چرا که دستور می دهد آن ها را متوقف کنید تا مورد سؤال قرار بگیرند و بعد خبر می دهد که آن ها مورد سؤال واقع نمی شوند و توضیح آن این است که: بندگان در روز قیامت فقط از چیزی مورد سؤال قرار می گیرند که خداوند از آن ها عهد گرفته است و آن محبت علی است، وقتی مبعوث می شوند از او مورد سؤال قرار می گیرند و شیعیان علی درباره ی گناهانشان مورد سؤال واقع نمی شوند، چرا که آن ها به عهد خود وفا کردند، پس گناهی ندارند، و این آیه ﴿لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ﴾<sup>۲</sup> این لفظ عام است اما معنایش خاص است، چرا که معنایش این است که در روز قیامت هیچ انس و جانی از شیعیان علی درباره ی گناهانشان مورد سؤال واقع نمی شوند، چرا که خداوند از آن ها برای ایمان آوردن به علی عهد گرفت و در برابر آن بهشت را برایشان ضمانت کرد. پس اگر به آن عهد وفا کنند رحمت خداوند برای آن ها واجب می شود به خاطر وفای به عهد و آن ها نیز به این عهد وفا کردند. پس در آن هنگام گناهی بر گردنشان نیست که از آن مؤاخذه شوند، چرا که محبت علی حسنه است، و وقتی در ترازو قرار بگیرد گناه کجا خواهد بود؟ و این آیه اشاره به آن است ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾<sup>۳</sup> و بزرگ ترین حسنه محبت علی است، بلکه او تمام حسنات است. پس وقتی در ترازو قرار بگیرد در کنار آن

---

۱. صافات؛ آیه ی ۲۴.

۲. رحمن؛ آیه ی ۳۹.

۳. هود؛ آیه ی ۱۱۴.

گناهی وجود ندارد، و تاریکی گناه در کنار درخشندگی نور پروردگار چه جایگاهی خواهد داشت، چرا که ولایت علی نور پروردگار است، و تاریکی شب در کنار روشنایی ماه کامل نورانی چه موقعیتی دارد، و یا چگونه می‌توان گناهی را لمس کرد در کنار اکسیر خالص، از آن جمله این آیه است «یداه مبسوطان» و این آیه «لیس کَمِثْلِهِ شَیْءٌ»<sup>۱</sup> و این تناقض در ظاهر وجود دارد بدون این که بتوان آن را تأویل کرد، چرا که کسی که دارای مثل نیست پس چگونه دو دست دارد؟ و کسی که دارای دست باز است، چگونه بدون مشابه و بدون مانند است؟ این برای کسانی که استعاره‌ی لغوی را می‌دانند واضح است.

## فصل

### هیچ چیز مثل او نیست

اما این آیه «لیس کمثله شیء» درست است چرا که اله حق، دارای مثل نیست. چون او بدون ضد و همتا است، و این آیه «بل یداه مبسوطتان» این نیز درست است، چرا که خداوند قدرت و رزق را اراده کرده است و از آن دو به دست تعبیر کرده است، چرا که باز بودن به دست منطبق است و قدرت نیز همین طور. پس لفظ دست در این جا استعاره است چون قدرت او و رزق او ازلی بوده و هست. پس او دارای دست‌هایی بر سایر مردم است و نعمت می‌دهد و اما در باطن این دو دستی که باز هستند محمد و علی است، و این دو نعمت و قدرت هستند نعمت نبوت و قدرت ولایت، و از آن جمله «وجوه یومئذ ناظره الی ربها ناظره» و این آیه ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾<sup>۱</sup> پس کسی که با چشم دیده نمی‌شود چگونه صورت‌ها او را می‌بینند؟ و کسی که صورت‌ها او را نمی‌بینند چگونه با چشم دیده نمی‌شود؟ این نفی و اثبات است، و نفی و اثبات با هم جمع نمی‌شود.

از آن جمله سخن خداوند خطاب به سید مرسلین است: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ

مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرُ<sup>۱</sup> و این آیه «وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيراً»<sup>۲</sup> کسی که گناه دارد چگونه طهارت دارد؟ و کسی که با طهارت در صدر افراد مدح شده است چگونه گناه دارد، اما جمله‌ی «یطهرکم تطهیرا» درست است، چون آن‌ها از نور جلال آفریده شده‌اند و به عصمت و کمال مخصوص هستند، پس معصوم چه گناهی دارد؟

اما مانند این در ادعیه نیز وجود دارد، از جمله سخن امام سجاد علیه السلام که سید کسانی است که عبادت کرده‌اند، و پسر سید کسانی است که از اولین و آخرین عبادت کرده‌اند، در دعای خود می‌فرماید: «ربی ظلمت و عصیت و توانیت؛ ای پروردگارم من ظلم کردم و معصیت کردم و ضعف داشتم».

پس اگر او ظالم و جاهل است چگونه سید و معصوم است، در حالی که او سید و معصوم است پس چگونه ظالم و جاهل است؟

می‌گوییم: معنای سخن حضرت این است که می‌گوید: «ای پروردگارم! شیعیان ما وقتی از اضافهی گل ما آفریده شدند و با آب ولایت ما خمیر شدند، ما را به امام خود قبول کردند، و ما نیز آن‌ها را به شیعه‌ی خود قبول کردیم، مصیبت ما به آن‌ها نیز اصابت می‌کند، مشکلات ما دامن آن‌ها را می‌گیرد، ناراحتی ما آن‌ها را ناراحت می‌کند، ما نیز از درد آن‌ها احساس درد می‌کنیم، از احوال آن‌ها مطلع می‌شویم، پس آن‌ها در کنار ما هستند و از ما جدا نمی‌شوند».<sup>۳</sup> چون رجوع بنده به سید خود است، تکیه گاه او بر مولای خود است، پس آن‌ها از دشمنان ما روگردان هستند و از حامیان ولایت ما آشکارا مدح می‌کنند.

۱. فتح؛ آیه‌ی ۲.

۲. احزاب؛ آیه‌ی ۳۳.

۳. بحار الانوار؛ ج ۵۳، ص ۳۰۲.

استدلال مرا روایت ابن طاووس در کتاب مهج الدعوات تصدیق می‌کند که به نقل از خلیفه‌ی خداوند قائم آل محمد و پایان بخش آن‌ها مطلبی را به این معنا نقل می‌کند می‌گوید: «من در وقت سحر در سامرا شنیدم کسی در پشت دیوار این گونه دعا می‌کرد: «خداوند! شیعیان ما را در دوران حکومت ما زنده کن، آن‌ها را در دوران حاکمیت و مملکت ما زندگی طولانی عطا کن.» اگر شیعیان آن‌ها از آن‌ها هستند و به آن‌ها برمی‌گردند و توجه آن‌ها متوجه آن‌ها است، در این صورت گویا حضرت می‌فرماید: «خداوند! شیعیان ما از ما هستند و به ما منسوب هستند، و آن‌ها بدی کرده‌اند و کوتاهی نموده‌اند و در کار خود خطا کرده‌اند، آن‌ها ما را صاحب خود دیدند و به ما رضایت دادند، ما گناهان آن‌ها به جای آن‌ها بر دوش می‌گیریم، و خطاهای آن‌ها را بر عهده می‌گیریم. چرا که تکیه گاه آن‌ها بر ما است و رجوع آن‌ها به سوی ما است، به خاطر مخصوص بودن آن‌ها به ما و اتکای آن‌ها به ما گویا ما صاحب گناه هستیم، چون بنده به سید خود منسوب می‌شود، تکیه گاه غلامان به مولای آن‌ها است؛ پناه شیعیان به ما است، تکیه گاهشان بر ما است، خداوند! گناهان آن‌ها را که به اتکای محبت ما و به خاطر گرایش به ولایت ما و به خاطر تکیه بر شفاعت ما آن را انجام داده‌اند بیامرز، آن‌ها را با گناهانشان نزد دشمنان ما رسوا نکن، در آخرت ولایت آن‌ها را بر عهده‌ی ما بگذار. همان طور که ولایت آن‌ها را در دنیا در اختیار ما قرار دادی، اگر گناهان کارهای خویشان را نابود کرده است پس کفه‌ی ترازوی آن‌ها را با ولایت ما سنگین کن و درجات آن‌ها را به خاطر محبت ما بالا ببر، این تأویل برای مؤمنی که یقین دارد و اسرار آن‌ها را تصدیق می‌کند خیر بسیار بدارد.<sup>۱</sup>

اگر در کتاب من مطلبی غیر از این نبود همین کافی بود که از مرواریدهای اعتقادی به کفایت بهره ببری، وگرنه هیچ، چرا که شیطان در هر روز ۳۲۰ مرتبه به قلب مؤمن نظر می‌کند و او را وسوسه و گمراه می‌کند، خداوند شبیهی از نور ولایت را به تعداد آن نظرها برای دفع شیاطین قرار داده است، تا آن چه را شیطان آلوده می‌کند پاک کنند. چون هر کس تیغ در قلبش فرو برود، شیاطین با پای خود او را لگد کوب می‌کنند، ای کسی که منکر فضایل علی علیه السلام هستی، تا کی تار شک را به دور جسد مسخ شده‌ی خود و روح رانده شده‌ی خود می‌پیچی، و تا کی وقتی پاکیزه می‌شوی دوباره عصیان می‌کنی، و وقتی بصیرت پیدا می‌کنی دوباره کور می‌شوی، و وقتی سراب می‌شوی دوباره تشنه می‌شوی، مگر ندیدی خدایی بنده‌ای را از بین بندگان برگزید و او را بر اسرارش مطلع کرد و ولایت امور خود را به او واگذار کرد، و او را به خود مقرب کرد، و لباس صفات خود را به او پوشانید، و او را بر سایر مخلوقاتش برتری داد، و قلم عدالت و دفتر سخاوت و شمشیر قدرت و افسار امور را به او تحویل داد، و او را بر همه‌ی مخلوقاتش امیر کرد، و او بهتر می‌داند که رسالت خود را در چه کسی قرار دهد، او نیز با سیاست و عدالت و عصمت و سخاوت اقدام کرد، و آن چه را پروردگار اراده می‌کند انجام می‌دهد، آن چه را او انجام می‌دهد پروردگار اراده می‌کند، چون او محل ولایت امور او و دست باز او بر همه‌ی ملائکه است. چون او دست خداوند و جنب او است، دارای حق تصرف مطلق است، چشم او در همه‌ی آسمان‌ها و زمین می‌چرخد، چون او چشم خداوند است که بندگان و سرزمین‌ها را نظاره می‌کند، و او در مقام رفیع و تایید بنده‌ی مولا و مولای بندگان است:

والعقل نور و أنت معناه	والکون سر و أنت مبداه
والخلق فی جمعهم إذا جمعوا	الکل عبد و أنت مولا

أَنْتَ الْوَلِيُّ الَّذِي مَنَاقِبُهُ      مَا لَعَلَّاهَا فِي الْخَلْقِ أَشْبَاهُ  
 يَا آيَةَ اللَّهِ فِي الْعِبَادِ يَا      سِرَّ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ  
 كَفَاكَ فَخْرًا وَعِزَّةً وَعِلًّا      أَنْ الْوَرَى فِي عِلَاكَ قَدْ تَاهَا  
 فَقَالَ قَوْمٌ بِأَنَّهُ بِشَرِّ      وَقَالَ قَوْمٌ بِأَنَّهُ اللَّهُ  
 يَا صَاحِبَ الْحَشْرِ وَالْحِسَابِ وَمَنْ      مَوْلَاهُ حَكَمَ أَمْرَ الْعِبَادِ وَلَّاهُ  
 يَا قَاسِمَ النَّارِ وَالْجَنَانِ غَدًّا      أَنْتَ مَلَاذِ الرَّاجِي وَمُلْجَاهُ  
 كَيْفَ يَخَافُ الْوَلِيَّ حَرَّ لَظْيِ      وَلَيْسَ فِي النَّارِ مَنْ تَوْلَاهُ  
 يَا مَنبِعَ الْأَنْوَارِ يَا سِرَّ الْمُهَيْمِنِ فِي الْمَمَالِكِ      يَا قُطْبَ دَائِرَةِ الْوُجُودِ وَعَيْنَ مَنبَعِهِ كَذَلِكَ  
 وَالْعَيْنِ وَالسِّرِّ الَّذِي مِنْهُ تَلَقَّنْتَ الْمَلَائِكِ      مَا لَاحَ ضَبِيعٌ لِلْهَدَى إِلَّا وَاسْفَرَّ عَنْ جَمَالِكَ  
 يَا ابْنَ الْأَطْيَابِ وَالطَّوَاهِرِ وَالْفَوَاطِمِ وَالْعَوَاتِكِ      أَنْتَ الْأَمَانُ مِنَ الرَّدَى أَنْتَ النِّجَاةُ مِنَ الْمَهَالِكِ  
 أَنْتَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمَ قَسِيمَ جَنَاتِ الْأَرَائِكِ      وَالنَّارَ مَفْرَعَهَا إِلَيْكَ وَأَنْتَ مَالِكُ أَمْرِ مَالِكِ  
 يَا مَنْ تَجَلَّى بِالْجَمَالِ فَشَقَّ بَزْدَةَ كُلِّ حَالِكِ      صَلَّى عَلَيْكَ اللَّهُ مِنْ هَادٍ إِلَى خَيْرِ الْمَسَالِكِ

وَالْحَافِظُ الْبَرَسِي لَا يَخْشَى وَأَنْتَ لَهُ هُنَالِكَ

عقل نور است و تو معنای آن هستی و آفرینش راز است و تو آشکار شده‌ای آن  
 هستی. و مخلوقات در جمعیت خود وقتی جمع می‌شوند همگی بنده هستند و تو  
 مولایشان هستی. تو ولی هستی که مناقب او در بین مخلوقات شبیه ندارد.  
 ای آیت خداوند در بین بندگان و ای اسرار خدایی که خدایی جز او نیست.  
 برای تو این افتخار و عزت و برتری بس است که مردم در برتری تو حیران  
 هستند.

عده‌ای گفتند او بشر است عده‌ای گفتند او خداست. ای صاحب محشر و  
 حسابرسی و ای کسی که مولایش حکم امور بندگان را به او واگذار کرده است.  
 ای تقسیم کننده‌ی جهنم و بهشت در فردا تو پناهگاه و مأوای امیدواران هستی.

چگونه پیرو تو از سوزش آتش بترسد در حالی که هر کس ولایت او را داشته باشد در آتش نخواهد بود.

ای منبع نورها ای راز خدای مهیمن در مملکت‌ها ای مرکز دایره‌ی هستی و چشم منبع هستی.

و ای چشم و رازی که ملائکه از او چیزی را دریافت کردند که شعله‌ای از هدایت نتابید مگر آنکه روی جمال تو را نمایان کرد.

ای پسر خوبان و پاکان و منزهان و شجاعان تو امان از سقوط هستی تو نجات از مهلکه هستی. تو صراط مستقیم هستی تو تقسم کننده‌ی تخت‌های بهشت هستی و جهنم به تو پناه می‌آورد و تو رئیس مالک جهنم هستی.

ای کسی که با جمال تجلی کردی و پارچه‌ی احوال تو را پاره کرد خداوند بر تو صلوات فرستد که هدایت کننده به بهترین رفتارها هستی.

حافظ بررسی نمی‌ترسد وقتی که تو این گونه هستی.<sup>۱</sup>

وقتی مناقب علی علیه السلام از نظر تعداد قابل شمارش نباشد و فضایل او از نظر آخرش معلوم نباشد پس آسمان‌ها در جای دادن آن در تنگنا قرار می‌گیرند و دو دریا در نوشتن آن تمام می‌شوند، جن و انس از نوشتن آن عاجز می‌مانند، عقل‌ها از درک آن وا می‌مانند، کوه‌ها از تحمل سنگینی آن خودداری می‌کنند، قرآن نازل شده و پیامبر مرسل به آن شهادت می‌دهند، تو ای خواننده با فهم قاصر خود و توهم فراوان خود از پروردگار عالی و پیامبر امی تخلف می‌کنی و مولای خود را اذیت می‌کنی، در حالی که قرآن برای این اذیت لعنت قرار داده است و با صدای بلند به تو



می‌گوید: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ»<sup>۱</sup> پس هر کس بر علی خشمگین باشد به خاطر فضیلتی که خداوند به او داده است در واقع او را اذیت کرده است، هر کس ولی خداوند را اذیت کند لعنت خداوند بر اوست، همین برای بدبختی او در روزی که خداوند را ملاقات می‌کند کافی است، پس ای سرگردان و اهل تردید! ای جاهل مرکب و عارف عذاب شونده! چه شده است که مراقب خداوند نیستی و ادب را رعایت نمی‌کنی، تا کی به دامن تکذیب چنگ می‌زنی، و هر چه بر تو وارد شود و مطابق ذهن جامد تو باشد و عقل فاسد تو آن را تصدیق کند می‌گوئی این مقام ولی است اما هر چه را انگشتان درک تو از ماهیت معکوس تو نتوانند به آن دست پیدا کنند زبان به فریاد تکذیب و انکار باز می‌کنی، پس ای کسی که در باب کتاب مغنی توقف کرده‌ای، چگونه توانسته‌ای نورهای بی نیاز کننده را مشاهده کنی تا فرق عالی و غالی را تشخیص بدهی؟ چگونه شیعه را از حامی ولایت تشخیص می‌دهی؟ چگونه اهل محبت را از پیرو تشخیص می‌دهی؟ پس من اکنون مقداری از ملل و نحل را برای تو مطرح می‌کنم، فضیلت‌هایی که نوشیدن آن شفای دردها است، و تفاوت فرقه‌ها را توضیح می‌دهد، از غرق شدن امان می‌دهد، گوارا است، با آن حق از باطل شناخته می‌شود، بعد از آن گمراهی و سرافکندگی وجود نخواهد داشت، فکر نمی‌کنم بعد از این خبر خوش و راحتی و مطالب بسیار و فضای باز، موضعی جز ناخشنودی از حرف صحیح و حرکت در سراب داشته باشی، تا این که در خاک ابوتراب را ملاقات کنی.

## فصل

### فرقه شدن امت‌ها بعد از پیامبران علیهم‌السلام

در توضیح فرقه شدن امت‌ها بعد از پیامبران شواهدی از قرآن و سنت وجود دارد. از آن جمله سخن خداوند سبحان از زبان قوم موسی است «وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»<sup>۱</sup> و در خبر دادن از نصاری می‌گوید: «وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً»<sup>۲</sup> و در خبر دادن از امی‌ها می‌گوید: «مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ»<sup>۳</sup> و پیامبر فرمود: «افترقت أمة أخى موسى على سبعين فرقة كلها فى النار إلا واحدة، و افترقت أمة أخى عيسى على إحدى و سبعين فرقة كلها فى النار إلا واحدة، و ستفترق هذه الأمة على ثلاث و سبعين فرقة كلها فى النار إلا واحدة، و هى التى تبعت ما أنا عليه و أهل بیتی»، و فى روایة ما علیه و أصحابی؛ امت برادرم موسی به هفتاد فرقه تقسیم شدند و همگی آن‌ها جز یک فرقه در جهنم هستند و امت برادرم عیسی به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند. همگی آن‌ها جز یک فرقه در جهنم هستند و به زودی این امت نیز به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد که

۱. اعراف؛ آیه ۱۵۹.

۲. حدید؛ آیه ۲۷.

۳. آل عمران؛ آیه ۱۴۴.

همگی آن‌ها جز یک فرقه در جهنم خواهند بود، آن یک فرقه کسانی هستند که از آن چه من و اهل بیتم بر آن هستیم پیروی کنند.» و در روایتی دیگر از آن چه من و اصحابم بر آن هستیم پیروی کنند.<sup>۱</sup>

این توضیح و تاکید است که نجات یافتگان کسانی هستند که از آل پیروی کنند چرا که آل، همان اصحاب هستند و اصحاب آل نیستند. پس هر جا آل باشد؛ اصحاب نیز هستند بدون آن که عکس آن صادق باشد. به همین خاطر گفته می‌شود اهل الله و گفته نمی‌شود اصحاب الله، پس آل پیامبر ﷺ اصحاب او هستند و اصحاب او آل نیستند، و در حدیث است: «اهل قرآن اهل خداوند و خواص درگاه او هستند.» چرا که آن‌ها حاملان اسرار خداوند هستند، پس هر جا اهل باشند نجات هست، چون اهل در شرافت و فضیلت اولی است، و به میراث مستحق تر است، و به علم نزدیک تر است، چشمه‌ی ذکر از آن‌ها است، ذکر از آن‌ها شنیده می‌شود. پس اصحاب تابع آل هستند. چون آن‌ها ساکنان سلطنت و حکومت هستند و اصحاب ساکنان پیرو هستند. پس چگونه است که به تابع اقتدا می‌شود ولی به متبوع نمی‌توان اقتدا کرد؟ بدانید که آن‌ها پناهگاه و محل نجات، رفتار هدایت و بهشت نهایی و سدرۃ المنتهی هستند، اصحاب عده‌ای هستند که با نور آل، بصیرت کسب کردند، بعد دود حسادت چشم آن‌ها را کور کرد.» این سخن اشاره به آن است: «على الحوض إذ بملاً من أصحابی يؤخذ بهم ذات اليمين و ذات الشمال مسودة وجوههم، فأناديهم: أصحابی أصحابی، فيأتی النداء من خلفهم، يا محمد، إنهم ليسوا أصحابك، إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك؛ فأقول: ألا سحفاً ألا سحفاً؛ وقتی من در

۱. سنن ابی داوود؛ ح ۴۵۹۷. کتاب السنة سنن درامی؛ ح ۲۴۰۶. کتاب السیر.

کنار حوض باشم عده‌ای از اصحاب مرا می‌آورند و از سمت راست و سمت چپ آن‌ها را گرفته‌اند و چهره‌های آن‌ها سیاه است و من آن‌ها صدا می‌زنم و می‌گویم: «ای اصحاب من! ای اصحاب من! پس در این لحظه از پشت سر آن‌ها صدا می‌آید: «ای محمد! آن‌ها اصحاب تو نیستند، تو نمی‌دانی آن‌ها بعد از تو چه کارهایی کردند و من می‌گویم: «پس از رحمت دور باد از رحمت دور باد.»<sup>۱</sup>

اما آل نقطه‌ی رجوع هستند، دلیل آن این سخن است: «أهل بیتی کسفینه نوح من رکبها نجا؛ اهل بیت من مانند کشتی نوح هستند هر کس بر آن سوار شود نجات می‌یابد» و این یک رمز شریف است، و معنای آن این است که کسی از وحشت‌های سخت و عذاب روز قیامت نجات نمی‌یابد، مگر کسی که ولایت آن‌ها را داشته باشد.

اما این سخن آن‌ها به نقل از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که فرمود: «أصحابی كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم؛ اصحاب من مانند ستارگان هستند به هر کدامشان اقتدا کنید هدایت می‌شوید.»<sup>۲</sup> در این جا از اصحاب فقط اهل بیت خود را قصد کرده است، وگرنه

۱. این حدیث مورد اجماع است در نزد علمای اسلام. فتح الباری؛ ح ۶۵۸۵. سنن ابن ماجه؛ ح ۴۳۰۶. مسند احمد؛ ح ۷۹۳۳.

۲. امام سخاوی می‌گوید: «عده‌ی زیادی از ائمه معتقدند این حدیث اصالت ندارد. المقاصد الحسنه؛ ص ۴۹-۵۰؛ ح ۳۹.

و حافظ عذاقی در آوردن احادیث مختصر المنهاج شماره ۵۵ می‌گوید: «این حدیث را دار قطنی در الفضایل و ابن عبد البر در العلم از طریق خود از حدیث جابر روایت کرده است و می‌گوید: «اسناد موجب حجت بودن نیست.» بی‌هیکی در المخل از حدیث ابن عمر و ابن عباس مثل آن را به شکل دیگری به صورت مرسل روایت کرده است و می‌گوید: «متن آن مشهور است و اسناد آن ضعیف است

موجب تناقض است، در این صورت چگونه آن‌ها از کنار حوض گمراه هستند و چهره‌هایشان سیاه است، و چگونه مانند ستاره هستند که به آن اقتدا می‌شود؟ و حضرت فرمود: «مثل أهل بیتی فی هذه الأمة مثل نجوم السماء كلما غاب نجم طلع نجم إلى يوم القيامة؛ مثال اهل بیت من در این امت مانند ستارگان آسمان است هرگاه ستاره‌ای غایب شود ستاره‌ای دیگر طلوع می‌کند تا روز قیامت.»<sup>۱</sup> و اگر اصحاب حضرت ستاره باشند پس اهل بیت او خورشید و ماه خواهند بود، و با

و در اسناد ثبت نشده است و بزار آن را روایت کرده است و می‌گوید: «این حدیث ناشناخته و ناصحیح است.» و ابن حزم می‌گوید: «این حدیث دروغ و باطل است.» حاشیه‌المنتخب از مسند عبد بن حمید؛ ص ۲۵۱؛ ح ۷۸۳.

محقق کنوز الحقایق؛ ج ۱، ص ۶۷؛ ح ۷۵۱. می‌گوید: «این حدیث جعلی است.» میزان الاعتدال؛ ج ۱، ص ۴۱۲. شماره ۱۵۱۱ و لسان المیزان؛ ج ۲، ص ۴۸۸.

محقق کتاب شرح مسند ابی حنیفه ۴۹۸ می‌گوید: «این حدیث صحیح نیست و توضیح مفصل آن در رساله‌ی ضمیمه آمده است.» (بنود الانوار)

حافظ ابن حجر در المطالب العالیه آن را ضعیف دانسته است، ج ۴، ص ۱۴۶؛ ح ۴۱۹۳-۴۱۹۴. از کسانی که آن را ضعیف دانسته اند خفاجی و ملا علی قاری و احمد و مزنی هستند نسیم الرياض؛ ج ۳، ص ۴۲۴. التقرير و التحبیر ابن امیر حاج؛ ج ۳، ص ۹۹. جامع بیان العلم ابن عبد البر؛ ج ۲، ص ۸۹. این حدیث با این عبارت نیز روایت شده است: «أهل بیتی كالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم؛ اهل بیت من مانند ستارگان هستند به هر کدام اقتدا کنید هدایت می‌شوید.» لسان المیزان؛ ج ۱، ص ۱۴۱. این منطبق با روایتی است که از چند طریق در حدیث الامان آمده است و پیامبر اهل خود را به ستارگان تشبیه می‌کند و نیز شاهی از حدیث تقلین بر آن است و محتوای این حدیث دستور به تناقض نیست چرا که اهل بیت علیهم السلام خداوند با آیه‌ی تطهیر آن‌ها را عصمت داده است و آن‌ها بین خود اختلاف ندارند.

وجود خورشید و ماه نیازی به ستاره نیست، پس ستارگان همان اهل بیت او هستند و نه اصحاب او، و این آیه اشاره به آن است «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»<sup>۱</sup>؛ پس هر جا اهل بیت باشند طهارت و از بین رفتن پلیدی نیز وجود دارد و هر جا از بین رفتن پلیدی باشد عصمت خواهد بود، هر جا عصمت باشد خلافت و حکمت خواهد بود، هر جا حکمت باشد نور و رحمت خواهد بود، هر جا نور و رحمت باشد هدایت و نعمت خواهد بود، هر جا هدایت و نعمت باشد ..... و هر جا پلیدی باشد ظلمت خواهد بود، و هر جا ظلمت باشد گمراهی و فتنه خواهد بود، این سخن اشاره به آن است «إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابُ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي حَبْلَانِ مُتَصِلَانِ، إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوْا؛ مَنْ دُوَّ جِيزَ بَزْرُگٍ دَر بَيْنِ شِمَا اَز خُود بَه جَا مِی‌گِذارم، یَکی کِتَابِ خِداوند و دِیگری عِثرت و اهل بیت خودم، که این‌ها دو رِسمان به هم متصی هستند، اگر شما به آن دو تمسک بجوئید هرگز گمراه نمی‌شوید.»<sup>۲</sup>

پس آن مقدار که برای قرآن کریم شرافت و احترام را واجب دانسته است برای اهل بیت نیز واجب دانسته است و به ما می‌گوید که تمسک به قرآن و عترت موجب نجات است. فرمود: «عِثْرَتِ مَنْ وَ نَگفت اصحاب من.» پس آل را در مقام قرآن قرار داد، و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى، وَ خَلَقَنِي وَ عَلِيّاً مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ، أَنَا أَصْلُهَا، وَ عَلِيٌّ فَرْعُهَا، وَ فَاطِمَةُ لِقَاحُهَا، وَ الْعِثْرَةُ الْمِيَامِينُ الْهَدَاةُ أَغْصَانُهَا، وَ الشَّيْعَةُ الْمَخْلُصُونَ أَوْرَاقُهَا؛ خِداوند مخلوقات را از درختان گوناگون آفرید، من و

۱. احزاب؛ آیه ۳۳.

۲. حدیث آن به همراه منابعش گذشت.

علی را من از یک درخت واحد آفرید، من تنه‌ی این درخت هستم و علی شاخه‌ی  
فرعی آن است، فاطمه شکوفه‌ی آن و عترت مبارک و هدایت کننده شاخه‌های آن و  
شیعیان مخلص برگ‌های آن هستند.<sup>۱</sup> و حدیث ثقلین مورد اجماع است.<sup>۲</sup>

۱. مناقب ابن مغازلی؛ ص ۷۵؛ ح ۱۳۳. الفردوس؛ ج ۱، ص ۹۵؛ ح ۱۳۵. الطرائف؛ ج ۱، ص ۱۵۸؛ ح ۱۶۵.

۲. طریق‌های این حدیث و احتجاج به آن از طرف صحابه و اهل بیت علیهم‌السلام را در کتاب انواع النصوص علی آل محمد علیهم‌السلام مفصل توضیح داده ایم.

## فصل

### تعداد فرقه‌های اسلامی

وقتی این مطلب را قبول داشته باشی در این صورت می‌گوییم: «این امت بعد از پیامبر خود به دو فرقه تقسیم شد. علوی و بکری و زیاد بودن مذهب‌ها دلیل بر زیاد بودن شبهه‌ها است. چرا که حق متکثر و متغیر نیست و برهان آن صاف و غیر کدر است.

## فصل

با وجود این دو فرقه یا هر دو با هم حق هستند، یا همگی در گمراهی هستند و یا این که یکی از آن دو حق است و دیگری باطل است. اما این که هر دو با هم حق باشند ممتنع است، چون آن دو، اگر هر دو با هم حق باشند با هم اختلاف نداشتند و دو فرقه نمی‌شدند و منشأ اختلاف این است که هر دو ادعا می‌کنند که خلیفه‌ی پیامبر ﷺ هستند. اگر هر دو صادق باشند؛ لازم می‌آید دروغ گفتن پیامبر و اگر هر دو دروغ بگویند لازم می‌آید جهل پیامبر. جهل او ممتنع است. پس منحصر می‌شود صادق بودن یکی و دروغ گو بودن دیگری و و ادعا بر سر همین است. پس باید چیزی را بررسی کرد تا راست گو از دروغ گو از این دو مشخص شود. ما می‌بینیم



که علی علیه السلام در دین سبقت دارد و معنایش این است که او برای هیچ بتی سجده نکرده است<sup>۱</sup>، و در پیشی گرفتن در مسلمان شدن «أنت أول القوم إسلاماً؛ تو در بین این قوم اولین مسلمان هستی»<sup>۲</sup> و در علم دارای این مقام است «لو كشف الغطاء؛ اگر پرده کنار برود»<sup>۳</sup> و در شجاعت «لا فتى إلّا علی؛ جوانمردی نیست جز علی»<sup>۴</sup> و در زهد «أنا كابي الدنيا لوجهها؛ من چهره‌ی دنیا را در هم پیچیدم»<sup>۵</sup> و در نزدیکی و خویشاوندی «أنت منى و أنا منك؛ تو از من هستی و من از تو هستم»<sup>۶</sup> و در تصریحات «من كنت مولاة فعلى مولاة؛ هر کس من مولای او هستم اکنون علی مولای اوست»<sup>۷</sup>

در منحصر کردن و توضیح «اللهم وال من وalah و عاد من عاداه؛ خدایا هر کس از ولایت او حمایت کرد تو حامی او باشد و هر کس با او دشمنی کرد تو با او دشمن باش»<sup>۸</sup> پس او سید موحدان، و مبارز مسلمانان، عالم به مبهمات قرآن مبین، قسمت کننده‌ی چشمه‌ی سید مرسلین، با تصریح آشکار خلافت برای او واجب است.

۱. مناقب ابن مغازلی؛ ص ۱۷۷؛ ح ۳۲۲. الطرائف؛ ج ۱، ص ۱۹؛ ح ۱۰۶.

۲. بحار؛ ج ۴۲، ص ۳۰۳؛ ح ۴. ج ۲۴، ص ۲۶۸؛ ح ۴۰.

۳. حدیث آن گذشت.

۴. کنز العمال؛ ج ۵، ص ۷۲۳؛ ح ۱۴۲۴۲. الطرائف؛ ج ۱، ص ۱۳۱؛ ح ۱۲۳.

۵. بحار الانوار؛ ج ۳۲، ص ۲۵۰؛ ح ۱۹۷.

۶. حدیث آن گذشت.

۷. بحار الانوار؛ ج ۳۷، ص ۱۸۰.

۸. الطرائف؛ ج ۱، ص ۱۷۴؛ ح ۱۸۴.

## فصل

از خلیفه‌ی اول این سخن را شنیدیم که گفت: «مرا معاف کنید چرا که من برترین شما نیستم، به خداوند سوگند! امام شما نمی‌داند وقتی سخنی می‌گوید صحیح بوده است یا خطا، در شجاعت دیدیم که هیچ شمشیری نزد، در نسب دیدیم که از قبیله‌ی تیم است، تیم کجا و هاشم کجا، آب ته حوض کجا و دریا کجا، جواهر کجا و سنگ کجا.»

## فصل

دیدیم اجماع وجود دارد که نجات برای کسی است که پیرو علی باشد،<sup>۱</sup> و از این فرقه‌ها و توضیحات یا حق با جاهل است که او امام خواهد بود، و یا حق با عالم حاکم است که او علی است، پس علی امام است، پس کسی نجات نمی‌یابد مگر کسی که پیرو علی باشد، و با اولیاء او مدارا کند، و از دشمنان او جدا باشد، و این چیزی است که ائمه‌ی اسلام آن را روایت کرده‌اند مانند ابو عبد الله بخاری در صحیح خود، و ابو داود در سنن خود، و ابو علی ترمذی در جامع خود، و ابو حامد قزوینی و ابن بطه در مجالس خود، و همگی بر صحیح بودن آن اتفاق نظر دارند پس اجماع است.<sup>۲</sup>

---

۱. منظور حدیثی است که در آغاز این فصل به آن اشاره کرد: «من در میان شما دو چیز بزرگ از خود به جا می‌گذارم، و اصحاب من مانند ستارگان هستند، پس اجماع است که نجات برای پیروان علی است.»

۲. جمال الدین نیشابوری در الاربعین می‌گوید: حدیث الغدير درباره‌ی امير المؤمنين متواتر است، و درباره‌ی پیامبر نیز متواتر است، به نقل از حاشیه‌ی احقاق الحق؛ ج ۲، ص ۴۲۳.

## فصل

و از شعبه بن حجاج نقل شده است که: هارون با فضیلت ترین فرد در قوم موسی بود، و علی نسبت به محمد مانند هارون نسبت به موسی است، پس واجب است که از همه ی افراد امت او افضل باشد، با این متن صریح.<sup>۱</sup>

این آیه اشاره به آن است «وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي»<sup>۲</sup> پس واجب است که علی نیز خلیفه ی امت او باشد، و هر کس با او منازعه کند کافر شده است.

در الازهار فی مناقب امام الأبرار می گوید: «این حدیث در حد تواتر است.» حاشیه ی مناقب ابن مغازلی؛ ص ۱۶؛ ح ۲۳؛ چاپ تهران.

حافظ جزری بعد از ذکر متن غدیر می گوید: این حدیث از این نظر نیکو است و از نظرات بسیار صحیح است، و از امیر المؤمنین علی متواتر است و از پیامبر ﷺ نیز متواتر است، آن را الجم الغفیر از الجم الغفیر روایت کرده است، و باکی نیست از کسی که بخواهد آن را تضعیف کند، کسانی که در این علم بی اطلاع هستند. اُسمی الناقب؛ ج ۲۲، ص ۲۳؛ ح ۲.

شمس الدین الدهبی می گوید: «این حدیث متواتر است.» به نقل از حاشیه ی احقاق الحق؛ ج ۲، ص ۴۲۳.

سیوطی می گوید: «این حدیث متواتر است.» البیان و التعریف فی اسباب ورود الحدیث؛ ج ۳، ص ۲۳۴؛ ح ۱۵۷۶. الغدیر؛ ج ۱، ص ۳۰۰. به نقل از الازهار المتناثرة سیوطی.

از جمله کسانی که به متواتر بودن این حدیث تصریح کرده اند: «المناوی فی التیسیر به نقل از سیوطی، شارح المواهب اللدنیة، المناوی فی الصفة.» نظم المتناثر من الحدیث المتواتر؛ ص ۲۰۶؛ ح ۲۳۲.

۱. کفایة الطالب؛ ص ۲۸۳؛ باب نود.

۲. اعراف؛ آیه ی ۱۴۲.

## فصل

### فرقه‌های اسلامی

اهل سنت دو فرقه هستند: فرقه‌ی اول اهل حدیث هستند که شعبه‌های داودی، شافعی، مالکی، حنبلی، اشعری هستند، و فرقه دوم اهل نظر مستقل هستند که یک فقط فرقه هستند. اما معتزلی دارای هفت فرقه است: حنفی، هذیلی، (نظامی)، عمری، جاحظی، کعبی، بشری. صاحبان مذاهب عبارتند از: ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی. اما مالک بن انس بن مالک امام عراق است و اهل یمن و مغرب به مذهب او گرایش دارند، اما احمد بن حنبل خادم شافعی بود و افسار اسب او را می‌گرفت و می‌گفت به این جوان اقتدا کنید، و اما صاحبان نظر مستقل عبارتند از: اصحاب ابو حنیفه، و اما معتزلی‌ها منکر آفرینش بهشت و جهنم هستند و می‌گویند علی افضل صحابه است، اما جایز می‌دانند که فرد رده‌ی دوم افضلیت بر فرد افضل پیشی بگیرد؛ به خاطر مصلحت زمانه، و از آن جمله حسنی‌ها هستند که اصحاب حسن بصری هستند، و هذیلی‌ها اصحاب هذیل هستند، و نظامی‌ها اصحاب ابراهیم بن نظام هستند، و عمری‌ها اصحاب عمر بن غیاث سلمی هستند، و جاحظی‌ها اصحاب ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ هستند، و کعبی‌ها اصحاب ابو القاسم کعبی هستند، و بشری‌ها اصحاب بشر بن معتمر هستند.

اما مجبره دارای ده فرقه هستند: کلابی‌ها، کرامی‌ها، هشامی‌ها، موافی‌ها، معتری‌ها، داری‌ها، مقابلی‌ها، نهالی‌ها، میضی‌ها.

اما صوفی‌ها دو فرقه هستند: نوری‌ها، خلوی‌ها.

اما مرجئه دارای شش فرقه هستند: درامی‌ها، علانی‌ها، نسبی‌ها، صالحی‌ها، مثری‌ها، جحدری‌ها.

اما جبری‌ها دارای پنج فرقه هستند: جهمی‌ها که اصحاب جهم بن صفوان هستند، بطحی‌ها که اصحاب اسماعیل بطحی هستند، بخاری‌ها که اصحاب حسین بن محمد بخاری هستند، ضراری‌ها که اصحاب ضرار بن عمر هستند، صیاحی‌ها که اصحاب صیاح بن معمر هستند.

اما ناصبی‌ها کسانی هستند که با زید بن علی جنگ کردند، به عقیده‌ی آن‌ها کسی سنی نیست مگر آن که علی را دشمن بدارد.

اما خوارج دارای پانزده فرقه هستند: ازارقی‌ها که اصحاب نافع بن ازرق هستند، نجدات که اصحاب نجده بن عامر حنفی هستند، عجمی‌ها که اصحاب عبد الکریم بن عجمه هستند، یحیایی‌ها که اصحاب یحیی بن احزم هستند، حازمی‌ها که اصحاب عبد الله بن حازمه هستند، ثعالبی‌ها که اصحاب ثعلب بن عدی هستند، جروری‌ها که اصحاب عبد الله بن جرور هستند، صفری‌ها که اصحاب اصفر هستند، اباضی‌ها که اصحاب عبد الله بن اباض هستند، حفصی‌ها که اصحاب حفص بن انیسه هستند، ضاحکی‌ها که اصحاب ضحاک بن قیس هستند. و این‌ها پیمان بستند بر لعنت کردن معاویه و عمرو بن عاص و عثمان و بر اعلام برائت از آن‌ها و بنی امیه (لعنهم الله) دینشان جبر است، و حجاج (لعنه الله) وقتی بزرگان اصحاب علی علیه السلام را به قتل رساند و با منجنیق کعبه را گلوله باران کرد گفت: «این کارها افعال خداوند متعال بود، عقیده به جبر دین جاهلیت و سنت آن‌ها بود، وقتی قرآن نازل شد این عقیده را منسوخ کرد و وقتی بنی امیه بر سر قدرت آمدند آن عقیده را بازگرداندند و زنده کردند و سنت‌های بت پرستان را به دین اسلام وارد کردند. همان طور که اصحاب

پیامبر سنت‌های یهود را در دین او وارد کردند، و خداوند هنگام وفات پیامبر به او دستور داد که آن‌ها را از کارهائی که یهود انجام می‌دهند نهی کند و این تاکید حجت بر آن‌ها بود.

## فصل

بعد آن‌ها مبنای دیانت خود را بر سخنان اوزاعی، ابو نعیم، مغیره بن شعبه، سفیان ثوری، قرار دادند و نظرات آل محمد صلی الله علیه و آله را کنار انداختند کسانی که قرآن بر آن‌ها نازل شد و به آن‌ها ولایت داد و حکمت در نزد آن‌ها است، درباره‌ی آن‌ها است و از آن‌ها صادر می‌شود.

## فصل

به این مقدار گمراهی اکتفا نکردند و گفتند هر کس به دین آل محمد صلی الله علیه و آله معتقد باشد به دین یهود است، و گفتند: مذهبی که در اختیار شیعیان است از یک کتاب یهودی اقتباس شده است که نزد امام صادق علیه السلام به امانت گذاشته شده بوده است، بعد به این مقدار کفر و الحاد اکتفا نکردند و سخنان نقل شده از اهل خداوند و حزب خداوند را برگرفته از کتاب‌های یهود دانستند و در مقابل، آن چه از ابو هریره نقل شده است را نقل سخنان پیامبر دانستند و آن چه از امانت داران وحی و تنزیل، و اولیاء پروردگار جلیل، نقل شده است را تکذیب کردند و سخنان مغیره بن شعبه که بر روی منبر به امیر المؤمنین علی علیه السلام دشنام داد را معتبر دانستند.<sup>۱</sup>

---

۱. حلیۃ الاولیاء؛ ج ۱، ص ۹۵. مسند ابن المبارک؛ ص ۱۵۶؛ ح ۲۵۳. او کسی است که به صعصعة دستور داد علی را لعنت کند اما او خودداری کرد. لطف التدبیر؛ ج ۱، ص ۱۱۹؛ باب ۱۵.

## فصل

بعد به این مقدار کفر اکتفا نکردند و شیعیان علی را الاغ‌های یهود نامیدند، و حزب خداوند را الاغ یهود دانستند، در حالی که پیامبر ﷺ فرموده بود: «یا علی حزبک حزبی و حزبی حزب الله؛ ای علی! حزب تو حزب من است و حزب من حزب خداوند است.»<sup>۱</sup>

و وقتی به آن‌ها بگویی: چگونه بر خود جایز می‌دانید که شیعیان علی را به این اسم بنامید در حالی که خدایشان الله است، و پیامبرشان محمد است، ماه آن‌ها رمضان، قبله‌ی آن‌ها کعبه و به آن حج می‌روند، کسانی هستند که زکات می‌دهند و صله‌ی رحم می‌کنند و حامی ولایت علی و عترت او هستند. پس به کدام عمل الاغ یهود شده اند؟

چرا نمی‌گویند ما فکر نمی‌کنیم که شیعیان علی نزد منافقین گناهی مرتکب شده باشند غیر از محبت علی که به خاطر آن الاغ یهود نامیده شوند، محبت کسی که اگر بنده در روز قیامت حاضر شود در حالی که در نامه‌ی اعمالش عمل پیامبران و مرسلین وجود داشته باشد. اما در کنار آن محبت علی وجود نداشته باشد اعمال او مردود خواهد شد و آیا چیزی که کمال نداشته باشد و کمال آن وابسته به دین قیم کامل باشد؛ یعنی به محبت علی مقبول خواهد شد؟ همین طور اگر در نامه‌ی اعمالش همه‌ی گناهان وجود داشته باشد و خاتمه‌ی آن ولایت باشد در این صورت چیزی جز حسنات مشاهده نخواهد شد، و تاریکی در کنار ماه کامل نورانی جایگاهی ندارد و خطاها در برابر نور اکسیر چه حالتی دارد؟

۱. بحار الانوار؛ ج ۳۹، ص ۹۳؛ ح ۳.

## فصل

وقتی به آن‌ها بگویید: نظر شما درباره‌ی کسی که به خداوند و به محمد ایمان آورده است، و راه اعمال صالح را در

پیش گرفته است اما دشمن علی است و دوستان او را نیز دشمن می‌دارد چیست، آیا او در روز قیامت وارد بهشت می‌شود و یا جهنم، در این هنگام می‌گویند: او وارد جهنم می‌شود، به خاطر این سخن پیامبر ﷺ: «من عاذاک فقد عادانی، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؛ هر کس با تو دشمنی کند با من دشمنی کرده است، خدایا هر کس از ولایت او حمایت کرد تو حامی او باشد، و هر کس با او دشمنی کرد تو دشمن او باش.»<sup>۱</sup>

وقتی به آن‌ها بگویید: نظر شما درباره‌ی کسی که به خداوند و رسول او ایمان آورده است و او را خالصانه عبادت کرده است، ام فلانی و فلانی را به رسمیت نمی‌شناسد چیست آیا مؤمن است یا کافر؟ و آیا وارد بهشت می‌شود یا جهنم؟ در این لحظه متحیر می‌مانند، اگر بگویند بله کافر است، در این صورت باید برای آن دلیل ارائه کنند و دلیلی ندارند، چگونه به خاطر ترک کاری وارد جهنم می‌شود وقتی که آن کار از او خواسته نشده است؟! و اگر بگویند نه کافر نیست، می‌گوئیم: پس چرا کسانی را که از مردی پیروی می‌کنند که محبتش موجب بهشت است و دشمنی اش موجب جهنم است اشرار می‌نامید، و شیعیان او را یهودی می‌نامید؟

در این لحظه به خاطر جهالت فرار می‌کنند و می‌گویند: چون آن‌ها صحابه را دشنام می‌دهند. بعد می‌گویند: پیامبر فرمود: «من سب أصحابی فقد سبني؛ هر کس به



اصحاب من دشنام دهد به من دشنام داده است.<sup>۱</sup> وقتی به آن‌ها بگویید این حدیث مخالف اعتقادات شما است، مگر شما نمی‌گویید هر فعلی از بنده صادر شود به قضاء خداوند و قدرت اوست و خداوند است که افعال بنده را اراده می‌کند، بنده واسطه‌ی بین فعل و اراده‌ی خداوند است، در این صورت چه گناهی بر عهده

ی کسی است که دشنام می‌دهد وقتی که این کار را با قضاء و تقدیر خداوند انجام داده است و چگونه انجام زنا و کفر از طرف بنده با اراده‌ی خداوند است، اما دشنام دادن با اراده‌ی خداوند نیست و بعد به آن‌ها می‌گوید: «شما هم چنین روایت کرده اید که اگر مجتهدی نظرش صائب باشد در اجتهاد خود دو مرتبه پاداش دریافت می‌کند و اگر خطا کرده باشد یک بار پاداش دریافت می‌کند،<sup>۲</sup> در این صورت آن‌ها در اجتهاد خودشان در دشنام دادن اگر صائب باشند ثواب مجتهد صائب را دارند و اگر خطا کرده باشند همین طور.

بعد به آن‌ها می‌گوییم: قرآن آن‌ها را ستایش کرده است و به رستگاری نوید داده است، و این که گناهی بر دوش آن‌ها نخواهد بود در حالی که شما گمان می‌کنید آن‌ها با این کار دچار گناه و کفر شده اند، و این یا به حکم قضاء و تقدیر است و کسی که شما او را دشنام می‌دهید آن‌ها نیز در دشنام دادن خود گناهی ندارند و شاهد آن این آیه است که به نقل از شما در روز قیامت است ﴿مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِّنَ الْأَشْرَارِ أَتَّخَذْتَاهُمْ سِحْرِيًّا أَمْ أَزَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ﴾<sup>۳</sup> و با اجماع قرآن و سنت

۱. الغدير؛ ج ۱۰، ص ۲۷۰.

۲. فتح الباری؛ ج ۷۳۵۲.

۳. ص: آیه‌ی ۶۲-۶۳.

و به استناد این آیه و با برهان عقلی کسی جز کافر و منافق در آتش جهنم قرار نخواهد گرفت، و کسی از کافران و منافقان نیز در بهشت نخواهند بود و فقط مؤمن مسلمان در بهشت قرار خواهد گرفت، و این آیه به نفع شیعیان شهادت می‌دهد که آن‌ها از کافران و منافقان نیستند، بلکه از مؤمنین هستند، و گرنه در آتش بودند، اما در آتش نیستند پس در بهشت هستند، و کسی جز مؤمن در بهشت نخواهد بود، پس منحصر شد که شیعه‌ی علی همان مؤمنین هستند، و دشنام دادن آنها که به خاطر آن شما آن‌ها را اشرار می‌خوانید به آن‌ها ضرری وارد نکرده است، بلکه با این کار از خوبان هستند، پس دروغ بستن شما بر پیامبر آشکار شد که فرمود: «من سباً أصحابی فقد سبّنی؛ هر کس به اصحاب من دشنام دهد به من دشنام داده است.» اگر درستی این حدیث اثبات شود لازمه اش این است که اصحاب او آل او هستند، همان طور که قبلاً گفتیم، پس منحصر شد که دشمنی منافقان با شیعیان به خاطر چیزی جز محبت آن‌ها به علی نیست، و هر کس حامیان ولایت علی را دشمن بدارد خداوند با او دشمن خواهد شد، به همین خاطر امام صادق علیه السلام فرمود: «رحم الله شیعتنا انهم أودوا فينا واننا نؤذي فيهم؛ خداوند رحمت کند شیعیان ما را که به خاطر ما مورد اذیت قرار گرفتند و ما نیز به خاطر آن‌ها مورد اذیت قرار می‌گیریم.»

## فصل

بعد درباره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که او وفات کرد و هیچ کس را وصی خود تعیین نکرد، او انتخاب را به امت خود واگذار کرده است، و آن‌ها نیز هر کسی را خواستند انتخاب کردند، و قرآن آن‌ها را تکذیب می‌کند و پیامبر خود را از آن چه

به او نسبت می دهند منزه می داند ﴿وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ﴾<sup>۱</sup> و افتراء آنها بر پیامبر را نیز دروغ می داند ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾<sup>۲</sup> پس خداوند سبحان خبر می دهد که هر کس برای امور خود انتخابی غیر از انتخاب خداوند و رسولش داشته باشد مؤمن نیست، در حالی که آنها این انتخاب متفاوت را کردند. پس مؤمن نیستند به تصریح قرآن مبین.

---

۱. بقره؛ آیه ی ۱۳۲.

۲. احزاب؛ آیه ی ۳۶.

## فصل

### لغزش‌های افراد درباره‌ی پیامبران علیهم‌السلام

وقتی برای مردم جایز باشد که امام را انتخاب کنند چرا جایز نباشد که پیامبر را انتخاب کنند و اشعری‌ها عدالت را قائل نیستند و انکار می‌کنند و بر خداوند ارتکاب ظلم را جایز دانسته‌اند؛ در حالی که قرآن نظر آن‌ها را رد می‌کند ﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾<sup>۱</sup>

بر خداوند ارتکاب کار زشت را جایز دانسته‌اند و گفتند او می‌تواند اراده‌ی خیر و شر کند، وقتی خداوند آن دو را اراده کرده است پس چرا پیامبران را مبعوث کرده است و آن‌ها را حجت قرار داده است؟

گفته‌اند: «صفات خداوند چیزی اضافه بر ذات است.» پس لازم می‌آید که آن‌ها چندین خدا را بپرستند

گفته‌اند: «هیچ تعهدی بر گردن خداوند وجود ندارد و او هر که را بخواهد به بهشت می‌برد و هر که را بخواهد به جهنم می‌برد و از رفتار خود مؤاخذه نمی‌شود، در حالی که خدای منادی عدالت می‌گوید: ﴿وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup> و

۱. کهف؛ آیه‌ی ۴۹.

۲. یس؛ آیه‌ی ۵۴.

می گوید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ»<sup>۱</sup> و می گوید: «مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ»<sup>۲</sup>

معترلی ها قائل به عدالت هستند و ارتکاب خطا را برای پیامبران جایز دانسته اند. در این صورت وقتی خداوند حکیم و عادل باشد چگونه ممکن است پیامبر جاهل مبعوث کند، در صورتی که خداوند ولی جاهل داشته باشد عدالت او کجا رفته است؟

آن ها امامت را قائل نیستند و گفته اند: «حسن و قبح شرعی است و نه عقلی». گفته اند: «خداوند به ابلیس دستور داد برای آدم سجده کند، اراده کرد که او سجده نکند و آدم را از خوردن از آن درخت نهی کرد، اراده کرد که او بخورد، در این صورت چگونه می شود که خداوند به چیزی دستور دهد که اراده نکرده است و از چیزی نهی کند که آن را اراده کرده است؟»

اهل تشبیه و تجسیم خداوند گفته اند: «خدای رحمن بر عرش تکیه زده است». گفته اند: «او مثل سایر اجسام جسم است». گفته اند: «او تمام فضای عرش خود را اشغال کرده است و دارای انگشتان غیر قابل شمارشی است و قلب مؤمن بین دو انگشت از انگشتان خدای رحمن قرار دارد»<sup>۳</sup>

گفته اند: «وقتی خداوند قوم نوح را هلاک کرد آن قدر بر آن ها گریه کرد تا چشمانش کور شد».

۱. نساء؛ آیه ۴۰.

۲. نساء؛ آیه ۱۴۷.

۳. کافی؛ ج ۲، ص ۳۵۳.

گفته اند: «خداوند در روز قیامت پای خود را درون آتش می‌گذارد و آتش می‌گوید بس است بس است.»<sup>۱</sup>

گفته اند: «خداوند در هر شب جمعه به آسمان دنیا پایین می‌آید، دارای یک الاغ است که سوار بر آن پایین می‌آید،<sup>۲</sup> در روز قیامت مانند یک ماه کامل رؤیت خواهد شد.»

بعد به پیامبران متعرض شده‌اند و ارتکاب خطا و انجام گناه در شرایط غفلت را برای آن‌ها جایز دانسته‌اند،<sup>۳</sup> آن‌ها را با ظاهر قرآن انطباق داده‌اند مانند این آیه **﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾**<sup>۴</sup> و برای مرسلین مکرم ارتکاب گناه کبیره و صغیره را قبل از بعثت به پیامبری جایز دانسته‌اند و ارتکاب گناه صغیره بعد از بعثت به پیامبری را نیز جایز دانسته‌اند و بر سید مرسلین ارتکاب فعل خطا را جایز دانسته‌اند و به این آیه استناد کرده‌اند **﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرًا﴾**<sup>۵</sup> اما ندانستند که این وزر یعنی وزر جنگ و نه وزر گناه.

گفته اند: «جبرئیل سینه اش را شکافت و از درون آن نطفه‌ی علقه‌ای بیرون آورد.» گفته اند: «این این خط شیطان است و بعد جبرئیل سینه اش را دوخت و اثر دوختن بر آن سینه باقی ماند.»<sup>۶</sup>

۱. صحیح مسلم؛ ج ۴، ص ۲۱۸۷؛ ح ۵۰۸۴. کتاب بهشت. اساس التقدیس؛ ص ۱۴۱؛ فصل ۲۶.

۲. تنزیه الشریعه؛ ج ۱، ص ۱۳۸. الموضوعات؛ ج ۱، ص ۷۹.

۳. الطرائف؛ ج ۲، ص ۴۹. در آن جا مفصل توضیح داده شده است.

۴. طه؛ آیه ۱۲۱.

۵. شرح؛ آیه ۲.

۶. مسلم در کتاب ایمان؛ ح ۲۳۶ آن را روایت کرده است.

گفته اند: «که پدر پیامبر ﷺ در حالت کفر از دنیا رفته است<sup>۱</sup>، در حالی که او پسر سید المرسلین ابراهیم است، همه‌ی این حرف‌ها را زده‌اند تا امامت این مرد را اثبات کنند و بر پیامبر گوش دادن به موسیقی و ترانه و رقاصی را جایز دانسته اند.» گفته اند: «او آن قدر مایل شده است تا این که عبایش از دوش او افتاده است. روایت کرده‌اند که آن مرد بر پیامبر ﷺ وارد شد و دید که یک زن در حضور اوست و برایش شعر می‌خواند و دف می‌کوبد و پیامبر ﷺ به او دستور داد تا سکوت کند وقتی آن مرد خارج شده است دوباره دستور داده است شعر بخواند و او نیز دوباره شروع کرده است و وقتی آن مرد دوباره نزد پیامبر بر می‌گردد. پیامبر ﷺ به او دستور ساکت شدن می‌دهد و ساکت می‌شود و وقتی آن مرد خارج می‌شود دوباره دستور شعر خواندن می‌دهد، آن زن گفت: «ای پیامبر! این مرد کیست که وقتی وارد می‌شود دستور می‌دهی ساکت شوم و وقتی می‌رود دستور خواندن می‌دهی؟» فرمود: «این مردی است که از باطل بدش می‌آید.»<sup>۲</sup> و این افراد با این سخن پیامبر خود را دوستدار باطل معرفی کرده اند.

روایت کرده‌اند که پیامبر فرمود: «هیچ چیز برای من مفید تر از پول فلانی نیست.» در حالی که با این سخن قرآن را تکذیب کرده‌اند که می‌گوید: ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى﴾<sup>۳</sup> روایت کرده‌اند که پیامبر در حال نماز بود و یک زن در حال پاک کردن لباس او از جنابت بود در حالی که خداوند به او دستور داده است لباسش را پاکیزه

۱. رسائل سیوطی، رساله‌ی نجات پدران پیامبر.

۲. احیاء علوم الدین؛ ج ۲، ص ۲۷۸. کتاب آداب گوش دادن.

۳. ضحی؛ آیه‌ی ۸.

کند «وَتَيَّاكَ فَطَهَّرُ»<sup>۱</sup> و گفته اند: «در این جا منظور از لباس قلب است.»

از پیامبر روایت کرده‌اند که فرمود: «یک سوم دین خود را از ..... یاد بگیرید و بلکه نصف دین را از او یاد بگیرید.»<sup>۲</sup> از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت کرده‌اند که نماز عصر را دو رکعت خواند و دچار سهو شد، مردم گفتند: «ای پیامبر! آیا نماز را شکسته خواندید یا فراموش کردید؟» فرمود: «هیچ کدام.» در حالی که ضرورت اقتضای یکی از این دو وجه را دارد، و بعد بلند شد و نماز را تکرار کرد و فرمود: «من هم یک انسان مثل شما هستم.»<sup>۳</sup>

## فصل

در حکمت و عدالت چگونه جایز است که خداوند پیامبری برای مردم مبعوث کند که جهل دارد و در امانت داری خود خیانت می‌کند و در این صورت دیگران را هم به کارهای زشت فرا می‌خواند و خودش نیز آن را مرتکب می‌شود.

روایت کرده‌اند که پیامبر نزد محله‌ی بنی نجار آمد و کمی جستجو کرد و بعد در حالت ایستاده بول کرد<sup>۴</sup> و روایت کرده‌اند که پیامبر در پشت سر آن مرد نماز خواند و در پشت سر اعمی بن مکتوم، نماز خواند و فرمود: «هیچ پیامبری از دنیا نمی‌رود مگر آن که پشت سر یکی از افراد امتش نماز می‌خواند.»<sup>۵</sup>

۱. مدثر؛ آیه‌ی ۴.

۲. وسائل الشیعه؛ ج ۱، ص ۴۷.

۳. فتح الباری؛ ح ۴۸۲.

۴. الطرائف؛ ج ۲، ص ۳۰۲.

۵. مسند احمد؛ ح ۷۹.



می گویم: چگونه به صاحب رعیت جایز است که به رعیت خود اقتدا کند در حالی که به آن‌ها دستور داده شده است به او اقتدا کنند، و عقل سلیم این را انکار می‌کند و هر کس آن را بگوید کافر است.

بعد در سخن گفتن به او نسبت لغو و هذیان گویی داده اند؟ در حالی که خداوند

او را از آن منزّه دانسته است ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾<sup>۱</sup>

بعد به این موارد اکتفا نکرده‌اند و به عقاید اهل بهشت و عقاید اهل جهنم نیز پایبند نماندند و بر پروردگار خود و پیامبر خود و قرآن خود دروغ بستند، اما دروغ بستن به قرآن این است که قرآن می‌گوید: «و لا یظلم ربک احدا» و آن‌ها می‌گویند هر خیر و شری که در عالم صادر می‌شود اراده کننده و فاعل آن خداوند است، در حالی که قرآن آن‌ها را تکذیب می‌کند و می‌گوید: ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾<sup>۲</sup> و پیامبر می‌فرماید: «ان هی الا اعمالکم و انتم تجزون فیها ان خیرا فخیر و ان شرا فشر؛ شما به چیزی جز اعمال خود مجازات نمی‌شوید اگر اعمال شما خوب باشد مجازات شما نیز خوب خواهد بود و اگر اعمال شما شر باشد مجازات شما نیز شر خواهد بود.»<sup>۳</sup>

خداوند متعال می‌گوید: ﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا

قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۴</sup>

۱. نجم؛ آیه ۳.

۲. کهف؛ آیه ۲۹.

۳. الغدير؛ با مقداری تفاوت؛ ج ۵، ص ۴۵۲.

۴. اعراف؛ آیه ۲۸.

اما دروغگویی آن‌ها در آخرت نیز وقتی خداوند به آن‌ها می‌گوید: ﴿أَيْنَ شُرَكَائِكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴾<sup>۱</sup> آن‌ها در این لحظه دروغ می‌گویند و سوگند می‌خورند و می‌گویند: ﴿وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾<sup>۲</sup> پس خود را تکذیب کردند و پروردگارشان را نیز تکذیب کردند و اما تکذیب پیامبرشان در این سخن پیامبر است که فرمود: «نقلت من الاصلاح الطاهره الى الارحام الزكيه؛ من از صلب‌های پاک به رحم‌های پاکیزه منتقل شده‌ام.»<sup>۳</sup> و قرآن نیز او را تصدیق می‌کند ﴿وَتَقْلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ﴾<sup>۴</sup> یعنی در صلب‌های موحدان، در حالی که آن‌ها عقل و نقل را تکذیب می‌کنند و می‌گویند: پیامبر از یک کافر متولد شده است، و می‌گویند: «او دچار سهو و فراموشی شده است.» در حالی که خداوند می‌گوید: ﴿سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى﴾<sup>۵</sup> و فراموشی

را از حضرت نفی کرده است، و اگر این عبارت نهی بود باید می‌گفت لا تنس، اما گفته است لا تنسی،

و اما فراتر رفتن آن‌ها از اهل بهشت این است که اهل بهشت وقتی وارد بهشت می‌شوند می‌گویند: «الحمد لله الذی هدانا لهذا» و پروردگار خود را به خاطر هدایت شکر می‌کنند، و اهل جهنم وقتی وارد جهنم می‌شوند «قالوا ربنا غلبت علينا شقوتنا»

۱. انعام؛ آیه‌ی ۲۲.

۲. انعام؛ آیه‌ی ۲۳.

۳. الشفا؛ ج ۱، ص ۸۳. شرافت نسب حضرت.

۴. شعرا؛ آیه‌ی ۲۱۹.

۵. اعلی؛ آیه‌ی ۶.

و اعتراف می‌کنند که شقاوت بر آن‌ها غالب شده است، اما قدری‌ها در اعتقاد خود بر خلاف عقل و نقل و قرآن و خدای رحمن معتقد هستند

اما علوی‌ها سه فرقه هستند: زیدی‌ها، اهل غلو، دوازده‌امامی‌ها.

اما زیدی‌ها معتقد به امامت علی و حسن و حسین علیهم‌السلام و زید بن علی هستند، و دارای پانزده فرقه هستند: بتری‌ها، جارودی‌ها، صالحی‌ها، حریزی‌ها، صاحبی‌ها، یعقوبی‌ها، ابرقی‌ها، عقبی‌ها، یمانی‌ها، محمدی‌ها، طالقانی‌ها، عمری‌ها، رکی‌ها، خشبی‌ها، حلسفی‌ها، و همگی اعتقادی به عصمت امام ندارند، و می‌گویند: امامت منحصر به فرزندان فاطمه علیها‌السلام است، و هر کس از آن‌ها دعوت به کتاب و سنت کند نصرت او واجب است، عده‌ای از آن‌ها معتقد به حلال بودن متعه و رجوع هستند، محمدی‌ها می‌گویند: محمد بن عبد الله بن حسن زنده است و نمرده است، او قیام خواهد کرد و پیروز می‌شود، آن‌ها همان جارودی‌ها هستند و عمری‌ها می‌گویند: «یحیی بن عمر که پدرش در کوفه به قتل رسید زنده است و نمرده است، و او روزی قیام می‌کند و پیروز می‌شود، اما صالحی‌ها اصحاب حسن بن صالح هستند و به سری‌ها شناخته می‌شوند و آن‌ها معتقدند علی علیه‌السلام بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم افضل افراد امت است، اما به دو شیخ هم دشنام نمی‌دهند، و می‌گویند علی علیه‌السلام با آن دو بیعت و صلح کرد، و می‌گویند اگر علی علیه‌السلام با آن دو جنگ می‌کرد خون آن دو را حلال می‌دانست اما او از جنگیدن با آن‌ها امتناع کرد، و این فرقه منکر حلال بودن متعه و رجوع هستند، و ابراقی‌ها اصحاب عباد بن ابرق کوفی هستند که مخالف جارودی‌ها

---

۱. صالحی‌ها با معتزله در این سخن اتفاق نظر دارند که امیر المؤمنین با خلفا بیعت کرد و به امامت آن‌ها راضی شد و معتقدند اگر با آن‌ها می‌جنگید آن‌ها کافر می‌بودند.

هستند و دو شیخ را انکار نمی‌کنند و معتقد به حلال بودن متعه و رجوع نیز نیستند، حریزی‌ها اصحاب حریز حنفی کوفی هستند، مانند صالحی‌ها هستند اما گمان می‌کنند علی علیه‌السلام اگر از بیعت با آن دو شیخ خودداری می‌کرد خون آن دو را حلال می‌دانست، آن‌ها از عثمان اعلام برائت می‌کنند، اصحاب علی علیه‌السلام را کافر می‌دانند، و به دین هر کس از آل محمد علیهم‌السلام که با شمشیر قیام کند؛ اعتقاد دارند.

دومین فرقه‌ی شیعیان کسانی‌ها هستند که چهار فرقه هستند: مختاری‌ها، مکرری‌ها، اسحاقی‌ها، حزنی‌ها.

سومین فرقه از شیعیان اهل غلو هستند که دارای نه فرقه هستند: اصلی‌ها، سبایی‌ها، مفوضی‌ها، مجسمی‌ها، منصوری‌ها، عراقی‌ها، براقی‌ها، یعقوبی‌ها، عمامی‌ها، اسماعیلی‌ها، داودی‌ها، و هر کدام از آن‌ها معتقد به باطل بودن شریعت‌ها هستند.

فرقه‌ای از آن‌ها می‌گویند: «خداوند در چهره‌ی مخلوقاتش ظاهر می‌شود، از شکلی به شکل دیگر در می‌آید، در هر چهره‌ای که ظاهر می‌شود یک باب و حجابی وجود دارد، وقتی انسان این چهره را بشناسد تکلیف از او ساقط می‌شود، در حالی که آن‌ها با این عقیده با عقل و نقل مخالفت کرده اند، اما عقل این است که عقل بنده را به اطاعت خداوند دعوت می‌کند به این خاطر که او مالک و نعمت دهنده است، چه نیکی کرده باشد و چه ابتلا داده باشد. اما نقل این است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «فاصله‌ی بین بنده و کفر ترک نماز است و فرقه‌ی دیگری از آن‌ها می‌گویند: پیامبر و ائمه می‌توانند خلق کنند و روزی دهند، و مرگ و زندگی در اختیار آن‌ها است، و

فریضه‌های واجب مثل نماز و کارهای حرام مثل شرب خمر افرادی از مرد و زن هستند، وقتی انسان بتواند آن را در ظاهر و باطن بشناسد کارهای حرام برای او حلال می‌شود، و واجبات از عهده‌ی او ساقط می‌شود.

و این فرقه‌ی سبائی‌ها به بیست و سه فرقه تقسیم شده اند: خصیعی‌ها، خدلجی‌ها، نضری‌ها، اسحاقی‌ها، قمی‌ها، قصبی‌ها، جعدی‌ها، ناووسی‌ها، فضلی‌ها، سری‌ها، طیفی‌ها، فارسی‌ها، یعقوبی‌ها، عمری‌ها، مبارکی‌ها، میمونی‌ها. پس سبائی‌ها اصحاب علی بن سبأ هستند.<sup>۱</sup> و او اولین کسی است که غلوگویی کرد، و گفت: «خداوند ظهور نمی‌کند مگر در قالب امیر المؤمنین فقط.» رسولان مردم را به علی دعوت می‌کردند، و ائمه باب‌های علی هستند، پس هر کس علی را خالق و رازق خود بداند تکلیف از عهده‌ی او ساقط می‌شود. البته این کفر محض است.

خصیعی‌ها اصحاب یزید بن خصیب هستند. او معتقد بود خداوند در کسی ظهور نمی‌کند مگر در امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه‌ی بعد از او، و رسولان را خداوند فرستاد تا بندگان را به طاعت علی دعوت کنند، و آن مرد، مرد ابلیس ابلیس‌ها است، و از قدیم یک تاریکی سیاه در کنار نور علی وجود داشته است چرا که تاریکی عکس نور است.

و اما نصیری‌ها اصحاب محمد بن نصیر نمری هستند، عقیده شان این است که: «خداوند در کسی جز علی علیه السلام ظهور پیدا نمی‌کند.»

اسحاقی‌ها اصحاب اسحاق بن ابان احمر هستند، و او با رشید داستان‌هایی دارد.

۱. مشهور آن است که او عبد الله بن سبأ است.

قمی‌ها اصحاب اسماعیل قمی هستند، که می‌گویند: «خداوند در هر کس می‌تواند هر طور بخواهد ظهور کند، این که علی علیه‌السلام و ائمه نور واحد هستند.»

اما قتبی‌ها می‌گویند: «امام باقر علیه‌السلام زنده است و نمرده است و هر وقت بخواهد ظهور خواهد کرد.»

فطحی‌ها اصحاب عبد الله بن جعفر افطح هستند، و آن‌ها امامت را برای امام صادق علیه‌السلام قائل هستند، برای او ادعای لاهوتی بودن کرده اند.

واقفی‌ها به امام موسی توقف کردند و گفتند: «او زنده است و نمرده است، و به قتل نرسیده است، و نزد آن‌ها باز خواهد گشت.»

فارسی‌ها می‌گویند: «بین خداوند و بین امام واسطه وجود دارد، امام باید از آن واسطه اطاعت کند و مردم باید از امام اطاعت کن.»

یعقوبی‌ها همان واقفی‌ها هستند، و دین آن‌ها منسوخ شده است.

مبارکی‌ها همان کسانی هستند که به امام صادق توقف می‌کنند، و می‌گویند اسماعیل پسر او بعد از مرگ زنده می‌شود و جهان را از عدالت پر می‌کند.

میمونی‌ها اصحاب عبد الله بن میمون بن مسلم بن عقیل هستند.<sup>۱</sup>

فرقه‌ی مفوضی‌ها دارای بیست شعبه است، از جمله فواتی‌ها که اصحاب فوات بن احنف هستند، و می‌گویند: «خداوند امور آفرینش و امر و مرگ و زندگی و رزق

۱. عبد الله همان ابن میمون فلاح است و اعتقاد دارند که او خود را منسوب به مسلم بن عقیل دانسته است آن هنگام که نزد قبیله‌ی بنی عقیل در بصره رفت، و برخی از مدعیان اسماعیلی‌ها معتقدند او از فرزندان سلمان فارسی است.

را به علی و ائمه‌ی از فرزندان او تفویض کرده است.<sup>۱</sup> و این که آن‌ها دچار مرگ می‌شوند یک حالت حقیقی است، و ملائکه اخبار را برای آن‌ها نقل می‌کنند و برخی از آن‌ها معتقدند: «خداوند در این چهره حلول می‌کند و خودش مردم را به خودش دعوت می‌کند.»

عمری‌ها اصحاب عمر بن فرات هستند که او شیخ اهل معتقد به تناسخ است، دانقی‌ها اصحاب حسن بن دائق هستند و می‌گویند: «امام متصل به خداوند است مانند اتصال نور خورشید به خورشید، پس او خدا نیست و غیر او هم نیست پس نه مباین است و نه ممازج است.»<sup>۲</sup>

خصیبه‌ها معتقدند امام با روح القدس تایید می‌شود و در گوش او صدائی خوانده می‌شود و خماری‌ها اصحاب محمد بن عمر خماری بغدادی هستند، و مانند امامیه به ترتیب درجات قائل هستند، اما می‌گویند امام در بین مخلوقات مانند چشم بینا و زبان سخنگو و خورشید نورانی است و بر همه چیز اشراف دارد.

می‌گوییم: از تقسیم‌کننده‌ی این فرقه‌ها در تعجب هستم، که چرا این فرقه را از اهل غلو قرار داده است، در حالی که اول گفته بود آن‌ها از امامیه هستند، و بعد می‌گوید: «اما آن‌ها می‌گویند امام مانند چشم بینا و زبان سخن گو است، و با این بیان معلوم می‌شود که این فرد به مرتبه‌ی ولی مطلق معرفت ندارد این که ولی مطلق چشم بینای خداوند در بین بندگان است و زبان سخنگوی او در بین بندگان است. لایوبی‌ها اصحاب جالوت قمی هستند، و می‌گویند: «امام همان انسان کامل

۱. به شکل مستقل و نه در طول خداوند.

۲. منظور این فرقه این است که: امام مانند عکس درون آئینه است که نه آن شخص است و نه غیر اوست، و نه شیء مباین است و نه ممازج.

است وقتی به کمال نهائی برسد خداوند در او ساکن می‌شود و از زبان او سخن می‌گوید.»

از جمله فرقه‌های اهل غلو کنانی‌ها هستند، که سیزده فرقه هستند، مختاری‌ها، کیسانی‌ها، کرامی‌ها، مطلبی‌ها، و همگی معتقدند که محمد بن حنفیه امام بعد از پدرش است، و کیسان<sup>۱</sup> همان مختار بن ابی عبیده‌ی ثقفی است، و این اسم را امیر المؤمنین بر او گذاشت، و آن‌ها همان اصل تناسخ هستند. مسلمی‌ها اصحاب ابو مسلم خراسانی هستند.

کنانی‌ها اصحاب عامر بن وائل کنانی هستند، و می‌گویند: «محمد بن حنفیه امام است و او در کوه‌های رضوی زنده است، و در گروهی از ملائکه قیام خواهد کرد و زمین را از عدالت پر می‌کند، و عرفی‌ها اصحاب عرف بن احمر هستند، و سماعی‌ها اصحاب سماعه اسدی هستند، و او کسی بود که کارهای عجیب و خارق العاده و نیرنگ و کیمیا و امور غیر فریضه از خود نشان می‌داد، غمامی‌ها که معتقدند: «علی در هر تابستان در شکل یک ابر به پایین می‌آید.» و می‌گویند صدای رعد صدای علی است، و ازوری‌ها می‌گویند علی سازنده‌ی جهان است.

فرقه‌ی چهارم از این فرقه‌ها محمدی است، که دارای چهار فرقه است: محصی‌ها، که می‌گویند: خداوند در کسی جز شیث بن آدم ظهور نکرده است، و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که خلق می‌کند، و اوست که رسولان را ارسال کرده است، و ائمه‌ی از فرزندان باب‌های او هستند تا مردم را به شریعتی که برایشان تشریع کرده است دعوت کند. بهمنی‌ها می‌گویند: خداوند هم چنان ظهور می‌کند و مردم را به خودش و به عبادت خودش دعوت می‌کند، و هر کس که قدرتی از خود اظهار می‌کند که

---

۱. کیسان همان مولی محمد بن حنفیه است و نه مختار ثقفی.



دیگران از آن عاجز هستند او خدا است، چرا که قدرت فقط در جایی هست که خدای قادر باشد، و قدرت صفت ذات است، بهمنی‌ها می‌گویند: خداوند در کسی جز امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه‌ی بعد از او ظهور نکرده است، اوست که رسولان را ارسال کرده است و آن‌ها بنده‌ی او هستند، به این سخن امیر المؤمنین احتجاج کرده‌اند که فرمود: «حمد خدایی که در اولین باطن است و در آخرین ظاهر است، و برای رسولان معجزاتی قرار داده است و برای اولیاء کرامت‌هایی قرار داده است.»

اما نجاری‌ها اصحاب حسن نجار هستند او در سال ۲۹۲ در یمن ظهور کرد و ادعا کرد باب خداوند است، وقتی مردم از او استقبال کردند ادعای خدایی کرد، و مردی که به او حسن بن فضل خیاط می‌گفتند به او اعتقاد پیدا کرد، و اقدام به تبلیغ برای نجار می‌کرد و ادعا کرد که سخن گوی اوست، و مردم را دعوت می‌کرد مراسم حج را در خانه‌ی نجار به جا آورند، آن‌ها نیز این کار را کردند و هفت مرتبه دور خانه‌ی او طواف کردند، شرهای خود را تراشیدند، نجار و خیاط زن و مرد را با هم اختلاط می‌دادند، برخی را به‌امیزش با دیگری فرا می‌خواندند، وقتی زنی از پدر خود و یا برادر خود بچه دار می‌شد آن بچه را برگزیده می‌خواندند. و حلاجی‌ها اصحاب حسین بن منصور حلاج هستند که در سال ۳۱۸ در بغداد ظهور کرد و از عجم بود، و ادعا کرد باب خداوند است، و علی بن عیسی که وزیر بود او را دست گیر کرد و هزار ضربه با عصا بر او کتک زد و اعضای بدنش را از هم جدا کرد اما او آه نگفت، و هر وقت عضوی از اعضای بدن او را جدا می‌کردند می‌گفت:

و حرمة الود الذی لم یکن  
یطمع فی افساده الدهر  
ما قد لی عضو ولا مفصل  
الا و فیہ لکم ذکر

و حرمت محبت که همیشه روزگار در صدد نابود کردن آن است برای من آن مقدار است که هر عضوی و مفصلی را از من قطع کنید صدای ذکر از آن می‌شنوید

اما جبری‌ها و حمیری‌ها از شاگردان امام صادق علیه‌السلام هستند و علم شیمی را از او آموختند.

اما خوارج که از دین خارج شده‌اند دارای نه فرقه هستند: ازارق‌ها که صاحب نافع ازرق هستند و او کسی است که تقیه را حرام کرد، اباضی‌ها که اصحاب عبد الله بن اباض هستند، در حضر موت و مغرب و بوارخ و تل أعفر ساکن هستند و به آن دو شیخ محبت دارند و علی و عثمان را دشنام می‌دهند، و به این خاطر خوارج نامیده شده‌اند که در جنگ صفین در سپاه علی بودند، بعد از اطاعت امام عادل خارج شدند و کافر شدند و عبادت هایشان برایشان فایده‌ای ندارد، ناکثین که طلحه و زبیر هستند. قاسطین معاویه و عمرو بن عاص هستند که اهل بغی هستند.

اما دوازده امامی‌ها<sup>۱</sup> عقیده شان این است که برای خداوند وحدانیت را قائل هستند، دو تا بودن را از او نفی می‌کنند، از قائل شدن مثل و مانند و شبیه و تشبیه برای خداوند نهی می‌کنند. اشعری‌ها می‌گویند: «پروردگار ما که به آن ایمان داریم و او را می‌پرستیم آن خدایی نیست که شما به آن اشاره می‌کنید، چرا که پروردگار از مثل داشتن دور است و از شبیه داشتن منزّه است، از سخن‌ها متعال است، از خطا و ظلم دور است، حاکمی عادل است که توهم نمی‌کند و متهم نمی‌شود، انجام کار زشت برای او جایز نیست، عمل کسی را ضایع نمی‌کند و بر او واجب است به عهد خود وفا کند، ولی واجب نیست به وعده‌ی عذابش عمل کند، حسن و قبح دو چیز عقلی هستند و نه شرعی، خداوند متعال اراده‌ی کننده‌ی طاعت‌ها است، از معصیت‌ها و گناهان کراهت دارد، صفات او عین ذات مقدس اوست، او ذات واحد و احد و ابدی و سرمدی و قیمومی و رحمانی است و دارای جلال و اکرام است،

۱. امالی شیخ صدوق؛ ص ۵۱۰؛ مجلس ۹۳.

امر او نه جبر است و نه تفویض، بلکه مرتبه‌ای بین این دو مرتبه و حالتی بین این دو است، می‌گویند: «پیامبران، معصوم و صادق هستند و خداوند آن‌ها را به هدایت و دین حق مبعوث کرده است و آن‌ها رسولانی هستند که بشارت می‌دهند و انذار می‌کنند و در این موارد راست گو هستند و ارتکاب کار خطا برای آن‌ها جایز نیست چه با عمد و چه با سهو».

بعد به اشعری‌ها گفتند: «پیامبر شما که به او تعرض می‌کنید و او را جایز الخطا می‌دانید و امکان نقص را در او قائل هستید آن پیامبر ما نیست که ما مأمور به پیروی از او هستیم، چرا که پیامبر ما پاکیزه‌ی از رسولان است و محبوب پروردگار جهانیان است، زمانی که پیامبر بود آدم هنوز بین آب و گل بود و او سید و معصوم است و تولدش پاکیزه است و شرافتش بسیار است و افتخاراتش عالی است او سید اهل آسمان‌ها و زمین است و طیب و طاهر است، عالی مقام است و درخشنده است و معصوم است، و از گناه و غفلت منزله است».

بعد آن‌ها اصل چهارمی را قائل شدند و آن امامت است، برهان آوردند که این امامت لطف است و بر خداوند واجب است امام را منصوب و تعیین کند،<sup>۱</sup> بر رسول واجب است آن را توضیح دهد، امام برای حراست از مرزها و تدبیر امور و سیاست مداری مردم و کشورها است، و معرفت امام حق بر هر مکلفی واجب است مانند واجب بودن معرفت پیامبر، این که هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد کافر مرده است، اثبات کردند که امامت کمال ین است، چشمه‌ی یقین است، برتری کفهی ترازو است، یک امان از طرف ربوبیت است و هیچ گاه منسوخ نمی‌شود، پس از ازل بوده است و هم چنان باقی خواهد بود، و امامت کشتی نجات است، چشمه‌ی

زندگی است، آن‌ها متمسک به سلسله‌ی عصمت هستند و در راه مستقیم و رفتار استوار قدم بر داشتند.

این به خاطر آن است که این هفتاد و سه فرقه دارای سه اصل هستند: اشعری‌ها که قائل به توحید و نبوت و معاد هستند، و عدالت و امامیه و معتزلی‌ها را انکار کردند و امامیه معتقد به آن هستند.

اما معتزلی‌ها عدالت را قبول دارند و امامت را انکار کردند. امامیه نظر هر دو فرقه را قبول دارد و اصل چهارمی را اضافه نمودند، آن خاتمه‌ی اعمال یعنی امامت است. پس فرقه‌ای هستند که متمم هستند، پس از بین هفتاد و سه فرقه نجات می‌یابند، چرا که به بعثت و محشر اعتراف دارند و این که قیامت خواهد آمد و شکی در آن نیست و خداوند افراد درون قبر را محشور می‌کند و این که اعمال منافقین حبط شده است، چون به شکل حق انجام نشده است، پس عبادت‌هایی که کرده‌اند بر خلاف شکلی است که خداوند دستور داده است، و همگی تقلبی و نمای شبیه است و صحیح بودن عبادت‌ها منوط به شبیه است، این شبیه موجب طهارت است. در صورتی که عقاید منافقین فاسد است پس اعمالی که مبتنی بر فاسد باشد فاسد خواهد بود. دلیل دوم باطل بودن اعمال آن‌ها نیت است، که نیت آن‌ها غیر صحیح است، همین طور صدقاتی که آن‌ها می‌دهند چون به شکل غیر حق انجام شده است، چون آن چه در دست منافقین است غصبی است، چیز فاسد و غصبی مقبول واقع نمی‌شود.

بعد مؤمنی که دارای معرفت است معتقد است که گناهان برای مؤمن عارف تبدیل به حسنه می‌شود، قائل است که پروردگار معبود واجب الوجود است، منزله از دیده شدن با چشم است، اما با چشم بصیرت قابل رؤیت است، به اشعری‌ها گفتند: «پروردگاری که شما معتقد هستید در رزو قیامت رؤیت می‌شود او پروردگاری نیست که ما او را می‌پرستیم، چرا که پروردگار ما هیچ مثل و مانندی ندارد، کسی که

مثل ندارد رؤیت نمی‌شود. پس پروردگار معبود قابل رؤیت نیست، پروردگار قابل رؤیت در روز قیامت همان کسی است که شما در دنیا ولایتش را انکار کردید، به خاطر دشمنی با او و انکار ولایتش کافر شدید، چرا که او ولی و حاکمی است که دارای حکومت است و شما به سوی او رجوع خواهید کرد، و این سخن اشاره به آن است «أنا العابد أنا المعبود؛ من عابد هستم من معبود هستم.» قائل هستند که علی مولای مردمان است، و او بعد از پیامبر افضل افراد امت است در بهره و نصیب، چرا که او از همه عالم تر و زاهد تر و شجاع تر<sup>۱</sup> و نزدیک تر است<sup>۲</sup> و او معصوم و واجب

۱. فرقه های اسلامی بر صحت آنچه مؤلف مطرح کرده است؛ اجماع دارند و اکنون نمونه هایی را ذکر می‌کنیم:

- علی افضل صحابه است

پیامبر ﷺ فرمود: «الصدیقون ثلاثة: حبيب بن موسى النجار و هو مؤمن آل یس، و حزقیل مؤمن آل فرعون، و علی بن ابی طالب و هو أفضلهم؛ افراد صدیق سه نفر هستند: «حبيب بن موسى نجار که همان مؤمن آل یس بود، و حزقیل که مؤمن آل فرعون بود، و علی بن ابی طالب علیه السلام که از آن ها برتر است.» فضائل الصحابه احمد؛ ج ۲، ص ۶۲۷-۶۵۶؛ ح ۱۰۷۲ و ۱۱۱۷. جامع الصغیر؛ ج ۲، ص ۸۱. تاریخ الخمیس؛ ج ۲، ص ۲۷۵. امالی شجرى؛ ج ۱، ص ۱۳۹. الفیض القدیر؛ ج ۴، ص ۲۳۸. الفردوس؛ ج ۳، ص ۴۲۱؛ ح ۳۸۶۶. مناقب ابن مغازلی؛ ص ۱۶۱؛ چاپ بیروت و ص ۲۴۶؛ ح ۲۹۳؛ چاپ تهران. و نیز فرمود: «و لكن يا أبا عقال فضل علی علی سائر الناس كفضل جبرئیل علی سائر الملائكة؛ اما ای ابو عقال فضیلت علی بر سایر مردم مانند فضیلت جبرئیل بر سایر ملائکه است.» کفایه الطالب؛ ص ۳۱۶؛ باب هشتاد و هفت.

نیز در ذکر اصحابش فرمود: «و أفضلهم علی؛ ...وبرترین آن ها علی است.» الکامل ابن عدی؛ ج ۶، ص ۷۷. زندگی نامه‌ی کوثر بن حکیم؛ ص ۱۶۱۰.

نیز فرمود: «خیرها و اتقاها و أفضلها و أقربها إلى الجنة أقربها منی و لا أقرب و لا أتقى إلى من علی ابن ابی طالب؛ بهترین آن‌ها و با تقواترین آن‌ها و نزدیک‌ترین آن‌ها به بهشت کسی است که از همه به من نزدیک‌تر باشد و کسی نزد من از علی بن ابی طالب علیه‌السلام با تقواتر نیست.» ینابیع الموده؛ ج ۱، ص ۲۹۴. به نقل از کتاب همدانی. مودة القربی - مودت سوم.

نیز فرمود: «أفضل رجال العالمین فی زمانی هذا علی و أفضل نساء الأولین و الآخرین فاطمة؛ برترین مردان جهانیان در این زمان علی است و برترین زنان اولین و آخرین فاطمه است.» ینابیع الموده؛ ج ۱، ص ۳۰۲. به نقل از نودة القربی مودت هفتم.

نیز فرمود: «إن الله عزوجل يقول: یت عبادی ... ألا فاعلموا أن أكرم الخلق علیّ و أحبهم إلیّ محمد، و أفضلهم لدیّ محمد و أخوه علی من بعده، و الأئمة الذین هم الوسائل؛ خداوند عز و جل می‌گوید: «ای بندگان من! بدانید که کریم‌ترین مخلوقات نزد من و محبوب‌ترین آن‌ها نزد من محمد است، و برترین آن‌ها نزد من محمد و بعد از او برادرش علی و ائمه هستند که آن‌ها وسیله هستند.» ارشاد القلوب؛ ج ۲، ص ۴۲۴.

نیز فرمود: «یا علی لو أن أحداً عبد الله حق عبادته ثم يشک فیک و أهل بیتک أنکم أفضل الناس کان فی النار؛ ای علی! اگر کسی حق عبادت خداوند را به جا آورده باشد و بعد در تو و اهل بیت تو شک کند که شما برترین مردم هستید او در آتش خواهد بود.» ینابیع الموده؛ ج ۱، ص ۳۰۲. به نقل از مودة القربی مودت هفتم.

– علی عالم‌ترین اصحاب است

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «أعلم أمتی من بعدی علی بن ابی طالب؛ عالم‌ترین امت من بعد از من علی بن ابی طالب علیه‌السلام است.» جامع الاحادیث سیوطی؛ ج ۱، ص ۴۹۱؛ ح ۳۴۱۴. کنز العمال؛ ج ۱۱، ص ۶۱۴؛ ح ۳۲۹۷۷؛ چاپ بیروت؛ ج ۶، ص ۱۵۶؛ چاپ دکن؛ ص ۱۳۱۲. کنوز الحقائق؛ ص ۳۹۰؛ چاپ مصر و ص ۱۸؛ چاپ اسلامبول؛ ۱۲۸۵.

ابن عباس می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «علی بن ابی طالب أعلم أمتی و أقضاهم فیما اختلفوا فیہ من بعدی؛ علی بن ابی طالب علیه السلام عالم ترین فرد در امت من و عالم ترین فرد در قضاوت کردن بین اختلافات آن ها بعد از من است.» قصص الانبیاء؛ ص ۴۱۹. کمال الدین؛ ج ۱، ص ۲۶۳.

حسن بن علی علیه السلام فرمود: «پیامبر ﷺ فرمود: «علی أعلم الناس بالله والناس؛ علی عالم ترین مردم به خداوند و به مردم است.» کنز العمال؛ ج ۱۱، ص ۶۱۴؛ ح ۳۲۹۸۰.

مقداد می گوید: «إنی لأعجب من قریش أنهم ترکوا رجلاً ما أقول أن أحداً أعلم ولا أقضی منه بالعدل؛ من از قریش در تعجب هستم چگونه مردی را رها کرده اند که نمی توانم بگویم کسی از او عالم تر و عادل تر در قضاوت است.» تاریخ طبری؛ ج ۳، ص ۲۹۷. حوادث سال ۲۳ داستان شوری تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۶۳؛ روزگار عثمان. شرح نهج البلاغه؛ ج ۱، ص ۱۹۴؛ خطبه ۳. الکامل فی التاریخ؛ ج ۳، ص ۲۲۳؛ حوادث سال ۲۳ داستان شوری. العقد الفرید؛ ج ۴، ص ۲۶۴.

یزید ثقفی می گوید: «بدون شک علی قوی ترین آن ها در قضاوت و عالم ترین و برترین آن ها بود.» تاریخ دمشق؛ ج ۶۳، ص ۸۰. زندگی نامه ی یزید ثقفی منشی حجاج.

- علی زاهد ترین صحابه

پیامبر ﷺ به فاطمه فرمود: «أما تعلمین یا بنیة أن من کرامة الله إیاک أن زوجک خیر أمتی و أزهدهم فی الدنیا؛ مگر نمی دانی ای دخترم که از کرامت خداوند به تو این است که برترین امت مرا و زاهدترین آن ها در دنیا را به تو تزویج کرده است.» کتاب سلیم؛ ص ۷۰ و ۹۳.

و از سعد بن ابی وقاص در پاسخ به دشنام دهندگان به امیر المؤمنین علیه السلام نقل است که گفت: «ألم یکن أزهد الناس؛ مگر او زاهدترین مردم نبود؟»

مستدرک الصحیحین؛ ج ۳، ص ۴۹۹. ذکر مناقب ابو اسحاق سعد بن ابی وقاص.

قبیصه می گوید: «ما رأیت فی الدنیا أزهد من علی بن ابی طالب؛ من در دنیا کسی زاهدتر از علی بن ابی طالب ندیدم.» نهج الحق؛ ص ۲۴۵. کشف الیقین؛ ص ۱۰۷؛ ح ۱۰۱. مناقب خوارزمی؛ ص ۱۲۲؛ ح ۱۳۲؛ فصل ۱۰.

- علی شجاع ترین صحابه

الاطاع است و این خصوصیتی از طرف خداوند والای عظیم است، و تصریحی از طرف پیامبر رؤوف رحیم است.

او علیه‌السلام برای بعد از خود حسن را منصوب کرد، و حسن علیه‌السلام نیز حسین علیه‌السلام را منصوب کرد، و حسین علیه‌السلام نیز علی بن حسین علیه‌السلام را برای بعد از خود منصوب کرد، تا این که به جانشین مورد اشاره رسید<sup>۲</sup> و هر یک از این ائمه برترین اهل زمان خود هستند،<sup>۳</sup> و این که او در علم به هیچ کس احتیاج ندارد، این که امور آن‌ها یکسان است و آن‌ها نور واحد هستند، کسی نمی‌تواند بر آن‌ها تقدم بجوید مگر کسی که به خداوند و پیامبر او کافر باشد، این که معرفت آن‌ها واجب است و اطاعت از آن‌ها لازم است، این که اعلام برائت از دشمنان آن‌ها واجب است مانند واجب بودن معرفت آن‌ها، و این که برتری آن‌ها واضح تر از خورشید است چه در زمان حیات

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به فاطمه علیه‌السلام فرمود: «فَرَوَّجَكَ إِيَّاهُ وَاتَّخَذَهُ وَضِيًّا، فَهُوَ أَشْجَعُ النَّاسِ قَلْبًا؛ وَخَدَّاهُ وَرَأَى بِهَا قَلْبًا» (توزیع کرد و او را وصی انتخاب کرد و قلب او از همه‌ی مردم شجاع تر است). ینابیع الموده؛ ج ۲، ص ۳۹۵؛ باب ۶۰. مناقب کوفی؛ ج ۲، ص ۵۹۵؛ ح ۱۱۰۰.

حارث از شداد بن اوس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می‌کند که فرمود: «عَلَى أَلْبِ أُمْتِي وَ أَشْجَعَهَا؛ عَلِيٌّ عَاقِلٌ تَرِينُ أُمْتٍ مِنْ وَ شَجَاعٌ تَرِينُ أُنْهَآ أَسْت.» (مطالب العالیه؛ ج ۴، ص ۸۵؛ ح ۴۰۳۰. کنز العمال؛ ج ۱۱، ص ۷۵۳؛ ح ۳۳۶۷۰).

از شعبی نقل است: «كَانَ عَلِيٌّ أَشْجَعَ النَّاسِ تَقَرَّ الْعَرَبُ بِذَلِكَ؛ عَلِيٌّ شَجَاعٌ تَرِينُ أُمْتٍ مِنْ وَ عَرَبٌ بِهَآ أَعْتَرَفَ دَارِد.» (الاستیعاب؛ ج ۳، ص ۳۶۳).

۱. الصواعق المحرقة؛ ص ۲۷۰. جواهر العقدين؛ ص ۳۸۰.

۲. ما به طور مفصل این مطلب را در کتاب نصوص علی آل محمد توضیح داده ایم.

۳. در کتاب النصوص علی آل محمد علیه‌السلام گفتیم که هر امام برترین اهل زمان خود است.



و چه در زمان وفات، و این که قبرهای آنها و حرم‌های آنها پناهگاه مردم و تکیه گاه دعا کنندگان است، این که آنها وسیله و ذخیره‌ی روز حسرت هستند، این که پیروان آنها اهل نجات هستند، با معرفت داشتن به آنها حسنه کسب می‌کنند.

من در دوران خود از یک مرد صاحب فتوا چیز عجیبی دیدم. او عالم بود و اهل ادعا، کسی از او درباره‌ی امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کرد: «که آیا او علم غیب دارد؟» و این سؤال برای او بزرگ آمد، و این سخن برایش سنگین بود، و گفت: «کسی جز خداوند علم غیب ندارد.»

بعد از مدتی او را دیدم که با اعتقادی محکم، عقلی نابود، ریشی پایکوب شده، عقلی سبک تر از پر، در کنار مردی که اهل دروغ‌گویی و گناه بود نشسته است و به او گفت: «احوال مرا در این سال چگونه می‌بینی، و طالع من چیست، و آیا دچار نقص خواهم شد یا دچار زیادت، رمل من بر چه چیز دلالت دارد؟» وقتی او مشتی دروغ به او تحویل داد او باورش شد و به آن اعتقاد پیدا کرد، او با این کار آن کاهن را تصدیق کرد و به ولی رحمن طعنه زد. امام معصوم را که خداوند او را از گناه مبرا کرده است و بر علم غیب مطلع کرده است تکذیب کرد، آن دروغ‌گوی گناه‌کار در دنیا و آخرت را تصدیق کرد.

ببینید که این افکار چگونه ایمان خود را به دروغ می‌فروشند، کدام ایمان، وقتی که در سخن خدای عظیم شک دارند اما سخن آن دروغ‌گوی گناه‌کار را باور دارند.

## فصل

این ستاره شناس از کجا به حجاب‌های وصی علم دارد، آیا غیر از این است که با فال عقل بچه‌ها را فریب می‌دهد؟ این در حالی است که مولایشان آنها را از این کار نهی کرده است، آنها با وجود این نهی آشکار از کاهن و ستاره شناس به آن اعتقاد

دارند، دروغ‌های او را باور می‌کنند، به دروغ او خوش حال می‌شوند، و از چیزی که آن‌ها را برحذر داشته است خودداری می‌کنند، ولی امام خود را باور نمی‌کنند و در سخنان او شک دارند، فضیلت او را منکر می‌شوند، با راویان آن سخنان دشمنی می‌کنند و آن‌ها را متهم می‌کنند، پس انا لله و انا الیه راجعون.

و وقتی من روایت سلمان را نقل کردم که او وقتی یک شیر به طرف او حمله کرد گفت: <sup>۱</sup> «یا فارس الحجاز ادرکنی.» در این لحظه اسب سواری ظاهر شد و او را از دست شیر نجات داد، به شیر گفت: «تو از اکنون باید به سلمان سواری بدهی.» آن شیر از آن به بعد برای سلمان هیزم را تا دروازه‌ی شهر حمل می‌کرد و این در اجرای دستور علی علیه‌السلام بود، وقتی عده‌ای این خبر را شنیدند گفتند این تناسخ است، و گفتند علی علیه‌السلام در آن لحظه کجا بوده است؟ و آن شیر قبل از آن چگونه بود؟ و شروع به انکار چیزی کردند که آن را باور داشتند ولی متوجه نبودند.

من به آن‌ها گفتم: «مگر ابن طاووس در کتاب مقتل مانند این را روایت نکرده است، و گفته است: «وقتی در روز عاشورا حسین علیه‌السلام از اسب بر زمین افتاد ملائکه گفتند: «ای پروردگار! چگونه با حسین علیه‌السلام این کار را می‌کنند در حالی که تو در کمین هستی؟ خداوند به آن‌ها فرمود: «به سمت راست عرش نگاه کنید.» نگاه کردند و دیدند حضرت قائم در آن جا ایستاده است و نماز می‌خواند. خداوند به آن‌ها گفت: «من با او برای حسین از آن‌ها انتقام می‌گیرم.» گفتند: «بله.»<sup>۲</sup>

من گفتم: «در آن لحظه حضرت قائم کجا بوده است؟ قبل از آن چگونه بود؟ و

۱. مدینه المعاجز؛ ج ۲، ص ۱۱.

۲. کافی؛ ج ۱، ص ۴۶۵. معجم امام مهدی؛ ج ۳، ص ۳۸۲.

وقتی ظهور کند آن قاتلان حسین علیه السلام کجا هستند؟ و شما چگونه این حدیث را روایت می‌کنید و وقوع آن در آینده را تصدیق می‌کنید اما وقوع آن در گذشته را تکذیب می‌کنید، و این دو چه فرقی دارند؟»

پس ای کسی که در صحرای سرگردانی و شک سرگردان هستی! گمان می‌کنی از عذاب خداوند در امان هستی، چگونه تو در امان خواهی بود در حالی که ایمان نداری و امان جز با ایمان نخواهد بود، و خداوند این سخن حق را می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا﴾<sup>۱</sup> پس چگونه به آن‌ها دستور می‌دهد ایمان بیاورند در حالی که ایمان آورده‌اند؟ و معنایش این است که ای کسانی که به خداوند و رسول او ایمان آورده‌اید به ظاهر و باطن آل محمد علیهم السلام نیز ایمان بیاورید، چرا که حقیقت ایمان این است و کمال ایمان این است، چرا که علی علیه السلام همان نور قدیم است که قبل از آفرینش و قبل از زمان‌ها آفریده شده است، برای خداوند تسبیح می‌گفت در حالی که هنوز دهان و زبانی آفریده نشده بود، مگر او قبل از زمان‌ها و روزگاران در عالم نور موجود نبوده است؟ مگر او قبل از آفرینش اجسام و اشباح در عالم ارواح موجود نبوده است؟ مگر آن داستان جنی را نشنیده‌ای، که در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود، و امیر المؤمنین علیه السلام وارد شد و آن جنی در جلوی او خود را حقیر و کوچک کرد به خاطر عظمت او و به خاطر ترس از او، و گفت: «ای پیامبر! من پانصد سال قبل از آفرینش آدم در کنار شیاطین متمرّد در آسمان پرواز می‌کردم و او را در آسمان دیدم و او مرا بیرون کرد و مرا به زمین پائین فرستاد، و من به زمین

هفتم سقوط کردم، و او را در آن جا دیدم همان طور که در آسمان دیده بودم.<sup>۱</sup> ای کسی که این آثار را می‌شنوی اقدام به تکذیب و انکار نکن، چرا که خورشید وقتی طلوع کند اهل آسمان مانند اهل زمین آن را می‌بینند، و نور آن در سایر کشورها نیز می‌تابد، در حالی که خورشید در جای خود در فلک دایره‌ای شکل ثابت است، و خورشید از کسی که سایر نورها از نور او آفریده شدند بزرگ تر نیست، دلیل آن این سخن است: «ما خلق الله نوری، ثم عصره فخلق منه أرواح الأنبياء، ثم عصره عصرة أخرى فخلق منه الشمس والقمر و سائر النجوم؛ اولین چیزی که خداوند آفرید نور من بود و بعد از عصاره‌ی آن روح پیامبران را آفرید، و بعد از عصاره‌ی دیگر آن خورشید و ماه و سایر ستارگان را آفرید.»<sup>۲</sup>

ای کاش! می‌دانستم کسی که انکار می‌کند چه چیزی را انکار می‌کند؟ آیا وجود پیامبر قبل از همه‌ی اشیاء را انکار می‌کند، یا قدرت او در ظاهر شدن در آن چه می‌خواهد را انکار می‌کند، پس هر کس حالت او را انکار کند یک چشمش کور است و هر کس حالت دوم را انکار کند یا کور است یا بینا است. آیا آب را نمی‌بینی که وقتی در ظرف شیشه‌ای رنگی ریخته می‌شود چگونه به رنگ آن در می‌آید به خاطر لطافت و انبساطی که دارد و ماده‌ی شفاف را وقتی به یک نوشته نزدیک کنی می‌توانی آن نوشته را از درون آن ماده بخوانی، و ماه وقتی بر روی دریا اشراق پیدا کند آن را هم در آسمان می‌بینی و هم در عمق آب، و محمد و علی علیهما السلام همان دو دریای خروشان هستند، و همان آبی هستند که همه چیز از آن زنده است، همان

۱. حلیۃ الابرار؛ ج ۲، ص ۱۶. مدینة المعاجز؛ ج ۲، ص ۴۴۵.

۲. بحار؛ ج ۱۵، ص ۲۴؛ ج ۲۵، ص ۲۲.

کلمه‌ای هستند که نور با آن ظهور پیدا کرده است، روزگاران با آن موجود شده اند، امور با آن‌ها تدبیر شده است تا روز قیامت.

و در این باب این سخن آن‌ها کفایت می‌کند: «أمرنا صعب مستصعب لا یحمله نبی مرسل ولا ملک مقرب؛ امور ما سخت و دشوار است و کسی جز پیامبر مرسل و یا فرشته‌ی مقرب تحمل آن را ندارد.»<sup>۱</sup>

و وقتی امور آن‌ها و اسرار آن‌ها را ملائکه‌ی مقرب و پیامبران و مرسلین نمی‌توانند حمل کنند و ساکنان حضرت الهی به آن معرفت ندارند پس چگونه شما چیزی را رد می‌کنید که به آن احاطه ندارید و دروغ می‌دانید؟ مگر نمی‌دانید آن‌ها درخت الهی هستند که همه‌ی موجودات برگ‌ها و شکوفه‌های آن هستند؟ و آن‌ها راز مخفی ناشناخته‌ای هستند که فهم‌ها و عقل‌ها توان درک آن‌ها را ندارند، و چه خوب گفته است ابو نؤاس:

لا تحسبني هويت الطهر حیدرة	لعلمه و علاه فی ذوی النسب
ولا شجاعته فی کل معركة	ولا التلذذ فی الجنات من أربی
ولا التبرأ من نار الجحیم ولا	رجونه من عذاب الحشر یشفع بی
لکن عرفت هو السر الخفی فإن	أذعته حللوا قتلی ....

گمان نکن که علت عشق من به حیدر پاک این است که او علم دارد و در نسب دارای برتری است و در همه‌ی جنگ‌ها شجاعت دارد و به خاطر لذت بردن در بهشت عاشق او هستم و به خاطر نجات از آتش جهنم است و یا این که به خاطر امید به شفاعت او از عذاب محشر است بلکه به این خاطر است که فهمیدم او راز

۱. بحار الانوار؛ ج ۲، ص ۱۸۴؛ ح ۶. البصائر؛ ص ۲۲؛ ح ۱۰.

مخفی است و من اگر این راز را افشا کنم قتل مرا حلال می‌دانند.

و از آن جمله روایت مقداد بن اسود است که می‌گوید: «روزی مولای من به من گفت: «شمشیر مرا بیاور.» من آوردم، حضرت آن را بر روی زانویش گذاشت، و بعد به آسمان بالا رفت و من به او نگاه می‌کردم تا این که از چشم من غایب شد، وقتی نزدیک ظهر شد حضرت فرود آمد در حالی که از شمشیرش قطرات خون می‌چکید، گفتم: «ای مولای من! کجا بودید؟»

فرمود: «إِنَّ نَفُوساً فِي الْمَلَأِ الْأَعْلَى اخْتَصَمَتْ فَصَعِدَتْ فَطَهَّرْتَهَا؛ عده‌ای از نفوس در ملأ اُعلی با هم درگیر بودند و من بالا رفتم و آن‌ها را تنبیه کردم.» گفتم: «ای مولای من! آیا اداره‌ی امور ملأ اُعلی بر عهده‌ی شماست؟»

فرمود: «أَنَا حِجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ مِنْ أَهْلِ سَمَاوَاتِهِ وَ أَرْضِهِ، وَ مَا فِي السَّمَاءِ مِنْ مَلَكٍ يَخْطُو قَدَمًا عَنْ قَدَمٍ إِلَّا بِإِذْنِي؛ من حجت خداوند بر مخلوقات او هستم اعم از اهل آسمان‌ها و زمین، و در آسمان هیچ فرشته‌ای قدم از قدم بر نمی‌دارد مگر با اجازه‌ی من.»

عده‌ای این حدیث را انکار کرده‌اند و عده‌ای دیگر به آن متعرض شده‌اند، و گفتند: «چگونه می‌تواند به آسمان برود در حالی که او جسم مادی است؟»

من در جواب کسانی که انکار کردند گفتم: «علی مانند بقیه‌ی مردم نیست و آن‌ها نیز مانند علی نیستند، و این جایز نیست، نور کجا و تاریکی کجا، روح کجا و جسم کجا، کسی که منکر بالا رفتن پیامبر به آسمان نباشد؛ منکر بالا رفتن ولی هم نخواهد بود و در عالم اجسام و در رفعت و مقام فرقی بین این دو نیست.»

مگر روایت ابن عباس را نشنیده‌ای که می‌گوید: «وقتی در شب معراج؛ جبرئیل به دستور خداوند با براق برای سوار کردن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمد.» پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به او فرمود: «این چیست؟»

گفت: «این مرکبی است که خداوند برای شما آفریده است و او در بهشت عدن هزار ساله است.» پیامبر ﷺ به او فرمود: «این مرکب با چه سرعتی می‌تواند حرکت کند؟»

گفت: «اگر بخواهی با این مرکب آسمان‌ها و زمین را بیمایی و مسافت هفتاد هزار سال راه را به تعداد هزار مرتبه در یک چشم بر هم زدن بیمایی می‌توانی، پس وقتی مرکب پیامبر این قدرت را داشته باشد کسی که همه‌ی مرکب‌ها به خاطر او و به وسیله‌ی او آفریده شده‌اند چگونه خواهد بود.»

تایید می‌کند این را روایت محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات که می‌گوید: «مردی از علمای یمن در مجلس امام صادق علیه السلام حضور داشت و حضرت به او فرمود:

«یا یمنی أ فی یمنکم علماء؟ قال نعم، قال: فما بلغ عالمکم؟ قال یسیر فی لیلة واحدة سیر شهرین تزجر الطیر، فقال ابو عبد الله: ان عالم المدينة أفضل، فقال الیمنی: و ما یفعل؟ قال یسیر فی ساعة من النهار مسيرة ألف سنة حتی یقطع ألف عالم مثل عالمکم هذا؛

ای اهل یمن، آیا در یمن شما عالم وجود دارد؟» گفت: «بله» فرمود: «عالم شما چه می‌داند؟» گفت: «او می‌تواند در یک شب مسافتی را که پرندگان در دو ماه طی می‌کنند پیماید.» امام صادق علیه السلام به او فرمود: «اما عالم اهل مدینه از آن برتر است.» آن یمنی گفت: «چه کاری می‌تواند بکند؟»

فرمود: «او در یک ساعت از روز مسافت هزار سال را طی می‌کند تا این که هزار

جهان مثل این جهان را می‌پیماید.»<sup>۱</sup>

تأیید می‌کند این را روایت صاحب التحف که می‌گوید: «علی علی‌ه‌السلام از کنار یک قلعه‌ای که زنجیر داشت عبور می‌کرد و شمشیر خود را طلب کرد و آهسته آن بیرون آورد و غلاف را زیر پای خود گذاشت و شمشیر را بر روی زانوی خود گذاشت و بعد به آسمان بالا رفت و بعد بر روی دیوار قلعه فرود آمد و با یک ضربه بر روی زنجیر زد و آن را پاره کرد، نگهبانان به پائین افتادند، درب را باز کرد،<sup>۲</sup> این مانند بالا رفتن ملائکه و پایین آمدن آنها است، بعد به کسی که آن را انکار می‌کند می‌گوییم: «آیا نمی‌دانی که کسی که به خداوند علم دارد و از غیر او اعراض می‌کند اگر بخواهد در هوا بالا برود می‌تواند و اگر بخواهد بر روی آب راه برود می‌تواند و در هوا حرکت می‌کند.» اگر این برایت سنگین است به این موارد دقت کن:

مگر ادریس و عیسی به آسمان نرفتند؟

مگر دریا برای موسی شکافته نشد؟

مگر سلیمان بر هوا سوار نشد و مگر خضر بر روی آب راه نرفت؟

مگر همه‌ی موجودات مطیع مولا و ولی نیستند به اذن پروردگار والا؟

مگر نه این است که همه چیز مرکب است و او حاکم و دارای حق تصرف است، ر غیر این صورت او مولای همه چیز نخواهد بود، در حالی که او مولای همه چیز است، پس همه چیز در اطاعت او و تحت دستور او هستند.

۱. دلائل الامامة؛ ص ۱۳۵. معاجز الصادق علی‌ه‌السلام

۲. بحار؛ ج ۴۲، ص ۳۳؛ ح ۱۱. در ضمن یک حدیث طولانی.



## فصل

### علم کتاب نزد آل محمد ﷺ است

مگر نشنیده‌ای که چگونه زمین برای آصف شکافته شد، آن هنگام که با یک حرف از هشتاد و دو حرف دعا کرد، در حالی که همه‌ی این حروف در اختیار امیر المؤمنین علیه السلام است، و قرآن حکیم آن را ذکر کرده است و این آیه اشاره به آن است **«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ»**<sup>۱</sup> و درباره‌ی امیر المؤمنین علیه السلام گفت: **«وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»**<sup>۲</sup> و بلکه او همان علم کتاب است و علم کتاب همان اوست، چرا که او کلمه‌ی کبری است، و این آیه اشاره به آن است **«لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى»**<sup>۳</sup> و کلمه‌ی من از باب تبعیض نیست بلکه جا بجایی در نوشتن است و معنایش این است: او بزرگ‌ترین آیت پروردگارش را دید، و به پروردگارش گفت: «کسی که بزرگ‌ترین آیت ما است.» گفت: «أَنَا مَكْلَمٌ مُّوسَىٰ مِنَ الشَّجَرَةِ، أَنَا ذَلِكِ النُّورُ؛ مَنْ

---

۱. نمل؛ آیه‌ی ۴۰.

۲. رعد؛ آیه‌ی ۴۳.

۳. نجم؛ آیه‌ی ۱۸.

بودم که از درون درخت با موسی تکلم کردم، من آن نور هستم.<sup>۱</sup>  
اما در شب معراج وقتی پیامبر به آسمان رفت در آن جا علی را دید، و یا فرمود:  
«مثل خود را در آسمان دید.» یا فرمود: «پرده از آسمان کنار رفت و دید که دارد به  
خودش نگاه می‌کند، و چگونه علی از چشم او غایب باشد در حالی که نفس اوست  
و نیمه‌ی دوم نور اوست؟»

«لیس لله آية أكبر مني، و لا نبأ أعظم مني؛ او نور اعظم در آسمان‌ها و زمین  
است.»

بعد خداوند عز و جل پیامبر را در مقام مقرب با زبان علی عليه السلام مورد خطاب قرار  
داد، پس علی همان بزرگ‌ترین آیت است که موسی و محمد هنگام خطاب رب  
الارباب آن را دیده‌اند، و این سخن اشاره به آن است (خداوند آیتی بزرگ‌تر از من  
ندارد، و خبری بزرگ‌تر از من وجود ندارد).<sup>۲</sup>

و چه فرقی وجود دارد بین بالا رفتن حضرت به آسمان و بین پایین رفتن او به  
زیر زمین و شکافته شدن زمین، برای کسی که به دین خداوند معتقد است و آیات  
اولیاء خداوند را تصدیق می‌کند، شاید شما بگویید: «چگونه می‌شود در ملأً اعلی  
درگیری وجود داشته باشد؟» اما قرآن این سخن را برای شما مطرح می‌کند: «مَا كَانَ  
لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ»<sup>۳</sup> مگر داستان هاروت و ماروت و فطرس  
فرشته را نشنیده‌ای؟ مگر نشنیده‌ای که جن‌های پرنده محل سکونتشان هوا است؟ و

۱. حدیث آن گذشت.

۲. بحار الانوار؛ ج ۳۶، ص ۱؛ ح ۲.

۳. ص؛ آیه‌ی ۶۹.

درون زمین محل سکونت جن‌های متمرّد است؟ پس عده‌ای از طائفه‌ی جن با هم درگیری پیدا کردند و ولی امین به بالا رفت و آن‌ها را تنبیه کرد. یک نفر که علم نداشت و فهم نداشت و بهره‌ای از اسرار آن‌ها نداشت و مانند مثالی بود که به داود گفته شد که سرکه با عسل شیرین نمی‌شود، گفت: «او از آسمان پایین آمد در حالی که از شمشیرش خون می‌چکید.»

درباره‌ی موجوداتی که در آسمان هستند چگونه چنین سخنی جایز است مگر می‌توان جن را به قتل رساند در حالی که آن‌ها اجسام شفاف هستند و مگر جسم شفاف خون دارد؟ من گفتم: «ای کسی که عبرت تو اندک است! و دیگران از تو زیاد عبرت می‌گیرند، و از قطره نیز کوچکتر هستی، مگر نمی‌دانی آسمان خون و خاکستر می‌بارد برای قتل حسین علیه السلام؟»

و آسمان مگر خون و خاکستر دارد؟ بلکه این‌ها آیات بینات است. مگر او نمی‌داند که علی علیه السلام جن را به قتل رساند و از آن‌ها تعهد گرفت؟ پس وقتی آن‌ها خون ندارند و نفس ندارند چگونه قتل بر آن‌ها صدق می‌کند، و این قابل تأویل نیست

و این ادعا را این سخن خداوند سبحان تصدیق می‌کند ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾<sup>۲</sup> چگونه آتش چیزی را می‌سوزاند که جسم نیست؟ و چگونه کسی که رگ و خون ندارد در عذاب درد می‌کشد؟ و وقتی جن از آتش آفریده شده است و آتش در آن اثر نمی‌کند پس فکر می‌کنید در این صورت چه کسی به جای ابلیس

۱. عیون اخبار الرضا؛ ج ۲، ص ۲۶۸. الامالی صدوق؛ ص ۱۸۹.

۲. هود؛ آیه‌ی ۱۱۹.

به آتش وارد خواهد شد و او اولین و آخرین را گمراه کرده است؟  
 اف بر عقل خشکیده و نظرات نابود تو، مگر نمی دانی که علی منبع نورها، آیت  
 جبار، صاحب اسرار است، کسی که برای ابن عباس در یک شب تا صبح حرف باء  
 در بسم الله را شرح داد و فرصت نشد به حرف سین برسد، و فرمود:  
 «لو شئت لأوقرت أربعين بعيراً من شرح بسم الله الرحمن الرحيم؛ اگر بخواهم  
 می توانم چهل بار شتر در شرح بسم الله الرحمن الرحيم سخن بگویم.»<sup>۱</sup>  
 پس اگر اعراض آن‌ها برای تو سخت است، با شنیدن اسرار مرضشان بیشتر  
 می شود، پس برایشان شعر بخوان و از آن‌ها شعر نخوان، مگر چه می شود که دعوت  
 کننده را اجابت کنند، اما آن‌ها بدون گوش آفریده شده اند.  
 بعد تکمیل می کند این اسرار را روایت صاحب المقامات که به صورت مرفوع از  
 ابن عباس نقل می کند که می گوید: «روز علی را در کوچه های مدینه دیدم که در  
 کوچه ای راه می رفت که بن بست بود، آمدم و خبرش را به پیامبر ﷺ دادم، فرمود:  
 «إنّ علیاً علم الهدی والهدی طریقه؛ علی پرچم هدایت است و هدایت راه اوست.»  
 می گوید: «سه روز از آن جریان گذشت، وقتی روز چهارم شد پیامبر به ما دستور داد  
 که در جستجوی او اقدام کنیم، ابن عباس می گوید: «من به مکانی رفتم که او را آن  
 جا دیده بودم که ناگهان دیدم سفیدی زره او در نور خورشید نمایان شد، می گوید:  
 من رفتم و خبر آمدن او را به پیامبر ﷺ دادم حضرت بلند شد و با او ملاقات کرد  
 و معانقه کرد و زره او را با دست خودش در اختیار گرفت و بدن او را واری کرد،  
 عمر به او گفت: «گویا ای پیامبر! خیال می کنی او در جنگ بوده است؟!» پیامبر ﷺ  
 فرمود: «والله لقد ولی علی أربعين ألف ملک، وقتل أربعين ألف عفريت، و أسلمت علی

---

۱. حدیث آن گذشت.

یده أربعون قبيلة من الجن، و إن الشجاعة عشرة أجزاء، تسعة منها في علي، و واحدة في سائر الناس، والفضل والشرف عشرة أجزاء تسعة منها في علي و واحدة في سائر الناس، و إن علياً منى بمنزلة الذراع من اليد، و هو ذراعى من قميصي، و یدی التي أصول بها، و سيفي الذي أجالد به الأعداء، و إن المحب له مؤمن، والمخالف له كافر، والمقتفى لأثره لا حق؛ ای پسر خطاب! به خداوند سوگند! علی عليه السلام فرماندهی چهل هزار فرشته را بر عهده گرفت و چهل هزار شیطان را به قتل رساند، و چهل قبيله از جن به دست او مسلمان شدند، شجاعت ده قسمت دارد، که نه قسمت آن در علی عليه السلام است، و یک قسمت در سایر مردم است، فضیلت و شرافت ده قسمت دارد، نه قسمت آن در علی عليه السلام است، و یک قسمت در سایر مردم است، و علی عليه السلام نسبت به من مانند ساعد نسبت به دست است، او ساعد پیراهن من است، او دست من است که با آن ضربه می زنم، او شمشیر من است که با آن دشمنان را نابود می کنم، کسی که او را دوست بدارد مؤمن است، کسی که از او تخلف کند کافر است، کسی که پا در جای پای او بگذارد به او ملحق می شود.<sup>۱</sup>

---

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۷، ص ۲۲۶؛ ح ۲۲.

## خاتمه

در پایان این رساله و توضیح این مطالب، بدان که چیزی که موجب شد این اسرار را آشکار کنم، و مرا واداشت که این گل‌ها را بچینم و این سخنان بکر را از خیمه‌های اندیشه بیرون بکشم، در حالی که حقش بود محرمانه باقی بماند و اشاعه داده نشود تا به آن توهین صورت نگیرد، چرا که حرام مثل حرام این است که مطالب خواص را برای عوام مطرح کنی، این بود که من وقتی مرواریدهایی از اسرار ائمه‌ی نیکوکار را روایت کردم، ارزش آن‌ها را جلا دادم، معرفت به این مطالب موجب امان از عذاب می‌شود، موجب ورود بدون حسابرسی به بهشت می‌شود، چرا که این معرفت خطی است که بر روی خط‌های پیشانی نوشته شده است، عددی است که محبت به آن بر روی زبان و دهان نوشته شده است، کسی نمی‌تواند گوارایی آن را استشمام کند، مگر افراد بردبار و اهل عبادت، و از افراد در ازل بر آن عهد گرفته شده است و فریضه بودن این معرفت بر مردم ثبت شده است و هم چنان باقی است، پس وقتی نسخه‌های آن زیاد شد و مطالب نادر منتشر شد این انتشار افکار را نیز متکثر کرد و استحکام آن عده‌ای را ناراحت کرد، تا آن جا که افراد منافق از آن اعراض کردند و از استشمام عطر آن خودداری کردند، افراد موافق آن را انکار کردند و از عقوبت خداوند نترسیدند، در حالی که این مطالب به خاطر هدایت کردن به حق سزاوارتر است که از آن پیروی شود، و به خاطر اظهار شدن آن توسط زبان صادق بهترین سخن صادقی است که شنیده می‌شود، و در شرایطی که نیاز شدیدی به این مطالب وجود داشت این مطالب مورد طرد قلوب قرار گرفت و کسی به آن

تمایل نشان نداد، و من تعجب می‌کنم که چگونه کسی از این رفتار پیروی نمی‌کند در حالی که این رفتار در کشتی نجات قرار دارد، و این که چگونه کسی آن را طلب نمی‌کند در حالی که این مطالب چشمه‌ی زندگی است که قطرات آن از دست می‌چکد، و مغازه‌ها این سخنان معطر و اصالت معطر آن را رد کردند، چشم‌ها با حذقه‌ی کینه به آن نگاه کردند، اهل علم نیز با زبان انکار با آن برخورد کردند. در حالی که این مطالب ارزشمندترین شیء گران بها است، به طوری که دل‌ها بر آن رقابت می‌کنند، اما به خاطر دروغ‌ها و اتهاماتی که به آن زده شد از اذهان دور شد، و مصداق این شعر شد:

و من العجائب أنه لا يشتري      وقع الكساد يخان فيه و يسرق

از عجایب این است که مشتری نیست و بازار کساد است ما خیانت و سرقت وجود دارد سودان و سرزنش کنندگان هر کدام با یک چشم خشم گین و با چشم دیگر با خشونت نگاه کردند، در حالی که من در گردآوری حق از باطل عیبی متوجه من نیست، در نامه‌ی پرچم داری گناهی مرتکب نشده‌ام، جز آن که محبت علی را دارم، صفحاتی از اسرار او را منتشر کردم، اگر این گناه است، باید به خاطر آن و در راه آن سختی کشید، در این صورت چه خوب گناهی است که بزرگ‌ترین حسنه و راه نجات است، چه سختی ای است که شیرین‌تر از نسیم زندگی است در هنگام سرزنش‌ها، و من از این گناه توبه نخواهم کرد، و از این عیب برنخواهم گشت، بلکه مثل قیس عامر می‌گویم:

أتوب إليك يا رحمان مّا      وقع جنيت فقد تكاثرت الذنوب

و أما عن هوى لیلی و ترکی      زیارتهافانی لا أتوب

ای خدای رحمان از جنایت‌هایم توبه می‌کنم که گناهان من زیاد است ما از عشق لیلی و ترک زیارت او توبه نخواهم کرد.

همین بس که آن‌ها قدر این نعمت را نمی‌دانند، کسی آن را ندارد مگر آن‌ها که از طرف خداوند حسنه‌ای دریافت کرده اند، تا مقصد متعالی را معرفت پیدا کنند، پس علی علیه السلام بنا بر اثبات حقایق و علی در نکته‌های دقیق امام مخلوقات شناخته می‌شود، اقتدای من به اله خالق، پیامبر صادق، کتاب ناطق است. چرا که پروردگار والا، پیامبر امی، بیشتر از همه به علی علیه السلام محبت دارند، بیشتر از همه به ولی معرفت دارند. پس به کسی که فریب هوای نفس خود را خورده و توسط آن گمراه شده است بگو «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ»<sup>۱</sup> و به کسی که قصد جنگ با مرا کرده است بگو «قُلْ إِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي»<sup>۲</sup> عشق لیلی از من شهره شده است، و من هزینه‌ی عشق او را بر عهده گرفته‌ام، فکر من اسیر اوست، و از هر چیزی خوشش به من عرضه شد، و آن‌ها محبت را به من عرضه کردند، و به من اظهار دوستی کردند، و گفتند ای کاش کسی عشق جانسوز تو به لیلی را به ما منتقل می‌کرد و نظر من این بود:

أَبَى اللَّهُ أَنْ أَنْقَادَ إِلَّا لِحَبِّهَا      وَأَعَشَقَهَا إِذَا أَلْفَيْتَ مَعَ غَيْرِهَا أَبَدًا  
فَوَاللَّهِ مَا حَبَى لَهَا جَازَ حَدِّهِ      وَلَكِنَّهَا فِي حَسَنَاتِ جَازَاتِ الْحَدِّ

خداوند نخواست که من مغلوب محبت کسی ز او شوم و من همیشه در کنار هر کس که باشم تا ابد عاشق او خواهم بود.  
به خداوند سوگند! محبت من به او از مرز خود فراتر نرفته است اما او در نیکویی اش از مرز خود فراتر رفته است.

۱. یوسف؛ آیه‌ی ۱۰۸.

۲. انعام؛ آیه‌ی ۵۷.



پس به افراد گناه کار که از اسرار او خواب هستند و رشد آن‌ها متوقف است بگو  
 تو کیستی تو با او موجود هستی، آن‌ها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده  
 است پس به هدایت آن‌ها اقتدا کن، من به محبت آن‌ها اقتدا کرده‌ام، به خاتم پیامبران  
 و به کتاب مبین اقتدا کرده‌ام، چرا که خداوند او را بین باء و سین مورد مدح قرار  
 داده است، و من نیز مانند برخی از عارفان می‌گویم:

لَبَّيْتُ لِمَا دَعَانِي رَبَّةُ الْحَجَبِ	و غبت عني نها من شدة الطرب
ترکیه فی بلاد الهند قد ظهرت	و وجهها فی بلاد الهند لم يغب
ألوت تطل على أبيات فارسها	إلى لوى فصار الحسن فی العرب
ولست ممن غدا فی الحبّ متهماً	و فی انتسابی إليه ينتهی نسبی
فكل صب بهاؤه و جاء بیر	هان علی حب لیلی فهو ابن أبی

من دعوت خدای حجاب‌ها را لیبیک گفتم و از شدت خوش حالی عقل من  
 غایب شد.

ترکیه در سرزمین هند ظاهر شده است اما چهره‌ی او در سرزمین هند غایب  
 نیست اجز مانندم از این که ابیاتی درباره‌ی آن مبارز بگویم و سخن ضعیفی گفتم اما  
 در بین عرب تبدیل به سخن نیکو شدن از کسانی نیستم که در محبت متهم به زیاده  
 روی شدند من با انتساب به او نسبم پایان می‌یابد همگان هیبت خود را و نیکی‌های  
 خود را آوردند اما در برابر عشق به لیلی ناچیز بود پس او پسر پدر من است.

من در محبت خودم به او اقدام به مسخره کردن کسانی کردم که مرا سرزنش  
 می‌کردند و از سرزنش کسی نمی‌ترسم، و با زبان اهل معرفت و عشق جانسوز  
 می‌گویم:

یلوموننی فی حبّه من حسد	ولست أخشی من عدو کمد
و أشرب فی الأرواح راح الولا	من قبل أن یخلق کرم الجسد

فَهَا أَنَا بِشْنَانٍ مِّنْ حَبِّهَا      فِى السَّكْرِ الْعِشَاقِ حَتَّى الْأَبَدِ

آن‌ها از روی حسات مرا به خاطر محبت او سرزنش می‌کنند ما من از دشمن خشمگین نمی‌ترسم در کنار ارواح رایحه‌ی ولایت را می‌نوشم بل از آن که کرم‌های جسد آفریده شوند.

پس بدانید من سرشار از محبت او در کنار عاشقان تا ابد مست هستم پس در من در حاشیه‌ی انزوای خود مشهور شدم، و به خاطر دوست داشتن تنهایی دست خود را بسوی کسی دراز نکردم، و با حق انس گرفتم و این بهتر بود، چرا که در معرفت مردم خیری نیست، و به این سخن سید پیامبران و شفیع روز مجازات اقتدا می‌کنم: «الخير كله في العزلة؛ همه‌ی خیر در منزوی بودن است.» و خیر و سلامتی در تنها بودن است، و برکت در ترک کردن مردم است، به خصوص مردم این زمان که جاسوس عیوب دیگران هستند، و لباس‌های حسادت به تن دارند، و هر نیکی را با آن می‌پوشانند، و از بین آن‌ها دوست و رفیق و کسی که محبت سالمی داشته باشد مانند دوست بی‌همتا است، در حالی که دوستی صمیمانه آن است که برای غیبت و بدبینی حریم قائل باشد، اما آن‌ها خوبی‌ها را مخفی می‌کنند و بدی‌ها را اظهار می‌کنند، و دوست دارند زشتی‌ها منتشر شود، پس به خداوند اعتماد کن و آن‌ها را رها کن و راه خود را به سوی خداوند قرار بده، ﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾<sup>۱</sup>

و من به سخن پیامبر ﷺ تأسی کردم که فرمود: «ان الله أخذ ميثاق المؤمن أن لا يصدق في قوله ولا يتتصف من عدوه ولا يشقى من غلبه و من أذى مؤمنا لم يدخل

حضرة القدس؛ خداوند از مؤمن میثاق گرفته است که سخنانش مورد تصدیق دیگران واقع نشود، و در برابر دشمنش با او انصاف نداشته باشند، و بر دشمنش پیروز نشود و دلش آرام نگیرد، و هر کس مؤمنی را آزار دهد در محضر قدسی وارد نخواهد شد.»

و مؤمن کسی است که به علی معرفت داشته باشد، و این سخن اشاره به آن است: «عرفکم بالله سلمان؛<sup>۱</sup> از بین شما سلمان از همه بیشتر به خداوند معرفت دارد.»

سلمان معرفتش به علی علیه السلام از همه بیشتر بود، پس هر کس به علی علیه السلام معرفتش بیشتر باشد معرفتش به خداوند بیشتر خواهد بود و به او نزدیکتر خواهد بود.

پس ایمان چیزی جز معرفت و محبت علی علیه السلام نیست، چرا که هر کس علی را بشناسد خداوند را شناخته است.

و این سخن اشاره به آن است «يعرفک بها من عرفک؛ هر که تو را شناخت با او شناخت.»<sup>۲</sup> پس هر کس مؤمنی را از روی حسادت بر چیزی که خداوند به او داده است آزار دهد این سخن مولایش برای او کافی است: «أَمْ يَخْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»<sup>۳</sup>

من به برکت دعای آن‌ها به گروه مرحومین وارد شدم، و از شیعیان موحد آن‌ها شدم، با این سخن آن‌ها: «رحم الله شيعتنا انهم أوذوا فينا و لم נוذ فيهم؛ خداوند

۱. حدیث آن گذشت.

۲. حدیث آن گذشت.

۳. نساء؛ آیه ۵۴.

رحمت کند شیعیان ما را که به خاطر ما مورد اذیت قرار گرفتند اما ما به خاطر آن‌ها اذیت نشدیم.» من از حسادت‌هایی که به فضیلت‌های آن‌ها می‌شود مورد اذیت قرار گرفتم، اما به آن چه داده شدم به خوش حالی رسیدم:

أما والذي لدمي حلا	وخص أهيل الولا بالبالا
لئن ذقت فيه كؤوس الحمام	لما قال قلبي لساقية: لا
فموتي حياتي و في حبه	يلذ افتضاحي بين الملا
مضت سنة الله في خلقه	بأن المحب هو المبتلى

بدانید سوگند به کسی که خون مرا حلال کرد و اهل ولایت را به بلا مخصوص کرد گر در این راه جام‌های مرگ را بنوشم قلب به من به ساقی محبت نه نخواهد گفت س مرگ من زندگی من است و رسوایی من در بین مردم با محبت او سرپوش گذاشته می‌شود.

سنت خداوند در بین مردم جاری شده گفته است عاشق، بلا دیده خواهد بود من از کسی که مرا سرزنش کرد و از خود راند معذرت خواهی کردم، سخنی مثل سخن عاشق رنج دیده به او گفتم، این که خداوند خصوصیت‌هایی در دین من به من عطا کرده است، مرا با آن از آتش جهنم کفایت می‌کند و امان می‌دهد، و محبت به علی و عترت او بر من فریضه و مستحب و دین و قبله و توشه‌ی روز احتیاج من است، در خاتمه اعمال من و پایان سخن من است.

گفتم:

فرضی و نفلی و حدیثی أنتم	وکل کلی منکم و عنکم
و أنتم عند الصلاة قلبتی	إذا وقفت نحوکم أیمن
خیالکم نصب لعینی أحداً	وحبکم فی خاطری مخیم
یا ساداتی و سادتی أعتابکم	بجفن عینی لصراها ألتئم

وقفاً علی حدیثکم و مدحکم      جعلت عمری فاقبلونی و ارحموا  
منّوا علی الحافظ عند فضلکم      واستنقذوه فی غد و أنعموا

فریضه‌ی من و نافله‌ی من و سخن من شما هستید همه‌ی وجود من از شماست و درباره‌ی شماست شما هنگام نماز قبله‌ی من هستید وقتی نزد شما بایستم اشاره می‌کنم کر شما تنها چیزی است که در ذهن من است و محبت شما در دل من خیمه زده است. ی سادات من بالشت زیر سر من زمین حرم شماست و من با چشم خود خاک آن را می‌بوسم. من در راه سخن شما و در مدح شما عمر خود را وقف کردم پس مرا قبول کنید و به من رحم کنید. بر حافظ از فضل خود منت گذارید و فردا او را نجات دهید و بر او نعمت دهید<sup>۱</sup>.

و بعد در پایان این کتاب و در انتهای سخن می‌گویم:

أَيُّهَا اللَّائِمُ دَعْنِي عَنْكَ وَاسْمَعْ وَصِفْ حَالِي

أَنَا عَبْدٌ لِعَلَى الْمُرْتَضَى مَوْلَى الْمَوَالِي

كَلَّمَا ازددت مديحاً فيه قالوا لا تغالي

آية الله التي وصفها القول حلالی

كم إلى كم أيها العاذل أكثرت جدالی

و إذا أبصرت في الحق يقيناً لا أبالی

يا عذولي في غرامی خلني عنك وحالی

رح إلى ما كنت ناحی و اطرحنی فی ضلالی

---

 إن حَبَّي لعلی المرتضی عین الكمال
 

---

و هو زادی فی معادی و معاذی و مآلی

و به اُکملت دینی و به ختم مقالی

ای سرزنش کننده مرا رها کن و وصف حال مرا بشنو من بنده‌ی علی مرتضی  
مولای مولاها هستم.

هر چه او را بیشتر مدح کردم گفتند غلو نگو او آیت خداوند است که سخن  
حلال من او را وصف کرد آخر چقدر ای سرزنش کننده با من جدل می‌کنی وقتی  
که من در حق به یقین رسیده باشم سرزنش تو برایم مهم نیست.

ای سرزنش کننده‌ی من به خاطر عشق من مرا به حال خودم تنها گذار برو و مرا  
از خود بران و مرا در گمراهی ام رها کن محبت من به علی مرتضی عین کمال است  
و او توشه‌ی من در قیامت و پناه و آرزوی من است و من با او دین خود را کامل  
کردم و با او سخن خود را به پایان می‌رسانم.

و در این جا سخن ما در مشارق أنوار الیقین فی حقائق أسرار أمير المؤمنين علیه  
الصلاة والسلام و التحية و الاکرام به پایان رسید.

## مجموعه‌ای از

### اشعار شیخ رجب بررسی

در این باب آن چه از اشعار صاحب المشارق حافظ شیخ رجب بررسی حلی را یافتیم مطرح می‌کنیم و ما آن را از برخی منابع تاریخی که زندگی نامه‌ی او را آورده بودند گردآوری کردیم، می‌دانیم که بررسی دارای دیوانی بوده است که در دوران او و حتی تا روزگار نزدیک به ما منتشر بوده است، نتیجه‌ی تحقیق است که نسخه‌هایی از آن در بسیاری از کتاب‌خانه‌های اختصاصی موجود است، اما ما نتوانستیم حتی یک نسخه را پیدا کنیم.

این مقدار که از اشعار بررسی را گردآوری کردیم برای معرفی ادبیات او، و آشنایی با افکار او، اطلاع از نوع عقاید او برای جویندگان آن کافی است.

ملاحظه می‌شود که همه‌ی اشعار بررسی مخصوص به اهل بیت علیهم‌السلام است، که در مرثیه و یا مدح است و بلکه شعری در غیر این دو موضع پیدا نکردیم، این دلالت بر مقدار ولایت او از ائمه و تمسک او به آن‌ها و نفوذ محبت آن‌ها در عمق قلب و عقل او دارد.

شیخ رجب بررسی امام علی علیه‌السلام را مدح می‌کند و دوست داران و دشمنانش را

ذکر می‌کند:<sup>۱</sup>

أبدیت یا رجب العجیب	فقیل: یا رجب المرجب
أبدیت للسر المصون	المضمر الخافی المغیب
و کشفست أستاراً و أسرا	راً عن الأشرار تحجب
حل الوری فإذا الظوا	هر فضة والبطن أسرب
إلّا قليلاً من رجال	أصلهم ذاک مهذب
و کتبت ما بالنور منه	على حدود الحور یکتب
فلذاک أضحی الناس قل	بأ من قوی الجهل المركب
رجل یحب و مبغض	قال و حزب الله أغلب
و طویل أنف إن رآنی	مقیلاً ولّی و قطب
فی أمه شک بلا	شک ولو صدقت لأنجب
یذورّ إن سمع الحدیث	إلی أُمید النحل ینسب
و تراه إن کمرت ذک	ر فضائل الغرار یغضب

ای ماه رجب چیز عجیبی آشکار کردی و گفته شد: ای رجب المرجب تو راز محرمانه‌ای را آشکار کردی که مخفی و پنهانی و غایب بود. تو پرده‌ها را کنار زدی و اسراری را آشکار کردی که از دشمنان مخفی نگاه داشته می‌شد.

مردم حلول کردند و ظاهر آن‌ها نقره اما باطنشان زغال بود. غیر از مردان اندکی که اصالتشان پاکیزه بود و چیزی را نوشتی که با نور بر

۱. شعراء الحلة؛ ج ۲، ص ۳۷۱. الغدير؛ ج ۷، ص ۴۱-۴۲.



گونه‌های حور العین نوشته می‌شود و مردم به همین خاطر در قلب خود دچار جهل مرکب شدند مردی دوست دار است و مردی دشمن و مردی بی طرف اما حزب خداوند غالب است.

و مردی با دماغ دراز اگر مرا در حال آمدن ببیند پشت می‌کند و خشمگین می‌شود.

بدون شک در پیشانی او شک نوشته شده است و البته اگر تصدیق کنی بهتر است اگر حدیثی بشنود که منسوب به امیر خوبی‌ها باشد آن را جعلی می‌پندارد.

و اگر ذکر فضائل غرور آفرین را برایش بازگو کنم خشمگین می‌شود.

در قصیده‌ای طولانی آل پیامبر ﷺ را مدح می‌کند و شهادت امام حسین علیّه السلام را که دارای صحنه‌های فجیع و دردآور بوده است ذکر می‌کند.<sup>۱</sup>

دمع یبده مقیم نازح	ودم یبده مقیم نازح
والعین إن أمست بدمع فجرت	فجرت ینایع هناک موانح
اظهرت مکتون الشجون فکلما	شبح الامون سجا الحرون الجامع
و علی قد جعل الأسى تجدیده	وقفاً یضاف الی الرهیب الفاح
و شهود ذلی مع غویم صبابتی	کتبوا غرامی والسقام الشارح
أوهی اصطباری مطلق و مقید	غرب و قلب بالکآبة بائح
فالجنف منسجم غریق سابع	والقلب مضطرم حریق قادح
والخدخده طلیق فاتر	والجود جدده مجدّ مازح
أصبحتُ تحفظنی الهموم بنصبها	والجسم معتقل مثال لأئح

۱. شعراء الحلة؛ ج ۲، ص ۳۸۲ - ۷۳۶. الغدير؛ ج ۷، ص ۵۷ - ۶۲.

حلّت له حلل النحول فبرده  
 و خطیب و جدی فوق منبر وحشتی  
 و محرم حزنی و شوال العنا  
 و مدید صبری فی بسیط تفکری  
 ساروا فمعنا هم و مغناهم عفا  
 درس الجدید جدیدها فتنکرت  
 نشج البلی منه محقق حسنه  
 فطفقت أندبه رهین صبابه  
 و أقول الزافات تذکی جذوة  
 لاغرو إن غدر الزمان بأهله  
 فلقد غوی فی ظلم آل محمد  
 وسطا علی البازی غراب أسحم  
 و تطاول الکلب العقور فصول  
 و توا ثبت عرج الضباع و روّعت  
 آل النبی بنو الوصیی و منبع ال  
 خزّان علم الله مهبط و حیه  
 التائبون العابدون اللّحامدون  
 الصائبون القائمون المطعمون  
 عند الجد اسحب و فی وقد الهدی  
 هم قبله للحاجین و کعبه  
 طرق الهدی سفن النجاه محبّهم  
 ما تبلغ الشعراء منهم فی الثنا  
 بر الذبول تحل فیہ صفائح  
 لفراقهم لهوا البلیغ الفاصح  
 والعید عندی لاعج و نوائح  
 هزج و دمعی و افرو مسارح  
 والیوم فیہ نوائح و صوائح  
 و رنابها للخطب طرف طامح  
 قضاؤه ماحی الرسوم الماسح  
 عدم الرفیق وغاب عنه الناصح  
 بین الضلوع لها لهیب لافح  
 و جفا و حان و خان طرف لامح  
 و عوی علیهم منه کلب نابح  
 و شنا علی الأشبال زنج ضایح  
 اللیث الهصور و ذاک أمر فادح  
 والسید أضحی للأسود یکافح  
 شرف العلی و للعلوم مفاتح  
 و بحار علم والأنام ضحاضح  
 الذاکرون و جنح لیل جانح  
 المؤثرون لهم یدو منائح  
 سمت و فی بدم التزال ججاج  
 للطائفین و مشعر و بطائح  
 میزانه یوم القیامة راجح  
 والله فی السبع المثانی ماح

زاك له يعنو السماك الدامح  
 هادى الأمين الفاتح  
 بل شاهد بل شافع بل صافح  
 ثقلين حقاً والنذير الناصح  
 للعالمين مساجد و مصابيح  
 هادى الرسول لهاء المهمين مانح  
 و جمالها الوحي المنزل شارح  
 علم الهداية والمنار الواضح  
 خضعت له الأعناق و هى طوامح  
 سفاك فى يوم العراق الذابح  
 و شفيق أحمد والوصي الناصح  
 حقاً على الكفار ناح النائح  
 يا كاسر الأصنام فهى طوائح  
 بين الطغاة عن الحریم يكافح  
 بالشوس فى بحر النجیع سوابح  
 و طوارق و لوامع و لوائح  
 حتى غدا ملقى و ليس منافع  
 ملقى عليه الترب ساف سافح  
 فرد غريب مستظام نازح  
 بين العدا و نوادب و فوائح  
 والدهر سهم الدهر رام رامح  
 صوناً و للأعداء طرف طامح

نسب كمنبلج الصباح و منتمى  
 الجدخيد المرسلين محمد ال  
 هو خاتم بل فاتح بل حاكم  
 هو اول الأنوار بل هو صفوة ال  
 لولاك ما خلق الزمان و لا بدت  
 و لأم فاطمة البتول و بضعة ال  
 حورية انسية، لجلالها  
 واولد الطهر الوصي المرتضى  
 مولى له بغدير خم بيعة  
 القسور البتاك والفتاك وال  
 اسد الإله و سيفه و وليه  
 و بعضده و بعضبه و بعزمه  
 يا ناصر الإسلام يا باب الهدى  
 يا ليت عيتك والحسين بكر بلا  
 والعاديات صواهل و جوائل  
 والبيض والسمد اللبدان يوارق  
 يلقى الردى بحر الندى بين العدى  
 أفيده محزوز الوريد مرملاً  
 والماء طام و هو ظام بالعرا  
 والطاهرات حواسر و تواكل  
 فى الطف سيحبن الذبول بذله  
 يسترن بالأردان نور محاسن

لهفی لزینب و هی تندب ندبها  
 تدعو: أخی یا واحدی و مؤملی  
 من للیتامی راحم؟ من للایامی  
 حزنی لفاطم تلطم الخدین من  
 اجفانها مقروحة و دموعها  
 تهوی لتقیل القلیل تضمّه  
 تضو علی النحر الخضیب و تلثم ال  
 أسفی علی حرم النبوة جئن مط  
 یندبن بداراً غاب فی فلک الثری  
 هذا أخی تدعو و هذا یا أبی  
 والظهر مشغول بکرب الموت من  
 و لفاطم الصغری تحیب مقرح  
 علیج یعالجها لسلب حلیها  
 بالردن تستر وجهها و تمنع ال  
 تستصرخ المولی الإمام وجدها  
 یا جد قد بلغ العدی ما أملوا  
 یا فاطم الزهراء قوئی و انظری  
 ألكانه سجع السیوف تزورها  
 و علی السان وحشة لفراقه  
 والأرض ترجو والسما لأجله  
 والدهر من عظم الشجی شق الردی  
 یا الرجال لظلم آل محمد  
 فی ندبها والدمع سار سارح  
 من لی إذا ما ناب دهر کالح  
 کافل؟ من للجفاة مفاصح؟  
 عظم المصابه لهاجوی و تبارح  
 مسفوحة والصبر منها جامح  
 بقتیل معجرها الدماء نواضح  
 ثغر التریب لها فؤاد قارح  
 روحاً هنالك بالغباب تطارح  
 و هز برغاب غیبتّه ضرائح  
 تشکو و لیس لها ولیّ ناصح  
 ردّ الجواب و للمنیة شایح  
 یدکی الجوائح للجوارح جارح  
 فتطل فی جهد العفاف تطارح  
 ملعون عن نهب الردی و تکافح  
 و فؤادها بعد المسرة نازح  
 فینا و سهم الجور سار سارح  
 وجه الحسین له الصعید مصافح  
 بین الطفوف فواعل و جوارح  
 والجن إن جن الظلام نوائح  
 تبکی معاً والطیر غاد رائح  
 أسفاً علیه و فاض جنن دالح  
 و لأجل ثارهم و أین الکادح؟

یضحی الحسین بکربلا مرماً  
 و عیاله فیها حیارى حُسر  
 یسرى بهم أسرى الى شد الوری  
 و یقاد زید العابدین مغلاً  
 ما یکشف الغمام إلّا نفحة  
 بنویة علویة مهدیة  
 یضحى منادیها ینادى پالنا  
 والجن والأصلاک حول لوائه  
 یابن النبی صبابتی لا تنقضی  
 ابکیکم بمدامع تترى إذا  
 فاستجل من مولاک عبد ولاک من  
 (برسیة) کملت عقود تطاهاها  
 مدت الیک یداً و أنت منیلها  
 یرجوبها (رجب) القبول إذا أتى  
 أنت المعاد لدى المعاد و أنت الی  
 صلّط علیک الله ما سكب الحیا  
 عریان تسکوه التراب صحاصح  
 للذل فی أشخاصهن ملامح  
 من فوق أفتاب الجمال مضابح  
 بالفید لم شیفق علیه مسامح  
 یحیی بما الموتی نسیم نافع  
 یشفی بریأها العلیل البارح  
 رات الحسین و ذاک یوم فارح  
 والرعب یقدم والحتوف تناوح  
 کلاً و حزنی فی الجوانح جانح  
 بخل السحاب لها الضباب سافح  
 لولاک ما جادت علیه قرائح  
 (حلیة) و لها البدیع و شائع  
 یابن النبی و عین خطاها صافح  
 و هو الذی بک دائق لک ماح  
 إن ضاق بی رجب البلاد الفاسح  
 دمعاً و ماهباً النسیم الفائح

اشک مرا آن ساکن دور از وطن سرازیر می کند و خون مرا آن ساکن دور از وطن به جوش می آورد.

من درون اندوهگین خود را اظهار می کنم و می گویم هر وقت تصویر آن اسب نمایان می شود اسب های سرکش را آرام می کند.

و این مصیبت همیشه برای من جدید است و مصیبتی وحشتناک و کمر شکن است. ذلت من و بهای محبت من، شاهد عشق جانسوز من و بیماری دردناک

من هستند.

صبر مرا ضعیف کرده است غربت و قلب سرشار از مصیبت من آشکار است.  
چشم من بسته شده و غرق در اشک شنا می‌کند و قلبم سوخته و ظرفی از آتش  
است.

حال بدم گونه‌ی مرا پژمرده کرده است و فکری جدید ذهن مرا تازه کرده است  
من هر روز دلم اندوهگین است و جسم من شبیحی نورانی است.  
زینت نخل این جسم را تزیین کرده است و لباس او الیاف خشکیده است و در  
غل و زنجیر است.  
خطیب ذهن من بر روی منبر وحشت من از دوری آن‌ها بسیار بلیغ صحبت  
می‌کند.

ماه محرم ماه اندوه من است و ماه شوال ماه رنج است و عید من نوحه سرایی  
است.

قدرت صبر من در تفکرات من است و اشک من بسیار سرازیر است.  
آن‌ها رفتند و معنا و صدایشان خاموش شد و امروز برای آن نوحه خوان و شیون  
کن وجود دارد.

جدیدها جدیدهای قبلی را کهنه کردند و با چشم باز نظاره‌گر هستند.  
ابتلا در خوبی‌های آن مخلوط شده است و حرم او نوشته‌ها را محو می‌کند.  
و من در راه عشق او شروع به نوحه سرایی کردم و در این عشق همراه و  
راهنمایی نداشتم.

و در حالی که قطرات اشک من جاری است و بین سینه‌ی من شعله‌ای سرکش  
وجود دارد می‌گویم.

تعجبی نیست اگر زمانه به اهل خود با چشم بازخنجر می‌زند و خیانت و جفا می‌کند.

و یک سگ پارس کننده بر آل محمد حمله کرد و با ظلم کردن بر آن‌ها گمراه شد  
و یک کلاغ سیاه بر یک عقاب حمله کرد و یک زنجی بیابانی بر نوادگان نیکوکار  
هجوم برد.

و یک سگ ولگرد با یک شیر در افتاد و این امری کمر شکن است.  
و حملات گرگ آغاز شد و آن سید شروع به نبرد با آن سیاه پوست کرد.  
آل پیامبر فرزندان وصی و منبع شرافت عالی و کلید علوم هستند.  
آن‌ها خزانه دار علم خداوند و محل فرود وحی و دریای علم هستند و مردم  
سراب هستند.

آن‌ها در دل تاریکی شب اهل توبه و عبادت و حمد و ذکر هستند. اهل روزه  
گرفتن و نماز شب و غذا دادن و ترجیح دادن دیگران بر خود و اهل سخاوت  
هستند.

نسبت به باران ابر هستند و نسبت به روشنایی هدایت جاده هستند و در روز نبرد  
اهل مبارزه هستند.

آن‌های قبله‌ی حاجی‌ها و کعبه‌ی طواف کنندگان و مشعر و بطحاء هستند. آن‌ها  
راه‌های هدایت و کشتی‌های نجات هستند و دوست دارانشان در روز قیامت کفه‌ی  
ترازویشان سنگین است.

شاعران نمی‌توانند در ستایش آن‌ها حق آن را ادا کنند وقتی که خداوند در سبع  
المثانی آن‌ها را مدح کرده است.

نسب آن‌ها مثل درخشش صبح است و ریشه‌ی آن‌ها پاکیزه و مثل نیزه سر به

آسمان برده است

جد آن‌ها برترین رسولان محمد است که هدایت کننده و امانت دار و آغاز کننده‌ی هستی است.

و او پایان بخش است و بلکه آغاز گر هم هست و بلکه حاکم است و بلکه شاهد و بلکه شفاعت کننده و بلکه عفو کننده است.

او نور اول و بلکه برگیزده‌ی خدای جبار و عطر دل انگیز در هوا منتشر شده است.

او به حق سید هر دو جهان و بلکه اشرف هر دو ثقل است و او انذار کننده‌ی نصیحت کننده است.

اگر تو نبودی زمان آفریده نمی‌شد و جهانیان مسجد و چراغ نداشتند.  
و مادر آن‌ها فاطمه‌ی بتول و جگرپاره‌ی رسول است که خدای مهیمن به او فضیلت داده است

او حوریه‌ی انسانی است که وحی نازل شده جلالت او و زیبایی او را شرح داده است.

و پدر آن‌ها آن مرد پاک که وصی است و مرتضی است او پرچم هدایت و مناره‌ی واضح است.

مولایی که در غدیر خم با او بیعت شد و گردن‌هایی که سربلند بودند در مقابل او خم شدند.

آن مرد شجاع و صطع کننده‌ی ریشه‌ها و با جرأت در روزهای جنگ سر می‌برد  
شیر خداوند و شمشیر او و ولی او و برادر احمد و وصی دل سوز و با بازوی او  
و با چوب محکم او و با اراده‌ی او به حق بر کافران نوحه سرایی شد.



ای یاری کننده‌ی اسلام ای دروازه‌ی هدایت ای شکننده‌ی بت‌های افتخار آمیز  
ای کاش در روز کربلا حسین را می‌دیدى که در میان طاغیان از حرم خود دفاع  
می‌کند و اسب‌های او با شیهه و جولان در دریای خون شنا می‌کردند.

سرخ و سفیدی در آن جا برق می‌زد و ظاهر می‌شد و می‌درخشید و نور می‌داد  
دریای فضیلت در میان دشمن افراد گمراه را بر زمین می‌انداخت تبا این که  
خودش بر زمین افتاد و هیچ کس نبود از او دفاع کند.

فدایش شوم که رگ گلویش را از پشت بریدند و به خون آغشته بود و خاک بر  
او نشسته بود و با تشنگی خون از بدن او جاری بود  
در حالی که آب در کنار او موج می‌زد او تشنه بود و در بیابان تنها و غریب و  
تشنه و دورافتاده بود.

و زنان پاک سرگردان و مصیبت زده در میان دشمن نوحه سرایی می‌کردند.  
آنها در کربلا با ذلت دامن خود را جمع می‌کردند و تیر روزگار بر آنها تیر و  
نیزه انداخته بود.

با چادر خود روی چهره‌ی نورانی خود را می‌پوشاندند تا دشمن با چشم تیز خود  
آنها را نبیند.

ای وای بر زینب که نوحه می‌خواند و در حال نوحه خواندن اشک او سرازیر بود  
می‌گفت ای برادر ای یگانه‌ی من و ای آرزوی من چه کسی به فریاد من می‌رسد  
وقتی که روزگار اخمو ما را ما را تکه پاره کرده باشد.

چه کسی به بچه‌های یتیم شده رحم می‌کند؟ چه کسی بچه‌های یتیم را کفالت  
می‌کند؟ چه کسی این جفاها را بیان می‌کند؟

آه از فاطمه که به خاطر بزرگی مصیبت بر گونه‌ی خود سیلی می‌زند و دل او از

اندوه جوشان است.

چشم او زخم شده است و اشک او سرازیر است و صبر او سرکشی می‌کند.  
دلش می‌خواهد بر آن کشته بوسه بزند و آن را با روسری خود در آغوش گیرد و  
خون‌های آن را پاک کند.

و خم شود و بر گلوی آغشته به خون و بر دندان‌های خاک آلود بوسه بزند که  
قلب‌ها از آن جریحه دار است.

وای بر حرم نبوت که در انجا با عتاب مورد طرد قرار گرفتند.  
و برای ماه کاملی نوحه می‌خواندند که در چرخ خاک غایب شده بود و بر سری  
که در میان قبر مخفی شده بود

می‌گفت این برادرم است و شکوه می‌کرد که این پدرم است اما هیچ سرپرست  
دلسوزی ندارد.

و در این حال آن مرد پاک در مصیبت مرگ گرفتار بود و نمی‌توانست جواب  
بدهد و سایه‌ی مرگ بر او سایه انداخته است.

و فاطمه‌ی صغری نوحه‌ای سوزناک دارد که دل را می‌میراند و بدن را پاره می‌کند  
مردی قوی هیکل سراغ او رفته است تا زیورش را بگیرد اما او در تلاش است  
عفت خود را حفظ کند و او را کنار بزند.

و با یک پارچه چهره اش را می‌پوشاند و مانع می‌شود که آن ملعون چادرش را  
غارت کند.

و اما و مولای و جد خودش را صدا می‌زد در حالی که قلبش دیگر روی شادی  
به خود نداشت.

ای جد دشمن آن چه را از ما می‌خواست به آن رسید و تیر ظلم پرتاب شد. ای

فاطمه‌ی زهراء بلند شو و نگاه کن که چهره‌ی حسین بر روی خاک افتاده است.  
کفن او گرد و غبار است و غسل او با خون است و هیچ کس بر او نوحه خوانی  
نکرد.

و فرزندانش مورد غارت شمشیرها قرار گرفتند و می‌بینی که او در کویر مجروح  
است.

و در میان نیزه‌ها یک نیزه سر او را بالا برده است و اسب سواران دشمن بر جسم  
او نیزه می‌زنند

و حیوانات وحشی از فراق او نوحه می‌خوانند و جن در تاریکی شب نوحه  
می‌خواند.

زمین می‌لرزد و آسمان برای او گریه می‌کند و پرندگان رفت و آمد می‌کنند.  
روزگار از این خار چشم بزرگ یقه پاره کرده است به خاطر تأسف بر او و پلک  
چشم به خاطر اشک سنگین شده است.

ای مردم به آل محمد ظلم شد و چه کسی برای انتقام آن‌ها مبارزه می‌کند؟  
حسین در کربلا به خون می‌غلطد و برهنه است و خاک صاف زمین او را  
می‌پوشاند و خانواده‌ی او در آنجا سرگردان هستند و گرفتار ذلت هستند و در چهره  
شان نشانه‌ی آن آشکار است.

آن‌ها را اسیر نزد بدترین مردمان می‌برند بر روی کوهان ناصاف شتر و زین  
العابدین را در غل و زنجیر می‌برند و کسی بر او رحم و مدارا نمی‌کرد.

کسی نمی‌تواند این لبر را کنار بزند مگر نسیمی که مردگان را زنده می‌کند.  
و آن نسیم نبوی و علوی و مهدوی است و با نسیم دلنشین خود گرفتاران را  
شفا می‌دهد و ندا می‌دهد انتقام خون حسین و آن روز بسیار فرحناک است.

و جن و فرشتگان در زیر پرچم او هستند و رعب او پیشاپیش حرکت می‌کند و با جنگ‌ها مقابله می‌کند.

ای پسر پیامبر محبت من به خاطر این داغ از بین نمی‌رود و اندوه من در دل باقی است.

و من با اشک‌هایی پشت سرهم گریه می‌کنم وقتی که ابر از ریزش خود بخل بورزد.

پس از این مولای خود که بنده‌ی ولایت توست و اگر تو نبودی کسی بر او سخاوت نمی‌کرد اندوه را برطرف کن.

- (برسی) بنده‌های شعرش کامل شد (و این زیور) است و نوآوری‌های آن آشکار است.

دستی را به سوی تو دراز کرده است و تو به آن عطا می‌کنی ای پسر پیامبر و از خطایش درگذر.

- (رجب) امید دارد این شعر مورد قبول واقع شود وقتی که وارد آخرت می‌شود و او کسی است که با تو اعتماد دارد و تو را مدح می‌کند

تو در قیامت، خود قیامت هستی و اگر زمین بر من تنگ آید تو بر من وسعت می‌دهی

خداوند بر تو درود فرستد تا روزی که کسی اشک می‌ریزد و تا وقتی که نسیمی دل انگیز می‌وزد

و او در قصیده‌ای در مدح امام علیه السلام می‌گوید:<sup>۱</sup>

مولی له بغدیر خم بیعة  
خضعت لها الأعناق و هی طوائع  
مولایی که در غدیر خم با او بیعت شد و گردن‌های سربلند در برابر او خضوع  
کردند.

و او علی علیه السلام را مدح می‌کند و فضایل او را ذکر می‌کند؛ وقتی که به زیارت قبر  
شریف ایشان رفته بود.<sup>۱</sup>

هو الشمس أم نور الضريح يلوح؟	هو المسك أم طيب (الوصي) ينوح؟
و بحر ندى أم روضة حوت الهدى؟	و آدم أم سر المهيمن نوح؟
و داود هذا أم سليمان بعده؟	و هارون أم موسى العصا و مسيح؟
و أحمد هذا المصطفى أم وصيه	علی؟ نماء هاشم و ذبیح
محيط سماء المجد بدر دجنة	و فلک جمال للأنام يلوح
حيب حبيب الله بل سرّ سرّه	و عین الوری أم الخلائق روح
له النص في (يوم الغدير) و مدحه	من الله في الذكر المبين صريح
إمام إذا ما المرء جاء يحبه	فميزانه يوم المعاد رجح
له شيعة مثل النجوم زواهر	لها بين كل العالمين وضوح
إذا قاوت، فالحق فيما تقوله	به النور با دو اللسان فصیح
و إن جاولت أو جادلت عن مرامها	ترى خصمها في الأرض و هو طريح
عليك سلام الله يا راية الهدى	سلام سلیم بغدیدی و یروح

۱. شعراء الحلة؛ ج ۲، ص ۳۷۶. المنتخب؛ ص ۱۳۱. الطريحي در مقدمه‌ی آن می‌گوید: «چه خوب برخی  
از مردان در هنگام طواف قبر علی علیه السلام او را مدح می‌کنند.» اعیان الشیعه؛ ج ۶، ص ۴۶۸. الغدير؛ ج ۷،  
ص ۳۳.

آیا این خورشید است یا نور ضریح است که می‌تابد؟ آیا این مشک است یا عطر  
وصی ست که در فضا پیچیده است؟

آیا این دریا است یا حرم هدایت است؟ و آیا آدم است یا راز خدای مهیمن نوح  
است؟

و آیا داود است یا سلیمان؟ و آیا هارون است یا موسی صاحب عصا و مسیح  
است؟

و آیا این احمد مصطفی است یا وصی او علی است؟ که ریشه اش به‌هاشم و  
اسماعیل ذبیح می‌رسد؟

اقیانوس آسمان کرامت ماه تاریکی‌ها و فلک زیبایی است که برای مردم  
می‌درخشد.

او محبوب محبوب خداوند است و بلکه راز اوست و چشم مخلوقات و یا روح  
مخلوقات است.

درباره‌ی او در روز غدیر تصریح وارد شده است و در قرآن مبین مورد مدح  
صریح قرار گرفته است.

امامی که اگر کسی با محبتش در قیامت وارد شود کفه‌ی ترازوی اعمالش سنگین  
خواهد بود.

شیعیانی دارد مثل ستارگان درخشان که در بین همه‌ی جهانیان شناخته شده  
هستند.

اگر سخن بگویند سخنشان حق است و از آن نور می‌بارد و زبانشان فصیح است.  
و اگر درباره‌ی عقاید خود بحث کنند خواهی دید که طرف مقابل بر زمین  
می‌افتد.

سلام خداوند بر تو ای پرچم هدایت سلامی با سلامت در صبح و شام و در بیان فضایل حضرت و نیز مدح او می گوید:<sup>۱</sup>

تعالی علی فی الجلال فرائد	يعود و فی کفیه منه فرائد
و وارد فضل منه یصدر عزلها	تضیق بها منه اللهـا والأوارد
تبارک موصولاً و بورك و اصلاً	له صلة فی کل نفس و عائد
روی فضله الحساد من عظم شأنه	و أعظم فضل جاء یرویه حاسد
محبّوه أخفوا فضله خيفة العدى	و أخفاه بغضاً حاسد و معاند
فشاع له ما بین ذین مناقب	تجل بأن تحصی إذا عد قاصد
إمام له فی جبهة المجد أنجم	علت فعلت أن یدن منهم راصد
لها الفرق من فرع السماک منابر	و فی عنق الجوزاء منها قلائد
مناقب إذا جلّت جلّت کل کربة	و طابت فطابت من شذا؟ المشاهد
إمام یحار الفکر فیـه معاند	له و مقرباً الولاء و جاحد
إمام مبین کل اکرومة حوی	بمدحته التنزیل، والذکر شاهد
علیه السلام الله ما ذکر اسمه	محب، و فی (البری) ذلک خالد

علی در جلالت متعالی است و افراد نیکو یک مشت پر حرف های یگانه درباره ی او دارند و آن چه از فضیلت های او وارد شده است. شرق و غرب عالم برایش تنگ است.

۱. شعراء الحلة؛ ج ۲، ص ۲۷۶ - ۳۷۷. الغدير؛ ص ۴۱۷. اعیان الشیعة؛ ج ۶، ص ۴۶۸.

شاعر در این ابیات به این مضمون اشاره می کند که: «چه بگویم درباره ی کسی که دوستانش فضایل او را از ترس مخفی نگه داشتند و دشمنانش از روی حسادت فضایل او را پنهان کردند و در این بین آن چه از فضایل او منتشر شده است شرق و غرب عالم را پر کرده است.» البابلیات؛ ج ۱، ص ۱۲۱.

ارتباط با او مبارک است و ارتباط او با دیگران نیز مبارک است و او با هر نفسی که می‌آید و می‌رود ارتباطی دارد.

حسودان فضیلت‌های او را به خاطر عظمت مقام او نقل کرده‌اند و بزرگ‌ترین فضیلت همان است که حسودان آن را نقل کنند

دوست دارانش از ترس دشمنان فضیلت‌های او را پنهان نگه داشتند و حسودان و دشمنان از روی کینه فضیلت‌های او را پنهان نگه داشتند

و بین این دو حالت آن قدر از فضایل او منتشر شده است که اگر کسی بخواهد بشمارد عاجز است

امامی که در پیشانی کرامت ستارگانی دارد که بالا هستند و چشم رصد کننده به آن نمی‌رسد

ستارگانی که در فرع آسمان منبر عالی دارند و در گردن فلک جوزاء زنجیره‌ای دارد

فضایلی که اگر آشکار شود هر مصیبتی را برطرف می‌کند و آن چنان نیکو است که از تابش آن هر مشاهده کننده‌ای نیکو می‌شود.

امامی که دشمنان و معتقدان به ولایتش و نیز انکار کنندگان ولایتش در فکر او متحیرند

امامی که ستایش‌هایی که در قرآن از او شده است آشکار است و پیامبر بر آن شاهد است

سلام خداوند بر او باد هر گاه که اسم او را دوستدارانش یاد می‌کنند و این محبت در برسی جاودانه است.

و در قصیده‌ای که طولانی است و ۱۵۶ بیت است اهل بیت علیهم‌السلام را ستایش



می‌کند و فضیلت‌های آن‌ها را بر می‌شمارد و برای امام حسین علیه السلام مرثیه می‌خواند و این از اشعار والای اوست و بلکه از اشعار والای عربی و از اشعار دل‌نشین در مدح است.<sup>۱</sup>

یمیناً بها حادی السری إن بدت نجد	یمیناً، فللعانی لعلیل بها نجد
وعج، فعسی من لاعج الشوق یشفتی	عزیم عزام حشو أحشائه و قد
و سربی لسرب فیه سرب جآذر	أسربی من جهد العهاد بهم عهد
و سربی بلیل فی بلیل عراضها	لأروی بریاً تربیة تربهانـد
وقف بی أنادی وادی الأیک علنی	هناک أری ذاک المساعد یا سعد
فبالربع لی من عهد جیردن جیره	یجیرون إن جار الزمان إذا استعدوا

سوگند به او که یکه تاز شب است و سوگند به او وقتی که شرافت ظاهر می‌شود و افراد گرفتار و بیمار به خاطر او اندوهگین هستند.

و صدا بزن شاید کسی که این شوق را شدید کرده است مرا شفا بدهد مرا که اسیر عشق جانسوز او هستم و قلبم از آن آتش گرفته است.

و حرکت من به سوی حرمی است که در آن خاندانی است که من به خاطر تعهدی که به آن‌ها دارم به آن جا می‌روم.

و حرکت من در شب تاریکی است تا عطر دل‌نشین خاکی را استشمام کنم که نمناک است.

مرا نگه دار تا صحرای نخلستان را صدا بزنم در آن جا آن کمک کننده را می‌بینم

۱. شعراء الحلة؛ ج ۲، ص ۳۷۷-۳۸۴. الفدیر؛ ج ۷، ص ۴۹-۵۷.

ای ستاره‌ی خوشبختی.

در یک چهارم از دوره‌ی پناهندگی من پناهنده‌ای دارم که اگر زمانه ستم کند و از آنها کمک خواسته شود پناه خواهند داد.